تحقیقات اقتصادی

تاریخ عقاید اقتصادی

جلد اول

از فیزیوکرات ها تا استوارت میل

تألیف

شارل ژید و شارل ریست

ترجمه

دکتر کریم سنجابی

استاد دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران

انتشارات مؤسسهٔ
تحقیقات اقتصادی
دانشکدهٔ اقتصاد
دانشگاه تهران
۱۹

با استفاده از
اعتبارات عمرانی سازمان برنامه
طرح ترجمهٔ کتب اقتصادی

از این کتاب دو هزار نسخه در چاپخانهٔ داورپناه به طبع رسید .

چاپ اول ، تهران ۱۳۴۷

تاریخ
عقاید اقتصادی

جلد اول

از فیزیوکرت‌ها تا استوارت میل

تألیف

شارل ژید و شارل ریست

ترجمه

دکتر کریم سنجابی

استاد دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران

بها ۲۵۰ ریال

مقدمهٔ مترجم

کتاب حاضر ترجمهٔ «تاریخ عقاید اقتصادی»[1] تألیف مشترک دو استاد شهیر فرانسوی: شارل ژید و شارل ریست است.

شارل ژید، عموی نویسندهٔ نامی آندره ژید، در ۲۹ ژون ۱۸۴۷ مسیحی بدنیا آمد و در ۱۲ مارس ۱۹۳۲ از دنیا رفت[2]. به استادی دانشگاه بردو در ۱۸۷۴، و دانشگاه مون پلیه در ۱۸۸۰ و دانشگاه پاریس در ۱۸۹۸ نایل آمد. و نیز از سال ۱۹۰۰ در مدرسه عالی پل و شوارع و از سال ۱۹۰۷ در آموزشگاه عالی جنگ و از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ در مدرسهٔ عالی کلژ دوفرانس پاریس به تدریس اقتصاد اشتغال داشت.

ژید از نامی ترین استادان دانش اقتصـاد فرانسه است. تألیفات وی از بهترین کتابهای این علم شناخته شده است. کتاب درسیش بعد از چهل سال، هنوز مورد مطالعه واستفادهٔ اهل علم است. کتاب «اصول اقتصاد سیاسی» او یازده بار در فرانسه تجدید چاپ و به ده زبان خارجی ترجمه شده است.

معروف ترین اثر او، همین تاریخ عقاید اقتصادی است که با همکاری استاد ریست تألیف شده است. از طرف دیگر ژید در فرانسه از مبلغان و شارحان طریقهٔ هانری جارج، اقتصاد شناس امریکائی راجع به اصلاحات ارضی بود، که در سال ۱۹۲۵ به اتفـاق چند

---

۱. Histoire des Doctrines Économiques

۲. ترجمه احوال این دو استاد مقتبس از فرهنگ اقتصادی ژان روموف است:

Dictionnaie des Sciences Économiques, Publiée sous la direction de Jean Romeuf, Paris 1956

نویسندهٔ دیگر «انجمن اصلاحات ارضی وآزادی تجارت»[1] را تشکیل دادند و نشریهٔ موسوم به «زمین وآزادی» ناشرافکار آنها بود.

ونیزژید ازپیشقدمان نهضت تعاونی فرانسه محسوب می‌شود. همو بودکه‌می‌نوشت: «شرکت‌های تعاونی مصرف و شرکت‌های تعاونی تولید وشرکت‌های تعاونی کشاورزی در صورتی به‌هدف عالی اجتماعی خود می‌رسند که مجموعاً یك‌واحد بهم‌بسته تشکیل بدهند، برنامه مشترك داشته باشند، ومتقابلاً یکدیگر را تقویت‌کنند». وی بیشتراز دیدگاه مصرف‌کننده به‌نهضت تعاونی نظرداشت‌ومعتقد بودکه توسعهٔ همگانی‌وتدریجی تعاون باید به‌این‌ترتیب صورت بگیردکه نخست، تجارت خرده فروشی را شامل شود، وسپس مؤسسات تعاونی مصرف دریك سازمان واحد متحد گردند، ومنافع خودرا بدواً درراه ایجاد مخازن بزرگ وعمده‌فروشی‌بکاربیندازند، وپس ازآن به‌تشکیل مؤسسات تولیدی بپردازند، تا مرحله به‌مرحله مؤسسات تولیدی‌کشاورزی را نیزفراگیرند.

بدین‌ترتیب وی ازجمله‌کسانی بودکه اعتقاد داشت، سوسیالیسم درصورتی‌پیروز می‌شودکه ازابزاروطریقه‌های سرمایه‌داری استفاده‌کند ووسایط تولید ثروت رامتدرجاً ومرحله به‌مرحله اجتماعی‌سازد.

همکارگرانمایه‌اش شارل‌ریست دراول ژانویه ۱۸۷۴ بدنیاآمد و در دهم ژانویه ۱۹۵۵ وفات‌کرد. وی دانشمندی‌آزادی طلب متمایل به‌مسلك اجتماعی بود.

ریست، نخست استادکرسی اقتصاد دردانشگاه مون‌پلیه وسپس‌از۱۹۱۳ تا۱۹۳۳، استاد همین رشته دردانشکدهٔ حقوق دانشگاه پاریس بود. ازطرف دیگروی مرد عمل شناخته‌می‌شد. ازسال۱۹۲۶ درزمان‌حکومت پوانکاره تا۱۹۳۰، عضوانجمن‌کارشناسان برای تثبیت نرخ فرانك، سپس‌نایب‌رئیس‌بانك فرانسه، مستشارفنی جامعهٔ اتفاق‌ملل، برای مطالعه واصلاح وضع مالی اتریش، ومستشار بانك‌ملی رومانی بود. درترکیه و اسپانیا نیزخدمات مستشاری‌مهمی‌را برعهده‌گرفت. بطورخلاصه وی ازجمله‌کارشناسان درجه اول سیاست اقتصادی محسوب می‌شد که اثرش، در فاصلهٔ دوجنگ بین‌المللی،

1. Ligue pour la réforme foncière et le libre-échange

بر بسیاری ازمسائل اقتصادی ومالی وپولی مهم ، درفرانسه ودیگر کشورهای جهان نقش بسته است. ریست درضمن اینکه مرد پژوهشهای علمی بود و«مؤسسهٔ تحقیقات اقتصادی واجتماعی»[1] را درپاریس تأسیس ورهبری میکرد ، از اشتغالات مالی واقتصادی غفلت نمی‌ورزید. زیرا درعین‌حال عضو هیئت مدیرهٔ کانال‌سوئز ومستشارفنی بانکهای‌مختلف، ازآن جمله بانك «عثمانی» بودکه از۱۹۳۷ تا ۱۹۴۴ ، مدیریت آن‌را برعهده داشت .

نوشته‌های ریست را می‌توان بردودسته تقسیم‌کرد . قسمتی ازآن تاریخی است، که ازآن جمله همین تاریخ عقاید اقتصادی ، تألیف مشترك وی با شارل‌ژید است‌که‌در سال۱۹۴۷ برای چاپ هفتم درآن‌تجدید نظر کرد ، ودیگر«تاریخ عقاید مربوط به‌پول واعتبار ازجان‌لا تا زمان معاصر»[2] است‌که دومین چاپ‌آن در ۱۹۵۱ صورت گرفت . دستهٔ دیگر ازتألیفات اوراجع به‌مسایل پولی است ، مانند « مالیهٔ جنگ در آلمان » (۱۹۲۱)، «مالیهٔ آلمان‌درمدت جنگ» (۱۹۲۴)، «کوششی دربارهٔ چند مسئله‌اقتصادی وپولی» (۱۹۳۳) و(دفاع ازطلا) (۱۹۵۳)[3]

کتاب حاضر، اکنون ممکن‌است، تا حدی‌کهنه وغیرمنطبق برزمان به‌نظر برسد زیرا تاریخ اصلی تألیف‌آن مربوط به‌دوران جنگ بین‌الملل اول است . مع‌الوصف ، با وجود گذشت بیش از نیم‌قرن ، هنوزهم مانندآخرین کتاب درسی ، تازه و شاداب ، مورد استفادهٔ اهل علم ومرجع ضروری‌طلاب علوم اقتصادی دانشگاههای فرانسوی‌زبان است . سراین دوام‌کم‌نظیردرچند چیزاست :

نخست‌آنکه ، این‌کتاب تاریخ علم است ، نه‌خود علم . بحث درهرعلم ، البته ، وقتی صحیح وثمربخش است ،که منطبق برتازه‌ترین پیشرفت‌های‌آن باشد . ولی‌تاریخ

---

۱ . Institut Scientifique de Recherches économiques et sociales (I . S . R . E . S .)

۲ . Histoire des doctrines relatives au crédit et à la monnaie , depuis John Law jusqu' à nos jours

۳ . برای‌مطالعهٔ بیشتردراحوال‌ریست‌مراجعه شود به‌مقالهٔ مجله اقتصاد سیاسی‌پاریس، ماههای نوامبر ودسامبر ۱۹۵۵ ، تحت عنوان

Charles Riste , l' homme, la pensée, l' action

علم مربوط به ترتیب پیدایش آن، بنیانگذاران آن ، تحولات آن و انشعابات آن است . تاریخ اگر صحیحاً ضبط شود واستنتاجات آن درست باشد ، برای زمانی که مربوط به آن است ، همواره قابل استفاده است .

کتاب تاریخ اندیشه‌های اقتصادی شارل ژید وشارل ریست، چه ازجهت تقسیمات ، چه ازجهت بحث و نقدعقاید استادان، و چه ازجهت داوری‌های آن با چنان قریحه و ابتکاری تدوین گردیده، که آن‌را بکلی ازحدودکتاب‌های فصلی درسی خارج ساخته‌است.

از طرف دیگر مؤلفان دانشمند ، بویژه آخرین آنها ، استاد شارل‌ریست ، در چاپ‌های متوالی، بوسیله تجدیدنظرهای مکرر، همواره کتاب دلنشین خود را با تازه‌ترین نظریات مربوط به تحولات عقاید اقتصادی جهان، هماهنگ می‌ساختند . چنانکه چاپ ششم آن مقارن پایان جنگ‌های بین‌المللی‌دوم و تجدیدنظر هفتم آن‌در۱۹۴۷، بوسیله استاد مذکور صورت پذیرفت . و نیز کتاب‌ششم آن مشتمل برعقاید استادان معاصرمانند: **ویکسل ، شومپتر ، کینس ، ایروینگ فیشر ، افتالیون و فرانسواسیمیان ،** ازملحقات واضافات این استاد درچاپ‌های اخیراست .

بالاخره بالاترین مزیت که به‌این‌کتاب ، صورت شاهکارقابل بقائی داده است ، سبك انشاء و شیوهٔ نگارش آن است. تاریخ علم اقتصاد را بدون مقدمه چینی، باسادگی وشیوائی، از نقطه معینی، از نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی، آغاز می کند و تحولات اندیشه‌ها و منهج‌ها را، مرحله به مرحله، با همان زیبائی و آراستگی و روشنی به‌زمان معاصر می‌رساند . خواننده ازهمان صفحهٔ اول ، دررا برروی خویش گشوده ، وراه را صاف و هموارمی بیند. مناظرزیبا وگوناگون‌ومتصل بههم ، پیوسته وی‌رامفتون‌می‌دارد، بی‌آنکه پیچ وخم‌ها و نشیب وفرازهای آن ملالت‌آورباشد .کلامش گاهی به‌شیوهٔ استفهامی،گاهی به‌صورت طنزوزمانی دارای استعاره وتشبیه‌است . ولی هرگز از متانت و انسجام لازمهٔ مباحث علمی خارج نمی‌گردد .

ترجمهٔ حاضرمنطبق برآخرین چاپ‌کتاب ، چاپ ۱۹۵۹ ، وترجمهٔ کامل‌ومطابق با اصل است . به‌گمان ما هیچ جمله‌ای ازکتاب نیست‌که در جای خود ترجمه نشده ،

هیچ حاشیه وزیر نویسی نیست که متروك مانده ، وکمتر لفظی است که درمعنی کلام مؤثر بوده و از قلم افتــاده باشد . سعی ما براین بوده کـه همواره خود را در احوال روحی نویسندگان قرار بدهیم، وشیوه‌های اطناب وایجاز واستفهام وطنز وکنایه‌آنها را محفوظ بداریم . تاآنجاکه مقدور بوده کوشیده‌ایم بیان ما فارسی‌درست باشد . مع‌الوصف آدمی درمحل خطا ونسیان است وما به‌نقص وعجز خود اعتراف داریم .

برای ترجمهٔ اصطلاحات اقتصــادی ، حتی‌الامکان ازاصطلاحات معمول و رایج کنونی ، مانند تولید وتوزیع ودوران ثروت وتقسیم‌کار ومصرف وغیره استفاده کرده‌ایم، معذلك دربعضی‌ازمواردناگزیر اصطلاحات جدید بکار برده‌ایم مانند «بنیادهای‌اقتصادی» و «خودآیی» و «خودسازی» و «کار- ارز» و «اصحاب مکتب حکومت طبیعت» بجای فیزیوکراتها و«هواداران‌نظام بی‌حکومتی» بجای انارشیست‌ها و«مکتب‌کامجوئی» بجای مکتب‌هدونستیك‌و«طبیعی‌طلبی» بجای ناتورالیسم و«حمایت‌طلبی» بجای پروتکسیونیسم، و « صنعت طلبی » بجای اندوستریالیسم و « خود بسندگی » یا استغنای اقتصادی بجای اوتارسی وغیره .

درمتن اصلی‌کتاب با نهایت دقت از بکاربردن واژه‌های بیگانه پرهیز کرده‌ایم . نام‌نویسندگان ومؤلفات‌را، حتی‌الامکان به‌زبان‌اصلی‌آنهاوبا حروف‌لاتینی‌درزیر نویس‌ها جا داده‌ایم . با همه اینها ، باز برحسب ضرورت ، بعض ازواژه‌های‌خارجی دراین‌کتاب آمده است . و آن یا مانند واژه‌هــای فیزیوکرات ، و مرکان تیلیست، وآنارشیست، و سوسیالیست، وکلاسیك، اسامی‌مکتب‌ها ومنهج‌ها هستندکه به‌همین نام درجهان‌شناخته شده‌اند (وبا وجود این ، چنانکه‌گفتیم، برای آنها هم‌معادل‌های فارسی‌آورده‌ایم. باشد که اندك اندك جانشین آنها بشوند) ویا واژه‌هائی هستندکه بطور قطع واردزبان‌فارسی شده ومعادلی برای‌آنها نیست ، مانند فیزیك و شیمی وآلبومین و ازت وفسفات و غیره ویا بالاخره بعض از واژه‌هاکه به‌سبب‌کوتاهی لفظ و تنـاسب‌آهنگ با زبان ما سازگار است ، مانند ماشین وتونل وویروس .

ازطرف دیگرهرجا به‌نام اشخاصی برخورده‌ایم‌که شناختن‌آن برای‌خوانندگان

لازم به نظر میرسیده و توضیحی دراصل کتاب نبوده است، معرفی مختصری از آنها در حاشیه کرده‌ایم. مآخذ ما در این کار دایرة المعارف لاروس، ودایرة المعارف بریتانیکا وفرهنگ اقتصادی ژان روموف بوده است .

ازجانب ما وهمکاران ما کوشش بسیار به‌عمل آمد، که‌این کتاب بی‌غلط چاب‌شود. دریغا که این سعی کاملا به‌ثمر نرسید ، وبا وجود همهٔ مراقبت، بازسهوها ولغزش‌ها وحتی اغلاط بویژه در کلمات لاتینی بسیاراست ،که امید است خوانندگان با دیدهٔ اغماض بنگرند ودرتصحیح آنها برطبق برگهٔ خاصی‌که ضمیمهٔ کتاب است ، برما منت‌گذارند.

کتاب حاضر یکی دیگر ازکتاب هایی است که برطبق طرح مشترك سازمان برنامه ومؤسسه تحقیقات اقتصادی دانشکده اقتصاد انتشارمی‌یابد .کوشش جناب آقای دکترحسین پیرنیا رئیس‌دانشکده اقتصاد برای‌ترجمه وانتشارکتابهای اساسی علم‌اقتصاد بزبان فارسی‌وکمك‌آقای دکترشاپور راسخ استاد دانشگاه تهران‌ومعاون سازمان‌برنامه برای‌انجام‌گرفتن‌طرح مزبورمایهٔ قدردانی است .

در خاتمه وظیفهٔ اخلاقی خویش می‌دانم ازهمکاران ارجمند آقای مهدی ربانی مسئول انتشارات دانشکدهٔ اقتصادکه در تصحیح نمونه‌های مطبعه به‌ما کمك کرده‌اند و هم‌چنین‌ازبانوفرشید افشارخرمشاهی‌کارمند شایستهٔ‌مؤسسهٔ تحقیقات‌اقتصادی‌که فهرست اعلام را ترتیب داده‌اند صمیمانه سپاسگزاری نمایم .

کریم بخت‌یارسنجابی

مقدمهٔ چاپ اول

تاریخ اندیشه‌ها و مکتب‌ها، در برنامهٔ تعلیمات اقتصادی فرانسه، حائز مقامی بس بزرگتر از تعلیم آن در هر کشور دیگری است. هریك از دانشکده‌های حقوق کرسی خاصی به‌آن تخصیص داده است. در امتحانات دکتری اقتصادی و همچنین درمسابقات دانشیاری اقتصادی یکی از سئوالات امتحان راجع به‌آن است. درسوربون تنها یك کرسی برای تعلیمات اقتصادی وجود دارد و آن نیز تاریخ عقاید است، و هم‌چنین است در مدرسهٔ مطالعات عالیه[1] که اخیراً کرسی خاصی به‌این عنوان تأسیس شده است.

اعطای این برتری وامتیاز به‌تاریخ عقاید، ممکن‌است زیاده‌روی وافراط به‌نظر آید؛ بویژه اگر توجه شود که تاریخ اقتصاد به‌معنی خاص کلمه، یعنی تاریخ بنیادها و تحولات امور اقتصادی، حتی یك کرسی هم در دانشگاههای فرانسه ندارد! کسانی که فرانسویان را بالذات وطبعاً متمایل به‌مرام‌ها ومسلك‌ها می‌شناسند، ممکن‌است این کیفیت را جلوهٔ نامطلوبی ازاین تمایل تشخیص بدهند.

درکشورهای دیگر، وضع بر منوال دیگراست، یعنی مقام اول به‌تاریخ امور اقتصادی داده‌شده‌است، نه به تاریخ اندیشه‌ها. درنظراصحاب مکتب تاریخی وبیش از آن به‌نظر پیروان مکتب مادیت تاریخ، اندیشه‌ها ومنهج‌ها فقط انعکاس اوضاع‌واحوال

---

1. École des Hautes Études

اقتصادی هستند. بنابراین دردرجه اول باید به‌مطالعهٔ اینان پرداخت. به‌تشخیص آنها- که ناموجه هم نیست - تاریخ تحولات مالکیت ویا تاریخ تحولات نظام مزدوری، بسی آموزنده‌تراز تاریخ نظریه‌هاومشاجرات اهل علم راجع به‌ماهیت حق‌مالکیت ویا قانون «مایهٔ دستمزدها» است.

معذلك به‌نظرما ازاین‌طرف هم، در جهت معکوس زیاده‌روی شده است. البته تأثیر محیط اقتصادی بر دانشمند اقتصاد، حتی بر دانشمند مستغرق در مجردات هم، قابل‌انکار نیست. زیرا غذای فکرومصالح استنتاجات منطقی او از همین محیط است. جریان امور و کیفیات جاری زندگانی است که در زمان معین مسائل موضوع بحث اصحاب نظررا بوجود می‌آورد وبازهمان کیفیات زندگانی است که در وقت دیگر آن مسائل را ازافق دید آنها خارج میسازد. به‌همین جهت مسائل‌اجتماعی برحسب ادوار وازمنه تغییرمی‌یابند. جای تردید نیست‌که وضع اقتصادی خاص انگلستان، درآغاز قرن ۱۹، باعث هدایت‌فکرریکارد و به مسئلهٔ بهرهٔ مالکانه‌زمین‌ویا انتشاراوراق‌اسکناس شده است. بدون پیشامد وپیشرفت ماشین درصنایع، بدون توازی‌گسترش‌کارخانه‌های عظیم و نظام مزدوری، بدون توالی بحرانهای اقتصادی، مسلماً عقاید اشخاصی مانند سیسموندی ویاکارل مارکس، مجال ظهور وبروزپیدا نمی‌کرد.

امروزه نیزاگرنظریهٔ انحصاربیش‌ازبیش، توجه اقتصاد شناسان را به‌خودمعطوف میدارد، باید معتقد بود به‌سبب‌توسعهٔ ترست‌هاواتحادیه‌های‌سرمایه‌داری است‌که به‌نحو روزافزون انحصارات‌گوناگون وخیره‌کننده را دربرابرچشم ما قرارمی‌دهند.

ولی با وجود قبول این نکته، بازباید تصدیق‌کردکه امورموجود به‌تنهایی‌برای توضیح ظهورهیچ عقیده‌ومسلکی، نه عقاید سیاسی واجتماعی ونه به طریق اولی عقاید علمی محض، کافی نیست. هرگاه اندیشه‌ها وافکار صرفاً محصول زمان و مکان بودند، چگونه میتوان توضیح دادکه دریك محیط ودریك عصر، عقاید و افکاری بوجود بیاید که نه‌تنها نامتجانس‌بلکه‌کاملا مغایرومباین یکدیگر باشند، مانند عقاید ژان‌باتیست‌سی وسیسموندی، باستیا وپرودن، شولتسه دلیچ و کارل مارکس، فرانسیس واکر و هنری

جارج ؟ ویا پیدایش روش ریاضی را درفرانسه بوسیله‌کورنو ویا کشف همزمان نظریهٔ «سودمندی نهائی» را درسه یا چهارکشورمختلف به‌چه اوضاع واحوال تاریخی‌میتوان منسوب‌کرد ؟

بنابراین ، بی‌آنکه برای تاریخ اندیشه‌های اقتصادی برتری و امتیازی قائل باشیم ، وحتی- تکرارمیکنیم - با اظهارتأسف ازاینکه در فرانسه چنانکه باید وشاید به‌تاریخ بنیادهای‌اقتصادی توجه‌نشده‌است، معتقدیم‌که تاریخ عقایداقتصادی‌باید دارای سامان علمی مجزی ومستقل باشد . به‌همین جهت دراین‌کتاب از تاریخ امور اقتصادی بحث نخواهد شد ، مگربدان نسبت‌که برای توضیح طلوع و یا افول بعض ازعقایدلازم و ضروری تشخیص داده شود ؛ برای توضیح رونق استثنائی، که عقیده‌ای دردورهٔ معین داشته وامروز، دراین فاصلهٔ زمانی ، به‌نظرما ناموجه جلوه می‌کند. هم‌چنین‌ازارتباط اموراقتصادی با عقاید وافکار، نه‌بعنوان علت بلکه به‌عنوان نتیجه صحبت خواهد شد . زیرا با همهٔ شك وتردیدکورنو که معتقد است، اثراقتصاددان درجریان امور اقتصادی بیش ازاثرزبان شناس درتحولات زبان نیست ، باز به‌نظرما تأثیرمثلا مکتب منچستری انگلستان را در ترتیب قراردادهای تجارتی ۱۸۶۰ و یا تأثیرمکتب اجتماعیون دولتی را دروضع قوانین ومقررات‌کارگری‌کنونی نمی‌توان مورد انکارقرارداد .

✿✿✿

گرد آوردن تاریخ عقاید اقتصادی‌دریك مجلدکارغیرممکنی است . نویسندگان این‌کتاب چنین ادعائی نداشته‌اند .آنها برای آنکه بتوانند ، ولو به‌اختصار، به آنچه جهلش وترکش جایز نیست ، صورت بیانی بدهند ، ناگزیر بسیاری از قسمت‌ها را فدا ساخته‌اند :

نخست ما همهٔ پیشگامان را حذف کرده ، نقطه شروع را پایان قرن ۱۸ قرار داده‌ایم . بیشك سرچشمه‌های دانش اقتصاد بسی فراترازاینها است ، ولی جریان مهم افکاراقتصادی -آنچه به‌نام‌مکتب‌های بزرگ معروف‌گردیده‌که سرسلسلهٔ آنان دومکتب

اصلی ، فردیون واجتماعیون است - در واقع فقط ازقرن ۱۹ آغاز شده است[۱] . بعلاوه اگراین نقیصه برخوانندهگران باشد ، جبران آن آسان است ، زیرا این قسمت از تاریخ عقاید، به‌تفصیل کامل،درتألیفات دیگران آمده‌است. باا کتفا به‌کتابها ورسالاتیکه به‌زبان فرانسه‌نوشته ویاترجمه شده است: برای دورهٔ باستانی‌ممکن‌است به‌کتابهای‌اسپیناس[۲] وسوشون[۳] برای دورهٔ قرون وسطی تا قرن ۱۸ به تألیفات‌دوبوا[۴] ورامبو[۵] ودرخارج ازفرانسه به‌آثارآشلی[۶] واینگرام[۷] وهکتوردنی[۸] وبران[۹] وکوسا[۱۰]مراجعه شود ؛

۱ . دشان M. Deschamps استاد تاریخ عقاید اقتصادی دانشکدهٔ حقوق پاریس - درمقاله‌ای راجع به‌آموزش تاریخ عقاید اقتصادی ، باآنکه عدم استفاده ازتعلیمات سودمندو اعجاب‌انگیزاقتصادی دانشمندان عهدباستان وقرون وسطی‌را غیرقابل اغماض میدانند ، معتقد است که برای «تاریخ علم اقتصاد ، نباید ازفیزیوکراتها جلوتر برویم».

۲ اسپیناس (Espinas (Alfred , Victor متولد ۱۸۴۴ متوفی در۱۹۲۲ فیلسوف فرانسوی، استاد دانشگاههای بوردو و پاریس، مؤلف تاریخ عقایداقتصادی Histoire des doctrines économiques (مترجم)

۳. سوشون (Souchon (Auguste, André ۱۹۲۲-۱۸۶۶ ، وکیل‌دادگستری ، اقتصاددان فرانسوی، استاد دانشگاههای مون پلیه‌ولیون وپاریس ، مؤلف کتاب « نظریه‌های اقتصادی دریونـان قدیم » «Les théories économiques dans la Grèce Antique
(مترجم)

۴. دوبوا (Dubois (Auguste ۱۸۶۶ - ۱۹۳۵ ، اقتصاددان فرانسوی ، مؤلف کتاب تاریخ عقاید اقتصادی . Histoirc des doc. éco که متأسفانه فقط یك‌جلدآن منتشر گردید، وبه‌فیزیوکراتها خاتمه یافته است. مقالاتش‌راجع به‌اقتصادشناسان قرن ۱۸ درمجله اقتصاد سیاسی از ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۰ به‌چاپ رسیده است (مترجم)

۵. رامبو (Rambaud (Alfred ۱۹۰۵-۱۸۴۹ - نویسنده ، مورخ و اقتصـاد دان فرانسوی (مترجم)

۶. آشلی (Ashley(Sir William مورخ واقتصاد دان انگلیسی متوفی در۱۹۲۷ ، مؤلف تاریخ عقاید و نظریه‌های اقتصادی درانگلستان_ Histoire des doctrines et des théories économiques de l'Angleterre

۷. اینگرام (Ingram (John , Kells ۱۸۲۳ - ۱۹۰۷ اقتصـاد شناس ایرلاندی مؤلف کتـاب تاریخ علم اقتصاد Histoire de l'Économie politique (ترجمه فرانسه←

وحال آنکه دراین تألیفات به‌عقایدکنونی توجه‌کافی نشده است .

نه‌تنها درموردزمان، بلکه‌درموردکشورهاهم، ناچارشده‌ایم دامنهٔ بحث‌رامحدود کنیم. البته‌ما را معذورخواهند داشت‌که چون‌این‌کتاب‌بیشتر برای دانشجویان‌فرانسوی زبان تدوین یافته ، بهرهٔ خارج ازتناسبی شاید به‌عقاید و اندیشه‌های فرانسویان داده شده است . هرمؤلف برای‌کشورخود چنین می‌کند وناروا هم نیست ، زیراخوانندگان نیازدارندکه بدواً ازآنچه به آنان نزدیکتر است اطلاع حاصل‌کنند . مع‌الوصف سعی کرده‌ایم برای انگلستان وآلمان مقام بزرگی راکه زیبندهٔ آن بوده‌اند محفوظ بداریم، هر چند راجع به کشور اخیرهم در موارد متعدد مجبور به حذف شده‌ایم . اما دربارهٔ اقتصادشناسان کشورهای‌دیگر، اگرناگزیر غالباً سکوت اختیارکرده ویافقط به اجمال نام‌آنهارا درمورد بعضی ازعقاید منسوب به‌آنها برده‌ایم، امید است‌که این نارسائی‌ها را حمل‌برعدم تصدیق مانسبت به خدمات نمایان این کشورها به دانش اقتصاد ، بویژه ایتالیا ازنخستین ایام وممالك متحده آمریکا ازپایان قرن‌گذشته ، نفرمایند .

باهمهٔ این قطع وحذف‌ها، باز دامنهٔ بحث بیش‌ازآن وسیع بود، که بتوان همه را دریك مجلد گرد آورد و ناچار به انتخاب شده‌ایم .کوشش ما براین بوده است‌که بیان خود را درکمترین اسامی ممکن وکمترین عقاید واندیشه‌ها متمرکز‌کنیم تا مگر آنها را بهتر و روشن‌تر نمایان سازیم . ما داعیهٔ تدوین تاریخ جامع وکامل نداشته‌ایم بلکه

۱۸۹۳) (مترجم)

۸ ــ هکتوردنی Hector- Denis وکیل دعاوی ، فیلسوف و رجل سیاسی بلژیك ۱۹۱۳-۱۸۴۲ ، پیرواوگوست کنت، مؤلف‌کتاب‌تاریخ‌سبکهای‌اقتصادی‌واجتماعی Histoire des systémes économiques et sociaux که‌باکمال تأسف ناتمام ماند، و دوجلدآن درباره پیشگامان« les Précurseurs »در۱۹۰۴ و۱۹۰۷ منتشرشده است (مترجم)

۹. Brants

۱۰.کوسا Cossa (Luigi) ۱۸۹۶ــ۱۸۳۱ اقتصادشناس ایتالیائی، استاد دانشگاه پاوی، مؤلف‌یکی‌ازبهترین‌کتابهای‌تاریخ‌عقاید،اقتصادی . وی‌پیروریکاردو بودواورا بزرگترین نویسنده قرن ۱۹ میدانست (مترجم)

خواسته‌ایم پرده های تصویری منطبق بر هر یك از ادوار برجستهٔ تاریخ عقایـد عرضه نمائیم .

بدیهی است درانتخاب، همیشه نوعی از خود رایی وجود دارد. چگونه ممکن است شاخص ترین نمایندهٔ هر عقیده را مشخص داشت ؟ در دانشی همانند علم اقتصاد که غالباً نویسندگان ازوجود یکدیگر بی‌اطلاع بوده ، و بدون توجه مطالب یکدیگر را تکرار کرده‌اند، به آسانی نمی‌توان معلوم کرد حق تقدم با کی است . با وجود این هرگاه تشخیص اولین زمان بیان یك نظریه مشکل باشد ، تشخیص زمان رواج آن ، زمانی‌که آن عقیده جزء حقایق مسلم ، ویا لااقل جزء مباحث مورد اختلاف علم شده، بالنسبه آسان است . واین طریقه‌ای است که ما برگزیده‌ایم. اما راجع به‌کسانی‌که در این‌کتاب مقام نیافته‌اند ، هرچند شاید شایسته بوده‌اند که درصف اول متجلی شوند ، بی‌عدالتی خود به خود جبران می‌گردد . زیرا پژوهش برای‌کشف پیشقدمان باب‌روز است . ازهم اکنون‌کتاب‌ها ورسالات بسیار راجع به‌گمنام ماندگان دانش اقتصادتألیف شده ، تا داوری‌های تاریخ را که بندرت بی‌طرف است درحق آنان اصلاح نماید .

ضرورت انتخاب منحصر به نویسندگان نبود. بلکه درمورد عقاید واندیشه‌ها هم لازم آمده است . طبیعی است این انتخاب بهیچوجه جنبهٔ اصولی نـدارد ، یعنی بدین معنی نیست که ماخواسته باشیم بعض ازعقاید را برحسب ضابطهٔ اخلاقی ویاسودمندی اجتماعی ویاحتی درستی وصحت آنها بربعض دیگرترجیح بدهیم ؛ زیرا ما از کسانی نیستیم‌که همانند ژان باتیست سی آموختن تاریخ اشتباهات رابی‌فایده بدانیم[1]. برعکس بیشتر متمایل برقبول این نظریهٔ عمیق‌کندیاك هستیم‌که می‌گوید : « هرکس‌می‌خواهد

۱. « ازفرا گرفتن نظریه‌های ابلهانه وعقاید باطله که سزاوار فراموشی هستند چه ثمری عاید می‌گردد ؟ ازگور در آوردن آنها ، هم بی‌ثمر است و هم ملال‌انگیز. بنابراین تاریخ هردانش به نسبت پیشرفت آن‌کوتاه‌تر می‌شود، زیرا همان‌طورکه دالامبر D,Alambert صحیحاً متوجه‌گردیده ، هرچه درموضوعی نورمعرفت بیشتر باشد ، اشخاص‌کمتر درپی‌عقاید باطله و مشکوك می‌روند . اشتباهات را نباید آموخت بلکه باید بدست فراموشی سپرد »
(Traité pratique,t.II,p . 540)

در راه کشف حقیقت پیشرفت کند باید اشتباهات آن کسان را که به گمان خویش پیش‌رو بوده‌اند بشناسد » . مطالعه اشتباهات ثمر بخش است ، حتی اگر محتوی چیزی جز آگهی سودمند عدم تکرار آنها در آینده نباشد، به طریق اولی مفید است اگر بدانسان که اسپنسر با تغییر عبارت شکسپیر می‌گوید، معتقد باشیم که «هیچ اشتباهی نیست که در آن روح کوچکی از حقیقت نباشد » . ازطرف دیگر غیر ممکن است شخص بر نظریه‌ای احاطه پیدا کند و آنرا گرامی بدارد، مگر تاریخ آنرا بداند و خود از همان راه‌ها و بیراهه‌ها رفته باشد که دیگران رفته و آنرا کشف کرده و برای او به میراث گذاشته‌اند . معرفتی که بدون کوشش و مانند فروافتادهٔ ازآسمان حاصل شود، بسان سکه طلائی است که بدون کاربدست می‌آید وسودی نمی‌رساند .

معذلك نباید فراموش کنیم، که این کتاب بیشتر برای دانشجویان تدوین یافته و بنابراین لازم است به‌آنها نشان داده شود که ازجهت انتقاد علمی چه ایرادی برعقاید واندیشه‌ها به سبب ضعف استدلال و یا درك نادرست آنها از امور وارد است . ولی ما تفسیرها واظهارنظرهای خودرا به حداقل ممکن محدود ساخته‌ایم، نه تنها برای پرهیز ازبزرگ شدن بی‌تناسب حجم کتاب، بلکه باتوجه به این نکته که مهم‌تر برای خواننده شناختن عقاید استادان است ونـه عقاید نویسندگان این کتاب . بـدین ترتیب حتی الامکان گذاشته‌ایم که آنها خود حرف بزنند و از تکثیر نقل قول اباء نداشته‌ایم .

ماکوشیده‌ایم ، بخصوص عقایدی را ــ درست یانادرست ــ مورد بحث قراردهیم که درتشکیل و ایجاد نظریه‌های متداول کنونی مؤثر بوده وباآنها رابطهٔ خویشاوندی مستقیم داشته‌اند . چگونه ،کی ، کجا و به‌وسیلهٔ چه اشخاص ، اصولی‌که چوب بست موقت ویانهائی دانش اقتصاد را تشکیل‌می‌دهند ، دانش اقتصاد بدانسان‌که امروزه‌تعلیم داده می‌شود ، بیان شده‌اند ؟ این است نقشهٔ اصلی این‌کتاب . حتی سودمند دانسته‌ایم برای آن عقاید و مسلك‌ها هم که تا حدی در حاشیه دانش اقتصاد قرار دارند ولی در تعلیمات، درقانون‌گذاری ودرتحول افکارمؤثربوده‌اند، مانند مکتب مسیحیت اجتماعی ومکتب همبستگی ومکتب نظام بی‌حکومتی (آنارشیسم) جا باز کنیم . بدین ترتیب

هرگاه حفظ عنوان رسمی این تعلیمات مورد نظر نبود مناسب‌ترین نام برای این کتاب « تاریخ منشاء و تحول عقاید اقتصادی کنونی » می‌بود .

☆☆☆

طرح نقشه و تقسیمات برای تاریخ عقاید عاری از اشکال نیست . البته چون بحث از تاریخ است ، رعایت ترتیب زمانی لازم است ، ولی پیروی از آن ممکن است به دو صورت باشد : یا مانند تاریخ عمومی ، تمام عقایـد موجود در هر دوره را مورد بحث و نظر قرار داد ، ویا آنکه تاریخ مکتب‌ها را ازیکدیگرجدا کرد . باترتیب‌اول چون نویسنده درهرفصل ازهمهٔ مکتب‌ها باهم بحث ویاتجدید بحث می‌کند از هر یك ازآنها صورت ناتمام ومبهمی‌عرضه می‌دارد . عیب ترتیب دوم این است‌که تاریخ‌جمعی را به قطعات بریده وتك‌نگاری‌ها تبدیل می‌نماید ومانع ازملاحظه روابطی می‌شودکه درهر دوره قهراً عقاید واندیشه‌های موافق وحتی‌معارض‌را بایکدیگر مرتبط‌می‌سازد. ما کوشیده‌ایم که مزایای این دوطریقه را جمع‌کرده و از معایب آنها احتراز جوئیم به این ترتیب که عقاید ومکتب‌ها را برحسب درجه قرابت وخویشاوندی آنها دسته‌ـ بندی‌کرده وآنها را به ترتیب تاریخ پیدایش مورد بحث قرارداده‌ایم، ولی بازهم‌تقسیم بندی‌ها، لزوماً برحسب‌تاریخ‌ولادت‌عقاید واندیشه‌ها نیست، بلکه بیشترمنطبق برتاریخ بلوغ ورشد آنها است . درتحول هرعقیده و مسلك همواره نقطهٔ اوجی وجود دارد . ما سعی کرده‌ایم باتخصیص فصلی به هریك ازآنها این نقطه‌های اوج را مشخص نمائیم . باوجود این هرجا که توضیح مطلب ایجادکرده ازپیشی‌گرفتن برنظم تاریخی خودداری نورزیده‌ایم .

بنابرمقدمات مذکور تقسیمات اجمالی این‌کتاب به شرح ذیل است :

دورهٔ اول : آخرقرن هیجدهم و اوایـل قرن نوزدهم . **بنیانگذاران دانش اقتصاد کلاسیك** . نخست**فیزیوکراتها و آدام‌اسمیت وژان باتیست‌سی**،سپس‌آنها که باپیش‌بینی‌های‌اضطراب‌انگیز خودافق باشکوه نظام طبیعی را تیره وتار ساخته‌اند یعنی **مالتوس و ریکاردو** .

دورهٔ دوم : نیمه اول قرن ۱۹ . **معارضان** . تمام آنهاکه اصول‌عقاید اسلاف خود را مورد انکار و اعتراض قرار داده‌اند وما آنها را در پنج فصل گرد آورده‌ایم : **سیسموندی** ، **سن سیمون** ، **اجتماعیون تعاون طلب** ، **لیست و پرودن** .

دورهٔ سوم : میانه قرن ۱۹ . **اوج اعتلاء مکتب آزادیخواهی** که پس از ایستادگی پیروزمندانه در برابرحملات معارضان حاصل می‌شود و گذشت هایی نیز در بعض از اصول خود می‌کند . در این دوره است که بیان قطعی به قوانین بزرگ اقتصادی داده‌می‌شود و به دوصورت نسبتهٔ متفاوت ظاهرمی‌گردد: درانگلستان به وسیله کتاب **اصول استوارت میل** ودرفرانسه به وسیلهٔ کتاب **هم‌آهنگ های باستیا** .

دورهٔ چهارم : نیمهٔ دوم قرن ۱۹ ،**منشعبان** ، دراین دوره است‌که انشعابات بزرگ درچهارجهت مختلف صورت می‌گیرد: از لحاظروش تحقیق با **مکتب‌تاریخی**، درسیاست اقتصادی با **اجتماعیون دولتی** ، ازجهت دریافت علمی با **مکتب مارکس** و بالاخره از لحاظ الهامات اخلاقی با **مکتب مسیحیت‌اجتماعی**.

دورهٔ پنجم : پایان قرن ۱۹ وآغاز قرن‌بیستم ، **مسلك‌های جدید** که درآنها همان عقاید پیشین را ، با تغییر صورت ، در قالب‌های تازه بازمی‌یابیم ، مانند نظریهٔ « لذت جوئی » و یا نظریهٔ « رانت » که در واقع بیان تازه‌ای از همان معتقدات مکتب کلاسیك است و مکتب « همبستگی » که به منزلهٔ پلی بین مکتب فردیت و مکتب اجتماعی‌است، بالاخره **مکتب‌نظام بی‌حکومتی** و یا «آنارشیسم»که چیزی‌جز آزادی طلبی افراطی نیست [1] .

این ترتیب توالی و تتابع مکتب‌ها بهیچوجه دلالت برآن ندارد که هرمسلك و طریقهٔ لاحق ، مکتب سابق را ازمیدان بحث خارج و یا درخود مستهلك کرده باشد . مثلا ظهورمکتب تاریخی دراواسط قرن نوزدهم تاریخاً منطبق باشکوفایی مجددمکتب

---

۱ . دراصل ودرچاپهای اول ، این‌کتاب دریك‌مجلد تنظیم یافته بود. ولی اینك به دو مجلد تقسیم شده است .کتاب حاضرترجمهٔ جلد اول یعنی مشتمل بردوره اول ودوم وسوم از این تقسیمات است (مترجم) .

آزادی طلبی وخوش بینی جدیـد ، و آزادی طلبی جدید مکتب اطریشی همزمان بـا گسترش مکتب مداخله طلبی دولتی و مکتب اجتماعیون است . معذلك در این تحول افکار، تناوب موزونی مشاهده می‌شود: مسلکی که‌آن‌را می‌توان «کلاسیك» یعنی‌مدرسی ورسمی نامید ، نخست پا به عرصهٔ وجود می‌گـذارد ، سپس دربرابر حملات مسلك‌های کم‌وبیش اجتماعی‌عقب می‌نشیند، پس‌ازآن مجدداً به صورت‌های‌جدید ظاهر می‌گردد . باوصف این نباید به وسوسهٔ وجودجذر ومدی‌ساده، نظیر نوسان نظام پارلمانی دوحزبی افتاد، که به نوبه و متوالیاً یکی ازاحزاب را به حکومت می‌رساند . هرگاه چنین توالی وتتابعی درتاریخ عقاید اقتصادی دیده می‌شود ، علت آن را نه درخود عقاید ومسلك‌ها بلکه در انعطاف پذیری افکار عمومی باید جستجو کرد که معمولاً با وزش هر بادی تغییرجهت می‌دهد .

ولی‌عقاید ومسلك ها را هم حیات وزندگانی‌خاصی است، که‌آنهارا ازقیدتابعیت مطلق هوسها خارج می‌سازد . صحیح‌تر آن است که تاریخ آنها را مانند تاریخ همهٔ افکار، ازمظاهرجدال زندگی وبقاء بدانیم. زمانی این‌عقاید وافکار به توازی‌یکدیگر جریان می‌یابند وکشور اذهان‌را مسالمت‌جویانه بین‌خود تقسیم می‌کنند، زمانی‌دیگر بین آنها برخوردها رخ می‌دهد . درنتیجهٔ برخورد ممکن است عقیده‌ای ازپای درآید و نابود شود ؛ ولی غالباً عقاید متضاد بـا یکدیگر التیام می‌یابند و در وحدت مسلك عالی‌تری مستهلك می‌گردند . حتی ممکن است عقیده‌ای‌که مرده وازبین رفته پنداشته می‌شود ، مجدداً باحدت وقدرت بیشتری پابه عرصه حیات بگذارد .

✡✡✡

مآخذ و منابع تاریخ عقایـد ، از حوصلهٔ احصاء خارج است . غیراز کتاب‌های عمومی تاریخ ، فصول مخصوصی در کتاب‌های دانش اقتصاد به این مباحث تخصیص داده شده ، و مقالات بی‌شمار در مجلات علمی منتشر گردیده‌است. هیچ مبحثی‌ازتاریخ عقاید ومسلك‌ها ومکتب‌ها نیست که دربارهٔ آن یك ویاچند تك‌نگاری مخصوص‌تدوین

نیافته باشد . هرگاه می‌خواستیم همهٔ این مآخذ ومدارك را نقل‌کنیم، حجم‌کتاب زیاده ازحد قطور می‌شد و باوجود این به ذکر همهٔ آنها توفیق نمی‌یافتیم ، بنابراین خود را به این روش محدود ساختیم که دردرجهٔ اول تألیفات اصلی کسانی راکه قهرمانان این تاریخ هستند نقل‌کنیم . از شارحان ویا منتقدان آنها ذکری به میان نمی‌آوریم مگر بدان هنگام که عبارت ویا اصطلاح ویاعقیده‌ای مستقیماً ازآنان نقل می‌شود ویا برای خوانندگان‌مفید باشدکه‌اگر بخواهند محلهای‌خالی‌این‌کتاب را پرکنند به‌آنها مراجعه نمایند. بدین‌ترتیب چنانکه ازحواشی وزیرنویس‌های‌کتاب معلوم‌می‌گردد، عدهٔ‌کثیری را نام‌برده‌ایم. ولی نقص‌ارادی،مآخذومنابع، مارا ازتکلیف‌سپاسگزاری، نسبت به‌همهٔ آن‌کسان‌که پیش ازما این راه را پیموده وکار را برای ما آسان ساخته ودرواقع ذیسهم و همکار ما در این تألیف بوده‌اند معاف نمی‌دارد . چنانکه مطمئناً ملاحظه خواهند فرمود ما درحق آنان نه جاهل بوده‌ایم و نه بی‌اعتناء .

هرچند این‌کتاب ازجهت ترتیب کلی تهیه وتقسیمات و تجدید نظر کار مشترك دو مؤلف امضاءکنندهٔ‌آن است، معذلك آنان عمل انشاء را بین خود قسمت کرده‌اند . درفهرست اجمالی که پس از این مقدمه خواهد آمد ، فصول متعلق به هریك از آنها معلوم شده است .

مؤلفان براین عقیده نبوده‌اندکه همکاری علمی درتدوین تاریخ عقاید ،مستلزم توافق مطلق آنها درهمهٔ نکات باشد . آنــان ، مخصوصاً راجع به نظریه‌های سیاست اقتصادی ویا اجتماعی که دراین‌کتاب آمده ، استقلال کامل خویش را حفظ کرده‌اند . بنابراین تردیدها و یا تصدیق‌ها که ممکن است دربارهٔ بعض از نظریه‌ها اظهار داشته باشند ، بیان نظروعقیدهٔ شخصی نویسنده هریك ازفصول است[1] .

شارل ژید - شارل ریست

۱. درنظم وترتیب فصول‌کتاب بدانسان که درپیش‌گفتار آمده ، مختصر تغییراتی‌داده شده ، تاجا برای نویسندگانی که درفاصله دوجنك جهانی ظاهر شده‌اند بازشود ، موجبات این تغییرات، درمقدمهٔ چاپ ششم توضیح داده شده است .

مقدمهٔ چاپ هفتم

نوشتهٔ شارل ریست

این چاپ تفاوت نمایانی باچاپ سابق ندارد. کتاب حاضر، اگرچه به جای یك جلد دردوجلد تنظیم یافته، درتقسیمات فصول آن تغییری داده نشده است. تقسیم‌بندی جدیدی که من ازچاپ ششم کرده‌ام، درمقدمهٔ آن توضیح داده شده ونیازی به تجدید بحث ندارد.

کارهای تهیه وچاپ طبع ششم این کتاب، درپایان جنگ بین‌المللی دوم وزمانی که کشور هنوز تحت اشغال نیروهای دشمن بود، انجام پذیرفت، اگرچه عرضهٔ آن در کتابفروشی‌ها پس ازآزادی میهن صورت گرفت. برای من مشکل بود، درآن آزادانه از بولشویسم روس ویا ناسیونال سوسیالیسم آلمان سخن برانم. معذلك دراین چاپ هم باز لازم ندیدم در صفحاتی که از چاپ پنجم راجع به بولشویسم نوشته شده، تجدید نظر بکنم ویا دربارهٔ جنبهٔ اقتصادی ناسیونال سوسیالیسم بحثی آغاز نمایم، زیرا به عقیدهٔ من، نسبت دادن اندیشه های اقتصادی اصیل به این دو مسلك سیاسی ضلالت محض است. روش‌های اقتصادی که پس از انقلاب روسیه، برای ایجاد صنایع بزرگ بکار رفته، صرفاً ناشی از ضرورت بوده است: دولت شوروی چون برای احتیاج صنایع جنگی مورد نظرخود، نمی‌توانست ازخارجه ویا داخله تحصیل وام بکند، ناچار به اعمال جبروانتشار پول کاغذی متوسل گردید.

اما درمورد اجتماعی کردن صنایع وقسمتی ازکشاورزی، آنچه واقعاً مفیدوجالب است، مطالعهٔ نتایج وحاصل عملی آنها است. مبانی اعتقادی این اموردرهمهٔ مسلکهای اجتماعی قبل ازانقلاب وجود داشته است.

راجع به ناسیونال سوسیالیسم آلمان نیزمی‌توان گفت که سازمان اقتصادی آن تماماً متوجه هدف جنگ بود و بنابراین بررسی آن فقط ازلحاظ سبك اقتصادی جنگ مفید است. از طرف دیگر به عقیدهٔ من، اختلاف مسلك ومشرب اقتصادشناسان عصرحاضر، بیشترمربوط به همین تعارض بین اقتصاد صلح واقتصادجنگ است مسلك « **ارشاد طلبی**

جامع[1] که اینهمه امروزه در اذهان انعکاس پیدا کرده از مظاهر همین اقتصاد جنگ است.

بدیهی است ، نمی‌توان گفت که پس از پایان جنگ ، همهٔ نتایج اقتصادی آن نیز از بین میرود . مخصوصاً تمرکزی که در بعض از رشته‌های صنایع بزرگ حاصل میشود ، پس از جنگ نیز باقی میماند وشاید لازم شود توسعه بیشتر پیدا کند ؛ وهمین کیفیت موجب استدامهٔ مداخلهٔ دولت و نظارت آن وسهیم شدن آن در امور اقتصادی است. ولی تا آن زمان که تولید ثروت را ، اصلاً واساساً تقاضای مصرف کننده هدایت میکند ، از این تمرکز صنایع، بخودی‌خود تغییر بزرگی درماهیت دستگاه اقتصادی وارد نمی‌شود. تا زمانی که دنیای اقتصادی ، دنیایی است که در آن وفور نعمت‌ها نسبی است ، حساب‌های اقتصادی و بالنتیجه نظریه‌های اقتصادی به‌اهمیت خود باقی میماند .

آیا می‌توان ازهم‌اکنون روزی را پیش‌بینی کرد که وفور نعمت‌ها مطلق باشد نه نسبی ؟ می‌توان جهانی‌را در نظر گرفت که فرمانروائی دانش وفن به‌جایی برسد که آدمی بتواند ، هرمحصولی‌راکه بخواهد ، به‌ارادهٔ خویش از نیروهای طبیعت استخراج کند ؟ ویا بدان سان که سیسموندی فرض کرده است ، یك مرد تنها با چرخاندن دستهٔ ماشینی بتواند تمام مایحتاج خلقی را فراهم سازد ؟ پیروزی‌های دانش فیزیك ، چنان افق‌های نامحدودی را بر روی ما گشوده است که اذهان ساده ، می‌پندارند ، از هم‌اکنون وفور نعمت مطلق در دسترس ما است . هرگاه چنین فرضی صورت وقوع پیدا کند ، اداره اقتصادی منابع انسانی بیفایده ودانش اقتصاد وقوانین‌اقتصادی ، یعنی قوانینی که‌موضوع آن‌ها روانشناسی اقتصادی آدمی است ، زایل می‌گردد ، ودیگرموردی برای کارکردن وکوشیدن قاطبه افراد جامعه باقی‌نمی‌ماند ، واشتغالات آدمیان ازصورت سعی وزحمت برای زندگی به‌سرگرمی و تفریح مبدل میشود . تأمل در بارهٔ چنین اوضاع و احوال را به‌همکاران جوان خویش سفارش میکنم. شایدآنان کشف نمایندکه **«نفرین»** کارکه در فردوس برین برفرزندان آدم تحمیل‌شده، سلامت‌بخش‌ترین قوانین برای استقامت‌جسمی وروانی آنها بوده است .

ولی اکنون ما درچنان عهد وزمان نیستیم وتاریخ عقاید اقتصادی همهٔ سودمندی

1. Dirigisme total

خود را حفظ کرده است .

ممکن است بر این تاریخ ما ایراد شود که چرا مشابهات موجود بین عقاید قدیم و نظریه‌های جدید را کاملا روشن نساخته است. مثلا اصول استدلال لردکینس[1] مستقیماً از سنت ریکاردویی الهام گرفته است. ولی باخواندن آن، شخص گمان می‌برد که والراس و یا حتی جوونس هرگز چیزی ننوشته‌اند . و نیز بین نظریه‌های او و برداشت‌های سیسموندی مشابهت‌های شگفت‌انگیزی وجود دارد ، معذلك ، شاید اشتباه نباشد ، اگر بگوییم که لردکینس هرگز سیسموندی را نخوانده است .

نکتهٔ قابل تأمل دیگر: باآنکه تمام مبانی مکتب سویدی مثلا : درنظریه والراس است ، باآنکه تمام مکتب ایتالیائی ،که آن‌همه ازجهات مختلف شایان توجه است ، از زمان پاره‌تو به‌بعد مبتنی برهمین اصول است، باآنکه بهترین اقتصاد شناسان امریکایی آن مبانی را پذیرفته‌اند ؛ مع‌الوصف قسمت بزرگی ازمکتب انگلیسی درتجاهل وعدم توجه نسبت به آن پایدار است. واین ازمظاهر شگفت‌انگیز ادامهٔ سنت و پرستش اسلاف است.

ولی برای نمایاندن همهٔ این روابط بین زمان حاضروگذشته ، لازم می‌آمد که این کتاب ویالااقل قسمتی ازآن بەشیوهٔ دیگری نگارش یابد وازاختصاص شرح وتفصیل برای شناساندن هریك ازمکاتب ونویسندگان که هدف اصلی ما بوده است ، صرف نظر شود . پس ، تأمل وتعمق دربارهٔ این مشابهت‌ها راکه درضمن بحث، نتوانسته‌ایم روشن سازیم، به‌خود خوانندگان واگذارمی‌کنیم، وبه‌گمان ما این نتیجه خود بخودازمباحث کتاب حاصل خواهد شد .

همانطورکه درچاپ پیشین رعایت شده ، دراین چاپ نیزوظیفه خود دانستم ، مباحثی‌راکه به‌قلم استاد ژید تحریریافته ، دست نخورده باقی بگذارم وفقط دربعض‌از موارد ، بین‌الهلالین نکاتی‌را، برای معرفی تألیفات مهمی‌که بعد ازآن تاریخ صورت گرفته است ، اضافه نمایم .

شارل ریست

---

۱ . لردکینس (Keynes (John ، Meynard, lord - اقتصاد شناس بزرگ عصر معاصرانگلیسی ، متولد ۱۸۸۳ متوفی در۲۱ آوریل ۱۹۴۶ راجع به‌این دانشمند و اقتصاد شناسان دیگری که دراین مقدمه نام آنها ذکرشده ، توضیحات لازم درمباحث مربوط به‌آنها خواهد آمد (مترجم)

فهرست اجمالی فصول

کتاب اول

بنیانگذاران

کتاب دوم

معارضان

کتاب سوم

مکتب آزادی طلبی

کتاب اوّل

بنیانگذاران

فصل اول

فیزیوکراتها

(اصحاب مکتب حکومت طبیعت)

آنچه دراواسط سدهٔ هیجدهم، بنابر نامگذاری یك قرن و نیم پیش آنتوان دومون کره‌تین[1] « اقتصاد سیاسی » نامیده می‌شد ، باآنچه ما امروز ازاین عنوان درك می‌کنیم مطابقت نداشت و هنوز علم خاصی را تشکیل نمی‌داد . برای حصول اطمینان از این مطلب کافی‌است به دایرةالمعارف مشهور فرانسه مراجعه‌کنیم و مقاله‌ای را بخوانیم که بسال۱۷۷۵ تحت همین عنوان چاپ شده و به‌امضای شهره مردی چون ژان ژاك روسو است . دراین مقاله تقریبا آنچه ازاین‌عنوان‌انتظارداریم نمی‌یابیم. درآن زمان‌اقتصاد از سیاست جدایی نداشت و بنابراین بیهوده نبود که آن‌را با صفت « سیاسی » مشخص می‌ساختند ، صفتی‌که امروز به نظرما در غیر موضع خود قرار دارد و با ترجیح دادن عناوینی مانند « علم اقتصاد » و یا « اقتصاد اجتماعی » درپی‌حذف‌آن هستیم.

ولی اگراین علم درآن زمان جزئی‌ازفن مملکتداری بشمارمی‌آمد، بطوراخص مربوط به‌آن قسمت ازوظایف حکومت بودکه با امورمعاشی‌ملت ارتباط داشت وهدفش

---

۱ . آنتوان دومون کره‌تین (Antoine de Montchrétien) نویسنده واقتصادشناس فرانسوی متولد ۱۵۷۵ و مقتول در ۱۶۲۱ که رساله‌ای تحت عنوان « اقتصاد سیاسی » (Economie politique) به رشتهٔ تحریر درآورده است . (مترجم)

فراهم‌آوردن آبادانی و رفاه مادی و یا به‌قول هانری چهارم مرغ بریان در سفرهٔ مردم بود . از طرف دیگر چنانکه خواهیم دید ، بعدها آدام اسمیت نیزموضوع این علم را « توانگرساختن ملت ودولت » معرفی می‌کند .

ولی نسخه‌ها و اندرزهاکه برای رسیدن به این هدف عرضه می‌شد بس متنوع ومبهم بود. بعضی‌هاکه « مرکانتیلیست[1] » و یا اصحاب مکتب سوداگری نامیده می‌شدند، تعلیمشان براین اساس بود که برای ثروتمند کردن دولت ، درست نظیرآنچه در مورد افراد لازم است ، باید هرچه بیشتر طلا و نقره تدارك شود . دولت‌هایی به نظرآنها خوشبخت شمرده می‌شدندکه یا مانند اسپانیا به‌کشف پرو توفیق یافته بودند ویا مانند هلند قادربودند ، علیرغم فقدان معادن، بافروش ادویهٔ خویش به خارج برای خود طلا فراهم‌آورند . به‌این‌ترتیب تجارت خارجی‌درنظرآنها مانند معدن واقعی وپایان‌ناپذیر جلوه می‌کرد . برخی‌دیگرکه هنوز درآن روزگارسوسیالیست‌نامیده نمی‌شدند ازهمان ایام‌تعلیم می‌دادندکه جزازطریق‌رعایت مساوات بیشتردرتقسیم ثروت‌های موجودوالغاء و یا تحدید مالکیت خصوصی و نیزجز از راه ایجاد اجتماعی نوین بوسیلهٔ « قرارداد اجتماعی » تازه و یا تحقق بخشیدن به نوعی مدینهٔ فاضلهٔ خیالی ، ملت برخوشبختی دست نخواهد یافت .

آنگاه مردی به میدان‌گام نهادکه حرفه‌اش طبابت بود، ولی در آستانهٔ پیری با روی‌آوردن به مطالعهٔ آنچه امروز اقتصاد روستایی می‌نامیم، یعنی‌زمین ومحصولات زمین که مایهٔ حیات‌آدمیانند،[2] اعلام داشت‌که هیچ موضوعی برای کشف‌وابداع وجودندارد؛ زیرا تمامی روابط بین افراد تابع قوانین است ، قوانینی قابل تحسین‌که هرکس یك‌بار

---

۱ . مرکانتیلیست‌ها (Les Mercantilistes) که از آنها به عنوان اصحاب مکتب سوداگری‌نام‌برده‌ایم نحله‌ای‌ازاقتصاددانان قرن۱۵ تا۱۸ میلادی بودندکه‌اساس‌ثروت وقدرت هرکشور را پول طلا و نقره می‌دانستند . در این کتاب بحثی از آنان نیست ، زیرا مؤلف عقایدآنهارا فاقد جنبهٔ علمی دانسته است . (مترجم)

۲ . اولین مقالات اقتصادی کنه در همان دایرة المعارف بزرگ فرانسه که روسو مقالاتش را درآن می‌نوشت دربارهٔ «غلات» وراجع به «کشاورزان» است.

چشم بگشاید بدیهی بودن آنها را درمی‌یابد ، قوانینی که هیچ فرد برخوردار ازخرد نمی‌تواند حاکمیت آنها را منکرشود، همچنان‌که درمورد قوانین هندسه چنین‌انکاری جایز نیست . کافی‌است آنها را درك‌کنیم تا ازآنها تبعیت نماییم . مسلماً آنجا که دوپن دونمور[۱] می‌گوید : « این مکتبی بسیار جدید است » به راه اغراق نرفته است. لیکن این گفته‌کافی‌نیست ، زیرا آنچه بوجود آمده بود تنها یك مکتب‌نبود، بلکه علم جدید بود : علم اقتصاد .[۲]

دراینجا دیگرعصر طلایه داران به پایان می رسد و دوران بنیانگذاران با نام کنه وپیروانش آغاز می‌گردد. حق‌ناشناسی‌اقتصاد دانان فرانسوی ، باآنکه خودمستقیماً وارث فیزیوکراتها بودند ، سبب شد که عنوان « بنیانگذار » سالیانی عاطل بماند و سرانجام به آدام اسمیت نسبت داده شود ، ولی این لقب بعداً بوسیلهٔ اقتصاد شناسان خارجی به‌فیزیوکراتها برگردانیده شد و بی‌شك بطور نهایی وقطعی برای‌آنان همچنان باقی‌خواهد ماند . دراین‌باب حتی می‌توان گفت که در میان علوم مختلف ، کمترعلمی وجود داردکه نسب وتاریخ‌ولادت‌آن تااین‌حد به‌طورروشن مشخص‌باشد . فیزیوکراتها اولین‌کسانی بودندکه از علوم اجتماعی به معنای‌کامل‌کلمه تصویرجامعی‌درذهن‌داشتند؛ یعنی‌آنها ثابت‌کرده‌اندکه اموراجتماعی بوسیلهٔ روابط ضروری به یکدیگرپیوسته‌است و افراد وحکومت‌هاکاری جزاین ندارندکه‌آن ضرورت‌ها را درك‌کنند ومشی خودرا با آن منطبق سازند. اکنون‌بگویندکه : دریافت فیزیوکراتها ازقوانین اقتصادی به‌صورت مشیت الهی فاقد جنبهٔ علمی بوده ، که : آنان به‌گمان خود درطبیعت روابطی مشاهده کرده‌اند کـه فی‌الواقع جزدر ذهنشان وجود نداشته ، که : آدام اسمیت چه ازنظرهنر مشاهده و چه از لحاظ شایستگی در تشریح مسائل و چه از جهت سهمش در تشکیل قطعی علم برترازآنها بوده است. اما این‌همه، مانع ازآن نخواهد بودکه راه را نخست

---

۱ . Dupont de Nemours

۲ . پروفسور هکتوردنی (Hector Denis) دربارهٔ مکتب فیزیوکراسی می گوید : « نواقص آن را به سهولت دریافته‌اند ، ولی عظمت بی نظیر آن تقریباً هرگز شناخته نشده است ».

فیزیوکراتها گشوده باشند ، راهی که بر آن خود آدام اسمیت و تا یك‌قرن بعد از او اقتصاددانان دیگر طی طریق کرده‌اند . ازطرف دیگر این را نیز می‌دانیم چنانچه دکتر کنه سه سال قبل ازچاپ کتاب اسمیت جهان را بدرود نگفته بود ، آدام اسمیت همچنان که خودگفته است کتابش را به‌نام وی تقدیم می‌داشت .

نکتهٔ دیگر آنکه فیزیوکراتها اولین دانشمندانی بودندکه مکتب علم اقتصاد را به معنی واقعی کلمه بنیان نهادند ، و این امری تقریباً استثنایی و واقعاً رقت‌آور است که می‌بینیم افراداین گروه کوچك با عنوانی مشترك و به صورت ناشناس وارد تاریخ شده و در این عنوان تقریباً نام و شخصیت فردی خود را از دست داده‌اند . آری اتحاد و همبستگی آنها درعقیدهٔ مشترك چنین بود.[1]

آثار فیزیوکراتها در طی بیست سال از ۱۷۵۶ تا ۱۷۷۸ انتشار یافته است .[2]

---

۱ . «توصیف اقتصاددانان واقعی آسان است. . . آنها مرشدی می‌شناسند به‌نام دکتر کنه ومکتبی دارندکه همان فلسفهٔ کشاورزی وتجزیه وتحلیل اقتصادی است که در کتاب‌های کلاسیك آنها دیده می‌شود ونامش فیزیوکراسی است ونیز نسخه‌ای دارند به‌نام جدول اقتصادی ومقادیری اصطلاحات فنی، درست همانند فضلای سابق چین». این توصیف راکه کشیشی ازخودفیزیوکراتها بنام آبه‌بودو(Abbé Baudeau) ازآنان می‌کندودرگاهنامهٔ (Éphémérides, avril 1776) خود بدست داده است اگر چه از هرگونه شائبهٔ نیش و کنایه عاری است ، معهذا جنبه‌های تعبدی مکتب فیزیوکراتها و آنچه را در آن مکتب تاحدی « شیوهٔ چینی » داشته است به خوبی روشن می‌سازد .

۲ . دکترکنه Quesnay (۱۷۷۴-۱۶۹۴) طبیب لوئی چهاردهم و مادام پمپادور ، رهبراصلی فیزیوکراتها بشمار می‌رود واین تنها به‌اعتبارتقدم زمانی‌نیست ، بلکه ازآن‌جهت نیز هست‌که سایرین او را رهبر مسلم خود می‌شناختند . وی پیش از آنکه‌به مسائل مربوط به‌اقتصادکشاورزی بپردازدکتب متعددی در طب انتشارداده بودکه «آزمایش‌حسی در اقتصاد حیوانی » (Essai physique sur l'èconomie animale) از شمار مهمترین‌آنها بود . او نظریات اقتصادیش را ابتدا در دایرة المعارف بزرگ فرانسه طی مقالاتی دربارهٔ « دهقانان » و « غلات » (۱۷۵۷ ــ ۱۷۵۶) منتشر ساخت و آنگاه درضمن‌کتاب معروفش به نام «جدول اقتصادی» (Tableau Économique) که به سال ۱۷۵۸ در ۶۴ سالگی انتشار داد به طرح آنها پرداخت و سرانجام در ۱۷۶۰ کتاب« اصول کلی حکومت اقتصادی دریك‌کشور کشاورزی » .

←

هیچیک از آنان به‌استثنای تورگو دارای قریحهٔ واقعی نویسندگی نبود و هیچیک از

(Maximes générales du gouvernement économique d' un royaume agricole) را منتشر کرد که شرح و تکمیل کتاب قبلی است .

اوکم نوشته ، ولی همچون سقراط ازطریق نفوذ درپیروان خود شخصیتش بسیار مؤثر واقع شده است . بهترین طبــع آثار کنه همان است که توسط اونکن (Oncken) استاد دانشگاه برن تحت عنوان : « آثار اقتصادی و فلسفی ف . کنه »
(Ouvres économiques et philosophiques de F.Quesnay , Paris,Francfort 1888) به‌چاپ رسیده است. معهذاآنچه ما ازکنه وسایر بنیانگذاران نقل می‌کنیم ازمأخذ « مجموعهٔ اقتصاد شناسان بزرگ » (Collection des Principaux Économistes ,) است که بوسیلهٔ در (Daire) به چاپ رسیده است.

مارکی‌دومیرابو پدر خطیب بزرگ انقلاب فرانسه که در تندی و سرکشی کم از پسر نبود درهمان تاریخ۱۷۵۶کتاب «دوست‌انسان‌ها» (L'ami des hommes)را انتشار داد. ولی این‌کتاب که بسیار درخشید به معنی اخص کلمه جزء مجموعهٔ آثارفیزیوکراتها بشمار نمی آمد ، زیرا مؤلف در آن تاریخ ازوجوداین مکتب آگاه نبوده است . برعکس درکتاب «نظریهٔمالیات» (La Theorie de l' impôt) سال ۱۷۶۰ونیزدرکتاب «فلسفهٔکشاورزی» (La philosophie Rurale) » سال ۱۷۶۳ ازآن مکتب الهام گرفته است .

مرسیه دولاریویر (Mercier de la Rivière) عضوپارلمان، به‌سال۱۷۶۷«نظام طبیعی‌واساسی‌جوامع‌سیاسی»(l'ordre naturel et éssentiel des sociétés politiques) را منتشر کرد اثری که دوپون دونمور آن را « تألیف شریف » نامیده است که اگر چنین عنوانی را توجیه نکند، لا اقل می توان گفت مجموعهٔکاملی از معتقدات مکتب‌فیزیوکراسی است .

دوپون که به اعتبار زادگاهش به دونمور معروف است تقریباً در همـان اوان (۱۷۶۱) در حالی که بیش از ۲۴ سال نداشت کتابی انتشار داد به نام « فیزیوکراسی یاقانون اساسی مفید ترین حکومت برای نوع‌بشر» . چنانکه می‌دانیم فیزیوکراسی به معنی « حکومت طبیعت » است و به این ترتیب مشاهده می شود که مکتب مزبور نام خود را به دوپون مدیون است، ولی این نام موفقیتی کسب نکرد و کمی بعد مهجور ماند وبه جای آن عنوان «اقتصاد شناسان» متداول گشت . بنا براین کنه و پیروان او نخستین‌کسانی‌بودند که به اقتصاددان یا اقتصاد شناس(Economiste) معروف شدند و تنها دیرزمانی‌بعد بود که این عنوان به صورت اسم عام درآمد و به همین جهت چون دیگر برای توصیف مکتب‌خاصی مناسب نبود ، اسم فیزیوکرات به مکتب مزبور داده شد . ←

آنها حتی تورگوهم بهره‌ای از ذوق نداشت ، آنهم درعصری که فرانسه سرشار از این

دوپون‌شاگرد پرشورکنه مبلغ مکتب فیزیوکراسی‌بود، بی‌آنکه باابتکارات خودچیزی بر آن بیفزاید . بعلاوه حوادث بزرگ سیاسی که او نیز فعالانه درآن شرکت جست ازهمان آغاز وی را ازفعالیت های علمی برکنار می‌داشت . او آخرین بازماندهٔ فیزیوکراتها وتنها فردی‌ازپیروان‌آن‌مکتب‌بود که انقلاب فرانسه‌را درك‌کرد وحتی نقش مهمی درآن ایفاءنمود.

ابتدا به عضویت مجلس ملی تیرزاتا (Tiers État) انتخاب شد وبعد به ریاست مجلس مؤسسان وسپس در دوران هیئت مدیره به ریاست «شورای شیوخ» برگزیده شد وحتی دوران امپراطوری را نیز درك کرد و نیز علم اقتصاد برای اولین‌بار باشخص او به انستیتو (Institut) مؤسسهٔ بزرگ علمی فرانسه وارد شد .

لوترون (Le Trosne) دادستان دادگاه جنائی اورلئان در سال ۱۷۷۶ کتابی تحت عنوان « مصالح اجتماعی، ارتباط آن باارزش، پول وصنعت، تجارت»
(De l' intérêt social, par rapport à la valeur, à la circulation, á l' industrie et au commerce)
انتشار داد که شاید به جهت محصوربودن به‌مسائل اقتصادی بهترین ویا لااقل اقتصادی‌ترین اثر مکتب فیزیوکراتها بوده باشد .

و نیز لازم است نام **آبه بودو** را اضافه نمائیم که ۸۴ رساله (۱) مخصوصاً در بارهٔ تجارت غلات نوشت ؛ ولی تألیف عمده او « مدخلی برفلسفهٔ اقتصادی » (L'Introduction à la philosophie économique -1771)است.دراینجا بایدازکشیشی دیگر به‌نام**آبه‌ربو**(Roubaud) وامیر ناحیهٔ مرزی‌باد(Bade)یادکنیم‌که مؤلف‌کتاب «ملخص اصول‌علم اقتصاد»(۱۷۷۱) است واین امتیازرا داشت‌که نه تنها نویسنده بلکه امیروحکمران نیز بود وباآزمایش عقاید فیزیوکراتها درچند روستای امارت کوچك خود به تفریح خاطر می پرداخت .

تا اینجا هنوز از معروفترین فرد مکتب چه ازلحاظ شایستگی و چه از نظر علو مقام یعنی از تورگو Turgot (۱۷۸۱ ــ ۱۷۲۶) نامی به میان نیاورده ایم . علت اینست که هرچندمعمولاً اورا به‌مکتب فیزیوکراسی‌منسوب می‌دارندوچنین‌نسبتی نیز به ملاحظهٔ‌اشتراك در نظریات اساسی به حدکافی موجه است ، باوجود این ، چنانکه خواهیم دید ، ازبسیاری جهات از آنها جدا وبه آدام اسمیت نزدیکتر است . بعلاوه اوقبل ازفیزیوکراتها به‌نوشتن مسائل اقتصادی پرداخته و یادداشت‌هایش دربارهٔ «پول‌کاغذی» مربوط به‌سال ۱۷۴۸ است ، زمانی‌که وی بیش‌از۲۲سال نداشت، ولی‌مهمترین تصنیف او«تفکراتی دربارهٔ‌تشکیل وتوزیع ثروتها» (Réflexions sur la formation et la distribution des richesses ←

موهبت بود . آنها مردمانی موقرورسمی و متعصب بودند و با دم زدن دائم از «بدیهی» چنانکه گوئی امانتدار حقیقت ابدی هستند ، خسته کننده و کسالت‌آور می‌نمودند و بدینسان وسیلهٔ خوبی به دست استهزاءکنندگان می‌دادند که درر‌أس آنها ولتر قرارداشت[1]. معذلك آنان نزد همهٔ کسانی که از متشخصان عصر بشمارمی‌رفتند ، دربین رجال سیاسی و سفراء ، ازنفوذ و اعتبار قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند و حتی گروهی مستمع درمیان سلاطین داشتندکه حکمران ناحیهٔ مرزی باد ــ همانکه کوشید اسلوبشان را در امارت خود عملی سازد ــ و گراندوك لئوپولد فرمانروای تسکان و ژزوف دوم امپراطوراتریش وکاترین کبیرملکهٔ روسیه و استانیسلاس پادشاه لهستان و گوستاو سوم پادشاه سوئدازآن جمله بودند و بالاخره ، آنچه بیشتر خلاف انتظار است ، آنکه زنان زیبای دربار

→ مربوط به سال ۱۷۶۶ است . او که مدت ۱۳ سال مباشرت ولایت لیموژ و سپس وزارت لوئی چهاردهم را بعهده داشت ، برای تحقق بخشیدن به افکار و عقاید خود دربارهٔ آزادی اقتصادی واجد صلاحیت لازم بود و سرانجام نیز بافرمان معروفی به الغای عوارض غلات بین ایالات وامحاء سلطهٔ استادکاران وهیئت های صنفی در امور صنعتی دست زد .

برخلاف سایرفیزیوکراتهاکه فقط به‌نام کنه سوگند یاد می‌کنند تورگو استاددیگری داشته است : وی یکی از بازرگانان بزرگ بودکه بعد ها مدیر ادارهٔ تجارت شد و ونسان دوگورنه(Vincent de Gournay)نام داشت ودر۱۷۵۹ درحالی‌که‌بیش‌از۴۷ سال‌نداشت درگذشت . ماراجع به او جز آنچه خود تورگو در مدحش‌گفته‌است اطلاع‌دیگری نداریم (مراجعه شود به‌کتاب شل دربارهٔ معرفی او(Schelle: Vincent de Gournay,1897) .

فهرست کتب مربوط به مکتب فیزیوکراتها چه در زبانهای خارجی و چه در زبان فرانسه بسیار قابل ملاحظه است و آنرا بطور مشروح می توان در تألیف بزرگ ولرس (Weulersse) بدست آورد که در دو جلد در ۱۹۱۰ تحت عنوان « نهضت فیزیوکراتها در فرانسه از ۱۷۵۶ تا ۱۷۷۰ » - Le Mouvement physiocratique en France de 1756 à 1770) – انتشار یافته است و در عین حال خود جدید ترین وکامل‌ترین شرح مکتب مذکور است .

همچنین در زبان انگلیسی باید به یك شرح موجز ولی بسیار اساسی دربارهٔ اسلوب فیزیوکراسی اشاره کنیم‌که‌توسط هیگز (Higgs) تحت‌عنوان شش درس دربارهٔ فیزیوکراتها (Six lectures on the Physiocrats - 1897) انتشار یافته است .

۱ . مخصوصاً در رسالهٔ هجایی معروفش به نام « مردی که چهل غاز پول داشت » (L' homme aux quarante écus .)

ورسای به سخنان آنان توجه بسیار مبذول می‌داشتند . خلاصه و در یک کلام ، آنها در روزگار خود « باب روز » بودند ، بسی بیش از آنچه اقتصاددانان امروزهستند. هرچند این به نظرما عجیب می نماید، با این‌حال دلایل مختلفی برای توضیح آن می توان یافت. شاید جامعهٔ اشرافی لطیف‌طبع و بی‌بند وبار آن زمان در اقتصاد روستایی فیزیوکراتها همان لطف وگیرایی نقوش قالی‌های کاخ تریانون ومناظر روستایی نقاشی‌های واتو[1] را می‌دید. شاید دردورانی‌که جامعهٔ مذکور احساس‌می‌کرد نظام اجتماعی وسیاسی‌درزیر پایش به لرزه درآمده ، دراندیشهٔ « نظامی طبیعی و تزلزل ناپذیر » برای‌خود تسلای خاطرمی‌جست وشاید هم‌برعکس، دلبستگی‌اش بدان سبب بودکه درندای این«اصحاب فرقه »[2]، چنانکه درآن روزگارنامیده می‌شدند ، مثلا در سرلوحه‌ای‌که دکترکنه برای جدول اقتصادی خود انتخاب‌کرده بود : « دهقانان فقیر،کشور فقیر ! کشور فقیر ، شاه فقیر» وزش نسیم تازه‌ای احساس می‌کرد که هنوز تهدیدکننده نبود ولی‌می‌توانست طلیعهٔ طوفان سهمناکی باشدکه درحال‌فرارسیدن بود.

نخست معتقدات مکتب یعنی اصولی که به نظر آنها اساسی است و سپس سبك یعنی ترتیبی را که برای اجرای آن اصول پیشنهاد می‌کنند مورد بحث قرارمی‌دهیم .

۱ . آنتوان‌واتو Antoine Watteau (۱۷۲۱ - ۱۶۸۴) نقاش فرانسوی که‌بیشتر به ترسیم مناظرروستایی و طبیعی‌گرایش داشت . (مترجم)

۲ . Sectaires

۱

۱. نظام طبیعی

« نظام طبیعی » پایهٔ فکری و محور اصلی معتقدات فیزیوکراتها است . مرسیه دولاریویر عنوان اصلی کتاب خود را « نظام طبیعی و ذاتی جوامع سیاسی » قرار داده بود . دوپون دونمور درتعریف فیزیوکراسی آن را « علم نظام طبیعی » می‌خواند . اما مفهوم این کلمات چیست ؟

حاجت به بیان نیست که در درجهٔ اول باید آن رامعارض با اندیشهٔ نظام اجتماعی مصنوعی و مخلوق آدمیان دانست.[1] ولی این تعریف کاملاً منفی کافی نیست، زیرا جای

---

۱ . با آنکه ژان ژاك روسو به ملاحظهٔ اینکه به سال ۱۷۷۸ در گذشته و کتاب « قرارداد اجتماعی » او مربوط به ۱۷۶۲ است ، معاصر فیزیوکراتها شمرده می شود ، معهذا جزء مکتب آنان نبوده و مارکی دومیرابو به عبث کوشیده است تا اورا به اصول معتقدات فیزیوکراتها بگرواند . چنانکه آشکار است بین نظریهٔ « نظام طبیعی » و نظریهٔ « قرارداد اجتماعی » تناقض مطلق وجود دارد ، زیرا آنچه طبیعی وخودساخته است نیازی به قرارداد ندارد . حتی اگر دانسته نبود که فکر قرارداد اجتماعی در نوشته های متعدد و مقدم برزبان روسو ومخصوصاً درآثار ملهم از افکار کالوینیان وجود داشته است ، ممکن بود این وسوسه به فکر راه یابد که گمان کنیم نظریهٔ معروف روسو مخصوصاً در مقام معارضه بافیزیوکراتها تدوین یافته است .

چنین می‌نماید که نظام اجتماعی در نظر روسو به‌منزلهٔ جواب یك مسألهٔ ریاضی است، یعنی خود اوآنرا به صورتی مطرح می کندکه گویی باید حاصل عمل ونتیجهٔ اجزاء معلوم و درهم پیچیده مسأله ای باشد که آن را بااین عبارت بیان می‌کند : «پیداکردن شکلی از اجتماع

بحث برای بسیاری از تفسیرهای متفاوت باقی‌می‌گذارد .

نخست آنکه نظام طبیعی را می‌توان تجلی وضع و حالت انسان‌درطبیعت دانست که متعارض با وضع و حال ناشی از تمدن مصنوعی است . به‌این معنی برای باز یافتن نظام طبیعی انسان‌کاری جزآن نداردکه به اصل و منشاء خود بازگردد.

که حافظ نفوس و اموال اعضاء جامعه باشد و در آن هرکس با آنکه به جمع می پیوندد از هیچکس جز خود فرمان نبرد ومانند سابق همچنان آزاد بماند » . هیچ اندیشه ای بیش از این از افکار فیزیوکراتها به دورنیست، زیرا درنظرآنها اساساً چیزی برای ابداع وایجاد وجود ندارد . نظام طبیعی به ذات خود موجودی است « بدیهی » . راست استکه با اینهمه روسو به « نظام طبیعی » وبه « ندای طبیعت » وبه « نیکی فطرت انسان » معتقد است و خود می‌گوید : « قوانین ابدی طبیعت و قوانین ابدی نظم وجود دارد . وجدان و خرد آنها را برصمیم قلب انسان نقش زده است وبه نزد خردمند جای قوانین‌وضعی را می گیرند» (امیل - قسمت ۵). این درست همان زبان فیزیوکراتهاست. ولی در این میان اختلاف فاحشی وجود دارد و آن اینکه در نظر روسو حالت طبیعی بوسیلهٔ بنیادها و مخصوصاً بنیادهای اجتماعی (ومخصوصاً بنیادهای سیاسی‌که مالکیت را نیز از آن جمله قرار می‌دهد) تغییر ماهیت یافته است واکنون باید به‌مردم معادل‌آنچه ازدست‌داده‌اند برگردانیده شود . قرارداداجتماعی روسو به سوی چنین هدفی متوجه است. درحالی‌که به نظر فیزیوکراتها، بنیادهای اجتماعی وازجملهٔ آنها مخصوصاً مالکیت ، جزخودشکفتگی‌نظام‌طبیعی چیزدیگری نیست. راست است که این‌بنیاد ها دراثراعمال اخلال‌آمیز حکومت‌ها تغییر ماهیت یافته‌اند ، ولی‌کافی است که این اخلالگری‌ها خاتمه یابد تانظام طبیعی جریان عادی خود را از سرگیرد ، درست مانند درختی‌که به سبب مانعی به‌کجی بگراید ومانع را ازکنارش دور سازند .

بین دونظریهٔ مذکور اختلاف بزرگ دیگری نیز وجود دارد : به این معنی‌که ازنظر فیزیوکراتها نفع شخصی وتکلیف بهم می‌آمیزند ، زیرا بگمان آنها فرد در جستجوی نفع شخصی به‌آنچه متضمن خیر عموم استتحقق می‌بخشد، درحالی‌که به نظر روسو نفع شخصی وتکلیف متعارضند واولی بایدمقهور دومی بشود: «نفع شخصی‌درجمیع موارد باوظیفه تناسب معکوس دارد وبه نسبتی که اجتماع محدودتر و احترام تعهدات‌کمتر باشد برمیزان آن افزوده می‌شود » (Contrat social,II, Ch.3) اومی‌خواهد بگویدکه نفع شخصی در جمع خانواده وصنف شدیدتر از قلمرو میهن است .

این تفسیر را نه‌تنها می‌توان به‌بعضی‌ازعبارات و نوشته‌های‌خود فیزیوکراتها[1] متکی کرد، بلکه می‌توان منطبق باجریان‌شدید وقوی‌افکاری‌دانست‌که دراواخرقرن ۱۸رواج داشت و مقام « وحشی نیك سرشت » را به اوج آسمان می‌برد و الهام بخش یك دورهٔ آثار ادبی بزرگ گردید ، تأثیروالهامی که با داستان‌های ولتر ، دیدرو، و مارمونتل شروع‌می‌شود و دوباره درآثارآنارشیستهای[2] معاصرظاهرمی‌گردد . با اینهمه این‌تفسیر باید مردود شناخته شود ، زیرا بین یك انسان وحشی با یك فیزیوکرات هیچگونه شباهتی وجود ندارد . فیزیوکراتها همگی مردمانی تربیت یافته و از شمار قضات و کشیشان و اطباء و پیشکاران شاه بودند وبیش ازهمه به تمدن، نظم، قدرت، حکومت و سلطنت ومخصوصاً مالکیت که هیچ سازگاری با حالت توحش ندارد دلبستگی‌داشتند. مرسیه دولاریویر می‌گفت: «مالکیت ، امنیت ، آزادی، این‌است نظام اجتماعی تمام و

---

۱ . « مقدم برهرنوع میثاق بین انسان‌ها، یك جامعهٔ طبیعی وجوددارد... این‌اصول بدیهی که کامل‌ترین قانون اساسی اجتماع است، به خودی خود برآدمیان متجلی می‌شود : منظورم تنها برانسان دانا وکوشا نیست ، بلکه برانسان وحشی نیزکه به‌تازگی از زیردست طبیعت خارج‌شده است؟» (Dupont , I ,P. 341 , P . 24) و نیز چنین به نظر می‌آید که بعضی از فیزیوکراتها دوراز این تصور نیستند که نظام طبیعی واقعاً در گذشته وجود داشته و انسان‌ها به سبب خطای خود آن را از دست داده اند . دوپون دونمور کلمه به‌کلمه چنین می‌گوید : «اما چگونه مردمان ازآن حال سعادت‌که درکهن روزگارانی چنان خوش ازآن برخوردار بودند، به‌دورافتاده‌اند؟ وچگونه نظام طبیعی را ازخاطر برده‌اند؟» (I.P.25). معهذا حتی در این معنی نیز نظام طبیعی پیشین هیچ ارتباطی با حالت توحش ندارد ، بلکه بیشتر ناظر به دوره ای است‌که پیشینیان آنرا عصر طلایی ومسیحیان باغ عدن‌می‌خواندند . به عبارت دیگر نظام طبیعی به این معنی همان بهشت‌گمشده است که باید بازش یافت . ولی باید متذکر شویم‌که این‌نکته درآثار فیزیوکراتها فقط به‌صورت استثنایی به چشم می‌خورد. مع‌الوصف یاد آوریش ازاین‌جهت سودمند است‌که نشان می دهد آنان تاچه اندازه نسبت به نظریات امروزی دربارهٔ تکامل وترقی بیگانه بوده‌اند .

۲. بااینکه دراین‌ترجمه حتی‌المقدورازاستعمال الفاظ بیگانه اجتناب‌می‌کنیم،معذلك تصور می شود کلمات هرج و مرج طلب که برای آنارشیست متداول شده صحیح نباشد . آنارشیسم مسلك کسانی است‌که هرنوع حکومت وقدرت را درجامعه نفی می‌کنند و این غیر از هرج ومرج طلبی است . (مترجم)

کامل»[۱]. آنها، مطلقاً، نه متمایل به این عقیده‌اندکه‌آدمیان با انتقال ازحال توحش به تمدن چیزهایی را از دست داده‌اند و نه حتی، مانند روسو براین عقیده که انسان‌ها درحالت طبیعی آزادتر بوده و براثر قرارداد اجتماعی ناچار چیزهایی را فدا ساخته‌اند و یا اگر میثاق اجتماعی را قراردادی بین ضعیف وقوی انگاریم ــ که غالباً نیز چنین است ــ باز فیزیوکراتها ترس از آن ندارند کــه آدمیان نتوانند معادل آنچه را فدا ساخته‌اند دوباره به‌دست‌آورند. از نظر فیزیوکراتها تمام این مباحث جز وهم وگمان چیز دیگری نیست، و انسان با انتقال از حالت طبیعی به حالت تمدن چیزی را از دست نداده، بلکه همه چیزرا به‌دست‌آورده‌است.[۲]

آیا معنی نظام طبیعی بطور ساده این است که جوامع انسانی بوسیلهٔ «قوانین طبیعی» اداره می‌شود؟ بوسیلهٔ همان قوانینی‌که بر دنیای جماد حکومت می‌کند، همان قوانینی‌که برجوامع حیوانی حکمفرماست؟ یا بهتر بگوئیم همان قوانینی کــه حیات داخلی هرموجود زنده را اداره می‌نماید؟ از این لحاظ فیزیوکراتها می‌بایست پیشاهنگ جامعه شناسانی‌شناخته شوندکه اجتماع انسانی را به‌بدن موجود زنده‌تشبیه می‌کنند و تابع قوانین حاکم برآن می‌دانند[۳]،این تفسیر بیشتراز این جهت قابل قبول بنظرمی‌رسدکه دکترکنه از طریق مطالعاتش دربارهٔ «اقتصاد حیوانی»، که این خود عنوان یکی ازکتاب‌های اوست، و نیز به دنبال تحقیقاتش دربارهٔ گردش خون قاعدةً می‌بایست به این راه سوق یافته و اقتصاد اجتماعی نظیر «اقتصاد حیوانی» در نظر او شبیه یك نوع علم وظایف‌الاعضاء (فیزیولوژی) جلوه‌گر شده باشد. بعلاوه از

۱ . Mercier de la Rivière, II, P.615
«حقوق طبیعی درنظام طبیعت مبهم‌است، ولی در نظام عدالت به وسیلهٔ کار از ابهام خارج می‌شود» (Quesnay,p. 43)، در عبارت فوق‌به تناقض موجود بین‌کلمات «حقوق طبیعی» و«نظام طبیعت» توجه‌نمائید.

۲ . «وقتی آنها به حال اجتماع در می‌آیند و به خاطر منافع متقابل قراردادهایی به وجود می‌آورند برمیزان تمتع خود از حقوق طبیعی می‌افزایند و هیچگونه خدشه‌ای بر آزادی خویش وارد نمی سازند، زیرا این درست همان حالتی است که انسان آزاد و بصیر به اختیار خود برمی‌گزینند» (Quesnay, P. 43 - 44).

۳ . Sociologistes organicistes

«فیزیولوژی» تا «فیزیوکراسی» ازعلم طبایع ابدان تا علم حکومت طبیعت چندان راهی نیست. محققاً فیزیوکراتها همبستگی طبقات مردم ، یعنی هم ارتباط متقابل آنها با یکدیگر و هم پیوند مجموع آنها را با زمین با وضوح و قدرت هرچه تمام‌ترمشخص ساخته‌اند و بدین سبب می توان گفت کـه آنهـا علم اخلاق را به صورت یکی از علوم طبیعی درآورده‌اند [1].

مع‌الوصف این تفسیر نیز به نظرما ناقص می‌آید . باید توجه داشت‌که دوپون، حتی در متنی‌که به صورت زیرنویس‌آورده‌ایم، درحالی‌که از قوانین حاکم بر اجتماع مورچگان و زنبوران سخن می‌گوید چنین فرض می‌نمایدکه‌آنها « با توافقی مشترك و به تبعیت از منافع خود ازآن قوانین فرمان می‌برند » و به این‌ترتیب ظاهراً وی معتقد است‌که اجتماعات حیوانی نیر براساس یکنوع قرارداد اجتماعی ترتیب یافته است . بهرحال ، ما در اینجا از دریافتی‌نظیرآنچه فیزیکدانان و زیست‌شناسان ودانشمندان علوم طبیعی ازقانون دارند دور هستیم . فیزیوکراتها بهیچوجه جبری مسلك نیستند ،

۱ . دوپون دونمور می‌گوید : «نظام طبیعی نهاد کائنات‌است‌که پروردگارعالم‌خود به جهانیان ارزانی داشته است» . (رجوع‌کنید به — Introduction aux oeuvres de Quesnay,P.21) و از طرف دیگر درتشریح همین نظر می‌گوید «سیزده سال پیش مردی برخوردار از برترین حدت نبوغ‌که آن‌را به‌خدمت اندیشه‌های عمیق‌گمارده بود و به سبب کامیابی‌هایش درفنی‌که مهارت‌درآن عبارت‌از مشاهدهٔ‌طبیعت واحترام به‌آن‌است شهرت‌کامل داشت ، این نکته را دریافت‌که طبیعت قوانین خودرا به قلمروهایی که تابحال مورد مطالعه بوده محدود نمی‌سازد ودرحالی‌که به مورچگان و زنبوران وسموران استعدادآن‌را بخشیده که‌باتوافقی مشترك وبه تبعیت‌از منافع خود ازحکومتی صالح وپایدار ومتعادل فرمان‌ببرند، ازانسان‌آن شایستگی‌راکه‌بتواند ازهمین‌امتیازبرخوردار گردد دریغ‌نمی‌دارد، وی‌که‌ازاهمیت این دریافت ودورنمای نتایج بزرگی‌که ازآن حاصل می‌شود به‌شوق‌آمده‌بود تمام حدت‌ذهن خودرا مصروف جستجوی قوانین طبیعی مربوط به‌جامعه نمود » (جلد اول صفحهٔ ۳۳۸) .

این‌تقریباً‌همان‌درك‌مبتنی‌بر«اصالت‌طبیعت» (Naturalisme) است که‌آقای هکتوردنی درکتاب «تاریخ عقاید» خود به‌عنوان صفت مشخصهٔ اسلوب فیزیوکراسی ذکر می‌کند و حتی آن‌را بانمودارهایی مجسم می‌سازد که منظور ازآن نشان دادن شباهت بین دوران ثروت در طریقهٔ فیزیوکراتها و دوران خون در بدن موجود زنده است .

آنها نه‌تنها اعتقاد ندارند که نظام‌طبیعی‌مانند قانون جاذبه به‌ذات‌خود استیلاء می‌یابد، بلکه مطلقاً براین عقیده‌هم نیستند که نظام مذکور در جوامع کنونی انسان همانند نظام کندوی زنبوران و لانهٔ مورچگان تحقق یافته باشد. کندو ولانه اجتماعات سامان یافته‌ای‌را تشکیل می‌دهند درحالی‌که جوامع بشری در حال حاضر غیرمنتظم هستند، زیرا آدمیان موجوداتی‌آزادند وحال‌آنکه جانوران چنین نیستند.

پس سرانجام نظام طبیعی چیست؟ درنظرفیزیوکراتها نظام طبیعی، نظامی است خواستهٔ خدا و به خاطرسعادت ابناء بشر، نظامی‌است ناشی ازمشیت الهی[1]، ولی‌نخست باید طریق شناختن آن را آموخت و پس از شناختن، راه فرمان بردن از آن را فرا گرفت. واما چگونه برما مکشوف می‌گردد؟ علامتی‌که با آن می‌توان نظام طبیعی‌را شناخت «بداهت» است. این لغتی است که پیاپی در نوشته‌های فیزیوکراتها تکرار می‌شود[۲]، ولی‌بازهم‌لازم‌است که این‌بداهت‌درك‌شود، حتی‌خیره‌کننده‌ترین نورها نیز جز بوسیلهٔ چشم قابل رؤیت‌نیست. پس نظام طبیعی را چگونه و باچه عضوی می‌توان درك کرد؟ بوسیلهٔ غریزه؟ بوسیلهٔ وجدان؟ به‌کمك عقل؟ آیا این صدای خداست‌که با الهامی خارق‌العاده به ما خواهدگفت حقیقت‌کجاست؟ و یا صدای طبیعت است‌که راه راست‌را به ما خواهد نمود؟ چنین می‌نمایدکه فیزیوکراتها در برابراین مسأله به‌رنج درنمی‌افتند، زیرا (با آنکه ممکن است‌آن صداها متناقض یکدیگر باشند) جواب آنها بدون تفاوت یکسان است. مرسیه دولاریویر سخن «سن‌ژان» را دربارهٔ نور یادآور می‌شود: «که در تیرگی‌ها می‌درخشد و هرانسان راکه چشم برجهان بگشاید

---

۱. «قوانین غیرقابل فسخ‌اند، آنها ازجوهراشیاء وآدمیان سرچشمه می‌گیرند وجلوهٔ ارادهٔ پروردگارند». «تمام منافع وجمیع اراده‌های ما به هم می‌پیوندند وبه خاطرسعادت مشترك مانظمی بوجود می‌آورندکه می‌توان‌آن‌را پرداختهٔ ایزدی‌نیکخواه دانست‌که‌خواستار است تا زمین‌پوشیده از انسانهای نیکبخت باشد» (مرسیه دولاریویر)

Mercier de la Rivière, I , P . 390 ; II , P . 638)

۲. «درمورد کلیهٔ احکام حتی فرمانهای سلطنتی، یك قاضی طبیعی و غیرقابل رد وجود دارد و آن بداهت تطابق وتعارض‌آنها با قوانین است» (Dupont , I , p . 746) .

هدایت می‌نماید » و این متضمن فرض وجود نوری درونی است که به‌دست خداوند در قلب هر انسان فروزان گشته تا او را بریافتن راهش قادر گرداند . دوپون می‌گوید کنه برآن است که : « برای آدمی کافی است به درون خود بگراید تا مفهوم وصف ناپذیر این قوانین را دریابد » و نیز« قبل‌ازحصول معرفت نسبت به‌آن ، آدمیان بطور طبیعی بوسیلهٔ معرفتی ضمنی‌ازفیزیوکراسی هدایت می‌شوند»[1] .

ولی به موجب عبارات متعدد دیگر بنظر می‌آید که به گمان‌کنه ، این ادراك اشراقی برای معرفت نظام طبیعی‌کافی‌نباشد . دلیل این مدعی آنکه وی اعلام می‌دارد قوانین طبیعی باید ازطریق‌آموزش فراگرفته شود واین‌خود مهمترین علت وجود تعلیم و تربیت است کـه چنانکه بعداً خواهیم دید یکی از وظایف اساسی دولت قرار داده می‌شود .

پس بطور خلاصه می‌توان گفت نظام طبیعی همان است که « بالبداهه » بعنوان بهترین نظامات ظاهر می‌شود ؛ البته نه برهرکس، بلکه برمتفکرین خردمند وتربیت یافته و آزاده‌ای همچون فیزیوکراتها . این نظام طبیعی بهیچوجه‌آن نیست‌که مشاهدهٔ سطحی امور برآنها ظاهر می‌سازد ، بلکه‌آنکه دراعماق درون خود دارند و به همین جهت‌است‌که‌ازبین همهٔ قواعد، احترام مالکیت وحکومت‌را پایهٔ اساسی و بدیهی‌نظام می‌دانستند . ونیزدرست به‌همین‌علت‌که‌نظام طبیعی، نظامی مافوق طبیعت یعنی برتر از واقعیات ممکن است ، در چشم‌آنان با همان عظمت قوانین هندسی و با صفات دوگانهٔ آنها‌یعنی «کلیت» و «تغییر ناپذیری» جلوه می‌کند. نظام طبیعی درتمام ازمنه و درمورد جمیع‌آدمیان‌یکسان است : « این قانون یگانه ، ابدی ، تغییر ناپذیر،کلی‌وبی‌شك‌الهی و فطری است»[2]. ازخواندن سطورفوق انسان‌گمان می‌کند باترجیع‌کلمات مقدس‌دعای آوه ماریا (درود ای مریم)[3]مواجه است . دربارهٔ آنچه مربوط به‌کلیت وعمومیت‌است

---

۱. دوپون ، مدخلی برآثار کنه ،

Introduction aux oeuvres de Quesenay, P. 19 et 96

۲. Baudeau , I , P. 820

۳. Ave Maria

بهتر است به این سخنان تورگو گوش فرا دهیم: « کسی‌که فراموش ننماید که (بر روی کرهٔ زمین) دولت‌های سیاسی مجزا از یکدیگر ومتشکل به‌صورت‌های گوناگون وجود دارد، هرگز چنانکه باید به‌توضیح یك مسألهٔ اقتصادی توفیق نخواهد یافت»[1]. درمورد تغییر ناپذیری هم بازهمان تورگو می‌گوید: «اساس مطلب عبارت است از تشخیص آنچه باید باشد، نه آنچه هست و یا بوده است، حقوق آدمیان مبتنی برفطرت آنهاست نه بر تاریخ آنها».

این نحوهٔ دریافت تعبدی ومبتنی برخوش بینی دردورهٔ بعد بر تمام مکتب مدرسی و بخصوص برشعبهٔ فرانسوی آن حکمفرما می‌شود وحتی درزمانی هم که عقیده به «مشیت الهی» جای خود را به «قوانین طبیعی» می‌دهد باز همچنان ادامه می‌یابد. امروز، نحوهٔ دریافت مذکور بکلی بی‌اعتبار شده است. ولی آن روز که از افق نمودار گردید همهٔ چشم‌ها را خیره ساخت. وازاینجاست آن همهٔ وصف‌های مدح‌آمیز که دربارهٔ آن گفته‌اند وامروز به نظرما مبالغه‌آمیز وحتی خنده‌آورجلوه می‌کند[2]. معهذا باید به‌این حقیقت اذعان آورد که دادن یك هدف و یك آرمان و قالب‌های درست به علم تازه‌ای که درشرف تأسیس است کارکوچکی نبوده است.

ولی اهمیت اندیشهٔ نظام طبیعی بخصوص از جهت نتایج عملی آن قابل ملاحظه است. این نظریه بنای نظام مقرراتی اقتصاد قدیم را یکسره درهم فرو می‌ریزد؛ زیرا درنظر فیزیوکراتها شناختن نظام طبیعی کافی نیست، بلکه انسان باید مشی خود را با آن منطبق سازد. چون نظام طبیعی «بطور بدیهی» سودمندترین نظامات به حال نوع بشر است[3] هرفرد راهی که برایش سودمند است خود به خود خواهد یافت و بطورطبیعی درپیش خواهد گرفت[4] بی آنکه احتیاج به‌قوهٔ قهریه وسرنیزه‌ای باشد که اورا بدان‌سو براند.

۱. Lettre à Mlle Lespinasse (1770).

۲. به مطالب آتی دربارهٔ جدول اقتصادی مراجعه شود.

۳. مراجعه کنید به بودو درکتاب « Éphémérides du citoyen et passim. »

۴. «قوانین نظام طبیعی بهیچوجه آزادی را محدود نمی‌سازد، زیرا مزایای آن‌قوانین عالی بطور آشکار موضوع بهترین انتخاب آزادی است» (Quesnay, Droit naturel, P. 55) مرسیه دولاریویر نیز می گوید: « حفظ مالکیت و آزادی کاملترین نظم را برقرارمی‌دارد بی‌آنکه احتیاج به‌کمك قانون دیگری باشد» (II, P.617).

تعادل روانی که درهرفرد انسانی وجود دارد و دیرزمانی بعد، اصل «لذت‌جویی»[1] نامیده می‌شود وشالودهٔ مکتب کلاسیک‌های جدید قرارمی‌گیرد، درهمان ایام بطورقابل تحسینی توسط دکترکنه توضیح‌داده شده‌است:[2] «بدست‌آوردن حداکثراستفاده‌ازطریق حد اکثرکاهش درمخارج، این‌است حدکمال در روش‌اقتصادی!» و نیزهمین‌است نظام طبیعی اجتماع، وقتی‌هرکس چنین‌کند نظام مذکور به جای‌آنکه مختل گردد به بهترین وجه مستقرخواهد شد.

«این در ذات نظام‌است‌که نفع شخصی یك تن، هرگزاز منافع مشترك‌عموم جدا نیست و این نتیجهٔ ضروری نظام آزادی است. دراین‌صورت جهان به‌خودی خودپیش می‌رود و میل به تمتع و سود جویی در جامعه حرکتی به‌وجود می‌آورد که به صورت گرایش دائم به سوی بهترین وضع ممکن است»[3]. بنابراین وبطورخلاصه ماکاری‌جز این نداریم‌که «بگذاریم بشود»[4].

این دستور و شعارمعروف‌که ازیك قرن ونیم پیش همچنان بر سرزبان موافقان و مخالفان مانده و ازغایت تکرار به سرحد ابتذال رسیده، مسلماً در روزگار خود

---

۱. Hèdonisme

۲. Dialogues sur les artisans

۳. Mercier de la Rivière, II, P.617

۴. منشاء این شعار معروف بسیار مبهم است، تنی چند از فیزیوکراتها و بخصوص میرابو و مرسیه دولاریویر آن را به «ونسان دوگورنه» نسبت می‌دهند (به صفحات آتی مراجعه شود)، ولی تورگو باآنکه خود دوست گورنه بوده ودر باره‌اش مدیحه‌سرایی کرده آن را باندکی اختلاف در روایت یعنی به عبارت «Laissez - nous faire» به تاجری از عصر کلبر به نام لوژاندر «Legendre» نسبت داده است، به عقیدهٔ اونکن جملهٔ مذکور از مارکی دارژانسون «Marquis d'Argenson» است‌که آن را درکتاب «خاطرات» خود از همانسال ۱۷۳۶ بکار برده است. بهرحال دستور العمل‌مذکور فی نفسه بسیار مبتذل است و جزازاین نظر که شعار یك مکتب بزرگ بوده، از لحاظ دیگر واجد ارزش نیست وبنابراین‌جستجوی نسب‌آن چندان سودی ندارد. برای‌اطلاع‌ازبحث درباره‌این‌مسألهٔ کوچك مراجعه‌شود به‌کتاب شل به‌نام«ونسان‌دوگورنه» Schelle, Vincent de Gournay 1897 ونیز مخصوصاً به‌کتاب اونکن به‌نام:

Oncken, Die maxime Laisser - faire et laisser - passer, (Berne, 1886).

مبتذل نبوده است . امروز آسان است که این سیاست اجتماعی را به عنوان یك طریقهٔ بیش ازحد راحت و مبتنی بر افراط در ساده اندیشی به ریشخند بگیریم و نشان دهیم که سیرحوادث و وقایع نه هماهنگی منافع افراد را تأییدکرده است و نه تطابق آنها را با نظم عمومی و نه حتی آن معرفت را کـه معتقد بودند هرفرد نسبت به منافع شخصی خود دارد . ولی اینها چندان مهم نیست ، شایدلازم بوده است که این خوش بینی مبداء حرکت یك علم جدید باشد . چه ایجاد یك علم بدون اعتقاد به وجود نوعی نظام ثابت وهمیشگی غیرممکن است .

ازطرف دیگرشعار « بگذارید بشود » به این معنی نیست که هیچ موردی برای اقدام وجود ندارد . فیزیوکراسی مکتبی قدری و یا معتقد به تسلیم و رضـا نیست . برعکس درآنچه راجع به مردم است همه سعی است وعمل؛ زیرا غرض ازهمهٔ حرف‌ها این است که برای جمیع افراد مردم میدان باز باشد وبه اصطلاح امروز آزادی عمل تأمین‌گردد ، بی آنکه خوفی از تصادم منافع خصوصی آنها و یا بیم زیانی برای مصالح عمومی باشد . درمورد حکومت هم درست است که‌کار زیادی نخواهد داشت ، با وجود این آلت معطله‌ای نخواهد بود ؛ زیرا ، چنانکه خواهیم دید ، باز هم فیزیوکراتها وظایف مهمی برای آن قائل‌اند : مانند از بین بردن موانعی‌کـه مصنوعاً ایجاد شده و تأمین مالکیت وآزادی ومجازات متجاوزان به‌آنها و مخصوصاً تعلیم‌قوانین نظام‌طبیعی.

۲. محصول خالص[1]

نظام طبیعی فیزیوکراتها تمام امور اجتماعی را شامل می‌شد و اگرآنان در این کلیت باقی‌می‌ماندند،استحقاق‌لقب پایه‌گذاران علم‌الاجتماع‌را بیش‌ازعنوان بنیانگذاران دانش اقتصاد می‌یافتند . ولی دراین نظام طبیعی یك پدیدهٔ صرفاً اقتصادی بطور خاص توجه‌آنها را جلب‌کرد وآنان را چنان مسحورساخت‌که سرانجام به بیراهه‌شان‌کشانید و آن مقام و اثر زمین درعمل تولید بود . این نادرست ترین دریافت مکتب اصحاب حکومت طبیعت ودرعین حال بارزترین صفت مشخصهٔ آن است.

---

1. Produit net

هرعمل تولید ناگزیر ، صرف‌مخارج وپرداخت هزینه‌هایی‌را ایجاب می‌کندو یا به‌عبارت دیگرمستلزم به‌مصرف رسیدن قسمتی ازثروت است که قطعاً بایدآن را از ثروتی‌که درنتیجهٔ تولید ایجاد می‌شودکسر نمود . تردیدی نیست که تنها حاصل تفریق یعنی زیادتی ثروت تولید شده برثروت مصرف شده افزایش واقعی به‌شمارمی‌آید واین همان است‌که فیزیوکراتها به اصطلاح خود و پس از آنها دیگران آن را « محصول خالص » نامیده‌اند .

ولی فیزیوکراتها به زعم خود در این باب به ایـن کشف رسیده‌اند که ایجاد محصول خالص منحصر به یك رشته از امورتولیدی یعنی رشتهٔ کشاورزی است. به‌عقیدهٔ آنان تنها و منحصراً دراین قلمرو ثروت تولید شده برثروت مصرف‌گردیده فزونی‌پیدا می‌کند. دهقان همواره، صرفنظر، از موارد اتفاقی و استثنایی ، بیش از مقدارگندمی که به‌مصرف می‌رساند برداشت می‌کند. منظور از گندم مصرفی او تنهاآن مقدار کـه صرف بذر می‌شود نیست، بلکه خوراك سالانهٔ او نیزهست وتنها به علت همین خاصیت شگفت‌آور تولید کشاورزی، یعنی ایجاد محصول خالص است‌که پس‌انداز امکان وجود یافته و تمدن تحقق پذیرشده است[1]. این معجزه در هیچیك ازقلمروهای دیگر تولید، نه در تجارت و نه درحمل ونقل دیده نمی‌شود ؛ زیرا بسیار روشن است‌که بازرگان‌ویا متصدی حمل و نقل چیز تازه‌ای تولید نمی‌کنند ، چه آنها جزجابجاکردن و یامبادله نمودن محصولاتی‌که قبلاً تولید شده است کار دیگری انجام نمی‌دهند . همچنین است درمورد همهٔ صنایع‌وحرف، زیراکارصنعتگرهم‌چیزی‌جز تغییروترکیب وتلفیق‌مواد اولیه

---

۱. « پیشرفت ثروت در تمام عالم بشریت منوط به تحصیل بالاترین مقدار ممکن محصول خالص است » (Dupont de N., Origine d' une science nouvelle,P. 346).
« این حقیقت حسی‌که زمین منبع تمام برکات است ، به خودی خـود چنان بدیهی است‌که هیچکس نمی‌تواند آنرا مورد تردید قراردهد»(لوترون. Le Trosne, Intérêt social) .
محصول زمین به‌دو بخش منقسم‌است. ...آنچه می ماند همان قسمت مستقل و موهوب است‌که زمین به‌کسی که آن را کاشته است علاوه برمخارجش وعلاوه برمزد زحماتش به عنوان هبهٔ محض عطا می‌کند (Turgot , Réflexions sur la formation , etc.).

نیست[1] . ممکن است گفته شود بااینهمه کار آنها موجب افزایش ارزش است. فیزیوکراتها جواب می‌دهند: بلی موجب افزایش ارزش هست ولی فقط بهمیزان ارزشی که خود آنها به مصرف می‌رسانند ، زیرا قیمت محصولات ساخته شده نمایندهٔ چیزی جز قیمت مصارف لازم برای اعاشهٔ سازندگان نیست . در اینجا موضوع فقط جمع ارزشهایی است که بر روی هم قرار می‌گیرند، درست نظیر بررویهم گذاشتن مواد اولیهٔ مختلف که باهم مخلوط می‌شوند. به همین معنی است که ریویر می‌گوید «جمع زدن غیرازضرب کردن است»[2] .

بهمین جهت ، فیزیوکراتها صنعتگران را « طبقهٔ عقیم » می‌نامیدند . معهذا نباید تصورکرد که این توصیف ، درفکر آنها ، متضمن نوعی تحقیر نسبت به بازرگانان وصنعگتران است . « این حرفه‌ها نه‌تنها بی‌فایده نیستند، بلکه لطف زندگی ونگهبان آن ووسیلهٔ بقاء و رفاه نوع انسانند »[3] آنها تنها به این معنی غیرمولد هستندکه ثروت

۱ . «کار جز بر روی زمین، درهرجای دیگرمطلقاً عقیم ونازا است، زیرا انسان خالق نیست» (Le Trosne , P , 942) . «صورتها وشکلهاکه صنعتگران به مواداولیه می‌بخشند نیکو ودلپسند است ، ولی لازم است قبل از کار آنهاکسانی دیگر اولاً همهٔ مواد اولیهٔ لازم وثانیاً تمام مواد غذایی را تولیدکرده باشند . بعد از کار آنها نیز لازم است کسانی دیگر ، آنچه را درازای کار آنها ویامزدآنها باید پرداخته شود تولید نمایند . برعکس کشاورزان نخستین وتنهاکسانی هستند آنچه را بکار میبرند،آنچه راکه خود به مصرف می‌رسانند وتمام آنچه را دیگران مصرف می‌کنند تولید می‌نمایند . اینست تفاوت بین زاینده ونازا »
(Baudeau , Correspondance avec M . Graslin) .

۲ . یك بافنده با ۱۵۰ فرانك، مواد غذایی و لباس برای خود و با ۵۰ فرانك دیگر کتان خریداری می‌کند وآن‌را مجدداً بصورت پارچه به بهای ۲۰۰ فرانك ، یعنی به مبلغی معادل هزینه می‌فروشد » (Mercier de la Rivière , II, P . 598) .

« صنعت برروی قشر واحدی ازارزش، قشر به قشر ارزشهای دیگری قرار می‌دهد . ولی هیچ‌چیزی خلق نمی‌کند که قبلاً موجود نبوده باشد» (همان مأخذ).

۳ . بودو . گاهنامه (Baudeau , Éphèm . , 1770 , IX.)

حتی می‌توان گفت‌که درمورد بازرگانان ، فیزیوکراتها ازاین‌حدنیز فراترمی‌روند. چنانکه در موردی می گویند : (چرا با رعایت همهٔ تناسبات ، فروشنده را به اندازهٔ هبه کننده وقع نمی گذارند ؟ احتیاج ، قیمت را همچنانکه درخدمت تجارت قرارمیدهد به‌خدمت نوع دوستی نیز می‌گمارد. مراجعه شود به جریدهٔ «فلاحت و تجارت و مالیه» دسامبر ۱۷۷۳

جدیدی بوجود نمی‌آورند. ممکن است گفته شود: معذلك صنعتگران و بازرگانان پول بدست می‌آورند و حتی به‌مراتب بیش از کشاورزان. فیزیوکراتها در جواب می گویند این‌صحیح است، ولی‌این عواید را صنعتگران «تولید نمی‌کنند» بلکه «تحصیل می‌کنند» [۱] یعنی این ثروتی‌است‌که فقط بوسیلهٔ دیگران به‌آنها منتقل‌می‌شود. بوسیلهٔ کی؟ بوسیلهٔ‌کشاورزان، بوسیلهٔ همانهاکه نه‌تنها مواد اولیهٔ صنعت را برای صنعتکاران و پیشه‌وران تهیه می‌نمایند، بلکه ـ همچنان که با کمی دقت معلوم می‌گردد ـ کلیهٔ اشیائی‌را که به هرشکل وهرعنوان مورد مصرف آنهاست. صنعتکاران خدمتکاران و یا به گفتهٔ تورگو جیره خواران کشاورزان هستند [۲]. طبقهٔ اخیر در صورت ضرورت می تواند از عهدهٔ جمیع حوایج خود برآید و همهٔ محصول خالص را برای خود نگهدارد. ولی به‌حال‌خویش بیشترسودمند می‌یابدکه تهیهٔ لباس‌ومسکن و ابزارکار خود را برعهدهٔ صنعتگران بگذارد و به عنوان پاداش قسمت کم و بیش زیادی از محصول

به نقل ازآنچه دررساله‌ای بعنوان «تجارت غلات» توسط‌آقای‌کورمون Curmond آورده شده است.

باید این نکته را تأکید کرد که در اصطلاح فیزیوکراتها «غیر مولد» و «عقیم» بهیچوجه به معنی «بی فایده» نیست، آنها به آن اندازه برخوردار از فراست بوده اند تا دریابندکه کار نساجی که ازکتان یاپشم پارچه تهیه می‌کند، به همان میزان کار دهقانی که آن‌کتان یا پشم را تهیه کرده مفید است و حتی کار آن دهقان بدون کار این نساج عبث است و نیز قبل از اظهار این مطلب که کار کشاورز مفید تر از کار بافنده ویا بناست باید بدانیم که عمل کشاورزی درخدمت چه مقصودی گذارده شده است: آری مفید تر است اگر زمین برای تولید گندم مورد استفاده واقع شود، ولی چه دلیلی براین ادعا خواهیم داشت وقتی که زمین برای تولید گل سرخ و یا کشت درخت توت و تربیت کرم ابریشم به‌کار رفته باشد.

۱. لوترون، صفحهٔ ۹۴۵.

۲. جیره خواران(Les stipendiers) این توصیف ازآن‌جهت‌که به قلم‌تورگوآمده است بیشترقابل ملاحظه است؛ زیرا چنانکه درصفحات‌آتی‌خواهیم دید،اوکمترازفیزیوکراتها «روستایی» است و بیشتر از آنها نسبت به صنعتگران ملاطفت دارد.

خالص‌را به‌آنان واگذار نماید[1]. ازطرف دیگرممکن است‌که اینان یعنی صنعتکاران مانند بسیاری از نوکران خاندان‌های ثروتمند، به‌زیان اربابان خود استفاده‌های کلان ببرند.

بنابراین، اصطلاح «طبقات عقیم» در زبان فیزیوکراتها بطور ساده دلالت بر مواردی دارد که درامدی از دست دوم تحصیل می‌شود. معهذا آنها بیهوده در صدد توضیح و توجیه این‌کلمهٔ شوم برآمده‌اند، زیرا استعمال این لغت درمورد رشته‌هایی از فعالیت اقتصادی که ظاهراً بیشتر از همه سبب توانگری ملت‌ها شده است چنان غیر منصفانه جلوه نموده که تمام اسلوب آنها را به‌وجه غیر قابل علاجی بی اعتبار ساخته است.

این مسأله مورد بحث است‌که آیا فیزیوکراتها خاصیت تولید محصول خالص‌را تنها به‌کارهای کشاورزی نسبت می‌داده‌اند ویا آن‌را برای‌کارهای استخراجی واستحصال معادن نیزقائل بوده‌اند. معمولاً به این سؤال پاسخ‌مثبت داده می‌شود، ولی‌دلیل قاطعی برای آن در دست نیست، زیرا نصوص دراین باره نادر ومتناقض‌اند. بعلاوه تردید آنها قابل درك است. از یکطرف معدن به نحوی غیرقابل انکار درست مانند زمین و دریا به‌انسان ثروت‌های جدید و مواد اولیه عطا می‌کند، ولی از سوی دیگر زمین و دریا منابع حیاتند و پیاپی تجدید می‌شوند، درحالی‌که معدن مطلقاً چنین خاصیتی ندارد. تورگو این نکته را به‌خوبی متوجه شده است: «کشتزار هر سال میوه‌های تازه تولید می‌کند... ولی درمورد معدن چنین نیست. معدن مطلقاً میوه نمی‌دهد، بلکه‌خودش میوه‌ای‌است‌که باید چیده شود» وچنین نتیجه می‌گیرد که‌کارگاه‌های معدنی

---

۱. من احتیاج به اشخاصی دارم‌که باتهیهٔ پارچه برای پوشاکم به من خدمت‌می‌کنند، به کسی نیازمندم‌که دربارهٔ صحت و سلامتم و یا دربارهٔ امور معاشم مرا راهنمایی می‌نماید و نیز به خدمتکاری که در خدمت من است (لوترون، صفحه ۹۴۹).

« لازم وساده وطبیعی بنظر رسیده است که دوگروه ازافراد ازیکدیگرمتمایز شوند: افراد مزد دهنده که ثروت خود را مستقیماً از طبیعت بدست می‌آورند و افراد مزد بگیر که نمی‌توانند ثروتی‌تحصیل کنند مگر به‌عنوان پاداش خدمات‌مفیدویامطبوعی‌که برای‌افرادگروه اول انجام می دهند. » (Dupont, I, P. 142).

نیزمانند مؤسسات صنعتی محصول خالص ایجاد نمی‌کنند. « اگر کسی‌ازمعدن محصول ویژه‌ای‌بدست بیاورد، همان مالك سطح زمین‌خواهد بود ولی این محصول بسیار ناچیز است »[۱].

این تفاوت اساسی کـه فیزیوکراتها بین تولید کشاورزی و تولید صنعتی قائل شده‌اند، مسلماً از افکار مذهبی سرچشمه گرفته است. محصول زمین صنع پروردگار است و تنها اوست‌که آفریننده است، درصورتی‌که محصول حرفه‌ها صنعت‌آدمیان‌است و در قدرت انسان نیست‌که کوچکترین‌چیزی خلق‌کند[۲]. به آسانی ممکن است‌به‌آنها جواب دادکه‌اگر یگانه‌آفریننده خداست‌این‌صفت‌را به همان اندازه‌که‌درمورد عطای‌نان روزانهٔ ما دارد، درمقام ارزانی داشتن پوشاك ما نیزواجد است. بعلاوه اگر انسان تنها تغییر شکل به‌مواد می‌دهد وقادر به‌خلق چیزی نیست، این وضع چه درکار برروی زمین

۱. برای این موضوع به‌رسالهٔ جالب‌آقای پروینکی یرPervinquière تحت‌عنوان:
Contribution à l'étude de la productivité dans la physiocratie
مراجعه شود.

بی‌اعتنایی فیزیوکراتها نسبت به مسألهٔ معادن تا حدودی نشانهٔ فقدان شم‌علمی‌آنهاست، زیرا حتی‌ازنظرگاه‌خودآنها نیز این‌موضوع می‌بایست دارای‌اهمیت درجهٔ اول باشد. آنهامواد اولیه راهمانند مواد غذایی‌اساس وجوهرثروت می‌دانند. حال این مواد اولیه به‌همان میزان و بلکه بیشترازآن میزان‌که از اراضی حاصلخیز بدست می‌آید از معادن حاصل می‌شود و در عصرخود فیزیوکراتها نیز وضع به‌همین ترتیب بوده است. در تاریخ بشریت مقام و اثرآهن کمترازگندم نیست، آنها به‌خوبی می‌توانستند به‌این نکته توجه نمایند که کشاورزی خود نوعی‌صنعت‌استخراج وکشاورزبه‌تعبیری معدنچی‌است‌که برای‌استخراج‌موادادولیهٔ نهفته دردل زمین از واسطهٔ رستنی‌ها استفاده می‌کند، به‌نحوی‌که باز دهی زمین نیزمانند معدن ناگزیر تحلیل می‌رود.

۲. «کاردرهرجای دیگر،جز بر روی‌زمین،مطلقاً نازا است، زیرا انسان‌آفریننده‌نیست» (Le Trosne,p. 942). زمین خاصیت «باروری»را ازسرچشمهٔ قدرت الهی‌واز منشاء خیر اولی- همان منبع لایزال باروری طبیعت ـ به‌دست می‌آورد. آدمی این خاصیت را به‌صورت حاضروآماده می‌یابد وجزآنکه آن‌را به خدمت دربیاورد کاردیگری انجام نمی‌دهد».

مراجعه کنید به همان‌کتاب (Interêt social, ch. I, 2).

وچه در مورد چوب و آهن یکسان است. کشاورزی مانند هرصنعت دیگر، چیزی جز تغییر شکل دادن به‌مواد نیست واساساً انسان نمی‌تواند جز این کاری داشته باشد. فیزیوکراتها نتوانسته بودند متوجه شوند، شاید به‌دلیل آنکه هنوز لاووازیه به آنها نیاموخته بود که درطبیعت نه چیزی خلق می‌شودونه معدوم می‌گردد. دانهٔ گندمی‌که برزمین افشانده می‌شود خوشه‌های خود را دانه به دانه و وزن به وزن بوسیلهٔ موادی که از زمین و هوا می‌گیرد تولید می‌نماید، عیناً مانند آنچه نانوا از همان گندم با آب و نمك وخمیر مایه بعمل می‌آورد.

معذلك اصحاب مکتب حکومت طبیعت آنچنان نابینانبودندکه نبینند محصولات طبیعی و ازآنجمله خود گندم نیزکاملاً مانند محصولات صنعتی تحت تأثیر قیمت‌های بازار است و هنگامیکه قیمت‌ها بیش از حد تزلزل می‌یابد محصول خالص ناپدید می‌گردد، با این‌حال دیگرچگونه می‌توان گفت زمین تولید ارزش می‌کند؟ دیگر ارزش محصولات کشاورزی ازچه‌لحاظ با ارزش محصولات صنعتی متفاوت است؟ واقعاً بهیچوجه قابل‌درك وتوجیه نیست.

محتملا در این خصوص، اندیشهٔ فیزیوکراتها این بوده‌که «قیمت مناسب»[1] یعنی‌قیمتی‌که حاوی اضافه ارزشی نسبت به مخارج تولید باشدنتیجهٔ عادی نظام‌طبیعی است. درمواردی‌که قیمت تا حد هزینهٔ تولیدکاهش پیدا می‌کند، درواقع نظام طبیعی مختل می‌گردد و دراین‌صورت جای تعجب نیست‌که ارزش طبیعی زایل شود. بی‌شك معنی‌عبارت معماآمیز کنه همین است‌که می‌گوید: «فراوانی و ارزانی توانگری‌نیست، نایابی وگرانی فقراست، فراوانی‌وگرانی غنا است»[2].

ولی به‌این نکته توجه‌کنیم‌که اگر«قیمت مناسب» چیزی جزاضافه ارزش‌محصول نسبت به مخارج تولید نیست، این اضافه ارزش به‌همان ترتیب که برای محصولات کشاورزی حاصل می‌شود، به‌همان ترتیب نه‌کمترو نه بیشتر درقلمرو صنعت نیزامکان

۱. Le bon prix

۲. کنه، صفحه ۳۲۵

ظهور دارد . به‌عبارت دیگر در هرجاکه تولید و تجارت تابع قانون رقابت است اضافه ارزش وجود پیدانمی‌کند، چه برای محصولات صنعتی وچه برای محصولات‌کشاورزی. برعکس درهرجاکه انحصار برقرار باشد ، خواه دراین رشته و خواه درآن رشته‌اضافهٔ مذکور نمودار می‌گردد . مطلب دانستنی فقط اینست‌که‌آیا موارد انحصار در تولیدات کشاورزی بیشتر و شایع‌تر از تولیدات صنعتی نیست ؟ بطور کلی می‌توان به این سؤال پاسخ‌مثبت داد، زیرامقدار زمین درطبیعت محدوداست واز اینجابابد نظرفیزیوکراتها را محتوی شمه‌ای از حقیقت دانست . معذلك رسم وضع عوارض‌گمرکی برای حمایت از محصولات کشاورزی که درغالب کشورها معمول‌است به‌خوبی‌نشان می‌دهدکه زمین نیز از تأثیر قانون رقابت برکنار نیست و درامد آن صرفاً تابع اوضاع و احوال زمان است .

پس بدین ترتیب ، «محصول‌خالص» به معنای متداول درمکتب‌اصحاب حکومت طبیعت بیش از خیالی واهی نیست، زیراآن را نه درتولید ماده می‌توان یافت و نه در تولید ارزش . ولی این خیال واهی ، با درنظرگرفتن‌محیط تاریخی فیزیوکراتها قابل توضیح است. آنها در عصرخود، طبقاتی‌از افراد یعنی اشراف وارباب‌کلیسارا می‌دیدند که از مال‌الاجارهٔ اراضی خود به‌خوبی تأمین معاش می‌کنند. حال اگرزمین واجد این خاصیت نبود که علاوه بر محصولات لازم برای مصارف کشاورزان اضافاتی نیز برای تأمین زندگی اشرافی مالکان تولیدکند، اینان چگونه قادر به ادامهٔ حیات می‌بودند ؟ مع‌الوصف بسیارجای تعجب است‌که فیزیوکراتها درحالی‌که صنعتگران وپیشه‌وران را جیره‌خوارانی‌می‌دانستندکه‌بادریافت‌مواجب‌ازکشاورزان ارتزاق‌می‌کنندهرگز به‌ذهنشان خطورنکرده است که مالکان بیکاره را نیز بتوان جیره خوار دهقانان به‌شمار آورد . به‌این‌حساب اگردرعصرآنان مانندامروز طبقه‌ای ازسهامداران وجود می‌داشت‌که‌افراد آن از محل بهرهٔ سهام خود اشراف مآبانه زندگانی می‌کردند ، لابد فیزیوکراتها در مورد مؤسسات صنعتی نیزقائل به‌وجود « محصول خالص » می‌شدند .

بعلاوه این عقیده که طبیعت یا خدا با واسطهٔ زمین‌آفرینندهٔ ارزش است درآن

زمان مسلم و قطعی به نظر می‌رسید. چنانکه خواهیم دید آدام اسمیت را نیز تا حدی عقیده همین بود ، واین فقط ریکاردو است که با معکوس ساختن استدلال نشان می‌دهد که درامد مالکانه نه تنها نتیجهٔ برکت زمین و طبیعت نیست، بلکه‌برعکس حاصل خست و لئامت و محدودیت باردهی آنست . نه‌تنها موهبت رایگان الهی به آدمیان نیست بلکه باج و خراجی است که به سود مالکان از مصرف کنندگان گرفته می‌شود ، و این درامد پس ازآن تاریخ دیگر نه « محصول خالص » بلکه « بهرهٔ مالکانه » (رانت) نامیده شد .

دربارهٔ صفت « عقیم » نیز که فیزیوکراتها به هرکاری غیر ازکشاورزی اطلاق کرده‌اند ، خواهیم دیدکه چگونه سرانجام این عنوان از بین می‌رود و خاصیت «مولد بودن» متدرجاً برای همهٔ رشته‌های فعالیت اقتصادی ، نخست برای صنعت و بعد ازآن برای‌تجارت وسپس درمشاغل‌آزاد به‌رسمیت شناخته می‌شود. دراینجا برای‌آنکه‌تنها به صنعت اکتفا کرده باشیم کافی است متذکر شویم که اگرهم درصنایع چیزی جز معادل ارزش‌های مصرف شده تولید نگردد، باز اطلاق صفت عقیم برآنها صحیح نیست ، والا چنانکه‌آدام اسمیت بعداً با بذله‌گویی بیان‌کرده‌است باید بگوئیم هر ازدواجی‌که‌بیش از دو فرزند به‌بار نیاورد عقیم است و نیز اظهار اینکه « جمع زدن غیراز ضرب‌کردن است » فاقد معنی است ، زیرامگرعلم حساب به‌ما نیاموخته است‌که ضرب، چیزی جز خلاصهٔ عمل جمع نیست ؟

بطور خلاصه آیا عجیب نیست که در بین انواع درامدها درست آن درامد مشروع‌تر و از جوهر عالی‌ترجلوه نموده است که ازکار ناشی نمی‌شود ، همانکه بعدها به‌نام بهرهٔ مالکانه (رانت) معروف و توجیهش ازهمه مشکل‌ترمی‌گردد ؟

با همهٔ اینها آیا باید نتیجه بگیریم‌که نظریهٔ فیزیوکراتهادربارهٔ محصول‌خالص از جهت علمی‌کاملاً « عقیم » و بی‌ثمر بوده است ؟ البته خیر، نخست از لحاظ تاریخی نظریهٔ مذکور این نتیجهٔ نیکو را داشته که علیه معتقدات غلط رایج عصر بوده است ؛ علیه‌اصحاب مکتب سوداگری‌که ازدیاد ثروترا فقط درتجارت ومحصول‌ویژه راتنهادر

استثمار ملت‌های همجوار و مستعمرات می‌دیدند . فیزیوکراتها از بالای سرسوداگران و پیروان کلبر[1] دست به دست سولی[2] داده‌اندکه « دوپستان کشاورزی و دامپروری » را سرچشمهٔ ثروت ملی می‌دانست. این نکته قابل توجه‌است که باوجود اشتباه‌فیزیوکراتها، کشاورزی ازآن پس مقام ومرتبتی را که آنان به او بخشیده بودند ازدست نداد، وحتی در اثر یك نتیجهٔ پیش بینی نشده ، همین اهمیت حیاتی‌که به‌کشاورزی داده‌شده بود ، خود یکی از نیرومندترین موجبات تجدید سیاست حمایت اقتصادی‌گردید؛ بطوری‌که فیزیوکراتهای طرفدارآزادی تجارت بین‌المللی، درست به‌دلیل پیشرفت افکارشان سبب اتخاذسیاست مخالف‌آن‌شدند... بعلاوه بهیچوجه قابل‌اطمینان نیست که‌اگرفیزیوکراتها در زمان ما می‌زیستند از سیاست حمایت‌کشاورزی جانبداری نمی‌کردند، واین عقیدهٔ اقتصاددانی چون « اونکن »[3] است‌که بهترازهرکس افکار آنها را مورد مطالعه قرار داده است .

---

۱. کلبرتیستها (Colbertistes) پیروان و طرفداران سیاست اقتصادی کلبر بودند که خود نوعی ازمرکانتیلیسم به شمار می‌آمد . کلبر (۱۶۸۳-۱۶۱۹) وزیر معروف لوئی چهاردهم بودکه در۱۶۶۴ به‌سمت خزانه‌دار کل فرانسه تعیین‌گردید و دراین سمت به‌زودی تمام امورمالی‌واقتصادی‌کشور را در قبضهٔ اختیار خود درآورد وسیاستی مبتنی برحمایت شدید از تولیدات داخلی درپیش‌گرفت و کارخانه‌ها و مؤسسات اقتصادی دولتی را توسعه بخشید . وی با تمام قوا از کمپانی‌فرانسوی هند شرقی حمایت‌کرد و برای توسعهٔ تجارت خارجی و گسترش بازارهای فرانسه‌کوشش فوق‌العاده مبذول داشت . (مترجم)

۲. سولی Sully (۱۶۴۱ - ۱۵۵۹) وزیرمعروف هانری چهارم پادشاه فرانسه که تمام توجه خود را به حمایت ازکشاورزی و توسعهٔ‌آن معطوف داشت . جملهٔ معروف وی که پیوسته ورد زبانش‌بود: «دامپروری وکشاورزی دوپستانی است‌که فرانسه‌ازآن تغذیه‌می‌کند. معدن وگنجهای واقعی پرو (Pérou) این دوهستند» به‌حدکافی سیاست اقتصادی او را روشن می‌سازد . (مترجم)

۳. اونکن ، تاریخ اقتصاد ملی ـ قسمت اول ، دوران ماقبل‌آدام اسمیت

Oncken , Geschichte der National Okonomie , per partie Die Zeit vor Adam Smith.

کتابی که‌مانندکتاب آقای‌ملین (Méline) به‌نام« بازگشت به‌زمین» (Le Retour à la Terre) گرچه مبتنی برمسلك حمایت اقتصادی است، ولی سرشار ازروحیهٔ فیزیوکراسی‌است .

اگرچه تفاوتی که فیزیوکراتها به گمان خود بین کشاورزی وصنعت تشخیص داده‌اند، در قسمت عمده موهوم و تخیلی است ، معهذا این مطلب حقیقت دارد کـه کشاورزی واجد جنبهٔ خاصی‌است ؛ یعنی تنها رشته‌ایست که نیروهای حیاتی را ، چه حیات نباتی و چه حیات حیوانی ، به فعالیت در می آورد ، و این نیروی اسرار آمیز ، شاید همان نیرویی که فیزیوکراتها بطور مبهم به نام طبیعت ذکر کرده‌اند قابل تشبیه به نیروهایی فیزیکی و شیمیایی بنظر نمی‌رسد . تولیدکشاورزی واقعاً دارای خواص منحصر به‌خود است که‌آن‌را از تولید صنعتی به کلی متمایز می گرداند . از بعضی جهات پائین تر از آنست، زیرا مقتضیات زمان ومکان میزان باردهی‌آن‌را محدود می‌کند، ولی غالباً برتر ووالاتر از آنست ، زیرا دارای این فضیلت انحصاری است که مواد غذائی ، مایهٔ حیات آدمیان‌را فراهم‌می‌آورد. به‌همین‌جهت اقتصادی، کشاورزی مسائل‌هراس‌انگیزی‌رامطرح می سازدکه راه را برمالتوس می‌گشاید .

۳ . دوران ثروت

فیزیوکراتها نخستین‌کسانی هستندکه نظریهٔ جامعی دربارهٔ توزیع درامدها عرضه کرده‌اند . آنها خواسته اند نشان بدهند ومسلماً این اندیشه حاکی از نبوغ آنها است که ثروت‌ها خود به‌خود بین‌طبقات جامعه دوران می‌یابد وازطریق مجاری معین‌وهمواره ثابت‌که‌آنان موفق به‌روشن ساختن پیچ وخم‌های‌آن شده‌اند درحال‌گردش است وبه‌قول تورگو « همین دوران ثروت است‌که گردش پیوستهٔ آن به کالبد اجتماع حیات می‌بخشد همچنان که دوران خون دربدن حیوان مایهٔ حیات است » .

دانشمندی مانند دکترکنه که قبلاً نیز کتابی دربارهٔ اقتصاد حیوانی [1] نوشته و با کشف هاروی [2] که در آن زمان هنوز تازگی داشت آشنا بود مسلماً برای انتقال این نظریه از زیست شناسی به جامعه شناسی مناسب ترین فرد بود ، وی کشف مذکور را

---

۱ .. Éssai physique sur L' economie animale, 1747

۲ . ویلیام هاروی William Harvey (۱۶۵۷-۱۵۷۸ طبیب انگلیسی‌وکاشف گردش خون .

در کتاب جدول اقتصادی خود ، که چیزی جز نمایش طریقهٔ دوران درامدها نیست منعکس‌گردانید ، کتابی که انتشار آن چنان حس تحسین و اعجاب در میان معاصران برانگیخت که امروز موجب استهزاء ماست . بااین همه استادهکتوردنی اعلام می‌کند که « کاملا آماده است تادرستایش آن بامیرابو هم‌صدا شود» [1] .

اگر چه امروز می دانیم که جریان دوران ثروت بسی پیچیده تر از آنست که فیزیوکراتها تصورکرده‌اند ، معذلك بی‌فایده نیست که در اینجا اشاره‌ای به این طرح اجمالی وابتدایی بنماییم [2].

---

۱. مارکی‌دومیرابو می گوید «کشف دوران ثروت درجوامع اقتصادی ، درتاریخ علم همان‌مقام‌را داردکه‌کشف دوران خون درتاریخ زیست شناسی» ونیز « ازآغاز جهان تاکنون استحکام جوامع بشری مدیون سه اکتشاف بزرگ بوده است که نخستین آن اختراع خط ، دومی ابداع پول وسومی که نتیجهٔ دوکشف قبلی ولی‌مکمل‌آن‌دواست، زیرا غایت‌آنهارا به‌حد کمال می‌رساند ، « جدول اقتصادی» است‌که اکتشاف بزرگ و مایهٔ سرافرازی قرن ما است و ازثمرات آن‌آیندگان بهره‌مند خواهند شد » .

آبه‌بودو با شور و وجدی‌که کمتر ازآن نیست می گوید « من خود را مجاز دیده‌ام ، این علایم و ارقام را ازعقاید و نظریات معلم نخستین اقتباس و استخراج نمایم، آموزگاری که اندیشهٔ رفیع این جدول زادهٔ نبوغ خلاق اوست ، جدولی‌که حاصل علم اعلی را دربرابر دیدگان مجسم می‌سازد وآن علم را در سراسر اروپا به‌پاس افتخارابدی ابداعش و به‌خاطر سعادت نوع بشر، جاودان می گرداند » (صفحه۸۶۷).

اولین چاپ این جدول‌که فقط در نسخ معدودی انتشاریافته بود مفقود شده است، ولی یك نمونهٔ چاپی مخصوص غلط‌گیری‌که دکتر کنه شخصاً آن را اصلاح نموده : بوسیلهٔ اقتصاد دان‌آلمانی اشتفان باور (Stephan Bauer) استاد دانشگاه بال‌کشف و از طرف انجمن اقتصادی بریتانیا در۱۸۹۴ به‌صورت نسخهٔ عکسی منتشرشده‌است.

۲. جدول کنه به‌صورت ستون‌هایی درجوار هم وخطوط پیچ درپیچی‌که از این‌ستون به آن ستون یکدیگر را قطع می‌کنند ترسیم شده است . اگر او در عصرما می‌زیست ، مسلماً برای نمودن منظورخویش به اسلوب نمودارهاکه بسی روشن‌تراست متوسل می‌گردید، عجبا! به فکر احدی خطور نکرده است که این خدمت را در حق او پس از مرگش انجام دهد . هکتوردنی سعی‌کرده‌است‌آن را به‌شکل تصاویرکالبد شناسی ونظیر شبکهٔ شرائین و وریدهادر بدن انسان نمایش دهد .

کنه سه طبقهٔ بزرگ اجتماعی را ازیکدیگر متمایز ساخته است .

۱. طبقهٔ «مولد» که منحصراً مرکب از کشاورزان است (وشاید شامل ماهیگیران ومعدنچیان نیز بشود).

۲ . طبقهٔ «مالکان» که مشتمل است نه تنها برصاحبان‌اراضی بلکه برکلیهٔ کسانی که به هرعنوان اعمال حاکمیت می کنند . و این نظر در واقع بازماندهٔ همان معتقدات قدیم قرون وسطایی است که حاکمیت را به مالکیت منضم می‌کرد .

۳. طبقهٔ «عقیم» که اهل صنعت و تجارت وخدمتکاران و صاحبان مشاغل‌آزاد را دربر می‌گیرد .

حال ببینیم بر طبق این نظریه سرچشمهٔ ثروت که اینك جریان و دوران‌آن‌را مورد نظر قرار می‌دهیم کجاست ؟ مسلماً در طبقهٔ اول ، زیرا تنها طبقهٔ مذکور است که مولد ثروت است . فرض می‌کنیم که طبقهٔ مولد، ثروتی معادل پنج میلیارد فرانك تولید نماید (این رقم ازکنه است که ظاهراً باواقعیت‌های زمان تاحدی مطابقت‌داشته‌است). طبقهٔ مذکورمعادل دومیلیارد ازآن‌را برای تغذیهٔ خود وخوراك چهارپایان وبذر وکود لازم دارد وبه صورت جنس نگاه می‌دارد . به عبارت دیگر این قسمت از درامد ها به گردش در نمی‌آید ودر مبداء خود باقی می‌ماند .

همین امر که دکتر کنه برای توضیح جدول خود به محاسبات ریاضی متوسل شده‌است او را مستحق می‌سازد که تا حدی پیشاهنگ مکتب اقتصاد ریاضی شناخته شود و این نکته‌ای است که مورد توجه بعضی از پژوهندگان قرار گرفته است (مراجعه شود به مقالهٔ اشتفان باور در Quarterly Journal of Economics سال ۱۸۹۰ و نیز به مقالهٔ « اونکن » تحت عنوان «فیزیوکراتها بنیانگذاران مکتب ریاضی » در Economic Journal شمارهٔ ژوئن ۱۸۹۶). بعلاوه لوترون در این‌باب بسی قاطع‌تر بیان می‌کند : «نظر به‌اینکه موضوع علم اقتصاد عبارت ازامورقابل اندازه گیری است ، علم مذکور شایستگی‌آن‌را دارد که از علوم دقیقه و تابع محاسبه باشد . برای این‌علم قواعد خاصی مورد احتیاج بود که با موضوع‌آن متناسب باشد و مستند براهینی‌قرار گیرد که از استدلال به‌دست می‌آید. این‌قواعد همان جدول اقتصادی است »(De l'ordre social , Discours, VIII P . 218).

سه میلیارد فرانك باقی مانده در اختیار طبقهٔ کشاورز است . چون محصولات کشاورزی برای ادارهٔ زندگی کشاورزان کافی نیست واحتیاج به‌محصولات صنعتی، پوشاك، ابزار کار و غیره دارند ناگزیر آن وسایل و اجناس را از صنعتگران و ارباب حرف می خواهند ودر مقابل مبلغی مثلا معادل یك میلیارد فرانك به‌آنان پرداخت می‌کنند.

بدینسان برای طبقهٔ کشاورز بیش از دو میلیارد فرانك باقی نمی‌ماندکه آن را به عنوان اجاره بهای املاك و یا مالیات به طبقهٔ مالك و حاکم می پردازد . درصفحات بعد خواهیم دید که اصحاب مکتب حکومت طبیعت چگونه این طفیلی بودن آشکاررا توجیه می نمایند .

حال به‌طبقهٔ مالکان بپردازیم، مبلغ دومیلیارد فرانکی‌که اینان به‌عنوان اجاره‌بها دریافت می‌دارند طبعاً به مصرف زندگی ، آنهم زندگی مرفه ، خود می رسانند . آنها نخست به مواد غذائی نیازمنددند که آن را از طبقهٔ کشاورز ابتیاع می نمایند (البته مشروط برآنکه قبلاً آن را به صورت جنس از دهقانان دریافت نکرده باشند) وازاین راه قریب یك میلیارد به زارعان باز می گردد و نیز مالکان احتیاج به محصولات صنعتی دارند که از طبقهٔ عقیم خریداری می کنند وفرضاً یك میلیارد هم به آن طبقه کارسازی می نمایند . بدین ترتیب حساب مالکان تسویه می شود .

اما طبقهٔ عقیم ، چون خودش چیزی تولید نمی کند مانند طبقهٔ مالکان آنچه را لازم دارد جز از دست دوم نمی تواند تحصیل کند ، تنها تفاوت در اینست که طبقهٔ عقیم آن‌را ازدومجرای‌مختلف دریافت‌می‌دارد، یعنی یك‌میلیارد فرانك ازطبقهٔ دهقانان که با ارزش مساوی در برابر محصولات ساخته شده به آنها پرداخت می گردد و یك میلیارد نیز از طبقهٔ مالك بازهم در ازای محصولات صنعتی وباتساوی در ارزش دریافت می‌کند . البته توجه داریم که این یك میلیارد اخیر نیمی از دو میلیارد فرانکی است که‌مالکان قبلاً ازدهقانان دریافت‌داشته‌اند وبدین‌ترتیب یك دورکامل‌گردش‌کرده‌است .

این دو میلیارد فرانك را که طبقهٔ غیر مولد به صورت دستمزد تحصیل می‌کند، طبیعتاً به مصرف تأمین زندگی و خرید مواد اولیه برای حرفهٔ خود می رساند و چون

تنهاطبقهٔ مولد می‌تواندخوراك وموادِاولیه برای صنعتگران وپیشه وران تدارك نماید، آنان دو میلیارد فرانك مذکـور را نیز به این طبقه ، طبقهٔ دهقانان ، بر می‌گردانند و بنا براین آن مبلغ نیز به مبداء خود باز می گردد . مبلغ اخیر بعلاوهٔ یك میلیارد که از طبـقهٔ مالك مسترد شده و نیـز معادل دو میلیارد فرانك محصـولات فروش نرفته که دهقانان به صورت جنس برای خود نـگاهداشته بودند جمعاً تشکیل همان مبلغ پنج میلیارد فرانك را می دهدکه مجدداً دردست طبقهٔ مولد قرار می‌گیرد واین‌دور وتسلسل همچنان ادامه می یابد .[1]

این‌شرح موجز تصویر ناقصی ازتلاقی‌ها وبرخوردها و تأثیرات متقابل درامدها است‌که فیزیوکراتها باشادی‌کودکانه پیچ وخم‌های آن‌را دنبال‌می‌کنند وبراین‌گمانندکه به حقیقت محض رسیده‌اند[2] وچون حساب میلیاردهای خودرا ، همواره درست‌می‌یابند سخت سرمست می‌شوند ومانند بسیاری ازاقتصادشناسان مکتب ریاضی امروز هیچ‌توجه ندارند که آنچه را درپایان حساب وخاتمهٔ محاسبات خویش می‌یابند همانست‌که خود به حساب گذاشته اند . بسیار روشن است‌که این جدول دربارهٔ اصل ادعا ورکن‌اساسی

---

۱. تورگو اگرچه از« جدول‌اقتصادی» نام‌نمی‌برد، ولی‌آن‌را به‌نحوپسندیده‌ای دراین عبارت خلاصه می‌نماید : آنچه‌کشاورز بوسیلهٔ زمین تولید می‌کند خارج از اموال و مصارف شخصی او ، یگانه مایهٔ دستمزدها است‌که بقیهٔ اعضاء جامعه در ازای کارهای خود دریافت می‌کنند (به‌این اصطلاح مایهٔ دستمزدها fonds des salaires توجه کنید که بعدها معروف و رسمی می‌شود). اینان قیمت این مبادلات‌را برای خرید مواد غذایی به دهقانان می‌پردازند وهمان راکه دریافت داشته‌اند‌دقیقاً به‌آنها رد می‌کنند » (Turgot,I,10). برای توضیح‌بیشتر مراجعه شود به‌کتاب‌آبه بودو به‌نام «توضیح جدول اقتصادی »

(Abbé Baudeau, Explication du Tableau économique)

۲. « جریان این داد و ستد بین طبقات مختلف و شرایط اساسی آن بهیچوجه جنبهٔ فرضی‌ندارد ، هرکس‌که بخواهد لختی درآن تأمل نماید خواهد دیدکه دقیقاً ازروی طبیعت استنساخ شده است » (Quesnay , P. 60) .

معتقدات آنها ، یعنی وجود طبقهٔ مولد وطبقهٔ غیرمولد و عقیم ، هیچ امری را ثابت نمی‌کند[۱] .

آنچه دراسلوب توزیع فیزیوکراتها جالب است ، دریافت ویژهٔ آنها از جریان توزیع درامدها نیست ، بلکه این اندیشه است که توزیع ثروت تابع قوانین است و قوانین حاکم بر دوران ثروت درامد هرکس را معین می‌کند .

در تقسیم بندی جامعه به طبقات سه‌گانه، مقام ممتاز طبقهٔ مالکان کاملاً چشمگیر است واین یکی از عجیب ترین مختصات مکتب حکومت طبیعت است .

هرکس جدول فوق را دور از تمایلات فیزیوکراسی و با روحیهٔ امروزی مورد بررسی قرار دهد ، از وجود این طبقه که معادل $\frac{۲}{۵}$ از درامد ملی را برداشت می کند بدون آن‌که درازای آن چیزی تولید نماید ویاکاری بکند، متحیر وبرآشفته می‌شود . از اینکه کنه و اخلافش ، باچنین شدتی ، طفیلی بودن این طبقه را برملا ساخته‌اند ، این توهم پیش می‌آید که شاید آن‌ها بطور تلویحی و یا حتی صریحاً به مسلك اجتماعیون‌گراییده باشند ، ولی درواقع آنها ازچنین اندیشه‌ای بکلی مبری بوده وحتی گمان آن‌را هم نداشته‌اندکه تاچه اندازه وضع مالکان‌را دچار خطرکرده اند. برعکس اصحاب مکتب حکومت طبیعت نسبت به مالکان‌سرشار از احساسات احترام‌آمیزهستند. آنها صفت عقیم‌را اختصاص به صنعتگران وکارگران صنایع داده‌اند، نه‌نسبت به مالکان که آنان را شالودهٔ نظام طبیعی می‌دانند و برای آنها درقلمرو اقتصاد مقام پیشوایی روحانی وواقعی قائل هستند ، زیرا این مالك است‌که تقسیم نان یعنی این مایهٔ حیات آدمیان را برعهده دارد و از دست اوست که همگان این آیین پیوستگی خلق با خالق

---

۱. معهذا خود براین‌گمانندکه‌آن را به اثبات رسانیده‌اند . چنانکه کنه می گوید : «می‌بینیم که طبقهٔ عقیم جز از طریق دریافت‌های متوالی، یعنی بوسیلهٔ مزدی‌که در ازای‌کارش پرداخت می‌شود ، ومتعاقباً بطوراجتناب ناپذیرآن‌را به‌مصرف خرید مواد غذایی می‌رساند ، ازهیچ‌راه دیگرامرارمعاش نمی کند... می‌بینیم که دراینجا موضوع منحصراً عبارت ازمصرف کردن وازبین بردن‌محصولات‌است و به‌هیچوجه تولید مجدد مطرح‌نیست».(Quesnay , id)

را دریافت می‌کنند ؛ مقام او بنیادی الهی است ، این عین کلام آنها است[۱] و اکنون باید یك چنین بت پرستی عجیبی توضیح داده شود .

با این‌همه بنظر می‌رسد که می‌بایستی طبقه‌ای را در صف مقدم قرار بدهند که خودباصراحت آنهارا «مولد» توصیف کرده‌اند، یعنی مدیران کشاورزی راکه درآن زمان تقریباً همگی کشاورزان اجاره کار ومزارع بوده‌اند . ولی خیر! زیرا اینان زمین را بوجود نیاورده‌اند بلکه آن‌را از دست مالکان گرفته اند وبنابراین چون پس از خدا مالك نخستین مقسم نعمات است باید مقدم برطبقهٔ مولد قرار بگیرد[۲].

ایراد واصرار دربارهٔ این خطای شگفت انگیز بیهوده است ، خطایی که باعث شده‌است عنصرعاطل و بیکاره‌ای را آفرینندهٔ زمین ومحصولات آن بدانند ونه‌آن‌کسی که کشت وکارآن‌را برعهده دارد. ولی این لغزش‌را هم می‌توان نتیجهٔ منطقی معتقدات آنان دانست . دراین باره نخست باید توجه نمود که فیزیوکراتها نمی توانستند برای کار همان ارجی را قائل‌باشند که ما امروزه برای‌آن قائل هستیم، زیرا در نظرآنان کار ایجاد کنندهٔ ارزش نیست . می‌گوییم کار ، بطور مطلق نه کارکشاورزی و نه کار صنعتی واگر باوجود این کارگرکشاورزرا به صفت «مولد»یاد می‌کنند بخاطر اینست که طبیعت با اوهمکاری می‌کند، ولی در واقع این طبیعت است که ثروت را می‌آفریندونه‌کارگر[۳].

---

۱ . « امکان نداردکه حق مالکیت را بنیادی خدایی نشناسیم ، بنیادی‌که بوسیلهٔ آن مقدر است ما علت ثانوی جاودانی ساختن امر بزرگ آفرینش بشویم و در این راه با مقاصد عاملین‌آن تشریك مساعی نماییم» (La Rivière, P. 618)

« لازمهٔ‌نظم اجتماع‌اساساً وجود این‌طبقهٔ‌سوم ازمردم است‌که نخستین‌تدارك‌کنندگان و نگهبانان زراعت و مالکان وپخش‌کنندگان محصول ویژه هستند » (Quesnay, P . 186).

۲ . پائین‌ترازمالکان زمین بلافاصله طبقهٔ مولد قراردارد‌که لازمهٔ عمل‌آن وجود پیش پرداختهای ارضی وآبادانیهای قبلی مالکان‌است و بدون تردید فعالیت این طبقه بستگی به‌آن نوع‌کارها دارد » (Baudeau , P . 691) .

۳. حتی باید توجه کرد که فیزیوکراتها هرگز ازکارگران‌کشاورزی‌سخنی به‌میان نمی‌آورند، چنانکه گوئی‌درزمان‌آنهاوجود نداشته‌اند! مهر ومحبت‌آنان به‌اهل‌زراعت ازحد گروه اجاره‌کاران ومزارعان اراضی فراتر نمی‌آید .

از طرف دیگر، این طرزفکر را می توان باتوجه به محیطی که درآن می‌زیستند توضیح داد . آنهاکه از آغاز دوران ملوك الطوایفی با جوامعی آشنایی داشتند که هم از لحاظ سیاسی وهم ازجهت اقتصادی تحت اداره وحکومت مالکان بیکاره بود، دربارهٔ ضرورت مالکیت ارضی دچار همان توهم شدند که ارسطو دربارهٔ ضرورت بردگی شده بود.[۱]

اگر چه فیزیوکراتها ، به هیچوجه انتقاداتی را که اندکی بعد برمالکیت ارضی باریدن گرفت پیش بینی نمی کردند ، معذلك آنها (و مخصوصاً در آن میان آبه بودو) از هیچ کوششی برای توجیه و تعلیل آن فرو گذار نکردند . ذکر براهینی که فیزیوکراتها در این باب عرضه داشته اند مخصوصاً از این‌جهت مفید است که مشتمل بر همان دلایلی است که مدت یك قرن اقتصاد دانان مدافع مالکیت ارضی را به‌کار آمده است .

اقوی دلیل از نظر آنان ـ و یا لااقل از میان دلایلی که در بیشتر موارد اقامه می کنند ـ این‌است که مالکان زمین را آبادکرده اند ویا آنکه قائم مقام‌آباد کنندگان می باشند ، بنابراین حتی خود طبقهٔ مولد نیز دردست داشتن این وسیلهٔ تولید ثروت‌را به آنها مدیون است. مالکان هستندکه به‌اصطلاح فیزیوکراتها «پیش پرداختهای‌ارضی» یعنی مخارج احیاء ومحصورکردن اراضی و ساختن ابنیه وآبادی املاك را تأمین کرده وهر روز تجدید می نمایند .[۲] پس مالك زمین در نظر آنها نه مانند طفیلی است و نه

---

۱ . «آنها را به‌جای طبقهٔ مالکان ، طبقهٔ نجباء نیزمی‌توان نامید . نجابت به‌این‌معنی نه‌تنها ، چنانکه گاهی می گویند ، توهم نیست بلکه واقعیتی سودمند برای کشورهای متمدن است » (Baudeau, P. 670) .

۲ . « درردیف سوم (ولی فیزیوکراتها غالباً می گویند در صف اول) مالکان اراضی قراردارند که‌زمین راآبادکرده ، ساختمان‌ها را برپا داشته، به غرس اشجار وتحجیر زمین پرداخته ویاآنکه‌جمیع این پیش پرداخت‌ها را با خریدن‌املاك حاضروآماده به عاملان قبلی تسلیم کرده‌اند ...آنهامی‌گویندبه‌نام عدالت وخرد این‌درامدها ازآن ماست، زیرا مابه‌زمین پیش‌پرداخت‌های لازم را داده‌ایم و عهده دار نگاهداری و حفظ‌آن بوده‌ایم »
(Baudeau , Philosophie économique, P. 757).

←

حتی همچون کسی که از دست دوم درامدی تحصیل‌کند، چنانکه در مورد صنعتگران است . مالك سهم خودرا به موجب حقی مقدم و برترازحق کشاورز دریافت می‌دارد ، زیرا اگر کشاورز محصول را تولید می کند او هم زمین را امکان باروری داده است . درواقع می‌توان طبقات اجتماعی فیزیوکراتها را به سه تن تشبیه کرد که آب چاهی را میان خود قسمت می‌کنند ؛ طبقهٔ مولد کسی است‌که بادلوهای خود برای همه آب از چاه می‌کشد ، طبقهٔ مالك آن‌را از دست طبقهٔ مولد دریافت می‌دارد ولی درازای‌آن

←

« نخستین عاملی که برای تولید مجدد مورد نیاز است انسان است ، که خود اساسی ترین‌عامل‌اجتماع بشمار می‌رود . این‌عامل نخستین‌همان مالك زمین‌است وبنابراین‌حقانیت امتیاز او درضرورت مادی تولید مجدد است» (La Rivière , P . 466 , 467)

« حق مالکیت واقعی و مشروع ومفید از طریق پرداخت هزینه‌ها تحصیل می‌شود ، تا زمانی‌که آن پیش پرداخت‌ها صورت نگرفته است، مالکیت جزحق تقدمی برای مستعدکشت کردن زمین نیست » (Baudeau , P . 851) . بعبارت دیگرتا زمین‌آباد نشود مالکیت چیزی جزتصرف محض نیست .

فیزیوکراتها سه نوع پیش‌پرداخت را از یکدیگرمتمایزمی‌ساختند:

۱ . **پیش پرداخت های سنواتی** . شامل‌آن‌قسمت ازمخارج که هرسال‌تجدید می‌شود، یعنی بذر ، کود ، شخم و نیز بطریق اولی مخارج اعاشهٔ کشاورزان . این قبیل هزینه‌ها باید تماماً از طریق تولید سالانه جبران شود . این همانست که امروز « سرمایهٔ گردان » نامیده می‌شود .

۲ . **پیش پرداخت‌های اولیه** . ازقبیل مخارج خرید دواب و ادوات‌کشاورزی که برای عملیات زراعی کم و بیش طولانی لازم است ودر نتیجه نیازی نیست‌که قیمت‌آنها فقط‌در يك سال بازگردد، بلکه هرسال قسمتی از آن مستهلك می‌شود . چنانکه ملاحظه می‌گردد در اینجا تمیز بین‌سرمایهٔ ثابت وسرمایهٔ گردان وترتیب تفاوت‌استهلاك آنها پیش‌می‌آید،که بعدها جزء مباحث عادی علم می‌شود و نیز این نکته هم ازنظرآنها دور نمانده بود که افزایش سنجیده و عقلائی پیش‌پرداخت‌های اولیه‌امکان می‌دهدکه پیش پرداخت‌های سنواتی‌تقلیل‌یابد. این افکار برای آن روزگار بسیار تازه بود و ازآن پس بطور قطع وارد علم شده است، فقط

←

چیزی نمی پردازد ، زیرا چاه را خود او حفر کرده است ولی طبقهٔ عقیم که بی فاصله کنار آنان ایستاده است مجبور است آب را باکار خود خریداری نماید .

در اینجا تناقضی به‌چشم می‌خورد که ظاهراً فیزیوکراتها متوجه‌آن نبوده‌اند: اگر درامد مالك‌چیزی جز پاداش هزینه‌ها وپیش‌پرداخت‌های او نیست، پس‌دیگر آن‌را نباید هبهٔ بلاعوض طبیعت دانست ! و محصول خالص هم بدین ترتیب ناپدید می‌گردد، زیرا محصول ویژه چیزی جز درامد اضافی پس از وضع مخارج نیست‌و با این توضیح‌دیگر مازادی باقی نمی ماند .

پس آیا بهره ای که به مالك داده می شود فقط به پاداش خدمات اوست و نه به‌عنوان نمایندهٔ خدا ویاآنکه باید درامداورا به‌دوبخش تقسیم‌کرد: بخشی‌غیرموهوب که مانند درامدکشاورزان‌اجرخدمات وپیش پرداخت‌های‌اوست وبخشی مازادبرمخارج که تنها آن محصول خالص است ؟ در این صورت برای توجیه تملك قسمت اخیر آیا راهی باقی می‌ماند ؟ آری ، اندکی تأمل کنیم ! زیرا اصحاب مکتب حکومت طبیعت دلیل دیگری در ذخیره دارند وآن « فایدهٔ اجتماعی » است . فیزیوکراتهامی‌گویند

→

.با این تفاوت که انحصار به کشاورزی نداشته و به‌تمام رشته‌های تولیدگسترش یافته‌است .

۳ . **پیش پرداختهای ارضی** (les avances foncières) یعنی مخارجی که هدف آنها مهیا ساختن زمین برای زراعت است (بنظر می‌رسد بهتر بود به این هزینه‌ها عنوان « پیش پرداختهای اولیه » داده می‌شد) .

دو نوع نخستین از مخارج برعهدهٔ کشاورز است و او را مستحق دریافت اجری می‌گرداندکه لااقل تکافوی تمام هزینه‌های او را بنماید . نوع سوم‌ازپیش پرداخت‌ها برعهدهٔ مالك قرار دارد واین همان مخارجی است‌که برای او حق مالکیت برزمین‌بوجود می‌آورد. « پیش ازآن که بتوان زارعی را درکشتزاری مستقر ساخت و پیش از آن که بتوان زراعت سالانهٔ منظم و مستمری را بوجود آورد ، چه چیزهایی‌لازم است ؟ ساختمان‌ها ، داربست‌ها ، راهها ، غرس اشجار ، مهیا کردن زمین ، بیرون‌آوردن سنگ‌ها وریشه‌ها و تنهٔ درخت‌ها ، آب‌روها و پناهگاه‌ها . اینها،آقا ! پیش پرداخت‌های ارضی ، کارهای حقیقی مالك واساس واقعی حق‌مالکیت اواست ». « بودو پاسخ به‌کند یاك»

.(Baudeau , Éphémérides , mai 1776 , Réponse à Condillac)

اگرحق بهره مندی از ثمرات زمین را برای کسی که آن‌را آباد کرده‌است نشناسیم، کشت زمین ها متوقف ودر نتیجه یگانه سرچشمهٔ جمیع ثروت‌ها خشك می‌گردد[۱].

آیا احتیاجی هست که تناقض این استدلال را با برهان‌قبلی روشن سازیم ؟ چند لحظه پیش فیزیوکراتها می گفتند زمین باید تحت تملك بماند، زیرا آباد شده است. اکنون می‌گویند باید تحت تملك بماند تاآباد‌بشود درجملهٔ نخستین کارعلت فاعلی ودر جملهٔ ثانوی علت غایی تولید معرفی گردیده است.

بالاخره، آخرین دلیل‌اصحاب‌مکتب‌حکومت‌طبیعت‌این‌است که‌مالکیت‌زمین‌بطور مسلم‌نتیجهٔ قهری چیزی‌است‌که بنا بر اصطلاح‌آنها «مالکیت نفس» نامیده می‌شود، یعنی حق هرفرد برصیانت وجود خود وتدارك اسباب ولوازم آن ، زیرا تدارك لوازم صیانت نفس مستلزم حق مالکیت اموال منقول است واین‌نیز به نوبهٔ خود موجب حق‌مالکیت زمین است . «بدینسان ، سه نوع مالکیت چنان بهم پیوسته اندکه‌گویی اجزاء متشکل یك کل هستند ، اجزائی که هیچیك را بدون ضایع ساختن کل نمی توان ازهم جدا نمود»[۲] . در واقع احترام عمیق فیزیوکراتها مخصوص مالکیت ارضی نیست ، بلکه شامل مالکیت بطورکلی است .

کنه می‌گوید : « تأمین مالکیت درهرجامعه شالودهٔ اساسی‌نظام اقتصادی‌است»[۳]. مرسیه دولاریویر اضافه می‌کند : « حق مالکیت را می توانید به درختی تشبیه‌کنیدکه همهٔ بنیادهای اجتماعی شاخه‌های آن‌است ، شاخه‌هایی‌که درخت ازخودمی‌رویاند»[۴]. این‌آئین مالکیت پرستی را حتی درطوفانی ترین روزهای انقلاب و دوران « وحشت » فرانسه نیز می توان دید . در روزگاری که حرمت زندگی آدمیان بکلی از میان رفته بود مالکیت همچنان مقدس ومصون از تعرض شناخته می‌شد .

---

۱ . «بدون‌ثبات مالکیت‌سراسر کشور بایر خواهدماند» (Quesnay, Maximes IV). «اگرحق تملك ثمرات نظیر حق مالکیت و حتی بمانند حقی‌کـه هرکس برنفس خود دارد تأمین نگردد همه چیزازدست خواهد رفت» (Dupont , I , P. 20) .

۲. La Rivière , I P. 242,

۳. Maximes IV .

۴. Mercier de la Rivière , P . 615–617 .

چنانکه ملاحظه می شود ، زرادخانه‌ای که پس از آن مدافعان مالکیت ارضی سلاح خود را از آنجا برمی‌دارند دراین زمان تقریباً تکمیل شده است.[۱]

اگرچه فیزیوکراتها به شدت از مالکیت ارضی طرفداری کرده‌اند ، در مقابل از تحمیل تکالیف‌گران و متعدد بر مالکان نیز غفلت نورزیده‌اند ، تکالیفی که متعلق به مقام والای آنان‌است . درست است که این تکالیف را « حکومت بهیچوجه نباید تابع نظامات و مقررات بکند ، ولی عقل و عرف چنین حکم می دهد »[۲] . این وظایف عبارتند از :

اول آنکه بدون وقفه‌کار خود را ادامه دهند ، نه کارکشت را کـه برعهدهٔ آنها نیست ، بلکه مهیا ساختن زمین‌های جدید برای بهره‌داری و تأمین پیش پرداخت‌های لازم اراضی[۳].

دوم‌اینکه به بهترین وجه درجهت مصالح عمومی، توزیع‌کنندهٔ ثروت‌های تولید شده بوسیلهٔ طبیعت وناظرخرج اجتماع باشند.[۴]

---

۱ . دراینجا باید یکی‌از تفاوت‌های متعدد بین فیزیوکراتها وتورگورا متذکر شد ، تورگو در اعتقاد نسبت به سودمندی اجتماعی مالکیت ارضی و مشروع بودن حقوق مالکان ، بسی‌کمتر از فیزیوکراتها راسخ است . او منشأ مالکیت را فقط به نوعی‌کیفیت تاریخی‌یعنی استیلاء وتصرف برمی‌گرداند وازاین‌راه شدیداً استدلال فیزیوکراتها را متزلزل می‌سازد، « زمین مسکون می‌شد ، آن‌را بیش از پیش‌آباد می‌کردند ، به مرور زمان بهترین اراضی تحت تصرف درمی‌آمد و برای تازه‌واردان‌جززمین‌های بی‌حاصل‌که‌پیشینیان واپس‌زده بودند چیزی باقی‌نمی‌ماند، ولی‌سرانجام‌هر زمین‌صاحبی پیداکرد وآنها که نتوانستند ملکی بدست بیاورند ممر معاشی جزمبادلهٔ کاربازوان خود دربرابرغلات اضافی مالکان‌چیزی نیافتند » (I. P. 12) . چنانکه ملاحظه می‌شودچندان ازنظر ریکاردو دورنیستیم .

۲. Baudeau , P. 37 .

۳. «مالکی‌که پیش‌پرداخت‌های اراضی‌ملك‌خود رامستمراً تأمین می‌نماید، مفیدترین عملی را انجام می‌دهدکه یك فرد عادی درجهان‌قادر به‌انجام آن‌است » (Baudeau).

۴ . « توانگران توزیع‌کنندگان مخارجی هستندکه با آن مزدکارگران را پرداخت می‌نمایند، اگرثروتمندان برای صرفه‌جویی در این مخارج، خود به‌کار اشتغال می‌ورزیدند زیان بزرگی متوجه کارگران می‌کردند » (Quesnay , p . 193).

سوم آنکه درطول‌حیات، اوقات فراغت خود رامصروف خدمات رایگان به‌جامعه بنمایند ـ همهٔ خدماتی‌که اجتماع نیازمندآنها است .

چهارم آنکه (چنانکه در سطور بعد خواهیم دید) جمیع مالیات‌ها را پرداخت کنند .

پنجم و بویژه آنکه از کشاورزان یعنی اجاره‌کاران و مزارعان خود سرپرستی نمایند وزایدبر«محصول‌خالص» چیزی‌ازآنان‌نستانند. باوجوداین، فیزیوکراتها تاآنجا پیش نمی‌روندکه تقاضا کنند مالکان قسمتی ازمحصول خالص را به‌کشاورزان واگذار نمایند ، بلکه با الفاظی‌تند وجدی ازآنها می‌خواهندکه دست‌کم معادل پیش پرداخت های سنواتی و اولیهٔ دهقانان را برایشان باقی‌گذارند و درمحاسبات خود با آنان بلند نظرباشند . این‌البته چیز قابلی نیست، ولی برای روزگارآنها این‌هم‌خود چیزی بود . « درهرمورد که این برداشت‌ها از مال دهقانان بشود ـ یعنی درواقع از خود زمین‌که بارورش بسته به آنست سرقت گردد ـ باکمال تهور بگوئید لعنت برمالکان! نفرین بر فرمانروایان ! نفرین برجمیع حکومت‌ها . . . این را بپذیریدکه هیچ‌کس نمی‌تواند نسبت به‌سرنوشت این انسان‌های ارجمندکه‌زمین‌های خودیازمین دیگران را می‌کارند بی‌اعتنا باشد ، و ازآن نتیجه بگیرید : هرامری‌که سبب رنج و تحقیر وآزارآنهاگردد واموالشان را به‌یغما دهد جراحات دلخراش برپیکر اجتماع وارد می‌سازد و هرامری که اسباب عزت‌آنها را فراهم کند و در راه تأمین رفاه وآسایش و توانگری آنها به‌کار آید منبع سرشار ترقی وآبادانی برای تمام‌طبقات‌اجتماع خواهد بود[۱]». این سخنان

۱ . (بودو ـ صفحات ۸۳۵ و ۸۳۹). ومرسیه دولاریویر نیز با الفاظی‌به‌همان اندازه سخت و جدی می‌گوید: «برمالکان زمین و برهرقدرت بشری ممنوع است از سهم محصولاتی که می‌بایست به ادامه و استمرار این پیش پرداخت‌ها اختصاص یابد ذره‌ای اختلاس کنند . تخلف از این قاعده موجب انهدام تولیدات واضمحلال اجتماعات است » (صفحهٔ ۴۶۷). اگرفیزیوکراتها توانسته بودند تاریخ ایرلاند را پیش‌بینی‌کنند تأیید قابل ملاحظه‌ای برای صحت نظریات خود به‌دست‌می‌آوردند .

چنانکه قبلاً متذکرشده‌ایم‌بازهم یادآور می‌شویم که فیزیوکراتها به هنگام سخن‌راندن ←

کریمانه ـ که برای آن روزگار مطلقاً مبتذل بشمار نمی‌آمد ـ تا حدی فدیهٔ هواداری افراطی آنان از طبقهٔ مالکان بود ، کـه در مورد آنها به تقاضای بعضی خدمات اجتماعی آنهم بدون ضمانت اجرا اکتفا می‌کردند .

→

ازحق کشاورزان نسبت به‌دریافت‌سهمی‌ازمحصول، تنها اجاره‌کاران ومزارعان‌را درنظرداشته‌اند و نه مزدوران کشاورزی‌راکه درباره آنان تنها به تقاضای تأمین وسایل زندگی‌آسوده اکتفا می‌نمایند . حتی، برآنها این‌گمان را برده‌اندکه اگرمزدوران بیش ازحد درآسایش باشند کار نخواهندکرد (مراجعه شود به ولرس Weuleresse، قسمت‌دوم، صفحهٔ۷۲۹ و صفحات بعدازآن) ، ولی این اتهام به نظر ناروا می‌آید . خودآقای ولرس سخنان‌کنه را دایر بر اعتراض علیه « این توصیهٔ اجحاف‌کنندگان که دهقانان باید مستمند باشند تا تنبلی نورزند» درکتاب خود نقل‌کرده است .

۲

تا اینجا ما مصاحب اصحاب مکتب حکومت طبیعت در قلمرو مباحث نظری بوده‌ایم ، ولی درواقع اهمیت مقام و تأثیر کلام آنان بیشتردرزمینهٔ اقتصاد سیاسیِ عملی یعنی تنظیمات بازرگانی و نقش دولت و مبنای مالیات‌ها است[۱] .

۱ . تجارت

به عقیدهٔ فیزیوکراتها ، مبادله به‌خودی خود، یعنی به‌صورت عمل ساده واصلی « دادن و ستدن » هیچ چیزرا تولید نمی‌کند ، زیرا به موجب تعریف آنها ، مبادله مستلزم معادل بودن ارزش‌های متبادل است . بنابراین اگرهریك ازطرفین معامله دقیقاً معادل‌آنچه را که داده است باز می‌ستاند، دیگر ثروت جدید ازکجا به‌وجود خواهد

۱ . شاید خواننده متعجب شود که ما « آزادی کار » یعنی الغای تشکیلات صنفی (کورپوراسیون‌ها) را که افتخار آن منسوب به فیزیوکراتها است ، در شمار این مسائل نیاورده‌ایم . درست است که‌آنها به این قاعده‌که حق اشتغال به یك شغل‌و حرفه امتیازی‌است اعطاء شده از طرف سلطان اعتراض می‌کردند و آبه بودو در رسالهٔ گاهنامهٔ خویش (Éphémérides , 1768 , t. IV) ازآن چنین یادکرده است: « ازنظرنفوس شرافتمند، نفرت انگیزترین راه و رسمی که تا کنون توسط روح غارتگری و استیلا جویی ابداع شده است » و به‌همین جهت است که افتخار صدور فرمان تورگو مورخ ژانویهٔ ۱۷۷۶ را به آنها نسبت می‌دهند ، فرمانی که به موجب آن سمت استاد کاری ملغی و آزادی کار برای عموم مقرر شد . ولی باوجود این باید متذکرشویم که فیزیوکراتها بسیارکم به مقررات مربوط به‌کار توجه داشته‌اند ، زیراآنها کارصنعتی راعقیم و غیرمولد می‌دانستند. بنابراین، اصلاحاتی که موضوع‌آن‌هاسامان‌دادن به این اموربود علاقهٔ‌آنان را چندان جلب نمی‌کرد .

آمد؟ درست است که مبادله ممکن است به صورت رابطهٔ بین قوی و ضعیف درآید و یکی از طرفین را بهزیان دیگری منتفع سازد، ولی در اینجا هم ثروت جدیدی بوجود نمی‌آید؛ زیرا آنچه را یك طرف بدست می‌آورد طرف دیگر از دست می‌دهد[1]. اگر من کوزهٔ آب خود را باقرص نان شما مبادله کنم، دوبار ثروت‌ها نقل مکان می‌یابند و این امر بی‌شك سبب می‌شود که حوایج هریك ازما بهتر برآورده شود ولی ثروت جدیدی در این میان تولید نشده است، زیرا به موجب تعریف دوشیء مورد مبادله، معادل یکدیگر بوده‌اند ـ ولی امروز ما به نحو دیگری استدلال می‌کنیم: اقتصاد شناسان خاطر نشان ساخته‌اند که اگر من کوزهٔ آب خود را با قرص نان شما عوض می‌کنم بدین سبب است که من بیش از احساس تشنگی گرسنه هستم و برعکس شما بیشتر احساس تشنگی می‌کنید و احتیاج به آب دارید. بنابراین برسودمندی آب در نتیجهٔ انتقال از دست من به شما افزوده شده‌است، همچنان‌که نافعیت نان نیز ضمن منتقل شدن از دست شما به دست من افزایش یافته است و افزایش واقعی ثروت چیزی غیر از همین افزایش سودمندی اشیاء نیست. ولی چنین استدلالی ممکن بود در نظر فیزیوکراتها نامعقول جلوه‌کند، زیرا آنان‌که از ثروت جز در قالب مادی‌آن تصوری نداشتند از درك این مطلب عاجز بودند که ایجاد کیفیت کاملا ذهنی یعنی «نافعیت» و «مطلوبیت» را بتوان به صفت مولد متصف کرد.

دربارهٔ تجارت می‌دانیم که فیزیوکراتها، بازرگانان را در ردیف صنعتگران جزء طبقهٔ «عقیم» قرارداده‌اند، و این عنوان خود بەقدرکافی پرمعنا است. همین کلمهٔ ساده، بنیان تمام نظریه‌های اصحاب مکتب سوداگری را که از دو قرن پیش تعلیم می‌دادند که تجارت خارجی وسیلهٔ حقیقی توانگرشدن کشور است درهم فرو می‌ریزد.

---

۱. «مبادله، قراردادی برمبنای مساوات است که بوسیلهٔ آن ارزشی در برابر ارزشی مساوی معاوضه می‌شود. بنابراین، مبادله وسیلهٔ افزایش ثروت نیست، زیرا بههمان اندازه که می‌دهند باز می‌ستانند، بلکه وسیله‌ای برای رفع نیازمندی ها و تنوع تمتعات است» (Le Trosne, p. 903 - 904). ولی‌این «رفع نیازمندی‌ها ومتنوع‌ساختن‌تمتعات» اگر افزایش ثروت نیست، پس چیست؟

مرکانتیلیست‌ها دولت را در هیأت بازرگانی ثروتمند، همچون بازرگانان آمستردام، به‌نظر می‌آوردند. ولی درچشم پیروان مکتب حکومت طبیعت دولت به‌سیمای اشراف‌زاده‌ای روستایی مجسم شده است که در املاك خود و بوسیلهٔ آن زندگانی می‌کند.

به‌عقیدهٔ آنان، تجارت خارجی همچون بازرگانی داخلی، هیچ نوع ثروت جدیدی ایجاد نمی‌کند، بلکه فقط نفعی به‌وجود می‌آورد که با ثروت کاملا متفاوت است، زیرا آنچه‌را یك‌طرف بدست می‌آورد طرف دیگر ازدست می‌دهد. «جمیع ملت‌های سوداگر به مانند یکدیگر، از توانگر شدن به وسیلهٔ تجارت لاف می‌زنند. شگفتا! همه گمان دارند که به‌زیان دیگری ثروتمند شده‌اند. باید اذعان کرد که این نفع ادعائی، بدانسان که آنها تصور می‌کنند، می‌بایست فقط زادهٔ معجزه‌ای باشد، زیرا به‌زعم آنان همه نفع می‌برند و هیچ کس چیزی از دست نمی‌دهد»[۱]. بی‌شك ممکن است کشوری ناگزیر باشد کالاهایی را که خود نمی‌تواند تولیدکند ازخارج وارد نماید، یا آنکه کالاهایی را که خود قادر به مصرف آنها نیست به خارج بفروشد و بنابراین تجارت خارجی امری اجتناب ناپذیراست. ولی مرسیه دولاریویرمی‌گوید و تأکید می‌کند که این «شری‌لازم» است.[۲] کنه به این اکتفا می‌نماید که آن‌را «تشبثی از روی ناچاری»[۳] بنامد. به نظر آنان تنها مبادلهٔ حقیقةً مفید همانست که محصولات را مستقیماً از دست‌زارعان به‌دست‌مصرف کنندگان‌منتقل‌می‌سازد؛ زیرا بدون‌آن‌ها محصولات به‌هیچ‌کار نخواهد آمد و در دست تولید کنندگان ضایع خواهد گردید. ولی مبادله عبارت از

۱. مرسیه دولاریویر، صفحهٔ ۵۴۵.

۲. صفحهٔ ۵۴۸.

۳. «تعادل ترازنامهٔ تجارت خارجی‌ازطریق دریافت پول برای‌ملت‌هایی که‌نمی‌توانند درعوض صادراتشان محصولاتی به‌کشور وارد نمایند، ازروی ناچاری‌است... . درمورد کشورهایی که تجارت‌داخلی‌آنها برای فروش‌مقرون به‌صرفهٔ محصولات مملکتی‌کفایت نمی‌کند باز توسل به تجارت خارجی تشبثی از روی اضطراراست. بسیار عجیب است‌که برای تعادل پولی ترازنامه اینهمه اهمیت قائل شده‌اند، تعادلی‌که خود در تجارت از درد ناچاری‌است» (Quesnay, Dialogues, P. 175).

خرید محصول به منظور بازفروش آن ، عملی که فیزیوکراتها سوداگریش می‌نامند ودر اصطلاح حقوقی امروز منحصراً تجارت شناخته می‌شود ، چیزی جز پراکندن ثروت‌ها نیست که همواره قسمتی از آنها بوسیلهٔ سوداگر حیف ومیل می‌گردد.[1] (در سدهٔ بعد همین اندیشه‌را هنری کری[2] (اقتصاددان وجامعه‌شناس معروف) باز تجدیدمطلع می‌کند. مرسیه دولاریویر نیز، با زیرکی بازرگانان‌را به‌آینه‌هائی تشبیه می‌کند «که به‌منظور منعکس ساختن اشیاء معین دریك زمان و درجهات مختلف ، تعبیه شده‌اند . آنها نیزمانند این آینه‌ها به‌ظاهراشیاءرا چند برابر می‌کنند وچشم‌های ظاهر بین را می‌فریبند[3]».

فرض می‌کنیم چنین باشد . از این خوارشمردن تجارت ، چه باید نتیجه گرفت؟ آیا بایدآن‌را ممنوع ساخت ؟ یا باید آن‌را تابع نظامات کرد ؟ و یا آزادش گذاشت ؟ هیچیك از این نتایج ازآن مقدمات حاصل نمی‌شود ، حتی به‌نظر می‌رسد اگر تجارت عمل بیهوده‌ای‌است ، طریق نخستین برای آن مناسب‌ترین راه‌حل باشد . مع‌الوصف فیزیوکراتها طریق سوم ، طریق‌آزادی، را توصیه می‌کنند . اما چرا ؟

بسیار منطقی وقابل قبول است که اصحاب مکتب حکومت طبیعت ، اسلوب‌های اقتصاد شناسان مکتب سوداگری و یا پیروان کلبر را که غایت مطلوبشان ، تدارك ترازنامهٔ تجاری پرسود برای کشور بود محکوم سازند ، زیرا به‌نظرآنان چنین هدفی موهوم وحتی مخالف اخلاق است. ولی این نکته که آنان طالب‌آزادی تجارت بوده‌اند، بدرستی قابل‌توضیح نیست؛ زیرا به‌عقیدهٔ آنان تجارت بکلی بیهوده‌است. اقتصادشناسانی که امروز آزادی مبادلات بین‌المللی را توصیه می‌نمایند ، بدان سبب است که به عقیدهٔ آنها تجارت آزاد برای جمیع کشورها متضمن خیراست وهرچه بیشتر گسترش یابد،کشورهای طرف مبادله توانگرترمی‌شوند . ولی اندیشهٔ فیزیوکراتها مطلقاً چنین

---

۱ . «آنان که بازرگان نامیده می‌شوند، جزسوداگران نیستند. آن‌کس که سوداگری پیشه می‌کند، نوعی مزدوراست که با زیرکی موفق می‌شود قسمتی ازثروت دیگران راتصاحب کند» (مرسیه دولاریویرصفحهٔ۵۵۱). دکترکنه نیزمی‌گوید : « منافع بازرگانان هررشته ، سودهائی نیست که به‌کیسهٔ صاحبان‌آن برود » (کنه، صفحهٔ۱۵۱).

۲ . Carey

۳. کتاب «نظم‌طبیعی» (Ordre naturel, P. 538).

نبود . اگر آنها از آزادی مبادلات جانبداری کرده‌اند، در درجهٔ اول به‌سبب آن‌است که بالاخص به‌آزادی تجارت در داخل‌کشور می‌اندیشیدند و باید بخاطر آورد که در آن روزگاران تجارت در زنجیر چه قیود عجیبی گرفتار بود[1] ودردرجهٔ دوم به‌این مناسبت است که نظام طبیعی خود ایجاب می‌کند که آزادی خرید و فروش برای هرکس به‌هر نحوکه بخواهد تأمین‌گردد و دیگر تمیز اینکه این امرمربوط به داخل کشور است یا خارج کشور مورد ندارد . بعلاوه نظام طبیعی مطلقاً جدائی مرزها را نمی‌شناسد.[2]

بالاخره ، دلیل دیگر جانبداری آنها ازآزادی تجارت این‌است که‌آن‌را وسیلهٔ تأمین قیمت خوب و مناسب می‌دانستند. اما قیمت خوب و مناسب چیست؟ آیا به‌معنای ارزانی است ؟ ابداً ، آنها می‌گویند : « تنها رقابت آزاد بازرگانان خارجی است که می‌تواند بهترین قیمت ممکن را تأمین نماید و تنها بالا بودن قیمت است‌که می‌تواند در پرتو کشاورزی‌توانگری و کثرت نفوس را درکشور فراهم‌آورد وحفظ‌کند »[3].چنین

۱ . اجبار به اینکه جزدر بازار وجز به مقادیرمحدود مبادرت به فروش نشود وگندم را بیش از دوسال نگاه ندارند و حتی در بازار نیز دردرجهٔ اول به مصرف‌کنندگان و سپس به نانوایان و فقط درآخرین مرحله به بازرگانان فروخته شود و غیره .

۲ . « لازم است‌که‌آزادی‌کامل تجارت برقرار گردد، زیرا مطمئن‌ترین و صحیح‌ترین نظامات برای تجارت داخلی وخارجی و سودبخش‌ترین‌آنها برای ملت و دولت همان‌آزادی کامل رقابت است » (Quesnay , Maximes XXV)٠

۳ . مکالمات صفحهٔ ۱۵۳ (Dialogues) . فیزیوکراتها می گفتند : « گرانی سبب فراوانی می‌شود »، یعنی مشوق تولید می‌گردد.وبواگیلبرت (Boisguilbert) گفته است: « ارزانی قیمت مقدمهٔ قحطی است» . مرسیه دولاریویرمی‌گوید « قیمت خوب ، ثابت ومستمر همواره موجب فراوانی است . . . پس بدون‌آزادی ، قیمت خوب و مناسب وجود نخواهد یافت و بدون این از وفورنعمت خبری‌نخواهد بود » ، صفحهٔ (۵۷۰). معهذا که در کتاب اصول‌کلی‌خود (Maximes , P . 98) آزادی تجارت غلات را وسیلهٔ «بیشتر ثابت ماندن قیمت‌ها » می‌داند. تورگونیز درضمن نامه‌هایش‌راجع به تجارت غلات (Lettres sur le commerce des grains) این استدلال‌را به تفصیل شرح می‌دهد وحتی می‌کوشد آن‌را به صورت ارقام ریاضی اثبات‌کند . ولی احتیاجی به اثبات نیست ، زیرا این حقیقتی مسلم است ــ حقیقتی بیشترمربوط به‌کیفیات روانی تا اقتصادی ــ که قیمتی ثابت و مستمرمعادل ۲۰ فرانك به‌مراتب بردوقیمت متناوب ۳۵فرانك و۵فرانك ترجیح‌دارد، اگرچه ازنظرعلم‌حساب معدل‌آنها یکی است .

استدلالی غیرمنتظره‌وحیرت‌آور به‌نظر می‌رسد ؛ زیرا برعکس ما عادت کرده‌ایم کـه تفاخرطرفداران آزادی بازرگانی خارجی را در ارزانی قیمت‌ها ببینیم . اما اگر توجه کنیم که فیزیوکراتها هرگز در اندیشهٔ واردات محصولات زراعی از خارج نبوده‌اند استدلال مذکور را بهتردرك می‌کنیم . حقیقت‌آنکه مسألهٔ ورود محصولات‌کشاورزی و مخصوصاً غلات آنها را نگران نمی‌ساخت ، زیرا وسایل حمل و نقل هنوزگسترش‌کافی نداشت و برای آنها آزادی‌تجارت‌خارجی منحصر به‌آزادی‌صادرات می‌گردید.[1] به‌عقیدهٔ آقای اونکن ، نظام تجاری مطلوب‌کنه همان نظام معمول انگلستان درآن زمان بوده است : یعنی ترویج صادرات‌گندم به منظورحفظ نرخ‌ها و نگاهداری قیمت مناسب در موقع فراوانی و ممنوع داشتن ورودآن مگربه هنگام قحطی برای جلوگیری ازگرانی فوق‌العاده .

خلاصه و در یك‌کلام‌آزادی تجارت برای فیزیوکراتها نقطهٔ مقابل سیاستی بود که در نظام قبل از انقلاب فرانسه توصیه می‌شد و هدف آن درعین حال هم منع صدور غلات به خارج و هم محدودیت آزادی تجارت در داخل بود .[2] ولی این عقیده در

---

۱ . رجوع‌شود به‌همان مأخذ صفحهٔ۳۷۶. بی‌فایده نیست یادآورشویم که رقابت امریکا بطور صریح از طرف کنه پیش بینی شده است و این بی‌شك یکی از نمایان‌ترین نمونه‌های پیش‌بینی علمی است . او در مقالهٔ خویش دربارهٔ غلات‌که در دایرةالمعارف فرانسه به‌چاپ رسیده‌است می‌نویسد: «حاصلخیزی مستعمرات امریکا ورشدکشاورزی دردنیای جدید موجب نگرانی وواهمه است»، ولی وی این‌ترس ونگرانی‌را باتوسل به یك دلیل عجیب، لااقل‌بطور موقت، پس‌می‌زند یعنی‌می‌گوید:«گندم‌امریکا از حیث مرغوبیت به پای‌گندم فرانسه نمی‌رسد و در ضمن حمل و نقل فاسد می‌شود » و نیز مراجعه کنید به آنچه پیشتر دربارهٔ احتمال جـانبداری فیزیوکراتها از سیاست حمایت (برفرض اینکه در روزگـار ما می‌زیستند) نوشته‌ایم .

۲ . هدف سیاست حمایت اقتصادی متداول درآن ایام که فیزیوکراتها علیه‌آن مبارزه می‌کردند عبارت بود ازتوسعهٔ صنایع بوسیلهٔ تشویق صادرات محصولات‌کارخانه‌ای وبالعکس محدود ساختن صدور محصولات‌کشاورزی ومواد اولیهٔ فراوان و ارزان ـ ولیکن اندیشهٔ منع ورود گندم را هرگز به خاطرخود راه نمی‌دادند . درست درجهت معکوس آن پیروان کلبر ←

مدتی کوتاه بر اوضاع و احوالی که موجب پیدایش آن شده بود پیشی گرفت و به صورت نظریهٔ آزادی مطلق رقابت درآمد. همان نظریه‌ای که به روزگار ما والراس آن را چنین توصیف می‌کند: «رقابت آزاد در مبادلات، حداکثر فایدهٔ نهائی و یا به عبارت دیگر حد اعلای ارضای حوایج را برای هریك ازطرفین تأمین می‌نماید».

و نیز باید بگوییم، تقریباً جمیع دلایلی که درمدت یك قرن، طرفداران آزادی تجارت خارجی را بکار آمد و در تبلیغات و مبارزات خود از آن استفاده کردند، قبلاً بوسیلهٔ فیزیوکراتها بیان و عرضه شده است که مهمترین آنها عبارتست از:

۱. **دراستدلال مبتنی بر «موازنهٔ بازرگانی»** که با وضوح کامل بوسیلهٔ مرسیه دولاریویر تشریح شده است، «وه از این سیاست، زادهٔ بلاهت و نابینائی! بسیارخوب، همهٔ آرزوهای شمارا برآورده می‌سازم! تمام پولهایی که درمیان ملت‌های طرف معامله شما درگردش است، یکجا به شما می‌دهم. اینك همهٔ آنها نزد شما انباشته است. حال بفرمائید با آنها چه می‌خواهید بکنید؟» و نشان می‌دهد که اولا چگونه دراثر این امر، دیگر هیچ کشور خارجی قادر به خرید نخواهد بود و بنابراین همهٔ صادرات متوقف می‌گردد و ثانیاً چگونه گرانی فوق‌العاده، خرید از خارج و خروج مسکوك طلا ونقره را از کشور که یگانه راه علاج آن است ضروری می‌سازد[1].

۲ **رد این ادعا که حقوق گمرکی بوسیله خارجیان پرداخت می‌شود.** «اگر شما

← و مرکانتیلیست‌ها از دوجهت کشاورزان را قربانی می‌ساختند: نخست از طریق منع صدور غلات و دوم از راه تجویز ورودآن وحال آنکه درمورد محصولات صنعتی برعکس این رویه عمل می‌شد.

۱. مرسیه دولاریویر، صفحهٔ ۵۷۶. «سرانجام، ازاینکه همواره خواسته‌اید به‌خارجیان بفروشید بدون آنکه ازآنها چیزی بخرید چه نفعی برده‌اید؟ از پولهایی که نمی‌توانید نزد خود نگاهدارید ودوباره از دست شما بیرون می‌رود، بدون آنکه به‌حال شما مفید واقع شود چه سودی حاصل کرده‌اید؟ . . . هرچه مقدار پول بیشترشود، ارزش پولی خود را بیشتر از دست می‌دهد، درحالیکه برارزش سایر کالاها نسبت به پول افزوده می‌شود» (صفحات ۵۸۰ - ۵۸۳).

همان قیمت را که سایرکشورها حاضر به پرداخت هستند نپردازید ، خارجی به شما چیزی نخواهد فروخت . اگرعوارضی برورود کالاهای او وضع‌کنید معادل آن برقیمت واقعی‌که از شما دریافت می‌کند خواهد افزود و به این ترتیب عوارض بروارادات تنها ازطرف خریداران داخلی پرداخت خواهدگردید[1].

۳. **رد سیاست معروف به « معاملهٔ متقابل »** . «وضع عوارض بروارادات درکشور همسایه به‌کشوری که فروشنده است زیان می‌رساند ، زیرا امکان فروش تولیدات‌آن‌را تقلیل می‌دهد . این تأثیر غیرمستقیم اجتناب ناپذیر است ، ولی‌آیا ممکن است آن‌را بوسیلهٔ معامله به‌مثل جبران‌کرد؟ انگلستان برشراب فرانسه عوارض سنگینی‌بسته‌است که فروش‌آن‌را در این کشور بسیار کاهش می‌دهد . ولی اگر شما به نوبهٔ خود ورود محصولات انگلیسی‌را مشمول عوارض قرار دهید،آیا انگلستان برای خرید شراب‌های شما وضع مساعدتری پیدا خواهد کرد ؟ و آیا زیانی‌که او متوجه شما می‌سازد بوسیلهٔ ضرری‌که شما براو وارد می‌آورید جبران خواهد شد ؟ »

در این باب از فیزیوکراتها، زیاد نقل قول کردیم . علت آن واضح است . از یکصد سال پیش به این‌طرف ، آیا سخنانی روشن‌تراز این‌گفته شده است ؟

به همین‌جهت دیری‌نگذشت‌که نظریه‌های مذکور بوسیلهٔ فرمان‌های سال۱۷۶۳ و ۱۷۶۶ رسمیت قانونی یافت . فرمان نخستین آزادی داد وستد غلات را در داخل و فرمان ثانوی آزادی تجارت آن‌را با خارج مقرر داشت ، معهذا بعضی محدودیت های مهم همچنان باقی و برقرار ماند. ازبخت بد ، طبیعت ــ طبیعتی‌که آنهمه موردستایش فیزیوکراتها بود ــ نسبت به ستایش کنندگان پرشور خود بسیار ناسپاسی‌کرد، وباشتاب چهار یا پنج سال متوالی قحطی های پی در پی براه انداخت که ملت ، چنانکه شیوهٔ اوست ، نظامات جدید و فیزیوکراتها را که الهام بخش آن بودند مسئول شناخت .

---

۱ . تورگو، کلیات‌آثار(Oeuvres, I, P. 189) ، « اگرشما باعوارض‌خود بازرگانان خارجی را برانید،آنها کالاهای مورد احتیاج شما را به‌کشورتان وارد نخواهندکرد ، مگر آنکه همان عوارض را که خواسته‌اید برآنها تحمیل نمایید دوباره برعهدهٔ خود شما قرار دهند» (Quesnay, Dialogues) .

بدینسان با وجود اعتراضات آنها در ۱۷۷۰ قانون آزادمنش تجارت غلات ملغی گردید، ولی مجدداً در ۱۷۷۴ بوسیلهٔ تورگو برقرار و مجری شد تا آنکه بار دیگر در ۱۷۷۷ نکر[1] آن را منسوخ داشت. این الغاها و ابقاهای پی‌درپی، تردید افکار عمومی را در این باب به خوبی نشان می‌دهد.

از طرف دیگر، قوانین جدید و بطورکلی اسلوب فیزیوکراتها، دچار معارضهٔ حریفی سرشار از ذوق و قریحه به نام آبه‌گالیانی[2] گردید. وی اسقفی از اهالی ناپل و مقیم دربار فرانسه بود، که در ۲۱ سالگی کتاب جالبی راجع به پول به زبان ایتالیائی تألیف کرد و در ۱۷۷۰ به فرانسهٔ بسیار شیوا کتابی به نام «مکالمات دربارهٔ تجارت غلات»[3] انتشار داد که شهرت عظیم یافت و بویژه ولتر مقام آن‌را به آسمان رساند. ولی درواقع ارزش این کتاب بیشتر از جهت صورت بود، نه از لحاظ معنی. گالیانی با اصل سیاست «بگذارید بشود» مخالفتی نداشت و می‌گفت: «تا آنجاکه ممکن است هیچ چیز را نباید ممنوع ساخت... تا آنجاکه ممکن است باید به صف آزادی پیوست»[4]، ولی مخالف هر نوع اسلوب عام و کلی و مخصوصاً مخالف بارویهٔ تسلیم دربرابر علیامخدرهٔ طبیعت بود و اظهار می‌داشت: «این سرکار علیه بسی مجلل‌تر از آن است که به پاره پوره‌های ما بپردازد»[5]. او، به‌سان پیروان مکتب واقع بینی و یا مکتب تاریخی امروز، می‌گفت: «باید اصول را بازمان ومکان واوضاع و احوال تطبیق داد؛ کشوری که دربارهٔ آن سخن می‌رود چه کشوری است؟ درکجا واقع شده است؟ وضعش چیست؟ و غیره»[6].

---

۱. Necker Jacques (۱۷۳۲ - ۱۸۰۴) کارشناس امور مالی، سیاستمدار و وزیر معروف فرانسه قبل از انقلاب کبیر.

۲. Abbé Galiani

۳. Dialogues sur le commerce des blés

۴. مکالمات، صفحات ۲۵۴ و ۲۷۴

۵. ایضاً صفحهٔ ۲۳۷

۶. Dialogues, P. 22. ازطرف دیگر خودش اسلوبی بالنسبه پیچیده شامل عوارضی بسیار معتدل برصادرات وواردات غلات پیشنهاد می‌کرد که ده درصد درمورد صادرات و پنج درصد درمورد واردات بود.

نکر، رجل بزرگ مالی را می‌توان در کنار گالیانی قرار داد. او کتابی قطور دربارهٔ «قوانین و تجارت غلات[1]» به سال ۱۷۷۵ انتشار داد که درآن تقریباً از همان افکار موقع‌شناسی وفرصت طلبی جانبداری می‌نمود و هنگامی که به وزارت رسید (از ۱۷۷۱ تا ۱۷۷۶ و یك‌بار دیگر از ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۰) آزادی تجارت غلات را ممنوع ساخت.

معهذا، این نکته قابل توجه‌است که فیزیوکراتها در مورد یك نوع،فقط یك نوع از تجارت، آنهم نه تجارتی کم اهمیت قائل به تنظیمات و مقررات بودند و آن تجارت پول یعنی وام است. مارکی‌دومیرابو ربح پول‌را فقط درمورد وام‌های‌کشاورزی جایز می‌شمرد، زیرا آن را نمایندهٔ افزایش واقعی ثروت‌ها یعنی محصول خالص می‌دانست، ولی‌درمورد تجارت عقیده‌داشت‌که‌ربح‌باید ممنوع ویا لااقل محدودگردد. وی ربح‌را باجی می‌نامیدکه توسط «طبقهٔ جوندگان رباخوار»گرفته می‌شود. دکترکنه نیز همانند میرابو، اساس ربح را برمحصول خالص قرار می‌داد ولی می‌گفت، چون هر سرمایه‌ای‌را می‌توان برای تحصیل زمین بکار برد بنابراین‌ربح درمورد هرنوع‌سرمایه قابل‌توجیه است وبه محدودیت قانونی‌آن قناعت می‌کرد. مع‌الوصف وضع فیزیوکراتها از این لحاظ با منطق خودشان سازگار نبود؛ زیرا اگر موردی‌که، به‌نظرآنان، ربح در آن جایزاست تحقق نیابد، یعنی اگرسرمایه برای خرید زمین و آبادانی آن بکار نرود، بلکه در تجارت و صنعت که به قول آنها عقیم و بی‌بار است به مصرف برسد مسلم است که در اینجا ربح فقط از جیب وام گیرنده ربوده می‌شود و بنابراین منطقاً فیزیوکراتها می‌بایست آن‌را محکوم بنمایند؛ همچنان که مالیات بر بازرگانان و صنعتگران را ـ بطوری‌که خواهیم دید ـ محکوم می‌ساختند.

تورگو تنها کسی است که آزادی وام با منفعت را به صراحت تجویزمی‌کند[2]. دلیل‌اوتنها همان استدلال فیزیوکراتها نیست‌که سرمایه‌دار می‌تواند سرمایهٔ خودرا در

۱. La Législation et le commerce des grains

۲. او دراین باب رسالهٔ معروفی‌تألیف کرده‌است به‌نام «تذکره‌ای دربارهٔ وام پول» Mémoire sur les prêts d' argent, 1769.

زمین به‌کار بیندازد و محصول خالص تولید کند ، بلکه بیشتر بر این اساس است که صاحب سرمایه بدون تفاوت در هر رشته از تولید که بخواهد می‌تواند وارد بشود ؛ زیرا «سرمایه پایهٔ ضروری‌هر نوع‌فعالیت اقتصادی است[۱]. بنابراین،آن‌را فقط به کسی واگذار می‌کند که لااقل معادل‌آنچه خود می‌تواند با بکار انداختن آن در صنعت و یا تجارت بدست بیاورد به او عرضه نماید. نتیجهٔ چنین استدلالی ظاهراً این‌است‌که هر نوع عمل اقتصادی بالقوه مولد ثروت است . در واقع یکی از مختصات تورگوکه او را از مکتب اصحاب حکومت طبیعت جدا می‌سازد ، همین است‌که او تجارت و صنعت را عقیم نمی‌داند .

۲ . دربارهٔ مقام دولت

چون فیزیوکراتها معتقدنددراجتماعات بشری نظامی وجود داردکه خودبه‌خود مجری است و برای استقرار حکومت آن مطلقاً نیازی به قوانین موضوعه نیست ، و چون معتقدند ، ندای طبیعت آدمیان را به «آنچه سودمندتر است » هدایت می‌نماید ودر جستجوی خیر و صلاح ضرورتی به الزام و اجبار ندارد ، بنابراین نتیجهٔ منطقی معتقدات‌آنها علی‌القاعده می‌بایست نفی هر قانونگذاری ، نفی هر نوع قدرت و در یك کلام حذف صریح دولت باشد .

بی‌شك فیزیوکراتها می‌خواهند دستگاه قانونگذاری را به حد اقل محدود سازند و حتی اعلام داشته‌اند که سودمندترین عمل قانونگذار الغاء قوانین بیهوده است[۲] ، کلامی که پس از آنها پیوسته ورد زبان مخالفان دخالت دولت در امور اقتصادی است و نیز درست است ، بر طبق نظریهٔ آنان هرگاه احتیاج به قانون جدید

---

۱. Réflexions sur la formation et la distribution des richesses §§ LIX, LXI, LXXIV.

۲. « قوانین بیهوده ، غیرعادلانه ، متناقض و نامعقول را کنار بگذارید . . .آنگاه خواهید دیدکه‌ازقوانین‌چیززیادی باقی‌نخواهدماند » (Baudeau, P. 817). بواگیلبرت نیزشصت سال پیش ازآن‌گفته بود : « اساس مطلب این نیست‌که برای فراهم‌آوردن ثروت هنگفت‌کوشش شود ، بلکه اینست‌که از دست‌زدن به هراقدامی‌خودداری بعمل‌آید واین بیش ازیك لحظه وقت نمی‌خواهد».

باشد بایدآن‌را ترجمان قانون طبیعت و یا به‌عبارتی دیگرصورتی مدون‌ازآنچه نامدون است قرار داد ، زیرا « قوانین را نه آدمیان می‌آفرینند و نه دولت‌ها که هرگز قادر به آن نخواهند بود . آنها قوانین را همچون اموری منطبق با عقل اولی که حاکم بر کائنات است در می‌یابند و آنها را به میان اجتماع می‌برند . . . بهمین جهت است که آنان را قانونگذاران نامیده‌اند و هرگز کسی جرأت نکرده است به آنان ایجاد کنندگان‌قانون بگوید [1] » وهم از اینجاست‌آنهمه داستان کم و بیش واقعی که دربارهٔ فیزیوکراتها بر سر زبان‌ها افتاده است، ازآن‌جمله داستان معروف مرسیه دولاریویر که برای تدوین قانونی اساسی از طرف کاترین کبیر به سن‌پطرزبورگ دعوت شده بود . وی در پاسخ ملکه اظهار داشت که از دست زدن به چنین اقدامی خودداری خواهد کرد ؛ زیرا بهترین عمل اینست که « بگذارید طبیعت کار خود را بکند ». با شنیدن این جمله ملکهٔ روسیه برای او مراجعت فوری و سفرخیرآرزو کرد .

با همهٔ اینها خطای فاحشی است اگر فیزیوکراتها را پیشگامان آنارشیستها بشمار آوریم . آنها تا سرحد امکان، حداقل قانون ولی حد اکثر قدرت را خواهانند. آنها به‌هیچوجه حکومت‌را به‌شیوهٔ آزادیخواهان امروزمحدود وتابع نظارت‌نمی‌خواهند. کمال مطلوب حکومت آنها ، حکومت ملی ، حکومتی که مردم سررشتهٔ امور خویش را در دست داشته باشند ، مانند جمهوری‌های یونان قدیم و یا حتی نظام پارلمانی انگلستان نیست . خیر ! آنها از چنین آزادی طلبی سیاسی ، نفرت دارند[2].

---

۱ . مراجعه شودبه(کنه، اصول حکومت، قسمت‌اول، صفحهٔ ۳۹۰) . مرسیه‌دولاریویر نیزدرهمین باب می‌گوید :« قوانین موضوعه همه از پیش، پرداخته ومهیا هستند وچیزی جز اسناد اعلام‌کنندهٔ حقوق طبیعی نمی‌توانند باشند». گوئی‌این جملات درحکم‌مقدمه ودیباچه‌ای بر اعلامیهٔ حقوق بشر انقلاب فرانسه است .

۲ . « فیزیوکراتها حد اعلای تحقیررا نسبت به‌آزادی سیاسی روا می‌داشتند». (اسمن خطابهٔ افتتاحیهٔ کنگرهٔ انجمن‌های علمی پاریس ۱۹۰۶ ، راجع به علوم سیاسی فیزیوکراتها (Esmein, La science politique des Physiocrates .

« جمهوری‌های یونان هرگزقوانین‌نظم‌را نشناختند . . . این جماعات بی‌آرام، غاصب و ستمگریکدم‌ازآن بازنمی‌ایستادندکه حاصلخیزترین زمین‌ها دارای بهترین موقع درجهان←

فیزیوکراتها برای تمام سلسله مراتب اجتماعی ازپایین تا عالی‌ترین مرتبهٔ آن احترام قائلند، آنها در برابر هرنوع اندیشهٔ انتقاد نسبت به طبقهٔ نجباء و مقام سلطنت اعتراض می‌نمایند. حکومت مطلوب آنها حکومتی‌است درقالب سلطنتی، موروثی، متمرکز، واحد، بلامعارض و دارای اقتدار مطلق و از این هم پروایی ندارندکه آن‌را به همان عنوان خودش یعنی «استبداد» بنامند[1].

کنه در کتاب اصول حکومت خود می‌گوید: «مقام والای حاکمیت باید یگانه و برتر از تمام افراد و مافوق همهٔ تشبثات غیر عادلانه منافع شخصی باشد. اندیشهٔ مبتنی بر قوای تعدیل‌کنندهٔ حکومت عقیدهٔ شومی است[2]». بدینسان ما از اصل تفکیک

← مسکون را ازخون آدمیان آبیاری نمایند وسراسر از ویرانه‌ها بپوشانند وبه‌حالت بایر برگشت دهند» (بودو صفحهٔ ۸۰۰).

«بدیهی است درنظام دموکراسی، ملت فرمانروا نمی‌تواند شخصاً اعمال حاکمیت بکند وجزازطریق برگزیدن عده‌ای به نمایندگی‌خود راهی برای حکومت ملی‌وجودندارد. این نمایندگان که مشاغلشان ناگزیر موقت و زودگذر است نمی‌توانند با ملت بطور دائم اشتراك منافع داشته باشند. بنابراین اداره و حکومت آنها منطبق با نظام طبیعی‌نیست.... همین کیفیت دربارهٔ فرمانروای اشرافی نیزصادق است... و همچنین است درمورد سلطان انتخابی... تنها فرمانروایان نظام سلطنتی موروثی هستندکه به مناسبت شریك بودن در جمیع محصولهای خالص سرزمین‌های تابع سلطنت خود، منافع شخصی وفردی‌آنها، منافع کنونی وآیندهٔ آنها بامنافع ملتشان پیوند ثابت‌دارد». گوئی همین چندی‌پیش است وامپراطور ویلهلم دوم دربارهٔ خاندان هوهنزلرن‌آلمان سخن می‌راند.

انتقادات‌دوپون دونمورنیز ازنظام‌پارلمانی بسیارعجیب وجالب‌است. وی «فساد عمومی راکه نتیجهٔ آنست» عنوان می‌کند ونیز از«ویروس‌سرطانی آن‌که هنوز به‌ایالات متحدهٔ آمریکا سرایت نکرده‌است» صحبت می‌دارد(مراجعه شود به نامهٔ اوبه ژان باتیست‌سی، صفحهٔ ۴۱۴) ولی‌این‌مطالب ازقلمرو تاریخ عقایداقتصادی خارج است.

۱. «تنها دراین حکومت ساده و طبیعی است‌که سلاطین واقعاً فعال مایشاء هستندوبر هرچه برای خیرو صلاح‌آنها لازم باشد قادرند» (دوپون، صفحهٔ ۳۶۴).

۲. معهذا فیزیوکراتها خواستار یك مجلس ملی منتخب بودندکه بکلی‌فاقد اختیارات قانونگذاری باشد. این‌مجلس به‌صورت یك‌نوع شورای دولتی می‌بایستی بیشتر به‌کارهای عام المنفعه وسهم‌بندی مالیات‌ها بپردازد (مراجعه‌شود به یادداشت‌های اسمن دربارهٔ مجلس ملی پیشنهادی فیزیوکراتها، خلاصهٔ مذاکرات‌فرهنگستان‌علوم‌اخلاقی وسیاسی، پاریس، ۱۹۰۴).

قوای مونتسکیو و نیز از قاعدهٔ عدم تمرکز امور و اعطای اختیارات محلی به ولایات بسیار دور هستیم ! قابل توجه است که حتی موضوع تصویب مالیات از طرف مالیات دهندگان نیز برای آنها مطرح نیست . ضمناً باید گفته شود این اصل که مبدأ و منشأ نظام پارلمانی بوده برای فیزیوکراتها مفهومی نداشته است ؛ زیرا در نظرآنان، چنانکه خواهیم دید ، مالیات چیزی جز سهم‌الشرکهٔ سلطان درمالکیت اراضی نیست، درامدی که حاصل املاك خالصه است و ربطی به ارادهٔ ملت ندارد .

چگونه این تناقض لااقل ظاهری و این چنین عشق به استبداد از جانب این پیشروان مسلك «آزادی طلبی» را می‌توان توضیح داد ؟

در حقیقت آنها از لغت « استبداد » استنباطی غیر از معنی معمولی این کلمه داشته‌اند. در اصطلاح‌آنها لفظ مذکور مترادف با خود رایی و ستمگری نیست، بلکه مغایرآن‌است. حتی‌منظورفیزیوکراتهاآن‌نظامی هم‌نیست‌که بعدها معروف به «حکومت مستبد صالح » شده است ، یعنی شخصی با برتری نبوغش آدمیان را علی رغم آنها بـه سعادت سوق بدهد . استبداد فیزیوکراتها چیزی جز استبداد نظام طبیعی نیست ، همان نظامی‌که هرانسان بهره‌مند ازخرد ناچار رفتار خود را باآن منطبق می‌سازد ، استبداد حقیقتی‌که خودبه‌خود استقرارمی‌یابد[1] .

بنابراین استبداد فیزیوکراتها بکلی غیر از قدرت مطلقه‌ای‌است که حقوقدانان سابق برای سلطان قائل بودند و به‌اصطلاح لاتینی معروف می‌گفتند :

« Sicut principi placuit legishabet Vigorem »

« هرچه را سلطان‌خوش‌آید قدرت قانون دارد[2] ». فیزیوکراتها بطور مطلق این

۱. « استبداد فردی، همان استبداد مشروع احکام بدیهی نظام طبیعی‌است. دراستبداد مشروع پیش ازآنکه فرمانروا حکمی براند احکام بدیهی فرمان می‌دهند. اقلیدس یك‌مستبد واقعی است ، حقایق هندسی که او ابداع کرده قوانین واقعاً استبدادی است استبداد مشروع آن احکام هندسی و استبداد فردی این قانونگذار از یك ماهیت یعنی از قدرت مقاومت ناپذیر بداهت است » (مرسیه دولاریویر ،صفحات ۴۶۰ و ۴۷۱) خلاصهٔ این استبداد همانست که بعدها اوگوست کنت می گوید: «درهندسه‌آزادی وجدان وجود ندارد».

۲. کنه درنامه‌ای خطاب به میرابو می‌گوید : « بالعکس! همین استبداد است‌که لنگر نجات در برابراجحافات حکومت است».

نظر را مردود می‌دانند که ارادهٔ ملت بتواند واضع قانون باشد[1]، ولی با همان شدت با این فکر هم مخالفند کـه ارادهٔ سلطان موجد قانون شناخته شود! بدینسان آنها همان قدر که از حکومت ملی جدید دور هستند از حکومت مطلقهٔ سلطنتی نیز فاصله دارند.

بی‌شك استبداد نظام طبیعی مورد نظر آنها دریك شخص حقیقی که سلطان است متجسم می‌شود، ولی او جز این وظیفه‌ای ندارد که آلت اجرای قوانین عالیه باشد، قوانینی که خود بهیچوجه موجد آنها نبوده است. در طرز تفکر اصحاب حکومت طبیعت باید فرمانروای کشور را با رهبر نوازندگان موسیقی مقایسه نمود. وی نیز از عصای سلطنتی خویش مانند چوبدست‌موسیقیدان برای‌تنظیم‌آهنگ‌ها استفاده می‌کند. استبداد رهبر موسیقی به‌مراتب از استبداد یك تزار شدیدتر است، زیرا هریك از نوازندگان بدون یك دهم ثانیه درنگ باید از اشارات دست او پیروی نماید. با همهٔ اینها وضع مذکور شباهتی به جباری و ستمگری ندارد، زیرا همهٔ مجریان آزادانه از آن تبعیت می‌کنند و اگرکسی با روح عصیان بخواهد اوزانی غلط بنوازد او را عاصی بشمار نخواهند آورد، بلکه فقط یك سفیه است. آیا حاجت به توضیح هست که این نحوهٔ تفکر دربارهٔ دولت تاچه اندازه متفاوت وبلکه مغایر با افکاری‌است که بعدها طرفداران مداخلهٔ دولت و اجتماعیون از آن جانبداری می‌کنند و «وظیفهٔ تبدیل وترمیم بی‌عدالتی‌های قوانین طبیعت‌را» برعهدهٔ دولت می‌گذارند؟

اگر درنظر فیزیوکراتها حکومت به سیمای سلطنت موروثی جلوه‌گر شده است به‌این‌دلیل است که در نزد آنها حاکمیت ــ چنانکه از مختصات نظام ملوك‌الطوایفی است ـ با مالکیت بهم بسته است. بنابراین همانطور که لازمهٔ مالکیت ارضی وراثت است در مورد سلطنت نیز باید چنین باشد. سلطانی‌که درچشم فیزیوکراتها همچون

۱. بودو می‌گوید: «این بی‌خردی نفرت‌انگیزی‌است. بااین‌حساب تنها اکثریت‌آراء کافی‌است تا پدرکشی را قانونی گرداند».

آرمانی رؤیائی جلوه می‌کند امپراطور چین است[1]. او بعنوان فرزند خداوند مظهر نظام طبیعی یعنی نظام الهی است و نیز او سلطانی زراعت پیشه است که سالی یك بار با تشریفات رسمی در پشت گاوآهن قرار می‌گیرد و ملت را به حال خویش می‌گذارد تا خود را اداره‌کند و یا لااقل بوسیلهٔ آداب و آیین اداره شود[۲].

ولی آیا عملاً سلطان مستبد هیچ‌کار و اشتغالی ندارد؟ محققاً از نظر فیزیوکراتها او را چندان‌کاری نیست: «شاهان و فرمانروایان ! شما خواهید دید که اجرای وظایف مقدستان بسی‌آسان واصولا عبارت از این‌است‌که ازخیر و نیکی‌که به‌خودی‌خود صورت می‌پذیرد جلوگیری ننمایید و معدودی از افراد را که به مالکیت خصوصی تعدی می‌نمایند به کیفر برسانید[۳]» .

فی‌الواقع حراست این نظام طبیعی در برابر دست‌های ناپاك و عناصر نادان که اندیشهٔ تجاوز به‌آن‌را دارند ومخصوصاً صیانت آنچه پایه واساس‌آن‌است یعنی‌مالکیت در تمام صور و اشکال‌آن ، نخستین و اساسی‌ترین وظایف سلطان‌است . «نظام قانونی و مشروع عبارتست از تأمین و تضمین حق تملك بوسیلهٔ قدرتی‌که بر آدمیان مجتمع در جامعه سمت قیمومت و حاکمیت دارد[۴]» .

---

۱ . «این ارادهٔ واحد ووالاکه دراختیارحکومت است، درواقع‌ارادهٔ بشری‌نیست بلکه ندای طبیعت و مشیت پروردگار است. بنظر می‌آید چینی‌ها نخستین ملت معروفی هستند که فیلسوفان‌آنها براین حقیقت ابتدائی دست یافته‌اند. بهمین معنی‌است‌که‌آنها امپراطورخود را فرزند ارشدآسمان می‌نامند» (Baudeau, P. 798) .

۲. معهذا گفته شده است (پانتالونی Pantaleoni در مقدمه‌اش برکتاب « مکتب اقتصادی کنه» تألیف ارتورلابریولا Arthur Labriola) که فیزیوکراتها در برابر نظام فئودالی همان نقشی را داشتندکه بعدها سوسیالیستها درمقابل‌جامعهٔ سرمایه‌داری دارند .

این‌نکته ازلحاظ سیاسی صحیح‌است، زیراآنها خواهان سلطنت‌مطلقه وبدون تعدیل‌قوا بودند ـ ولی ازنظراقتصادی صحیح نیست ، زیرا اندیشه‌های آنان دربارهٔ حاکمیت و مالیات تماماً تحت تأثیرنظام ملوك‌الطوایفی‌بوده است.

۳. دوپون، پیشگفتار برمقدمهٔ‌آثارکنه، قسمت اول، صفحهٔ ۳۵.

۴. مراجعه شود به دوپون : Dupont, I, p. 22

دومین وظیفهٔ فرمانروا « تعلیم و تربیت » است و فیزیوکراتها مخصوصاً در این نکته تأکید می‌کنند . آ به بودو می‌گوید : « تعلیمات عمومی نخستین رابطهٔ حقیقی اجتماعی‌است» . کنه بخصوص تعلیماتی‌را توصیه می‌نمایدکه هدفش‌آموختن موجودیت نظام طبیعی و طرق باز شناختن‌آن باشد . دلیل دیگری که آنها اقامه می‌کنند اینست که تعلیم تمام افراد کشور ووجود افکارعمومی بصیر وآگاه ، یگانه وسیله‌ای‌است برای جلوگیری از اینکه استبداد حکومت طبیعی به تباهی بگراید وبه استبداد فردی مبدل شود ؛ زیرا همانطور که دکتر کنه می‌گوید « فکر و عقیده است که سلاح بر دوش می‌کشد » و بنابراین باید تعلیم یابد و مجهزشود.

بالاخره ، فیزیوکراتها « کارها و ساختمان‌های عام‌المنفعه » را نیز در قلمرو صلاحیت دولت قرار می‌دهند، مگر نه اینست که یك مالك خوب‌باید در املاك خویش به ساختن راه‌ها بپردازد ؟ زیرا راه‌های خوب و آبروها برای بهره برداری از املاك بسیار سودمند است ، این خدمات وکارهای عام‌المنفعه درکشور نیز از نوع همان پیش پرداخت‌های ارضی مالکان است .

اینها تقریباً همهٔ وظایفی بود که فیزیوکراتها برای دولت می‌شناختند و نیز همین‌ها بدون تغییر زیاد فهرست وظایفی خواهد بود که مکتب آزادی طلبی اقتصادی از آغاز تا روزگار ما برای دولت قائل می‌گردد[۱] .

در اینجا باید این نکته را اضافه کنیم که فیزیوکراتها مانند اقتصاد شناسان مکتب آزادی طلبی دورهٔ بعد کاملاً جنبهٔ جهانی و بین‌المللی دارند و در این زمینه اثری از بیگانه‌گریزی دوستان چینی خود در آنها دیده نمی‌شود . آنها نه تنها از نظر اقتصادی اعلام می‌دارندکه : « هر نوع تمیز و افتراق ناشی از وجود کشورها را باید کنار گذاشت»، بلکه از لحاظ سیاسی نیز بر همین عقیده‌اند . وطن پرستی در نظر آنها

۱. معهذا ، تورگوکه بسی کمتراز فیزیوکراتها روستائی‌است وجودبعضی‌انحصارات و امتیازات دولتی‌را به‌منظور تشویق و ایجاد کارخانه‌ها تجویز می‌نماید (رجوع شود به‌آثار تورگو ـ جلد اول، صفحهٔ ۳۶۰).

تعصب شوم وموهومی است[۱] . عجیب است که صلح طلبان امروزی هرگز به‌فکر نیفتاده‌اند که از اعتبار این پیشقدمان شهیر استفاده کنند .

۳ . دربارهٔ مالیات

چنانکه می‌دانیم نظریهٔ خاص فیزیوکراتها دربارهٔ مالیات یکی ازشاخص‌ترین و اساسی‌ترین مختصات اسلوب آن مکتب است . این نظریه‌مانندعضوی ازبدن جزء لاینفك فرضیهٔ محصول خالص و مالکیت ارضی آنها است. شگفتا ! که با وجود زوال اصل ، فرع همچنان برجا مانده وحتی درزمان اخیر تجدید حیات نیزکرده است .

در جدول توزیع درامدها ، ما فقط از سه سهمبرسخن راندیم : مالك، کشاورز و پیشه‌ور، ولی علاوه بر اینان صاحب سهم چهارمی نیز وجود دارد که در همهٔ ازمنه حصهٔ خودرا برداشت کرده و اکنون در طریقهٔ مکتب اصحاب حکومت طبیعت نیز آن‌را مطالبه می‌نماید واوحاکم یادولت است. بی‌شك دولت فیزیوکرات آن‌مستبد صالحی که کمی پیشتر مشخصات او را ترسیم کردیم دولتی پر توقع و زیاده طلب نیست و از آنجا که کار چندانی ندارد تقاضایش نیز محدود است . مع‌الوصف دیدیم که علاوه بر وظایف دوگانهٔ تأمین امنیت و تعلیم و تربیت ، برای ارتباط اراضی و قابل استفاده گردانیدن آنها باید پیش‌پرداخت‌های واقعی به‌صورت ساختمان‌ها وکارهای عام‌المنفعه و مخصوصاً احداث طرق و شوارع را نیز عهده دار شود[۲]. برای اجرای این وظایف درامدهایی لازم است که فیزیوکراتها معتقدند باید آن‌را سخاوتمندانه در اختیاردولت

---

۱. « چنان پنداشته‌اندکه گویا ملت‌ها ناگزیر باید در برابر یکدیگر به حال جنگ وستیز باشند وبدینسان این تعصب و پیش داوری شوم را مشروع جلوه داده وازآن به‌نام وطن پرستی یك فضیلت اخلاقی ساخته‌اند » (بودو ـ صفحهٔ ۸۰۸) بودو قوهٔ مقننهٔ خودرأی و مالیات‌کمرشکن و وطن‌پرستی‌کینه‌آلود را سه خطای بزرگ دولت‌ها و بالاخص باعث سقوط جوامع یونان قدیم می‌داند (صفحهٔ ۸۰۰) .

۲. برای بدست آوردن محصول تنها پیش پرداخت‌های کشاورزی مقدماتی و سنواتی کشاورزان و پیش‌پرداخت‌های‌ارضی مالکان‌کافی‌نیست. علاوه‌براینهالازم‌است پیش‌پرداخت‌های سلطانی ازطرف دولت بعمل‌آید » (بودو ،صفحهٔ ۷۵۸).

قرار داد و برسر آن چنانکه معمول پارلمان‌هاست‌چانه‌زنی وکج‌خلقی نکرد[1]،ولی این درامدها از چه منبعی باید تحصیل شود ؟ .

پاسخ این سؤال برکسی که به نظام اجتماعی فیزیوکراتها آشنا باشد به خودی خود روشن است . مالیات دولت باید فقط از محصول خالص گرفته شود، زیرا تنها این درامد است که ثروتی واقعاً تازه، واقعاً بلاعوض‌وآزاد بوجود می‌آورد . سایر درامدها ناگزیر باید به مصرف پیش پرداخت‌ها و یا تأمین معیشت طبقات کشاورز و پیشه‌ور برسد . هرگاه مالیات دولت قسمتی از این‌گونه عواید را در بر بگیردکه اختصاص به مصارف ضروری و مقدس دارد اندك اندك سرچشمهٔ ثروت و آبادانی اجتماع راخواهد خشکاند . برعکس تا زمانی که دولت به برداشت آب سر ریز شده از مجرای اصلی ثروت اکتفا می‌کند و به‌طریق اولی اگر فقط قسمتی ازحاصل فیضان را ببرد، هیچ‌گونه خطری متوجه آیندهٔ تولید ثروت نخواهد گشت .

مطلب به اندازهٔ کافی روشن است، ولی دولت این‌محصول خالص را ازدست چه کسانی باید بگیرد ؟ البته ازدست همان کسانی‌که ابتدا آن‌را دریافت می‌کنند ، یعنی طبقهٔ مالکان. بدینسان سرانجام به این‌نتیجهٔشایان توجه می‌رسیم‌که مالیات‌هاکلاً[2] باید بوسیلهٔ مالکان پرداخت شود . اندکی پیشتر ما ازامتیازی‌که فیزیوکراتها به‌آن سادگی و آسانی برای مالکان قائل شده بودند حیرت زده وبرآشفته بودیم، ولی اینك فدیهٔ‌آن ظاهرمی‌گردد و چندان هم سبك نیست ! .

مبلغ مالیات به چه ترتیب و براساس چه نرخی معین می‌گردد ؟

---

۱ . « چه تنگ‌چشمی وبد ادائی‌است ازطرف‌انگلیسیان‌که هرسال‌باید مبلغی‌راکه لطفاً به‌دولت می‌دهند بدقت حساب نمایند و این حق را برای خود محفوظ بدارند که از تصویب مالیات خودداری‌کنند . این واقعاً حکومت ملی صوری است »

. (Dupont, Lettre à J. B. Say, p. 413)

۲ . بودجهٔ‌کشور سلطنتی فرانسه درسال۱۷۸۱ که ازطرف نکرعرضه شده بود با مبلغ فرضی فیزیوکراتها تقریباً معادلهٔ کامل داشت (۶۱۰میلیون فرانك)، ولی براین مبلغ باید عشورکلیسا و عوارض اربابی و انواع بیگاری‌هارا نیزافزود (عوارض وامتیازاتی‌که درنظام فیزیوکراسی بایدکلاً ازمیان برود).

برای نرخ مالیات، فیزیوکراتها به یك سوم و یا به‌قول‌آ به بود و به شش بیستم و یا سی صدم از محصول خالص اکتفا می‌کنند. با فرض اینکه بر طبق شرح جدول اقتصادی دکتر کنه مبلغ محصول خالص املاك دو میلیارد فرانك باشد، درامد مالیات ارضی دولت هم به ششصد میلیون فرانك بالغ خواهدگردید و تمام عواید بودجهٔ دولت همین خواهد بود، زیرا فرض براینست که مالیات دیگری نباید گرفته شود.

باوصف این فیزیوکراتها بهیچوجه دراندیشهٔ ضبط عواید ارضی مالکان نبودند. چنانکه دیدیم آنها با توسل به دلایل گوناگون همت بر توجیه این درامد گماشته بودند. فیزیوکراتها نه‌تنها می‌خواهند مالکان عوایدکافی برای‌جبران پیش‌پرداخت‌های ارضی و مصارف زندگی خود داشته‌باشند، بلکه می‌خواهند که وضع‌آنان در «بهترین شرایط ممکن» باشد[1]. این توجه وعنایت خاص نسبت به‌مالکان‌که امروزه به نظر، بیجا وعجیب جلوه می‌کندمولود احساسی است‌که فیزیوکراتها دربارهٔ اهمیت مقام اجتماعی آنان داشتند. دوپون دونمور می‌گوید: «اگر طبقهٔ دیگری بر طبقهٔ مالکان ترجیح داشته باشد، همهٔ افراد به‌سوی آن روی خواهندآورد و ازاینکه ثروت‌های منقول‌خود را مصروف ایجاد واصلاح و نگاهداری املاك مزروعی بنمایند دریغ خواهند ورزید». پس این نوعی تجلیل و تعظیم نسبت به مقام‌مالکان است که فیزیوکراتها چنین مالیات سنگینی را اختصاص به آنها می‌دهند.

البته مالکان آن زمان که اکثراًازطبقهٔ اشراف وبنابراین معاف ازمالیات بودند این‌مالیات راگزاف ومقام رفیع‌اعطائی‌فیزیوکراتها رابرای خودبسیارگران‌می‌دانستند، واضح است که عوارضی معادل ۳۰ درصد از عواید غیر خالص حتی مالکان امروزی را هم به‌فریاد وفغان درمی‌آورد، فیزیوکراتهاازپیش به این شکوه ها پاسخ داده‌واستدلالی بکاربرده‌اندکه اگرچه امروزه‌مبتذل است ولی برای‌آن‌زمان‌نشانه‌ای ازفراست‌وتیزهوشی فوق‌العادهٔ آنها درامور اقتصادی بوده است، و آن اینست‌که هیچکس فشار این مالیات

---

۱. «نسبت مالیات به محصول خالص باید چنان باشدکه زندگی مالك بهترین‌زندگی ممکن و وضع او بالاتراز وضع وحال سایر طبقات اجتماع باشد» (Dupont, p. 356).

را احساس نخواهد کرد ، زیرا درواقع براحدی تحمیل نمی شود ، درعمل هرملکی با کسر مالیات آن یعنی با کسر سی در صد از ارزش آن مورد معامله قرار می گیرد ، درنتیجه اگرچه اسماً مالك مالیات را تأدیه می‌کند ولی درواقع او پرداخت کنندهٔ آن نیست .[1] مثلا ملکی را درنظر بگیریم که به مبلغ ۱۰٬۰۰۰ فرانك اجاره‌داده‌شده‌است. پس ارزش آن به نرخ ربح ۵ در صد (به نسبت $\frac{۱}{۲۰}$ سرمایه) معادل ۲۰۰٬۰۰۰ فرانك خواهد بود ، ولی چون ۳٬۰۰۰ فرانك مالیات برعهدهٔ آنست ودرواقع بیش از ۷٬۰۰۰ فرانك درامد ندارد ، بیش از ۱۴۰٬۰۰۰ فرانك ارزش نخواهد داشت . خریداری که در ازای این ملك همین قیمت را می‌پردازد ، اگر چه سه هزار فرانك مالیات می‌دهد، ولی درواقع از کلیهٔ درامد استحقاقی خود بهره‌مند می‌شود ؛ زیرا وی بیش از آنچه پرداخته است نمی‌تواند ادعاکند ودرحقیقت به ازای قسمتی از عواید که اختصاص به مالیات دارد چیزی از طرف او پرداخت نشده است و این درست مانند آنست که اساساً $\frac{۷}{۱۰}$ از املاك مورد معاملات وانتقالات باشد و $\frac{۳}{۱۰}$ آنها همچنان در مالکیت دولت باقی بماند ، برهان صحت محاسبه اینست که اگر بعداً به‌موجب قانونی مالیات ارضی ملغی شود ، این امردرحکم آن خواهد بود که قانونگذارهدیه‌ای‌کاملاً ناموجه وبدون استحقاق ، معادل مبلغ ۳٬۰۰۰ فرانك درامد و یا ۶۰٬۰۰۰ فرانك سرمایه‌به مالك‌ملك مذکور عطاکرده باشد [2] .

۱. « مالیات یك نوع مالکیت مشترك غیرقابل انتقال است... وقتی مالکان اراضی را خرید و فروش می‌کنند ، مالیات را نه می‌خرند ونه می‌فروشند. آنها جزحصه‌ای از زمین که مالیات‌آن کسرشده چیزدیگری دراختیار ندارند. بنابراین، وجوداین مالیات باری بردوش هیچیك از مالکان زمین نمی گذارد ، همچنانکه حقوق سایرمالکان در ملك خود مزاحم و سربار مالك‌دیگری‌نیست.... بدین‌ترتیب‌عواید دولت‌تحمیل‌براحدی نمی‌شود وبرای‌هیچکس ایجاد هزینه‌ای نمی‌کند وکسی‌آن‌را نمی‌پردازد و از ملك هیچ فرد چیزی‌کسر نمی‌شود» (Dupont, p. 357 - 358)

۲. به‌منظورآنکه‌اطمینان خاطرکاملی‌برای مالکان فراهم‌گردد، فیزیوکراتهاخواهان آن بودند که وقتی یکبار میزان مالیات تعیین شد، دیگر تا سرحد امکان درآن‌تغییری داده نشود . معذالك«بودو»ارزیابی‌های ادواری‌را تجویز می‌کند: «تاحکومت همواره درسودوزیان ←

آری ،این استدلال عالی‌است (ونیز میدان عمل‌آن بسی وسیع‌تر از آن‌است‌که فیزیوکراتها معین‌کرده‌اند)؛ زیرا نه تنها درموردمالیات براراضی صدق‌می‌کند ، بلکه قابل‌تطبیق‌برهر نوع‌مالیات‌برسرمایه‌است، ولی‌اگر برای‌مالکانی‌که پس‌ازبرقراری‌مالیات زمین خریداری می‌کنند معتبر ومؤثر است ، برای آنها که افتخار بنیانگذاری نظام جدیدرا خواهند یافت بکلی فاقدارزش‌است . واضح است‌که دردرجهٔ اول این‌گروه از مالکان بوده اندکه می‌بایست ارشاد ومتقاعد بشوند .

چنانکه ملاحظه می‌شود، بطور خلاصه سهم سلطان منحصر به یك نوع‌مالکیت مشترك واقعی با مالکان اراضی مزروعی است و این کیفیت با مفهومی که فیزیوکراتها از سلطان دارندکاملاً مطابقت می‌کند؛ زیرا درنظر آنان مالکان وسلطان طبقهٔ واحدی تشکیل می‌دهند که مالکیت مشترك زمین های‌کشور به آنها تعلق دارد ودارای حقوق واحد ودرامد واحد هستند و از اینجاست که می‌گویند منافع سلطان با منافع مملکت چنان بهم‌آمیخته است‌که تمیزآن‌دو ممکن نیست [1] .

فیزیوکراتها برای سبك مالیاتی خود ارزش عملی فوق‌العاده قائل بودند ؛ زیرا عقیده داشتند که ترتیب ناصحیح توزیع مالیات‌ها دلیل‌عمدهٔ فقر ومصائب ملت و تجسم حقیقی بی‌عدالتی‌ودر یك‌کلام مسألهٔ اجتماعی اصلی زمان‌آنهاست. اگرچه امروزه فقر عمومی را بیشتر به عدم کفایت تولید وغلط بودن نحوهٔ توزیع ثروت‌ها نسبت می‌دهیم وکمتر ناشی از سبك مالیاتی معین می‌دانیم (وبهمین‌جهت عقیدهٔ مذکور به‌نظرمامبالغه آمیز می‌آید) ، معهذا باتوجه به سازمان مالیاتی وحشت انگیز نظام قبل از انقلاب

طبقهٔ مولد سهیم باشد و در تقسیم واقعی‌آن شرکت جوید » و نیز او این اخطار بس مهم را به مالکان می‌کند: « مطلقاً افزایش درامدهای ارضی خود را به‌خویشتن نسبت ندهید و خود را یگانه عامل‌آن بشمار نیاورید ؛ زیرا این ناسپاسی بسیار ناروا درحق حکومت خواهد بودکه به بهترین وجه وظایف حاکمیت خود را انجام داده است» (صفحهٔ ۷۰۸).

۱. « سلطان . . . . دارای درامدی سالانه و مستمر و دائم به صورت سهم ثابتی از محصول خالص است‌که مقدارآن پیوسته با افزایش محصول خالص فزونی می‌یابدو با کاهش آن تقلیل می‌پذیرد ، اینست طریقهٔ مشارکت ضروری و بدیهی هدف‌ها و منافع » (بودو ، صفحهٔ ۷۶۹).

فرانسه می‌توان نظریهٔ فیزیوکراتها را توجیه نمود.

ایرادات و اشکالاتی که وضع مالیات واحد بر املاك مزروعی خواه‌ناخواه بوجود می‌آورد، مورد توجه فیزیوکراتها واقع شده وبه یك یك آنها ازپیش جواب داده‌اند:

۱. ممکن است بگویند تحمیل مالیات فقط بر یك طبقه از جامعه، به‌جای تقسیم منصفانهٔ آن بین جمیع افراد، بی‌عدالتی است[۱]. به این ایراد جواب می دهند هدفی که متصدیان دولت باید داشته باشند این نیست که مالیات بطور تساوی بر همهٔ افراد تحمیل بشود، بلکه این‌است‌که حتی الامکان آن‌را براحدی تحمیل ننمایند واین درست همان نتیجه‌ای‌است‌که ازوضع مالیات پیشنهادی آنها، مالیات بر محصول خالص بدست می‌آید.[۲] بعلاوه وادار ساختن سایر طبقات اجتماعی به تأدیهٔ این‌مالیات-اگر بتوانیم آن‌را مالیات بنامیم- بی فایده است؛ زیرا به کدام طبقه مراجعه می‌شود؟ آیا از طبقهٔ‌کشاورز است‌که پرداخت‌آن‌را مطالبه خواهندکرد؟ ولی‌دراین مورد دیدیم سهمی که پس از وضع محصول خالص برای کشاورزان باقی می ماند، درست معادل استهلاك پیش پرداخت‌های سنواتی ومقدماتی‌آنها است، بنابراین اگر از‌آن مبلغ۶۰۰ میلیون فرانك‌مالیات بردارند، به همان نسبت سرمایهٔ کمتری صرف آبادی زمین ها خواهد شد ودر نتیجه محصول غیر خالص سال آتی کاهش خواهد یافت[۳]، مگرآن که

۱. اثرشوخ و عجائی ولتر به‌نام «مردی‌که چهل غاز پول داشت» برزمینهٔ همین‌ایراد است. او پولدار کلانی را نمایش می‌دهدکه از مالیات معاف است وبه‌ریش‌کشاورز مستمندی می‌خندد‌که بیش ازچهل غاز درامد سالانه ندارد وباوجود این‌مجبوراست هم برای‌خود و هم برای‌آن پولدار بزرگ مالیات بپردازد.

۲. «ضمناً بایدبگویم‌که‌ازروی اکراه وناچاری به‌عواید دولت نام‌مالیات می‌دهیم،این اصطلاح‌همیشه‌مفهوم نامطلوبی‌دارد، زیراحکایت ازبارگرانی‌می‌کندکه‌همه‌می‌خواهندازز یرآن شانه خالی‌کنند، وحال‌آنکه برعکس درامد دولتی سلطان جزعایدی مالکانه‌ای نیست‌که از سایراملاك متعلق به‌اتباعش جدا ومتمایز است» (مرسیه دولاریویر، صفحهٔ ۴۵۱).

۳. «این برداشت ازروی مخارج طبقهٔ مولد، بطورغیرقابل اجتناب تقلیل تولید را سبب خواهدشد؛ زیرامصارف‌لازم‌برای‌کشت وزرع، شرط اساسی وضروری تولید است. بدون ازمیان بردن تولید، نمی‌توان این مخارج را حذف‌کرد ونیز نمی‌توان آنهارا‌تقلیل دادمگر←

کشاورزان موفق شوند ششصد میلیون فرانك ازمال‌الاجارهٔ پرداختی خود بکاهندکه در آن‌صورت نتیجهٔ‌نهائی‌آن باآن که خود مالکان مالیات‌را بپردازند تفاوتی نخواهدداشت، جزآنکه اتلاف‌ها و برخوردهایی که ملازمهٔ هرجریان غلط وسبب‌منحرف ساختن نظام طبیعی است باید برآن افزوده شود ـ آیا برطبقهٔ عقیم‌است‌که می‌خواهند تأدیهٔ‌مالیات‌را تحمیل نمایند؟ در این‌صورت گرفتن ۶۰۰ میلیون فرانك ازکسانی‌که برحسب تعریف غیر مولد هستند، یعنی جزمعادل‌آنچه خودمصرف می‌کنندچیز تازه‌ای‌تولید نمی‌نمایند، بمنزلهٔ وادار ساختن‌آنهاست به‌اینکه ازخرید مواداولیهٔ لازم‌برای‌صنایع‌خود وبرای اعاشهٔ خود به‌همان نسبت بکاهند ودرنتیجه تولیدآتی محصولات‌کشاورزی نیز به همان میزان تقلیل خواهد یافت؛ مگر صنعتکاران نیز موفق شوند بر قیمت کالا های خود ۶۰۰میلیون فرانك بیفزایندکه دراین‌صورت‌بازهم طبقهٔ‌مالك نتایج‌آن‌را متحمل‌خواهد شد ـ مستقیماً از طریق آنچه خود مصرف می کند و بطور غیر مستقیم از طریق آنچه کشاورزان‌به مصرف‌می‌رسانند[1].

چنین استدلالی با قبول این نظریه ملازمه دارد که درامد طبقات کشاورز و صنعتکار تقلیل پذیر نیست؛ زیرا نمایندهٔ حد اقل لازم برای مخارج تولید است و بدینسان پیش درامد قانون معروف مزدها می‌شود که بعدها آن‌را «قانون مفرغ» [2]

آنکه به همان نسبت تولید هم کاهش یابد . . . عواقب این تنزل بس موحش سر انجام ناگزیر دامنگیر مالك و حکومت خواهد شد» (دوپون دونمور، صفحهٔ ۳۵۳). «تقلیل‌پیش پرداخت‌هاسبب‌تقلیل‌تولید وکاهش‌تولید بنوبهٔ وکاهش‌تولیدخود باعث‌کاهش پرداخت‌ها خواهد گردید» (مرسیه دولاریویر صفحهٔ ۴۹۹).

۱. «این مساعده‌ای‌است که‌مالکان‌باید به‌صورت مزد ویاصدقه‌به‌آن‌ها برگردانند.ولی این مساعده‌ای‌است ازطرف‌فقیر به‌غنی‌که چشم‌داشت به‌آن‌توأم‌باتمام عوارض فقرونکبت‌خواهد بود.دولت ازکسی‌مطالبه‌می‌کندکه هیچ‌ندارد؛ وتعقیبات وشدت عمل‌بی‌تأمل‌علیه‌کسی بکاربرده می‌شودکه‌چیزی دربساطش نیست» (مراجعه شودبه‌تورگو،آثار، قسمت اول، صفحهٔ ۴۱۳). «واضح است‌که دراین‌حالت، برای مالکان بسیارگران‌تر ازآن تمام خواهد شد که خودراُساً وبدون تکلف مخارج وصول وتأدیهٔ مالیات را از درامد خویش برعهده بگیرند» (مراجعه‌شود به دوپون، صفحهٔ۳۵۲).

۲. قانون مفرغ Loi d'airain

می‌نامند، البته همه عبارت بی‌رحمانهٔ تورگورا بیاد دارند که وی بی‌آنکه مدعی توجیه آن شده باشد قانون مذکوررا اعلام داشته است[1]. ولی مدتی پیش از او، کنه ـ اگرچه کلامش به اندازهٔ سخنان تورگو معروف نشده ـ با عباراتی به‌همان صراحت آن‌را بیان کرده بود: « بیهوده ایراد می‌کنند که مزدوران با محدود ساختن مصارف خودومحروم گردانیدن خویش از بعضی لذاید، خواهند توانست عوارضی را که از آنها مطالبه می‌شود تأدیه کنند؛ بی آنکه عوارض مذکور مجدداً برعهدهٔ نخستین توزیع کنندگان هزینه‌ها (مالکان) قرار بگیرد . . . زیرا دستمزدها و در نتیجه تمتعاتی‌که مزدوران می‌توانند برای خویش فراهم آورند، به سبب رقابت فوق‌العاده بین آنها، ثابت و و محدود به حداقل معیشت است»[2]. بسیار جالب توجه است که کاشف نظام طبیعی بی آنکه دچار شگفتی گردد ومانند یك امرمسلم و منطبق با همان نظام طبیعی تجویز می‌کند که کارگران و همهٔ آنان‌که از کار خویش ارتزاق می‌کنند چیزی جز حد اقل معاش نداشته باشند!

ونیز قابل توجه است‌که فیزیوکراتها با در نظرگرفتن طبقهٔ صنعتگر بطورکلی وجمعی، فقط نظر به‌کارگران ومزدوران صنعتی داشته اند ونه کارفرمایان کارخانه ها که حتی برای آن دوره هم از سود های کلان برخوردار بودند ومنافعشان‌چندان‌کاهش ناپذیر نبود! همین جاست‌که مصداق پولدارعمدهٔ ولترمی‌توانست‌آنهارا به مخمصه دچار

۱. « درهر نوع کار، سرانجام می‌بایست چنان بشود ودرواقع نیز چنان خواهدشدکه مزد کارگر به مبلغی محدود می گردد که برای تدارك خوراکش ضروری است » (Réflexions sur la formation, etc . VI).معهذاممکن است همچون مسیح‌که‌می گفت « شما همیشه مستمندان را درکنار خود خواهید داشت » مقصود تورگو هم بیان قانونی کلی نبوده، بلکه وضع زمان خودرا بیان‌کرده است .

۲. مسألهٔ ثانوی اقتصاد (Second probl ème économique)، صفحهٔ ۱۳۴ . کنه به استدلال خود به طرزی شگفتی‌آورادامه می‌دهد. اوتنزل دستمزدهارا بمیزانی پائین‌تراز حداقل زندگی موجب افزایش مرگ ومیر نمی‌داند، بلکه معتقداست این‌امر باعث‌مهاجرت کارگران به‌سوی‌کشورهای دیگرخواهد شد ونتیجهٔ مهاجرت‌کمیابی کارگر و بالارفتن مجدد دستمزدها می گردد. بنظرمی‌رسدکه این اعتقاددراوضاع واحوال‌آن زمان یك‌نوع خوش‌بینی بوده است .

سازد،زیرا برای آنان آسان نبود ثابت نمایندکه،چنان پولدارمتمکنی قادر نخواهد بود ازمصارف خود بکاهد ، بی آنکه زیانی به تولید ثروت وارد آید . ولی شاید آنها می‌توانستندجواب بدهند: چنین پولدارای‌که به‌گفتهٔ ولترتوانسته‌است ۴۰۰ هزارفرانك ازجیب دولت‌وهموطنان خودبرباید ازبازستاندن مالیاتی‌که براو تحمیل می‌گرددعاجز نخواهد بود .

۲ . ایراد دیگرعبارت ازعدم تکافوی‌مالیات واحد برای احتیاجات دولت است. می‌گویند : « در بسیاری از کشورها یك سوم ، نصف و یا حتی سه ربع از درامدهای خالص تمام سرمایه های مولد ، مخارج سالانهٔ خزانهٔ کشور را کفایت نمی‌کند و بنا براین وجود انواع دیگر مالیات ضروری و اجتناب ناپذیر است »[1] . در پاسخ این ایراد فیزیوکراتها می‌گفتند که اجرای‌سبك مالیاتی ایشان، خود سبب‌ازدیاد قابل ملاحظهٔ محصول خالص خواهد شد و از این طریق مبلغ مالیات بطور تصاعدی افزایش‌خواهد یافت. بعلاوه‌بعلت سهل‌وساده‌بودن طریقهٔ مالیات واحد باید صرفه‌جوئی حاصل ازحذف تقریباًکامل‌کلیهٔ مخارج وصول‌را به‌حساب‌آورد، بالاخره می‌گفتند ــ و این دلیل از همهٔ دلایل‌آنها جالب‌تر است ــ که مالیات را نباید با مخارج دولت تطبیق داد ، بلکه برعکس دولت باید احتیاجات خود را با درامد های کشور منطبق سازد . بنا براین ، مزیت مالیات پیشنهادی اینست که میزان آن بر اساس ناموس طبیعت یعنی به تناسب افزایش و کاهش محصول خالص تنظیم می یابد ، و بدون آن هرمأخذ دیگری بی‌اساس و استبداد محض است [2]. در واقع این خود سدی در برابر قدرت

۱. Baudeau, P . 770 . « ایراد مذکور از این خطا سرچشمه می‌گیردکه درامدی راکه بابرداشتها وتحمیلات اضافی ناشی ازآن تباه‌گردیده ودرواقع محصول‌خالص موهومی بیش نیست ، درامد حقیقی خالص سالانه بحساب می‌آورند » (همان مؤلف صفحهٔ ۷۷۴) .

۲. «اگربدبختانه این ادعادرست باشدکه $\frac{۳}{۱۰}$ محصول خالص اراضی مملکت تکافوی مخارج عادی (دولت) را نکند، دراین صورت تنها استنتاج صحیح وعاقلانه ضرورت محدود ساختن موارد خرج است» (دوپون دونمور، صفحهٔ۷۵۵) .

«دراختیار آدمیان نیست‌که مالیات را به‌میل وهوس خود برقرارسازند . این‌ترتیبی

←

مطلقهٔ دولت و بسی مؤثر تر از موانعی است که براثر رأی بوالهوسانهٔ پارلمان بوجود می آید.

چنانکه می‌دانیم اسلوب فیزیوکراتها ومخصوصاً سبك مالیاتی آنها بوسیلهٔ یکی ازپیروان آنها، حکمران ناحیهٔ مرزی بادکه ازامراء زمان ودارای این امتیاز بودکه بتواند هوس‌های خویش را درمورد اتباعش به‌آزمایش بگذارد به مرحلهٔ عمل واجراء در آمد. این تجربه مانندهمهٔ آزمایشهای سبك‌های اجتماعی باشکست مواجه‌گردید. در دو بخش از سه بخش مورد عمل پس از چهار سال (۱۷۷۶ ـ ۱۷۷۲) ناچار از آن صرفنظر کردند، در بخش سوم بااشکالات فراوان تا ۱۸۰۲ ادامه یافت و سپس‌منسوخ شد. از طرفی افزایش مالیات براراضی سبب‌سقوط واقعی ارزش‌زمین‌ها و ازطرف‌دیگر حذف مالیات برمصرف موجب افزایش تعداد میخانه‌ها گردید[۱]. حاجت به بیان نیست که براثر این ناکامی نه ایمان امیر ونه اعتقاد استادان فیزیوکرات او متزلزل نگشت. آنها اعلام کردند که حاصل آزمایشی چنین محدود را قطعی نمی‌توان شناخت. البته این سخنی است‌که همهٔ نوپردازان پس از شکست آزمایش های خود بیان می کنند و تاحدی دور ازحقیقت هم نیست.

ولی ترتیب بکار بستن سبك مالیاتی فیزیوکراتها را نباید در این وقت گذرانی ناچیز امیر ناحیهٔ باد جستجو کرد. اجرای آن قلمرو وسیع‌تری داشته است، انقلاب فرانسه راجع به‌سیاست مالی‌خوددرآغاز امر ازافکارفیزیوکراتها الهام‌گرفت. ازمجموع بودجه‌ای‌که از ۵۰۰ میلیون فرانك تجاوزنمی‌کرد، مجلس مؤسسان ۲۴۰ میلیون یعنی تقریباً نیمی ازآن را از مالیات ارضی مطالبه نمود که به نسبت بودجهٔ فعلی فرانسه

→

است‌که اساساً بوسیلهٔ نظام طبیعی معین شده‌است»

(Dupont: Sur l órigine d' une science nouvelle)

فیزیوکراتها حتی جایز نمی دانند که دولت بوسیلهٔ استقراض‌که خود نوعی افزایش مالیات موجل است درصدد تجاوز ازاین حدودبرآید.

۱. مراجعه شود به رسالهٔ آموزندهٔ آقای‌گارسون (M . Garcon) تحت عنوان «یك امیر فیزیوکرات آلمانی (Un Prince allemand physiocrate) که از روی دو مجلد مراسلات تدوین یافته است.

(در تاریخ تألیف کتاب) و بدون در نظر گرفتن عشور الحاقی معادل ۱۲ میلیارد فرانك می‌شود! بعلاوه تأمین قسمت اعظم باقیمانده نیز ازمالیات‌های مستقیم خواسته شده بود.

بی‌اعتباری مالیات غیرمستقیم یعنی مالیات برمصارف ، تاحدی ناشی از تعلیمات فیزیوکراتها است و این بی‌اعتباری درجوامع مبتنی برحکومت ملی روزبه‌روز شدیدتر می‌شود. اغلب دلایلی‌که علیه این طریقهٔ مالیاتی اقامه‌گردیده درنوشته‌های‌فیزیوکراتها مشهود است . معذلك اساسی ترین دلیل امروزی ، یعنی متناسب نبودن مالیات هـای غیرمستقیم با درامدهای مردم و حتی ـ چنانکه متذکر شده‌اند ـ تصاعدی بودن آن در جهت معکوس درامدها، تقریباً برقلم‌آن‌ها نرفته‌است ؛ زیرا مسألهٔ تناسبی بودن‌مالیات که خود تعبیری از مساوات است برای‌آنها خارج ازموضوع وناشناخته بود[1].

بالاخره، درمباحث بعد خواهیم دید که سبك مالیات واحد با درخشندگی بسیار به قلم یك اقتصاددان امریکائی دوباره ظاهر می‌گردد . او نسبت به فیزیوکراتها صمیمانه ادای احترام نموده است وحال‌آن‌که افکار او از احساساتی واقعاً متضاد باآنها یعنی بسیار خصمانه نسبت به مالکان اراضی الهام گرفته است . طریقهٔ وی هنوز هم در ایالات متحدهٔ امریکا ، تحت عنوان «سبك مالیات واحد» طرفداران زیاد دارد[2].

۴ . خلاصهٔ عقاید فیزیوکراتها
انتقادات ومعارضان

اکنون ، اگر حاصل افکار و اندیشه های فیزیوکراتها را در علم اقتصاد خلاصه کنیم می‌بینیم که ناچیز وکم‌مایه نیست .

از لحاظ علمی و نظری خلاصهٔ عقایدآنها عبارتست از :

---

۱ . باوجود این ، اندیشهٔ تناسبی بودن مالیات‌را دریکی ازنامه‌های دوپون دونمور، خطاب به ژان‌باتیست‌سی می‌توان‌یافت (صفحهٔ ۴۱۲)، بنابراین مربوط به‌زمان متأخراست.

۲ . هنری جرج(Henry George) «یکی ازتألیفات خویش « حمایت یا تجارت آزاد» (Protection or Free Trade) را به نام فیزیوکراتها اهداء نموده است . لیکن آنچه ازارزش‌این‌سپاسگزاری‌می‌کاهد اعتراف‌خوداواست به اینکه‌آثارآن‌هارا نخوانده‌است.

۱ . این اندیشه‌که جمیع پدیده‌های اجتماعی منتظم هستند و بالنتیجه به وسیلهٔ روابطی با یکدیگر پیوند دارندکه بایدآن‌ها را کشف نمود .

۲ . این فکرکه نفع شخصی هرگاه به حال خود گذاشته شود ، آنچه را برایش سودمندتر و درعین حال برای همگان نیز سودمندتر است خواهد یافت . اگر چه این نحوهٔ تفکرآزادی طلبانه قبل از فیزیوکراتها نیز پیشگامانی داشته است .

۳ . این فکرکه رقابت‌آزاد ، قیمت مناسب یعنی بهترین قیمت را برای طرفین معامله برقرار می‌دارد وبالنتیجه منافع رباخوارانه را ازمیان می‌برد .

۴ . تجزیه و تحلیلی نادرست ولی با فحص و بحث مفصل دربارهٔ تولید ثروت و انواع مختلف سرمایه‌ها ونیز اولین طبقه‌بندی درامدها و قوانین مربوط به توزیع‌آنها .

۵ . دلایل وبراهینی به نفع مالکیت ارضی‌که صورت مدرسی یافته است .

ازلحاظ عملی نیز سهم فیزیوکراتها شامل مسائل زیرین است :

۱ . آزادی‌کار .

۲ . آزادی تجارت داخلی وتمام دلایلی‌که به مدت یك قرن برای‌آزادی تجارت خارجی به‌کار برده می‌شود .

۳ . تحدید وظایف ومشاغل دولت .

۴ . نخستین ادله‌راجع به رحجان مالیات‌های مستقیم برمالیات های غیرمستقیم.

بنابراین ، روا نیست فیزیوکراتها را نکوهش کنند ـ چنانکه گاهی‌کرده‌اند ـ ومدعی شوندکه آنها جز فلسفه بافی ماوراءالطبیعی درامور اجتماعی کار دیگری انجام نداده‌اند . بعلاوه کمی زیاده روی در اسلوب سازی ، برای مراحل اولیهٔ پیدایش علم مفید است و حتی با اشتباهات خود نیز به‌آن خدمت می‌کند . تنها چیزی که بایدگفت اینست که اگر دریافت آنها از نظام طبیعی ـ شالوده و یا لااقل چوب بست ـ بنای تمام علم اقتصاد قرار گرفته ، اندیشهٔ آن با چنان افراطی درخوش بینی‌آلوده بوده که‌مکتب

آزادی طلبی را بطـور کلی و بخصوص در فرانسه ، مسحور و تا حدی عقیم گردانیده است[1] .

نقص بزرگ فیزیوکراتها نداشتن هیچنوع درکی دربارهٔ ارزش بوده که آن نیز از نحوهٔ استنباط سطحی و مادی و خاکی آن‌ها از تولید ثروت ناشی شده است . آن‌ها به‌ندرت ازارزش سخن می‌گویند ومختصری هم‌که برزبان‌می‌آورند مبتذل و مبهم‌است . همهٔ اشتباهات‌آن‌ها راجع به‌غیرمولد شناختن تجارت وصنعت ازهمین منشاء سرچشمه می‌گیرد. این‌کیفیت بیشتر از این جهت عجیب وغیر قابل توجیه است‌که مسألهٔ ارزش به نحوی شایان توجه به وسیلهٔ چند تن از معاصران‌آن‌ها مورد بحث قرارگرفته است. در این میان مخصوصاً باید از ریشار کانتییون[2] نام ببریم‌که ازبرخی جهات‌فیزیوکراتها وی‌را از خودشان می‌دانستند. او درکتابش به‌نام «تحقیقی دربارهٔ تجارت» چاپ۱۷۵۵،

۱ . به این سخنان مرسیه‌دولاریویر گوش فرا دارید : «با تحسین بنگرید‌که چگونه هرفردآدمی وسیله‌ای برای سعادت سایرآدمیان است و چگونه خوشبختی هرکس چون‌موجی به سایرین انتقال می‌یابد. این الفاظ ولغات‌را به معنی دقیق وحقیقی‌آن‌ها درنظربگیرید... نمی‌دانم آیا درچنان وضع و حالی ما افراد تیره‌بخت را مشاهده خواهیم‌کرد . اگر هم باشد تعداد آن‌ها بسیار اندك و شمار نیك بختان چنان افزون خواهد بود کـه دربارهٔ استعانت به مستمندان جای نگرانی باقی نخواهد ماند . تمام منافع ما وجمیع خواسته‌های ما با منافع و خواسته های سلطان یکی خواهد شد و بدینسان به خاطر سعادت مشترك ما هماهنگی کاملی پدید خواهدآمدکه می‌توان‌آن‌را صنع پروردگاری خیرخواه دانست‌که خواستار است زمین مأوای انسان‌های خوشبخت باشد» (II , P . 638) .

معذلك، باید متوجه بودکه این‌منظرهٔمسحورکننده مربوط به جامعهٔ فعلی نیست، بلکه از آن اجتماع آینده است که در آن نظام طبیعی حکمفرما خواهد بود ـ این خوش بینی با خوش‌بینی‌آنارشیستها از یك سرشت است .

۲ . ریشارکانتییون (Richard Cantillon) صراف و اقتصاد شناس ایـرلاندی (۱۷۳۴ ـ ۱۶۸۰) که طی یك قرن هیچکس دربارهٔ او سخنی نگفته بود ، مانند همهٔ پیشقدمانی که دوباره کشف می‌شوند ، چند سالی است‌که سخت مورد توجه واقع شده است. برای او تأثیری اغراق‌آمیز درافکار وعقاید فیزیوکراتها قائل‌شده‌اند. درهر حال مسلم است که‌اولین‌کتاب‌میرابو به نام «دوست انسان‌ها»که در۱۷۵۶ یعنی یکسال پس از کتاب کانتییون←

مسألهٔ ارزش را مورد بررسی قرار داده است و نیز آبه‌گالیانی در کتاب خود راجع به پول[1] چاپ ۱۷۵۰ ، و آبه‌مورله در کتاب « صورتی از یك فرهنگ جدید تجاری»[2] (سال ۱۷۶۹) همین مسأله را مورد مطالعه قرار داده‌اند . بخصوص نام‌کندیاك[3] را باید اضافه نماییم ، اگر چه کتاب او تحت عنوان «تجارت و حکومت» به سال ۱۷۷۶ یعنی مدتها پس از آنکه فیزیوکراتها اسلوب خویش را انتشار داده و بساط خودرا گسترده بودند چاپ رسیده است .

خود تورگو نیزکه فقط نیمه فیزیوکرات به‌شمار می‌آید، دربارهٔ ارزش نظریاتی عالمانه‌تر منتشرساخته بود[4]. وی ارزش‌را چنین تعریف‌کرده است : «بیان درجهٔ قدر و منزلتی‌که انسان برای اشیاء مختلف مورد علاقهٔ خویش قائل است». این تعریف ذهنی بودن ارزش را به خوبی نشان می‌دهد و حاوی کلماتی چون « درجهٔ قدر و منزلت » و

انتشار یافته مستقیماً از افکار او ملهم است . چون نمی‌خواهیم از حدودی‌که برای خودرسم کرده‌ایم خارج شویم در این باب چیزی نمی‌گوئیم ؛ ولی در مجلات اقتصادی مقالات زیاد راجع به او نوشته‌شده‌است‌که‌نخستین‌آن‌ها مقالهٔ استانلی‌جونس(Stanley Jevons)درمجلهٔ معاصر Contemporary Review سال ۱۸۸۱ است.

۱ . Abbé Galiani مؤلف‌کتاب «دربارهٔ پول» (Della moneta) .

۲ . آبه مورله (Abbé morellet) مؤلف‌کتاب «صورتی ازیك‌فرهنگ جدیدتجاری» «Prospectus d' un nouveau dictionnaire du commerce» .

۳ . کندیاك (Etienne Bonnot de Condillac) فیلسوف‌فرانسه متولد درگرونویل (۱۷۸۰-۱۷۱۵) عقاید فلسفی او بیشتر ملهم ازلاك فیلسوف انگلیسی است . کتاب اقتصادی معروف او « تجارت و حکومت و روابط متقابل آنها با یکدیگر »
Le Commerce et le Governement considérés relativement l' un à l'autre
است (مترجم) .

۴ . درکتاب ارزش‌ها وپول‌ها (Valeurs et monnaies) که محتملا در۱۷۶۹چاپ شده و نیز در کتاب دیگرش به‌نام « تفکرات »(Reflexions) نظریات اساسی کنه راجع به ارزش در مقاله‌ای دیده می‌شود تحت عنوان «آدمیان» (Hommes)که مدتها بدون انتشار مانده بود واخیراً درمجله « تاریخ عقاید اقتصادی واجتماعی» «Revue d' histoire des doctrines économiques et sociales»، شمارهٔ اول، سال‌اول، به‌چاپ رسیده است .

« علاقه » است که باز هم بهتر ذهنیت آن را تصریح می‌نماید[۱]. اگرچه در جای دیگر می‌گویدکه ارزش، باوجود نسبی بودن‌آن ، همیشه «با یك صفت ذاتی و درونی واقعی» اشیاء ملازمه دارد . ولی به گمان ما، وی با این‌کلمات که به مناسبت‌آن‌ها بارها مورد ملامت قرارگرفته ، فقط خواسته است این نکته را بیان کندکه میل و علاقهٔ ما مستلزم وجود بعضی صفات وخواص دراشیاء است‌که ماآن‌ها را نافعیت و یا سودمندی می‌نامیم و این حقیقتی است غیر قابل تردید ، ولی صفات و خواص مذکور ممکن است کاملا تصوری وخیالی باشد وتورگو ظاهراً متوجه این نکته نبوده است .

ممکن است که تورگو الهام بخش کندیاك شده باشد ولی خود او نیز محتملا از آبه‌گالیانی الهام‌گرفته است، زیراکتاب او بیست سال پیش ازکتاب تورگو انتشاریافته، به علاوه تورگو از آن نقل کرده است . کتاب گالیانی با تحلیلی بس لطیف از ارزش براساس روانشناسی ، سودمندی وکمیابی را مبنای‌آن قرار می‌دهد .

تنها با این نظریات دربارهٔ ارزش نیست که تورگو از مکتب فیزیوکراتها جدا می‌شود ؛ بلکه از این قبیل نظریات خاص او چنان زیاد است که شاید منصفانه‌تر و صحیح‌تر بود مبحثی جداگانه به‌او اختصاص می‌دادیم[۲]. بطور کلی اندیشه‌های تورگو ، جدیدتر وبه افکار ادام اسمیت نزدیك‌تر است . دراینجا به علت ضیق صفحات ، فقط به یادآوری چند نکتهٔ اساسی‌که اورا از فیزیوکراتها جدا می‌سازد اکتفا می‌ورزیم .

اولاً . اگر در نظریات تورگو اختلاف اصلی بین مولد بودن کشاورزی و عقیم

---

۱ . اودرتمیز بین ارزش اعتباری (Valeur estimative) (که ما آن را ارزش‌فردی می‌نامیم) وارزش حکمی (Valeur appreciative) (که ماآن‌را ارزش اجتماعی‌می‌خوانیم) به تفصیل سخن رانده است . ملاك ارزش اعتباری قسمتی از وقت و یا کوششی است‌که برای تحصیل آن مصرف می‌نماییم؛ به نحوی‌که دراین‌موردمفهوم«ارزش = کار» تحقق می‌یابد. اما تفاوت ارزش حکمی با ارزش اعتباری فقط دراینست‌که ارزش حکمی «معدل ومتوسط»ارزش اعتباری است .

۲ . تورگو باآنکه خودرا شاگردکنه معرفی می‌کند ، همیشه خویشتن را از مکتب فیزیوکراسی‌که‌آن را به نحوی تحقیرآمیز «فرقه» می‌نامد برکنار می‌دارد .

بودن صنعت بکلی کنار گذاشته نشده باشد، لااقل اهمیت آن بسیار کاهش یافته است.

ثانیاً . مالکیت ارضی از مقام بنیاد الهی خلع شده و حتی برای توجیه خود از توسل به سوابق پیش‌پرداخت‌های کذائی نیزمحروم گردیده است. مالکیت زمین دیگر مبنا ومجوزی جز سبق تصرف ومصلحت عمومی ندارد[1] .

ثالثاً ، مالکیت منقول یعنی حاصل کار، بالعکس به‌مقامی عالی ارتقاء می‌یابد . اهمیت سرمایه بادقت بیشتری تشریح می‌شود ومشروعیت ربح بطور قاطع ثابت می‌گردد.

ولی جبران نقایص و اصلاح اشتباهات فیزیوکراتها را باید بخصوص در کتاب کندیاك جستجو کرد. کتابی که آبه‌دو کندیاك به سال ۱۷۷۶ در شرایطی که سنش از ۶۰ متجاوز و به عنوان فیلسوف معروف وسرشناس بود ، به نام «تجارت و حکومت و روابط متقابل آنها با یکدیگر» منتشر ساخت ، تألیفی است شایان تحسین که نهال جدیدترین نظریه ها را دربردارد ، وشاید گمنامی ناروای آن تاحدی ناشی ازعنوان نامناسب کتاب بوده که بهیچوجه معرف موضوع آن نیست .

این کتاب ، دیگر مانند آثار فیزیوکراتها یك رسالهٔ علوم اجتماعی نیست که در آن مفاهیم اقتصادی به صورتی پراکنده با مسائل سیاسی وحقوقی واخلاقی مخلوط شده باشد ، بلکه جامع حقیقی علم‌اقتصاد است. مؤلف از همان ابتدا مسألهٔ ارزش‌را همچون اساس و شالودهٔ علم اقتصاد مطرح می‌نماید و در نخستین گام بسی برفیزیوکراتها پیشی می‌گیرد[2]. کندیاك ارزش‌را برپایهٔ «سودمندی»[3] قرارمی‌دهد، ولی بی درنگ این‌کلمه را از معنی عامیانهٔ آن می‌پیراید و به آن مفهومی علمی می‌بخشدکه ازآن پس همچنان آن‌را حفظ می‌نماید . سودمندی دیگرخاصیت طبیعی وذاتی ودرونی اشیاءنیست، بلکه مبین یك نوع رابطه بین شیی ویکی از حوایج آدمی است : «ارزش کمتر درخود شیی و بیشتر در قدر و منزلتی است که ما برای اشیاء قائلیم و این قدر و منزلت متناسب با حاجات ما است. همچنان‌که احتیاج ما، خود افزایش وکاهش می‌پذیرد ، قدر ومنزلت

۱ . درمبحث مربوط به ریکاردو، به‌نظریهٔ اوراجع به بهرهٔ مالکانه زمین مراجعه‌شود.

۲ . « اگرمن دربحث ازاین موضوع چنین به تفصیل پرداخته‌ام، فقط به این علت‌است که ارزش پایه واساس تمام‌کتاب را تشکیل می‌دهد» (فصل اول) .

۳ . دراین کتاب اصطلاح اقتصادی «Utilité» به سودمندی یانافعیت ترجمه‌شده‌است.

اشیاء نیز زیادتـی و نقصان می‌یابد ». چنانکه می‌بینیم با این‌بیان در واقع اساس‌نظریهٔ ارزش برمبنای روانشناسی پی‌ریزی شده است[۱].

ولی این تمام مطلب نیست ، اگرچه خود این نیز بسیار مهم است . کندیاك پس از بیان فوق فوراً درمی‌یابدکه سودمندی یگانه عنصر تشکیل دهندهٔ ارزش نیست، بلکه «کمیت» یعنی‌کمیابی ووفور اشیاء نیز دارای اثر قاطع است. او به نحوی شایان‌تحسین رابطهٔ پیوند این دوعنصر را تشخیص داده و ثابت می‌کندکه این‌دو یکی بیش نیستند ؛ زیراکمیت جز ازطریق سودمندی برارزش تأثیر نمی‌کند . به عبارت دیگرکمیت سبب می‌شودکه احتیاج ما با شدت و یا ضعف بیشتری احساس شود : «ازآنجاکه ارزش اشیاء مبتنی براحتیاج به آنهاست ، طبیعی است احتیاجی که باشدت بیشتر احساس می‌شود ارزش بیشتر به اشیاءمی‌دهد واحتیاجی که‌حدتش‌کمترباشدارزش‌کمترمی‌دهد. بنابراین، ارزش اشیاء درموقع‌کمیابی افزایش می‌یابد و درحالت فراوانی نقصان می‌پذیرد وحتی ممکن است تا آن حد تنزل نمایدکه به صفر برسد . مالی که بدان حد زیادتر ازمیزان حاجت باشد که مصرفی برای‌آن پیدا نشود فاقد ارزش‌است ، زیرا دراین حال به کلی بی‌فایده است»[۲]. بیانی بهتر از این حتی امروز هم ممکن نیست . تمام نظریهٔ جونس[۳] و مکتب اتریشی ارزش در اینجا به صورت جوانه وجود دارد ، منتهی دیر زمانی بعد شکوفان می‌گردد .

این درك صحیح دربارهٔ ارزش ، کندیاك را به دریافتی راجع به مبادله هدایت کرده‌است‌که به مراتب برنظریهٔ فیزیوکراتها برتری دارد، چون ارزش عبارت‌ازارضای نیازمندی‌است، بنابراین مبادله‌که بایك عمل دو حاجت را برآورده می‌سازد دو ارزش ایجاد می‌کند . در واقع حاصیت مبادله اینست که هریك ازطرفین چیزی راکه زیادی دارد به دیگری وا می‌گذارد تا آنچه راکه ندارد به دست بیاورد.آنچه را واگذارنده به حدوفور دارد برای او بی‌فایده و بالنتیجه فاقد ارزش است ولی چیزی را که فاقد

۱ . کتاب «تجارت ودولت»، صفحهٔ ۱۵ .

۲ . همان‌کتاب ، قسمت اول ــ فصل اول .

۳ . جونس (Stanley Jevons) ۱۸۸۲-۱۸۳۵ ، فیلسوف واقتصادشناس انگلیسی.

است برایش دارای فایدهٔ زیاد و بنابراین واجد ارزش بیشتر است . پس هرکس با یك شیی کم‌فایده به بازار می‌آید و با یك چیز مفیدتر مراجعت می‌کند[۱]. بنابراین، پندار فیزیوکراتها که از مبادله چیزی اضافی‌عاید احدی نخواهد شد، و یا لااقل نفع یکطرف با ضرر طرف دیگر جبران می‌گردد، از اساس غلط درمی‌آید . فیزیوکراتهاومخصوصاً لوترون، بسیارکوشیدند تا به این نکته پاسخ بدهند . ولی‌آن‌ها به همان دلیل‌که‌کمی پیش‌تراشاره‌کردیم، توفیق‌آن‌را نیافتندکه جنبهٔ ذهنی واعتباری بودن ارزش‌رادریابند.

همین نظریه ، خطای دیگر فیزیوکراتها را اصلاح می‌کند و با تشریح صحیح تولید علم را یك گام بلند به جلو می‌برد : اگر ارزش چیزی جز سودمندی نیست و اگر سودمندی خود نیز چیزی جزیك نوع رابطه بین اشیاء ونیازمندی‌های ما نیست ؛ پس تولیدکردن اگر ایجاد چنین کیفیتی در اشیاء متناسب با احتیاجات ما نباشد ، چه می‌تواند باشد ؟! آیا طبیعت ویا زمین چنین سازشی را به وجود می‌آورد ؟ بسیارکم : «طبیعت، غالباً بارور از چیزهائی‌است‌که برای ما بی‌فایده است ونمی‌توانیم‌آن‌ها را به هیچ مصرفی برسانیم (توجهی بس عمیق که می‌توانست شیفتگی فیزیوکراتها را نسبت به «مادر شیرده» به سردی مبدل‌کند) کار انسان است که دراشیاء تبدلات پدید می‌آورد وآن‌ها را سودمند می‌گرداند. تولید کردن یعنی شکل جدید دادن به ماده»[۲]. پس با این‌کیفیت‌آیا بین تولیدکشاورزی و تولید صنعتی تفاوتی وجود دارد ؟ ابداً ! هریك از

---

۱ . «خطاست‌گفته شود درمبادله هریك ازطرفین‌ارزشی مساوی باارزش دیگرواگذار می‌کند. برعکس، همیشه، هریك ازطرفین‌معامله‌چیز کمتری‌می‌دهد وچیز بیشتری‌می‌ستاند.... نفع دراینجا متقابل ودوجانبه است . بی‌شك به همین جهت است‌که می گویند درمبادله ارزش مساوی به جای ارزش مساوی داده می‌شود . ولی این بیان چندان درست نیست . چون نفع متقابل‌است، بهتراست‌گفته شود هریك از طرفین معاوضه «کمتر» می‌دهد و «بیشتر» می گیرد» .(op . cit P. 5, et 56)

این‌عبارت را باآنچه پیش‌تر (زیر نویس، صفحهٔ ۴۳) ازلوترون نقل‌کردیم‌مقایسه‌کنید وبرتری تجزیه وتحلیل مبتنی برروانشناسی را به بینید .

۲ . همان مأخذ ، قسمت اول ، فصل نهم .

این‌دو کاری جزاین نمی‌کندکه مادهٔ موجود را تغییرشکل بدهد[1].

ازطرف دیگر کندیاك به خوبی روشن می‌سازدکه اگرمالکان وپیشه‌وران، متکی ووابسته به‌کشاورزان، به نظر می‌رسند ـ وواقعاً نیز چنین هستند. وابستگی‌کشاورزان به پیشه‌وران نیز ، به نوبهٔ خود کمتر از آن نیست. «بنابراین نبایدگفت که کشاورزی برصنعت ترجیح دارد و یا صنعت برکشاورزی . هیچ چیز را نباید مرجح شناخت و به همه‌کاری باید پرداخت»[2].

بالاخره دربارهٔ مزد تعریفی عرضه می‌نماید کـه هرچند موجز است ، ولی بُردِ معنی‌آن فوق‌العاده است. می‌گوید : «مزد نمایندهٔ سهمی است‌که‌آنها (کارگران) به‌عنوان مالك مشترك در محصول دارند»[3]. کلمهٔ «نماینده» این مفهوم را می‌رساند که کارگر چون نمی‌تواند یا نمی‌خواهد حقی را که طبیعهً برمحصول کار خود دارد اعمال نماید ، آن را به بهای پول واگذار می‌کند و همین قیمت است که مزد او را تشکیل می‌دهد و میزان‌آن مانند سایر قیمت‌ها «از راه رقابت فروشندگان و خریداران» تعیین می‌گردد . بنابراین، کندیاك نمی‌گوید به حکم قانون طبیعت مزد محکوم و محدود به حداقل معاش است ، بلکه تابع عرضه و تقاضا است . برعکس در اینجا نظام کارفرما و کارگری مانند مشارکتی بالقوه بین سرمایه وکار معرفی شده است[4].

حتی از لحاظ اصول علمی و در زمینهٔ تحقق بخشیدن به معتقدات و بالاخص درمورد آزادی کار ومحکوم نمودن نظامات صنفی زمان (کورپوراسیونها) نیز کندیاك قاطعتر از فیزیوکراتها بوده است : «امتیازات‌آن‌ها قواعدی ظالمانه است‌که‌فقط به‌آن

---

۱ . «هنگامی‌که زمین ازمحصول پربار می‌شود، مواد تازه‌ای، جزآنچه ازپیش‌بوده، به‌وجود نمی‌آید. تازه فقط اشکال و صورت‌های آنهاست وتمام ثروت طبیعت عبارت ازهمین صورت‌ها است» (همان مأخذ ، همان قسمت) .

۲. همان‌کتاب ، قسمت اول، فصل ۲۹.

۳. ایضاً همان مأخذ ، فصل ۱۲ .

۴ . مراجعه شود به همان‌کتاب صفحهٔ ۶۹ . درتحقیقات‌کاملا جدید راجع به قرارداد مزد ، آقای شاتلن (M. Chatelain) ظاهراً بدون آشنائی با نظریهٔ کندیاك ، درست همین عقیده را اظهار نموده است .

علت که موجود و برقرار است ، آن را جزئی از نظام اجتماع می‌دانیم»[۱] . درمورد آزادی استقراض و آزادی نرخ ربح نیزوی با همان قاطعیت تورگو اظهار نظر می نماید ودر برهان نکتهٔ بسیار ظریفی است که آن را از شباهت بین ربح پول و صرف پول استنتاج نموده است: حق‌الصرف ویا به‌عبارت دیگر تفاوت‌قیمت‌اسعارخارجی ما به ازای بعدمکان‌است. می‌دانیم‌که «بعد زمان» و«بعد مکان» هردویکی هستند[۲]، بنابراین ربح در ازای نقل و انتقال درزمان است همچنانکه صرف ، مخارج حمل و نقل‌آن در مکان می‌باشد و این درست همان نظریهٔ علمی جدید ربح یعنی نظریهٔ بوهم باورك[۳] است‌که درآینده‌خواهیم دید .

---

۱ . همان مأخذ، قسمت ۱۵، فصل ۸ .

۲ . تورگو نیز قبلا همین نکته را در کتاب خود به نام «تذکره‌ای دربارهٔ وام پول» (Mémoire sur les prêts d' argent) صفحهٔ ۱۲۲ بیان کرده بود : « در معاملهٔ وام با بهره در وقت پرداخت ، پول کمتری می‌دهند تا درازای آن در زمانی دیگر پول بیشتری دریافت دارند؛ زیرا تفاوت زمان همچون اختلاف مکان ، تفاوت واقعی درارزش پول به‌وجود می‌آورد» ودرسطور بعد (صفحهٔ ۱۲۷) می‌گوید: «مقایسه‌کنید تفاوت نافعیت بین مقدار پولی که فعلا درتملك یك فرد است بامقدار مساوی‌آن‌که درزمانی دیرتر دریافت‌خواهد‌کرد ؛ آیا این تفاوت‌آشکارنیست؟ ضرب‌المثل پیش‌پا افتادهٔ «سیلی نقد به از حلوای نسیه» بیان ساده‌ای ازاین حقیقت است» .

۳ . بوهم باورك (Bohm _ Bawerk) اقتصاددان اطریشی (۱۹۱۴-۱۸۵۱) .

فصل دوم

ادام اسمیت

فیزیوکراتها با وجود تازگی واصالت وقدرت افکارشان پیشقدمانی بیش نیستند. خالق حقیقی دانش نوین اقتصاد به اقرار همه ادام اسمیت است. ازهمان سال ۱۷۷۶ که اثر جاویدان او به نام « تحقیق دربارهٔ ماهیت و علل ثروتمندی ملل» [۱] انتشار یافت نوشته‌های پیشین به طاق نسیان سپرده شد [۲]. از آن تاریخ به بعد در حالی‌که عقاید و

---

۱ . اسم کامل کتاب اسمیت « تحقیق دربارهٔ ماهیت و علل ثروتمندی ملل » Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations است که به اختصار آن‌را ثروت ملل Wealth of Nations می‌نامند .

۲ . زندگانی ادام اسمیت جز ربوده شدنش درکودکی بوسیلهٔ گروهی از دوره گردان مطلب فوق‌العاده‌ای ندارد. تاریخ‌زندگی او درتألیفات ودرس‌ها ودوستی‌هایش خلاصه می‌شود . محرمیت او باهیوم (Hume) فیلسوف معروف است . اسمیت درپنجم ژوئن ۱۷۲۳ در شهر کیرکالدی kirkaldy واقع در اسکاتلند بدنیاآمد . در دانشگاه گلاسکو از ۱۷۳۷ تا ۱۷۴۰ به‌تحصیل پرداخت که‌محبوب‌ترین‌استادش درآنجافرانسواهوچسن Francois Hutchesen بود از ۱۷۴۰ تا ۱۷۴۶ تحصیلات خود را در اکسفرد بپایان رسانید . در این دانشگاه در آن زمان دانش به نهایت مسکین بود . غالب استادان حتی برای تدریس دروس خود حاضر نمی شدند . پس از مراجعت به اسکاتلند در ادیمبورك دو درس آزاد بر عهده گرفت : یکی راجع به ادبیات انگلیسی و دیگری در بارهٔ علم اقتصاد که در آن از اصول آزادی تجارت دفاع می‌کرد . در ۱۷۵۱ در دانشگاه گلاسکوکه ازبهترین دانشگاههای اروپا درآن زمان بود به استادی منطق‌برگزیده شد . درآخر همان سال کرسی فلسفهٔ اخلاقی به او تفویض←

آراء اسلاف فقط به لحاظ کنجکاوی تاریخی مورد توجه قرار می‌گرفت ، کتاب او برای نسل‌های متوالی دانشمندان اقتصاد راهنما و سرآغاز همهٔ مطالعات نظری بود . امروز نیز باهمهٔ تغییراتی‌که دراصول اساسی این علم وارد شده هیچ دانشمند اقتصاد، بی‌آن‌که افق دانش خویش را محدود سازد ، نمی‌تواند ازآراء و اندیشه‌های مؤلف کهنسال اسکاتلندی صرفنظر نماید .

← شد که مشتمل برچهاردرس‌الهیات طبیعی ، اخلاق ، رویهٔ قضائی ، وسیاست بود. تا سال ۱۷۶۴ در سمت استادی باقی ماند . در ۱۷۵۹ کتابی به عنوان «نظریهٔ احساسات اخلاقی» (Theory of Moral Sentiments) منتشر کرد که به‌زودی باعث شهرت او گردید . در ۱۷۶۴ که به چهل سالگی رسیده بود از استادی دانشگاه‌کناره گرفت و مصاحبت دوك جوان باك لاو (Buccleugh) فرزند خواندهٔ سیاستمدار معروف چارلس تاون شنه را درمسافرت به‌خارج پذیرفت. این‌مسافرت‌ها برای‌اشراف زادگان انگلیسی‌جای تحصیلات عالیه را که در آن زمان بسیار پائین آمده بود می گرفت . مزیت مادی این شغل برای آدم اسمیت (۸۰۰ لیره تاآخر عمر) خیلی بیشترازحقوق استادی بود . مسافرتها از۱۷۶۴ تا ۱۷۶۶ ادامه داشت. از این مدت اسمیت یکسال و نیم در تولوز،دو ماه در ژنو (که ولتر را درآنجا ملاقات کرد) و ده ماه در پاریس گذراند . درپاریس با فیزیوکراتها و مخصوصاً با تورگو ارتباط یافت . در تولوز کتاب مشهور خویش را آغاز کرد و پس از مراجعت به اسکاتلند (۱۷۶۷) در مولد خویش و کنار مادرش اقامت گزید تا منحصراً به کار تدوین و تکمیل کتابش به پردازد . این کار در ۱۷۷۳ تقریباً به پایان رسیده بود ، ولی اسمیت از آن جا به لندن رفت و کتاب پس از سه سال بالاخره در ۱۷۷۶ منتشر گردید و شهرت بزرگ مؤلف خود را تکمیل‌کرد . در ژانویهٔ ۱۷۷۸ اسمیت به سمت سررشته داری‌گمرکات ادیمبورك که شغل و مقامی ارجمند بود منصوب گردید و تا آخر عمر (۱۷۹۰) درآن سمت باقی ماند .

آنچه از صفات و اخلاق اسمیت به ما رسیده است او را شخصیتی بسیار ظریف در احساسات و رفتار معرفی می کند . داستان پریشان حواسی او افسانه مانند است . عقاید سیاسیش به ویگ‌هانزدیك بود (حزب سیاسی‌انگلستان از۱۶۹۷ تا ۱۸۳۲ که طرفدارحقوق عوام و اصلاح شیوهٔ دموکراسی بود و بعداً مبدل به حزب آزادیخواه گردید . مترجم) در مذهب به خدا پرستی معقول و استدلالی قرن ۱۸ که ولترمشهورترین نمایندهٔ آن بود تمایل داشت و برای ولتر احترام خاصی قائل بود .

مدت زمانی مدید منبع منحصر به فرد ما از شرح حال و زندگانی اسمیت خطابه‌ای

سر این مقام بی‌نظیر که پس از آن هیچ کتاب اقتصادی دیگر نتوانسته است جای آن را بگیرد ، چیست ؟ علل آن را می‌توان چنین خلاصه کرد :

الف . نخست ارزش والای ادبی آن . کتاب اسمیت جالب ، زنده و سرشار از وقایع است . پی در پی مسائل روز مانند نظام مستعمراتی ، نظام شرکت های عظیم تجارتی ، شیوه‌های اصحاب مکتب سوداگری ، سازمان پولی و مالیات‌ها را برای معاصرین خود تشریح می‌کند . قضاوت آن چنان منصفانه ومحکم ومتکی به سندصریح ودلیل روشن است که خواننده را بی‌اختیار متقاعد می‌سازد . وقایع و براهین ، امثله و دلایل در آن بهم آمیخته است . در همان زمان که متقاعد می‌کند ، یاد می‌دهد ومی‌آموزد . درشیوهٔ اسمیت مطلقاً فضیلت نمایی، توسل به اصطلاحات ثقیل منطقی و احتجاج نیست . باسادگی وشیوایی بدون تکلف و بدون شك و دو دلی مطلب را بیان

→ بود که دوگالد استوارت Dugald stewart تحت عنوان «حساب زندگی و نوشته‌های آدام اسمیت » « Account of the life and writings of Adam Smith » به سال ۱۷۹۳ در شرکت پادشاهی ادیمبورگ قرائت کرد و در مجلهٔ شرکت موسوم به «معاملات» منتشر گردید و سپس در سال ۱۸۱۱ با چند شرح حال دیگر در مجلهٔ مخصوصی به عنوان «زندگی‌نامهٔ آدام اسمیت وروبرتسون وغیره» به اسم مؤلفش دوگالداستوارت به چاپ رسید . خوشبختی ما امروزه ازاین‌جهت بیشتراست : جان ری John Rae در تصنیف زیبایش به نام «زندگانی آدام‌اسمیت» چاپ لندن ۱۸۹۵ در ۴۴۹ صفحه ، هر چه مربوط به او ودوستان واطرافیان او بوده برای ما گردآورده است . بیشتر مطالب مذکور در فوق از این کتاب اقتباس شده است . جیمس بونار در سال ۱۸۹۴ ، فهرست کتابخانهٔ آدام اسمیت را منتشر ساخت که در آن عنوان ۲۳۰۰ مجلد (قریب دو سوم از کتاب های اسمیت) ذکر شده است . بالاخره‌کار پر ارزش‌تر و مهمتر ازجهت مطالعهٔ افکار اسمیت نشریهٔ آقای ادوین‌کنان Edwin Cannan در ۱۸۹۶ است ، تحت عنوان « دروسی راجع به عدالت و درامدها و تسلیحات ، بوسیلهٔ آدام اسمیت در دانشگاه گلاسکو ـ جمع آوری شده از طرف یکی از شاگردان او در ۱۷۶۳» (چاپ اکسفرد ـ ۱۸۹۶ در۲۹۳ صفحه). این‌مجموعه مشتمل بر دروس علم اقتصاد است که اسمیت در دانشگاه گلاسکو تدریس کرده است . نسخهٔ خطی یادداشت‌های دانشجو ظاهراً در سال۱۷۶۳ نوشته شده و برحسب تصادف در۱۸۷۶ به دست یکی از وکلای دادگستری لندن رسیده که آن را در ۱۸۹۵ برای‌انتشار به‌آقای ادوین←

می‌کند . انعکاس عواطف جوانمردی وبشردوستی که‌گاهی بیان را به حداعلای فصاحت بالامی‌برد درخلال تمام اوراق کتاب او نمایان است . این امتیازات کمیاب باعث شده است که‌کتاب‌کهن بیشترطراوت وتازگی خودراحفظ نماید .

ب . ازطرف دیگر آدام اسمیت تمام افکار اساسی اسلاف خویش را گرفت وهمه را دردستگاه جامع‌ترومنظم تری ذوب‌کرد وبا جلوافتادن از آن‌ها کارآنان را بی‌فایده ساخت ، زیرا به جای افکار و نظریات پراکندهٔ آن‌ها فلسفهٔ اجتماعی و اقتصادی نوینی برقرارنمود . این‌افکاروعقاید درکتاب او ارزش جدیدی پیدا می‌کند . به جای آن که مسائل‌پراکنده وجدا ومستقل ازیکدیگر باشند ، همه به‌صورت مظاهروفروع یك اصل کلی و فلسفهٔ جامع تجلی می‌نمایند و به نوبهٔ خودازآن نور و جلوه بیشتر می‌گیرند .

→ کنان داده است . این کشف مخصوصاً از جهت مطالعهٔ افکار اسمیت قبل ازمسافرت به فرانسه و ارتباط با فیزیوکراتها با ارزش است ـ چاپهای متعددی ازکتاب «ثروت ملل» شده است که مهمترین‌آنهاچاپ‌های بوکانان Bucchanan و مك‌گولو Mac Gulloch وسرولدراجرز Throld Rogers و نیکولسون Nicholson است.آخرین چاپ بانقادی وحواشی ذیقیمت چاپ آقای کنان مطبعهٔ متون Methuen لندن در دو مجلد است که مورد استفادهٔ ما برای قسمت‌های نقل‌شده دراین‌کتاب‌بوده است . ترجمهٔ متداول درفرانسه ترجمهٔ گارنیه Garnier است که‌در«مجموعهٔ اقتصادشناسان‌بزرگ»(Coliection des Principaux Economistes) در ۱۸۴۳ انتشار یافته است در ۱۹۳۷ ملحقات و اضافات بسیار سودمندی از طرف آقای و. ر. اسکات M. W. R. Scott به مناسبت دویستمین سال‌ثبت نام‌آدام اسمیت دردانشگاه گلاسکو راجع به شرح حال و خانوادهٔ او در یك مجلد قطور (گلاسکو ۱۹۳۷ ـ ربعی ۴۴۵ صفحه) منتشر گردید که علاوه بر نامه‌های چاپ نشده مشتمل بر یك سند گرانبها یعنی خلاصهٔ عقاید اقتصادی آدام اسمیت به قلم خود اوست که در حدود سال ۱۷۶۰ برای چارلس تاون شند سابق‌الذکر نوشته و فرستاده شده است . در این نسخهٔ خطی شرح زیبائی از نظریهٔ تقسیم کار دیده می‌شودکه ظاهراً انشاءآن دلنشین‌تر از بیان آن در صفحات‌کتاب ثروت ملل است . دراین خلاصه وسعت نظری که‌آدام اسمیت ازجهات جامعه شناسی و فلسفی برای تقسیم کار قائل بوده وآن‌را اساس وپایهٔ ثروتمندی اجتماعات می‌دانسته است به خوبی نمایان می‌شود. نسخهٔ خطی‌مذکور از طرف آقای اسکات درمیان اوراق و کاغذهای یکی از اقامتگاه‌های آخرین باك کلاوها پیدا شده است . ←

اسمیت مانند اکثر نویسندگان بزرگ ، بسیاری از عقاید وافکار و نظریه‌های خویش را ازپیشقدمان ویا معاصران خودکسب‌کرده است ، بدون‌آن‌که به‌بداعت و اصالت کار او لطمه‌ای واردآورد . درکتاب اوبی‌آن‌که همیشه نام ببرد از بیش ازصد مؤلف استفاده و یا نقل قول شده است. بی‌فایده نیست، دراینجا نام بعضی ازآن نویسندگان راکه ظاهراً بیش ازهمه درآدام اسمیت موثر بوده‌اند و یا راه را براوگشوده‌اند ذکر نمائیم :

مقام اول شاید به هوچسون تعلق بگیرد . او در دانشگاه گلاسکو در همان کرسی‌که بعدها به اسمیت رسید استاد فلسفهٔ اخلاقی بود . اسمیت به حدی تحت تأثیر اوقرار داشت‌که قسمتی ازتقسیمات درس خودرا از او اقتباس‌کرده است . بالاتر ازآن جرثومهٔ بسیاری ازنظریه‌های خیلی مشهور اسمیت درآثار او دیده می‌شود ـ هوچسون درکتاب خودبه‌نام سبك فلسفهٔ اخلاقی[1] (چاپ شده در ۱۷۵۵وتألیف‌شده خیلی‌قبل‌ازآن) اهمیت فوق‌العاده برای تقسیم کار قائل است . همچنین در بارهٔ تغییرات قیمت و منشاء پول وراجع به‌گندم وکار بعنوان واحدهائی واجدارزش ثابت‌تر نظریاتی اظهار می‌دارد که شباهت زیاد به عقاید اسمیت درکتاب ثروت ملل دارد .

درکنار هوچسون باید دیویدهیوم را قرارداد . اسمیت در جائی ازکتاب خوداو را «بزرگترین وارجمندترین مورخ وفیلسوف عصرما» می‌خواند[2] وازا۱۷۵۲ بااوروابط وداد ومحرمیت نزدیك داشت ـ هیوم بیش ازچند رسالهٔ کوچك دربارهٔ اقتصاد نداردکه مهمترین‌آن‌ها راجع به پول و تجارت خارجی و نرخ ربح است . این رساله‌ها با چند رسالهٔ دیگردرمجموعه‌ای به‌نام «مباحث سیاسی»[3] به چاپ رسیده است (۱۷۵۲) . هیوم دربحث این مسائل غور وابتکار وژرف بینی و نورافکنی که از مزایای دیگر تألیفات اوست بکار برده است . حماقت سیاست اصحاب مکتب سوداگری، میزان شدن طبیعی مقدارپول بااحتیاجات هرکشور، مغلطهٔ «موازنهٔ تجارتی» وعواقب شوم رقابت بازرگانی

---

۱. System of moral philosophy

۲. Wealth of Nations جلد II صفحهٔ ۲۷۵، کتاب پنجم، فصل‌اول، قسمت سوم ، مادهٔ۳ .

۳. Political Discourses ، این رسالات اقتصادی به‌زبان فرانسه ترجمه و در «مجموعهٔ اقتصاد شناسان بزرگ» به چاپ رسیده است .

بین ملت‌ها با قدرتی قابل تحسین تشریح شده است. بدون شك این رسالات‌که اسمیت دردروس دانشگاه گلاسگو خود ازآن‌ها نام برده وهیوم دربارهٔ تجدید طبع‌آن‌ها با او مشورت‌کرده است دراو تأثیرفراوان داشته‌اند . البته اسمیت بعداً ازمرز آزادی طلبی هیوم جلوتر می‌رود (زیرا هیوم دررسالهٔ خویش در بارهٔ موازنهٔ تجارتی مشروع بودن بعضی ازتعرفه‌های حمایتی را قبول می‌نماید که اسمیت‌آن‌ها را بکلی رد می‌کند). با وصف این مبتکر این فکر را باید هیوم دانست . و نیز باید اضافه نمائیم که در این موضوع آزادی تجارت ازاواخر قرن ۱۷ ونیمهٔ اول قرن۱۸ گروهی ازخودنویسندگان مکتب سوداگری که شمارهٔ آنها همواره فزونی می‌یافت علیه تضییقات نظامات گمرکی اعتراض می‌کردند : این نویسندگان رابا آن‌که هنوز هم غرق در اندیشه‌ها وتوهمات خود بودند به حق « مرکانتیلیست‌های آزادی طلب» نامیده‌اند . همانطورکه در فرانسه بواس‌گیلبرد[1] ظهور فیزیوکراتها را نوید می‌داد در انگلستان کسانی مانند چایلد ، پتی، توکر، دادلی نورت‌وگری گوری کینك[2] راههارا برای‌سیاست‌آزادتری درزمینهٔ تجارت خارجی آماده می‌ساختند .[3]

علاوه بر هوچسون وهیوم باید از : برناردماندویل[4] نیز نام ببریم . او عالم اقتصاد نبود ، بلکه پزشکی فیلسوف بود کــه در ۱۷۰۴ اشعاری از او منتشر شد و در ۱۷۱۴ با اضافات زیاد به نــام «افسانهٔ زنبورهای عسل یا فساد خصوصی خیر عمومی» تجدید طبع‌گردید[5] . فکراساسی این‌کتاب (که درآن زمان‌آن را فضیحتی شمردند و به دستور حکومت توقیف‌کردند) اینست‌که تمدن یعنی ثروت و هنرهای زیبا وعلوم ناشی ازفضایل مردم نیست، بلکه ناشی‌ازچیزهائیست‌که ماندویل‌آنها را رذایل وعیوب

---

۱. Boisguillebert . ۲ Child ، Petty ، Tucker ، Dudley North و Gregory King

۳ . در بارهٔ این موضوع و تمام مسائل مربوط به مرکانتیلیسم به کتاب بزرگ هکشر M. HeckshER که درسال ۱۹۳۱ به‌زبان سوئدی منتشر گردیده وبعداً تحت عنوان «مرکانتیلیسم» به انگلیسی وآلمانی ترجمه شده است مراجعه شود .

۴. Bernard de Mandeville.

۵. La Fable des Abeilles ou vices privés, bienfaits publics.

می‌نامد ، یعنی همان حوایج طبیعی بیشمار که ما را طالب راحت و رفاه و تجمل و سایر لذایذ زندگی می‌کند . بعبارت دیگر کتاب مذکور ستایشی بود ازآدم طبیعی و نکوهشی نسبت به انسان پرهیزکار.

اسمیت در کتاب « نظریـهٔ احساسات اخلاقی» خویش‌ماندویل‌راکه حوایج و خواهش‌ها وذوق‌های غیرقابل ایرادانسانی‌را رذایل‌نامیده سرزنش می‌کند[1]. باوصف‌این اندیشه‌های ماندویل در ذهن اوبارور شده است. او نیز به‌نوبهٔ خود همواره و بدون خستگی تکرار می‌کندکه تنها نفع شخصی است (در نظر او عیب و فساد نیست بلکه فضیلت فروتریست) که بی آن‌که بدانیم و یا حتی بخواهیم بطور طبیعی جامعه را به بهبود و رفاه وآبادی سوق می‌دهد . بنابر این ثروتمندی ملت در نظر اسمیت مانند ماندویل اگر محصول «رذایل» مردم نباشد لااقل نتیجهٔ غریزهٔ طبیعی است‌که جنبهٔ تقوی وپرهیزکاری ندارد وخالق‌متعال درسرشت مانهاده است تا اغراضی‌که قابل پیش بینی ما نیست حاصل شود .

اینها نویسندگان معروفی هستندکه بعضی از مشهورترین عقاید و آراء اسمیت را قبل ازاو عنوان‌کرده‌اند واسمیت بعداًآنها را درقالب نظام جامع علمی‌ریخته‌است .

مع الوصف تنها قالب ریزی علمی برای اعطای مقام منحصر به‌فرد به کتاب «ثروت ملل» کافی نبوده است . قبل از اسمیت‌کنه وفیزیوکراتها پدیده‌های اقتصادی‌را به‌صورت‌جمعی مورد توجه قرارداده وبه چنداصل سادهٔ‌کلی مربوط‌کرده بودند . بنابر این، اسمیت اولین‌کسی نیست‌که دراین زمینه‌کارعلمی واقعی‌کرده باشد، ولی زبردستی اسمیت درهمین جا ظاهرمی‌شودکه اورا بالاتر از دیگران قرار می‌دهد . و این جهت سوم اشتهار وکامیابی اوست .

ج . اسمیت ازجهات بسیاری مدیون فیزیوکراتهاست. وی‌آنها را جز در مدت اقامت خویش درپاریس (۱۷۶۵) نشناخته‌است، ولی با وجودکوتاهی و اختصار روابط

---

۱ . فصل‌چهارم، بخش‌دوم، مبحث‌هفتم، کتاب نظریهٔ احساسات‌اخلاقی، ترجمهٔ فرانسه چاپ دوم، ۱۸۳۰ .

اندیشه‌های آنان دراسمیت اثرعمیق داشته است . اواحتمالاً تمام آثارآنها را نخوانده وازآن‌جمله از«اندیشه‌های تورگو»[1] که‌در ۱۷۶۶ نوشته شده ودر ۱۷۶۹ یا ۱۷۷۰ درکتاب «گاهنامهٔ هموطن»[2] به چاپ رسیده بی‌خبربوده‌است، ولی‌اسمیت هم با تورگووهم‌باکنه آمد وشد زیاد داشته وبی شك دراین ملاقات‌ها اطلاع‌مستقیم ودقیق ازافکارآنها بدست آورده است . ازروی حدس‌آن اندیشه‌ها راکه بیش ازهمه دراوموثر بوده‌اند می‌توان معلوم کرد .

دریك نکته لااقل‌اسمیت احتیاج نداشت‌که ازآنها چیزی بیاموزد وآن‌موضوع آزادی طلبی‌اقتصادی است.اوازمدتها پیش مدافع سرسخت‌این عقیده بود . مع‌الوصف هم‌آهنگی معتقداتش با ایمان‌آتشین فیزیوکراتها موجب تحکیم عقیدهٔ اوگردید .

برعکس عقایدونظریاتش راجع‌به‌ترتیب توزیع درامد سالانه بین‌طبقات مختلف ملت ظاهراً از آنان اقتباس شده است . در دروس دانشگاه‌گلاسکو همواره سخن از تولید ثروت‌است، ولی‌درکتاب «ثروت ملل» مقام ارجمندی به توزیع داده شده است . این اختلاف را چگونه می‌توان توجیه کرد جزآن که اسمیت بعداً با فیزیوکراتها ارتباط یافته و با « جدول اقتصادی » و نظریهٔ محصول خالص آنان آشنایی پیدا کرده است .

با وجوداین، اسمیت اگر یکی از بارورترین اندیشه‌های فیزیوکراتها را مورد استفاده قرارداده، دید اودربارهٔ آن‌بسی والاتر وجامع‌تر ازآنهاست و همین‌کیفیت باعث شده است‌که‌به‌زودی‌آنها راکناربزنند . فیزیوکراتها درعقیدهٔ خویش‌مسحورمقام‌منحصر به‌فردکشاورزی بودند وبه همین سبب‌دیدی محدود و ناقص و غلط از جهان اقتصادی داشتند ـ بعبارت دیگرآنها ازدریچهٔ تنگی به خارج نگاه‌می‌کردند، ولی‌آدام‌اسمیت ازهمان قدم اول خودرا درمرکز پدیده‌ها قرار می‌دهد وازبالاترین نقطه‌آنهارا بررسی می‌نماید به‌همین جهت افق دید او بازتر وگسترده‌تر است .

---

۱. Les Réflexions de Turgot .

۲. Ephémérides du citoyen .

تصور جهان اقتصادی مانند کارگاهی عظیم ناشی از تقسیم کار؛ برگرداندن پدیده‌های اقتصادی به‌وحدتی عالی‌تر به هدایت انگیزهٔ روانی اساسی یعنی میل ثابت آدمی به بهترکردن وضع اقتصادی خود؛ وبالاخره سیاستی اقتصادی پایه‌گذاری شده برای نخستین بار براساس منافع عالیهٔ جامعه و نه برحسب منافع خاص این طبقه ویا آن طبقه (کارخانه داران ـ کشاورزان)، ارکان اصلی کتاب ادم اسمیت هستند و بمنزلهٔ چراغ راهنما دردهلیزهای تاریك وپیچیدهٔ پدیده‌های اقتصادی بکارمی‌روند. معاصرین اوبه‌آسانی احساس‌کردندکه برای دانش‌نوین درچنین صراط مستقیم خطر منتهی شدن به بن‌بست نیست. برای نخستین بار به‌آنان نقطهٔ اتکاء استواری عرضه گردید که بر اساس آن بتوانند منافع در هم پیچیدهٔ کشاورزی وصنعت وتجارت را درنظر بگیرند، با ظهورآدم اسمیت مباحث اقتصادی ازمرحلهٔ سبك‌ها واسلوب‌ها خارج‌شد ووارد جهان علم‌گردید.

ما نیزعقاید وآراء اورا در سه اصل مذکور خلاصه کرده و به‌ترتیب ذیل درسه مبحث مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

۱. تقسیم کار.
۲. سازمان طبیعی و خودکار جهان اقتصادی به هدایت انگیزهٔ نفع شخصی
۳. سیاست‌آزادی اقتصادی

۱. تقسیم کار

کنه چنین نوشته بود: «کشاورزی‌سرچشمهٔ تمام‌ثروت‌های دولت وهمهٔ افرادملت است»[1]. اسمیت ازهمان‌جملهٔ اول‌کتاب خویش اعلام‌کردکه این عقیده غلط و بی‌اساس است وسرچشمهٔ حقیقی ثروت هرملت کارسالانهٔ‌اوست. «کارسالانهٔ هر ملت مایهٔ اولی و اساسی است‌که تمام اشیاء مورد حاجت و مفید را برای او تهیه می‌کند و ملت آنها را به‌مصرف می‌رساند وشامل‌محصول مستقیم‌کار وتمام چیزهائی‌است‌که بوسیلهٔ‌آن ازخارج

۱. چاپ اونکن Onken، صفحهٔ ۳۳۱.

خریداری می‌نماید» .

دراین جملهٔ مشهور که باعث آنهمه سوء تفاهمات و تعبیرات شده اسمیت مسلماً نخواسته است اثرواهمیت نیروهای طبیعت و یا سرمایه را در تولید ثروت منکر شود . هیچکس بیشتر از او ، مگر شاید ژان باتیست سی ، به اهمیت مقام سرمایه توجه ندارد[1] . چنانکه توضیح خواهیم داد او حتی برای زمین خاصیت تولیدی مخصوصی قائل است ، ولی با این عبارت اسمیت خواسته است از همان آغاز کتاب اختلاف نظر خودرا بافیزیوکراتها ظاهرسازد. بنابراین، به‌نظراودرمرحلهٔ نهائی کاروکوشش آدمیست که هرسال تودهٔ اشیاء قابل مصرف را برای اوتولید می‌کند، نه قوای طبیعت که بدون هدایت انسان نیروهای عقیم وبی‌فایده‌ای بیش نیستند .

نتیجه‌ای که فوراً ازاین عقیده می‌گیرد اینست که چون کاربطورکلی و عام وسیلهٔ تولیدثروت‌است(ونه‌زمین‌تنها)، بنابراین، این‌امتیاز مخصوص‌طبقهٔ‌خاص مثلاکشاورزان نیست بلکه کارهمهٔ طبقات‌مردم، کارتمام ملت‌مولدثروت است . ثروتی‌که هرسال درهر کشور تولید می‌شود نتیجهٔ زحمات وکوشش تمام‌کسانی‌است‌که‌کارمی‌کنند ویا به‌قول او حاصل«اشتراك مساعی‌وهمکاری» همهٔ‌طبقات‌است. بنابراین‌بحث‌ازطبقات‌مولدوغیرمولد بیهوده است . غیرمولد و عقیم فقط بیکاران هستند . بنظر اسمیت دستگاه‌تولید ثروت را باید مانند کارگاه عظیمی درنظرگرفت که درآن‌کاروکوشش همهٔ‌طبقات‌به‌صورت‌های مختلف موجب تولید انواع ثروت‌ها می‌شود. جملاتی که اسمیت دراین باره بیان‌کرده بسیار معروف است؛ مع‌الوصف خود داری از نقل‌آن‌ها جایزنیست :

---

۱ . نظریهٔ سه عامل تولید ثروت که در علم اقتصاد درسی و مکتبی شده است درکتاب اسمیت نیست ، باوجود این بطورغیرمستقیم باعث پیدایش این نظریهٔ اوست‌که درمبحث‌توزیع ثروت برای درامد سه‌منبع قائل شده‌است : کار، سرمایه وزمین . پس ازاین تشخیص طبیعی بوده است‌که هریك از منابع درامد را یك عامل تولید ثروت بدانند واین همان‌کاری‌است‌که ژان‌باتیست سی درکتاب علم اقتصاد خودکرده است (چاپ دوم فصل چهارم وپنجم). رجوع کنید به‌کتاب‌کنان «تاریخ نظریه‌ها راجع به‌تولید وتوزیع ثروت» Cannan – A history of the theories of production and distribution . (۱۸۹۴)، صفحهٔ ۴۰، ترجمهٔ فرانسه بوسیلهٔ Barrault، پاریس ۱۹۱۰ .

«چه نوع کارهائی برای تولید ابزارکم اهمیت ترین کارگران لازم است؟ در بارهٔ ماشین های مفصل و بغرنج مانند سفینهٔ بحری و یا آسیاب مالش پارچه و یا حتی دستگاههای بافندگی صحبت نمی‌کنیم و تنها کارهائی را در نظر می‌گیریم که برای ساختن ابزاری ساده ومختصر مثل قیچی که با آن چوپان پشم گوسفندان خود را می‌چیند لازم است: کارگر معدن آهن، سازندهٔ کورهٔ ذوب مواد معدنی، تهیه‌کنندهٔ هیزم وسوخت، سازندهٔ کك برای کوره‌ها، آجرپز، بنا، کارگران کوره، آهنگر وچاقوساز همه باید کاروهنر خود را بکار برند تا یك جفت قیچی تولید شود. اگر حالا همین کنجکاوی را دربارهٔ هریك ازقسمت‌های لباس و اثاثهٔ اوبکنیم، آن پیراهن زمخت‌کرباسی که بر تن دارد، آن کفش‌ها که پاهای او را می‌پوشاند، تختخوابی که بر روی آن می‌آرامد، معجرآهنی که برروی‌آن غذای خودرا می‌پزد ـ ذغال سنگی که برای این کار مصرف می‌کند که از دل زمین و شاید از راههای خیلی دور دریائی و یا خشکی برای او آورده‌اند، تمام‌لوازم آشپزی، بشقاب‌های فلزی ویا گلی که غذایش‌را درآن قرارمی‌دهد، دست‌های تمام‌آن‌کسانی‌که کارکرده‌اند تا نان برای اوبپزند وآبجو برایش تهیه‌کنند و یا پنجرهٔ شیشه‌ای برای اوبسازندکه نوروحرارت را به‌درون مسکن اوراه دهد واز باد وباران جلوگیری‌کند، وهمهٔ علم وهنری‌که بکاررفته است تا به این اختراع شگرف وبا برکت برسندکه بدون‌آن مساکن این نواحی شمالی جهان به‌زحمت قابل سکونت بود، وبالاخره تمام‌ابزارهائی‌که برای تهیه‌وتولید این‌اشیاء لازم‌است اگرهمهٔ اینها را درنظر بگیریم‌آن وقت متوجه خواهیم شدکه بینواترین فرد یك‌کشور متمدن‌نمی‌تواند بدون‌کمك وهمکاری هزاران نفرحتی به‌صورتی‌که ما به‌غلط سهل وساده تصور می‌نمائیم زندگی بکند»[1].

این همکاری و تشریك مساعی دراجتماعات انسانی‌بطور طبیعی وبه‌صورت تقسیم کارتحقق می‌پذیرد. فضل اصلی اسمیت در اینست‌که این پدیدهٔ اجتماعی و اقتصادی درجهٔ اول را روشن و نمایان ساخته و شالودهٔ‌کتاب خویش قرار داده است (در واقع

۱. ثروت‌ملل (Wealth of nations) جلد اول، صفحات ۱۳ و۱۴، کتاب اول، فصل اول.

کتاب او با همین مطلب آغاز می‌شود)، اگرچه اصطلاح تقسیم‌کار پس از آن به‌قدری تکرار شده‌که بنظرما امروز مبتذل جلوه می‌کند .

تقسیم کار نظام وسامانی‌است که بوسیلهٔ آن بدون زحمت و بطور طبیعی همکاری افراد انسانی برای تولید محصولات مورد احتیاج عموم صورت می‌گیرد . افراد حیوانات معمولاً بطورمستقیم درپی رفع حاجت‌های فردی‌خودهستند[1]، ولی فردانسانی به‌جای‌آن‌که درصدد تهیهٔ تمام‌مایحتاج خود باشد همهٔ وقت خویش‌را در کار ساختن محصول معینی صرف می‌کند وبعداً آن‌را بااشیاء دیگری‌که مورد حاجت اوست‌معاوضه می‌نماید ، و از همین عمل ساده افزایش حیرت انگیزی در ثروت حاصل می‌شود . تقسیم کارکه وسیلهٔ همکاری عموم برای رفع حوائج هرفرد است سرچشمهٔ حقیقی ترقی ورفاه و نشانهٔ تشخص وامتیاز آدمی‌است .

برای آن‌که افزایش میزان تولید جمعی بوسیلهٔ تقسیم اجتماعی کار را بهتر نشان بدهد اسمیت بعنوان مثال نتایج تقسیم فنی کاررا دریك صنعت مخصوص انتخاب می‌نماید. به‌قول او « نتایج تقسیم کار در سازمان عمومی اجتماع وقتی بهتر فهمیده می‌شودکه ترتیب عمل‌آن درچند کارگاه معین مورد ملاحظه قرار گیرد» وبه‌این ترتیب به‌توصیف معروف خود در بارهٔ کارخانهٔ سنجاق سازی می‌پردازد : «کسیکه در نتیجهٔ تقسیم کارواشتغال ثابت در چنین عملی ورزیده نشده و در بکار بردن ابزار وآلات آن مهارت حاصل نکرده است ..... هرقدر هم لایق وماهر و کارآمد باشد شاید به‌زحمت وعسرت بتواند درتمام روز یك عدد سنجاق بسازد و بهر حال از بیست تجاوز نخواهد کرد . ولی به‌ترتیبی‌که اکنون این صنعت تنظیم یافته نه تنها سنجاق سازی شغل و پیشهٔ مستقلی شده‌است، بلکه کارآن به‌رشته‌های مختلف تقسیم‌گردیده‌که هریك ازآنهاغالباً شغل و کار جداگانه‌ای است . یك‌کارگر رشته‌را به قرقره می‌کشد دیگری‌آن را راست

---

۱. «تقریباً درتمام انواع دیگرحیوانات هرفردکه به‌سن بلوغ میرسد کاملا مستقل از دیگران میشود و درحالت طبیعی برای او فرصتی پیش نمی‌آید که از جاندار دیگری‌کمك بخواهد» (کتاب اول، فصل دوم ، جلد اول، صفحهٔ ۶) .

می‌کند، سومی رشتهٔ راست شده‌را می‌برد، چهارمی نوك‌ها را تیزمی‌کند، پنجمی طرف دیگرآنهارامی‌ساید تا برای سرسنجاق آماده‌سازد، سرسنجاق خودموضوع‌دویاسه عمل مختلف است، کوبیدن وگردکردن آن یك کاروصاف وسفیدکردن‌آن‌کار دیگری‌است. حتی‌عمل به‌کاغذ زدن سنجاق‌هاکاروشغل جداگانه‌ای‌است. به‌این ترتیب کارمهم ساختن یك سنجاق به هیجده عمل (و یا قریب به آن) تقسیم گردیده‌که هر یك از آنها در کارخانه‌های بزرگ به‌کارگرمخصوصی‌سپرده شده‌است؛اگرچه درکارخانه‌های کوچك‌تر معمولاً یك کارگر عهده‌دار دویا سه عمل است. من خودکارخانهٔ‌کوچکی دیدم‌که فقط با ده نفرکارگر کارمی‌کرد وبنابراین بعضی ازآنها به دویا سه کارمختلف اشتغال‌داشتند، اگرچه‌کارخانه فقیروکم بضاعت وبه‌همین‌جهت فاقدابزار ووسایل صحیح بودمع‌الوصف وقتی‌کارگران بکارمی‌پرداختند درهر روز دوازده لیورسنجاق می‌ساختندکه هرلیورآن بیش ازچهار هزار سنجاق معمولی بود وبه‌این ترتیب ده کارگر با تقسیم کار بین خود می‌توانستند درروز بیش از۴۸ هزار سنجاق تحویل بدهند»[1].

این تصویری‌است ازجامعه‌که درآن انسان چون تنها و سرخود باشد به زحمت می‌تواند ساده‌ترین حوایج خویش را رفع نماید، ولی باتقسیم‌کارومعاوضه موفق‌می‌شود که محصول کار ورفاه خودرا صدبرابر کند.

چرا تقسیم کار موجب اینهمه افزایش قدرت تولید است؟ اسمیت آن‌را مربوط به سه دلیل می‌داند: نخست مهارت حاصل از نتیجهٔ اشتغال ثابت به‌کار مشخص؛ دوم صرفه‌جوئی در وقت به‌دلیل عدم تغییر پی در پی کار، سوم اختراعات و اصلاحاتی که اشتغال همیشگی به یك کار درروش ووسایل تولید باعث می‌شود.

به اسمیت ایراد شده است‌که چرا در برابر فواید و مزایای تقسیم کار مضار و معایب آن‌را نگفته است. این ایرادفقط راجع به‌ترتیب مباحث‌کتاب وحقیقتاً عاری‌از فایده است. و الا اسمیت ازآن غافل نبوده وشایدکسی بهتر از او آن را روشن نساخته

---

۱. ثروت ملل، جلد اول، کتاب اول، فصل اول، صفحهٔ ۶؛ متن فرانسهٔ این‌قسمت از ترجمهٔ M. Mantou درکتاب اوبه‌نام «انقلاب صنعتی‌قرن ۱۸»، پاریس، ۱۹۰۵، صفحهٔ ۱۴ اقتباس شده است.

است چنانکه درکتاب پنجم درمورد بحث راجع به تعلیمات عمومی می‌گوید : « در نتیجهٔ پیشرفت و توسعهٔ تقسیم کار اشتغال کسانی که ممرمعاش آنها کار آنهاست، یعنی اکثریت هنگفت افراد ملت منحصر به یك یا دوحرکت سادهٔ بدنی خواهد شد ». طبیعی است «کسی‌که عمل روزانهٔ اودر تمام زندگی یك یا چند حرکت سادهٔ باشد که نتایج آن محتملاً همیشه یکسان‌است ، فرصت آن‌که هوش ونیروی ابداع خودرا بکار ببرد نخواهد داشت ومشکلات کاربروی هیچوقت ظاهر نخواهد شد. چنین شخصی به‌تدریج عادت تفکر وتعقل‌را ازدست می‌دهد وعموماً به‌نازل ترین درجه ازبلاهت و جهالت که آفریدهٔ انسانی ممکن است برسد سقوط می‌نماید»[1]

بین نظریهٔ اخیر وآنچه راجع به‌مزایای تقسیم‌کار گفته‌است ظاهراً تناقضی به‌نظر می‌رسد. دریکجا اسمیت اشتغال همیشگی به‌یك‌کار را سرچشمهٔ اختراعات وابداعات معرفی می‌کند درجائی دیگر آن‌را باعث بلاهت و سفاهت می‌داند . ولی این تناقض فقط صوری‌است؛ زیرا اشتغال دایم به یك کارکه دربدایت امر موجب تحریك هوش و فکر است ممکن است بعداً به‌سبب یکنواختی، باعث‌کرختی وازکار افتادگی آن بشود. نتیجه‌ای‌که‌آدام اسمیت ازاین‌دوجهت ظاهراً متناقض می‌گیرد بسیارجالب است. به‌نظر او برای برکنار کردن معایب و مضار افراط در تخصص و کار یکنواخت لازم است که برای کلیهٔ افراد ملت حداقل تعلیمات عمومی مشتمل بر خواندن و نوشتن و حساب کردن فراهم وبلکه اجباری بشود وقسمتی از مخارج مدارس ابتدائی از محل بودجهٔ عمومی تأمین‌گردد[2]. این یکی‌ازمواردی‌است‌که اسمیت ازاصل‌اساسی‌خود راجع به‌عدم مداخلهٔ دولت خارج‌می‌شود وچنانکه‌خواهیم‌دید مورد منحصر به‌فرد نیست. اسمیت‌شرح ووصف خودرا از تقسیم‌کار بالاخره با بیان حد ومرزآن تکمیل می‌نماید . به‌نظر او

---

۱. ثروت ملل، جلد دوم، صفحهٔ ۲۶۷، کتاب پنجم، فصل اول، قسمت سوم، مادهٔ ۲.

۲. «بامخارج خیلی جزئی مقامات عمومی می‌توانند تمام افراد ملت‌را تشویق نمایند و برای آنها تسهیلاتی فراهم‌کنند و حتی‌آنان را مکلف سازندکه اصول‌کلی تعلیمات عمومی (خواندن و نوشتن وحساب‌کردن)را فرا بگیرند. جلد دوم، صفحهٔ ۲۷۱، کتاب پنجم، فصل اول، قسمت سوم، مادهٔ ۲ .

حدومرزی که تقسیم کارناچار به آن متوقف می‌شود دوچیزاست : اول میزان گستردگی بازار. «وقتی که بازار خیلی کوچك است هیچکس تشویق نمی‌شود که‌وقت خود را فقط صرف یك کاربکند ؛ زیرا تولیدکننده نمی‌تواند ما زاد برمصرف محصول خویش را با چیزهائی که دیگران تولید می‌کنند ومورد نیاز اوست‌معاوضه نماید»[1]. به‌همین جهت است. تجارت با مستعمرات وممالك خارج که باعث گسترش بازار فروش‌صنایع ملی‌است تقسیم کاررا وسعت می‌بخشد وثروت را افزایش می‌دهد .

کیفیت دیگری که بنظراسمیت تقسیم کاررا محدود می‌کند «تجمع قبلی‌سرمایه» است[2]. ولی صحت این نظریه‌کمتر از اولی‌است . اسمیت ظاهراً در این باره وضع یك کارخانهٔ مخصوص راصادق برهمهٔ جامعه می‌داند . درست است که هرکارفرما درکارخانهٔ خویش به نسبتی می‌تواند تقسیم فنی کاررا وسعت دهدکه درآن‌سرمایه بکار انداخته است، ولی ازلحاظ کلی‌جامعه مسلم است‌که‌تقسیم کار باعث می‌شودکه تجمع قبلی‌سرمایه نسبت به هرکارگر وبرای کاری‌که می‌کند خیلی‌کمتر ازآن باشدکه افراد جداگانه بکار تولید مشغول باشند[3].

این بود خلاصهٔ نظریهٔ‌آدام اسمیت‌راجع به تقسیم‌کار ، نظریه‌ای‌که امروزچنان به ذهن‌ها آشنا شده وعمومیت یافته است‌که به‌زحمت می‌توانیم تازگی وابتکار و اهمیت

---

۱ . جلد اول، صفحهٔ ۱۹ ، کتاب اول ، فصل سوم .

۲ . «چون تجمع سرمایه برحسب‌ترتیب طبیعی امورقبل ازتقسیم‌کار صورت می‌گیرد، بنابراین تقسیمات جزء کار ناچار بیشتر از میزان سرمایه‌ای‌که قبلاً مجتمع‌شده‌است توسعه پیدانمی‌کند»، جلداول، صفحهٔ ۲۵۹، کتاب‌دوم،مقدمه. درمحل دیگر برعکس‌مبلغ سرمایه‌ای راکه ممکن‌است دریك صنعت بکاربرود تابع‌مقدارکاری می‌داندکه ممکن‌است به‌مصرف برسد (جلد اول، صفحهٔ ۱۳۷، کتاب اول، فصل‌دهم، قسمت۲). ولی این نظریه درپیش اسمیت تنها و دور افتاده است و نظریهٔ اول بیشتر مطابق با فکر اوست .

۳ . برای ملاحظهٔ نقادی دقیقی‌که از عقیدهٔ اسمیت در این موضوع شده است به‌کتاب کنان سابق‌الذکرمراجعه‌کنید ، صفحات ۸۳ ــ ۸۰ .

آن‌را درک کنیم (اگرچه بعضی از علماء اجتماع مانند دورکهایم آن را تا به پایهٔ شالودهٔ اخلاقی ارتقاء داده‌اند). مع‌الوصف برای توجه به‌اهمیت و برتری آن کافی‌است که آن را با تصوری که فیزیوکراتها ازاجتماع داشته‌اند مقایسه نمائیم .

فیزیوکراتها جهان اقتصادی را به صورت عده‌ای از طبقات تصور می‌کردند که برروی یکدیگر» قراردارند، به نظر آنها درواقع کشاورزان بقیهٔ اجتماع را بردوش خود حمل می‌کنند ؛ زیراآنها هستند که شیرهٔ حیات بخش را از زمین می‌گیرند و قسمتی ازآن‌را به‌دیگران می‌رسانند . آدام اسمیت برعکس تولید اجتماعی ثروت را بطورکلی در نظر می‌گیرد وآن‌را نتیجهٔ کاروکوشش واحدهای اقتصادی متفاوتی میداند که « درکنار یکدیگر » قرار گرفته‌اند واز مجرای مبادلات بهم مربوط هستند . ترقی هررشته ازفعالیت اقتصادی مربوط به پیشرفت سایررشته‌هاست . هیچیک‌ازطبقات مولد به تنهائی عهده دار تأمین زندگی دیگران نیست وهمه نسبت به‌یکدیگر لازم وملزوم هستند . پیشه‌وری که باعث می‌شود دهقان کار و زحمت خانه سازی و یا دوخت و دوز لباس خودرا صرفه‌جوئی کند. به‌این صورت در افزایش محصول کشاورزی سهیم است، همچنان زارعی که پیشه‌ور را ازشخم‌زدن وکاشتن بذر بی‌نیاز می‌کند به‌سهم خود باعث ازدیاد محصول صنعتی می‌گردد . پس ترقی وتوسعهٔ ثروت ملت تنها در این نیست که «محصول‌خالص» زیادشود، بلکه افزایش‌همهٔ چیزهاکه موردحاجت مصرف‌کنندگان‌است افزایش ثروت عمومی‌است .

از نتایج عملی و آشکار این نظریه یکی این است که مالیات نباید فقط بریك طبقهٔ مخصوص تحمیل شود (بر خلاف نظریهٔ فیزیوکراتها) ، بلکه باید به طور یکسان و برای همهٔ طبقات برقرار گردد . به‌جای مالیات واحد اسمیت مالیات متنوع و شامل همهٔ درامدها را پیشنهاد می‌نماید، اعم از آنکه ناشی از کار باشد ، یا سرمایه و یا زمین . قاعدهٔ اساسی که در این باره مقرر می‌دارد این است که «اتباع هر دولت در پرداخت مصارف آن باید حتی‌الامکان نسبت به توانایی مالی خود یعنی به تناسب

عوایدی‌که درنتیجه حمایت دولت به دست می‌آورند شرکت نمایند»[۱]. این همان‌قاعدهٔ مشهور تناسبی بودن مالیات‌هاست که بعداً در مباحثات مالی آنهمه مورد استناد واقع شده است[۲].

تعجب در این است که خود آدام اسمیت از نظریهٔ خویش تمام نتایج لازم را نگرفته و متوجه همهٔ شمول آن نشده است. نظریهٔ تقسیم کار خود به خود کافی است که تمام سبك اصحاب مکتب حکومت طبیعت را در هم بکوبد. معذلك در آخرین فصل ازکتابش اسمیت باز هم با زحمت زیاد کوشیده است‌که عقاید آنها را رد نماید، آن هم با دلایلی که همواره متین و غیر قابل ایراد نیست ـ گذشته از آن اسمیت مثل آنکه اصل تقسیم کار خویش را فراموش کرده باشد در قسمتی از نظریات خود تحت تأثیر فیزیوکراتها قرار گرفته و تا آخر هم موفق نشده است که خود را از دردسر تشخیص‌کارهای مولد وغیرمولد نجات بخشد، بلکه فقط‌آن‌را به‌صورت دیگری تعریف می‌نماید.در نظر اوغیرمولد تمام‌کارهائی‌است «که پس‌ازانجام‌گرفتن فوراً نابود می‌شود وبه‌ندرت در دنبال خود اثر و یا ارزشی باقی می‌گذاردکه با آن بتوان بعداً خدماتی

---

۱. این یکی از چهار اصل معروف است که اسمیت در آغاز نظریهٔ خویش راجع به مالیاتها بیان میکند. سه دیگرعبارتست از: «۲. مالیات هرکس باید مشخص و معلوم باشد نه مستبدانه، یعنی موعد و ترتیب پرداخت و مبلغ‌آن برای‌مؤدی مالیات و هرکس دیگرباید روشن وآشکار باشد...، ۳. هرمالیات باید درزمان وبه‌ترتیبی وصول شود که بیشتر موافق مصالح مالیات دهنده است ...، ۴. هرمالیات باید به قسمی سازمان داده شود که‌زیادتر ازآنچه به خزانهٔ عمومی وارد می‌شود چیزی ازکیسهٔ افراد ملت خارج نگردد (جلد دوم، صفحهٔ ۳۱۱ــ ۳۱۰ کتاب پنجم، فصل دوم، قسمت دوم).

۲. قاعدهٔ تناسبی بودن مالیات که اسمیت بیان کرده است مانع از آن نشده که در محل دیگری از کتابش (اگر چه دور افتاده و تنها) خود را طرفدار مالیات تصاعدی نشان دهد و این از جمله موارد تردید و دو دلی معمولی اوست، در مورد مالیات اجارهٔ مساکن معتقدست‌که مالیات توانگران باید سنگین‌تر ازمالیات ناتوانان‌باشد؛ زیرا نسبت به اشخاص کم بضاعت ثروتمندان مبالغ بیشتری به‌مصرف مساکن خود می‌رسانند. «بهیچوجه غیرمعقول نیست که ثروتمندان در مصارف عمومی نه تنها به نسبت درامدهای‌خود، بلکه بیشتر از آن نیز شرکت نمایند». جلد دوم، صفحهٔ ۳۲۷، کتاب پنجم، فصل اول، قسمت سوم، مادهٔ ۱.

معادل آنها خریداری کرد»[۱] . اینها خدماتی هستند که ژان باتیست سی بعداً به آنها عنوان «محصولات غیر مادی»[۲] می‌دهد و شامل کار خدمهٔ منازل و مستخدمین ادارات و قضات و نظامیان وروحانیان ووکلای دادگستری و پزشکان وهنرپیشگان و نویسندگان و نوازندگان و غیره و غیره می‌شود . به این ترتیب با محدود ساختن مفهوم «تولید» به‌اشیاء مادی ، اسمیت باعث مشاجرات و مباحثات بیهوده‌ای دربارهٔ‌کارهای مولد و غیر مولد شده است ، مباحثاتی که ژان باتیست سی آغاز می‌کند و استوارت میل از سر می‌گیرد وظاهراً امروز به‌زیان اسمیت ولی باتفسیرصحیح‌تر عقاید خود اوپایان پذیرفته است . واضح و آشکار است که همهٔ «خدمات» مانند «محصولات» جزء درامد سالانهٔ ملت محسوب می‌شود و اگر افراد کاردانی همهٔ وقت خود را صرف آن امورنکنند رفاه و آسایش عمومی دچار عسرت می‌گردد .

بالاتر از اینها اسمیت با آنکه تشخیص فیزیوکراتها را درخصوص طبقات مولد و طبقات مزدور[۳] رد می‌کند با وجود این تصدیق می نماید که کار پیشه‌ور و بازرگان کمتر از کار کشاورز مولد ثروت است ؛ زیرا کشاورز علاوه بر تجدید سرمایهٔ خود و منافع آن بهره‌ای نیز به مالك زمین می پردازد[۴] .

علت این تردید و دو دلی درافکاراسمیت چیست ؟ این اعتقاد به امتیاز و برتری قدرت تولید کشاورزی از کجا آمده است ؟ توضیح این نکته بسیارجالب و مفید است

---

۱ . ثروت ملل، جلد اول،صفحهٔ ۳۱۴ ،کتاب دوم، فصل سوم .

۲ . Produits immatèriels

۳ . Stipendiées

۴ . «زارعین اجارهٔ کار و کارگران کشاورزی علاوه بر تجدید سرمایه که به مصرف اعاشه و خدمات آنها می‌رسد هرسال بهرهٔ خالصی به‌صورت بهرهٔ آزاد برای مالکان اراضی تولید می‌نمایند،همانگونه که نکاحی که‌ازآن سه‌فرزند بوجود می‌آید مسلماً بارورتر ازآنست که فقط دو فرزند ببار می‌آورد همانطور عمل زارعین اجاره کار و کارگران کشاورزی مسلماً بیشتر از بازرگانان ، پیشه‌وران وکارخانه‌داران مولد ثروت است ، ولی این برتری محصول یك طبقه باعث آن نیست که طبقات دیگر غیر مولد و عقیم باشند»(جلد دوم، صفحهٔ ۱۷۳ ، کتاب چهارم ، فصل نهم) .

بخصوص که بوسیلهٔ آن بهتر می‌توانیم مقام آدام اسمیت را در تاریخ عقاید اقتصادی مشخص کنیم.

از طرفی اسمیت، اگر چه خود او آن‌را قبول ننماید، نتوانسته است خویشتن را از نفوذ عقاید فیزیوکراتها مصون بدارد. او در بارهٔ سبك آنها می‌گوید: از همهٔ سبك‌هاکه تا آن زمان ظاهر شده به‌حقیقت نزدیك‌تر است[1] و ازآنها با احترام صحبت می دارد. تأثیر آنها در افکار او چنان شدید بوده که نتوانسته است خود را از وسوسهٔ بعضی از اندیشه‌های آنان، با آنکه با اصیل‌ترین عقاید او تنافر داشته اند، خلاص بکند. ازآن‌جمله این عقیده که بین تولید کشاورزی و تولید دیگر صنایع اختلاف شدید وجود دارد، زیرا درصنعت وتجارت‌نیروهای طبیعت وارد عمل نمی شوند و حال آن که در کشاورزی با انسان همکاری می‌کنند: «مقدار مساوی کارمولد درکارخانه‌ها هرگز نمی‌تواند به اندازهٔ مقدار کاری‌که‌کشاورزی به بار می‌آورد تولید ثروت نماید، زیرا در صنعت طبیعت هیچ کار نمی‌کند و همه را انسان انجام می دهد و تولید باید همیشه متناسب با نیروی عواملی باشد که در کار آن به مصرف می رسد»[2]. با خواندن چنین عباراتی از چنان دانشمند بزرگ شخص تصور می‌کند که در عالم رؤیااست. گوئی آب و باد و برق و بخار که در صنعت همدست انسان هستند از نیروهای طبیعت محسوب نمی شوند!.

ولی آدام اسمیت بدون توجه به آسیب این اندیشه‌ها در اشتباه خود بیشتر از این جهت پافشاری می کند که برای او موجب توجیه و توضیح یکی از پدیده‌های به ظاهر عجیب اقتصادی است: پدیدهٔ بهرهٔ مالکانهٔ اراضی زراعی که بعد از او حس کنجکاوی دیگر اقتصاد شناسان انگلیسی را نیزتحریك می کند. واقعاً چه باعث شده است در جائی‌که باردهی سایر رشته‌های تولید ثروت معمولاً در حدود میزانی‌است‌که کار و سرمایهٔ مصرف شده را به نرخ عادی جبران می‌کند کشاورزی علاوه بر تأمین

۱. جلد دوم، صفحهٔ ۱۷۶، کتاب چهارم، فصل نهم،.

۲. ثروت ملل، کتاب دوم، فصل پنجم، جلد اول، صفحهٔ ۳۴۴.

این دو درامد موجب درامد اضافی دیگری هم می‌گرددکه بهرهٔ مالکانهٔ صاحبان اراضی کشاورزی است[۱] . اسمیت می‌گوید: «علت این است‌که درکشاورزی طبیعت با انسان‌کار می‌کند و اگرچه کارآن متضمن خرجی نیست ولی محصول‌آن مانند محصول‌گران‌ترین کارگران دارای ارزش است بنابراین بهرهٔ مالکانه را باید محصول نیروهای طبیعت دانست که مالك در اختیار کشاورز اجاره کار گذاشته است»[۲] . اگر آدام‌اسمیت در بارهٔ

۱ . بهرهٔ مالکانه ویا اجاره‌بهای‌اراضی مزروعی‌را به‌زبان‌انگلیسی Rent می‌گویند.

۲ . باید یادآور شویم که اسمیت در این مورد مثل موارد دیگر چند عقیدهٔ مختلف دارد. در قسمت‌های دیگر ازکتابش بهرهٔ مالکانه را مثل قیمت درحالت انحصار می‌داند که «در ترکیب قیمت محصولات به‌کیفیتی غیرازمزد و سرمایه داخل می‌شود . بالا وپائین بودن دستمزدها و یا سود سرمایه علت وسبب‌گران یا ارزان شدن قیمت‌هاست، ولی بالا وپائین شدن بهرهٔ مالکانه نتیجهٔ آنست . چون برای رسیدن‌کالائی به بازار اگردستمزد ویا سودگزاف ویا کم پرداخته شود قیمت آن در بازار زیاد و کم می‌گردد . بر عکس وقتی قیمت کالای (کشاورزی) خیلی و یا اندکی‌بالاترازمبلغ و یا مساوی مبلغی است‌که‌برای دستمزدکارگران وسود سرمایه پرداخت می‌شود بهرهٔ مالکانه ترقی می‌کند ویا پائین می‌آید و یاازبین می‌رود» (جلداول صفحهٔ ۱۴۷ کتاب اول، فصل یازدهم، قسمت‌اول). به‌نظرمی‌رسدکه التیام‌چنین‌آراء متناقض‌که دریکی بهرهٔ مالکانه را ازعوامل تشکیل قیمت ودرجای دیگر اثرو نتیجهٔ قیمت‌ها می‌داند امکان ناپذیر باشد.

در چاپ اول کتاب این تناقض باز نمایان‌تر بود . در آنجا اسمیت بهرهٔ مالکانه را مانند کار و سود سرمایه از عوامل ارزش و منبع سوم ایجاد ارزش می‌دانست (رجوع‌کنید به چاپ‌کنان، جلداول، صفحهٔ ۵۱ ـ یاد داشت شمارهٔ۷)، ولی این قسمت ازچاپ دوم به‌بعد حذف گردید و دیگر بهرهٔ مالکانه مانند یکی ازعوامل تشکیل قیمت معرفی نشد . شاید تغییر مزبور نتیجهٔ نامه‌ای‌بوده‌است که هیوم در تاریخ اول آوریل ۱۷۷۶ بعد از خواندن کتاب ثروت ملل به اسمیت نوشته و در آن قید کرده است که: «من نمی‌توانم باور کنم بهرهٔ مالکانه که کشاورزان اجاره‌کار به‌مالکان می‌پردازند جزء قیمت محصولات باشد . به‌نظر من عوامل تعیین کنندهٔ قیمت مقدار و تقاضا است» (رجوع‌کنید به‌نامه‌های دیویدهیوم، جلد دوم، صفحهٔ۳۱۱، انتشار J. Y. T. Goreig ، اکسفورد، ۱۹۳۲)ازاینجامعلوم‌می‌گرددکه‌مشاجرهٔ راجع به اینکه‌آیا بهرهٔ مالکانه جزء قیمت محصولات هست و یا خیر مربوط به‌دیروز نیست. این مشاجرات فقط باپیدایش«نظریهٔ تعادل عمومی» Théorie de l'équilibre générale پایان پذیرفت .

بهرهٔ مالکانه صاحب نظریهٔ صحیحی بود احتیاج توسل به نیروهای طبیعی زمین برای توضیح عواید مالك نداشت و شاید بدین آسانی عقیدهٔ قدرت تولیدی خاص زمین را هم تصدیق نمی‌کرد، ولی برعکس نظریهٔ اقتصادی و درك نادرست او از بهرهٔ مالکانه جهت بیشتری برای پایداریش دراشتباهی گردیدکه فیزیوکراتهاراهنمای اوشده بودند[1].

ازطرف دیگرخارج ازروابط بافیزیوکراتها اسمیت خود شخصاً علاقهٔ مخصوصی به کشاورزان دارد. چیزی نادرست‌تر ازاین نیست‌که او را، چنانکه بعضی‌ها گفته‌اند مبشر و یا پیشاهنگ صنعت طلبی[2] بدانیم و از این جهت او را در برابر فیزیوکراتها که حامیان و مدافعان کشاورزی تصور شده‌اند قرار بدهیم. زمانی‌که کتاب ثروت ملل در ۱۷۷۶ انتشاریافت تحول بزرگ اقتصادی‌که در تاریخ به نام «انقلاب صنعتی» معروف شده، وعبارت از تبدیل سریع صنایع‌کوچك دستی و خانگی انگلستان است به صنایع بزرگ ماشینی، به زحمت‌آغاز شده بود. شکی نیست که هارگریوس[3] و آرك رایت[4]

---

۱. اشتباه او از جهتی ناشی از اینست که بین سود کارفرما و ربح سرمایه دارتفاوت مشخصی قائل نیست. در نظر او و همهٔ جانشینان او وقتی که کارفرما در عین حال صاحب سرمایه هم باشدکلمهٔ سود (profit) شامل هردو درامد است ــ برعکس‌کلمهٔ ربح (intérêt) برای درامد شخصی به‌کار می رود که سرمایهٔ خودرا به‌دیگری وام می‌دهد، بدون‌آنکه خود او شخصاً ازآن بهره برداری نماید: «درامد حاصل از سرمایه توسط شخصی‌که‌آن‌را اداره می‌کند و یا ازآن بهره‌برداری‌می‌کند سود نامیده می‌شود، ولی‌درامدکسی‌که خود ازسرمایه بهره‌برداری نمی‌کند و‌آن‌را به‌دیگری‌وام می‌دهد ربح یا قیمت پول است» (کتاب‌اول، فصل ششم، جلد اول، صفحهٔ ۵۴)، اول‌کسی‌که مفهوم «کارفرما» را به درستی تشخیص داد ژان باتیست سی بود. اگر اسمیت مقام و اهمیت کارفرما را تشخیص داده بود به‌خوبی متوجه می‌گردید که‌اولاً کارفرمای صنعتی علاوه برربح سرمایه غالباً مال‌الاجاره‌ای هم برای‌کرایهٔ زمین می پردازد و ثانیاً در سود کارفرما عنصری معادل بهرهٔ مالکانه وجود دارد ـ در نظر اسمیت سود کارفرما پاداش خطرات متحمل شده و یا دستمزد مدیریت اوست.

۲. Industrialisme

۳. James Hargreaves، متوفی ۱۷۷۸.

۴. (Sir Richard) Arkwright، ۱۷۳۲-۱۷۹۲.

یکی دستگاه ریسندگی خود را در ۱۷۶۵[1] و دیگری دستگاه آبی خود را به نام «واتر فریم»[2] در ۱۷۶۷ اختراع کرده و باعث شده بودند که صنعت پنبه ترقی شکوفان خودرا آغاز نماید. بازهم شکی نیست جیمس وات که اسمیت او را بخوبی می‌شناخت در۱۷۶۹ گواهینامهٔ ثبت اختراع ماشین بخارخودرا تحصیل کرده بود[3]، ولی این اختراعات که همه تازه بودند هنوز تأثیری درتغییر اوضاع صنعتی نداشتند وبسیاری ازاختراعات مهم‌ترمانند ماشین کرمپتون[4] (۱۷۷۹) و ماشین ریسندگی کارت رایت (۱۷۸۵)[5] هنوز بوجود نیامده‌بودند. تاریخ‌های مذکور خودگویا ورساهستند ـ درزمانی که آدام‌اسمیت کتاب خود را منتشر کرد انقلاب صنعتی تازه شروع شده بود. بعلاوه چون غالب افکار اساسی او در درس‌های دانشگاه‌گلاسکو که درحدود ۱۷۵۹ تدریس می‌کرد دیده می‌شود تصور ارتباط جدی بین تحول صنعتی درشرف‌آغاز واندیشه‌های‌کتاب ثروت‌ملل غیرمعقول به‌نظر می‌رسد. حتی برخلاف آنچه‌کارل مارکس تصورکرده[6] صحیح نیست‌که اسمیت را بانبودن صنایع ماشینی تحت تأثیر وضع ونظام‌کارخانه‌های غیرماشینی[7] زمان خود بدانیم، زیرا صفت ممتاز اقتصاد انگلستان در آن تاریخ (با وجود ترقیات مسلم

۱. Spinning Jenny

۲. Water frame

۳. جیمس‌وات(James Watt)کارگاهش را در۱۷۵۶ درعمارت‌دانشگاه‌گلاسکو دایرکرد و برای‌آن ابزار فنی دقیق ساخت، زیرا اتحادیه‌های اصناف مانع بودندکه او در شهردکانی بازکند. اسمیت این سابقه را نمونهٔ روشنی از تنگ چشمی وکوته‌نظری نظامات اداری وصنفی می‌داند.

۴. Samuel Crompton (۱۸۲۷-۱۷۵۳) دستگاه و یا Mule او ترکیبی است از ماشین‌های ریسندگی‌هارگریوس وآرک‌رایت.

۵. Cartright, Edmund (۱۸۲۳-۱۷۴۳)

۶. مارکس درحق اسمیت می‌گوید: «اقتصاد شناسی‌که مظهردورهٔ کارخانه‌داری‌است»، Das Kapital ، جلد اول ، چاپ چهارم ، صفحهٔ ۳۱۳.

۷. Manufacture

صنعتی) بازرگانی بزرگ بود نه کارخانه‌داری[1] شهر گلاسکو بخصوص که محل اکثر ملاحظات اسمیت بود هنوز اساساً شهری تجارتی محسوب می‌گردید و شغل شاغل آن انبارداری واردات توتون آمریکا بود[2].

نه تنها دور از حقیقت است که کتاب اسمیت را بیانیه و یا بشارت نامه‌ای به نفع جامعهٔ نوین صنعتی در شرف تکوین بدانیم، بلکه از قرائت بسیار سطحی و اجمالی آن معلوم می‌گردد که «بازرگانان و کارخانه‌داران» پسند خاطر او نیستند. شدیدترین انتقادات وزننده‌ترین کنایات او متوجه آنهاست ــ درحالی که به‌نظراو منافع مالکان اراضی وکارگران همواره همساز با مصالح عمومی مملکت است، برعکس منافع «بازرگانان وکارخانه‌داران‌را هیچوقت کاملامطابق بااین مصالح نمی‌داند «منافع آنها غالباً دراینست که مردم راگول بزنند وحتی‌مورد ظلم‌وستم قراربدهند» «چنانکه درفرصت‌های مختلف اورا درعین حال هم فریفته وهم موردستم قرار داده‌اند»[3].

درانتخاب بین‌کارگران‌وسرمایه‌داران اسمیت تردیدنمی‌کند. تمام‌علاقهٔ‌اوچنانکه ازقسمت‌های مختلف‌کتابش به‌آسانی می‌توان دریافت متوجه‌کارگران است. دراین باره ممکن‌است شواهد متعدد نقل‌کرد. کافی است‌که شیوهٔ بسیارمتفاوت‌گفتاراوراجع به‌زیادی مزدکارگران وسودگزاف سرمایه‌داران‌را متذکرشویم. درپاسخ‌این سؤال‌که‌آیا بالابودن مزدکارگران به‌نفع‌جامعه‌هست یاخیراسمیت می‌گوید: «پاسخ‌این‌سؤال ازهمان نظراول به‌اندازهٔ‌کافی روشن است. خدمتکاران و روزمزدان وکارگران از همه‌نوع در هرجامعهٔ سیاسی اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند. بدیهی است هرچه موجب بهترشدن وضع

۱. مراجعه‌کنید به‌کتاب مانتوو (Mantoux) انقلاب صنعتی‌قرن۱۸، پاریس۱۹۰۵، صفحهٔ۷۱: «اشتباه است اگر کارخانه‌داری‌را پدیدهٔمشخص دورهٔ قبل ازصنعتی شدن بدانیم. هرچند منطقاً کارخانهٔ بزرگ دستی‌سلف لازم‌کارخانهٔ ماشینی است ولی از نظر تاریخی چنین نیست. هرقدرپیدایش‌کارخانه‌های دستی در عصررنسانس مهم وپرمعنی بوده است در قرن بعد (درهمه‌جا) ویالااقل درانگلستان اثرواهمیت خود رااز دست داده‌است.

۲. رجوع‌کنید به‌کتاب ری (زندگی‌آدام‌اسمیت) Rae , Life of Adam Smith صفحهٔ ۸۹ .

۳. ثروت‌ملل، جلد اول، صفحهٔ۲۵۰، کتاب اول، فصل یازدهم.

زندگانی اکثریت مردم باشد برای مجموع جامعه زیان بخش نخواهد بود. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند شکوفان و سعادتمند باشد اگر قسمت اعظم افراد آن فقیر و بیچاره باشند. بعلاوه عدالت حکم می‌کند کسانی که برای همه غذا و لباس ومسکن فراهم می‌کنند خود آنها سهمی ازمحصول کار خویش را داشته باشند تا غذا و لباس ومسکن آنها را به‌وجه قابل تحملی کفایت کند[1].

از طرف دیگر به‌نظر اسمیت دستمزدهای سنگین معمولا باپایین بودن قیمت کار همراه است. تمایز بین قیمت کار و نرخ دستمزدها درکتاب «ثروت ملل» نیست، بلکه در آن خلاصهٔ زیباست که اسمیت در سال ۱۷۶۰ نوشته و بعداً بوسیلهٔ پرفسور اسکات پیدا شده است. «درجامعهٔ توانگر وبازرگان دستمزدها بالا ولی کار ارزان است. این دوامر که به‌تصور عوام وباتفکر سطحی غیرقابل‌جمع ومتناقض به‌نظرمی‌رسند برعکس به‌حکم تجربه توافق وهمراهی کامل دارند. دستمزدهای بالا نه‌تنها دلیل ثروتمندی جامعه‌است که می‌تواند به‌کسانی که‌کار می‌کنند حقوق خوب بدهد بلکه خود همان مصرف ثروت ویا به‌بیان دیگر همان چیزی‌است که توانگری جامعه عبارت‌ازآن است. کشور واقعاً غنی آن‌کشوری است‌که فراوانی نعمت به‌آسانی دردسترس قرار می‌گیرد وصرف مقدار کمی‌کار به‌صورت صحیح وشایسته‌کافی باشد تابرای هرکس به‌حد وفور تمام لوازم وهمهٔ خوشی‌های زندگی را فراهم‌کند»[2].

اما برعکس در بارهٔ سودهای گزاف آهنگ کلام تغییر می‌کند. اسمیت معتقد است‌که سودکارفرمایان بیش از دستمزدهای سنگین کارگران باعث گرانی ارزاق است واین تیر طنز را به‌سوی سرمایه‌داران رها می‌کند: «بازرگانان و اربابان کارخانه‌های ما همیشه از آثار بد مزدهای سنگین شکایت دارند که باعث بالارفتن قیمت‌ها و پایین افتادن فروش محصولات آنها در داخل وخارج است. ولی از نتایج بد سودهای گزاف

---

۱. ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۸۰، کتاب اول، فصل هشتم.

۲. W. R. Scott، کتاب Adam Smith as student and professor، گلاسکو، ۱۹۳۷، صفحهٔ ۳۳۲.

خود چیزی نمی‌گویند . وقتی‌که مطلب راجع به‌آثار زیان‌بخش منافع آنها است‌سکوت اختیار می‌کنند، ولی‌دربارهٔ دیگران داد سخن می‌دهند »[۱] . معنی این اختلاف درشیوهٔ کلام‌روشن‌است. روشن‌ترازآن شاید این عبارت‌است‌که باکمال‌تعجب طرفداران قوانین کارگری غالباً ازنقل‌آن غفلت نموده‌اند : « هربار قانونگذار می‌خواهد مقرراتی راجع به‌اختلاف بین کارفرمایان وکارگران وضع‌کند مشاوران اوکارفرمایان هستند. بنابراین هروقت مقررات به‌سودکارگران باشد مسلماً عادلانه ومنصفانه‌است ، ولی وقتی‌که به‌نفع اربابان باشد احیاناً طور دیگری است»[۲].

آهنگ اکثر نویسندگان زمان او غیراز این بود و نیز آهنگ مدافعان رسمی نظام صنعتی پنجاه سال بعد امثال ماک‌کولوها[۳] یورها[۴] وبابیجها[۵] هم غیر از این خواهد بود . درکلام اسمیت دمی ازشفقت وجوانمردی احساس می‌شودکه بعداً اشخاصی مانند لرد شافتسبوری[۶] وماکوالی[۷] را وادار می‌کند که قوانینی راجع به‌کارخانه‌ها (و به‌نفع کارگران) به‌تصویب برسانند .

---

۱. ثروت‌ملل، جلد اول، صفحهٔ ۱۰۰، کتاب اول، ذیل فصل نهم .

۲. ثروت‌ملل. جلد اول، صفحهٔ ۱۴۳، کتاب اول، فصل‌دهم، قسمت دوم .

۳. Mac Culloch (John Ramsay) (۱۷۸۹-۱۸۶۴)اقتصاد شناس‌انگلیسی معاصرجان استوارت‌میل، مؤلف‌کتاب « اصول علم اقتصاد » و استاد اقتصاد دردانشگاه لندن، درسیاست ازپیروان مکتب ویگ بود (مترجم ــ اقتباس از دایرة‌المعارف بریتانیکا).

۴. Ure

۵. Babbage (Charles) (۱۷۹۲-۱۸۷۱) ریاضی‌دان انگلیسی ، استاد دانشگاه کامبریج، مخترع نوعی ماشین حساب، مؤلف‌کتاب (اقتصاد ماشین‌ها وکارخانه‌ها) .

۶. Anthony Ashley Cooper Shaftesbury (۱۸۰۱ - ۱۸۸۵) از سیاستمداران معروف انگلیسی ـ عضومحافظه‌کارپارلمان و از مدافعان جدی مقررات مربوط به‌کارخانه‌ها و اصلاح وضع‌کارگران (مترجم).

۷. Thomas Babington Macualay (۱۸۰۰-۱۸۵۹) مرد سیاسی، نویسنده و مورخ بسیار مشهور ـ صاحب‌کتاب «تاریخ‌انگلستان» درچهار جلد ـ فعالیت او برای لغو بردگی‌مشهوراست (مترجم).

بنابراین اسمیت به‌هیچوجه ازپیش‌آهنگان صنعت طلبی نوزاد نیست. برعکس او باتمام تارهای وجودش به‌کشاورزی بسته است و برای نشان دادن این علاقه از هیچ فرصتی نمی‌گذرد. درچشم اوکارکشاورزی بس مشکل‌تراز هرشغل صنعتی‌است:«گذشته ازآنچه اصطلاحاً هنرهای زیبا ومشاغل آزاد می‌نامند شاید هیچ شغلی مانندکشاورزی نیازمند آنهمه اطلاعات وسیع و تجارب متنوع نباشد».[1] کشاورزی نه تنها مشکل‌تراست. بلکه مفیدتراست. اسمیت باتفصیل تمام زراعت وکارخانه‌داری وتجارت‌را باهم مقایسه می‌کند (بعداً دربارهٔ‌آن صحبت خواهیم‌کرد) و از آن چنین نتیجه می‌گیرد که برای سرمایه‌های هرکشور سودمندترین مشاغل ومطابق‌ترین‌آن بامصالح عمومی‌زراعت‌است. «جریان طبیعی‌امور» درهرملت مترقی‌اینست‌که نخست سرمایه‌های خودرا دررشته‌های کشاورزی بکاربیاندازند وپس ازآن درصنعت و در مرحلهٔ آخر در تجارت خارجی. اسمیت تمام بخش سوم از کتابش را صرف اثبات این مدعی می‌کند که چگونه سیاست کشورهای اروپائی درطی قرون متمادی به‌زیان کامل خود آنها با جانبداری از بازرگانان وارباب صنایع وعلیه کشاورزی «این جریان طبیعی امور» را مختل کرده است. بنابراین به‌نظر اوکشاورزی قربانی بزرگ عصر است. در نظریهٔ خود راجع به مالیات ها نیز نشان می‌دهد که چگونه قسمتی ازمالیات برمنافع و مالیات برحقوق و دستمزدها درمرحلهٔ‌آخرتحمیل برمالکان می‌شود. بالاخره وقتی‌که ازعوارض‌واردات گندم صحبت می‌کند(همان عوارضی‌که بعداً مایهٔ نفرت وخشم ریکاردونسبت به مالکان می‌گردد) اسمیت جانبداری خویش را کاملاً ظاهر می‌سازد و اغماض را به آنجا می‌رساند که گویا این عوارض برای خاطر منافع صاحبان املاك نیست، بلکه تقلید نابجا از کارخانه داران و بازرگانان باعث شده است‌که « نجیب زادگان روستانشین و کشاورزان‌انگلیس‌سخاوت‌وجوانمردی‌راکه‌خصلت‌جبلی‌آنهاست فراموش‌کنند ودرصدد برآیندکه امتیاز تهیهٔ‌گندم وگوشت را برای هموطنان خویش منحصر به خودکنند»[2].

---

۱. ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۴۲۷، کتاب چهارم، فصل دوم، تمام این قسمت در ستایش مالکان وکشاورزان شگفت‌آوراست.

۲. ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۱۲۸، کتاب اول، فصل دهم، قسمت دوم.

بدون آن‌که بیش از این‌کلام را طولانی کنیم خلاصه می‌نمائیم که اسمیت پیش داوری در بارهٔ کشاورزی و کشاورزان دارد و همین امر سبب شده است که در این موضوع باچنان طیب خاطرلااقل قسمتی از توهمات خرافی‌مانند فیزیوکراتها را بپذیرد و با وجود نظریهٔ تقسیم کار خویش نتواند کشاورزی را با دیگر فعالیت‌های‌اقتصادی‌در پایه‌ای کاملاً مساوی‌قرار‌دهد و برعکس کوشش نماید که تقدم‌دیرین آن‌را حفظ‌واثبات کند.

۲

خودسازی جهان اقتصادی وخوش بینی آدام اسمیت

خارج از تصویردنیای‌اقتصادی به‌صورت یك‌جامعهٔ بزرگ، ایجاد شده وبهم‌بسته بوسیلهٔ تقسیم‌کار، درکتاب اسمیت دواندیشهٔ اساسی دیگر وجود داردکه درپیرامون آنها می‌توان نظریه‌های خاص اورا جمع‌کرد: اول، اندیشهٔ طبیعی وخود کاربودن بنیادهای اقتصادی ؛ دوم ، اندیشهٔ خیر ونیك بودن آنها ـ و یا بعبارت دیگر این‌دو را می‌توان «طبیعی طلبی»[1] وخوش بینی آدام اسمیت نام نهاد .

این دواندیشه اگرچه درذهن آدام اسمیت بهم بسته و درهم آمیخته‌اند معذلك تاریخ نگار عقاید اقتصادی بایدآنها را بدقت ازهم جدا سازد .

ازنظر اسمیت خیر بودن بنیادهای اقتصادی با طبیعی بودن آنها ارتباط نزدیك دارد ـ در قرون هیجدهم با شوق تمام هرچیز طبیعی را خوب می‌دانستند . چنانکه کلمات طبیعی وعادلانه ودرست وسودمند را غالباً مثل مترادف بکار می‌بردند واسمیت هم نتوانسته است ازاین تداعی معانی برکنار بماند . اوتصور می‌کردکه باارائهٔ منشاء «طبیعی» بنیادهای اقتصادی نیك و مفید بودن آنها را نیز ثابت می‌کند[2]. امروزچنین

---

۱. Naturalisme

۲. راجع به ارتباط سبك اسمیت با فلسفهٔ عصروزمان او مراجعه‌کنیدبه :

W. Hasbach : Die allegmeinen Philosophischen Grundlagen der von F. Quesnay und A. Smith begrundeten politischen œkonomie. Lipzig, 1890.

اشتباهی دیگر جایز نیست . تشخیص علمی منشاء بنیادهای اجتماعی وارزیابی سود و زیان آنها به‌لحاظ مصالح اجتماعی دوکوشش فکری جایزولی بکلی متفاوت‌است. ممکن است با اسمیت موافق شدکه بنیادهای اقتصادی جامعهٔ ما مانند غالب پدیده‌های حیاتی دراصل طبیعی و «خودآ» بوده ودر عمل خودکار هستند ، ولی بهیچوجه‌آنها را بدین جهت نمی‌توان نیك‌ترین و مفیدترین ترتیب برای جامعهٔ دانست ـ در برابر عرصهٔ زندگانی اقتصادی خودکار هم خوش بینی وهم بدبینی هر دو جایزاست . بهمان‌اندازه که نظریهٔ اسمیت دربارهٔ «خودآیی» وخودکاری بنیادهای اقتصادی صحیح وثمر بخش به‌نظر می‌رسد بهمان اندازه توضیح وتوجیه او راجع به خیر ونیك بودن‌آنها ضعیف و ناقص است . نظریهٔ اول را بزرگترین اقتصاد شناسان جهان پذیرفته‌اند، ولی‌نظریهٔدوم را امروز تقریباً همه رد می‌کنند . بنابر این ما باید این‌دو اندیشه راکه در تاریخ عقاید اقتصادی دارای اثر و اهمیت فوق‌العاده بوده‌اند جداگانه مورد بحث قراردهیم .

اندیشهٔ «خودآیی» بنیادهای اقتصادی یکی‌ازافکاری‌است‌که‌اسمیت غالباً به‌آن بـرگشت مـی‌کند . او مانند فیزیوکراتها بـه عبارت لاتینی معروف ، می‌گوید «Il mondo va da se» جهان به‌خودی‌خود پیش می‌رود ودر تشکیل وتنظیمش نیازی به‌مداخلهٔ هیچ ارادهٔجمعی پیش‌بینی‌کننده وخردمندانه وهیچ نوع همداستانی قبلی‌افراد بشر نیست. این‌اندیشه‌ای‌است که‌مطالعهٔ نظام‌اقتصادی پیوسته ونوبه نو به مؤلف ماتلقین می‌کند . برای‌آن‌که جهان اقتصادی صورت وشکل‌کنونی پیداکند کافی بوده است که هزاران ومیلیون‌ها نفرهریکی بدون توجه به‌دیگران و بدون اندیشه در بارهٔ نتیجهٔ اجتماعی اعمالی که انجام می‌دهد درپی کار و زندگی خود باشد . ترسیم خطوط اصلی جهان اقتصادی نتیجهٔ نقشه و برنامهٔ‌اجتماعی‌سنجیده وحساب شده‌ای نیست‌که مغزمتفکری آن‌را ترتیب داده وبا فکر و شعور درجامعه به‌موقع اجراگذاشته باشد ، بلکه حاصل جمع خطوط بی پایانی‌است‌که افراد بیشمار انسانی به فرمان غریزه وغافل و ناآگاه از هدف اجتماعی در طریق زندگی خود رسم کرده‌اند .

ممکن است به‌نظر برسد که اندیشهٔ تشکیل طبیعی نظام اقتصادی شبیه نظریهٔ «قوانین اقتصادی» است که بعدها علماء اقتصاد عنوان می‌کنند؛ زیرا هر دو مفهوم نظم و سامانی تلقین می‌کنند که ما فوق ارادهٔ فردی‌است و خواه و ناخواه بر انسان تحمیل می‌شود- مع الوصف این دو متفاوتند و نظریهٔ اولی عام‌تر از دومی است. کلمات «قانون طبیعی» مشعر بر معنی مطابق قاعده بودن و تکرار و تجدید شدن پدیده‌ها با حصول شرایط معین است. ولی آنچه توجه اسمیت را جلب می‌کند غیر ازاین است. اوکمتر دربارهٔ دوام وثبات پدیده‌های اقتصادی صحبت می‌کند تا در بارهٔ خود آیی و طبیعی وغریزی بودن آنها. این کارژان باتیست سی است که جهان اقتصادی را بادنیای طبیعت مقایسه می‌کند. اسمیت بر عکس جهان اقتصادی را مانند موجودی زنده تصور می‌کندکه از خود و برای خود اندام‌های لازم وضروری بوجود می‌آورد. او در هیچ مورد اصطلاح قانون اقتصادی به کار نمی‌برد. اکنون همراه با اسمیت مهم‌ترین بنیادها ومهم‌ترین امور اقتصادی را از نظر بگذرانیم؛ خواهیم دیدکه در همه جا او بهمان نتیجه می‌رسد.

نخست از اولین‌آنها ازآنچه درمبحث گذشته دیدیم، ازآنچه بیش ازهمه‌باعث توسعه وافزایش ثروت ملی است یعنی از تقسیم کار آغاز می‌کنیم.

این‌بنیاد اعجاب‌انگیز آیا «اصلا نتیجهٔ خردمندی شخصی‌بوده‌که پیش بینی‌کرده وفراوانی ثروت عمومی را هدف قرار داده است؟» ابداً ومطلقاً، بلکه برعکس «نتیجهٔ تدریجی وآرام ولی قهری وضروری یکی از تمایلات طبیعی آدمی است که در اصل چنین‌فایده وسودمندی عظیمی‌را هم درنظر نداشته است؛ یعنی تمایل به‌معاوضه‌کردن، تمایل به‌دادن چیزی به‌عوض‌چیزدیگر»[1]. این‌تمایل به‌خودی خود مولود فطرت اولیهٔ انسانی‌نیست، بلکه درنتیجهٔ نفع شخصی پیدا شده است: «فرد انسانی تقریباً در هرقدم به‌کمك برادران وهمنوعان خود نیازمنداست، ولی‌آن‌را همواره از خیرخواهی وشفقت آنان خواستن‌توقع بیهوده‌ای‌است، آدمی درجلب همراهی ویاوری دیگران وقتی‌بهتر

---

۱. ثروت‌ملل‌جلد اول، صفحهٔ ۱۵، کتاب اول، فصل‌دوم.

کامیاب می‌شود که آنان‌را ذینفع سازد و به آنان نشان بدهد که قبول پیشنهاد او به‌نفع خودآنهاست. کسی که معامله‌ای به‌دیگری عرضه می‌کند پیشنهاد او تقریباً به‌این‌صورت است: چیزی راکه مورد حاجت من است به‌من بده درعوض‌من‌آن چیزی‌راکه برای‌شما لازم است به‌شما می‌دهم. مفهوم هر معامله همین‌است و بهمین ترتیب است که ما امروزه بیشتر خدمات وچیزهای مورد نیاز خود را از یکدیگر بدست می‌آوریم . این ازخیر خواهی قصاب وآبجوساز ونانوانیست‌که شام و ناهار ما را ترتیب می‌دهند، بلکه صرفاً به‌ملاحظهٔ منافع خودآنهاست. ما به انسانیت ونوعدوستی آنهامتوسل نمی‌شویم، بلکه به‌نفع طلبی وسودجوئی آنها مراجعه می‌نمائیم. ماهرگزاز نیازمندی‌های خود با آنها صحبت‌نمی‌کنیم، بلکه ازمنافع خودآنها سخن می‌گوئیم»[1] . بدین‌ترتیب است‌که‌مبادلات مرسوم می‌شود ودر نتیجهٔ آن تقسیم کارگسترش می‌یابد، زیرا «اطمینان به‌تعویض تمام آنچه زایدبر مصرف شخصی ازمحصول‌کارباقی می‌ماند با قسمتی از محصول کاردیگران که مورد حاجت اوست‌هرکس‌را تشویق می‌کندکه تنها به‌یك‌کار بپردازد وبه‌این‌ترتیب هنرواستعداد خودرا درآن شغل مخصوص پرورش دهد وتکمیل‌کند». بنابراین، تقسیم کار نتیجهٔ غریزهٔ مشترك همهٔ افراد بشر ونتیجهٔ غریزهٔ داد وستد است که‌آن نیز بطور طبیعی وبه‌خودی خود درنتیجهٔ قرین وهمسازبودن منافع خصوصی افراد با نفع عمومی توسعه پیدا کرده است .

پس از تقسیم کار پول را مورد ملاحظه قرار بدهیم . هیچ بنیاد اقتصادی شاید به اندازهٔ پول در تسهیل عمل مبادلات و بالنتیجه در ازدیاد ثروت عمومی مؤثر نبوده است. پس‌ازاسمیت‌کتاب‌های علم‌اقتصادهمه به‌شیوهٔ او وتقریباً به‌همان عبارات‌اومزایای پول‌را برمعاوضات اولیهٔ جنس به جنس شرح داده‌اند . ولی پول ، این‌وسیلهٔ معاملات ومعاوضات به چه ترتیب پیدا شده است ؟ آیا عمل قوهٔ حاکمه ویا ارادهٔ سنجیدهٔ ملت باعث آن بوده است ؟ ابداً واصلاً . آن نیز از غریزهٔ جمعی ناشی شده است . افراد انسانی‌به‌زودی معایب ومشکلات معاوضهٔ جنس‌به جنس‌را متوجه شدند . برای احتیاط

۱. تمام این قسمت تقریباً عیناً در جزوهٔ درس اسمیت نیز دیده می‌شود و آن نیز از «افسانهٔ زنبورعسل» ماندویل استفاده شده است.

ازآن معایب «هرآدم محتاط درهر دو روزمان پس‌ازاولین‌گسترش‌های تقسیم‌کار کوشش می‌کرده است که‌کار خود را طوری ترتیب دهدکه همواره علاوه برمحصول مستقیم‌کار خویش مقداری از جنس دیگری که مورد حاجت عموم است ومعمولا هیچکس آن‌را در معاملات رد نمی‌کند در اختیاروتصرف خویش داشته باشد تا بوسیلهٔ‌آن بتوانداشیاء مورد حاجت خود را ازکار وصنعت دیگران تحصیل نماید»[1]. به این ترتیب پول هم به‌نوبهٔ خود بطور طبیعی وخود به‌خود ازاعمال مقارن ولی بدون تبانی گروه کثیری از افراد مردم که به پیروی از منافع خود انجام می‌داده‌اند پیدا شده است و مقامات حاکمه خیلی بعد ، بعد ازآن‌که رسم پول فلزی رواج یافت، برای‌آن‌که وزن و عیار مسکوك را با ضرب خود تضمین نمایند درآن مداخله کردند.

یکی دیگر از پدیده‌های مهم اقتصادی «توسعه وافزایش سرمایه» است[2] که در

۱. ثروت‌ملل، جلد اول، صفحهٔ ۲۴، کتاب اول، فصل‌چهارم.

۲. مدت‌های مدید اقتصاد شناسان دربارهٔ سرمایه بهمان نظریهٔ‌اسمیت اکتفا می‌کردند وآن‌راکه مثل‌غالب قسمت‌های دیگر کتابش‌درسی‌شده بود درکتاب‌های علم‌اقتصاد خود تکرار می‌نمودند. امروز این پیروزی و شهرت‌کاملا غیرموجه به‌نظرمی‌رسد : چنانکه اقتصادشناس انگلیسی ـ کنان ـ می‌گوید: «قابل انکارنیست که‌آدام اسمیت تمام مسألهٔ سرمایه را دروصفی غیررضایت بخش‌باقی‌گذارده است » (تاریخ نظریه‌های راجع به تولید وتوزیع،۱۸۹۴،صفحهٔ Cannan: A history of the theories of production and distribution ۸۹ · هرگاه‌لازم باشد دربارهٔ‌این‌حکم دلیلی‌ذکر کنیم کافی‌است به‌خاطر بیاوریم که‌نظریهٔ مربوط به سرمایه درمدت پنجاه‌سال باعث چه بحث‌ها ومشاجره‌های پایان‌ناپذیرشده‌است۔ بعضی‌ازآثار بسیاربدیع‌پنجاه‌سال‌اخیرمانند‌کتاب‌نظریهٔ‌مثبت‌سرمایه(Théorie positive du Capital) بوهـم باورك Bohm Bawerk مخصوص ایـن موضوع بوده‌اند . درانگلستان و در امریکا و در ایتالیا و در فرانسه علماء اقتصاد مانند کنان Cannan و فیشر Fisher و پاره‌تو pareto و والرس Walras کوشیده‌اند کـه مفاهیم قدیم را بکلی تازه کنند و همین تنوع وکثرت مباحثات نشان می‌دهد کـه اسمیت در این موضوع حق مطلب را ادا نکرده است . به همین جهت تصورمی‌کنم که تشریح جزئیات عقاید او در این باب ضـروری نباشد. هرگاه با دقت‌کتاب دوم « ثروت ملل » را کـه تماماً به این موضوع اختصاص دارد مطالعه‌کنیم چه خواهیم دید؟ تقسیمی‌ازسرمایه به‌سرمایهٔ ثابت وسرمایهٔ گردان‌که از روش←

نظر اسمیت پس از تقسیم کار وپس ازاختراع پول هیچ امر اقتصادی مهم‌تر وهیچ منبع ثروتی اساسی ترازآن برای ثروت ملت وجود ندارد. هرقدر سرمایه داری ملت بیشتر باشد بهتر می‌تواند کارگران مولد ثروت را به‌کار وادارد وابزار وماشین‌ها راکه لازمهٔ گسترش قدرت تولیدکاراست بسازد وتقسیم‌کاررا درداخل خویش وسعت دهد. بنا براین افزودن مقدار سرمایه یعنی افزودن برصنعت و ثروت ورفاه عمومی[1]. افزایش سرمایه نه تنها «شرط عمدهٔ» افزایش ثروت است، بلکه در نظر اسمیت «یگانه وسیله»ای‌است که هر ملت باآن می‌تواند ثروت خود را توسعه بدهد. «صنعت مملکت ترقی نخواهد کرد مگر به نسبت افزایش سرمایهٔ آن و سرمایهٔآن زیاد نمی‌شود مگر به نسبتی‌که تدریجاً از عواید خود صرفه جویی وپس انداز می‌کند»[2] ویا به عبارتی‌که مدرسی‌شده واقتصادشناسان پس ازاسمیت تا استوارت میل تکرارنموده‌اند «سرمایه‌صنعت رامحدود می‌کند»[3]. بنا براین، سرمایه ارباب واقعی زندگی اقتصادی‌است و برحسب این که زیاد

→

تجارتی معمول زمان استفاده شده ؛ برابردانستن سرمایهٔ ملی با مجموع سرمایه‌های‌خصوصی که عقیده‌ای‌ناصواب وقابل‌ایراد است ؛ اعلام این‌نظریه‌که «پس‌انداز کردن‌عبارت‌ازمصرف کردن‌است»، نظریه‌ای‌که فقط در بعضی ازموارد صحیح‌است ولی بعد از اسمیت به‌حد اشباع تکرار شده است ؛ اعلام این مطلب تقریباً مبتذل که سرمایه از راه صرفه جویی و پس‌انداز افزایش می‌یابد وبالاخره بیان اینکه حد و مرزصنعت به‌سرمایه متوقف می‌شود.

۱. ثروت ملل، جلداول، صفحهٔ ۳۲۵، کتاب‌دوم، فصل‌سوم: «محصول‌سالانهٔزمین‌وکارهر ملت‌ازلحاظ‌ارزش‌افزایش‌حاصل نمی‌کندمگرآنکه عدهٔ کارکنان‌مولدثروت‌بیشترشود ویاقدرت تولیدی‌کارکنان سابق‌توسعه پیداکند. افزایش عدهٔ کارکنان مولد ثروت مسلماًهرگز ممکن نخواهد بود مگردرنتیجهٔ افزایش‌سرمایه یعنی‌افزایش‌وجوهی‌که وسیلهٔ نگاهداری‌آنان است. اما قدرت تولیدی همان عده‌کارگرهم قابل افزایش نیست مگربه‌دلیل‌ازدیاد وتکمیل ابزار و ماشین‌هائی‌که وسیلهٔ تسهیل‌وتقلیل کارهستند و یا درنتیجهٔ تقسیم و توزیع بهترمشاغل بین‌آنها درهردو مورد تقریباًهمیشه سرمایهٔ اضافی‌لازم وضروری‌است».

۲. ثروت ملل جلد اول، صفحهٔ ۳۲۵، کتاب چهارم، فصل۳.

۳. «مجموع‌صنعت هرجامعه هرگز ازحد سرمایه‌ای‌که‌آن جامعه می‌تواند بکاربیندازد تجاوزنمی‌کند». جلداول، صفحهٔ۴۱۹، کتاب‌چهارم، فصل۲. وضع جملهٔکوتاه‌معروف: «سرمایه صنعت را محدود می‌کند» ازاستوارت میل است.

یا کم بشود راهها را برکار می‌گشاید و یا راه‌را بر هر نوع اصلاحی می‌بندد. سرمایه است که به حکومت مطلق خویش زمین و کارآدمی را بارور می‌سازد و یا بر عکس‌آنها را لم‌یزرع و بی‌حاصل باقی می‌گذارد.

برتری مقامی‌که اسمیت برای سرمایه قائل شده قابل ایراد است و از این حیث هم ایرادهای فراوان بر او واردکرده‌اند. بهر حال بسی مایهٔ شگفتی است‌که خود او در آغاز کلام خویش کار را عامل بزرگ ثروت معرفی کند وسپس‌آن را تابع سرمایه قرار دهد. ولی اکنون جای ازسرگرفتن بحث‌های پایان یافته نیست[1]. آنچه ازلحاظ ما بیشتر واجد اهمیت است اینست‌که چگونه اسمیت ترتیب فراهم‌آمدن وجمع شدن سرمایه‌ها را شاهد تازه‌ای برای اثبات خودآیی پدیده‌های اقتصادی معرفی می‌کند؛ هرگاه سرمایه مجتمع می‌شود به‌لطف پیش بینی جمعی جامعه نیست، بلکه در نتیجهٔ اعمال انفرادی یکسان ومقارن هزاران نفر است‌که هریك به سوق انگیزهٔ بسیار سادهٔ بهترکردن وضع خویش بطور طبیعی وخود به‌خود قسمتی از درامدخود را صرفه‌جویی می‌کند وپس انداز خویش را بطورمولد بکار می‌اندازد[2]. «اصلی‌که مایهٔ صرفه‌جویی است میل به بهترکردن وضع ماست، میلی‌که عموماً آرام و بی‌هیجان‌است ولی‌از پستان مادر همراه ما بوده وتالب‌گور ما را ترك نمی‌کند. بلی برای بهبود بخشیدن به وضع زندگی خود، وسیله‌ای‌که قاطبهٔ افراد مردم وجههٔ همت خود قرارمی‌دهند وهمواره در آرزوی آن هستندافزایش ثروت است. این‌عادی ترین وسیله واولین وسیله‌ای‌است که

۱. می‌گوئیم «پایان‌یافته» زیرا امروز اقتصادشناسان تقریباً همگی‌توافق دارندکه اگربرای تولید ثروت‌همکاری عوامل‌سرمایه وکار ونیروهای‌طبیعت‌ضروری‌است تولیدبستگی به وفور هریك از این عوامل دارد نه یکی ازآنها به تنهائی.

۲. اسمیت‌ازپیش‌به‌سوسیالیست‌ها (امثال رودبرتوس Rodbertus ولاسال Lassalle، که بعداً می‌خواهند منبع سرمایه‌راکار بدانند ونه‌پس‌انداز،جواب داده است: «علت مستقیم و بلافصل افزایش سرمایه پس‌اندازاست ونه‌کار. بی‌شك ثروتی را که پس‌انداز جمع می‌کند کار تهیه‌می‌کند، ولی کار هر چه باشد اگر صرفه جوئی و پس‌انداز در بین نباشد سرمایه هرگز اضافه نخواهد شد». کتاب ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۳۲۰، کتاب دوم، فصل سوم.

به ذهن‌ها خطور می‌کند و بهترین وسیله برای افزودن ثروت هرکس آنست که قسمتی از آنچه بدست می‌آورد پس انداز وجمع کند». این میل بقدری توانا است که حتی جنون ولخرج‌ترین حکام موفق به خنثی کردن آثار نیك آن نیست: «کوشش یك نواخت و ثابت ولاینقطع هرآدمی برای بهبود وضع خود ـ این سرچشمهٔ ثروتمندی همگانی و رفاه فردی ـ عموماً بحدی قوی‌است که با وجود بوالهوسی‌های حکام واشتباهات بزرگ ادارات، پیشرفت طبیعی امور را به بهترین صورت نگاهداری می‌کند، همچنان که اصل مجهول حیات نه تنها باوجود بیماری‌ها بلکه علی‌رغم دستورهای ابلهانهٔ پزشکان غالباً تندرستی و نیرومندی را حفظ می‌نماید»[1].

ولی بهترین وجالب ترین مصداق «خودآیی» بنیادهای اقتصادی همانا نظریهٔ تطابق عرضه با تقاضا است‌که لازم است دربارهٔ آن اندکی بیشتر بسط مقال بدهیم.

در جامعهٔ مبتنی برتقسیم کار ومشاغل که بدون توافق و سازش قبلی بین رقبا و بدون مدیریت وهدایت دسته جمعی هرکس برای فروش دربازار جنس تولید می‌کند مشکل‌عمده تطبیق‌یافتن میزان‌عرضهٔ امتعه واجناس با تقاضای آن‌هااست ـ واقعاً چگونه تولیدکنندگان در هروقت وزمان متوجه خواهند شدکه چه چیز را باید تولید کنند و به چه میزان تهیه نمایند، زیراکسی‌که آنها را از چگونگی مطلع سازد دربین‌نیست؟ درست است که اسمیت در این موضوع احتیاط می‌کند و می‌گوید که منظور نظر تولیدکنندگان رفع «هراحتیاج» ویا بقول او«تقاضای مطلق» نیست، بلکه فقط راضی ساختن تقاضای مؤثر[2] بازار است (مقصود از این‌اصطلاح تقاضای‌کسانی‌است‌که توانائی مالی دارند وحاضر هستند لااقل در حدود مخارج تولید برای خرید جنس قیمت بپردازند)[3]. بدیهی است درجامعهٔ مبتنی برتقسیم مشاغل ودادوستد اصل وقاعده اینست

---

۱. ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۳۲۳و۳۲۵کتاب اول، فصل‌سوم.

۲. Demande éffective

۳. ثروت ملل، جلداول، صفحهٔ۵۸، کتاب اول، فصل‌سوم: «قیمت بازارهرچیزی‌تابع نسبت بین مقدارعرضهٔ‌آن جنس دربازار و تقاضای‌کسانی‌است‌که حاضرهستند قیمت طبیعی‌آن یعنی‌تمام ارزش‌کار وربح سرمایه وبهرهٔ مالکانهٔ مربوط به‌تولیدآن‌را بپردازند. این‌اشخاص←

که هیچ چیزی رایگان نیست و هیچ‌کس نباید درکارش ضرر بکند و الابعضی قربانی بعض دیگر خواهند شد[1]، ولی اگر هرکس بی حساب و برحسب تصادف و اتفاق تولید ثروت‌نماید چگونه ممکن‌است در هرزمان مقدار تولیدکمتر یا بیشتر ازهمان تقاضای مؤثر نباشد؟

برای درك این نکته لازم است قبلا نظریهٔ اسمیت را در بارهٔ قیمت یاد آور شویم :

در فصل گذشته دیدیم که کندیاك در سال ۱۷۷۶ راجع به ارزش نظریه‌ای به‌مراتب عالی تر از فیزیوکراتها اظهار داشته بود. البته متوجه هستیم که سال ۱۷۷۶ همان سال انتشارکتاب آدام اسمیت است . اسمیت شاید هیچوقت از عقاید کندیاك اطلاعی حاصل نکرد وبهمین جهت نتوانست آن را مورد بحث قرار دهد . از طرف دیگر اشتهار عظیم کتاب «ثروت ملل» برای مدت مدیدی برکار فیلسوف فرانسه سایه انداخت و به این ترتیب نظریهٔ اسمیت اگرچه به پایهٔ افکار کندیاك نمی‌رسید سالیان

←

را می‌توان تقاضاکنندگان واقعی و تقاضای آنها را تقاضای موثر نامید که با تقاضای مطلق تفاوت دارد . از جهتی می‌توان میل شخص بسیار فقیری راکه می‌خواهد درشکهٔ شش اسب داشته باشد تقاضا نامید، ولی‌تقاضای‌اوتقاضای مؤثرنیست، زیرا هیچوقت جنس مزبوررابرای راضی‌ساختن تقاضای او به بازار نمی‌آورند.»

۱ . اسمیت چنین وضعی را ستمگری می‌داند خواه نسبت به مصرف کننده باشد و یا تولیدکننده . هرزمان درجائی سودکافرما از نرخ عادی تجاوز نماید « دلیل براینست که چیزی از قیمت حقیقی آن یا ارزان‌تر خریداری گردیده و یاگران‌تر فروخته شده است و بنابراین‌کم‌وبیش‌یك طبقه ازافراد مردم‌مورد ستم‌واقع شده‌اندکه برای خریداری چیزی‌پول بیشتر داده و یا برای‌آنچه باید بگیرند پول کمتردریافت نموده‌اند . بیشتر یاکمتر از آنچه شایستهٔ‌برابری‌است‌که بایدحاصل‌شود وبه‌طورطبیعی بین‌طبقات مختلف‌حاصل‌می‌گردد» (جلد دوم،صفحهٔ ۱۲۸ ،کتاب‌چهارم، فصل‌هفتم، قسمت سوم)، به این‌ترتیب‌برابری قیمت اجناس با مخارج تولیدآنها درنظراسمیت نه تنها واقعیت است بلکه مطابق با عدالت هم هست . پس به نظر او قیمت جنس وقتی «عادله» است که مساوی با هزینهٔ تولیدآن باشد .

دراز برجهان دانش تسلط یافت وپایهٔاصلی افکار وآراء اقتصاد شناسان‌گردید، بخصوص اقتصادشناسان انگلیسی که تفوق نفوذآنها تا نیمهٔ اول قرن ۱۹ ادامه داشت. نظریهٔ اسمیت دربارهٔ ارزش بطورکلی مردود شناخته نشد مگر پس از انتشارآثار والراس[۱] و منگر[۲] وجونس[۳]. بنابراین بحث‌آن ازلحاظ تاریخ‌عقاید اقتصادی واجداهمیت است، بخصوص‌که نظریهٔ مذکور سعادت بس شگرفی پیداکردکه در آن واحد نقطهٔ اتکائی هم برای سوسیالیستها و هم برای اقتصاد شناسان آزادی طلب بوجود آورد. این سرنوشت همهٔ نویسندگان بزرگ مانند اسمیت است که شهرت ومعروفیت آنها درسوق دادن افکار واذهان درجهات مختلف وبلکه متضاد بیشتر به علت وفور و تنوع افکار آنهااست‌تا اساس منطقی نظریات‌آنان. بعلاوه نظریهٔ ارزش مورد منحصربه‌فردی نیست که اسمیت دربارهٔ آن مردد وغیر مصمم باشد.

اکنون ما بدون ورود در جزئیات به ذکر خطوط برجسته واصلی نظریهٔ مذکور اکتفا می‌کنیم، همانهاکه از یك طرف معرف نقص وعدم‌کفایت علمی‌آنست و از طرف دیگر سر تأثیر دوگانهٔ آن را درعقاید آیندگان روشن می‌سازد:

اسمیت درآغاز نظریهٔ خویش «ارزش مصرفی»[۴] و «ارزش مبادله»[۵] اشیاء را را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد و آنها را مانند دو مفهوم بکلی مختلف وجدا و

---

۱. Walras (Léon)، ۱۸۳۴-۱۹۱۰ اقتصادشناس معروف فرانسوی که‌ریاضیات را وارد علم اقتصادکرد و «استاد دانشگاه لوزان بود. (مترجم)

۲. Merger (Carl)، ۱۸۴۰-۱۹۲۱ اقتصاد شناس معروف اطریشی صاحب نظریهٔ «ارزش نهائی».

۳. Jevons (William Stanley)، ۱۸۳۵-۱۸۸۲ اقتصادشناس معروف انگلیسی مؤلف کتاب Theory of Political Economy.

۴. Valeur en usage

۵. Valeur en échange

مستقل از یکدیگر[1] می‌داند. منظور او از ارزش مصرفی تقریباً[2] آن چیزی است که ما امروز «فایده» می‌گوئیم ومؤلفین دیگر «ارزش ذهنی»[3] و یا مطلوبیت[4] نامیده‌اند.

می‌دانیم که امروزه اقتصاد شناسان برای تشریح قیمت یا ارزش مبادلهٔ اشیاء به‌دقت بر مفهوم ارزش مصرفی تکیه می‌کنند. یعنی توجیه قدرت معاوضهٔ اجناس رامبتنی بر تجزیهٔ قبلی فایدهٔ آنها برای معاوضه‌کنندگان می‌نمایند. ولی اسمیت به این ترتیب پیش نمی‌رود. او اسمی از ارزش مصرفی نمی‌برد. مگر برای آن که آن را اساساً درمقابل ارزش مبادله قرار بدهد وپس از آن دیگر کاری باآن نداشته باشد. در نظراو این دو مفهوم هیچ‌گونه ارتباطی با یکدیگر ندارند و مفهوم اصلی و شایان توجه فقط ارزش

---

۱. ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۳۰، کتاب اول، فصل چهارم. این قطعه ازکتاب معروف است: «توجه داشته باشیم که کلمهٔ ارزش دومعنی مختلف دارد. گاهی فایده و سودمندی یك چیزرا بیان می‌کند وگاهی قوهٔ خرید اشیاء دیگری بوسیلهٔ آن؛ ممکن است یکی را «ارزش مصرفی» و دیگری‌را «ارزش تعویضی» بنامیم. چیزهائی که ارزش مصرفی زیاد دارند غالباً ارزش تعویضی آنهاکم و یا هیچ است. برعکس چیزهائی که دارای بالاترین ارزش تعویضی هستند غالباً درمصرف ارزش آنهاکم و ناچیزاست. چیزی سودمندتر ازآب نیست، ولی باآن تقریباًهیچ‌چیز نمی‌توان خرید زیراکسی‌چیزی به عوض آن نمی‌دهد. برعکس یك‌قطعه الماس فاقد ارزش مصرفی‌است، ولی به‌عوض آن‌می‌توان‌مقدارکثیری‌ازهمه‌نوع‌اشیاء رابدست‌آورد.»

۲. می‌گوئیم «تقریباً»، زیرادرآنجاکه‌اسمیت‌ارزش‌مصرفی‌را تعریف‌می‌کند به‌نظرمی‌رسد که منظور او ازکلمهٔ «فایده» معنی عامیانهٔ آن (یعنی‌سودمند بودن دربرابرخوشایند بودن) بوده است، این اشتباهی است که بعداً ریکاردو آنرا تصحیح می‌کند و استوارت میل روشن می‌سازد و نیز این اشتباه در بعضی از عبارات «سخنرانی های اسمیت راجع به عدالت» (Lectures on justice) صفحهٔ ۱۷۶ روشن‌تر به‌نظرمی‌رسد: «برای‌چیزی که کم‌فایده‌است تقاضاوجود ندارد، زیراآن چیزموضوع خواستهٔ‌عقلائی‌نیست». ظاهراً اسمیت‌متوجه نشده‌است که‌یك چیز بی‌فایده ازنظرعقل و منطق ممکن است باوجودآن‌مورد تقاضاوطلب‌اشخاص باشد. بدیهی‌است که این اشتباه بزرگی‌است.

۳. Valeur subjective

۴. Désirabilité یا Ophélimité

مبادله است . بنابراین و به دلیل اقوی قبول ندارد که ارزش مبادله مشتق از ارزش مصرفی باشد[1] .

بدین ترتیب اسمیت از همان آغازکار تنها راهی که ممکن بود او را به حل رضایت بخش مسألهٔ قیمت‌ها هدایت کند برروی خود می‌بندد . بنابراین قابل پیش‌بینی است که به‌زودی وارد بن بست گردد ودر واقع پشت سرهم وارد دوبن بست می‌شود[2]. او یکی پس از دیگری دو راه حل مختلف ومانند هم ناصواب در پیش می‌گیرد، بدون آن که هرگز بطور صریح وقاطع یکی از آنها را انتخاب نماید . پس از اسمیت اجتماعیون واقتصادیون نیز به‌نوبهٔ خود وارد این بن‌بست‌ها می‌گردند واختلاف آنها با هم فقط در انتخاب یکی ازاین دو بیراهه است .

درمطالعهٔ قیمت‌ها آن چه بیش ازهمه توجه اسمیت را جلب می‌کند تغییردائمی آنها است . قیمت «فعلی» ویا«قیمت بازار» تابع‌اوضاع واحوالی ناپایداراست[3] (رابطهٔ بین عرضه وتقاضا) و یا چنانکه خود او درجای دیگر می‌گوید این قیمت ها «برطبق اندازه‌گیری صحیح برقرار نمی‌شود، بلکه حاصل بازارگرمی‌ها و چانه‌زنی‌های معامله کنندگان‌است‌که با زمختی مساوی عمل می‌کنند و اگر چه برابری آنها حقیقی نیست باز رویهم رفته کافی است‌که به معاملات جاری زندگی صورت صحیحی بدهد»[4]در نظر

۱. این تفکیك وصلت ناپذیر شاید بیشتردر بیان اسمیت است تا درفکر او، زیرا در «سخنرانیهای‌راجع به‌عدالت» صفحهٔ۱۷۶ ارزش‌مصرفی اشیاء (به‌اضافهٔ ثروت وتمکن‌تقاضا کنندگان) یکی از عناصر تعیین کنندهٔ تقاضا و قیمت بازار تشخیص داده شده است در واقع آنچه درکتاب ثروت ملل مربوط به نظریهٔ ارزش است با چنان عدم صراحتی بیان شده که تجسس معنی دقیق دربارهٔ آن (که خود اسمیت نیز به‌آن قائل نبوده) بیهوده است .

۲ . شاید صحیح‌تر باشدگفته شود سه بن‌بست زیرا در«سخنرانی‌های راجع به عدالت» صفحهٔ ۱۷۶ تعریف دیگری نیزازقیمت طبیعی دیده می‌شود که باآنچه در ثروت‌ملل گفته شده است متفاوت است.

۳ . ثروت ملل ، جلد اول، صفحهٔ ۵۸، کتاب‌اول، فصل‌هفتم

۴ . ثروت ملل، جلداول، صفحهٔ ۳۳، کتاب اول، فصل‌پنجم

اسمیت غیرممکن است که این تغییرات پی درپی ترجمان ارزش واقعی اجناس باشد. ارزش حقیقی نباید از لحظه‌ای به‌لحظه‌ای و یا ازجائی به‌جائی دیگر تغییر کند. بنابراین باید در زیر ناپایداری قیمت‌های‌جاری قیمت دیگری‌راکه اسمیت گاهی قیمت حقیقی وزمانی قیمت طبیعی می‌نامدکشف‌کرد. اهتمام برای‌کشف این‌چیز ثابت‌تر وپایدارتر، خارج از نوسانات جاری قیمت‌ها برای اسمیت وبرای امروز ما نیزمسألهٔ بزرگ دانش اقتصاد ویا اقتصاد نظری‌است[1].

فرض‌اولی‌که اسمیت به‌آن متوقف می‌شود، اینست‌که ارزش‌حقیقی هرکالامربوط به میزان کاروکوششی است‌که برای‌تولیدآن به‌مصرف می‌رسد: «قیمت حقیقی هرچیز، آنچه واقعاً هرچیز برای‌کسی‌که می‌خواهد آن را بدست بیاورد ارزش دارد، میزان ناراحتی ورنج بدست آوردن آن است ..... پس مقیاس حقیقی ارزش قابل تعویض تمام اشیاءکار است»[2]. بنابراین کار یعنی رنج مصرف شده برای تولید هرچیز، در آن واحد هم علت وهم مقیاس ارزش مبادلهٔ آنست. چنین است نظریهٔ پدر علم اقتصاد که

---

۱ . آقای پاره‌تو (Vilfredo Pareto) اقتصاد شناس ایتالیائی جانشین والراس در دانشگاه لوزان (۱۹۲۳–۱۸۴۸) در مقالهٔ خویش «اقتصاد و جامعه شناسی از لحاظ علمی» درمجلهٔ Rivista di scienza ، ۱۹۰۷، شمارهٔ۲ می‌گوید: «خارج ازاین قیمت‌های واقعی درمعاملات واقعی، همین قیمت‌های پیوسته‌متغیردرزمان ومکان‌وتابع اوضاع واحوال بیشمار، آیا چیز دیگری که بیشتر پایدار وکمتر تغییرپذیر باشد وجود دارد؟ این‌است مسأله‌ای‌که دانش اقتصاد باید حل آنرا برعهده بگیرد».

۲ . ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۳۲ و ۳۳، کتاب اول، فصل‌چهارم. درواقع ازبیان اسمیت در این قسمت ازکتاب چنین مفهوم‌می‌شودکه‌گویا درنظر او ارزش یك چیزمربوط به کاری که‌خرج آن‌شده‌نیست، بلکه‌مربوط به‌مقدارکاری‌است که‌بوسیلهٔ‌آن‌چیزمی‌توان خریداری کرد. ولی باز هم اگر دقت شود مفهوم هردو یکی‌است، زیرا اشیاء دارای ارزش مساوی باارزش مساوی باهمدیگرمعاوضه می‌شوند. کاری‌راکه بایك شیی‌می‌توان‌خریداری‌کرد درست مساوی‌همان‌کاری‌است‌که خرج تولیدآن‌شده است. اسمیت‌می‌گوید «اشیاء ارزش‌مقدارمعینی‌از کاررا دربردارندکه ماآنرا باچیزهایی‌که‌به‌نظر ما دراین زمان ارزش همان مقدارکار را در بردارد معاوضه می‌کنیم».

علت ارزش اشیاء را (مثل اینکه بشود از «علت ارزش» صحبت کرد!) کار و کوشش آدمی می‌داند و همین نظریه است که بعدها قاطع‌ترین دلیل کارل مارکس علیه سرمایه داری می‌شود.

ولی اسمیت به زحمت اولین سعی خود را بجا می‌آورد که برای ارزش مبادلهٔ اشیاء پایهٔ محکم‌تری اززمین لرزان عرضه و تقاضا پیدا کند که مشکلات دیگری در برابر اوظاهر می‌گردد. اولا کار مصرف شده در یك محصول وارزش مربوط به آن را چگونه می‌توان اندازه‌گرفت؟ «ممکن است زحمت یك ساعت کار سخت بیش از دو ساعت کارآسان و یا یك ساعت کاردر حرفه‌ای‌که آموختن آن ده سال وقت لازم دارد برابر یك‌ماه کار درحرفهٔ ساده ومعمولی باشد، ولی یافتن مقیاس صحیح برای سنجش صعوبت ومهارت، کارآسانی نیست»[1]. بعلاوه (واین دومین ایراد است) در اجتماعات متمدن برای ساختن اشیاء کارتنها کافی نیست. زمین وسرمایه نیزدخالت دارند، ولی استفاده اززمین وسرمایه رایگان نیست وبکاربردن آنها برای هرکس‌مستلزم مخارجی است. چنانکه اسمیت خود می‌گوید: «فی‌الواقع فقط در اجتماعات اولیهٔ بشری‌است که مقدار کار مصرف شده برای بدست آوردن ویا ساختن اشیاء تنها عامل ارزش‌آنها بوده است»[2]. درزمان‌ماعلاوه برکارباید سرمایه وزمین‌را نیز به‌حساب‌آورد. بنابراین، کار تنها منبع وتنها مقیاس ارزش نمی‌تواند باشد.

پس از این کوشش اسمیت درجستجوی فرضیهٔ جدید به‌نظریهٔ «هزینهٔ تولید» متوقف می‌شود وآن را تنظیم‌کنندهٔ حقیقی ارزش مبادله معرفی می‌نماید. هم اکنون دیدیم‌که اوقیمت«حقیقی»را قیمت‌مبتنی برکارمی‌دانست.حال می‌گوید، «قیمت‌طبیعی» هرچیز «قیمت هزینهٔ تولید» آنست. اسم مهم نیست. آنچه اسمیت در پی آنست‌یافتن ارزش حقیقی است‌که در بی ثباتی قیمت های بازار پوشیده شده است. این همان مسأله است‌که اسمیت برای حل‌آن راه جدید پیشنهاد می‌کند. اوقبلا می‌گفت هر کالا

۱. ثروت ملل، جلد اول، صفحات ۴۹ و ۵۰، کتاب اول، فصل ششم.
۲. به‌همان شمارهٔ فوق مراجعه شود.

اگر به‌قیمت کاری‌که برای‌آن خرج شده فروخته شود به قیمت حقیقی‌آن فروخته شده است . این بار با همان اطمینان تأکید می‌کند اگر کالا به قیمت مخارج تولید آن فروخته شود «به‌قیمتی که‌واقعاً‌ارزش‌آنست به‌قیمتی که‌واقعاً برای‌آوردن‌آن به‌بازار تمام شده است فروخته می‌شود»[1]. ارزش حقیقی اجناس بنابراین ارزش هزینهٔ تولید آنهاست ومنظور از هزینهٔ تولید وجوهی است‌که به‌نرخ عادی برای اجرت کار و ربح سرمایه وبهرهٔ زمین‌که درتولیدآن دخیل بوده‌اند باید پرداخته شود .

به این ترتیب اسمیت پس از کار برای ارزش «علت وجودی» جدیدی قائل می‌شود . هرگاه اجتماعیون نخستین‌عقیدهٔ اورا پذیرفته‌اند اکثریت قاطع‌اقتصادشناسان تا جونس پیرونظریهٔ دوم شده‌اند . اما خود او هرگز شجاعت‌کافی برای انتخاب صریح یکی ازاین دوعقیده نداشته است . هر دو در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و اسمیت تصمیم به‌ترك هیچیك ازآنها ندارد . بالنتیجه درکتاب اوتناقضات زیادی دیده می‌شود که سعی دربارهٔ التیام آنها بیهوده است . مثلاگاهی سرمایه وزمین مانند «منابع جدید ارزش» بشمار می‌آیندکه محصول‌آنها برمحصول‌کاراضافه می‌شود ومعمولا سودی وبهرهٔ مالکانه‌ای تولید می‌کنندکه با اجرت کار جمعاً مخارج تولید را تشکیل می‌دهند . بر عکس، گاهی سودوبهرهٔ‌مالکانه‌مانند«کسوری» معرفی‌می‌شوندکه‌سرمایه‌داران ومالکان اراضی ازارزش‌های ایجاد شده بوسیلهٔ‌کار برداشت می‌کنند[2]. دراینجا است‌که خواننده

---

۱ . ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۳۷، کتاب اول فصل هفتم.

۲ . ثروت ملل ، جلد اول ، صفحهٔ ۵۱ ، کتاب اول ، فصل ششم ، بوهم باورك Bohm Bawerk اقتصادشناس(اطریشی۱۹۱۴-۱۸۵۱)درکتاب Capital und Capitalizins (چاپ‌دوم، سال ۱۹۰۰ ، صفحهٔ ۴۸ ، ترجمهٔ فرانسه جلداول، صفحهٔ۸۷) بعنوان مثال قطعهٔ ذیل را از کتاب ثروت ملل شاهد آورده است‌که درآن دو نظریهٔ مذکور بدون‌کوچك‌ترین کوششی برای التیام آنها درکنار یکدیگرقرارداده شده است : «در چنین اوضاع و احوال (که مالکیت خصوصی زمین و سرمایه عمل انجام شده‌ای‌است) تمام‌محصول کار به‌کارگر تعلق نمی‌گیرد ، در غالب اوقات باید آنرا با سرمایه‌داری که اورا به‌خدمت گماشته است تقسیم نماید . در این صورت مقدارکاری‌که معمولاً صرف بدست‌آوردن ویا ساختن چیزی می‌شود←

گمان می‌کند با نوشتهٔ یك سوسیالیست مواجه است. ولی با همهٔ اینها باز به نظر می‌رسدکه سرانجام نظریهٔ «هزینهٔ تولید» را ترجیح داده باشد. او می‌گوید قیمت طبیعی قیمتی است که مطابق با قیمت مخارج تولید است. اما قیمت بازار برحسب این‌که مقدار عرضه نسبت به مقدارمورد تقاضاکمتر باشد ویا بیشتروبه نسبت معکوس آن‌گاهی بالاتروگاهی پائین‌تر از این قیمت طبیعی است.

چنین است نظریهٔ آدام اسمیت راجع به قیمت‌ها. تشخیص صحیح این نکته‌که قیمت غالب‌اجناس متمایل بر انطباق بامخارج تولیدآنهااست (تشخیصی‌که تازگی‌ندارد و مخصوص اسمیت نیست) نباید ما را از نقایص و معایب آن غافل سازد، ازآن‌جمله‌دو ایراد قطعی براین نظریهٔ وارد است:

اولا، آیااین تناقض صریح نیست‌که قیمت‌کالاها را بوسیلهٔ قیمت خدمات مربوط به تولیدآنها (مزد، سود، بهرهٔ مالکانه) تشریح کنیم درصورتی‌که برای توضیح نرخ

→ عامل منحصر به‌فرد برای تعیین مقدار کالای دیگری‌که با آن چیزمی‌توان خرید ویاسفارش داد و یا معاوضه نمود نیست. بدیهی است مقداری کالای اضافی بعنوان سود به سرمایه داری تعلق می‌گیرد که مزد کارگران را پیش پرداخت کرده و لوازم‌کار را فراهم نموده است». چنانکه ملاحظه می‌شود در آغاز این قسمت کارگر محصول کار خود را با دیگری «تقسیم» می‌نماید به عبارت دیگر سود سرمایه دار از ارزشی برداشته می‌شود که تماماً مخلوق دست کارگر است. ولی در آخر عبارت سود سرمایه بعنوان یك ارزش «اضافی» معرفی شده بر ارزش ایجاد شده بوسیلهٔ کارگر افزوده می‌شود. بوهم باورك باز هم قطعات دیگری را نقل می‌نماید که در آنها دومفهوم مذکور بهم برخورد می‌کنند. بهمین جهت بنظر می‌رسد گاهی اسمیت سود سرمایه و بهرهٔ زمین را نتیجهٔ چاپیدن ازحق کارگران می‌داندکه دراین صورت باید او را پدر حقیقی سوسیالیسم شناخت. بعلاوه بعضی از قسمت‌های کتابش بهمین نتیجه می‌رسد. مثلا می‌گوید: «درجاهای دیگرغیرازمستعمرات سود سرمایه و بهرهٔ مالکانهٔ مزد را بکلی می‌خورند وطبقات عالی ملت طبقات پائین را مورد ظلم و ستم قرار می‌دهند» (جلددوم، صفحهٔ ۷۶کتاب ۴، فصل۷، قسمت ۲) ودرمورد مالکیت می‌گوید: «حکومت مدنی که برای صیانت مالکیت تأسیس شده در حقیقت دستگاهی است برای دفاع کسانی‌که چیزی→

این خدمات هم باید فرض بر معلوم بودن قیمت اجناس بنمائیم ؟ (مثلا اسمیت نرخ مزدکارگران را تا حدی تابع قیمت اجناس می‌داند) دراینجا دورفاسدی پیش می‌آید که خروج از آن میسر نیست مگرازراه نظریهٔ جدید « تعادل اقتصادی » . این نظریه نشان می‌دهدکه قیمت‌ها چه مربوط به خدمات باشد وچه مربوط به‌کالاها ودرعین‌حال مقدارخدمات وکالاها همگی با هم ارتباط دارندومتقابلا درتعیین‌وتقدیریکدیگرمانند مجهولات معادلات جبری مؤثرهستند ، ولی این‌نظریهٔ تعادل اقتصادی براسمیت مجهول بود ووالراس اولین‌کسی است‌که‌آن را بیان می‌دارد.

ایراد دوم متوجه تفصیلی است‌که اسمیت به نظریه‌اش داده است . چون برطبق نظر اومخارج تولید، تنظیم‌کنندهٔ قیمت‌هاست. تجزیه و تحلیل مخارج تولید ومطالعهٔ عللی‌که‌باعث تعیین نرخ مزدها وربح سرمایه وبهرهٔ مالکانه می‌شود حائزاهمیت‌فراوان است . بنابراین خواننده انتظار داردکه بحث این مسائل درکتاب اسمیت آنچه را در مورد قیمت‌ها مبهم گذارده روشن سازد ، ولی تجزیه و تحلیل این امور از ناقص‌ترین قسمتهای‌کتاب اوست. قبلاً عدم‌کفایت نظریهٔ اوراراجع به‌بهرهٔ مالکانه متوجه شدیم .

←

دارند علیه‌آنهاکه فاقد همه چیزهستند» (جلد ۲ ، صفحهٔ ۲۰۷ ، فصل ۵ ، قسمت۲) وبالاخره قطعهٔ معروف فصل ششم را هم باید نقل‌کرد : «همین‌که زمین‌های‌کشوری تماماً تحت مالکیت خصوصی در آمد مالکان مانند همهٔ کسان دیگرمیل دارند محصولی را که نکاشته‌اند برداشت کنند و حتی برای محصولات طبیعی هم بهرهٔ مالکانه مطالبه می‌نمایند. . . . . . کارگر برای اجازهٔ چیدن محصولات طبیعی هم باید حقی بپردازد ویا بخشی ازآنچه را چیده و یا تولید کرده به مالك زمین واگذارد . این بخش و یا قیمت آن همان بهرهٔ مالکانهٔ زمین است که سومین عامل تشکیل دهندهٔ قیمت غالب اشیاء و اجناس است» (جلد اول، صفحهٔ ۵۱، کتاب اول، فصل ۶). آقای‌کنان درکتاب «تاریخ نظریه‌های تولید وتوزیع صفحهٔ۲۰۲) معتقداست که در این مورد نظریهٔ واقعی اسمیت همانست‌که‌کارگران چاپیده می‌شوند. بنابراین مطلبی که این همه از طرف سوسیالیستها و مخصوصا پرودن اظهار شده که در جامعهٔ فعلی کارگر قادر نیست با مزد خود محصول کار خویش را باز خرید نماید به زمان اسمیت می‌رسد .

نظریهٔ اوراجع به سود نیز (که اسمیت نمی‌تواند آن را از ربح سرمایه جداکند[1]) از اعتبار افتاده است. بالاخره نظریه‌اش راجع به مزدهم نا استوار است. او بین نظریهٔ مزد نازل تا حداقل معاش ومزد تابع قانون عرضه وتقاضا مردداست بدون اینکه‌بتواند فکرخود را درجهت ثابتی راسخ‌کند.

اهل دانش به زودی متوجه شدند که نظریهٔ اسمیت راجع به توزیع ثروت‌کم ارج‌تراز نظریهٔ اومربوط به‌تولید است. ژان باتیست سی از افتخارات خود می‌داندکه این نظریه را تکمیل کرده است. ریکارد و مسألهٔ توزیع ثروت را موضوع اساسی تحقیقات خویش قرار می‌دهد. بعلاوه چنانکه می‌دانیم نظریهٔ توزیع ثروت در کتاب اسمیت ازجمله مسائلی است که ابتکار شخصی او درآن‌کمتر است. او این نظریه را بعداً برنظریات اصلی خویش‌که منحصر به تولید ثروت بوده الحاق کرده است. هرگاه کتاب ثروت ملل را با درسی‌که اسمیت در سال ۱۷۶۳ در دانشگاه گلاسکو می‌داده و منحصربه مسائل تولید ثروت بوده مقایسه‌کنیم این نکته بخوبی روشن می‌گردد. وارد کردن مباحث مربوط به‌توزیع را در کتاب ثروت ملل که محتملاً از اصل جزء نقشه و برنامهٔ آن نبوده باید به تأثیر فیزیوکراتها منسوب‌کردکه دراین فاصله اسمیت باآنها آشنا شده وازنظریات‌آنان اطلاع‌حاصل‌کرده‌است. ولی تردیدها، دودلی‌ها، و ابهام‌ها که در این قسمت ازکتاب دیده می‌شود تمام ناشی ازآنست‌که اسمیت درموردآنهاتأمل وتعمق کافی مانند قسمت‌های دیگر نداشته است.

تفصیل بیشتر در این باب زاید است. وقت آنست به نکتهٔ اصلی بحث خود برگردیم ومعلوم‌کنیم‌که اسمیت چگونه ازنظریهٔ خویش راجع به‌ارزش استفاده می‌کند وبوسیلهٔآن خودآئی وخودسازی یکی ازبنیادهای اقتصادی یعنی تطابق مقدار تولید اجناس را با تقاضای‌آنها ثابت می‌کند.

به‌آسانی می‌توان حدس زدکه جریان اموردرنتیجهٔ نوسانات قیمت چه صورتی خواهدگرفت. بهتر است‌کلام را به‌خود مؤلف واگذاریم: «هرگاه مقدارکالاهای‌عرضه

۱. رجوع کنید به پاورقی صفحهٔ ۹۹

شده از تقاضای مؤثر بازار تجاوز نماید فروش همهٔ آنها به‌قیمت تمام شده غیرممکن خواهدبود، زیرا اشخاصی که‌حاضر باشند تمام‌ارزش‌بهرهٔ مالکانه ومزدهاوسودسرمایه‌ای که به‌مصرف تولیدآنها رسیده بپردازند پیدا نخواهند شد . ناچار باید قسمتی از این کالاها را به اشخاصی بفروشند که حاضرهستند بهای‌کمتر بپردازند و قیمت‌کمتری که اینان می‌دهند قیمت همهٔ موجودی را پائین‌می‌آورد . قیمت بازارکم وبیش برحسب‌این که افزایش میزان عرضه شده درنتیجهٔ رقابت تولیدکنندگان و یا الزام آنها به فروش موجودی خودکم یا زیاد باشد ازقیمت طبیعی پائین‌تر خواهدافتاد». ولی وقتی‌که تقاضا بیش ازمیزان عرضه باشدجریان برعکس است . «بالاخره اگرمقدار عرضه شده درست به‌اندازه‌ای باشدکه تقاضای مؤثر بازار راکفایت نماید قیمت‌کالاها بطورطبیعی‌کاملا ویا درحدودآن منطبق با قیمت طبیعی‌خواهدبود. دراین حال تمام مقدارموجود کالا بهمین قیمت ونه‌گرانتر ازآن به فروش می‌رسد . رقابت بین فروشندگان مختلف نیزهمهٔ‌آنها را مجبور خواهدکردکه این‌قیمت را قبول نمایند ولی نه‌کمتر ازآن را، بدین ترتیب مقدارعرضهٔ هرکالا خودبه خود و برحسب جریان طبیعی منطبق با میزان تقاضای مؤثر بازار می‌شود»[1] .

این توازن عالی و نمایان فقط در نتیجهٔ نفع شخصی حاصل می‌شود : « اگر در زمانی مقدار عرضه شده از تقاضای مؤثر بازار تجاوز کند ناچار یکی یا دیگری از اجزاء ترکیب‌کنندهٔ قیمت بایدبه‌بهای نازل‌تری ازقیمت طبیعی‌آن به‌کارگرفته‌شود.اگر این‌کاهش‌راجع به‌کرایه‌بهای زمین‌باشد، نفع مالکان‌آن‌هارا وادار می‌کندکه قسمتی از زمین خودرا ازعرصهٔ‌رقابت برکنارکنند واگرمربوط به مزدکارگران ویاسودکارفرمایان باشدنفع‌کارگران درمورد اول ونفع‌کارفرمایان درمورد ثانی ایجاب می‌نمایدکه قسمتی ازکار و یا سرمایه را ازاین شغل‌خارج سازند . بنابراین به‌زودی مقدار عرضه شده به حدودی خواهد رسیدکه از تقاضای مؤثربازارتجاوز نکند . بالنتیجه هریك‌از اجزای

۱ . ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۷۹، کتاب اول، فصل ۷ .

مختلف قیمت به نرخ طبیعی خود برگشت می‌کند و خود قیمت بـه سطح طبیعی خود می رسد » .

بدین ترتیب یك دستگاه طبیعی و خودکار پیوسته مقدار تولیـد اجناس و کالاها را با تقاضای مؤثر آنها میزان ومطابق می‌کند و این‌کیفیت لااقل براکثراحوال صادق است ، زیرا مواردی‌که این تطابق طبیعی صورت نمی‌گیرد (اسمیت منکر وجود آن‌ها نیست) استثنائی است . برای آن که قیمت بازار مدت زمانی طولانی ازقیمت طبیعی تجاوزکند یا باید سرمایه‌داران موفق شوند که سودهای کلان خود را از نظرها پنهان کنند و یا آن که ازبعضی اسرار تولید استفاده نمایند و یا یك نوع انحصار طبیعی در دست داشته باشند (مثل ساختن بعضی شراب های ممتاز) و یا آن که بالاخره انحصار غیر طبیعی وساختگی[1] در بین باشد . تمام این موارد استثناهائی هستندکه شاذ و نادر بودن آن‌ها موجب تأیید اصل و قاعدهٔ کلی تطابق طبیعی مقدارعرضه باتقاضادرنتیجهٔ نوسان مداوم قیمت بازار در اطراف قیمت طبیعی است .

این نظریهٔ تطابق و خود سازی بنیادهای اقتصادی چنان کـه می‌دانیم یـکی از مهم‌ترین نظریـه‌های دانش اقتصاد است که پس از اسمیت از طرف همهٔ علمای اقتصاد تقریباً بدون جرح و تعدیل تکرار شده و امروز نیز اساس نظریهٔ تولید است .

بسیار جالب است که موارد بکاربردن این نظریه را ازطرف خود اسمیت‌مورد توجه قرار دهیم، زیرا استفاده ازاین‌موارد باردیگر برای اووسیلهٔ جلوه‌گرساختن‌عقیدهٔ محبوب و گرامی او است. ازآن جمله ما فقط به ذکر دومورد می‌پردازیم‌که هم خود دارای اهمیت هستند وهم‌نظریـهٔ خودآیی و خودسازی بنیادهای اقتصادی‌را به وجـه شایان توجهی‌تأیید می‌کنند .

---

۱ . اسمیت بیش از هفت یا هشت سطر دربـارهٔ قیمت انحصار ننوشته و به این نکته اکتفاکرده است که « قیمت انحصار درهرحال بالاترین قیمتی است که ممکن است به دست بیاید». جلد اول، صفحهٔ ۶۳، کتاب اول فصل هفتم. نظریهٔ قیمت انحصار، امروز یکی از مهمترین مباحث علم اقتصاد است .

مورد اول راجع به جمعیت است . جمعیت مانند کالاها و اجناس ممکن است زیاد و متراکم و یا کم و غیرکافی باشد ، سیر آن درجامعه به چه ترتیب منظم می‌شود؟ اسمیت در پاسخ می‌گوید ، بنابر تقاضای جامعه و به این‌کیفیت که در طبقات تودهٔ مردم معمولاً خانواده‌ها اولاد زیاد دارند . هرگاه مزدها کم باشد فقر ومسکنت بسیاری ازآن‌ها را از بین‌می‌برد ولی برعکس بالا بودن مزدها موجب حفظ اکثرآن‌ها می‌گردد: « به زحمت آن می‌ارزد ملاحظه کنیم‌که درخانواده‌ها این عمل حتی‌الامکان به نسبت تقاضای‌کار صورت می‌گیرد . هرگاه تقاضای‌کار پیوسته در افزایش باشد اجـرت خوب کارگران باید لزوماً ازدواج و ازدیاد جمعیت را دربین‌آن‌ها تشویق نماید به‌طوری‌که بتوانند با جمعیت پیوسته در حال افزایش جوابگوی تقاضای روز افزون کار باشند . اگر دستمزدها در وقت معین‌کمتر از میزان لازم برای تهیهٔ عدهٔ کافی کارگر به نسبت تقاضای آن باشد کمیابی کارگران موجب بالا رفتن دستمزدها می‌گردد . برعکس اگر مزد ازحدلازم‌تجاوزکند افزایش بیش ازمیزان حاجت عدهٔ‌کارگران به‌زودی دستمزدها را به همان حد پائین خواهد آورد ـ بازار چنان دچار کثرت و وفور در حالت اول و قحط و کمیابی کارگر در حالت دوم خواهد شد که نرخ دستمزدها به‌زودی به میزان‌های مناسب با اوضاع واحوال جامعه خواهد رسید . به این ترتیب است‌که نیاز به آدمی مثل تقاضای هرکالای دیگر لزوماً تولید آدمی‌را تنظیم می‌کند . سیر آن را اگر کند باشد تند و اگر شتاب زده باشد متوقف می‌نماید »[1].

دومین استفاده‌ای که اسمیت ازنظریهٔ تطابق عرضه وتقاضا می‌کند راجع به پول است . پیش‌تر دیدیم که منشاءآن را چگونه توضیح می‌داد . درکنار این‌مسأله اکنون مسألهٔ دیگری قرار دارد که چگونگی مطابق شدن مقدار پول با احتیاجات دادو ستد بازار است . راه حل مؤلف ما در این باره چیست ؟

---

۱ . ثروت ملل ، جلد اول ،صفحات ۸۲ ـ ۸۱، کتاب اول ،فصل هشتم .

اسمیت نخست می‌کوشد تا توهم و پندار عامیانه[۱] که پول را ثروت حقیقی می‌داند باطل سازد. ابطال این پندار بیشتر از این جهت برای او مهم است که اساس و پایهٔ نظریهٔ اصحاب مکتب سوداگری راجع به «موازنهٔ تجارتی» است و پیکار با عقاید آنها هدف مستقیم و بلافصل کتاب اسمیت است. چنانکه می‌دانیم آنان معتقد بودند که کشور باید همیشه صادراتش بر وارداتش فزونی داشته باشد تا همواره بتواند زیادی آن را به صورت پول نقد دریافت کند، حال اگر ثابت بشود که داشتن چنین تفاضلی بیهوده است، زیرا پول چیزی جز یك نوع مال‌التجاره نیست و فایده‌ای بیشتر یا کمتر از سایر اجناس ندارد بنیان سیاست اقتصادی مرکانتیلیسم واژگون خواهد گردید. در نظر اسمیت پول حتی مال‌التجاره‌ای غیر ضروری‌تر از سایر اجناس و نوعی کالای دست و پاگیر است که بهتر است هرچه ممکن باشد از آن صرفنظر شود. این بی اعتباری که اسمیت در نتیجهٔ واکنش علیه مکتب سوداگری در بارهٔ پول قائل شده است بعضی از اخلاف او را به راهی می‌کشاند که در تفسیر فکر او مبالغه‌کنند و ازشناختن بعضی از خصایص پدیده‌های پولی غفلت ورزند.

اسمیت می‌گوید ثروت حقیقی هر کشور پول نیست بلکه، «زمین‌ها، خانه‌ها و اشیاء قابل مصرف از هر نوع»[۲] و «قدرت سالانهٔ خاك آن و کار آن» است[۳]. بنابراین

---

۱. «این عقیده که ثروت عبارت است از پول طلا و نقره، فکری عامیانه است که از دو صفت مخصوص پول ناشی‌شده است یعنی وسیلهٔ معاملات و واحد اندازه گیری بودن ارزش‌ها». ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۳۹۶، کتاب چهارم، فصل اول. تمام فصل به رد این پندار تخصیص داده شده است.

۲. ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۴۱۶، کتاب چهارم، فصل‌اول ودرجای دیگر (جلد اول صفحهٔ ۲۷۴، کتاب دوم فصل دوم) می‌نویسد: «اگرچه درامد هفتگی ویا سالانهٔ تمام افراد مملکت به صورت پول است ویا عملا به صورت پول پرداخته می‌شود باوجود این ثروت حقیقی آنها، درامد حقیقی هفتگی و سالانهٔ آنها است که بطور کلی وجمعی و به نسبت مقدار اشیاء قابل مصرفی‌که همهٔ آنها باپول‌خودمی‌توانند خریداری‌کنندکم ویازیاد می‌شود. مجموع درامد آنها البته درآن واحد مساوی با پولها وهمهٔ این اشیاء قابل مصرف نیست، بلکه فقط با یکی از این دو است و منطقی‌تر است بگوئیم با دومی است تا با اولی».

۳. این عبارت دو مرتبه درکتاب اسمیت دیده می‌شود. درقسمت آخر مقدمهٔ (جلد—

در محاسبهٔ درامد خالص هرمملکت باید پـول را از صورت حساب خارج کرد . پول قابـل مصرف نیست . فقط وسیلهٔ گردش ثروت‌ها و واحـد اندازه‌گیری ارزش‌ها است . به عبارت دیگر پول « چرخ بـزرگ دوران ثروت » است[۱] . به این عنوان (اگر چه اسمیت آن را جزء سرمایه‌های گردان طبقه بندی می‌کند) آن را می‌توان به سرمایهٔ ثابت یك کارخانه، به ماشین ها و ساختمان‌های آن تشبیه کرد . درکسب وکار هرقدر صرفه جوئی در سرمایهٔ ثابت بشود : به شرط آن که مقدار تولید کاسته نگردد بهتر است، زیرا درامد خالص به همان نسبت فزونی می‌یابد . به همین ترتیب است درمورد پول‌که ابزار لازم ولی پرخرج تولید ثروت اجتماعی است « هرصرفه‌جوئی‌که درخرج جمع آوری و نگاهداری این قسمت از سرمایه گردان که عبارت از پول است بشود بطور تام و تمام نظیر اصلاحی است »[۲] که سرمایهٔ ثابت را درصنعت تقلیل می‌دهد[۳] .

بهمین جهت اسکناس کـه استفاده از آن استعمال مسکوکات فلزی را کاهش می‌دهد اختراعی سودمند و گرانبهـا است . اسکناس مبلغ قابل توجهی طـلا ونقره را آزاد می‌کندکه ممکن است به خارج صادر وبه وسیلهٔ آن اسباب وابزار کارخریداری شود واین به نوبهٔ خود موجب افزایش وگسترش تازه‌ای درثروت وعواید حقیقی‌کشور

اول صفحهٔ ۴) و در کتاب اول، فصل یازدهم، قسمت سوم (جلد اول صفحهٔ ۲۴۰) .

۱ . این اصطلاح سه مرتبه در فصل دوم‌کتاب دوم (جلد اول، صفحات ۲۷۵_۲۷۲و ۱۷۹) تکرار شده است .

۲ . ثروت ملل جلد اول، صفحهٔ ۲۷۵، کتاب دوم، فصل دوم .

۳ . تمام‌این مباحث تاریك ومبهم کتاب اسمیت درباب اینکه سرمایه چیست و درامد چیست درکتاب زیبای آقای ایروینگ فیشر (Irving Fisher ریاضی دان و اقتصادشناس امریکائی۱۹۴۷ _ ۱۸۶۷) به‌نام«طبیعت‌سرمایه‌ودرامد» (The Nature of capital and income) چاپ نیویورك، ۱۹۰۷ روشن‌شده است. در این جا درامد به طور کلی از جنبهٔ صرفاً مادی که هنوز اسمیت برای آن قائل است خارج می‌شود و بـه صورت موج پیوسته و مداومی از خدمات ظاهر می‌گردد . درصورتی‌که مجموع سرمایه‌ها عبارت است از مجموع ثروت‌های موجود در زمان معین که از آن این خدمات ناشی می‌گردد .

است . تشبیهی که اسمیت برای توضیح این مزیت کرده مشهور است: « طلا و نقره را که درکشور جریان دارند می‌توان به شاهراه بزرگی تشبیه‌کرد که بر روی آن تمام علوفه وگندم مملکت حمل و به بازار آورده می‌شود ولی خود آن کوچك‌ترین خرمنی از آن علوفه وگندم را تولید نمی‌کند . عمل سنجیده و زیرکانهٔ بانك در رایج کردن اسکناس به مثابه آن است ـ اگر اجازهٔ چنین استعارهٔ جسورانه‌ای به من داده شود ـ که نوعی راه عرابه رو در فضا دایر کرده و به این ترتیب موجب شده باشد که کشور اکثر شاهراه های خود را به مزارع علوفه وگندم تبدیل نماید و از این راه برعواید سالانهٔ زمین و کار خود به مقدار قابل ملاحظه‌ای بیافزاید »[1] .

نتیجهٔ بحث این است هر سیاست که هدف خود را بطور مستقیم ویا غیرمستقیم افزایش مقدار پول مملکت قرار می‌دهد (بدانسان که مرکانتیلیست‌ها گمان می‌کردند) ابلهانه است ؛ زیرا پول زیاد نه تنها ضرورت ندارد بلکه مزاحم است .

گفتیم سیاست ابلهانه، باید اضافه‌کنیم وبی‌فایده . زیرا مگر نه پول کالائی است مخصوص تسهیل معاملات ومگر نه برای آن میزان معینی تقاضا متناسب باعمل آن وجود دارد و مگر نه عرضهٔ هر کالائی خود به خود مطابق با تقاضای آن می‌شود ؟ هیچ‌کس در اندیشهٔ آن نیست کـه شراب و یا ظروف خانگی[2] برای مردم تهیه نماید . چرا در بارهٔ پول بیشتر نگران هستند ؟ هرگاه مجموع اموال کاهش بیابد، معاملات کندمی‌شود وقسمت عمدهٔ پول بی‌فایده می‌گردد، ولی « نفع تمام کسانی که پول دارند ایجاب می‌کند که آن را بی مصرف نگذارند »[3]. بنابراین به خارج صادر می‌کنند و با آن کالاهای مصرفی ویا اسباب وابزارکارخریداری می‌نمایند . برعکس گسترش آبادانی وثروتمندی کشور بطور جبری و ضروری فلزات گران قیمت را وارد مملکت می‌کند ، زیرا توسعه و تنوع معاملات احتیاج به پول بیشتردارد . این صادرکردن‌ها و واردکردن‌های

۱ . ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۳۰۴، کتاب دوم، فصل‌دوم.
۲ . ثروت‌ملل ، جلد اول، صفحهٔ ۴۰۲ و ۴۰۶ ، کتاب چهارم، فصل‌اول .
۳ . ثروت ملل، جلد اول ، صفحهٔ ۳۲۲ ، کتاب دوم، فصل سوم .

پول و فلزات پولی در نتیجهٔ ترقی و تنزل ارزش پول صورت می‌گیرد، همچنان‌که هیوم آن را به خوبی ثابت کرده است.[۱]

آنچه دربارهٔ پول فلزی صادق است در مورد این پول مخصوص هم که اسکناس باشد صدق می‌کند. اسمیت وصفی‌مدرسی از شیوهٔ کار بانک‌ها و به خصوص مشهورترین بانک آن زمان یعنی بانک آمستردام کرده‌است که معروف است. درآنجا نیز محقق داشته است که‌مقداراسکناس خودبه‌خود با تقاضای آن مطابق‌می‌شود، زیرا اگر بانک‌ها بیشتراز میزان‌حجم معاملات اسکناس منتشرکنند قیمت اجناس ترقی خواهدکرد ومردم وادار خواهند شدکه از خارج جنس‌خریداری‌کنند واسکناس‌های خودرا به بانک‌ها می‌برند که به پول طلا و نقره یعنی تنها پول بین‌المللی تبدیل نمایند. بنابراین به نفع‌بانک‌ها نیست‌که زیادتر از میزان حاجت اسکناس منتشر کنند، زیرا درآن صورت ناچار باید ذخیرهٔ فلزی بیشتری برای جواب‌گوئی مراجعات مردم که می‌خواهند اسکناس‌های خود را به پول فلری تبدیـل کنند در اختیار داشته باشند. بلاشك در عمل «همهٔ مؤسسات بانکی همیشه چنان‌که باید و شاید نفع خود را تشخیص نمی‌دهند و یا برطبق آن‌عمل نمی‌کنند و بالنتیجه بازار انباشته ازپول‌های کاغذی می‌شود». باوجوداین،اصل قاعده‌به‌جای خود محفوظ‌است. بدین‌ترتیب‌باردیگر گردش خودکار وخودسازی دستگاه اقتصادی ثابت شده است.

به ترتیبی‌که گذشت نظریه‌های آدم اسمیت را یکا یك از برابر نظرگذراندیم و دیدیم‌که هر پدیدهٔ مهم اقتصادی در او همان فکر و اندیشه را برمی‌انگیزد. هرگاه جا و موقع اجازه می‌داد می‌توانستیم بازهم‌امثلهٔ دیگری را نقل‌کنیم که ما را به همان

۱. شرح «نظریهٔ مقداری» (Théorie qauntitative) پول‌آن طورکه هیوم دردو رسالهٔ خود راجع به «پول» و «موازنهٔ تجارتی» اظهارکرده است ساده‌تر وروشن‌تر از بیان اسمیت است.

نتیجه برساند[۱] . نظریهٔ خودآیی بنیادها و خودسازی امور اقتصادی عقیده‌ای نیست که اسمیت به صورت ضابطهٔ کلی و فرضیهٔ مجرد عنوان کرده و سپس برای اثبات آن بـه استدلال پرداخته باشد . بلکه این نظریه به تدریج و کم‌کم (این صفت ممتاز رویهٔ او است) در طول راه پیمایی اقتصادی او و در پیچ وخم، راه‌ها ،خود به خود ظاهرو روشن می‌گردد. اوآن را پیوسته ونو به نو تلقین می‌کند وتصدیق به آن ، مانند نتیجهٔ طبیعی و قهری مطالب گذشته، متدرجاً در ذهن خواننده نقش‌می‌بندد و نظام اقتصادی به تمامت و کمال ، مانند دستگاهی مجهزومنظم، ساخته وپرداختهٔ هزاران ارادهٔ انسانی‌غافل و نا آگاه از هدف اجتماعی ولی تابع و پیرو فرمـان یك غریزهٔ توانای طبیعی جلوه گر می‌شود .

این قدرت‌که درسرچشمهٔ کلیهٔ اعمال اقتصادی وجوددارد وباثبات ویکنواختی خود برهمهٔ موانع مصنوعی پیروز می‌گردد و بالنتیجه موجب وحدت و یگانگی تمام دستگاه می‌شود چیست ؟ تاکنون بارها به‌آن برخورده‌ایم: این قدرت نفع شخصی و یا چنان‌که اسمیت می‌گوید: « کوشش طبیعی هر آدمی برای بهتر کردن حال و وضع خود است »[۲]. این است آن فنر اصلی که در نهاد هرآدمی گذارده شده و تمام حیات و پیشرفت اجتماع برآن استوار است .

بدون شك نفع شخصی تنها عامل نیست . اسمیت درهیچ‌جا انحصار طلب نیست .

---

۱ . مثلاترقی قیمت اسعار باعث می‌شودکه خود به خود موازنهٔ تجارتی به قراراصلی برگشت‌نماید (ثروت ملل ، جلد اول ، صفحهٔ ۴۰۰ ،کتاب چهارم، فصل‌اول). درجای‌دیگر می‌گوید: فواید عظیمی که اروپا از مستعمرات برده بنابرخواست و ارادهٔ آن نبوده بلکه جستجو وکشف مستعمرات و بهره برداری ازآن ها بدون برنامه و نقشهٔ قبلی وحتی علی‌رغم مقررات تحمیلی و زیان آور حکومت های اروپائی صورت گرفته است (جلد دوم ، صفحات ۹۱ ـ ۹۰ ، کتاب چهارم، فصل ۷ ، قسمت ۲) .

۲ . مراجعه‌کنید به صفحات ۳۲۵-۳۲۴ جلد اول ، کتاب چهارم ، فصل‌پنجم وجلد دوم، صفحهٔ ۴۳، کتاب دوم، فصل نهم و مخصوصاً جلد دوم، صفحهٔ۱۷۲، کتاب ۴، فصل۹ .

او متوجه است که درکنار نفع ، هوس‌های انسانی هم وجود دارد[۱] و در موارد مکرر به آن ها اشاره می‌کند . مثلا درآنجاکه آزادی طبقات روستائی، این انقلاب اقتصادی عظیم و با برکت را به عنوان « خودنمایی کودکانهٔ »[۲] مالکان معرفی می‌کند . بازهم بدون شك می‌داند که نفع شخصی در همهٔ انسان‌ها یکسان نیست و گوناگونی عجیبی در انگیزه های فردی وجود دارد . به او ایراد شده که این نکته را فراموش کرده است . او را متهم کرده‌اند که به جای انسان واقعی ازپیش خودآدمکی اقتصادی (یك اومواکونومیکوس Homo œconomicus) به تمام وکمال مصنوعی ، صورتی مسخره از آدم که مانند عروسکی خودکار فقط به فرمان منافع مادی حرکت می‌کند ساخته و پرداخته‌است . خودپسندی‌های ملی نیزداخل در امرشده وفریاد زده‌اندآنچه اسمیت نوشته شاید در بارهٔ انگلیسیان و اسکاتلندیان درست باشد ولی اگر آلمانیان و فرانسویان راکه‌کمتر پابند به منافع حقیر هستند شناخته بود شاید قضاوت اوصورت دیگر پیدا می‌کرد ـ حقاًکه او را بد شناخته‌اند . اسمیت قبل ازهرچیزیادآور می‌شود که ملاحظات او برهمه‌کس‌صدق نمی‌کند، بلکه راجع به اکثریت افراد انسانی است . در هر زمان به خاطر می‌آورد که او از آدم « با عقل و شعور معمولی »[۳] و «دارای احتیاط عادی »[۴] صحبت می‌کند . اوبه خوبی می‌داند که « قواعد حزم واحتیاط همیشه براعمال همهٔ افراد حکمروا نیست»، ولی عقیده داردکه « همواره رفتار اکثریت مردم

---

۱ . « به همین جهت است‌که بدون هیچ نوع حکم قانون ، منافع خصوصی و هوس‌ها افراد انسانی را خود به خود وبه طور طبیعی هدایت می‌کندکه سرمایهٔ‌کشور را بین مشاغل مختلف به صورتی که رویهمرفته نزدیك‌ترین ترتیب به نفع تمام جامعه است تقسیم وتوزیع نماید». دلیل بر این‌که کلمهٔ « هوس‌ها » اتفاقی ذکر نشده این است که در همان صفحه و همان مورد سه بار تکرار شده است (ثروت ملل، جلد ۲، صفحهٔ ۱۲۹، کتاب ۴ ، فصل ۷، قسمت ۳).

۲ . جلد اول،صفحات ۳۹۰ ـ ۳۸۹، کتاب ۳ ، فصل ۴ .

۳ . جلد اول ، صفحهٔ ۲۶۷ کتاب ۲ فصل ۱ ، ذیل آن .

۴ . جلد اول، صفحهٔ ۳۳۲، کتاب ۲، فصل ۴ .

در هر طبقه و صنف تحت تأثیر آن است »[1]. بنا بر این استدلال او مربوط به انسان ، به طور کلی و نوعی است و نه راجع به این ویا آن فرد معین . بالاخره باز هم بدون شك اسمیت منکر نیست که آدمی ممکن است نفع واقعی خود را به خوبی تشخیص ندهد و یا آن را رعایت نکند . هم اکنون مثالی نقل کردیم که او به طور صریح در مورد بانکداران که زیادتر از میزان حاجت اسکناس منتشر می‌کنند گفته است که آنان منافع حقیقی خود را تشخیص نمی‌دهند .

ولی با وجود همهٔ اینها و با در نظرگرفتن تمام تعدیلات که اسمیت بر اصل نظریهٔ خویش وارد می‌کند صحیح است گفته شود که به طورکلی او نفع شخصی یعنی « کوشش طبیعی هرکس را برای بهترکردن وضع و حال خود» (می‌گوئیم نفع شخصی و نه خودخواهی و خودپسندی) محرك و انگیزهٔ روانی اساسی در زندگی اقتصادی می‌داند . چون با او از بعضی سوداگران صحبت می‌شودکه می‌خواهند مصلحت عمومی را راهنمای اعمال خویش قرار دهند با شك وتردیدی که مشکل است شریك‌آن نشد پاسخ می‌دهد : « من هرگز ندیده‌ام کسانی که مدعی تجارت به نفع عموم هستند زیاد کار خیر بکنند . این ظاهر سازی و به خود بستگی معمولا در بین بازرگانان چندان رواج ندارد و برای انصراف ایشان از آن حاجت بـه بحث طولانی نیست[2] . نه این است که درفلسفهٔ اسمیت‌احساسات عاری از اثروحتی اثر بزرگ‌باشد ولی‌جهان‌احساسات و عواطف جهانی دیگر ، جهان اخلاق، است ؛ در صورتی که برجهان اقتصادی نفع حکمرانی می‌کند .

خلاصه و در یك کلام ، نظامی اقتصادی خودآ و خودکار ، ایجاد شده و حفظ شده بوسیلهٔ نفع خصوصی افراد ، اصلی است که همهٔ اندیشه‌های اسمیت به آن بر

---

۱ . جلد اول، صفحهٔ ۲۷۸ ، کتاب ۲ ، فصل ۲ .

۲ . جلد اول، صفحهٔ ۴۲۱، کتاب ۴ ، فصل ۲ و نیز می‌گوید : «بازرگان با تعقیب منافع شخصی خود بهتر می‌تواند به مصلحت حقیقی جامعه عمل کند تا آن‌که نفع عمومی را واقعاً هدف کار خویش قرار بدهد» .

گشت می‌کند. بسیار جالب است که‌اندیشهٔ این نظام را با نظریهٔ فیزیوکراتها راجع به نظام طبیعی و اساسی اجتماعات مقایسه نمائیم. در نظر اینان نظام طبیعی سبك و اسلوب و یا کمال مطلوبی‌است که با نبوغ فکری کشف گردیده و به‌وسیلهٔ حکومتی مستبد و روشنفکر باید به موقع اجراء گذارده شود. در نظر اسمیت بر عکس نظام اقتصادی واقعیتی است خودآ و خودساز که بوجود آوردنی نیست. خود به خود بوجود می‌آید و از هم اکنون موجود است. این‌نظام را بی‌شك «صدها مانع تراشی بی‌جا» ناشی از «جنون قوانین انسانی»[1] مختل می‌سازد، ولی خود بر آن‌ها پیروز می‌گردد. در زیر سازمان مصنوعی جامعه از هم اکنون سازمانی طبیعی وجود داردکه بر آن غالب است. این سازمان طبیعی در نظر فیزیوکراتها هنوز کمال مطلوبی بیش نیست ولی‌اسمیت‌ترتیب‌عمل‌آن‌راکشف می‌کند وچرخ‌های اصلی‌آن‌را تشریح‌می‌نماید. اقتصاد سیاسی‌که در نزدکنه اساساً سبك و اسلوبی‌حقوقی‌بوده در دست اسمیت خصائص دانشی طبیعی مبتنی برملاحظه وتجربه و تجزیه وتحلیل واقعیات پیدامی‌کند. اسمیت در قطعه‌ای از کتابش برتری اندیشه و دریافت خود را بر نظریهٔ فیزیوکراتها با همان سادگی عادی خود بیان داشته که مشهور است: «بعضی از پزشکان اهل نظر ظاهراً چنین تصور کرده‌اند که سلامت بدن انسان حفظ نمی‌شود مگر با رعایت نظام غذائی و ورزش‌های دقیق معین که تخلف از آن‌ها ناچار ناراحتی و اختلالی متناسب با درجهٔ تخلف بوجود می‌آورد .... آقای کنه که خود نیز پزشك و پزشکی بسیار اهل نظر بوده ظاهراًچنین تصوری از پیکر سیاسی اجتماع داشته و فکرکرده است‌که جامعه ممکن نیست آباد بشود مگر با رعایت نظامی مخصوص یعنی نظام آزادی کامل و عدالت کامل، وی گویا ملاحظه نکرده است که در پیکر سیاسی اجتماع کوشش طبیعی هرکس برای بهتر کردن وضع خود، اصلی برای حفظ‌سلامت بقاست که از جهات مختلف باشایستگی وکفایت، آثار بد سیاست اقتصادی درعین حال ظالمانه و تبعیض‌آمیز حکومت‌ها را اصلاح می‌کند و از عواقب وخیم آن جلوگیری به عمل

۱. ثروت ملل جلد دوم، صفحهٔ ۴۳، کتاب ۴، فصل ۵

می‌آورد ، چنین سیاست اقتصادی اگر چه بدون شك کم و بیش باعث تأخیر می‌شود ، اما هرگز نمی‌تواند ترقی وپیشرفت ملتی را به سوی آبادانی و توانگری به طورکامل متوقف سازد و بالاتر از آن نمی‌تواند چرخ‌ها را به عقب برگرداند . هرگاه ملت‌ها بدون بهره مندی از آزادی و عدالت کامل نتوانند به ثروت و آبادی برسند در تمام‌جهان هرگزکشورآباد وثروتمندی‌وجود نبایدداشته‌باشد . باوجوداین، خوشبختانه درپیکر اجتماع خردمندی طبیعت احتیاط های وسیع به عمل‌آورده، تابسیاری ازآثار شوم دیوانگی‌ها و ستم‌گری‌های انسانی را علاج کند به همان ترتیب که در جسم و بدن انسان نیز این احتیاط را برای دفع آثار تنبلی و بی‌اعتدالی‌های اوکرده است »[1].

☆ ☆ ☆

نقل‌قطعهٔ فوق ازکتاب اسمیت اینك ما را به بحث دومین اندیشهٔ اساسی اویعنی نیك و خیربودن بنیادهای اقتصادی می‌رساند . اندیشه‌های خودآیی بنیادهای اقتصادی و عالی بودن آن ها چنان‌که گفتیم باید از نظر مورخ عقاید اقتصادی کاملا از هم‌جدا باشند ، ولی درنظر اسمیت این دو مخلوط و به هم آمیخته‌اند. طبیعی طلبی او وخوش بینی اوجزء یك پیکرهستند ودر یك جمله هردو درکنارهم مثل جلوه‌های یك حقیقت ظاهر می‌شوند . قسمتی که نقل شد، شاهدی ازاین مدعی است ؛ زیرا برطبق آن نفع خصوصی‌که تمام‌دستگاه‌اقتصادی‌را به‌وجود می‌آورد ونگاه می‌دارد درعین‌حال«پیشرفت ملت را به سوی آبادانی و ثروتمندی » نیز تأمین می‌کند . پس بنیادهای اقتصادی‌که مخلوق نفع خصوصی افرادند نه تنها طبیعی هستند بلکه مفید و سلامت بخش نیز می‌باشند . علاقهٔ اسمیت به این بنیادها تنها به عنوان موضوع مطالعات و ملاحظات علمی نیست. او آن‌هارا اسباب و وسائل ترقی وعمران عمومی می‌داند وحتی‌قبل ازهر چیز بدین جهت به آن ها علاقمند است ، زیرا اقتصاد سیاسی برای او بیش ازآن‌چه

۱ . جلد دوم، صفحهٔ ۱۷۲ ، کتاب ۴، فصل ۹.

دانش نظری باشد فن و بصیرتی عملی است[1] .

باز هم حق مطلب را چنان که باید ادا نکرده‌ایم - بنیادهای اقتصادی چیزی بالاتر از خوب وسودمند هستند. به نظر اسمیت آن ها منشاء الهی دارند . مشیت باری تعالی است که میل به اصلاح وضع خود را در دل هرآدمی قرار داده واز آن است‌که همهٔ سازمان طبیعی اجتماع پدید آمده است، به طوری‌که آدمی‌باسیر درجهت مصلحت خود، نقشه‌ها ونیات خیرالهی را به موقع اجراء می‌گذارد . اسمیت در ترتیب به کار بردن سرمایه‌ها می‌گوید : کسی که در تعقیب منفعت خویش است « در این حال مثل احوال دیگر بوسیلهٔ دستی غیبی هدایت می‌شود تا از کار او نتیجهٔ عالی که درنیت او نبوده است حاصل شود »[2]. فیزیوکراتها هم در این باب چیزی غیراز این نمی‌گفتند .

خوش بینی اسمیت امروز دیگرمورد قبول‌کسی نیست. ولی چون عقیدهٔ مذکور در تاریخ عقاید و افکار اثری بزرگ داشته،لازم است لمحه‌ای روی‌آن درنگ‌کنیم . ببینیم دلایل اسمیت دربارهٔ آن چیست و چه اعتباری برای آن می‌توان قائل شد ؟

نخست باید متوجه باشیم‌هریك از مثال‌هاکه تاکنون دربارهٔ خودآیی بنیادهای اقتصادی ذکرکرده‌ایم . درعین حال‌گواه آثار نیك نفع شخصی‌هم بوده‌اند. بنابرتقارنی که تصادفی نیست،تمام بنیادهای اقتصادی که اسمیت به عنوان نتیجه و اثر عام این انگیزه ذکر کرده در عین حال بنیادهای مساعد برای پیشرفت اقتصادی هم هستند . تقسیم کار و اختراع پول و گردآوری سرمایه همه امور اجتماعی هستند که باعث افزایش ثروت می‌شوند. همچنین مطابقت عرضهٔ‌اجناس باتقاضا، وانتشار پول به میزان احتیاج مبادلات، و افزایش جمعیت به تناسب وتقاضای اجتماعی‌آن،پدیده‌های طبیعی

۱ . « موضوع عمدهٔ اقتصاد سیاسی هرکشورگسترش‌ثروتمندی وقدرت آن‌کشوراست» جلداول، صفحهٔ ۳۵۱، کتاب‌دوم، فصل ۵. این عبارت «اقتصاد سیاسی‌هرکشور» راکه‌اسمیت غالباً به کار می‌برد می‌توان علیه کسانی مانند کنیس Knies که جهان بینی و بین‌المللی طلبی او را سرزنش کرده‌اند به عنوان دلیل ذکر کرد .

۲ . جلد اول،صفحهٔ ۴۲۱ ، کتاب چهارم ، فصل اول .

و خود آهستند که گردش صحیح و منظم دستگاه اقتصادی جامعه را تأمین می‌نمایند. بنا بر این توصیف، اسمیت پی در پی در ذهن خوانـنده این فکر را راسخ می‌کند که بنیادهای طبیعی بهترین بنیادها هستند.

خارج از این شیوهٔ کلی اثبات، کـه در سراسر کتاب اوگسترده است، اسمیت خواسته است در مورد مسألهٔ معین و خاص، هم آهنگی نفع خصوصی و نفع عمومی را به طریق مستقیم ثابت نماید و آن ترتیب سرمایه‌گذاری‌ها است. به نظر او سرمایه‌ها خود به خود در جستجوی سودمندترین مصارف هستند و بهترین و مساعـدترین محل صرف را از لحاظ مصالح اجتماعی پیدا می‌کنند. در بادی امر به نظر می‌رسدکه این استدلال مربوط به مورد خاص ومعین خود باشد. ولی درواقع‌دامنهٔ آن‌گسترده‌تراست، زیرا می‌دانیم‌چه مقام برتری اسمیت برای‌سرمایه قائل است، برطبق‌آن‌گسترش تقسیم کار و بالنتیجه پیشرفت تولید و وفور محصولات همه تابع بسط سرمایه است. سرمایه است که کار را هدایت می‌کنـد و مرز افـزایش جمعیت را معین می‌نماید. بنابراین اگر ثابت شودکه سرمایه‌گذاری‌ها به بهترین و موافق‌ترین ترتیب بامصالح ملی صورت می‌گیرد خود به خود ثابت می‌شود که تمام امر تولید ثروت به بهترین وجه و مطابـق ترین صورت ممکن با آبادی و عمران عمومی سازمان یافته است.

استدلال اسمیت چیست؟

او چهار جهت اصلی برای توجه سرمایه‌هـا قائـل است: کشاورزی، صنعت، تجارت عمده فروشی و خرده فروشی. تجارت عمده را نیز به سه نوع تقسیم می‌کند: تجارت داخلی، تجارت خارجی واردات‌که امتعه و اجناس خارج را به‌کشورمی‌رساند و تجارت حمل و نقل که مال‌التجارهٔ‌کشور خارجی‌را به‌کشورخارجی‌دیگری می‌برد. ترتیبی که برای رشته‌های مختلف‌کسب وکار ذکرشد، ترتیب رجحان وسودمندی است که اسمیت برای آن‌ها از لحاظ منافع ملی قائل است. کشاورزی سودمندترین همه و پس از آن صنعت و سپس تجارت داخلی و پس ازآن سایر رشته هاست.

برای ترتیب این سلسه مراتب به دو ضابطه متوسل شده است : اول مقدار کار مولد ثروت که سرمایه در هر رشته از فعالیت اقتصادی به کـار وامی‌دارد ، دوم مقدار ارزش‌های قابل مبادله که هر یك از این رشته‌ها سالانه بر درامـد ملی اضافه می‌کند به نسبتی‌که ازکشاورزی بگذریم و به سایر رشته‌ها برسیم مقدار فعالیت مولد که به امر تولید ثروت اشتغال دارد و مقدار ارزش‌های قابل مبادله که به دست می‌آید کمتر می‌شود . سودمندی آن‌ها برای جامعه نیز بهمین ترتیب است . بنابراین نفع هرملت اقتضا دارد که سرمایه‌های آن در رشته‌های مختلف اقتصاد به ترتیبی‌که اسمیت معین کرده است به‌کاربرده شود . کشاورزی باید مقدم باشد وپس ازآن به نسبتی‌که افزایش سرمایه‌ها اجازه می‌دهد وارد رشته‌های دیگر بشوند .

و این همان ترتیبی است که سرمایه‌داران خود به‌خود و به‌طور طبیعی رعایت می‌نمایند ، زیرا نفع هریك از آنها ایجاب می‌کند کـه سرمایهٔ خود را حتی‌الامکان نزدیك محل اقامت خود به‌کار بیندازد تا بتواند بهتر ازآن مواظبت نماید. بنابراین، فقط درآخرین مرحله راضی خواهد شد که آن‌را به خطر تجارت خارجی رها کند . از بین مشاغل عالی داخلی نیز سرمایه‌دار به‌طور طبیعی نخست رشته‌ای را انتخاب می‌کند که ارزش‌های قابل مبادلـهٔ بیشتر از آن به دست می‌آید ، زیرا هر قدر مقدار اجناس قابل مبادله بیشتر باشد مبلغ سود بیشتر خواهـد بود . بنابراین سرمایه‌گذاری وی با رعایت سلسله مراتبی که بیان شد صورت خواهد گرفت و این ترتیب مطابق با مقدار کم و بیش زیاد تر ارزش‌های تولید شدهٔ هر یك از رشته‌های فعالیت اقتصادی خواهد بود . به این ترتیب دو میل طبیعی سرمایه‌دار:که سرمایهٔ خودرا حتی‌الامکان بیشتر در دسترس خویش داشته باشد و برای آن‌کار و مصرفی پردرامدتر انتخاب کند او را وادار می‌نماید که سرمایه‌های خود را به ترتیبی کاملا مطابق با منافع و مصالح ملت به کار بیندازد .

این بود استدلال اسمیت . اکنون ببینیم ارزش و اعتبار آن چیست ؟

حتی اگرضابطه‌های اورا هم‌قبول کنیم بازهم مسلم است که درجه بندی مشاغل او کاملا دلبخواهی و مستبدانه است. چگونه می‌توان ادعا کرد مثلا یك کارگاه صنعتی و یا یك مؤسسهٔ کشتیرانی که مال‌التجاره‌های خارجی حمل می‌کندکمتراز یك مؤسسهٔ کشاورزی کارگردرخدمت‌دارد . عکس آن بیشترمطابق باواقع وحقیقت است وکشاورزی منطقاً میبایستی‌مقام ساده‌تری‌داشته‌باشد. ازطرف دیگرفکردرجه بندی وسلسله مراتب، اساساً بانظریهٔ تقسیم‌کارکه مبتنی بر برابری همهٔ رشته های فعالیت انسانی‌است چندان سازگار نیست .

ولی در واقع ضابطه‌های اسمیت غیر قابل قبول است . او معتقد است‌که فزونی مقدار ارزش‌های قابل مبادله در هر رشته از امور اقتصادی ، دلیل بر سودمندتر بودن آن برای جامعه است . ولی‌حاصل معنی این‌فزونی چیست؟ فقط اینکه تقاضای‌کالائی بیشتر از تقاضای کالای دیگر است . اگرسرمایه‌ها خوذ به خود متوجه این نوع امور می‌شوند این‌فقط دلیل برآن است‌که « تقاضای اجتماعی » خودبه خود وبه طورطبیعی درجهت برآورده شدن است ، ولی تقاضای اجتماعی لزوماً وقهراً مطابق‌با « سودمندی اجتماعی»نیست . تقاضا نتیجهٔ امیال‌آدمیان وتوزیع قبلی درامدها درمیان ایشان‌است . این امیال و این توزیع درامدها لزوماً مطابـق سودمندترین ترتیب اجتماعی نیست . تولید ثروت هم که تابع آن است بیشتر از آن مطابق با فایدهٔ اجتماعی نخواهد بود . به نظر می‌رسد که اسمیت احساسی دربارهٔ این نکته داشته‌و به همین جهت به ضابطهٔ دیگر خود یعنی مقدار کار مولد به خدمت گرفته شده بوسیلهٔ سرمایه‌ها متوسل شده است . به این حساب بایدگفته شود صنایعی‌که ماشین‌کمتر ولی‌کاربیشتر به کار می‌برند مفید تر به حال ملت هستند. چنین ادعائی قابل دفاع نیست .

« لذت طلبان » جدید[1] نیز سعی‌کرده‌اندثابت نمایندکه رقابت‌آزاد تولید ثروت

---

۱ . Hédonisme ، فلسفهٔ اخلاقی که‌لذت‌مستقیم‌وآنی‌راهدف‌اساسی‌زندگی‌می‌دانند.

را به حد اعلای «مطلوبیت»[۲] یعنی به حدی‌که امیال فعلی بازار را به بهترین وجه ممکن‌راضی‌سازد خواهد رسانید. با وجود این، آنها می‌گویند: «سودمندی اجتماعی» و «مطلوبیت» دو مفهوم مختلف هستند که نباید با یکدیگر مشتبه بشوند و ناتوانی خود را نیز برای اظهارضابطهٔ علمی ثابت دربارهٔ سودمندی اجتماعی‌اعتراف می‌نمایند.

بنابراین، استدلال اسمیت‌را نمی‌توان قاطع دانست. پایه‌های آن بسیارسست و شکننده است. ولی این را هم فراموش نکنیم‌که خوش بینی اوکمترمتکی براین دلیل و برهان خاص است تا بر مجموع ملاحظات که در طی تمام کتاب خویش اظهار داشته است. عقیدهٔ هماهنگی منافع خصوصی با منافع عمومی در نزد او قاطعیت و خشکی قضیهٔ ثابت شدهٔ استثناء ناپذیر علمی ندارد، بلکه بینشی کلی و عمومی حاصل تجارب مکرر و خلاصهٔ بررسی عمیق او در تمام پهنهٔ بنیادهای اقتصادی‌است. این‌حقیقت کلی ممکن است با استدلال دریك مورد خاص تأیید بشود، ولی‌بیش ازآنکه متکی بردلیل و برهان باشد مبتنی برتجربه است: تجربه تمام تاریخ بشری‌که برای اسمیت درپیکر اجتماع مانند کالبد انسانی جوهری حیاتی را مکشوف می‌دارد که موجب شفا و رشد و ترقی است. اسمیت هرگز حاضر نشده است به این عقیده صورت قاعدهٔ مطلق بدهد، بلکه به این اکتفا می‌نماید که «غالباً» و «در اکثر اوقات» نفع عمومی خود به خود بر اثر اعمال منافع خصوصی برآورده می‌شود. ولی خود او قبل از همه، احوالی‌را نشان می‌دهد (مثل‌حالت بازرگانان وکارخانه داران)که نفع‌خصوصی اشخاص، مطابق با نفع عمومی ملت نیست و در این باب ممکن است مثال‌های فراوان نقل کرد. بنابراین خوش بینی اسمیت مطلق نیست.

وهمچنین خوش بینی وی عمومی هم نیست و به آسانی می‌توان دریافت که فقط راجع به امر تولید ثروت است. این دانشمند بزرگ اسکاتلندی هرگز (و این امتیاز او از دیگر خوش بینان مانند پیروان باستیاست) ادعا نکرده است‌که توزیع ثروت‌ها درجامعه به‌عادلانه‌ترین ترتیب صورت می‌پذیرد. خوش بینی او دراینجا متوقف می‌شود

۲. Ophélimité

و بر عکس اظهار می‌دارد که مالکان و سرمایه داران «دوست دارند از جائی حاصل بردارند که‌کشت نکرده‌اند» و نیز تأکید می‌کندکه به علت عدم برابری وضع اجتماعی در مذاکرات مربوط به مزد همیشه مزیت باکارفرمایان است[۱]. بعلاوه چنانکه توضیح داده‌ایم درقسمت‌های مختلف‌ازکتابش بهرهٔ مالکانه وسودسرمایه داررا به‌عنوان برداشت از ارزش‌های تولید شده بوسیلهٔ کارمعرفی می‌نماید[۲]، به طوریکه او را می‌توان به حق پیشقدم سوسیالیسم شناخت . او بدون اشکال (جز در مورد مستعمرات) قبول دارد که «بهرهٔ مالکانه و سود کارفرما مزدکارگران‌را می‌خورند و طبقات عالیه طبقات زیردست ملت را مورد اجحاف و تعدی قرار می‌دهند»[۳] .

ذکراین آراء به خصوص از این جهت اهمیت دارد که غالباً خوش بینی اسمیت را شامل تولید و توزیع ثروت هردو می‌نمایند . ولی اسمیت بسی عاقل‌تر از اینهاست. حتی ژان باتیست سی (شارح فرانسوی عقاید اسمیت) نیز تاآخرین چاپ‌های کتابش نسبت به منصفانه بودن توزیع ثروت اظهار شك و تردید کرده است[۴]. در واقع‌اسمیت خود را به این مسأله مشغول‌نداشته واین بکلی بعد ازاواست. بعدازآنکه سوسیالیست‌ها اهمیت موضوع را نمایان می‌سازند ـ که عقیدهٔ نیك و خیر بودن بنیادهای طبیعی را به صورت واکنشی علیه آنها شامل توزیع‌ثروت هم می‌کنند .

۱ . ثروت‌ملل، جلد اول، صفحهٔ ۶۶، کتاب‌اول، فصل هفتم: «در مذاکرات‌مزیت با اربابان‌است، زیرا اولاً آسان‌ترازکارگران می‌توانند باهم‌متحد بشوند وثانیاً سرمایه ووضع مالی آنها اجازه می‌دهدکه صبر کنند ، در صورتی‌که اکثرکارگران نمی‌توانند تا یك هفته مقاومت نمایند . عدهٔ کمی از آنها شاید بتوانند تا یك‌ماه بی‌کاری‌را تحمل بکنند، ولی‌تقریباً هیچ یك ازآنان قادر نیست تا یکسال بی‌کارباقی بماند».

۲ . رجوع کنید به آنچه پیشتردراین‌باب گفته شده است .

۳ . ثروت ملل، جلددوم، صفحهٔ ۶۷،کتاب چهارم، فصل هفتم،آغازقسمت دوم .

۴ . ژان باتیست سی ضمن صحبت در بارهٔ طبقهٔ کارگر سؤال می‌کند : «آیا واقعاً راست است که بهرهٔ کارگر از محصولات درست متناسب با سهمی است که در تولید ثروت دارد ؟» کتاب علم‌اقتصاد، چاپ‌ششم، صفحهٔ۱۱۶ .

بنابراین ، خوش بینی آدام اسمیت را نباید با خوش‌بینی «لذت طلبان» جدید و یا آن نوع خوش بینی که بعداً باستیا برای معارضه باسوسیالیسم ترتیب می‌دهد مشتبه کرد ـ خوش بینی اونه خشکی علمی دسته اول را دارد و نه جانبداری مدح آمیز دستهٔ دوم را . بلکه فقط انعکاسی است از اعتقاد ساده لوحانهٔ تمام قرن ۱۸ نسبت به نیکوکاری طبیعت ومظهری‌است ازاحساسی درونی وعمیق ونه‌نتیجهٔ استدلال وبرهانی‌قطعی ومسلم.

۳

آزادی اقتصادی و نظریهٔ تجارت بین‌المللی

نتیجهٔ عملی طبیعی طلبی و خوش بینی اسمیت بدیهیست آزادی اقتصادی‌است . این نتیجه چنان به طور قهری و ضروری از همهٔ مطالعات پیشین حاصل می‌شود که خواننده کاملاً آماده و مهیا برای قبول این جملهٔ معروف و مشهور است‌که اسمیت در پایان کتاب چهارم پس از رد سبك‌های مکتب «سوداطلبی» و فیزیوکراتها نوشته است : «همهٔ سبك‌های ترجیح و یا تضییق که به‌این ترتیب کاملاً کنار زده شدند سبك بدیهی و سادهٔ آزادی طبیعی خود به خود بر قرار می‌گردد . هرکس تا زمانی‌که قوانین عدالت را نقض نکرده است مطلقاً آزاد است هر طور که بخواهد و مناسب بداند در پی نفع خویش باشد و کار خود و سرمایهٔ خود را با هرکس دیگر و یا هر طبقهٔ دیگر ازافراد مردم وارد عرصهٔ رقابت‌بکند». اما دولت و یا به‌قول اسمیت سلطان «از تکلیفی که اجرای آن برای او ناکامی‌های بیشمار به بار می‌آورد و هیچ دانش و هیچ خرد انسانی حسن ادارهٔ آن را کفایت نمی‌کند، یعنی تکلیف سرپرستی کارهای افراد مردم و هدایت‌آن‌ها به مفیدترین و مناسب‌ترین مشاغل ازلحاظ مصالح اجتماعی کاملا آزاد و سبکبار می‌گردد» .

«عدم مداخلهٔ دولت در امور اقتصادی» قاعده‌ای است که اسمیت پس از فیزیوکراتها اما از راهی بس فراخ‌تر و عالمانه‌تر به آن می‌رسد[1] .

---

۱ . ثروت ملل، صفحهٔ ۱۸۴ ، کتاب چهارم، فصل نهم .

ولی در اینجا هم مانند همه جای کتابش حس واقع بین و مثبت وهمیشه مراقب او مانع از آن است که به استدلالی کلی اکتفا نماید. برای او کافی نیست که بیهوده بودن مداخلهٔ دولت را در برابر بنیادهای خودآوخودکار جامعه روشن سازد او می‌کوشد علاوه برآن ثابت کند که طبیعت دولت منافی با مشاغل اقتصادی است. دلایل او در این باب زرادخانه ترتیب داده است که پس از آن همهٔ مخالفین مداخلهٔ دولت سلاح خویش را از آنجا به دست آورده‌اند ـ خلاصهٔ دلایل مزبور این است:

«هیچ دو صفتی چنان معارض یکدیگر نیستند که صفت حاکم و صفت تاجر»[1].

حکومت‌ها «همیشه وبدون استثناء بزرگ‌ترین مبذرها و ولخرج‌های جامعه هستند»[2]. جهات آن بسیار است. نخست دولت پولی را خرج می‌کند که دیگران به دست آورده‌اند و هرکس همیشه درمورد صرف پول دیگران ولخرج‌تر ازپول خودمی‌باشد. به علاوه دولت بیش از آن از کارگاه‌ها و مؤسسات تولیدی دور است که بتواند دقت و مراقبت لازم برای حسن ادارهٔ آن‌ها به عمل آورد. «توجه سلطان حد اکثر غیر از مراقبتی بسیار مبهم و بسیار کلی برای بهبود و آبادی بخش وسیعی از خالصه‌های خود نخواهد بود و حال آنکه توجه مالك مراقبتی است دقیق و مخصوص برای بهترین استفاده ازهروجب ازملك خود»[3]. ضرورت مراقبت دقیق و مستقیم برای بهره برداری صحیح‌اززمین وسرمایه، ازافکاری‌است‌که غالباً اسمیت به‌آن برمی‌گردد. بهمین‌جهات یکی‌ازموجبات تأسف او افزایش قروض دولتی است‌که باعث شده است قسمتی اززمین وسرمایه‌های ملی بدست سود خورانی بیفتدکه بی‌شك به‌حسن‌ادارهٔ‌کشور بی‌علاقه‌نیستند

۱. ثروت‌ملل، جلد اول، صفحهٔ ۳۰۴، کتاب پنجم، فصل دوم، قسمت دوم، اسمیت استثنائی‌قائل‌نیست جزدرموردپست «شاید تنهاکاراقتصادی‌که باکامیابی از طرف همهٔ دولت‌ها اداره شده است».

۲. ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۳۲۸، کتاب دوم، فصل سوم.

۳. ثروت ملل، جلددوم، صفحهٔ ۳۱۸، کتاب پنجم، فصل دوم، قسمت دوم، مادهٔ اول.

ولی نفعی در «حسن ادارهٔ قسمت معینی از زمین و یا قسمت معینی از سرمایه ندارند»[۱]. بالاخره دولت مدیر بدی است، زیرا کارکنانش که در ادارهٔ امور نفع مستقیم ندارند و از خزانهٔ عمومی حقوق می‌گیرند مسامحه‌کار و خرج تراش هستند. در برابر این فکر که ادارهٔ همهٔ زمین‌ها بدست دولت سپرده شود فریاد می‌زند که « باادارهٔ مسامحه‌کار و ولخرج ومتعدی همهٔ کارکنان ومأمورانش »[۲] ربع محصول فعلی را تولید نخواهد کرد. برعکس، پیشنهاد می‌کند که باقیماندهٔ زمین‌های خالصه هم بین افراد تقسیم شود و از این حیث دولت‌های اروپا درپیروی ازراهنمائی او بهراه افراط رفته‌اند[۳]. باز بهمین جهت (لزوم انگیزهٔ نفع شخصی) اظهار نظر می‌نماید که درهرجا ممکن است به جای حقوق ثابت برای مستخدمین دولت پاداش‌های متناسب با ابتکار و فعالیت آن‌ها برقرار شود که قسمتی از آن را استفاده کنندگان از خدمت عمومی بپردازند (مثلا برای دادرسان و استادان)[۴] .

در نظر اسمیت ادارهٔ دولت از درد ناچاری است ؛ بنابراین مداخلهٔ آن باید کاملا محدود و منحصر به اموری باشد که عمل فردی در آن غیر ممکن است . او برای دولت فقط سه خدمت قائل است : ادارهٔ دادگستری ودفاع مملکت و بالاخره «تکلیف ساختن بعضی از تأسیسات عام‌المنفعه و دایر کردن بعضی از مؤسسات عمومی که هرگز ایجاد کردن و دایر نمودن آن ها درنفع فرد معین و یا عدهٔ محدودی ازافرادنیست ، زیرا منافع آن ها برای استهلاك سرمایه یك و یا چند نفرکفایت نمی‌کند ، اگرچه غالباً ممکن است ادارهٔ آن‌ها برای شرکت بزرگی خیلی بیش از این‌ها سودآور باشد »[۵] .

۱ . ثروت ملل ، جلد دوم ، صفحهٔ ۴۱۳ . کتاب پنجم ، فصل سوم.
۲ . ثروت ملل ، جلددوم، صفحهٔ ۳۰۸ ، کتاب پنجم، فصل دوم، قسمت دوم.
۳ . مراجعه کنید مخصوصاً به مقالهٔ بورگن(Bourgin) «مشترکات وانقلاب فرانسه (Les Communaux et la Révolution Franšaise) در مجلهٔ جدید تاریخ حقوق ، ماه های نوامبر و دسامبر ۱۹۰۸ .
۴ . ثروت ملل، جلددوم، صفحهٔ ۲۵۰، کتاب پنجم ، فصل اول، قسمت سوم، مادهٔ دوم.
۵ . ثروت ملل ، جلد دوم ، صفحهٔ ۱۸۵ ، کتاب چهارم ، ملحقات فصل نهم.

باوجود این، درفکر اسمیت غلو نکنیم وازاین که وی درقاطبهٔ احوال عمل فردی را ترجیح می‌دهد نتیجه نگیریم که اعتمادی نامحدود به ابتکارات خصوصی دارد. انفراد طلبی اوازماهیتی مخصوص است که غیرازترجیح کورانه وچشم بسته برای هرنوع تشبث شخصی است . اوبه‌خوبی می‌داند که انحصار طلبی در طبیعت صنعت است و می‌گوید: « به ندرت اتفاق می‌افتد که اهل یك حرفه با هم ملاقات کنند ، اگر چه برای تفریح ووقت گذرانی هم باشد، بدون آنکه مذاکرهٔ آنها منتهی به‌توطئه‌ای علیه جمع ویاسازشی برای بالا بردن قیمت‌ها نشود »[1] . برای آن که تشبثات فردی مفید بـه حال اجتماع باشد دوشرط لازم است: اول، آن که انگیزهٔ نفع شخصی مشوق کارفرما باشد؛ دوم، آن که کار هرکس بوسیلهٔ رقابت در حدود صحیح نگاهداشته‌شود. در غیاب این دو شرط ممکن است از مؤسسات خصوصی همان زیان به مردم برسدکه از مؤسسات دولتی .

به همین جهت اسمیت بـا بعضی از مؤسسات خصوصی ولی دستـه جمعی مانند شرکت‌های سهامی بشدت مخالف است[2].زیرا درآن‌ها انگیزهٔ نفع شخصی از بین می‌رود. از این جمع فقط بانك‌ها وشرکت‌های بیمه وساختمان و نگاهداری ترعه‌ها و تهیهٔ آب برای شهرهای بزرگ را استثناء می‌کند، زیرا ادارهٔ این امور «دارای روال یکنواختی است که‌درآن‌هیچ‌ویا تقریباً هیچ‌نوع تغییری لزوم پیدا نمی‌کند »[3]. به‌دلیل اقوی، با هر نوع امتیاز و انحصار که به اشخاص و یا شرکت‌ها داده شود مخالف است و فصلی تمام از کتابش را اختصاص به کوبیدن کمپانی‌های بزرگ و صاحب امتیاز داده است که در قرن ۱۷ و۱۸ برای بهره‌برداری‌ازتجارت با مستعمرات تشکیل شده بودند ومعروفترین آن ها شرکت هند شرقی بود .

بازهم لازم است ملاحظهٔ دیگر را اضافه‌کنیم : برای‌اسمیت عدم مداخلهٔ دولت یك‌اصل‌کلی است، نه یك قاعدهٔ مطلق . اوبهیچوجه در عقیده و مسلکی متعصب نیست

۱ . ثروت ملل ، جلد اول، صفحهٔ ۱۳۰ ، کتاب اول فصل دهم، بخش دوم .

۲ . ثروت ملل ، جلد دوم ، صفحهٔ ۲۳۳ ، کتـاب پنجم ، فصل اول ، بخش سوم ، مادهٔ اول .

۳. ثروت ملل ،جلد دوم، صفحهٔ۲۴۶ ،کتاب پنجم، فصل‌اول ، بخش‌سوم، مادهٔ اول.

و فراموش نمی‌کند که هر قاعده استثناهایی دارد . ممکن است صورتی قابل توجه از کلیهٔ موارد که وی مداخلهٔ دولت را مشروع می‌داند ترتیب داد : از قبیل تثبیت نرخ قانونی بهرهٔ پول[۱] ، ادارهٔ پست ، تعلیمات اجباری ابتدائی ، امتحان دولتی برای قبول شدن در هر یك از مشاغل آزاد و یا هرشغلی که مربوط به وثوق و اعتماد مردم است، تثبیت اسکناس‌های حداقل پنج لیره‌ای برای بانك‌ها[۲] و غیره . اسمیت احساس کلی خود را درهمین مورد محدود ساختن آزادی بانك‌ها، باعباراتی‌که مشخص اوست،ظاهر ساخته است : « چنین نظامات را بدون شك از جهاتی می‌توان ناقض آزادی طبیعی دانست ، ولی تظاهرات آزادی طبیعی عدهٔ محدودی از افراد که امنیت عمومی جامعه را تهدید می‌کند بوسیلهٔ قوانین همهٔ دولت‌ها از آزادیخواه‌ترین تا مستبدترین آنها محدود شده و باید بشود »[۳].

با وجود همهٔ این مستثنیات حقیقیت آشکار این است که تمام کتاب اسمیت دفاعیه‌ای‌است برای‌رهائی‌اقتصادی فرد انسانی وادعا نامه‌ای‌است علیه سیاست‌سوداطلبی و هر سبك اقتصادی که از آن الهام گرفته باشد . در این نکته بین اثر اسمیت در

۱ . ثروت ملل ، جلد اول ، صفحهٔ ۳۲۸ ،کتاب‌دوم ، فصل‌چهارم. به اضافه محتمل است که اسمیت بعداً با خواندن دفاعیهٔ بنتام(Defense of Usury) منتشرشده در سال ۱۷۸۷ به عقیدهٔ آزادی کامل نرخ بهرهٔ پول معتقد شده باشد ، زیرا بنابر مذاکره‌ای که ظاهراً با یکی از دوستان بنتام‌در سال ۱۷۸۹ داشته و بوسیلهٔ نامهٔ دوست دیگر به اطلاع بنتام رسیده است اسمیت معتقد به آزادی نرخ بهرهٔ پول شده است . مراجعه‌کنید به کتاب جان‌ری (John Rae) «زندگی‌آدام اسمیت »، صفحهٔ ۴۲۳.

۲ . ثروت ملل، جلد اول ، صفحهٔ ۳۰۶ ، کتاب دوم، فصل دوم .

۳ . ثروت ملل ، جلد اول، صفحهٔ ۳۰۷،کتاب دوم ، فصل دوم . اسمیت چنین ادامه می‌دهد: «الزام‌مردم‌به‌ساختن‌جدارهای فاصل برای جلوگیری ازسرایت‌آتش، یکی‌ازموارد نقض آزادی طبیعی و عیناً از همان کیفیتی است‌که ما در این‌جا برای تنظیم تجارت بانك‌ها پیشنهاد می‌کنیم. این جمله ثابت می‌کندکه اسمیت با نظامات ومقررات عمومی برای صیانت امنیت مادی افراد کشور موافق است . در جای دیگر نیز (جلد دوم ، صفحهٔ ۲۷۲،کتاب پنجم ، فصل اول، بخش ۳ ، مادهٔ ۳) او خود را طرفدارنظامات بهداشتی برای جلوگیری ازسرایت بیماری‌های مسری معرفی می‌نماید ،

انگلستان و نقشی‌که در همان زمان فیزیوکراتها در فرانسه برعهده‌گرفته بودند توافق و هماهنگی کامل وجود دارد . درآن زمان چه در داخل‌کشور و چه درخارج از آن، آزادی تولید کنندگان و بازرگانان و کارگران در تنگنای تضییقات شدیدگرفتار بود که بعضی از آن‌ها یادگار سنت‌های قرون وسطی وبرخی دیگر مخلوق منافع شخصی قدرتمندان بود و بوسیلهٔ نظریه های غلط اقتصادی تقویت می‌گردید . نظام طبقاتی اصناف وپیشه‌وران[1] هنوز درشهرهااعمال می‌شد، اگرچه پس ازاساسنامهٔ مشهور ملکهٔ الیزابت راجع به شاگردی و کارآموزی، شامل صنایع جدید که پس از آن تاریخ به وجود آمده بودند نمی‌گردید . طریقهٔ آیین نامه‌ای و نظامات صنفی با تمام لوازم آن ازقبیل کارمندان مأموررسیدگی به شیوه‌های ساخت و وزن و طول‌وکیفیت پارچه‌ها در صنعت پشم مانند دیگرصنایع‌رواج داشت[2] . تثبیت‌دورهٔ شاگردی به هفت سال ومحدود بودن عدهٔ شاگردان در مهمترین صنایع و موانع عظیم در راه نقل و انتقال کارگران بر طبق « قانون مربوط به گدایان »که بوسیلهٔ اساسنامه‌های اجرائی از زمان سلطنت ملکهٔ الیزابت به بعد تکمیل شده بود ، تغییر محل کارگر و استفادهٔ آزاد از سرمایه‌ها رامحدودمی‌ساخت. اسمیت باهمهٔ نیروی‌خود علیه تضییقات قیام‌کرد. بی‌شك درانگلستان موانع و مشکلات برای حمل و نقل داخلی امتعه واجناس مانند فرانسه وجود نداشت، ولی آن‌کشور ازلحاظ تجارتی به کلی از ایرلاند مجزا محسوب می‌شد . اما از لحاظ بازرگانی خارجی موانع و محظورات آن از هیچ کشور دیگر اروپایی کمتر نبود : ممنوعیت ورود و یا تعرفه‌های گمرکی بسیار سنگین برای واردات کالاهای صنعتی و بعضی از محصولات طبیعی (مانند شراب در فرانسه) ممنوعیت صدور بعضی از محصولات واشیاء مورد حاجت صنایع داخلی (مثل پشم و ماشین)، سیاست تضییق و

---

۱ . Le Régime des Corporations

۲ . مراجعه‌کنید به مانتو . Mantoux, op. cit صفحهٔ ۶۶ ـ ۶۵ ، راجع‌به همهٔ این مسائل جزئیاتی بسیار جالب در این کتاب دیده می‌شود . نظامات داخلی محدود کننده را اسمیت در بخش دوم‌از فصل دهم کتاب اول مورد انتقاد قرار داده است

تعدی نسبت به مستعمرات که تهیه‌کنندهٔ مواد خام برای صنایع «کشورمادر» و مشتری اجباری محصولات صنعتی آن محسوب می‌شدنـد ... علیه این‌ها و غیر این‌ها از تمام مقررات وتدابیرکه به اصطلاح برای تأمین برتری وتفوق انگلستان برسایرکشورهای تجارتی ترتیب داده شده بود، اسمیت شدیدترین‌ضرباترا واردکرد. کتاب چهارم ثروت ملل ادعا نامه‌ای آتشین وشدید وصریح ومستند علیه سیاست سوداطلبی آن زمان است. این بخش از کتاب که ظاهراً بیش ازهمه مورد علاقهٔ معاصرین او قرارگرفته است در نظر ما امروزه به صورت کهنه‌ترین و از کار افتاده‌ترین قسمت‌های آن جلوه می‌کند . ولی چون اسمیت در ضمن آن نظریهٔ تجارت بین‌المللی‌خویش را بیان داشته و سیاست حمایت اقتصادی [1] را به طورکلی مورد استفاده قرار داده است ، از لحاظ تاریخ عقاید اقتصادی واجد اهمیت است و به همین لحاظ شایسته است که کلمه‌ای چند دربارهٔ آن گفته شود :

درمبارزه برای آزادی تجارت بین‌المللی، مثل بسی نکته‌های دیگر، فیزیوکراتها بر اسمیت سبقت داشتند ، ولی در این قسمت هم وی با وسعت دیدش برتر و بالاتر از آن ها است: آزادی طلبی فیزیوکراتها، ملهم ازمنافع کشاورزان است . تجارت خارجی در نظر آن ها « یك دردناچاری » است . اسمیت برعکس تجارت خارجی را به خودی خود سودمندمی‌داند، به‌شرط آن‌که موقعش فرا رسیده و بطورطبیعی توسعه یافته باشد[2]. با وصف این‌که اسمیت ازدیـدگاه فیزیـوکراتها فرا تر رفته، باز هم به نظریهٔ قاطع و رضایت‌بخشی نرسیده است . عقیدهٔ اقتصادشناس بزرگ اسکاتلندی در این مورد متزلزل وتردیدآمیزاست . ولی دو دلی‌ها و تردیدهای یك نویسـندهٔ بزرگ غالباً خود به خود دارای ارزش است . بنابراین بیفایده نیست مختصری از آن را یادآور شویم .

---

۱. Le Protectionnisme

۲. « با وجود این، هریك از شعب مختلف تجارت نه تنها سودمند است بلکه لازم و ضروری است . به شرط آن‌که آن را جریان طبیعی امور بدون الزام و اکراه پیش آورده باشد». این جمله را اسمیت پس از بحث مزایای متقابل هریك از رشته‌های فعالیت اقتصادی بیان کرده است . ثروت ملل ، جلد اول، صفحهٔ ۳۵۲ ، کتاب دوم، فصل پنجم.

قبلا در مورد بحث نظریهٔ او راجع به پول دیدیم که او چگونه در آن علیه نظریهٔ موازنهٔ تجارتی استدلال می‌کرد، ولی سیاست حمایت اقتصادی منحصر به موازنهٔ تجارتی نیست و اسمیت غیراز ردآن، مطالب دیگر نیز دارد و آن نخست انتقادی است ازحمایت اقتصادی به طورکلی، خارج از صورت و شکل‌سوداگرانهٔ آن، و سپس کوششی‌است برای بیان‌مزایای مثبت تجارت بین‌المللی. انتقادش از « سیاست حمایت» در مرحلهٔ اول ، متکی برعقیدهٔ معروف او است که سرمایه‌صنعت را محدود می‌کند: « صنعت کلی هر کشور ، هرگز از سرمایه‌ای که آن‌کشور می‌تواند‌بکار ببرد تجاوز نمی‌کند» . در این صورت سیاست حمایت اقتصادی چه می‌تواند بکند ؟ آیا می‌تواند سرمایهٔ‌کشوررا اضافه‌کند؟هرگز؛ این‌سیاست «فقط می‌تواند قسمتی ازسرمایهٔ موجودرا در جهتی وارد سازد که بدون آن در آن راه وارد نمی‌شد ». ولی آیا جهتی کـه خود سرمایه‌داران به طور طبیعی به سرمایه‌های خویش می‌دهند، مفیدتر ومساعدتر به حال صنعت مملکت نیست ؟ مگر اسمیت قبلا این نکته را ثابت نکرده است ؟ بنابر این سیاست‌حمایت اقتصادی بیهوده وبلکه زیان‌بخش است[1] .

اگر انتقاد از خوش بینی اسمیت را به خاطر داشته باشیم ، می‌توانیم استدلال فوق را قاطع و مؤثر ندانیم . سرمایه داران با پیروی از منافع خویش ممکن است ، بنابر اصطلاح آقای پاره‌تو، حد اعلای « مطلوبیت » را بوجود بیاورند، ولی حداعلای مطلوبیت غیراز حد اعلای « سودمندی » است .

دلیل نظر گیرتر اسمیت ابلهانه بودن عملی است که کشوری با مخارج سنگین در داخلهٔ خود چیزهائی بسازد که می‌توانـد آن‌ها را با بهایی نازل‌تر ، از خارجه خریداری نماید . « این اندرز هر پدر خردمند خانواده است که در خانه چیزهائی نسازند که خرج آن بیش از قیمت خرید آن است ... آن چه برای هرخانواده حزم و احتیاط است برای‌کشور بزرگی نیز دیوانگی نخواهد بود»[2]. چه بی‌خردی است که

۱ . ثروت ملل ، جلد اول ، صفحهٔ ۴۱۹، کتاب چهارم ، فصل دوم .

۲ . ثروت ملل ، جلد اول ، صفحهٔ ۴۲۲، کتاب چهارم، فصل دوم .

بخواهند در اسکاتلند باکمك گرمخانه‌ها شراب تولید نمایند، درصورتی‌که می‌توانند آن‌را به‌قیمتی ارزان‌تراز فرانسه ویا پرتقال واردکنند. همه این‌حقیقت‌را قبول دارند، مع‌الوصف این سفاهت را، در هرجاکه بوسیلهٔ تعرفه‌های سنگین‌گمرکی مانع بهره مندی‌مردم از مزایای طبیعی کشورهای دیگر می‌شوند، تکرار می‌کنند. «حرص پلید وحس انحصارطلبی بازرگانان و کارخانه داران است»[۱] که تا این حد چشم ملت‌ها را بسته است که منافع حقیقی خویش را نمی‌بینند. پس در نظر اسمیت بین کشورهای مختلف توزیعی طبیعی از لحاظ تولید ثروت وجود داردکه‌منطبق برمزایای‌طبیعی‌آنان است،مزایائی‌که سیاست حمایت‌اقتصادی مانع بهره‌مندی ازآن‌می‌شود. به‌عبارت دیگر تجارت آزادبین کشورها مظهری از اصل تقسیم کار در جامعهٔ بین‌المللی است.

این بهترین دلیل برای‌آزادی‌تجارت بین‌المللی‌است. بعدها ریکارد و استوارت میل تصورمی‌کنندکه آن را با نظریهٔ‌خویش راجع به «بهای تمام شدهٔ نسبی»[۲] تکمیل می‌کنند، ولی درواقع‌آن‌را غامض‌تر می‌سازند. تازه ترین نظریه‌های اقتصادی به همان مفهوم اصلی برگشته است. نکتهٔ شگفت‌آوراین‌است‌که‌اسمیت خود هم به‌آن پابندنشده و وقتی که خواسته است مزایای تجارت بین‌المللی را مستقیماً مدلل بدارد تا حدی نسبت به عقیدهٔ خویش بی ایمانی نشان داده است.

برهان قاطع برای‌آزادی تجارت‌نفع مصرف‌کننده‌است. افزایش سودمندی‌هائی که‌دراختیار او قرارداده می‌شود دلیل برتری و فضیلت‌آزادی تجارت بین‌المللی است. همان طورکه استوارت میل می‌گوید «تمام مزایـای مستقیم تجارت خارجی، ناشی از واردات‌است»[۳]. ولی به‌این‌نکته درکتاب‌اسمیت شرح وبسط‌کافی داده نشده است. البته اومی‌گوید «مصرف، تنها غایت وتنها هدف تولید است... باوجوداین درسبك اصحاب مکتب‌سوداطلبی، مصلحت مصرف کننده همیشه فدای منافع تولیدکننده می‌شود»، اما

۱. ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۷-۴۵۶،کتاب‌چهارم، فصل سوم، بخش دوم.

۲. « Le Coût relatif »

۳. اصول علم اقتصاد، استوارت میل، کتاب سوم، فصل ۱۷.

این عبارت فقط در پایان انتقاد از مکتب « سودا طلبی » درفصل هشتم از کتاب چهارم دیده می‌شود . آن هم درچاپ اول اصلا وجود نداشت و درچاپ سوم به‌آن اضافه شده است[۱] .

برعکس، اسمیت تقریباً همیشه خود را در مقام تولیدکننده قرار می‌دهد و از آن لحاظ مزایای تجارت بین‌المللی را تشریح می‌کند[۲] .

گاهی تجارت خارجی را وسیله‌ای می‌داند که کشوری مازاد محصول خود را به خارجه صادر می‌نماید وصدور به خارجه باعث‌گسترش بازارفروش می‌گردد و بالنتیجه تقسیم کار و به تبع آن قدرت تولید مملکت صادر کننده افزایش می‌یابد[۳] . دربرابر این دلیل ممکن است گفته شود که این حرف صحیح است ولی چرا به جای تولید اجناسی زیادتر از میزان مصرف داخلی که باید به خارجه صادر گردد در خودکشور کالاهای مورد نیاز را که ناگزیر از خارجه وارد می‌کنند نمیسازند ؟

گاهی برای اثبات این مدعی که بازرگانی بین‌المللی، به سود هردوکشور وارد کننده و صادر کننده است، روی این نکته تکیه می‌کند که بازرگانان هر دو کشور

---

۱ . اگر چه او از همان کتاب‌چهارم، فصل ۳، بخش ۲ (جلد اول، صفحهٔ ۴۵۸)، گفته بود : « در هرکشور همیشه به نفع تودهٔ بزرگ مردم بوده و خواهد بود که آن چه را مورد حاجت اواست از کسانی خریداری‌کند که ارزان‌تر می‌فروشند. این امرچنان بدیهی است که‌کوشش برای اثبات آن مضحك به نظر می‌رسد » .

۲ . چنان که در مورد عوارض مربوط به گندم می‌نویسد « ممنوع کردن ورود گندم و احشام ازکشورهای خارجه به موجب قانونی ثابت و برای همیشه به منزلهٔ آن است که مقرر دارند جمعیت وصنعت‌کشور هرگز نباید از میزانی‌که محصول سرزمین آن اجازه می‌دهد تجاوز کند » (ثروت ملل، جلداول ، صفحهٔ۴۲۷ ، کتاب چهارم ، فصل دوم). پس دلبستگی اسمیت به‌این موضوع بیشتر از لحاظ افزایش جمعیت و پیشرفت صنعت‌کشور بوده است تا از لحاظ صرفهٔ مصرف کننده .

۳ . جلد اول ، صفحهٔ ۳۵۲ ، کتاب دوم، فصل پنجم، ایضاً جلد اول ، صفحهٔ ۴۱۳، کتاب ۴ ، فصل اول .

از معاملات خود سود می‌برند . به این استدلال بعدها ریکاردو به حق جواب می‌دهد که سود بازرگانان لزوماً موجب افزایش ثروت کشور نیست .

اسمیت در این‌جا بار دیگر ، علی‌رغم خود ، چنان‌که در برابر فیزیوکراتها هم بود، تحت‌تأثیر معارضینش قرار می‌گیرد. اوهنوز خود راکاملا ازقید اندیشه‌های مکتب سوداطلبی خلاص‌نکرده است. به همین‌جهت فکرش قبل از همه متوجه تولیدکنندگان است و درگفتارش پهلو بـه پهلوی یکدیگر دلایل عالی و نکته‌های قابل ایراد دیده می‌شود. ظاهراً خود اومتوجه ناسازگاری آن ها نشده‌است .جریانی غیر قابل مقاومت همه را به سوی سیاست آزادمنشانه‌تری سوق می‌داد. جریان مذکور قوی‌تر ازآن بود که معاصرین بتوانند کلمه به کلمه هر قسمت از عقاید او را مورد بحث قرار دهند . برای آن‌ها کافی بود که درکتاب اسمیت لایحه‌ای تند و آتشین به نفع عقیدهٔ محبوب و فریبندهٔ خود بیابند .

تاکنون بارها اعتدال‌کامل اسمیت را در تطبیق اصولش یادآور شده‌ایم . دراین مورد هم بار دیگر باید آن را تجدیدکنیم . او برحسب اصول، طرف‌دارآزادی مطلق تجارت بین‌المللی است. ولی دراجراء و عمل شعور باطنی نیرومندش استثناهائی به او تلقین می‌کند. می‌گوید : «امیدواری به اینکه هرگز در بریتانیای‌کبیر آزادی تجارت بطور کامل برقرارشود چنان ابلهانه است‌که منتظر باشند مدینهٔ فاضلهٔ خیالی « اوتوپی و یا اوقیانا »[1] در آن استقرار پیدا کند . این تنها پندارهای عامیانهٔ مردم نیست که با آن مخالفت می‌کند ، بلکه بالاتر و قوی‌تراز آن منافع خصوصی عدهٔ کثیری از افراد است که با قدرتی غیر قابل مقاومت معارض آزادی تجارت است »[2] . سیر وقایع این پیش‌گوئی یأس‌آمیزرا تکذیب‌کرد. انگلستان قرن‌نوزدهم به‌مدینهٔ افسانه‌ای‌آزادی مطلق تجارت تقریباً بطورکامل صورت حقیقت بخشید .

۱ . اوتوپی Utopie کشور خیالی است‌که تماس مور (Thomas More) نویسنده و صدر اعظم انگلیس (۱۵۳۵ - ۱۴۷۸) در کتاب خود به همین نام ترتیب داده است .

۲ . ثروت ملل ، جلد اول ، صفحهٔ ۴۳۵، کتاب چهارم ، فصل دوم (ذیل‌آن) .

اسمیت که دربارهٔ آینده خیال بافی نمی‌کند، گذشته را نیز بطور مطلق محکوم نمی‌سازد. او بعضی از اعمال سیاست «سودا طلبان» زمان را تجویز می‌نماید، از آن جمله می‌گوید فرمان‌های بحرپیمایی[1] موافق تجارت آزاد نبوده‌اند باوجود این «شاید عاقلانه‌ترین تمام مقررات تجارتی انگلستان باشند»، زیرا «دفاع ملی بسی ارجمندتر از ثروت‌است»[2]. باز درمورد دیگر، وضع عوارض بر واردات را به هنگامی مشروع می‌داند که در داخل کشور بر کالاهایی مشابه کالاهای وارداتی‌مالیاتی مقرر شده باشد. در این‌جا عوارض‌گمرکی، فقط برای برقراری مجدد شرایط عادی رقابت است که در نتیجهٔ مالیات بهم خورده‌است. هم‌چنین تعرفه های گمرکی را به عنوان معارضه به‌مثل برای وادار کردن‌کشور خارجی به‌الغاء عوارض‌گمرکی جایز می‌داند[3]. بالاخره قبول دارد که آزادی تجارت درمورد صنایعی‌که از زمان‌های قدیم تحت‌حمایت‌خاص بوده و عدهٔ‌کثیری کارگر در خدمت دارند بطور تدریجی و مرحله به مرحله به موقع اجراء گذاشته شود[4].

نتیجهٔ عملی بحث اسمیت این قاعده است: به جای عوارض بیشمار که مزاحم واردات و تولید ثروت هستند، انگلستان بایستی به وضع چند تعرفهٔ مطلقاً مالی، بر اجناس خارجی پر مصرف مانند شراب و الکل و قند و توتون و کاکائو و غیره اکتفا

۱. فرمان‌های بحرپیمائی به سلسه‌ای از قوانین انگلستان گفته می‌شود‌که مهم‌ترین آن‌ها در زمان کرومویل وضع شد. هدف آن‌ها ملزم ساختن تجارت انگلستان به استفاده ازکشتی‌های انگلیسی بود، بطوری‌که بحریهٔ تجارتی نیرومندی ساخته شود وتفوق بحریهٔ هولاند نابود گردد. این مقررات ظاهراً سهم بسزائی در توسعهٔ بحریهٔ عظیم انگلستان داشته‌اند.

۲. ثروت ملل، جلد اول، صفحهٔ ۴۲۹، کتاب چهارم، فصل دوم.

۳. ولی اگر معارضه به‌مثل مؤثر در لغو عوارض‌کشور خارجی نباشد اسمیت توسل بدان را جایز نمی‌داند، زیرا این روش ناصوابی است که بدی رفتار نسبت به بعضی از طبقات‌ملت‌را با بدی‌خود نسبت‌به خودجبران‌نمائیم آن‌هم نه فقط‌نسبت به‌بعضی ازطبقات، بلکه تقریباً نسبت به تمام ملت»، جلد اول، صفحهٔ ۴۳۳ کتاب چهارم، فصل دوم.

۴. بحث این موارد مختلف در پایان فصل دوم کتاب چهارم دیده می‌شود.

نماید . این ترتیب که به هیچ وجه با آزادی وسیع تجارت بین‌المللی مباینت نـدارد منبع درامد سرشاری‌را برای‌خزانهٔ‌عمومی بوجود می‌آورد و بطور کامل‌زیان‌های‌حاصل از استقرار آزادی تجارت را جبران می‌کند[۱] .

انگلستان بر طبق این راهنمایی عمل کرد و سبك گمرکی خود را قریب مدت پنجاه سال تا قبل از جنگ بین‌الملل برپایه های آن بنا نهاد . کمتر اقتصاد دانی در عالم می‌تواند به چنین تحققی در بارهٔ اجرای‌کامل نظریاتش مباهات‌کند .

۷ . این سبك در کتاب پنجم، فصل دوم، بخش ۲، مادهٔ ۵، تشریح شده است

٤

نشر و نفوذ افکار اسمیت

ژان باتیست سی

قرن۱۸ اساساً قرن‌ساده سازی‌است. تصویری‌که‌اسمیت ازجهان‌اقتصادی می‌دهد نظری جامع وکلی ، ساده وخلاصه شده به صورتی زیبا ودلپذیر است . تمام رمزقدرت ونفوذش درمعاصرین درهمین نکته‌است. سبك آزادی طبیعی‌که تقاضاهای فلسفی‌وسیاسی زمان همه را به سوی‌آن‌می‌کشاند، به‌نظرآنان در این‌جا چنان بطور طبیعی به‌فطرت آدمی مربوط گردیده و چنان بوسیلهٔ امور و کیفیات هماهنگ مسلم شده که جای شك و تردید در آن باقی نمانده است . حتی امروز برای ما غیرممکن است‌که مفتون سحر آن نشویم . اگر روزگاری از عقاید ونظریات اسمیت چیزی پابرجا نماند (پیش آمدی‌که باور کردنی نیست) باز هم‌کتاب او مانند نامی ترین بنای تاریخی یکی از مهم‌ترین ادوار فکر اقتصادی بشر باقی خواهد ماند . این موفق‌ترین کوششی است که برای‌گنجاندن‌گوناگونی‌های بی‌پایان جهان اقتصادی دریك مجموعهٔ موزون وهماهنگ به عمل آمده است .

همین سادگی موجب ضعف‌آن نیزشده است زیرا برای خاطرآن اسمیت ناچار بسیاری ازوقایع و امور راکه با قالب سبکش ناسازبوده درتاریکی باقی‌گذارده است . بعلاوه او از مصالح ناجور و ناقص و غیرکافی استفاده کرده است ، امروزه از بسیاری از عقاید خاص اوکه کتابش را پرکرده‌اند مانند نظریهٔ قیمت‌ها و نظریهٔ‌مزدها و نظریهٔ

سود و بهرهٔ مالکانه و نظریهٔ سرمایه چیزی باقی نمانده‌که یا به‌کلی متروك نشده و یا اصلاح نگردیده و یا مورد اعتراض وانکار واقع نشده باشد . به نسبتی‌که سنگ‌های مهم این بنا فرو می‌ریخت، مجموع آن نا استوارتر به نظر می‌رسید . در عین حال نکته‌های تازه ظاهر می‌گردید که اسمیت نتوانسته بود آنها را بطور کافی در حساب خود وارد کند . به‌جای احساس سادگی و آرامش‌که‌کتاب ثروت ملل به اقتصاد شناسان اوایل قرن ۱۹ بخشیده بود بتدریج در هم پیچیدگی‌ها و گره خوردگی‌های روزافزون پدیده‌های اقتصادی موجب تشویش‌خاطر اخلاف‌آن‌ها می‌گردید .

بحث انتقادی در بارهٔ اسمیت کردن همهٔ عقاید اقتصادی قرن ۱۹ را پیش از وقت مورد مباحثه قرار دادن است . این زیباترین ستایشی است که در حق او می‌توان گفت . به عبارت دیگر تاریخ عقاید اقتصادی ، در مدت یك‌صدسال به‌کتاب اوآویخته بود . دوستداران ومعارضان‌آن را نقطهٔ‌آغاز بحث خویش قرار می‌دادند ، بعضی برای تفسیر و تشریح وتکمیل و تعقیب آن وبرخی دیگر برای انکار شدیدآن . همگان با توافقی ضمنی اذعان داشتند که دانش اقتصاد با او شروع شده است و جلوتر رفتن پیش ازآن بیهوده است. همچنان‌که مترجم فرانسوی اوگارنیه می‌گوید: « این انقلابی‌کامل در جهان علم بود »[1] . امروزنیز اگرچه‌کتاب ثروت ملل درنظرما دیگرمانند مجموعهٔ علمی وحقیقی دانش اقتصاد جلوه‌نمی‌کند، مع‌الوصف برخی از عقاید ونظریات اساسی آن کماکان غیرقابل ایراد باقی مانده است . از آن جمله نظریه‌های مربوط به پول و اهمیت تقسیم کار و اثر درجهٔ اول پدیده‌های خودکار اقتصادی و تأثیر ثابت و مداوم نفع شخصی در زندگی اقتصادی و آزادی بعنوان پایهٔ سیاست خردمندانهٔ اقتصادی از حقایق قطعی واستوار دانش اقتصاد به نظرمی‌رسند .

نقائص عمل اسمیت در فصل های آینده خود به خود ظاهر خواهد شد . برای تکمیل بحث ، اکنون لازم است ترتیب گسترش عقاید و افکار او را در جهان معلوم کنیم .

۱ . Garnier ، دیباچهٔ ترجمهٔ چاپ ۱۸۲۱، صفحهٔ LXIX .

نشرسریع وپیروزی غیر قابل انکار افکار اسمیت دراروپا ازپدیده‌های شگفت تاریخ عقایداقتصادی است. یکی ازمعاصرینش دربارهٔ اوگفته بود: «اسمیت نسل معاصر رامتقاعد خواهد ساخت وبرنسل آینده حکمرانی‌خواهد کرد».[۱] تاریخ این گفته را تأییدکرده است. باوجوداین، مبالغه‌آمیز است‌که پیروزی افکار اسمیت را تنها مربوط به تأثیرکتابش بدانیم. پیش‌آمد وقایع نیز درآن سهم بسزائی داشته است.

همچنانکه‌آقای مانتو درکتاب «انقلاب‌صنعتی» خود تشخیص داده است: «آنچه بطلان و بی‌اعتباری اقتصادسیاسی‌قدیم را مسلم می‌ساخت و در ویرانی‌آن شتاب می‌کرد جنگ امریکابودنه نوشته‌های‌آدام‌اسمیت»[۲]. جداشدن مستعمرات امریکاازانگلستان دو نکته را بطور قطع ثابت‌کرد. اول،خطر نظام استعماری موجود که حتی غنی‌ترین و آبادترین مستعمرات‌را نیز به شورش وا می‌داشت؛ دوم، بی‌فایده بودن‌سیاست حمایت اقتصادی، زیرا تجارت و مبادلات انگلستان با امریکا پس‌ازپایان جنگ‌های استقلال به‌مراتب وسیع‌تر و شکوفان‌تراز گذشته شد. ژان باتیست سی نیز در ۱۸۰۳ نوشت: «از دست دادن مستعمرات امریکای شمالی برای انگلستان متضمن سودی عظیم بود. درهیچ جاکسی را ندیده‌ام که منکر این حقیقت باشد»[۳]. اندکی بعد وقایع و اوضاع واحوالی دیگر ممدآثار جنگ‌های امریکا گردید. ازآن جمله پس از پایان جنگ های ناپلئونی،کارخانه‌داران انگلستان که دارای صنایع مجهزی بودند برای فروش محصولات صنعتی خود احتیاج فوری به بازار فروش داشتند و معتقد بودندکه بالابودن قیمت گندم در نتیجهٔ سیاست حمایت کشاورزی باعث گرانی دستمزد کارگران می‌شود و این دو دلیل خودکافی بود که همگی پایین آوردن سدهای گمرکی را تقاضا کنند.

---

۱ . J. Rae ، کتاب «زندگانی‌اسمیت»، صفحهٔ ۱۰۳ . گویندهٔ این جملهٔ مشهور معلوم نیست.

۲ . Mantoux کتاب La Révolution industrielle ، صفحهٔ۸۳ـ آقای‌هالهوی (Halévy) همین عقیده را در کتاب «جوانی بنتام» (La Jeunesse de Bentham) اظهار داشته است (صفحهٔ ۱۹۳، پاریس ۱۹۰۱).

۳ . ژان باتیست‌سی،کتاب علم اقتصاد، چاپ اول، صفحهٔ ۲۴۰ .

بدین ترتیب می‌توان گفت که حوادث زمان عقاید وافکاراسمیت‌را دربارهٔ تجارت خارجی رواج داده است . نسبت به نظریه‌های تجارت داخلی او هم اثر مساعدت زمان کمتر نبود. انقلاب فرانسه‌که رویهٔ اقتصادی آن اکثراً ملهم از نظریات فیزیوکراتها بود با قــدرت عظیم خود گسترش وسیعی به همــهٔ اصول‌آزادی داد وتأثیر آن در تمام قارهٔ اروپا محسوس بود . حتی در انگلستان که نفوذ آن‌کمتر احساس می‌شد همه چیز در جهت آزادی سیر می‌کرد . پیت‌که می‌خواست ایرلاندرا از ممنوعیت هــای اقتصادی دیرین نجات بخشد، با قانون اتحاد ۱۸۰۳ براجرای این نیت توفیق یافت . مقررات اساسنامهٔ الیزابت راجع به شاگردی و کارآموزی و مدت کار و تعیین و تثبیت مزدها بوسیلهٔ دادرسان‌صلح، به تدریج که صنایع بزرگ توسعه می‌یافت، بیشتر مزاحم ودست و پاگیر به نظر می‌رسید. همهٔ تاریخ نویسان انقلاب صنعتی‌کشمکش‌هائی راکه در این زمینه بین‌کارگران وکارفرمایان به وجود آمده‌بود شرح داده‌اند. کارگران با نومیدی تمام بــه مقررات کهن متوسل می‌شدند و آن‌هــا را وسیلهٔ حمــایتی در برابر تغییرات فوق‌العاده سریع زمان می‌دانستند. کارفرمایان برعکس هر نوع مانع ومحدودیت‌را چه برای‌استخدام‌کارگران وچه راجع‌به انتظامات داخلی‌کارگاه ردمی‌کردند ومی‌خواستند دستمزدهای مطابق با منافع خود به کارگران بپردازندو از ماشین های خویش حــد اکثر استفاده را بکنند و ساعات کار روزانه را هرچه ممکن باشد طویل‌تر کنند . بر اثر ضربات پی‌درپی آنان اساسنامهٔ‌کهن شاگردی اندك‌اندك خرد و متلاشی می‌شود و پارلمان یك به‌یك مقررات‌آن‌را نسخ می‌کندوآخرین‌آثارآن در۱۸۱۴ برای همیشه محو و زایل می‌گردد .

اسمیت این‌اوضاع واحوال راپیش‌بینی‌نکرده بود. او برای‌خوش‌آمد «بازرگانان و کارخانه‌داران» ننوشته بود ، برعکس او پیوسته روحیـهٔ انحصار طلبی آنان را برملا ساخته بود، ولی جریان‌روزگار و تحول زمان اینك آنان را بهترین متحدین او ساخته است. کتاب اوست‌که دلایل و براهین دراختیارآنان قرار می‌دهد. شهرت واعتبار اوست که سند تقاضاهای آنان واقع می‌شود .

ازطرف دیگر، اشتهار اسمیت و نفوذ کلام اوپیوسته بیشتر می‌شد. از همان‌آغاز انتشار کتاب ثروت ملل اشخاصی مانند هیوم وگیبون[1] مورخ، تحسین وتکریم خود را نسبت به تألیف نوین به نویسندهٔ آن ویا دوستان او ابرازمی‌داشتند. درسال بعدنخست وزیر وقت انگلستان لردنورث[2] از نظریات اسمیت برای برقراری مالیات‌های جدید که مورد نیازش بود، مالیات برخانه‌های مسکونی و مالیات بر آبجو، استفاده‌کرد. شاگرد و پیرو مشهورتری که برای اسمیت پیدا شد پیت بود[3]. او که در تاریخ انتشار کتاب‌ثروت ملل دانشجوئی بیش‌نبود وپس‌ازآن همواره خود راشاگرد اسمیت می‌خواند پس از آن‌که به مقام وزارت رسید کوشیدکه نظریات استاد را به موقع اجرا بگذارد: اولین قرارداد تجارتی‌آزاد منشانه، قراردادایدن[4] ۱۷۸۶، را با فرانسه او امضاءکرد. وقتی که اسمیت در سال ۱۷۸۷ به لندن‌آمد، پیت مکرر با او ملاقات کرد و در بارهٔ طرح‌های مالی و اقتصادی خویش با اومشورت نمود. معروف است که اسمیت دریکی از مجالس خودگفته بود: «چه مرد فوق‌العاده‌ای‌است این‌پیت! عقاید ونظریه‌های مرا بهتر از خود من درك می‌کند».

درهمان زمان‌که اسمیت نامی‌ترین رجال عصرخویش را تسخیر می‌کرد،کتابش نیز اندك اندك درجامعهٔ بزرگ مردم شهرت و اعتبار می‌یافت. پس از چاپ اول چهار بار دیگر در حیات مؤلف تجدید طبع شد[5] که فقط در چاپ سوم ۱۷۸۴ آن تغییرات و اضافات مهمی نسبت به چاپ اول دیده می‌شود. پس ازمرگ اسمیت (۱۷۹۰) تاآخر قرن سه بار دیگرنیز[6] به چاپ رسید. در قارهٔ اروپا هم بهمین ترتیب انتشار آن قرین

۱. Edward Gibbon مورخ‌نامی انگلیسی (۱۷۹۴ - ۱۷۳۷) مؤلف‌کتاب انحطاط و سقوط امپراتوری رم (مترجم).

۲. Lord North.

۳. William pitt سیاستمدار معروف انگلیسی (۱۸۰۶ - ۱۷۵۹).

۴. Eden، نام این‌قرارداد منسوب به‌لردایدن سیاستمدار انگلستان‌است.

۵. در سالهای ۱۷۷۸ و ۱۷۸۴ و ۱۷۸۶ و ۱۷۸۹.

۶. در سالهای ۱۷۹۱ و ۱۷۹۳ و ۱۷۹۶.

کامیابی گردید. در فرانسه قبلا اسمیت را به سبب تألیف دیگرش (نظریهٔ احساسات اخلاقی) می‌شناختند. اولین بار که در این کشور اسمی از کتاب ثروت ملل برده شد در سال ۱۷۷۷ بود که در شمارهٔ فوریه نشریهٔ موسوم به «روزنامهٔ دانشمندان» شرحی راجع به آن انتشار یافت. در این شرح پس از چند سطری تجلیل از مزایای کتاب مذکور این نظریهٔ عجیب اظهار شده بود: «تنی چند از فضلای ما که این کتاب را خوانده‌اند بر این عقیده‌اند که برای ترجمه به زبان ما مناسب نیست. از آنجمله می‌گویند به دلیل عدم اطمینان از فروش آن کسی مخارج چاپ را برعهده نمی‌گیرد و به‌طریق اولی ناشرین هم برای چاپ آن حاضر نخواهند شد، با وجود این معتقدند که کتاب سرشار از نظریه‌ها و راهنمایی‌هایی است که محاسن آنها بیش از غرابت آنها است و حتی سیاستمداران هم می‌توانند از آن استفاده بکنند»، ولی علی رغم عقیدهٔ «فضلای ما» پی در پی در فرانسه و کشورهای دیگر اروپا، ترجمه‌های متعدد از آن صورت‌گرفت. تنها درفرانسه‌درمدتی‌کمتر از بیست سال، بین سال‌های ۱۷۷۹ تا ۱۸۰۲ چهار نفر به ترجمهٔ آن پرداختند و همین نکته توجه فوق‌العادهٔ مردم را به این کتاب ثابت می‌کند. در حقیقت کمتر کتابی یافت می‌شود که به توفیقی چنین کامل و چنین عمومی نایل‌شده باشد[1]؛ مع‌الوصف عقاید اسمیت بدانسان‌که طرفدارانش متوقع بودند پیشرفت سریع نداشت ودلیل‌آن‌را به‌بدی ترتیب مباحث‌کتاب نسبت می‌دادند. این‌ایراد از همان ابتدا برکتاب ثروت ملل وارد شده است. وحدت و یکپارچگی داخلی آن قوی ومحکم است، ولی ظاهراً اسمیت توجهی به جالب بودن صورت خارجی‌آن‌نداشته

۱. در آلمان به‌سال ۱۷۹۶ پروفسور گراوس راجع به‌آن نوشته بود «پس از انجیل برای هیچ کتابی مقدر نشده است که بیشتراز این‌کتاب ـ پس ازآنکه‌آن‌را بهتر شناختند ـ مولد آثارخیر باشد» (JRae. صفحهٔ ۳۶۰). درابتدای قرن نوزدهم نفوذآن دراین‌کشور قاطع بود. تمام رجال دولت که در پیرامون اشتین (سیاستمدار معروف آلمان) در کار تهیه و اجرای اصلاحات عظیمی بودند که پروس نوین از آن بوجود می‌آمد پیرو افکار اسمیت بودند. تعرفهٔ گمرکی سال ۱۸۲۱ پروس اولین تعرفهٔ گمرکی اروپائی‌است‌که با قصد ونیت عقاید و اندیشه‌های اسمیت را به‌موقع اجراء گذارده‌است ـ رجوع شود به:

Roscher, Geschichte der NationalöKonomik in Deutschland

است . به همین جهت برای درك وحدت آن سعی و زحمت زیاد لازم است . اسمیت احیاناً خواسته‌است، هما نطورکه خود می‌گوید،ظرافت «نطق‌وسخنرانی» به‌بیان خویش بدهد . گاهی کلامش به صورت سادهٔ مباحثه و گفتگو است . عقاید و اندیشه‌های کلی که زبده وچکیدهٔ افکاراواست، مثل‌آن‌که آناً در ذهنش پیدا شده باشند غالباً دراواسط و یا اواخر فصول ظاهر می‌شوند و مانند نتایجی به نظر می‌رسند که ناگهان از مطالب گذشته حاصل شده باشند . از طرف دیگر بعضی از مسائل مانند پول در سراسر کتاب پراکنده است و بیش از ده بار راجع به آن صحبت می‌شود . هیوم از همان ژانویهٔ ۱۷۷۶ شك و تردید خود را در بارهٔ مقبولیت عامه یافتن کتاب به مؤلف آن اظهار داشته‌بود، زیرابه عقیدهٔ وی «قرائت‌آن محتاج به دقت‌وتأمل‌زیاداست»[۱]. سارتوریوس[۲] در ۱۷۹۴، کندی پیشرفت اندیشه‌های کتاب ثروت ملل را در آلمان مربوط به اشکال قرائت آن می‌دانست . ژرمن گارنیه مترجم فرانسوی برای تسهیل مطالعهٔ آن فهرست تحلیلی خاصی در مقدمهٔ ترجمهٔ خود ترتیب داده بود . همگان متفق‌القول بودند که کتاب اسمیت محکم وقوی‌است، ولی بد تألیف گردیده و درك آن مشکل و مباحث‌آن در بعضی ازموارد مبهم و تردید آمیز است . ژان باتیست سی که راجع به آن می‌گفت «جهانی‌است نامنظم ازافکارصحیح درهم وبرهم بامعارف قطعی ومسلم»[۳]، بطور خلاصه عقیدهٔ همهٔ خوانندگان را بیان می‌کرد .

☆ ☆ ☆

برای پیروزی کامل خویش ، لااقل در قارهٔ اروپا ، اسمیت احتیاج به شارحی داشت‌که بتواند عقاید وآراء اورا «درمجموعهٔ واحدی با اسلوب صحیح تنظیم نماید»[۴]

---

۱. نامه‌های‌دیویدهیوم، چاپ I.Y.T.Greig ، اوکسفورد۱۹۳۲، جلددوم، صفحهٔ ۳۱۱

۲. Sartorius

۳. پیشگفتارکتاب اقتصاد سیاسی ژان باتیست‌سی، چاپ‌اول، صفحهٔ VI (این‌جمله در چاپ ششم حذف شده است) .

۴. پیشگفتار کتاب اقتصاد سیاسی، چاپ‌اول صفحهٔ XXXIII .

و از حشوو زواید بپیراید . اجرای این وظیفه را ژان باتیست سی بر عهده گرفت و این فضیلت علاوه بر فضایل دیگر به او تعلق یافت (و چنانکه خواهیم دید منحصر به همین نیست) که اندیشه‌های دانشمند بزرگ اسکاتلندی را با دادن صورت مدرسی به آنها در کشورهای قارهٔ اروپا رواج دهد. و این از عجایب اتفاق است که باید یك نفر فرانسوی اولین مکتب اقتصادیون فرانسه را بی‌اعتبار سازد و کامل‌ترین بسط و انتشار را برای مکتب انگلیسی تسهیل کند .

ژان باتیست سی[1] در ۱۷۸۹ بیست و سه سال داشت و منشی کلاویر[2] وزیر مالیهٔ آیندهٔ فرانسه در ۱۷۹۲ بود که در آن زمان یك شرکت بیمه را اداره می‌کرد . سی در نزد او نسخه‌ای ازکتاب ثروت مللرا یافت که کلاویر غالباً آن‌را مطالعه می‌نمود.

۱. ژان‌باتیست سی (J.B.Say) روز ۵ ژانویهٔ ۱۷۶۷ در شهر لیون بدنیاآمد . پس ازسفری به‌انگلستان به‌استخدام یك شرکت بیمه درآمد. در جنگ‌های ۱۷۹۲ بعنوان داوطلب شرکت‌کرد. سپس از ۱۷۹۴ تا ۱۷۹۹ نشریه‌ای به‌نام «مجلهٔفلسفی، ادبی و سیاسی ازطرف یك انجمن جمهوریخواه» دایر نمود. در۱۷۹۹ به عضویت مجلس تریبونای فرانسه منصوب گردید . چون در چاپ دوم کتاب خویش حاضر نشد از نقشه‌های مالی‌کنسول اول پشتیبانی نماید از عضویت تریبونا محروم گردید و به جبران آن ریاست اداره‌ای به او پیشنهاد شد که از قبول‌آن خودداری‌کرد و درقصبهٔ اوشی‌لوهسدن Auchy - Ie - Hesdins ازتوابع پادوکاله کارخانهٔ ریسندگی دایر نمود . در ۱۸۱۳ سرمایهٔ خود را به پول نقد تبدیل کرد و به پاریس برگشت و در ۱۸۱۴ چاپ دوم‌کتاب خود را انتشار داد . در ۱۸۱۶ درمدرسهٔ آتنه پاریس، درس علم اقتصاد را بوجود آورد که احتمالاً اولین تدریس رسمی این علم در فرانسه‌بود.در۱۸۱۷ کتاب‌دیگری به‌نام‌اصول‌الدین‌علم‌اقتصاد Catéchisme d'économie، Politique » منتشر نمود . در ۱۸۱۹ حکومت رستوراسیون فرانسه درس جدیدی برای اوایجادکرد به‌نام اقتصاد صنعتی (اسم‌اقتصادسیاسی انقلابی وخطرناك بنظرمی‌رسید) بالاخره در ۱۸۳۰ درمدرسهٔ عالی‌کلژدوفرانس(Collége de France) بسمت استادی علم اقتصاد منصوب گردید . درسالهای ۱۸۲۸ و۱۸۲۹ درس‌های خود را به‌صورت جامعی بنام «دروس جامع‌علم‌اقتصاد»(Cours complet d'économie Politique)منتشر کرده‌بود ودر۱۸۳۲ فوت نمود .

۲. Clavières

و چند صفحه از آن‌را خواند و فوراً یك نسخه از آن‌را وارد کرد . اثر این کتاب در وی چنان عمیق بودکه می‌گفت: «هرکس آن را بخواند می فهمدکه قبل از اسمیت علم اقتصاد وجود نداشته است»[۱]. چهارده سال بعدکتاب اقتصادسیاسی او انتشار یافت و فوراً با استقبال عظیم مواجه گردید . چاپ دوم آن نیز اگر کنسول اول فرانسه «ناپلیون» از آن جلوگیری نکرده بود به‌زودی صورت می‌گرفت . ناپلیون از آزاد منشی سی که که حاضر نمی‌شد خود را ترجمان نظریات و نقشه‌های مالی او قرار بدهد ناراضی بود. علاوه بر این که او را از عضویت تریبونا محروم کرد ، انتشار کتاب او را نیز ممنوع داشت. سی ناچار برای چاپ دوم‌کتاب خویش تا ۱۸۱۴ صبرکرد . ازآن پس به سرعت و پشت سر هم چاپ‌های متعدد ازآن در ۱۸۱۷ و ۱۸۱۹ و ۱۸۲۶ صورت می‌گیرد و به بسیاری از زبان‌ها ترجمه می‌شود . شهرت و نفوذ سی پیوسته گسترش می‌یابد ودر تمام اروپا سرشناس می‌گردد و از مجرای او اندیشه‌های اسمیت واضح و روشن شده و نظام منطقی یافته و مجتمع در چند اصل کلی‌که نتایج خود به خود از آنها استنتاج می‌شود اندك اندك افکار نفوس روشنفکر را مسخر می‌سازد .

با وصف این دوراز عدالت است که ژان باتیست سی را فقط ناشر افکار اسمیت بدانیم، اوخود با دلیری و فروتنی آنچه را به استادش مدیون بوده آشکارا بیان می‌کند و درهرقدم اسم او را تکرارمی‌نماید. ولی وی به تکرار عقاید اسمیت اکتفا نمی‌کند، بلکه خود مجدداً دربارهٔ آنها می‌اندیشد، ودربین آن‌ها انتخاب به عمل‌می‌آورد وآن‌ها را با شرح و بیان تازه‌ای روشن می‌سازد. از میان راه‌های مختلف که افکار اسمیت در آن متشتت است، دانشمند فرانسوی گاهی که جسارت‌انتخاب را ندارد از آن‌ها که به بیراهه منتهی می‌گردد پرهیز می‌کند و در راهی سلوك می‌کند که به مقصد برساند و آن‌را برای اخلافش چنان واضح و روشن ترسیم می‌کندکه دیگر بیم گم شدن درآن نباشد . بدین ترتیب او افکارو اندیشه‌های استاد خود را از یك نوع صافی می‌گذراند و در عین حال به آنها رنگی مخصوص می‌زند که برای مدتی طولانی اصالت خاصی

۵. ازنامهٔ‌اوبه‌لوییسی(Louis Say) در۱۸۳۷ . مجموعهٔ‌آثارپراکندهٔ‌وی،صفحهٔ‌۵۱۵.

به دانش اقتصاد فرانسه می‌دهد و آن را از علم اقتصاد انگلستان که در همان زمان مالتوس و ریکاردو جهت تازه‌ای به آن می‌دادند ممتاز می‌سازد .

در عمل سی آنچه بیشتر اهمیت دارد و باید مورد توجه واقع شود که آوردهٔ خود اوست نه آنچه از اسمیت به عاریت گرفته است، حاصل افکار و اندیشه‌های شخصی او را می‌توانیم چنین خلاصه کنیم :

۱ . نخست وی شکست فیزیوکراتها را قطعی می‌سازد و این خود کار عبث و بیهوده‌ای نبود، زیرا در فرانسه هنوزهم اذهان عدهٔ کثیری پابند نظریه‌های کسانی بود که آنان را «فرقه» می‌نامیدند . ژرمن گارنیه مترجم فرانسوی اسمیت فیزیوکراتها را ازجهت علمی و نظری غیر قابل رد می‌دانست. به‌عقیدهٔ او برتری اقتصادشناس اسکاتلندی نسبت به آنان فقط ازجنبهٔ عملی است و می‌گفت : «ممکن است نظریه‌های اقتصادیون را به‌این‌عنوان‌که زیاد سودمند نیستند ردکرد، ولی نه به‌این عنوان که غلط و بی‌اساس هستند»[1] . اسمیت هم چنانکه می‌دانیم یوغ آن‌ها راکاملا کنارنزده بود ، زیرا او برای زمین قائل به باردهی خاصی بود که مربوط به شرکت عوامل طبیعی است و کار کسانی مانند پزشك و قاضی و وکیل دادگستری و هنرپیشه را غیر مولد می‌دانست . سی این آخرین علایق را هم برید . اومی‌گوید نه تنها در کشاورزی بلکه درهمه جا «طبیعت ناچار باید با انسان همکاری کند»[2] و می‌گوید اصطلاح «عامل زمین» را باید شامل « همهٔ عواملی‌کردکه ملت مستقیماً ازطبیعت می‌گیرد ومورد استفاده قرار می‌دهد مانند نیروی باد وجریان‌آب وغیره »[3]. اما راجع به‌پزشکان ووکلای دادگستری وهنرپیشگان و غیره چگونه می‌توان شرکت‌آنان را درتولید ثروت منکرشد ؟ ژرمن گارنیه هم‌قبلاً نسبت به خارج دانستن‌آنها از جمع مولدین اعتراض‌کـرده بود . البته‌آنهاکالا وجنس های مادی تولید نمی‌کنند، ولی فراهم‌کنندهٔ « خدمات » و یا به‌قول گارنیه «محصولات

۱. ترجمهٔ کتاب ثروت ملل بوسیلهٔ گارنیه ، چاپ ۱۸۰۲ ، جلدپنجم، صفحهٔ ۲۷۳.
۲. کتاب «اقتصاد سیاسی» ، چاپ ۱۸۰۳ ، صفحهٔ ۳۹ .
۳. همان کتاب ، صفحهٔ ۲۱ .

غیرمادی » هستند کـه مثل سایر محصولات دارای ارزش مبادله می‌باشند و در نتیجه همکاری سرمایه و صنعت[۱] انسانی بدست می‌آیند. مطلوبیت و سودمندی این خدمات عیناً مانند مطلوبیت و سودمندی است که از اشیا مادی مثل خانه و باغ و نقره‌آلات و غیره حاصل می‌شود. دراین نکته نظریهٔ سی ابتدا با مقاومت‌هائی مواجه‌گردید. برای اقتصادیون انگلستان مشکل بود چیزهائی راکه ماده ندارد وفقط به‌صورت خدمات غیر قابل دوام است و بنابراین قابل تبدیل به سرمایه نیست ثروت بنامند ومحصول بدانند، ولی به‌زودی اکثریت مؤلفین‌علم اقتصاد نظراورا پذیرفتند[۲]. بالاخره سی (پس‌ازکندیاك) برهان قاطع دیگری علیه فیزیوکراتها پیدا کرد وآن این است‌که تولید کردن غیر از خلق‌کردن اشیاء مادی‌است (بعلاوه‌آیا انسان اصلا قادراست‌کوچك‌ترین‌ذره‌ای‌ازذرات هستی را خلق کند و آیا کار اوهمواره غیراز تغییردادن‌به‌صورت مواد، چیزی دیگری هست؟) تولید عبارت است از ایجاد فایده و سودمندی در اشیاء، یعنی درآوردن آنها به‌صورتی‌که بتوانند حوایج ما را رفع نمایند و مطابق‌امیال ماباشند. بنابراین‌هرکاری که به این نتیجه برسد، خواه ازصنعت باشد وخواه تجارت و خواه‌زراعت مولد است[۳].

۱. کتاب علم اقتصاد، چاپ ۱۸۰۳، کتاب اول، فصل۴۲ و ۴۳ . سی کلمهٔ «صنعت» را برای کلیهٔ اشکال کار انسانی بکار می‌برد . همان کتاب، چاپ ششم، صفحهٔ ۷۰ .

۲. نظریهٔ «محصولات غیرمادی» مورد قبول مالتوس نبود . ولی اقتصاد شناسانی مانند لوددردیل(Lauderdale)وتوك Tooke وماك‌کولو(Mac Culloch)آن‌را پذیرفتند وبه نظرمی‌رسیدکه قبول‌آن در علم اقتصاد قطعی شده باشد تاآنکه استوارت میل‌ظاهرشد ومجدداً اصطلاح‌محصول‌رامنحصربه‌اشیاء مادی‌کرد. دربارهٔ عقیدهٔ توك به‌نامه‌های اوبه ژان‌باتیست‌سی، در مجموعهٔ «آثار پراکندهٔ» سی مراجعه شود .

۳. کتاب علم اقتصاد ، کتاب‌اول، فصل دوم . عجیب است که سی نتوانسته است این نظریهٔ صحیح خود را کاملاً در مورد تجارت اعمال نماید . او معتقد است که تجارت مولد ثروت است، زیرا ارزش‌های قابل مبادله بوجود می‌آورد . با وجود این به کوندیاك ایراد می‌گیرد که گفته‌است تنها دست به دست گشتن‌اشیاء، موجب افزایش ثروت است، زیرا فایده و سودمندی آنها را بیشتر می‌سازد . علت این است که سی دائماً سودمندی و ارزش مبادله را یکی می‌داند و این اشتباه باعث اشتباهات بزرگ دیگر می‌شود .

بدین ترتیب امتیازی که فیزیوکراتها برای کشاورزی قائل بودند خود به خود از بین می‌رود وسی موفق می‌شودکاری راکه اسمیت به‌دلیل نزدیك بودن به‌زمان فیزیوکراتها ناتمام گذارده بود به اتمام برساند.

۲. درنکتهٔ دیگر بازهم سی نظریهٔ اسمیت را ادامه می‌دهد، ولی‌ازاوجلو می‌افتد و آن راجع به مفهوم علم اقتصاد و مقام عالم اقتصاد است . از زمان فیزیوکراتها تا اسمیت، چنانکه دیدیم، مفهوم « نظم طبیعی» تغییرکرده بود.ازلحاظ فیزیوکراتها نظم طبیعی چیزی است که باید به‌وجود بیاید و عمل دانشمند اقتصاد کشف نوامیس آن است. ولی درنظراسمیت نظم طبیعی از هم‌اکنون وجود دارد و خود به خود به وجود می‌آید. به‌عقیدهٔ اودرکالبد اقتصادی جامعه نیرویی اصلاح‌کننده وشفابخش نظیر نیروی حیاتی بدن وجود داردکه خود به‌خودبرموانع ساختگی‌که حکومت‌ها بوجود می‌آورند غالب می‌شود و دانش عملی‌اقتصاد مبتنی برمعرفت این خود سازی جهان اقتصادی برای راهنمایی رجال دولت است . ولی‌سی معتقد است‌که علم را نباید تا این حد مربوط به حوایج عملی روزمره ساخت . در نظر او علم اقتصاد « فقط » معرفت خود سازی جهان اقتصادی است و یا بنا براصطلاحی‌که او بکار می‌برد و براسمیت مجهول بود دانش «قوانین» ثروت‌ها[۱] ویا بالاخره آنچنان‌که درعنوان‌کتاب خویش ذکرکرده‌است «شرح و بیان سادهٔ ترتیب‌تشکیل وتوزیع ومصرف ثروت‌هااست» وبنابراین بایدآن‌راازسیاست‌که غالباً باآن مشتبه می‌شود و همچنین ازاحصائیه‌که فقط شمارش سادهٔ امور است ، نه علم قوانین‌واصول، مجزی ساخت .

بدین ترتیب اقتصاد سیاسی در دست سی صورت دانشی صرفاً نظری و تشریحی پیدا می‌کند. به نظراوکار دانشمنداقتصاد ، نظیرهردانشمند دیگر،این‌نیست‌که راهنما شود و اندرز دهد، بلکه باید مشاهده ومطالعه‌کند، تجزیه وتحلیل نمایدوشرح بدهد. چنانکه درنامه‌ای به سال ۱۸۲۰ به مالتوس می‌نویسد : « اقتصاد شناس باید تماشاگر بی‌طرف باشد.آنچه ما به مردم مدیونیم، اینست‌که به آنها بگوییم چرا و به چه دلیل

---

۱. کتاب علم اقتصاد ، چاپ ششم ، صفحهٔ ۶ .

امری نتیجهٔ امری دیگراست . اگر آنها نتیجه‌ای را گرامی بدارند و یا ازآن بیمناك بشوند همان‌کافیست. خودآنهامی‌دانند چه باید بکنند ، دیگرحاجت به‌وعظ واندرزما نیست»[1]. بنابراین‌سی، سنت‌دیرین‌راکه اززمان‌کانونیست‌ها(علمای‌حقوق‌شرع‌کاتولیك)و کامرالیست‌ها (اقتصادیون طرفدار درامدهای دولتی)[2] تا مرکانتیلیست‌ها و از آن پس تا فیزیوکراتها رواج داشت که اقتصاد سیاسی را قبل از هر چیز معرفتی عملی برای راهنمائی رجال دولت ومدیران امورعمومی می‌دانستند، قطع‌کرد . قبل از او، اسمیت هم‌پدیده‌های اقتصادی‌را مانند یك عالم علوم طبیعی‌مورد مطالعه قراد می‌داد، ولی‌مانند عالمی‌که پیش ازهرچیزپزشك باشد . سی می‌خواهد فقط مانند عالم علوم طبیعی عمل کند . پزشکی و درمان کار او نیست . او دانش نوین را بیشتر با علم فیزیك مقایسه می‌کند نه با تاریخ طبیعی و ازآن جهت باز هم با اسمیت که درنظر او هیأت اجتماع موجود زنده‌ای‌است تفاوت پیدا می‌کند. سی باآنکه هنوز اصطلاح «فیزیك اجتماعی» را بکار نمی‌برد، ولی اندیشه و تصور آن را تلقین می‌کند ؛ زیرا پیوسته پدیده‌های اقتصادی را با فیزیك نیوتون مقایسه می‌کند . به نظر او « اصول علم اقتصاد » مانند قوانین جهان طبیعت «ساخته و پرداختهٔ دست انسان نیست، بلکه ناشی از طبیعت‌امور است. آنهارا به وجود نمی‌آورند، بلکه آنها را در می‌یابند . آنها بر حکمرانان و قانونگذاران حکمفرمائی می‌کنند وهرگز نمیتوان ازفرمان‌آنها بدون مکافات سرپیچی کرد».[3]قوانین اقتصاد،مانند قوانین‌ثقل وجاذبه، جهانی‌هستند ومحدود به‌حدودکشورها نمی شوند « مرزهای دول که از لحاظ سیاسی مافوق هرچیز هستند از لحاظ دانش اقتصاد اعراضی بیش به‌حساب نمی‌آیند»[4].سی بدین ترتیب علم‌اقتصاد را به‌شیوهٔ دانشی

---

۱. مکاتبات ژان باتیست سی با مالتوس درکتاب «آثار پراکنده» ، صفحهٔ ۴۶۶ .

۲. Canonistes، علمای حقوق شرع کاتولیك، Caméralistes جمعی‌ازاقتصادیون قرن هفدهم و هجدهم که افزایش درامدهای دولت را موجب عمران و آبادی مملکت می‌دانستند (مترجم) .

۳. کتاب علم اقتصاد ، پیشگفتار، چاپ اول،صفحهٔ ۹، چاپ ششم،صفحهٔ ۱۳ .

۴. کتاب علم اقتصاد ، چاپ اول ، جلد اول ، صفحهٔ ۴۰۴ .

مثبت‌که دارای قوانین جهانی‌است ترتیب می‌دهد . وظیفهٔ عالم اقتصاد مانند عالم فیزیك این‌نیست‌که امور ووقایع‌را جمع کند، بلکه باید ازآنها اصول وقوانین کلی استخراج نمایدکه برحسب اوضاع و احوال دارای نتایج‌کم و بیش ثابت باشند .

بی تفاوت بودن[۱]، توجه به‌کلیات داشتن‌واعتماد نکردن به‌امور جزئی و منفرد بی‌شك از صفات اهل علم است ولی این صفات هرگاه به درجهٔ افراط و غلو برسند در اشخاصی که وسعت ذهن آنها مانند ژان باتیست سی نیست ممکن است تغییر ماهیت بدهند و تبدیل به عیب و نقص بشوند که در آن صورت باید آنها را بی حسی و تعصب و بی اعتنایی نسبت به حقایق و وقایع نامید . آیا چنین‌کیفیتی ازعقاید و نظریات ژان باتیست سی حاصل‌نگردیده‌است؟آیا باوضع این‌اصول سی دانش اقتصادرا درجهتی‌وارد نساخته‌است‌که به‌زودی دچار معارضهٔ غالباً موجه‌مخالفینی مانند سیسموندی و لیست و اصحاب مکتب تاریخی و مسیحیون اجتماعی بشود ؟ سی با یك باره جدا کردن اقتصاد از سیاست، باخارج نمودن اندیشه‌های عملی اسمیت از ساحت علم در عین حال که به دانش اقتصاد هماهنگی بیشتری داد آن را گرفتار برودتی نمود که در نزد اخلاف‌کم استعداد تر از او صورت مباحثی مبتذل و کسالت بار پیدا می‌کند . به حق یا به ناحق وی را مسئول این وضع دانسته اند .

۳. از مطالب گذشته متوجه شدیم‌که پیشرفت علوم طبیعی چه تأثیر شگرفی در عقاید ژان باتیست سی راجع به مسائل اقتصادی داشت . تأثیر ترقیات اقتصادی زمان درافکار اوکمتر ازآن نبود. بین‌سال ۱۷۷۶ که‌کتاب « ثروت ملل » انتشار یافت وسال

---

۱. با وجود این نباید دربارهٔ بی تفاوت بودن ژان باتیست سی غلوکرد واو را عاری از تأثرنسبت به آلام ناشی از فقر دانست . مثلا او تصدیق‌می‌کندکه «در بسیاری از خانه‌ها، چه درشهرها وچه‌در روستاها ، زندگی چیزی جز محرومیت نیست» ومی گوید صرفه‌جویی‌ها «غالباً ، بدانسان که مصلحت انسانی‌تقاضا دارد، از مصارف بیهوده نمی‌شود بلکه مربوط به حوایج ضروری‌است و این‌خود موجب محکومیت روش اقتصادی‌بسیاری از حکومت‌ها است». کتاب علم اقتصاد ، چاپ اول ، جلد اول ، صفحات ۹۷ و ۹۸ و چاپ ششم ، صفحهٔ ۱۱۶ ، از این لحاظ نظر او با عقیده‌ای که ادام اسمیت بیان داشته است موافقت دارد .

۱۸۰۳ که تاریخ انتشار کتاب «علم‌اقتصاد» سی بود، انقلاب صنعتی معروف صورت گرفت و این خود از پیشامدهای بسیار مهم در تاریخ عقاید اقتصادی است.

وقتی‌که سی اندکی قبل از ۱۷۸۹ (سال انقلاب کبیر فرانسه) به انگلستان رفت، آن را در بحبوحهٔ ترقیات ماشینیسم یافت. درآن زمان تازه درفرانسه مقدمات صنایع بزرگ‌آغاز شده بود. در دوران امپراطوری صنعت فرانسه به سرعت ترقی‌کرد وپس از۱۸۱۵ به وسعت وعظمت رسید. شاپتال درکتاب خود راجع به «صنعت فرانسه» می‌نویسد که در ۱۸۱۹ دویست و بیست کارخانهٔ ریسندگی با ۹۲۲۲۰۰ دوك سالانه بیش از ۱۳ میلیون کیلو گرم پنبهٔ خام مصرف می‌کردند و حال آن‌که این مقدار فقط $\frac{۱}{۵}$ محصول انگلستان‌بود، ولی تا بیست سال بعد صنعت بافندگی چهار برابر می‌شود. صنایع‌دیگر نیز باهمین‌قدم‌درپیشرفت بودند. همگان‌احساس‌می‌کردند‌که‌آیندهٔ‌اجتماعات درصنعت است.آینده‌ای به ظاهر نامحدود، پرازثروت‌وکارو رفاه. نسل‌های نوین‌ازآن سرمست شده بودند وازهمین سرمستی‌صنعت‌طلبی‌بودکه سن‌سیمونیها ظهورکردند وبارز ترین نمایندگان آن شدنـد.

سی هم از این کشش برکنار نماند. در صورتی که خاطر اسمیت بیشتر متوجه کشاورزی بود، درنظرسی صنعت‌مقام اول را احراز می‌کرد. ازآن پس تا سالیان دراز مسائل صنعتی مهم‌ترین‌مسائل‌علم‌اقتصادشدند واولین درس رسمی‌اقتصادکه سی درمدرسهٔ عالی حرف و صنایع تأسیس کرد به نام «اقتصاد صنعتی» موسوم گردید.

درطبقه‌بندی کارهای مفید برای ملت‌اسمیت‌کشاورزی را در درجهٔ‌اول قرارداده بود. سی‌طبقه بندی اورا حفظ‌کرد، ولی صنعت‌را همردیف زراعت قرارداد و می‌گفت: «سرمایه‌ها که به مصرف استفاده از نیروهای مولـد طبیعت می‌رسد .... ماشینی که هوشمندانه ترتیب داده می‌شود بیش از سود سرمایه‌ای‌که خرج آن شده تولید می‌کند و یا جامعه را از تقلیل بهای محصولاتی که نتیجهٔ کارآن است بهره‌منـد می‌سازد»[۱]. این‌جمله‌که درنخستین چاپ سال ۱۸۰۳ کتاب اووجود نداشت ازچاپ دوم‌ظاهرمی‌شود.

۱. کتاب علم اقتصاد سی، چاپ ششم، صفحهٔ ۴۰۳.

در فاصلهٔ این دو تاریخ سی کارخانهٔ ریسندگی اوشی له هسدن خود را اداره کرده و از کارآن تجارب اندوخته بود ، این مسألهٔ ماشین‌ها که اسمیت در قطعهٔ کوتاهی ازکتاب خودفقط باآن تماسی‌می‌یابدبدرکتاب سی ودرچاپ‌های مکررآن پیوسته جای وسیع‌تری پیدا می‌کند. اجرای اختراعات ماشینی‌که درآن زمان در فرانسه وانگلستان پی‌درپی وباشتاب‌صورت می‌گرفت،غالباً باعث‌تحریك‌وعصیان‌کارگران‌می‌گردید، ولی‌سی‌همواره وبدون خستگی مزایا و محاسن آن را تأیید می‌کرد . در آغاز امر اوهنوز موافق بود که دولت به‌خاطرتعدیل نتایج بد موقت‌ماشین‌ها «استعمال‌آن‌ها را محدود به‌بخش‌هایی بکند که کارگرآن‌کمتر است وکارگران را می‌توان در رشته‌های دیگر ازفعالیت‌های اقتصادی به کار واداشت »[1] ولی از تاریخ چاپ پنجم کتاب خویش تغییر عقیده داد و چنین اقدام را از طرف دولت « نقض حق اختراع » دانست[2] و فقط قبول کرد که به منظور مشغول داشتن‌کارگران بیکار شده به‌سبب‌ماشین، دولت تأسیسات وساختمان‌های عام‌المنفعه احداث نماید .

ونیزمی‌توان‌مقام‌درجهٔ اول راکه ژان باتیست سی‌درکتاب خویش‌به‌کارفرما[3] داده است ـ عاملی‌که اسمیت از تعریف آن (با وجود توجه قبلی کانتیون به اهمیت و اثر آن)[4] غفلت نموده بودولی پس از این از مباحث علم اقتصاد خارج نمی‌شود مربوط به همین اوضاع و احوال دانست . آیا چنین نیست که در اوایل قرن نوزدهم ، عامل اصلی ترقی و پیشرفت اقتصادی صنعتکار فعال و کاردان ، مخترع هوشمند ، کشاورز مترقی و بازرگان جسور بودندکه شمار آن‌ها هر روز درهمهٔ کشورهای صنعتی همقدم با پیشرفت اکتشافات علمی و گسترش بازارهای اقتصادی فزونی می‌یافت ؟ سی می‌گوید

---

۱. همان کتاب ، چاپ اول ، جلد اول ، صفحهٔ ۴۸ .

۲. همان کتاب ، چاپ پنجم ، جلد اول ، صفحهٔ ۶۷ .

۳. Entrepreneur

۴. Cantillon . موضوع کارفرما و تأثیر و مقام او دراداره‌ٔ امور اقتصادی درکتاب زیبای کانتیون به‌نام «تحقیقی‌در بارهٔ‌طبیعت‌تجارت» (Essai sur la nature du commerce) که در اواسط قرن هجدهم منتشر شده بود به خوبی تشریح شده است .

این کارفرما است و نه سرمایه‌دار محض و نه مالك زمین و نه کارگر تقریباً همیشه مطیع و مجری دستور که امر تولید ثروت را اداره می‌کند و بر توزیع آن تسلط دارد: «آن چه قاطع‌ترین اثررا در تقسیم ثروت‌ها دارد شایستگی و کاردانی کارفرمایان صنایع است. در یك نوع صنعت کارفرمایی که دارای قدرت تشخیص و بصیرت و فعالیت و نظم و ترتیب است توفیق می‌یابد و به ثروت و تمکن می‌رسد، درصورتی که کارخانه‌دار دیگر که واجد این صفات نیست با مشکلات عظیم مواجه می‌گردد و ورشکست می‌شود»[۱]. آیا این همان کارخانه‌دار اوشی له‌هسدن نیست که سخن می‌گوید؟ اگر دوچاپ سال ۱۸۰۳ و ۱۸۱۴ کتاب او را با هم مقایسه کنیم به‌خوبی مکشوف می‌گردد که تا چه اندازه در این‌مدت، نظریهٔ اودر این‌موضوع روشن‌تر و وسیع‌تر و استوارتر شده است.

ما به این استدراك بسیار صحیح ژان باتیست سی مدیون هستیم که موجب بیان نظریهٔ روشنی‌دربارهٔ جریان توزیع‌ثروت‌ها شده‌است، نظریه‌ای‌که بعداز اوجنبهٔ‌مدرسی یافته و بسی عالی‌تر از اندیشهٔ اسمیت وفیزیوکراتهاست. در این نظریه‌کارفرما محور اصلی ثروت است وتوضیح خلاصهٔ آن چنین‌است: کار آدمی و سرمایه‌ها وزمین‌ها بنابر اصطلاح سی«خدمات مولدثروت» هستند. این‌خدمات دربازاراقتصادی عرضه می‌گردند و در برابر اجرت‌هایی‌که مزد و سود و بهرهٔ مالکانه نامیده می‌شود با همدیگر مبادله می‌شوند. این خدمات مورد تقاضای‌کار فرمایان است (کارخانه‌داران، بازرگانان و کشاورزان) که آن‌هارا با هم ترکیب می‌کنند و بدان وسیله محصولاتی‌که مورد حاجت مصرف کنندگان است تولید می‌نمایند. «کارفرمایان بنابراین فقط وسایطی هستندکه خدمات مولد ثروت‌لازم‌را برای تولید محصولات به‌نسبت تقاضای‌آن‌ها فراهم‌می‌کنند». بدین ترتیب برای هر یك ازاین خدمات بازار تقاضایی به وجود می‌آید «که یکی از پایه‌های اساسی ارزش‌آن‌ها است». «از طرف دیگرعوامل تولید ثروت یعنی آدم‌ها و اشیاء، زمین‌ها و سرمایه‌ها و اشخاص هوشمند و کاردان به صورت‌های مختلف به

۱. نقد سخنرانی ماك‌کولو (Mac Culloch)، ۱۸۲۵، آثار پراکندهٔ سی، صفحات ۲۷۴ - ۲۷۵.

همدیگر عرضه می‌شوند . . . . وپایهٔ دیگرارزش این‌خدمات را تشکیل می‌دهند »[۱].
بنابراین، قانون عرضه و تقاضا تنظیم‌کنندهٔ قیمت خدمات مولد ثروت است یعنی نرخ های بهرهٔ مالکانه و مزد و سود سرمایه تابع عرضه و تقاضای آن‌ها است و به نوبهٔ خود نرخ این خدمات در تنظیم قیمت محصولات مؤثراست . قیمتی‌که مصرف‌کنندگان برای خرید کالا ها می‌پردازند بوسیلهٔ کارفرمایان بین عوامل مختلف تولید ثروت توزیع می‌گردد وخدمات مولد ثروت‌نیز به تناسب حوایج مصرف‌کنندگان، بین مشاغل مختلف تقسیم‌می‌شوند و بدین‌ترتیب نظریهٔ توزیع ثروت‌هاهم‌آهنگی‌کامل‌با نظریهٔ مبادله و تولید ثروت پیدا می‌کند .

این‌ترتیب تشریح سادهٔ توزیع ثروت‌ها، پیشرفتی واقعی دردانش اقتصاد بود . از طرفی ازنظریهٔ فیزیوکراتهاکه قایل به مبادلهٔ ثروت بین طبقات مختلف اجتماع بودند و نه افراد، صحیح‌تراست . از طرف دیگر بوسیلهٔ آن تشخیص استفادهٔ سرمایه‌دار از کارفرما که اسمیت آن‌ها را به هم مخلوط کرده بود ممکن می‌گردد . اقتصاد شناس اسکاتلندی و به پیروی از او قاطبهٔ اقتصادیون انگلستان به این بهانه که اغلب اوقات کارفرما همان شخص سرمایه‌داراست، این‌دو را یکی‌می‌دانند ومجموع‌استفادهٔ‌آن‌ها را به‌نام واحد « سود » معرفی می‌کنند، بدون‌آن‌که بهرهٔ سرمایه را از نفع خالص کارفرما جدا سازند ؛ اشتباهی بس‌تأسف‌آورکه سالیان دراز بردانش اقتصاد انگلستان سنگینی می‌کرد ! بالاخره نظریهٔ سی مزیت دیگری در برداشت و آن اینکه برای اخلاف فرانسوی خود تشریح روشنی از جریان توزیع ثروت‌ها باقی‌گذاشت . در صورتی‌که در کتاب اسمیت این نظریه مبهم بود و در همان زمان در انگلستان ریکاردو از طرف خود می‌کوشیدکه نقصان نظریهٔ اسمیت‌را با نظریهٔ تازهٔ خویش‌راجع به‌توزیع ثروت‌ها جبران‌کند. برطبق نظراو بهرهٔ مالکانهٔ زمین[۲] برحسب طبیعت و بنابرقوانین خاص‌آن مغایربا سایردرامدها است . ازطرف دیگر، نرخ دستمزد کارگران و سود سرمایه داران

۱ . کتاب علم اقتصاد ، چاپ ششم ، صفحهٔ ۳۴۹ .

۲. rente

وکارفرمایان، معارض یکدیگرند، چنانکه ممکن نیست یکی از آنها بالا برود بدون آنکه دیگری پائین بیاید. این نظریه که ظاهری فریبنده داشت ولی اشتباه آمیز بود، دانش اقتصاد انگلستان را دچار مشاجرات بی‌سرانجام کرد تا آنکه ناگزیر به ترك آن شدند. سی با نشان دادن تابعیت مشترك و همزمان مزد کارگران و سود کارفرمایان از تقاضای محصولات و با تشریح اینکه نرخ بهرهٔ مالکانهٔ زمین هم تابع همان علل و قوانین کلی عرضه و تقاضا است که درمورد سایر خدمات مولد ثروت وجود دارد، دانش اقتصاد فرانسه را از ورود به گمراهی برکنار داشت و باعث گردید که مصالح اولیهٔ صحیح بعداً برای نظریهٔ زیبای والراس راجع به بهای خدمات و توازن اقتصادی فراهم آید. به همین جهت است که سی (و به تبعیت از او قاطبهٔ دانشمندان فرانسه) برخلاف علمای اقتصاد انگلستان اعتبار و اهمیت استثنائی برای نظریهٔ رانت (بهرهٔ مالکانه) ریکاردو قائل نشد، ولی ازطرف دیگر هرگز مرتکب این اشتباه هم نگردید که وجود بهرهٔ مالکانه را مطلقاً انکار کند و مانند بعضی از اقتصادیون آن را فقط سود سرمایه‌های نهفته در زمین بداند. او حتی از پیش این اشتباه را که بعداً کری[1] و باستیا سعی در اثبات آن می‌کنند مردود شناخته است[2].

۴. آنچه تاکنون گفته شد، بیشتر مربوط به انتظام منطقی بود که سی به عقاید و نظریه‌های اقتصادی داده است آیا غیراز این خدمتی ننموده و حقیقت تازه‌ای وارد علم اقتصاد نکرده است؟

---

۱. Carey

۲. سی می‌گوید: «بهرهٔ مالکانه که زارع اجاره کار به مالك می‌پردازد بدون شك تا حدی مربوط به منافع سرمایه‌هایی است که برای اصلاح و آبادی زمین‌ها خرج شده است؛ زیرا کمتر زمین زراعتی یافت می‌شود که قسمتی ازارزش آن مربوط به اصلاحات وآبادی‌های آن نباشد، ولی همهٔ ارزش اجارهٔ زمین را نمی‌توان مربوط به منافع سرمایه‌های نهفته در آن دانست مگر در صورتی که زمین قابل کشت و فاقد هر نوع آثار آبادی و عمران را نتوان به هیچ قیمتی اجاره داد و چنین وضعی در یك کشور متمدن هرگز اتفاق نمی‌افتد»، نقد سخنرانی ماك کولو (۱۸۲۵) در آثار پراکندهٔ سی، صفحهٔ ۲۷۷.

مدت‌ها تصور می‌شد که «نظریهٔ بازارهای فروش»[1] از مستدرکات درجهٔ اول او است. خلاصهٔ بیان او این است که «محصولات با محصولات خریداری می‌شوند» این جمله دلپسند است ولی متضمن حقیقت عمیقی نیست و تنها این معنی را (که بر اسمیت و فیزیوکراتها نیز به خوبی معلوم بود) بیان می‌کند که پول فقط یك واسطه است. مردم پول را تحصیل نمی‌کنند مگر برای آنکه آن را فورا از خود جدا سازند و بوسیلهٔ آن کالاهای دیگری بدست آورند. «پس از انجام گرفتن مبادلات، معلوم می‌شود که برای خرید محصولات، محصول پرداخت شده است»[2]. بدین ترتیب اجناس و کالاها بازار فروش یکدیگر هستند و بنابراین نفع هر کشور که اجناس زیاد تولید می‌کند، در آن است که کشورهای دیگر نیز لااقل به همان میزان تولید کنند. سی دورنمای برادری ناشی از این اصل را برای ملت‌ها در نظر می‌آورد و می‌گفت «نظریهٔ بازارهای فروش . . . سیاست جهان را تغییر خواهد داد»[3] و معتقد بود که تمام سیاست آزادی تجارت جهانی را می‌توان بر این اصل مبتنی کرد. بدیهی است انتظار چنین نتیجهٔ بزرگ از چنان جملهٔ ساده و مبهم دور از واقعیت بود.

جالب‌تر از آن استفاده‌ای است که وی از نظریهٔ بازارهای فروش درمورد بحران‌های ناشی از فزونی تولید بر مصرف[4] می‌کند. جالب است به خصوص از این جهت که تمایل واقعی سی را به خوبی روشن می‌سازد. گارنیه قبلا خاطر نشان کرده بود که ممکن است گاهی خفگی و انسداد عمومی در بازار پیدا شود. به نسبتی که بحران‌های اقتصادی زیاد می‌شد تفکر دربارهٔ آن، خاطرجمع بیشتری را به خود مشغول می‌داشت. سی می‌گوید این توهم به‌کلی غیرمنطقی است. مجموع تقاضاهای محصولات لزوماً برابر با مجموع

۱. Théorie des débouchés .

۲. کتاب علم اقتصاد، چاپ اول، صفحهٔ ۱۵۴ .

۳. «نظریه‌های حرارت و اهرم و سطح شیب دار، طبیعت‌را به‌تمامی دراختیارانسان قرار دادند. نظریهٔ مبادلات و بازارهای فروش نیزسیاست جهان را عوض خواهدکرد»، علم اقتصاد، چاپ ششم، صفحهٔ ۵۱.

۴. Crises de surproduction .

عرضه‌های آنها است ؛ زیرا مجموع تقاضاها، چیزی جز مجموع محصولات تولید شده نیست. بنابراین تصور انسداد عمومی بازار، ابلهانه است[1] و معنی آن چیزی جز افزایش همگانی ثروت‌ها نخواهد بود و « افزایش ثروت چیزی است که نه ملت‌ها را ناراحت می کند و نه افراد مردم را»[2]، تنها امری که ممکن است اتفاق بیافتد اینست که وسایل تولید ثروت درجهت‌های لازم بکار نرود و به سبب آن در یك یا چند محصول ، میزان تولید بیش ازمیزان مصرف باشد . به عبارت دیگر اضافه تولید وانسداد بازارفقط برای بعضی از اجناس ممکن است پیش بیاید[3] ، نه در مورد همهٔ آنها . خلاصهٔ فکر سی این است که هیچ وقت نباید از زیاد شدن تولید همهٔ اجناس با هم وحشت‌داشت، ولی غالباً ممکن است در یك یا چند محصول میزان موجودی بیش ازمیزان تقاضای آن‌ها باشد .

این فکر و عقیدهٔ خود به خود درست را سی غالباً با عبارات عجیب و دور از ذهن بیان کرده است . دربارهٔ او تصور شده است ، بخصوص‌از بعضی از جمله‌های چاپ دوم کتاب او[4]، که‌وی مطلقاً منکر بحران‌های‌اقتصادی‌است . ولی درواقع او ناگزیر‌وجود

---

۱. کتاب علم اقتصاد ، چاپ اول ، جلد دوم ، صفحهٔ ۱۷۵

۲. همان کتاب صفحهٔ ۱۷۹ .

۳. همان کتاب صفحهٔ ۱۷۸ .

۴. «اگر همه چیزرا درهمه اوقات به حال خود بگذارند، به‌ندرت ممکن‌است تولید محصولی زیادتر ازمیزان تولید سایراجناس بشود و یا کالاها بی‌مصرف بمانند وفاسد بشوند». چاپ ششم ، علم اقتصاد ، صفحهٔ ۱۴۳ . برای این جمله از کتاب سی بیش از اندازهٔ لازم اهمیت قائل شده‌اند که‌گفته است : «مقدار بعضی ازمحصولات زیادتر ازمیزان حاجت می‌شود زیرا مقدار دیگران کم شده است»(همان کتاب، صفحهٔ ۱۴۲) وآن‌را چنین تعبیر کرده‌اند که گویا سی امکان تولید اضافه بر احتیاج را در بعضی از کالا هم منکر است ، ولی جملهٔ مذکوررا خود سی با این عبارت در پاورقی‌صفحهٔ بعد، برای رفع هرگونه سوء تفاهم،اصلاح کرده است : «معنی این فصل این نیست‌که تولید اضافه براحتیاج دربعضی ازکالاها غیرممکن است، بلکه مقصود این است که افزایش مصرف هر محصول در افزایش تولید محصولات دیگر است». مسلماً سی به‌فکروعقیدهٔ خویش وفادار نبوده‌است، وقتی‌که‌برای دفاع ازنظریهٔ خود در نامه‌هایی‌که‌به‌مالتوس‌نوشته‌به‌بازی‌الفاظ متوسل‌شده‌است. مثلامی‌گوید تولیدکردن ، یعنی‌تولید کردن‌اشیاء موردتقاضا .هرچه اضافه برتقاضا باشد دیگرتولیدنیست وبه‌طریق اولی اضافه تولید←

آن‌ها را معترف بوده منتهی سعی کرده است که هر نوع استنتاج نامساعد و علیه توسعهٔ صنایع را برطرف کند .

در نظر او بحران‌های اقتصادی، پدیده‌هایی اساساً «زود گذر » هستند و آزادی صنایع دفع آنها را کفایت می‌نماید »[1]. مهم برای او این است که «وحشت‌های بی مورد» کسانی را که ترس از بی‌مصرف ماندن ثروت‌ها دارند زایل کند ؛ ترس کسی مثل مالتوس که آرزومند بقای ثروتمندان بیکاره است تا دریچهٔ اطمینانی در برابر تولید اضافه براحتیاج باشند[2] ؛ ترس کسی مثل سیسموندی که التماس می‌کند از تند روی ترقیات صنعتی جلوگیری شود واختراعات متوقف گردد. ژان باتیست سی ازچنین سخنانی بر آشفته می‌شود و می‌گوید: « وقتی که درآبادترین کشورها ، هفت هشتم جمعیت فاقد بسیاری از لوازم زندگی هستند ، نمی‌گویم لازم برای یك خانوادهٔ ثروتمند بلکه برای خانواده‌های متوسط هم » چه جای این صحبت‌ها است[3] ؟ عیب کار « درزیاد تولید کردن و پرتولید کردن نیست، بلکه در تولید نکردن چیزهای لازم است »[4]. تولید! . . . تولید ! . . . چارهٔ همهٔ دردها است و با این وسیله و با پائین آمدن قیمت اجناس ، آنها هم که زمانی رنج برده‌اند پس ازآن نخستین استفاده‌کنندگان از توسعهٔ صنایع می‌شوند .

نیز نخواهد بود (صفحهٔ ۴۶۲، جواب مالتوس ، صفحهٔ ۵۰۸ جواب مجدد سی صفحهٔ ۵۱۳). آنچه درست‌تر و بیشترمطابق باعقیدهٔ واقعی اوست، جوابی است که به مقالهٔ سیسموندی تحت عنوان « موازنهٔ مصرف‌ها و تولیدها » منتشر شده در مجلهٔ دایرة المعارف سال ۱۸۲۴ (Revue encyclopédique) داده‌است. رجوع شود به‌مجموعهٔ آثارپراکندهٔ سی صفحات ۲۵۰ و بعد ازآن ، و نیز باید بگوئیم که تعبیرات واصطلاحات کتاب سی ازچاپی به چاپ دیگر تغییر می‌کند ودرواقع افکار واندیشه‌های اودراین موضوع متلاطم و مشوش است. جملهٔ: «محصولات با محصولات خریداری می‌شوند» چنان عام وکلی است که ممکن است شامل هرچه بخواهند بشود ... و یا اصلا هیچ معنایی دربر نداشته باشد، زیرا مگرنه پول هم خود کالایی است ؟

۱. نامه به مالتوس ، در آثار پراکنده ، صفحهٔ ۴۶۶ .

۲. مالتوس ، اصول علم اقتصاد ، ترجمهٔ فرانسه ، صفحهٔ ۳۳۷ ، کتاب دوم ، فصل اول ، بخش ۹ .

۳. موازنهٔ مصرف‌ها و تولیدها ، صفحهٔ ۲۵۲.

۴. همان مأخذ ، شمارهٔ ۳، صفحهٔ ۲۵۱ .

در این مشاجرات مشهور بین سی و مالتوس و سیسموندی و خود ریکاردو (که در این موضوع با نظر سی موافق شده بود) نباید توضیحاتی راجع به مسألهٔ بحران‌های اقتصادی جستجو کنیم . چنین چیزی وجود ندارد، بعلاوه حذف واسطهٔ پول در این نظریه آن را به صورت توضیح واضحاتی ساده و مبتذل درآورده است . قدر مسلم این است‌که سی ادراکی واقعاً صحیح‌داشت ولی بیهوده‌آن‌را درقالب عبارت علمی نامناسبی بیان کرده بود . این مباحثات پیشاهنگ مشاجراتی بهمان شدت است‌که یك قرن بعد درمورد‌بحران‌اقتصادی۱۹۳۰ بوجود می‌آید و در‌آن لرد‌کینز[1]علیه‌آزادی‌طلبی اقتصادی درمقامی قرار می‌گیرد که مالتوس علیه ژان باتیست سی بود .

اثر ژان باتیست سی درتاریخ عقاید اقتصادی به هیچ‌وجه غیرقابل توجه نیست. اقتصاد شناسان‌خارجه همیشه جانب انصاف را درحق او رعایت نکرده‌اند . به خصوص دورهینگ[2] با آن که معمولا صاحبنظر دقیقی است دربارهٔ او جفاکرده و عمل او را « پرچانگی » و اطناب خوانده است . بی‌شك بـه خاطر روشنی بیان گاهی سی ناچار شده است بر سطح مسائل بغرنج بلغزد بدون آن کـه در عمق آن‌ها وارد شود . علم اقتصاد در دست او زیاده ازحد سهل وساده می‌گردد. دربعضی ازموارد، مشکلات‌را زیر پرده‌ای از الفاظ می‌پوشاند (که از این جهت باستیا هم مقلد او است) . تاریکی و ابهام اسمیت غالباً پر معنی وبا برکت است وحال‌آن که بیان روشن سی کمترمحرك ذهن است . با وجود همهٔ این‌ها باز باید بگوییم‌که او با درستی واخلاص اندیشه‌های اساسی دانشمند‌بزرگ اسکاتلندی را به دانش فرانسه منتقل کرده وبا خاطراتی که از کوندیاك و تورگو در ذهن او بوده بعضی از عقاید نا صحیح استاد را به خوبی اصلاح

---

۱. Lord Keynes اقتصاد شناس معروف انگلستان (۱۹۴۶ - ۱۸۸۳) .

۲. Dürhing اقتصاد شناس آلمانی مؤلف کتاب ، Kritische Geschichte der Nationalökonomie und des Socialismus چاپ دوم، ۱۸۷۵ ، صفحهٔ ۱۶۵ ، برعکس‌مراجعه‌شود به‌مطالعات‌بسیارسودمندآقای‌آلیکس(M. Allix)راجع به ژان‌باتیست سی درمجلهٔ علم اقتصاد(La Revue d' Economie politique)۱۹۱۰، صفحهٔ ۳۰۳ و ۳۴۱ودرمجلهٔ‌تاریخ‌عقاید(La Revue d' histoire des Doctrines)۱۹۱۱،صفحهٔ۳۲۱.

نموده و بدین ترتیب اخلاف خود را از اشتباهات زیادی بر کنار داشته است . سی نشان خود را بر دانش‌اقتصاد فرانسه نقش نموده است . اگر اقتصاد شناسان انگلستان، نظریهٔ او را در بارهٔ مقام کارفرما زودتر پذیرفته بودند (به‌جای آن که تازمان جونس صبر نمایند) دانش اقتصاد را ، چنان‌که جونس[1] هم به آن معترف است ، از مباحثات و مشاجرات بی‌حاصل زیاد، که متفکر بزرگ دیگری باعث‌آن‌گردید، معاف می‌کردند؛ دانشمندی که شاید عمیق‌تر از ژان باتیست سی بود ولی مسلماً صحت افکار او را نداشت، یعنی دیوید ریکاردو.

۱. Stanley Jevons ، اقتصاد شناس انگلستان در تألیف خویش به‌نام «نظریهٔ علم اقتصاد» (Theory of political Economy) چاپ سوم،۱۸۸۸ با عباراتی که کمتر نقل شده ولی تحولات اخیر علم اقتصادآن‌را بطور قطع تأیید نموده ، برتری اقتصادشناسان فرانسه‌را برریکاردو تصدیق‌کرده‌است : «نتیجه‌ای‌که با وضوح بیشتر به‌آن می‌رسیم این‌است که تنها وسیلهٔ نیل به معرفت صحیح روابط اقتصادی دورانداختن قطعی تمام فرضیات پیچیده و ابلهانهٔ مکتب ریکاردو» است ، حق با مکتب فرانسوی است (که باید تا کوندیاك و بودو (Baudeau) و ژان باتیست سی بالارفت) وهرچه زودتراین حقیقت‌را قبول‌کنیم بهترخواهد بود» . (مقدمهٔ کتاب ، صفحهٔ XLIII) .

فصل سوم

بدبینان

همراه با اقتصاد شناسانی که از آن‌ها درفصول پیشین‌سخن راندیم ، مامی‌بایستی فقط ستایشگر نظام طبیعی امور باشیم که به تازگی مکشوف گردیده و همه چیزدرآن برای سعادت افراد و ملت‌ها هم‌آهنگ و هم ساز است . ولی اینك راهی تازه در پیش می‌گیریم . در این جا عقاید و اندیشه های دیگر ، برسپیده دم درخشان دانش نوزاد سایه می‌گسترد ؛ سایه‌ای سهمناك که آن به آن پهناور تر می‌شود تا آن جا که بدان منظرهٔ « دانش شوم »[۲]، چنان که کارلایل گفته است ، می‌دهد .

بدین‌جهت است که ما این اقتصاد شناسان را بدبین نامیده‌ایم، بدون‌آن که این وصف مشتمل بر نکوهشی باشد . برعکس ، به نظر ما آراء و عقاید اینان به حقیقت بیشتر نزدیك است تا افکار و نظریه‌های خوش بینان که بعداً ظاهر می‌شوند و درمقام رد و نقض آنها برمی‌آیند. ولی‌چون‌این‌استادان‌جدید، باآن‌که‌مانند‌اسمیت‌وفیزیوکراتها یگانگی منافع خصوصی ومنافع عمومی را اعلام می‌کردند، صدها دلیل خوب به دست داده‌اند که دیگر نباید به آن معتقد بود و چون آنها در همه جا تضاد نومید کننده بین مالکان و سرمایه داران و بین کارگران و سرمایه داران را ظاهر ساخته‌اند ، به

---

۱. Les péssimistes

۲. Dismal science

آنها این عنوان بدبین داده شده است . بد بین هستند زیرا به گمان خود در میان قوانین طبیعت وحتی درقوانین الهی‌که می‌بایست نظم را در جهان برقرار سازد ، بدان شرط‌که انسان‌ها آنهارا دریابند و از آنها پیروی کنند ، قوانینی کشف کرده‌اند که به‌کلی معکوس و مخالف آنها است : مانند قانون « بهرهٔ مالکانهٔ زمین »[1] که برای اقلیتی‌معدود و بیکاره یعنی مالکان زمین‌ها درامدی تأمین می‌کندکه به نسبت‌گرسنگی ملت‌ها زیادتر مـی‌شود و یا « قانون باردهی نا متناسب »[2] که حدودی جبری و مقدر و اصلاح ناپذیر بر تولید مواد غذایی ضروری تحمیل‌می‌کند ؛ حدودی که ازهم اکنون آدمی به‌آن‌نزدیك شده وچاره وامیدی دربهبودسر نوشت‌خود ندارد،جز آن‌که‌داوطلبانه عدهٔ اولاد خویش را محدود سازد . ویا این «قانون‌کاهش‌نامحدودسود»[3] که می‌بایستی دیر یا زود صنعت انسانی را در لجن‌زار رکود متوقف کند . بد بین هستند بالاخره برای آن‌که به امکان تغییر سیر چاره ناپذیر ایـن قوانین اعتقاد ندارند ، نه از راه اصلاحات قانونگذاری ونه با حسن نیت وکوشش سامان‌یافتهٔ افراد انسانی . به عبارت دیگر و بطور خلاصه آنان به آنچه ما ترقی و پیشرفت می‌گوییم ایمان چندانی نداشتند .

ولی نباید تصور بکنیم که آنها نیز خود را بد بین دانسته ویا معاصران آنها را بد بین شناخته باشند . این تشخیص که بعداً در بارهٔ آنها داده شده قطعاً باعث تعجب‌آنان می‌گردید . برعکس آنها عقاید و نظریه‌های خود را با صفا و گشاده‌رویی حیرت آوری بیان می‌کنند و یك آن تصور ندارند که در آراء آن‌ها چیزی برخلاف نظام موجود و یا برخلاف خردمندی « آفرینندهٔ بزرگ طبیعت » باشد . حتی بر خود می‌بالند که مالکیت را برپایه‌های تزلزل ناپذیر استوار ساخته‌اند،زیرا ثابت کرده‌اند

۱. Loi de la rente
۲. Loi du rendement non proportionuel
۳. Loi de réduction indéfinie des profits

که بهرهٔ آن مطلقاً مربوط به عمل مالك نیست و نیز سلاح شورش و عصیان را ازدست بی‌چیزان گرفته‌اند، زیرا مسلم‌داشته‌اندکه‌مسئول‌بیچارگی آنان فقط خودآن‌ها هستند[۱].

با همهٔ این‌ها دوکس که بیش از همه نمایندهٔ این عقاید هستند یعنی مالتوس و ریکاردو از بشر دوستان و دوستداران عوام بودند . خود آنها چنین می‌گویند و ما دلیلی نداریم‌که در صداقت آن‌ها تردیدکنیم[۲] . اما معاصران آنها به هیچوجه از گفتار آنها متوحش نشدند ، بلکه بر عکس وجد و شوق تازه‌ای به دانش نوین اقتصاد نشان دادند ومحافل‌عالیهٔ انگلستان ازآن حسن استقبال‌کردند[۳]، حتی بانوان برعهده‌گرفتند که‌بوسیلهٔ داستان‌ها وقصه‌ها نظریه‌های مجرد وکلی ریکاردو را قابل فهم عوام‌کنند[۴].

---

۱. «مردم باید متوجه باشندکه خودآنها علت اصلی رنجهای خود هستند» ، (مالتوس صفحهٔ ۵۰۰) .

بی‌شك‌بهمین‌دلیل‌است که مؤلفین‌دیگرازقبیل الی‌هاله وی (Élie Halévy)درکتابش به‌نام«قاطعیت فلسفی» (Le radicalisme philosophique) می‌گویدکه ریکاردوومالتوس و پیروان‌آنها را باید «نمایندگان‌خوش بینی وآسوده خاطری»(L' optimismle et le quiétisme) دانست . باید پرسید خوش‌بینی از چه جهت ؟ لابد بدین‌جهت‌که آنان معتقد بودند نظم اقتصادی موجود بهترین نظم‌هاست وبهرحال غیر قابل تغییر است . در این‌صورت ما ترجیح می‌دهیم که چنین کسانی‌را بدبینان راضی بنامیم .

۲. « هر خوانندهٔ منصف باید تصدیق کند هدفی را که مؤلف بالاتر از هرچیز در نظر داشته اصلاح سرنوشت وافزایش رفاه طبقات پایین‌جامعه‌بوده است». این‌جمله‌ای است که مالتوس کتاب خود راجع به جمعیت را با آن پایان می‌بخشد .

۳. یکی ازمعاصرین ریکاردو دوشیزه اج ورث(Miss Edgeworth) درنامه‌هایش می‌گویدکه دانش اقتصاد در آن زمان چنان مورد علاقهٔ نوپرستان بود که خانم‌های متشخص پیش از آن که پرستاری برای دختران خود استخدام نمایند از آنان می‌پرسیدند که آیا می‌توانند علم اقتصاد را به کودکان تدریس کنند .

۴ . مثلا مراجعه کنید به کتاب «گفتگودربارهٔ دانش اقتصاد» (Conversation on Political Economy) تألیف خانم مارست‌در۱۸۱۶ و هم چنین به‌کتاب«تصاویر دانش اقتصاد»Illustrations of Political Economy تألیف‌دوشیزه‌مارتینوMiss Martineau (ترجمه‌شده‌به‌فرانسه)در۹جلدمشتمل بر سی‌قصه(۱۸۳۴-۱۸۳۲) . برای‌کسی‌که‌حوصلهٔ‌خواندن آن‌را داشته باشد نمایشگاه عجیب وآموزنده‌ای از وضع دانش اقتصاد درصد سال‌پیش است .

از طرف دیگر باید تصدیق کرد که آن‌ها به دانش ، وحتی به طور غیرمستقیم و از راه واکنش، به طبقات کارگر خدمات نمایان کرده‌اند. بد بینان وقتی غافل از بد بینی خود باشند ، چنانکه اینان بودند ، غالباً برای ترقی و پیشرفت بشر مفیدتر از خوش بینان هستند . ونیز باید سرچشمهٔ این کار بزرگ نقادی تمام سبک‌ها و تمام بنیادهای اقتصادی را که قرن ۱۹ مشحون از آن است و هنوز مطالعهٔ آن چنانکه باید انجام نیافته است در عمل و آثار آن‌ها جستجو کرد . بالاخره در آراء و عقاید آن‌ها قسمت‌هایی بسیار قابل توجه دیده می‌شود که به کلی فاقد جنبهٔ بدبینی است ولی این را هم باید بگوئیم که این‌ها ، عقاید و افکاری نیستند که موجب شهرت استادان مذکور شده باشند .

۱

مالتوس

اگرچه مالتوس[۱] فقط به سبب قانون مشهورش راجع به جمعیت معروف شده‌است، معذلک بدون آن هم با کتاب جامع اقتصاد سیاسی و رسالات ارجمندش در شمار دانشمندان بزرگ اقتصاد قرارمی‌گرفت . ما به عقاید و نظریات دیگرمالتوس به‌خصوص به نظریهٔ او راجع به بهرهٔ زمین ، بعداً ، وقتی که از عقاید و آراء ریکاردو صحبت می‌کنیم ، برخواهیم گشت . اکنون فقط همان نظریهٔ مشهور او راجع بـه جمعیت را مورد بحث قرار می‌دهیم .

۱ . ربرت مالتوس(Robert Malthus) در۱۷۶۶ به‌دنیاآمد. پدراونجیب زاده‌ای روستائی وتعلیم یافته بودکه‌با فلاسفهٔ زمان خود بخصوص با دیوید هیوم وحتی ژان ژاك روسو نیزارتباط داشت. اوتعلیماتی عالی برای فرزند خودفراهم‌آورد. چون این‌پسر کوچك‌ترین فرزند بود ، بر حسب معمول زمان برای ورود به کلیسا و خدمت روحانی آماده شد . روبرت مالتوس پس ازخروج از دانشگاه کامبریج به روستا برگشت . در ۱۸۰۷ به استادی آموزشگاهی که کمپانی هند در شهر هیلی بوری Haileybury (شهرستان هرفورد) تأسیس کرده بود منصوب گردید و تا آخر عمر (۱۸۳۶) درآنجا باقی ماند . وی خیلی دیریعنی در سن ۳۹ سالگی متأهل شد و دارای چهار فرزند ، سه پسر و یك دختر، گردید که اسمی از آنها باقی نمانده است . اگر چه این جزئیات خانوادگی مربوط به زندگی خصوصی است، ولی چون راجع به مالتوس‌است خالی ازفایده نیست .

مالتوس در بخش کوچك روستایی خود کشیش‌بود و هنوز در۳۲ سالگی مجرد بودکه کتاب او ، بدون اسم مؤلف ، در سال ۱۷۹۸ به نام«تحقیق در بارهٔ اصل جمعیت وتأثیرآن در پیشرفت آیندهٔ جامعه» منتشر گردید . انتقادات زیاد بر آن نوشته شد . مالتوس برای آن که موضوع مورد علاقهٔ خود را بهتر مطالعه کند سفری سه ساله (۱۷۹۹ تا ۱۸۰۲) به←

بیست سال از تاریخ انتشار کتاب جاویدان ادام اسمیت گذشته بود ، بدون آن که علم اقتصاد قدمی به جلو برداشته باشد ، که ناگهان کتابی کوچك، بدون نام مؤلف، وارد عرصهٔ دانش گردید و به‌زودی دانسته شد که از کشیشی روستایـی است . این کتاب فوراً سروصدایی برپاکرد که آوازهٔ آن پس از یك قرن هنوز خاموش نشده است . در بدایت نظرممکن است تصور شود که ارتباط و اصطکاك آن با اقتصاد دور و ضعیف است ؛ زیرا موضوع آن فقط تحول جمعیت و یا به اصطلاح امروز « مردم نگاری » است[1] . ولی ، ازطرفی این دانش نوزاد ، که خود مالتوس مبتکر آن بود، هنوز از اصل تنهٔ علم اقتصاد جدا نشده بود ؛ ازطرف دیگر هم ، چنان‌که خواهیم دید، تأثیر کتاب مذکور در همهٔ مباحث اقتصادی چه راجع به‌تولید وچه راجع به‌توزیع ثروت عظیم بود . در واقع کتاب مالتوس را می‌توان پاسخی به آدام اسمیت، به کتاب « تحقیق در بارهٔ علل ثروتمندی ملل»، دانست؛ چنانکه آقای جیمس بونار باطنز وطیبت متوجه‌شده است ، اومی‌توانست نام کتاب خودرا « تحقیق دربارهٔ علل ‹فقرملل › قرار بدهد .

ازطرف دیگر، داخل کردن یك عامل جدیددرجریان تطبیق پدیده‌های اقتصادی که اززیست شناسی گرفته شده و یك غریزهٔ انسانی دیگر که به‌کلی متفاوت از غریزهٔ

کشورهای قارهٔ اروپا نمود ، ولی نه به فرانسه که در آن تاریخ برای یك نفر انگلیسی مکان جالبی محسوب نمی‌شد . در ۱۸۰۳ چاپ دوم کتاب خود را . این بار با اسم مؤلف ، و اصطلاحات و اضافات بسیار و مختصر تغییری درعنوان به نام «تحقیقی راجع به اصل جمعیت یا نظری در بارهٔ آثار گذشته و کنونی آن در نیك بختی بشر» (An essay on the principle of population, or a view of its past and present effects on human happiness) منتشر کرد و در مدت حیات او چهار بار دیگر تجدید چاپ شد.

این کتاب نباید موجب غفلت از آثار بزرگ دیگر این مؤلف که بعد از آن تألیف گردیده است بشود . نخست کتاب معروف اوبه نام « اصول علم اقتصاد» (Principles of political economy) (۱۸۲۰) ، سپس رسالات مختلف دیگر او راجع به قانون غلات (۱۸۱۴ ـ ۱۸۱۵) و راجع به بهرهٔ زمین (۱۸۱۵) و راجع به قانون گدایان (۱۸۱۷) و بالاخره رسالهٔ «تعریفات در علم اقتصاد» (۱۸۲۷) .

۱. Démographie

نفع شخصی وسود طلبی است ، یعنی غریزهٔ جنسی ،گشایشی بزرگ به افق دانش اقتصاد می‌بخشید وازهم اکنون به‌ظهور آمدن دانش نوین دیگر یعنی جامعه شناسی را نوید می‌داد . چنان‌که می‌دانیم به اقرار خود داروین ما این دین را به کتاب مالتوس داریم که منشاء یکی ازمهم‌ترین عقاید علمی قرن ۱۹ یعنی اصل تنازع بقاء شده است ، اصلی‌که پیکار برای زندگی را وسیلهٔ انتخاب انسب وعامل ترقی وتعالی قرارداده‌است.

نباید تصور کرد که خطر افزایش نامحدود جمعیت برای نوع بشر ، توجه نویسندهٔ دیگری قبل ازمالتوس را جلب نکرده‌است . در فرانسه بوفون[1] و مونتسکیو قبلا به این موضوع پرداخته بودند . ولی بطورکلی عقیدهٔ عمومی براین بودکه کثرت جمعیت برای کشور مفید است و ازعواقب افزایش آن هرگز نباید هراسید ، زیرا جمعیت‌خودبه‌خود و به‌طورطبیعی برحسب‌میزان‌مواد غذایی‌تنظیم می‌شود[2]. این‌عقیده‌ای است‌که عیناً میرابو ، یکی از فیزیوکراتهای مشهور ، درکتاب خویش به نام « دوست انسان ها ، یا کتاب جامع جمعیت »[3] بیان کرده بود . بدیهی است شیفتگان « نظام طبیعی » هرگز ازچنین امرطبیعی‌که افزایش نفوس باشد مشوش نمی‌شدند ، ولی خوش بینی نسبت به‌ازدیاد جمعیت درکتاب گدوین به‌نام « عدالت سیاسی »[4] صورتی نامعقول وافراطی پیدا کرد . این‌کتاب‌که درسال ۱۷۹۳ انتشاریافت افکاررا به سختی تکان‌داد. دربارهٔ گدوین گفته‌اند که او نخستین صاحبنظر از طرفداران نظام بی حکومتی (انارشیست‌ها)است ظاهراً اواست‌که‌برای اولین‌بار این‌کلام معروف‌را درحق حکومت

---

۱. Buffon ، عالم علوم طبیعی ونویسندهٔ معروف فرانسوی مؤلف‌کتاب تاریخ طبیعی (۱۷۰۷ - ۱۷۸۸) .

۲. مراجعه کنید به کتاب : Stangeland , Pre - Malthusian Doctrines, New - York 1904 .

۳. Mirabeau ، اسم اصلی کتاب او L'ami des hommes و عنوان فرعی آن Traité de la population است .

۴. William Godwin (۱۷۵۶ - ۱۸۳۶) رجل سیاسی و نویسندهٔ نقاد انگلیسی مؤلف کتاب Political Justice .

گفته است : « هرحکومت حتی بهترین‌آن ها شراست » . بهر حال اوپیشاهنگ‌آن ها است ، به‌سبب اعتماد نامحدودی‌که‌به‌آیندهٔ اجتماعات بشری نشان داده‌است؛ چه نسبت به ترقی علوم وفنون‌که‌آن چنان محصولات را زیاد خواهدکردکه نیم‌ساعت کار درروز برای ارضاء همهٔ حوایج کافی خواهد بود وچه نسبت به‌توسعهٔ خرد انسانی‌که سرانجام خود خواهی فردی وپیکارسود طلبی را متوقف خواهد ساخت، ولی درآن‌روزکه زندگی چنین‌گوارا وسهل وزیبا بشودآیا بیم‌آن نخواهد بودکه جمعیت بشرچنان افزایش‌یابد که دیگرکرهٔ زمین تغذیهٔ آن راکفایت نکند ؟گدوین بی‌شك متوجه نبود که با طرح این سؤال چه مسألهٔ هولناك وغامضی را مطرح‌کرده است . ولی خود او بدون نگرانی وبا اعتمادی تزلزل ناپذیرجواب می‌دهدکه چنین احتمالی صورت نخواهدگرفت «مگر درده‌ها هزارقرن » وشایدهم هرگز صورت وقوع پیدا نکند ، زیرا نیروی خرد انسانی همان طورکه برمیل سود پرستی چیره می‌شود غریزهٔ جنسی را هم مهار خواهدکرد . حتی اودورنمای حالتی را دراجتماع به‌نظرمی‌آورد « کــه درآن روح آدمی چنان بر شهوات غالب می‌شود که تولید مثل را متوقف می‌سازد » و انسان جاودانی وفنا ناپذیر می‌گردد [1] .

درست درهمان تاریخ درفرانسه هم‌کتابی منتشر گردید که‌بسیار نزدیك به‌کتاب گدوین بود، یعنی « طرح جدول تاریخی ترقیات‌روح بشر» تألیف‌کند رسه(۱۷۹۴)[2]. این‌کتاب نیزحاکی‌ازهمان‌اعتقاد واعتماد نسبت به‌سیرجامعهٔ بشری به سوی نیك بختی وقدرت بی‌انتهای دانش است‌که اگر مرگ را به‌کلی ازبین نبرد ، لااقل‌آن را به طور

۱. گدوین ، همان کتاب عدالت سیاسی . کتاب‌هشتم، فصل هفتم (لندن ۱۸۹۰) .

۲. Antoine Nicola de Condorcet ، فیلسوف‌نامی وریاضی‌دان مشهور فرانسه در عصر انقلاب که در زندان انقلاب کتاب « طرح جدول تاریخی ترقیات روح بشر» را تألیف کرد .

«Esquisse d' un tableau historique des progrés de l' esprit humain»

ودردورهٔمعروف به«وحشت» برای‌رهایی‌ازشکنجهٔ‌گیوتین‌خودرا مسموم‌ساخت(مترجم).

نامحدود عقب خواهد راند[۱] . این اعتماد و ایمان در شخصی که در شام مسموم ساختن خود برای خلاصی ازرنج تیغهٔگیوتین بود بسیار تأثرانگیز است . ولی اگر مرگ باید منسوخ شود ، چگونه کرهٔ زمین تعذیهٔ نوع بشر را کفایت خواهد کرد ؟ این همان سؤالی استکه برگدوین هم مطرح شده بود ، پاسخ کند رسه نیرتقریباً همان است که اوداده بود : یعنی یا دانش بشری موفق خواهدشدکه مواد حیاتی لازم را خارج ازحد ومرز تولیدکند ویا عقل انسانی حد ومرزی برافزایش نسنجیدهٔ جمعیت وضع خواهد کــرد .

قابل پیش بینی بودکه یك چنین خوش بینی تند وسرکش ، برحسب نظم عادی تاریخ عقاید وافکار و سیر جاری وقایع و امور، بهزودی واکنشی بوجود بیاورد . در واقع دیری نکشید که این واکنش به صورت رسالهٔ « تحقیق اصل جمعیت » مالتوس ظاهر شد .

دربرابراین‌ادعاکه ترقی نوع بشردرافزایش ثروت‌ونیك‌بختی نامحدوداست و بنابـر این از ازدیاد بی‌تناسب جمعیت بر روی کرهٔ زمین نباید ترسید ویاآنکه چنین‌خطری بسیار بسیار دور است و نباید خاطررا به‌آن مشغول داشت ، مالتوس می‌گوید برعکس این ترس بسیار بجا است و خطری که در پیش است مربوط به آیندهٔ دور نیست بلکه ازهم اکنون وبلافاصله و فوری است[۲]؛ خطری امروزی و خطری همیشگی که همواره سیرترقی نوع بشررا تغییر داده و مانند صخرهٔ عظیم سیسیف[۳] پیوسته درحال غلطیدن

۱. «بی‌شك انسان فناناپذیر نخواهدشد ، ولی آیا غیر ممکن استکه فاصلهٔ زمان بین روزی که زندگی‌آغازمی‌گردد و روزی‌که پایان می‌یابد به طورنامحدود عقب رانده شود؟»

۲ عنوان فصل هشتم کتاب او چنین‌است: «اشتباه فرضیاتی که خطر ناشی از افزایش جمعیت را بسیار دور می‌پندارند» . «کمتر کشوری یافت می‌شود که جمعیت آن پیوسته بیش از میزان وسایل تغذیهٔآن درحال افزایش نباشد . این افزایش همواره موجب غوطه‌ورشدن طبقات پائین جامعه درفقر و تهیدستی و جلوگیری از هرنوع بهتری در وضع و حالت آن‌ها است» صفحهٔ ۱۶ .

۳. Sisyphe ، بنابراساطیر یونان ، پسر پادشاه‌کرنت ، راهزن خطرناك و بی‌رحم که پس‌ازمرگش به‌حکم خدایان‌محکوم به‌غلطاندن دایم‌صخرهٔ‌عظیمی درجهنم گردید.(مترجم).

بود و پیوسته اورا درزیرفشار خود له‌کرده است . طبیعت در انسان غریزه‌ای قرار داده است‌که اگر به‌حال‌خودگذاشته‌شود، اورا به‌گرسنگی وفقروفساد سوق می‌دهد . وهمین امر که همهٔ جوامع بشری ازآن رنج می‌برند ، بدون‌آن‌که دلیل‌آن را بدانند ، کلید تاریخ همهٔ اجتماعات وفقر ومصائب‌آنان است .

هرکس، هرچند هم‌نسبت به‌مطالعات جامعه‌شناسی بیگانه باشد ، قانون فراموش نشدنی مالتوس را به‌خاطرداردکه می‌گوید: ازیك‌طرف جمعیت انسانی‌اگر به حال‌خود گذاشته شود به سرعت سرسام‌آور افزایش می‌یابد و ازطرف دیگر ازدیاد مواد غذائی به هر حال نسبت به آن کند وبطی است . به نظر او جمعیت به نسبت تصاعد هندسی افزایش می‌یابد یعنی به نسبت افزایش اعدادی‌که متوالیاً درنتیجهٔ ضرب یك عددثابت درآنها پیدا می‌شود وساده‌ترین صورت راکه دوبرابر شدن در هر مرحله باشد انتخاب می‌کند . برعکس افزایش تولید موادغذایی را تابع تصاعد حسابی می‌دانند یعنی‌ترتیب افزایشی متوالی‌که در هر مرتبه عدد پیشین با عدد اصلی جمع می‌شود . در این‌جا نیز ساده ترین‌صورت راکه اعدادتام باشد عرضه می‌نماید. بنابراین به‌نظراوصورت‌افزایش جمعیت ومواد غذایی به ترتیب ذیل خواهد بود .

جمعیت :	۲۵۶	۱۲۸	۶۴	۳۲	۱۶	۸	۴	۲	۱
مواد غذایی :	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

بعلاوه اوقبول داردکه هردوره معادل‌بیست وپنج سال است . بدین ترتیب بانظر اول معلوم می‌گرددکه چون‌جمعیت بشردر هر۲۵ سال دوبرابر می‌شود، ولی موادغذایی درهردوره به‌مقدارمعینی‌که‌همیشه مساوی‌است زیادترمی‌گردد. بنابراین به‌زودی‌فاصلهٔ بین این دو به‌صورت وحشت‌آوری زیادخواهد شد. درجدول فوق‌که فقط شامل ۹جملهٔ تصاعدی و یا مدت زمانی کوتاه در حدود تقریباً دویست سال است می‌بینیم که در دورهٔ آخررقم معرف جمعیت ۲۸ برابر رقم معرف مواد غذائی است . درسی ویکمین جمله ازیك میلیارد برابر تجاوز خواهد کرد و اگر این تصاعد را تا دورهٔ صدم ادامه دهیم دیگربیان اختلاف‌آن‌ها با ارقام غیرممکن خواهد گردید .

تصاعد نخستین ، تصاعد افزایش جمعیت، را می‌توان بدون اشکال پذیرفت وآن را نمایندهٔ قانون زیست شناسی توالد و تناسل دانست . بیهوده نیست که در لغت کلمات « زایش » و « افزایش » ازیك ریشه هستند . لازمهٔ دو برابر شدن جمعیت در هر نسل وجود لااقل چهارفرزند به‌سن‌توالد و تناسل رسیده برای هرمرد وزن است. با احتساب مرگ ومیرکودکان باید این‌عدد را به‌شش‌تن بالغ‌کرد[1].این رقم برای‌ما ودراجتماعات ماکه تقلیل و تعدیل موالید عمومیت یافته است‌گزاف به نظرمی‌رسد، ولی‌مسلم‌است‌که در همهٔ انواع جانداران و حتی درنوع انسان‌کـه توالد و تناسل آن از انواع دیگر کمتر است شمارهٔ موالید اگر به جریان طبیعی‌گذاشته شود به مراتب بیش‌ازاینهااست. دفعات‌آبستنی متوالی زنان درسنین بارداری ممکن است به بیست برسد و حتی‌ازآنهم تجاوز کند . بهمین ترتیب و درنتیجهٔ همین توالد وتناسل بوده که تا کنون کرهٔ زمین پرجمعیت‌شده‌است وهیچ چیزدلالت برآن نداردکه نیروی تناسلی مردان وزنان امروز کمترازگذشتگان باشد. بنا براین باگرفتن‌عدد۲ به‌عنوان قدرنسبت‌تصاعد، در صورتی‌که می‌توانست به جای‌آن عدد ۳ و یا ۴ را نیز انتخاب کند ، مالتوس فرض‌گزافی نکرده است .

راجع به‌فرض‌مدت بیست وپنج‌سال برای‌فاصلهٔ بین‌دو دورهٔافزایش‌جمعیت بیشتر

۱. در واقع برای توجیه انتخاب عدد ۲ و مضاعف شدن جمعیت در هر نسل ، مبنای فرض مالتوس بر این است که داشتن شش فرزند برای هر خانواده امری طبیعی است . با فرض این که دو تن از آن‌ها قبل از ازدواج فوت کنند و یا اساساً متأهل نشوند چهار نفر دیگر باقی‌خواهند ماند که به نوبهٔ خود منشاء توالد و تناسل جدید می‌شوند . بدین ترتیب ما از آغاز دارای رقم ۲ و پس از آن ارقام ۴ و ۸ و ۱۶ و غیره خواهیم بود . هر گاه هر مرد و زن فقط دارای دو اولاد باشند مسلماً جمعیت رو به کاهش خواهد رفت ، زیرا همهٔ فرزندان به سن توالد وتناسل نخواهند رسید وهمهٔ‌آن‌ها هم که می‌رسند صاحب اولادنخواهند شد . تجربه ثابت کرده است که با کمتر از سه فرزند برای هرزن و شوهر جمعیت یا زیاد نمی‌شود و یا دارای افزایش غیر محسوسی است . چنانکه وضع جامعهٔ کنونی فرانسه چنین است که عدهٔ متوسط موالید برای هر خانواده ۲٫۷۰ است .

اشکال شده است[۱]. گفته‌اندکه فاصلهٔ بین سن متوسط والدین و سن‌متوسط فرزندان تا به وقت توالد و تناسل برسندکمتر ازسی و سه سال نیست‌که‌آن را معمولا یك‌نسل می‌نامند و هرقرن را مرکب از سه نسل می‌دانند . ولی این ایراد در واقع چیزی جزچانه زنی برسرارقام و اشکال تراشی بی‌اثردراصل و ماهیت ادعا نیست ، زیرا اگرفاصلهٔ هر نسل را به سی و سه برسانیم و قدر نسبت تصاعد را نیزاگرمیل داشته باشیم از رقم ۲ به $\frac{۱}{۲}$ و یا $\frac{۱}{۴}$ و حتی $\frac{۱}{۲۰}$ پایین بیاوریم باز تأثیرزیادی درماهیت امر نخواهد داشت . یعنی فقط تأخیری درمدت افزایش حاصل‌می‌شود، ولی‌کافی‌است‌که اصل‌تصاعد هندسی را بپذیریم تا با همهٔ‌کندی آغازآن به‌زودی با جهش‌های عظیم جلو برود واز هرحد و مرز تجاوز کند. بنابراین، این‌اصلاحات و‌تغییرات چیزی از قدرت استدلال و برهان مالتوس که مربوط به‌قانون‌زیست شناسی‌است نمی‌کاهد.

ولی تصاعد دوم ، تصاعد افزایش مواد غذائی، بیشتر قابل ایراد و انتقاد به نظر می‌رسد، زیراحساب‌آن به‌کلی دلخواه و بی‌اساس‌است ؛ معلوم‌نیست‌که این‌صورت تصاعد آیا مثل تصاعد اول فقط جهت سیر را می‌نمایاند و یا مدعی نمایش واقعیت و حقیقت است ؟ فرض آن با هیچ قانون معلوم و محققی مانند قانون زیست شناسی توالد و‌تناسل انطباق ندارد وحتی به نظرمی‌رسدکه انکاری از قانون مذکور باشد ؛ زیرا مگر« مواد غذائی » عبارت ازچیست ؟ آیا چیزی خارج از مواد حیوانی و نباتی است‌که آنها نیز

---

۱. با وجود این، مالتوس رقم ۲۵ را بی جهت و برحسب‌اتفاق انتخاب نکرده است: راجع به مضاعف شدن جمعیت درهر ۲۵ سال مبنای حساب اوافزایش جمعیت ممالك متحدهٔ امریکا بوده است . عجیب است که در طول قرن ۱۹ تحول افزایش جمعیت این کشور با تقریب بسیارنزدیك مطابق باحساب مالتوس‌بوده است ، زیرا جمعیت امریکا درسال ۱۸۰۰ پنج ملیون نفربوده وبا چهار بارمضاعف شدن در ۴ دورهٔ بیست و پنج ساله جمعیت‌آن‌کشور باحساب مالتوس در ۱۹۰۰ می‌بایستی به‌رقم ۸۰ ملیون برسد و حال آنکه در سال ۱۹۰۵ یعنی فقط با تفاوت پنج سال به رقم مذکوررسیده است. ولی فوراً باید این نکته را هم اضافه کنیم که تطابق فوق کاملا اتفاقی‌است، زیرا افزایش جمعیت امریکا بیشترمربوط به مهاجرت بوده است نه توالد و تناسل .

مطابق همان قانون طبیعی توالد و تناسل انسانی بلکه با تصاعد هندسی خیلی سریع تر افزایش می‌یابند؟ آیا قدرت تکثیر و تولیدگندم و سیب زمینی و ماکیان وماهی و حتی انواع گاووگوسفند به‌مراتب زیادتراز آدمی نیست؟

این ایرادها اصولاً صحیح‌است؛ ولی دراینجا صحبت ازنیروی افزایش موجودات زنده از لحاظ قانون زیست شناسی نیست ، بلکه صحبت از تولید مواد غذائی است که تابع قانون کشاورزی است نه قانون توالد وتناسل . مسلماً اندیشهٔ مالتوس متوجه حساب باردهی زمین‌های زراعتی مثلامزارع گندم بوده است (اغلب‌اقتصادیون انگلستان در نظریه‌های خود مثال از گندم می‌زنند). می‌خواهد بگوید برفرض این‌که بتوان از قطعات معین زمین در هر دوره افزایش باردهی مساوی با مقدار افزایش دورهٔ سابق‌را به‌دست آورد، میزان ترقی باردهی آن‌ها درهردوره عبارت خواهد بود از اصل باردهی به‌اضافهٔ افزایشی‌که نسبت به‌دورهٔ سابق حاصل شده است. مثلا هر هکتارزمین مزروعی در هر بیست و پنج سال دو هکتولیتر باردهی اضافی خواهد داشت و این حداکثری است که می‌توان از اصلاح باردهی زمین‌ها متوقع بود . حال هرگاه این حساب فرضی مالتوس را با تجارب گذشته منطبق کنیم می‌بینیم که فرض او بالاتر از واقعیت بوده و نه کمتر ازآن . در ۱۷۸۹ لاوازیه دانشمند معروف، باردهی گندم را در فرانسه از قرار $7\frac{3}{4}$ هکتولیتر در هکتار حساب کرده است . در اوایل قرن بیستم متوسط باردهی به ۱۷ هکتولیتر می‌رسد . هرگاه فرض کنیم که افزایش باردهی در مدت ۱۲۰ سال گذشته بطور منظم صورت گرفته باشد ، حد متوسط افزایش درهر ۲۵ سال اندکی‌کمتر از دو هکتولیترخواهد بود . این میزان افزایش تدریجی باردهی زمین برفرض اینکه همیشه ادامه داشته باشد آیا برای تغذیهٔ جمعیت‌های در حال تزاید کافی خواهد بود ؟ آیا اگرجمعیت فرانسه مثلا به‌همان سرعت انگلستان و آلمان‌دراین مدت افزایش یافته بود، این مقدارآن‌را کفایت می‌کرد ؟ مسلماً نه ، زیرا این دو کشور با وجود آن که مزارع آن‌ها باردهی بالاتری از کشور فرانسه دارد معذلك مجبور هستند همه ساله قسمت اعظمی ازنان خود را از خارجه وارد کنند . آیا خود فرانسه هم خواهد توانست

که در قرن حاضر و قرون آینده افزایش باردهی زمین‌های خود را ، به‌طور نامحدود به‌همان نسبت ادامه بدهد؟ مسلم است که باردهی زمین هم یك حد و مرز طبیعی ، دارد، به‌دلیل‌محدودیت عناصر طبیعی آن ، و هم بالاتر ازآن یك حد و مرز اقتصادی، به‌دلیل مخارج تولید پیوسته متزاید که لازمهٔ افزایش‌باردهی بیشتر زمین است . همین جا است که قانون «باردهی نامتناسب» ــ که بعداً در بارهٔ آن صحبت خواهیم کرد ــ به‌عنوان پایهٔ حقیقی قوانین مالتوسی ظاهر می‌گردد ، اگرچه خود او صریحاً آن‌را نام نبرده است .

از طرف دیگر، باید اضافه‌کنیم که همهٔ این استدلال و ایراد اساساً زاید است، زیرا بدیهی‌است که در هیچ محل ممکن نیست موجودات زندهٔ آن زیادتر ازمیزان توانایی تغذیهٔ آن باشد . این ازجملهٔ واضحات است‌که اگر موجودات زنده زیادتر از میزان وسایل تغذیه باشند زیادی آن‌ها خواه ناخواه به‌حکم طبیعت محکوم به مرگ است[1]. درناموس حیات حیوانی و نباتی قاعده بر این است که تولید جنون آسای جرثومه‌های حیاتی با مرگ ومیرقسمت اعظم‌آن‌ها بی‌رحمانه به‌میزان متناسب برگشت داده می‌شود و سطحی‌که مناسب ضرورت است ، مانند مخزن آبی‌که دقیقاً تنظیم شده باشد ، نه بالا می‌رود و نه پایین می‌آید ، زیرا هرچه را ضربات نابود کنندهٔ مرگ از بین می‌برد جنبش حیاتی جدید جبران می‌کند . بلی ! در قبایل وحشی و هم چنین در حیواناتی که به آن‌ها شباهت دارند ، قسمت بزرگی از جمعیت همواره مطلقاً از گرسنگی می‌میرند . مالتوس بحثی طولانی راجع به احوال اجتماعات اولیه می‌کند ،

۱. در این مورد است‌که مالتوس قطعهٔ معروف خود را نوشته است ، قطعه‌ای که نقل مکرر آن به حد افراط رسیده زیرا خود مالتوس‌هم آن را از چاپ‌دوم کتاب خویش حذف کرده است : «هرکس در محلی که قبلا بوسیلهٔ دیگری اشغال شده به دنیا می‌آید . . . در خوان ضیافت طبیعت جائی برای خود گسترده نمی‌یابد . طبیعت از او می‌خواهد که برود و تهدید خود را هر چه زودتر به موقع اجرا می‌گذارد» . با وجود این نباید فراموش‌کنیم که مالتوس ازکسانی بوده که درتوسعه و تکمیل سازمان مؤسسات امدادی وخیریهٔ انگلستان که قبل از ۱۸۳۲ تأسیس گردیده سهم به سزائی داشته است .

حتی قسمت بیشتر کتاب او راجع به این مسائل است ، و از این جهت او را یکی از پیشقدمان رشتهٔ « جامعه شناسی ما قبل تاریخی » دانسته‌اند، که بعد از او پیشرفت زیاد کرده است .

مالتوس به خوبی نشان می‌دهد که چگونه عدم‌کفایت تغذیه هزار فساد به‌دنبال دارد ، نه تنها مرگ ومیر وبیماری‌های همه‌گیر ، بلکه‌آدم خواری ، بچه‌کشی ، ذبح پیران وبالاتر ازهمه جنگ‌که اگر هم هدف‌آن خوردن گوشت مغلوب شدگان نباشد ، نتیجه‌اش لااقل‌گرفتن زمین ومنبع قوت‌آن‌ها ازدست آن‌هاست .

آیا نمی‌شود ایرادکردکه در بین‌مردم وحشی وحتی حیوانات ، عدم‌کفایت‌خوراك بیشترناشی ازعدم درایت‌آن‌ها در تولید است و نه افزایش بی‌تناسب جمعیت ؟ به این ایراد مالتوس به‌آسانی جواب می‌دهدکه بسیاری ازرسوم وحشیانه درملت های متمدن (مثلا یونانی های قدیم) ادامه پیدا می‌کند ، حتی در میان ملت های متمدن جدید نیزاین‌صور خشونت‌آمیز دفع وجلوگیری ، با اندك اعتدالی نسبت به‌گذشته باقی‌مانده است . اگرکمیابی مواد غذایی ، امروزه دیگر مانندسابق ، به صورت قحط و غلا فقط درروسیه وهندوستان بروزمی‌کند ، مع‌الوصف درمتمدن ترین جوامع هم‌کشتار خودرا به صورت فقرجسمی وبدنی‌کماکان‌ادامه می‌دهدکه مخوف ترین مظهرآن همان‌بیماری سل است و نیز موجب مرگ ومیر شدید در نوزادان و مرگ‌های پیشرس‌کارگران بالغ می‌شود. اما جنگ ، اکنون‌هم مانند گذشته درو کنندهٔ نژاد بشر است . مالتوس خود معاصر جنگ های انقلاب و امپراطوری اول فرانسه از ۱۷۹۱ تا ۱۸۱۵ بود که باعث نابودی قریب ده میلیون ازبهترین نفوس اروپا درشکوفان‌ترین سنین عمرگردید[1] .

---

۱ . اگر مالتوس زنده بود دربارهٔ جنگ اخیر (جنگهای بین‌المللی اول) چه می‌گفت که در مدت چهار سال هشت میلیون قربانی نظامی و قریب هشت میلیون نفر تلفات ازمردم کشوری داشته است . لابد او این کشتار را درآن واحد هم نتیجه و هم درمان درد افزایش فوق‌العادهٔ جمعیت‌اروپا معرفی‌می‌کردکه‌از ۱۸۰ میلیون‌نفردرزمان او به ۴۶۰میلیون نفر در آغازجنگهای بین‌المللی رسیده بود .

مع‌الوصف درمیان مردم متمدن ، تعادل بین جمعیت ومواد غذایی ممکن است به وسایل انسانی تربرقرار شود، یعنی با تبدیل‌کردن وسیلهٔ نابودکنندهٔ افزایش‌مرگ و میر به وسیلهٔ پیشگیری‌کنندهٔ کاهش موالید در میان همهٔ موجودات زنده ، فقط آن‌که دارای نیروی خرد و پیش بینی است یعنی انسان می‌تواند از این وسیله استفاده کند . آدمی وقتی‌بداندفرزندان اومحکوم به‌گرسنگی ومرگ هستندمی‌تواند ازبوجودآوردن آن‌ها خود داری کند .

دردومین چاپ کتاب خود ، مالتوس بیشتر چاره‌های پیش‌گیری را مورد بحث قرار داده و بدان وسیله چشم اندازهای وحشت‌آور چاپ اول را تا حدی ملایم کرده است . اکنون باید دیدکه منظور ازپیش‌گیری چیست ؟ دربارهٔ موضوعی به این‌اهمیت که افکارکشیش قابل احترام هایله بوری را به صورت عجیبی تحریف کرده‌اند . نقل عین عبارت او ، اگرچه مکرر باشد ، زاید نیست .

وسیلهٔ پیش‌گیری به‌نظرمالتوس‌عبارت ازجلوگیری اخلاقی‌است[1] . ولی جلوگیری اخلاقی به‌چه صورت باید اجراشود؟ آیاهمان طورکه پیوسته می‌گویند مقصوداواین‌است که درحالت‌ازدواج پس‌ازآن‌که عدهٔ فرزندان هرخانواده به‌حد نصاب، به‌حدی‌که برای نگاهداشتن جمعیت دروضع ثابت‌ویااندکی مترقی‌کافی باشد ، مثلا به‌سه نفررسید باید زن وشوهراز روابط جنسی خود داری کنند ؟ ابداً و اصلاً مالتوس به‌هیچ‌وجه وهرگز خود داری از نزدیکی بین زن و شوهر را پیشنهاد نکرده است . چنانکه گفتیم او داشتن شش فرزند را (که متضمن لااقل دوبرابر شدن جمعیت هر نسل است) برای هر خانواده وضع عادی می‌داند وحتی این رقم را به عنوان حداکثرهم بیان نکرده است ، زیرا می‌گوید : « خواهندگفت :کسی‌که متاهل می‌شود نمی‌تواند پیش بینی‌کندکه عدهٔ فرزندان اوچند نفرخواهند بود، آیاازعددشش تجاوز خواهدکرد یا نه ؟ این‌نکته‌قابل انکار نیست » (صفحه ۵۷۰) .

---

۱. Moral restraint

پس جلوگیری اخلاقی به چه ترتیب باید صورت بگیرد. بعقیدهٔ مالتوس این الزام وکف نفس باید خارج از روابط زناشویی باشد . چنان که می‌گوید : « خود داری از تاهل ، توأم باعفت . این است آن الزام اخلاقی که من می‌خواهم » (ص ۱۴) ودرحاشیهٔ همان صفحه برای رفع هرگونه سوء تفاهم اضافه می‌کند: «منظورمن ازجلوگیری اخلاقی، خودداری است که مرد درمورد تأهل ازروی احتیاط برخود تحمیل می‌کند و در آن مدت رفتار اوکاملا ومطلقاً مطابق عفت واخلاق است . من دراین کتاب همواره کوشیده‌ام که هیچ وقت ازاین جهت منحرف نشوم» . بنابراین مطلب روشن است . مالتوس می‌خواهد که اولا خارج ازروابط زناشویی ازهرنوع رابطهٔ جنسی خود داری شود و ثانیاً مرد اختیار همسر وتشکیل خانواده را عقب بیاندازد تا وقتی به‌سن ووضعی برسدکه بتواند مسئولیت های خانوادگی راکاملا عهده دار شود ، واگر به چنان وضعی نرسد بکلی از تأهل صرفنظر کند .

پس مالتوس ، بطورمطلق ، همهٔ صور ووسایلی‌راکه امروزه به‌نام اومعروف شده وبه‌اسم اوتبلیغ می‌کنند ، ودرست مخالف خواسته های اواست ، محکوم کرده است ؛ از قبیل آزادی روابط جنسی خارج از زناشوئی و یا روابط جنسی در زناشویی با خنثی کردن آثار تناسلی آن . وی تمام اعمال وتشبثات ضد بارداری را به سختی نکوهش می‌کند وآن‌ها را «رذایل» می‌نامد . دراین باره کلام اوقاطع است : « من همهٔ وسایل مصنوعی وخارج ازقانون طبیعت را که بخواهند برای جلوگیری از ازدیاد جمعیت بکار ببرند مردود می‌دانم . موانعی که من پیشنهاد می‌کنم مطابق با عقل وقانون شریعت است » (ص۶۱۶) واین عبارت را اضافه می‌کند که واقعاً مثل الهام پیغمبری برموردکشور ما (فرانسه) صدق می‌کند : « با توسل به این وسایل بسیار سهل و ساده خواهد بود که حتی بطورکامل گسترش جمعیت را متوقف سازند وآن‌را درمعرض خطر معکوس قرار بدهند » .

لازم به توضیح نیست که اگر مالتوس تقلب وتزویررا درروابط زناشوئی مردودمی‌داند، به‌طریق اولی این وسیلهٔ پیشگیری دیگر را که ایجاد طبقهٔ معینی از زنان وادار شده

به‌فحشاء باشد محکوم می‌شمارد [۱] و بیشتر از آن وسایل دیگری را که در زمان او هنوز صحبت از آن‌ها نمی‌شد مانند سقط جنین ، این بلیهٔ بزرگ که دراجتماعات ما به‌تدریج وحتی به نسبتی وسیع ترجای بچه‌کشی‌های باستانی وگذاشتن نوزادان را در معابر عام می‌گیرد وقوانین مجازات برای جلوگیری از آن عاجزاست وحتی اصول اخلاقی جدید درمقام مشروع دانستن آن است .

ممکن است پرسیده شود ،آیا مالتوس ،که همهٔ وسایل و تدابیر غیر اخلاقی را محکوم کرده واقعاً معتقد بوده است که وسیلهٔ الزام اخلاقی پیشنهادی او مؤثر وکافی برای جلوگیری ازافزایش بی‌تناسب جمعیت خواهد بود ؟

بی‌شك اوامیدواراست که چنین باشد ومی‌کوشدتا آدمی را برای این جهادمقدس در برابر بدترین خطرهای اجتماعی مسلح سازد و می‌گوید « به‌آن‌کسانی که مسیحی هستند می‌گویم ، کتب مقدس بطورواضح ومثبت به‌ما تعلیم داده‌اند که تکلیف دینی ما این است که شهوات خود را به حدود عقل محدود کنیم ... شخص مسیحی نمی‌تواند صعوبت رعایت الزام اخلاقی را عذرمشروع برای معافیت ازآن بداند » (ص۴۷۹) وبه کسانی که می‌خواهند فقط پیرو حکم عقل باشند و نه دین می‌گوید : اگر ملاحظه کنید وبا دیدهٔ خردجستجو نمائید درمی‌یابید «که تقوای عفت برای اجتناب ازمفاسد ، مفاسدی‌که‌بدون تقوی‌نتیجهٔ اجتناب ناپذیر قوانین طبیعت خواهندبود، لازم و ضروری است » [۲] .

۱. فحشاء که البته برای افزایش جمعیت زیان بخش است ، باعث تضعیف شریفترین عواطف قلبی نیز می‌گردد و خصایل انسانی‌را منحط می‌سازد . هر رابطهٔ نامشروع دیگری کمتر اززناشوئی موجب ازدیاد جمعیت نمیشود (اگر متوسل به‌وسایلی نشوندکه اخلاق‌آن‌ها را مردود می‌داند) و این احتمال بزرگ را نیز بوجود می‌آورد که نگاهداری اطفال بر عهدهٔ جامعه بیفتد» (ص ۴۷۶) .

۲. «این ملاحظات ثابت می‌کندکه عفت ، آنطورکه بعضی‌ها تصور می‌کنند ، تقوائی تحمیل شده و محصول يك وضع اجتماعی به کلی مصنوعی نیست ، بلکه ریشه و پایهٔ واقعی و محکم در طبیعت و عقل دارد . در واقع این فضیلت تنها وسیلهٔ مشروع برای اجتناب از رذایل و مصائبی است که نتیجهٔ قهری قانون افزایش جمعیت است» . ←

ولی درواقع، او باور نداشت که جلوگیری اخلاقی بتواند تعمیم یابد و بر عشق چیره شود و آن را منظم سازد. به همین جهت خودرا مشوش می‌یافت و دیوپلید، با وجود سپر بلورین صاف وظریف که در برابر او گرفته بود، همواره سهمناك به نظرمی‌رسید[1]. ازطرف دیگراحساس می‌کرد که درمان پیشنهادی او یعنی تجرد طولانی ممکن است در صورت تعمیم خود بلای خطرناکی بشود ودرست همان مفاسد راکه از آن وحشت دارد به‌وجود بیاورد. طولانی شدن دورهٔ تجرد وبدتر از آن همیشگی بودن آن، قطعاً نظام درستی برای حفظ اخلاق حسنه نیست.

بنابراین مالتوس به‌شدت مضطرب وحیران بود. اوراکه می‌شد زاهدی سرسخت

→ مالتوس ضمناً این نکته را یادآور می‌شود که رعایت عفت همیشه برای زنان لازم شمرده‌شده‌است، ولی «دلیلی نیست که نقض قانون عفت‌را برای مردان و زنانی که مرتکب آن می‌شوند بطورمساوی شرم‌آور وننگین ندانیم» (صفحهٔ ۴۷۱). این بیان شجاعانهٔ مالتوس دلیل براین‌است که به‌نظراو اخلاق برای مرد وزن مساوی است.

بنابراین وقتی به‌این کشیش‌محترم سرزنشی می‌کنند که می‌بایستی در برابر آن‌بسیار حساس باشد، یعنی اینکه کفرگفته و برخلاف امرالهی «تناکحوا وتناسلوا» سخن‌رانده است، مالتوس‌بدون‌زحمت می‌تواند جواب بدهد که اگر زناشویی وتناسل‌خواست حضرت باری‌است، عصمت وعفت هم تقوای مسیحیت است وعهده‌دار این تکلیف که توالد وتناسل را معتدل‌کند و درمیزان صحیح نگاهدارد.

۱. «مانع محرومیت آور بی‌شك توانسته است عمل کند، و بنابراین صحیح نیست گفته شود که هیچ سهمی در عمل کلی جلوگیری از اصل افزایش جمعیت نداشته است. با وجود این باید اقرارکرد که اثرآن با مقایسه به سایر موانع ضعیف بوده است» (ص۱۵۰).

«من گفته‌ام و در صحت آن تردید ندارم که ما باید در اختیار همسر درنگ کنیم و آن‌را به وقتی موکول نماییم که بتوانیم مخارج عائلهٔ خود را به‌خوبی عهده‌دار شویم وهمچنین تکلیف ما این است که خود را تسلیم شهوات فاسد نکنیم. ولی من هرگز نگفته‌ام که این دو تکلیف و یا غیر آن باید حتماً بطور کامل اجرا شود و کمتر از آن انتظار نداشته‌ام که هر دو با هم رعایت شوند. در این حالات مانند بسیاری احوال دیگر ممکن است نقض يك تکلیف موجب تسهیل مراعات تکلیف دیگری بشود .... ولی کسی‌که در مقام راهنمایی اخلاقی است، به هیچ عذر و بهانه حق ندارد از سفارش و توصیهٔ هر يك از این دو تکلیف خودداری کند. پس از آن هرکس باید به حال خود گذاشته شود» (صفحهٔ ۶۰۰).

دانست ، اینک می‌بینیم به‌شیوه بنتام[1] حکیمی‌مصلحت اندیش شده و سرانجام به‌قبول اعمالی تن درمی‌دهدکه موجب ارضاء غریزهٔ جنسی ولی مانع ازبارداری است ، همان اعمالی‌که خوداوآنها را به‌نام « رذایل » مردود شناخته‌است. درحال ناچاری ازانتخاب بین دوبدی دومی را که کم خطرتر از افزایش بی حساب جمعیت است برمی‌گزیند[2]. بخصوص چنانکه خود اومی‌گوید ، غلظت جمعیت به خودی‌خود ، به سبب فقر وعادات ناشی ازاختلاط و درهم ریختگی و بی‌بند وباری مردم‌که از نتایج آن است ، سرچشمهٔ نیرومند بسیاری از رذایل اخلاقی است ، اندیشه‌ای‌که در صحت‌آن نمی‌توان تردید کرد[3]. بالاخره درپایان حساب راه حل انتخابی مالتوس دیگر منحصراً آن راه پاکی و طهارت مطلق نیست . راه حل وی‌به قول خوداو « قاعدهٔ بزرگ مصلحت وعبارت ازاین است‌که به‌طور نامحسوس‌عاداتی‌کسب‌کنیم‌که شهوات خودرا ارضاءسازیم ، بدون‌آن‌که به دیگری زیانی برسانیم» (ص۵۳۰) . واضح است‌که دیگر با این‌گذشت‌ها واغماض ها بسترمکتب مالتوسیان جدید[4] به خوبی‌گسترده شده است .

---

۱. Jeremy Bentham (۱۷۴۸ - ۱۸۳۲) فیلسوف و حقوقدان معروف انگلستان . فلسفهٔ اخلاقی او مبتنی بر حساب لذات است .

۲. «من ناچار باید بگویم ، هر چه می‌خواهند در بارهٔ آن بگویند و یا آن را بطور مستقیم ویا غیر مستقیم درجهتی تفسیر کنندکه مخالف تقوی باشد . من تصور نمی‌کنم خطاهای مربوط به آن (چه خطاهایی ؟ مالتوس هیچ وقت آنها را تصریح نمی‌کند . آیا مقصود تقلب و اعمال خلاف رویه در زناشویی است ، یا استمناء و یا فحشاء ؟) تنها خطاهایی باشدکه در مسائل اخلاقی باید در نظر گرفته شود و یا حتی بزرگترین آنها باشد» (ص ۴۸۹) ، «من هیچ تردید ندارم که احتیاط (توجه به لفظ کنید ، اینجا دیگر صحبت از الزام اخلاقی Moral restraint نیست، بلکه صحبت از الزام احتیاطی Prudential restraintاست) از ازدواج‌های حساب نشده ، مانع بهتری از مرگ‌های پیشرس است» (ص ۶۰۰) . در اینجا ما دیگر از وضع چاپ اول کتاب دور شده‌ایم که سختگیرتر بود و بعنوان وسیلهٔ پیشگیری حد وسطی بین «عفت و فساد» قائل نبود .

۳. «فقر سیاه بیش از هر وضعی مخالف عفت است . در جائی از فقر وجود دارد که در آن دختران برای فحشاء به دنیا می‌آیند و معجزی‌لازم است تا آنان را نجات بخشد» (ص۴۹۳). «می گویم‌کاهش رذایل ناشی‌ازفقر، خود جبران کافی برای مفسده‌ای خواهدبود که قابل پیش بینی است» (ص ۵۷۵) .

۴. Neo – Malthusians

بطور خلاصه ، مالتوس آدمی را به این صورت به ما نشان می‌دهد که بر سر سه راهی رسیده‌است. بر راهنمای راه وسط نوشته شده‌است «فقر»، بر سر راه راست نوشته‌شده « تقوی » و بر راه چپ «فساد» . او آدمیان را می‌بیند که بافشار یك غریزهٔ نابینا و نیرومند به‌راه وسط سوق داده می‌شوند. مالتوس آن‌ها را سوگند می‌دهد که مقاومت کنند و برای نجات خویش وارد یکی از دو راه جنبی بشوند و مخصوصاً راه راست، راه تقوی و پرهیزکاری را انتخاب کنند . ولی می‌ترسد شمارهٔ آن ها که راهنمایی او را بپذیرند و مانند کسانی که در انجیل گفته شده است از اصحاب یمین باشند و راه تنگ رستگاری را در پیش گیرند اندك باشد . از طرف دیگر روح شفاف او نمی‌خواهد قبول کند که دیگر مردمان همگی در راه فساد وارد می‌شوند . بطوری که سرانجام هیچ یك از این دو وسیلهٔ پیشگیری او را نسبت به‌سرنوشت و آیندهٔ آدمی مطمئن نمی‌سازد و بیم آن دارد که بالاخره تودهٔ مردمان همان نشیب طبیعی را در پیش گیرند و به سوی پرتگاه بروند .

☆☆☆

نظریهٔ هیچ دانشمندی بسان نظریهٔ مالتوس بدنام نشده است . باران لعن و نفرین بر سر او که حتی نویسندهٔ معاصرش ،گدوین ، او را به اسم « دیو سیاه و حشتناك آماده برای خفه‌کردن هر آرزوی نوع بشر » نامیده هرگز قطع نگردیده‌است .

از لحاظ اقتصادی گفته‌اند که همهٔ پیش بینی‌های او را سیر حوادث تکذیب کرده‌است. از لحاظ اخلاقی او را متهم کرده‌اند که نظریه هایش باعث عادات و اعمال نفرت آور شده است . بسیاری از فرانسویان او را مسئول انحطاط جمعیت کشور خود دانسته‌اند .

آیا این انتقادات صحیح و وارد است ؟

به نظر نمی رسد که تاریخ نگرانی های مالتوس را تأیید کرده باشد . پس از او تاکنون دیده نشده است که حتی یك کشور از کثرت جمعیت به‌ستوه آمده باشد. در بعضی از ممالك مثل فرانسه، افزایش جمعیت خیلی ضعیف بوده و در بعضی از کشورهای دیگر نفوس به‌شدت افزایش یافته ولی هرگز از ازدیاد ثروت‌ها جلو نیفتاده است . اگر کشوری را

که خود مالتوس مبنای حساب خویش قرار داده یعنی ایالات متحدهٔ امریکای شمالی را درنظر بگیریم می‌بینیم باآن‌که تصاعد افزایش جمعیت آن ازهمهٔ کشورهای جهان سریع‌تر بوده،معذلك به‌میزان سرعت‌افزایش‌ثروت‌آن نرسیده‌است. برطبق آماری که هر ده سال منتشر می‌گردد متوسط ثروت هر نفر امریکایی درمدت شصت سال به‌قرار ذیل بوده است :

۱۸۵۰	۳۰۸ دلار
۱۸۶۰	۵۱۴ «
۱۸۷۰	۷۸۰ «
۱۸۸۰	۸۷۰ «
۱۸۹۰	۱۰۳۶ «
۱۹۰۰	۱۲۲۷ «
۱۹۱۰	۱۴۷۰ «

بنابراین، برطبق جدول فوق در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم ثروت هر یك از ساکنین امریکا بیش ازچهار برابر شده ، اگرچه نفوس‌آن نیزدراین مدت تقریباً بهمین نسبت افزایش یافته است (از۲۳ میلیون به۹۳ میلیون)[۱] .

بریتانیای کبیر (انگلستان و اسکاتلند) در زمان مالتوس (۱۸۰۵ - ۱۸۰۰) ده میلیون ونیم جمعیت داشت، ولی درزمان‌ما نفوس‌آن به ۴۵میلیون نفررسیده‌است . اگر مالتوس پیش‌بینی چنین‌جمعیتی‌را می‌کرد بی‌شك‌وحشت زده می‌شد . باوجود این، باچهاربرابرشدن نفوس‌آن ثروت وآبادی‌انگلستان نیزمسلماً بیش‌ازچهاربرابرافزایش یافته است .

۱ . لازم است توضیح داده شود که این ارقام فقط ارزش‌ها را باپول نشان می‌دهد که به نرخ جاری تبدیل به سرمایه شده است . به عبارت دیگر فرض در فرض است ، و برطبق آن نمی‌توان مسلم داشت که میزان متوسط مصرف جنسی (و نه پولی) هر امریکایی بیشتراز گذشته شده باشد .

با همهٔ این‌ها ، آیا می‌توان گفت (چنان‌که پیوسته درکتاب‌های راجع به این موضوع تکرار می‌کنند) که حقایق امور قوانین مالتوس را به‌کلی باطل کرده است ؟ ابداً، اصل قوانین محکم ودست نخورده به جای خودباقی است، ولی پیش‌بینی‌هایی‌که مالتوس بر طبق آن‌ها نموده مطابق با واقع نبوده است . آیا می‌توان انکار کرد که افزایش نتاج هرنوع موجود جاندار و از آن جمله انسان تابع یك قسم تصاعد هندسی است ، و اگر بدون مانع به خود واگذاشته شود از هر حد و مرز تجاوز می‌کند ؟ آیا می‌توان انکار کرد که برعکس ازدیاد محصولات صنعتی محدود به‌شرایط تولید است (محل ، مواد اولیه ، سرمایه ، کارگر و غیره)؟ نه تنها محصولات صنعتی بلکه بالاتر و بیشتر از آن‌ها محصولات کشاورزی ؟ [یك دانشمند علوم طبیعی امریکا : آقای ادواردایست[1] اخیراً نظریه‌ای به جهانیان عرضه کرده است که برطبق آن نواحی قابل کشت کرهٔ زمین به‌زودی برای رفع حوایج سکنهٔ آن غیرکافی‌خواهدبود. یکی‌دیگراز دانشمندان اقتصادی سوئدآقای کنوت ویکسل[2] نیز نظریهٔ اصلی مالتوس را از سرگرفته وآن‌را پایهٔ نظریات جدیدخویش‌قراردادەاست، قبل‌ازجنگ بین‌المللی پیش‌بینی‌کرده بود که توالد و تناسل قطعاً در جهان کاهش خواهد یافت]. با وجود این، اگر افزایش نفوس جلوتر از میزان افزایش مواد غذائی نیست و حتی چنان‌که ارقام مذکور درفوق نشان می‌دهد عقب‌تراز آن است آیا این خود دلیل براین نیست که افزایش جمعیت بنا برارادهٔ مردمان‌همان‌طورکه‌مالتوس‌توصیه‌کرده‌بود محدود شده است؛ نه‌تنهادرفرانسه که مدت‌ها است عامل پیشگیری به شدت عمل‌می‌کند، بلکه‌کم وبیش در همهٔ‌کشورها که استعداد بالقوهٔ افزایش نفوس آن‌ها بیش از میزان موالید آن‌ها است ؟ تنها تفاوت مهم این است که پیشگیری همگانی ومؤثر از راه الزام اخلاقی مورد سفارش مالتوس صورت نگرفته، بلکه بیشترازراه وسایلی‌بوده‌که‌اوآن‌هارا زشت وناپسند دانسته‌است .

---

۱. Edward East ، استاد دانشگاه هاروارد در تألیف قابل توجه خود به‌نام «نوع بشر در تقاطع راه‌ها» Mankind at the cross roads (۱۹۲۳) .

۲. کنوت ویکسل Knut Wicksell ،که مکتب جدید اقتصادی سوئد اورا بنیانگذار واستاد خود می‌داند و مدتی رنج زندان را برای دفاع از نظریات مالتوس تحمل کرد .

ایرادی که حقاً بر مالتوس وارد است این است که محرك‌های مختلف اعمال انسانی را به هم اشتباه کرده است . میل استدامهٔ نفس به وسیلهٔ فرزندان هیچ ارتباطی با جاذبهٔ جنسی ندارد[1]. صفت نیروی مقاومت ناپذیرکه مالتوس برای محرك اول قایل شده درحقیقت منحصر به محرك ثانوی است . غریزهٔ جنسی از مبدأ حیوانی سرچشمه می‌گیرد و به صورت سرکش‌ترین شهوات به هیجان درمی‌آید وحال آنکه میل داشتن فرزندان بیشتر دارای مبادی اجتماعی ودینی است و به اشکال مختلف برحسب زمان و مکان ظاهر می‌گردد .

در میان اقوام مذهبی ، آنان که پیرو آئین موسی ، یا مانو و یا کنفوسیوس بوده‌اند ، توالد و تناسل را وسیلهٔ رستگاری و جاودانی شدن حقیقی دانسته‌اند[2]. برای برهمائی یا چینی یا یهودی نداشتن پسر بالا تـراز شقاوت ، جنایتی نسبت به پرودگارجهان‌است. دربین ملت‌های‌یونانی ورومی قدیم،داشتن فرزندان تکلیفی مقدس نسبت به شهر و وطن محسوب میگردید . برای طبقهٔ اشراف ، غرور حفظ نام و امتیاز های اشرافی عامل اصلی است . در یك کشور جوان احتیاج بـه بازوان برای کشت زمین‌های‌زراعت نشده واحتیاج به‌نفوس‌برای تشکیل یك‌ملت جدید مشوق‌فرزندان‌است،

۱. هر یك از این دو محرك غیر از میل داشتن همسر است که تابع قانون و علل مخصوص به‌خود می‌باشد . مرد فرانسوی می‌خواهد متأهل شود «برای آنکه خانه و منزلی داشته‌باشد»، ولی این میل را به‌کلی از عشق و بیشتر ازآن از داشتن فرزند جدا می‌داند .

۲. «با داشتن یك پسر ، مرد بر همه چیز پیروز می‌شود . بوسیلهٔ یك پسر جاویدان می‌گردد . سپس بوسیلهٔ پسران پسر به مقام خورشید می‌رسد ، پسر پدر را از دوزخ نجات می‌دهد . . . پسر یك برهمن اگر با پرهیزگاری رفتار کند گناه ده تن از اجداد خویش را بازخرید می‌کند». این حکم و قانون مانو است که مالتوس آن‌را به‌عنوان برهان نقل می‌کند ، ولی فراموش کرده است بگوید که اگر روزی مرد هندو قائل به‌قوانین مانو نباشد دیگر جهتی برای دارا شدن فرزند برای او باقی نمی‌ماند .

یکی از جهاتی‌که زن یهودی را از نازایی شرمگین می‌ساخت این بود که هر یك از آنان ممکن بود مادر مسیح موعود بشود ، ولی از روزی‌که یهودیان درانتظار مسیح نیستند، بدیهی است این جهت فرزند داری زایل می‌شود .

حتی در خانواده‌های گدا و فقیر داشتن فرزندان زیاد وسیلهٔ شرم آور تحریك حس ترحم عمومی است .

ولی در جهت عکس هم ممکن است غریزهٔ توالد و تناسل به نیروها و کشش های نقیض برخورد کند ؛ مانند خودخواهی پدران ومادران‌که نمی‌خواهند مسئولیت های بچه داری را متحمل شوند ، خودخواهی مادران که از رنج و خطر بارداری می‌ترسند ، عشق پدران خسیس که برای تجهیز بهتر فرزند ارشد فرزندان کوچك تر را از بین می‌برند ، حس استقلال طلبی زنان که می‌خواهند آزادی خود را خارج از قیود همسری به دست‌آورند ، جدائی زودرس وپیش از موقع فرزندان‌که برای‌والدین رنج و تکلیف باقی می‌گذارند بدون انکه از سود و سرور بچه داری بهره‌مند شوند ، عدم کفایت مساکن ، فشار سنگین مالیات و هزار چیز دیگر .

بدین ترتیب موجبات توالد و تناسل بسیار متنوع است . ولی چون مربوط به اوضاع و احوال اجتماعی است و نه علل جسمی و بدنی ، بنابراین صفت جبری و دائم و عمومی ندارد و به خوبی ممکن است به وسیلهٔ عوامل و موجبات اجتماعی مخالف خنثی و بی‌اثر بشود و این درست همان چیزی است که واقع شده است . حال هرگاه جهانی را تصور کنیم که در آن ایمان مذهبی به‌کلی از بین برود وطن‌خواهی محکوم به مرگ گردد ، هیچ خانواده‌ای بیش از یك نسل پایدار نباشد ، زناشویی با افزایش طلاق بیش از پیش به پیوند آزاد شبیه شود ، هر نوع کار با مزد برای کودکان کمتر از ۱۵ و یا ۱۸ سال ممنوع گردد ، افراط در حوایج به جایی برسد که کوچك ترین ناراحتی را غیر قابل تحمل بسازد و بطور خلاصه در آن همهٔ عوامل توالد و تناسل که نام بردیم ازکار بیفتد و برعکس موجبات مخالف آن آزادانه عمل کند ، در چنین جهانی تولید نسل تقریباً به کلی متوقف خواهد شد . باید اقرار کنیم که اگر ملت های جهان هنوز به این مرحله نرسیده‌اند همه به‌تدریج به آن نزدیك می‌شوند . درمحیط‌های اجتماعی‌نوین ممکن است موجبات جدید برای توالد وتناسل پیدا شود . من هم تصور می‌کنم خواهد شد ، ولی آن عوامل هنوز برما مجهول هستند.

اگر چه ممکن است این ادعا عجیب و برخلاف عقیدهٔ عموم به‌نظر برسد، مع‌الوصف اثر غریزهٔ جنسی در تکثیر نوع، البته نوع انسان، بسیار ضعیف و ناچیز است. بی‌شك طبیعت چون به‌هر دو غریزه آلات واحد داده آنها را با هم جمع کرده است. آنان که معتقد به علت غایی هستند ممکن است این حیله را تحسین کنندکه حفظ انواع مربوط به قوی‌ترین‌شهوات شده است. ولی انسان توانسته است حیله‌گرتر از طبیعت بشود، و بدون زحمت زیاد این دو عمل را از هم جدا سازد، بطوری‌که چشم بسته و بی‌باك مطیع و پیرو قانون عشق وشهوت باشد وآن‌را آزادانه و بدون‌تفکر در بارهٔ عواقب آن ادامه دهد و ضمناً خود را بطور کامل از قید قانون توالد و تناسل برهاند. بدین ترتیب نگرانی‌های مالتوس دود شده و درهوا نابود می‌گردد و به جای آن وحشت معکوس یعنی ترس از خودکشی آرام و تدریجی ملت‌ها در افق اجتماعات نمایان می‌شود.

این جدایی و تفکیك هرچه آسان تر صورت می‌پذیرد که آن مانع ضعیف که کشیش درستکار به‌تصور خود در جلوآن قرار داده وحیله‌های مخالف توالد وتناسل‌را رذایل نامیده است‌بی‌اثر شود. برای تجویز این اعمال راهنمایان اخلاقی با گذشت‌تر ازاستاد پیدا شده وسعی‌کرده‌اند ثابت کنندکه برعکس این‌اعمال جوابگوی دواحتیاج اساسی هستند: ازطرفی به غریزهٔ جنسی وعشق که مطابق ناموس طبیعت و روانشناسی انسانی است آزادی‌کامل می‌دهد وازطرف دیگریك چنین عمل با اهمیتی راکه تولید نسل‌است به‌دست اتفاق وتصادف نمی‌سپارد و برجنس‌زن چنین وظیفهٔ‌طاقت فرسایی‌راکه بارداری و بچه داری است تحمیل نمی‌کند، مگردروقتی‌که به اختیار خود برای آن آماده باشد.

برعکس، نئومالتوسیان عقیدهٔ استاد خود یعنی قاعدهٔ «الزام اخلاقی» را به‌کلی مخالف اخلاق می‌دانند؛ برای آن که اولا برخلاف فطرت است، آلودهٔ به‌زهد و رهبانیت مسیحیت‌است، بدتراز دردی است که خود می‌خواهد دوای‌آن باشد، زیرا به عقیدهٔ آنان رنج محرومیت از عشق بدتر از رنج محرومیت از نان است و ثانیاً با

قاعدهٔ عزوبت و تجرد اجباری و تأخیر در زناشویی ، باعث ترویج فحشاء وجنایات ضد عفت و عادات برخلاف طبیعت و بالاخره موالید نامشروع می‌شود . اگر با همهٔ این انتقادات، باز نئومالتوسیان خود را پیرو مالتوس معرفی می‌کنند ونام او را برای خود حفظ می‌نمایند[1] به مناسبت آن قسمت از نظریات او است که گفته است : غریزهٔ کور وچشم بستهٔ تولید نسل اگر به خود واگذاشته شود ، لزوماً وقهراً بشریتی عاجز و بیمار و تسلیم به فقر و مرگ پیشرس و فساد اخلاق به وجود خواهد آورد و بنابراین چارهٔ سرنوشت مصیبت بار این است که این غریزه تحت نظم و قاعده در آید .

با وجود این می‌توان باورکردکه اگر مالتوس زنده می‌شد، مسلك نئومالتوسیان را نمی‌پذیرفت . آنچه را بیش از همه به شاگردان خود نمی‌بخشید خدعه وتزویری است که در روابط جنسی، نه برای جلوگیری از خطر افزایش بی‌تناسب جمعیت بلکه برای ترویج‌عیاشی و هرزگی، روا می‌دارند وعشق را از مسئولیت‌هایی‌که طبیعت به‌آن پیوند داده است جدا می‌سازند . ولی مالتوس ، با آن همه اغماض‌ها که خود رواداشته

۱ . درسال‌های اخیر جنبش‌نئومالتوسیان «Néo . Malthusians» کم وبیش درهمه جا و مخصوصاً در فرانسه فعالیت غیرقابل انتظاری نشان داده است (با آن‌که در واقع برای آن جایی وموردی درفرانسه نیست). مبادی وتاریخ این جنبش راآقای شاشیوا chachuat در ۱۹۳۴ در کتاب خود موسوم به «جنبش نظارت بر موالید درکشورهای انگلوساکسون» «Le mouvement de Birth- Control dans les Pays Anglo - saxons» , Bibliothèque de l' Institut de droit comparé de Lyon. tome XXXII تشریح کرده است .

این‌جنبش‌بوسیلهٔ شخصی‌به‌نام فرانسیس‌پلیس Francis place ، خیاطی شگفت‌انگیز، شروع گردید که اسم او همراه با آغاز جنبش اتحادیه‌های کارگری و صنفی انگلستان است ونوشته‌ها ونامه‌های اومورد استفادهٔ همهٔ تاریخ نویسان این‌جنبش‌ها قرارگرفته است. تبلیغات نئومالتوسیان ازسال ۱۸۲۰ شروع شد و مستقیماً به افکاروعقاید مالتوس مربوط بود . اولین کتاب در این باره‌کتابی است‌که درسال ۱۸۵۴ بدون ذکر نام مؤلف ازطرف دکتردریسدال به‌عنوان «عناصرعلم اجتماع» «les éléments de science sociale» منتشر گردید . ولی جمعیت مالتوسیان Malthusian League رسماً ازسال ۱۸۷۷ بوسیلهٔ همان دکتردریسدال (تاریخ فوت ۱۹۰۵) تأسیس شد واز آن پس درآمریکا و انگلستان به پیشرفت‌های سریعی نایل گردید .

نمی‌تواند خویشتن را ازمسئولیت راهی‌که به آنان‌نشان داده است مبری سازد.

ازطرف دیگر، مالتوس ظاهراً متوجه یکی‌از دردناک‌ترین نقطه‌های نظریهٔ خود، که بیش از همه موجب بی‌اعتباری‌آن شده، نبوده است؛ یعنی این تکلیف تجرد همراه با عفت و پاکدامنی ، این محرومیت از شادمانی و لذاید زندگی خانوادگی که فقط بر فقیر مستمند تحمیل شده و ثروتمند متمکن از آن معاف است[1] ، زیرا مرد صاحب مال همواره بنا بر همان حد و تعریف مالتوس در شرایط و اوضاع و احوالی است که می‌تواند دارای زن و فرزند باشد . درست است که واقعاً مالتوس این تکلیف شاق را به نفع خود مستمندان تحمیل می‌کند که « تا زمانی در وضع و حالی نباشند که از عهدهٔ معاش‌کودکان خود برآیند ، فرزندی به دنیانیاورند » مع‌الوصف بیان این شرط به ظالمانه ترین صورت ، عدم برابری فقیر را با غنی‌روشن و نمایان می‌سازد ، زیرا فقرا ناگزیر هستند که از بین محرومیت از نان و محرومیت از عشق یکی را انتخاب کنند . مالتوس سرود عشق وشادمانی دیرین راکه می‌گفت « برای خوشبختی، یک‌کلبه و یک دل کافی است » خاموش می‌سازد . ولی با وجود این قبول ندارد‌که منع فقرا از ازدواج (چنان که در بعضی از کشورها معمول است) به موجب قانون‌برقرارگردد[2]. در این‌جا دانشمند طرفدار آزادی اقتصادی به‌اصل و منطق آزادی طلبی خویش وفادار است و می‌داند کــه گذشته از ملاحظات انسانی چنین درمانی بدتراز خود درد است ، زیرا نتیجهٔ محدود کردن زناشویی و بنابراین محدود کردن موالید مشروع چیزی‌جز

۱ . اوصریح وروشن می گوید: «باید فرض‌کردکه مرد فقیر حزم واحتیاط لازم به‌کار خواهد برد واز ازدواج خودداری خواهدکرد . مگراینکه اجرت‌کار او، بدون‌کمک غیر ، برای نگاهداری زن و شش فرزندکافی باشد». بدین ترتیب به نظر مالتوس زناشویی برای کارگری‌که مزدش برای اعاشهٔ هشت‌نفرکافی نیست باید حرام باشد. چون باوضع‌دستمزدهای حقیر و ناچیزآن زمان‌کمترکارگری می‌توانست دارای‌چنین شرایطی باشد، بنابراین‌تقریباً تمام طبقهٔ‌کارگران می‌بایستی تجرد وپاکدامنی مورد توصیهٔ مالتوس‌را رعایت کنند .

۲ . « مرا متهم ساخته‌اندکه پیشنهادکرده‌ام قانونی راجع به منع ازدواج فقرا وضع شود . چنین چیزی درست نیست .... من درواقع و با تصمیم قطعی اعتقاد دارم‌که هرقانون دربارهٔ محدودکردن سن ازدواج برخلاف حق واخلاق خواهد بود» .

افزودن بر موالید نا مشروع نیست .

بالاخره با خطابش به فقرا که مسئول درماندگی‌ها و بدبختی‌های آنان فقط خود آن‌ها هستند[1]، زیرا رعایت‌احتیاط نمی‌کنند و زود متأهل می‌شوند و اولاد زیاد به بار می‌آورند، وبا تأکیداین‌مطلب‌که هیچ قانونی‌وهیچ بنیادی دراجتماع‌وهیچ‌رحم ومروت انسانی نمی‌تواند معالج درد آن‌ها باشد ، مالتوس ظاهراً متوجه نبوده که بدین ترتیب چه بهانهٔ سهل و ساده‌ای به دست طبقات متمکن داده است تاخود را از قید هر نوع مسئولیت‌نسبت به‌کارگران معاف بدارند[2]. درطول قرن ۱۹ نظریهٔ او وسیله‌ای می‌شود

۱. بی‌مورد نیست جملهٔ معروف اوراکه سابقاً نقل کردیم بازهم تکرار کنیم : «مردم باید بدانندکه خودآنها علت اصلی مصائب خود می‌باشند» (ص ۵۰۰) .

۲. اندیشه‌های مالتوس راجع به احسان و مروت بسیار جالب است ومستقیماً بانظریهٔ جمعیت او ارتباط دارد . این یکی از مسائل عملی است‌که مالتوس دربارهٔآن بیش از دیگر مسائل بحث‌کرده وبیش از همه اثر داشته است. او به شدت قانون‌کمک‌های اجباری راکه از زمان ملکهٔ الیزابت مقرر شده بود مورد انتقاد قرارمی‌دهد ومی‌گوید «آیا این قانون‌قدرت آن‌را خواهد داشت‌که دو خوشهٔ‌گندم درجائیکه زمین فقط قدرت یك خوشه دارد، برویاند؟ البته خیر . پس وقتیکه‌کانوت (پادشاه انگلستان ونروژ ودانمارك ۱۰۳۵ - ۹۹۵) به‌امواج دریا فرمان می‌دادکه جلو نیایند وبه پاهای شاهانهٔ او نرسند حکم برخلاف قانون طبیعت او بیش ازحکم این قبیل قوانین نبوده است» (ص ۳۶۸) .

چون کمك‌های خیریه ثروتی به وجود نمی‌آورد، وسیلهٔ اعاشهٔ هیچ فقیری نمی‌شود . « ممکن است به نظر غریب بیاید که با پول نتوان وضع فقیر را اصلاح‌کرد بدون‌آنکه وضع جامعه‌را پایین‌آورد ،ولی با همهٔ غرابت‌آن به‌نظر من این نکته صحیح ومطابق باواقع است» (ص - ۳۵۵). به این حرف می‌شود جواب داد که بدیهی‌است صدقه ثروت تازه‌ای به وجود نمی‌آورد، ولی نقل آن از دست مرد متمکن به‌شخص بی‌بضاعت قدرت مصرفی تازه‌ای ایجاد می‌کند ، یعنی قدرت خرید و مصرف مرد فقیر به همان نسبت‌که از قدرت مصرف سرمایه‌دار کم می‌شود افزایش می‌یابد .

مالتوس نه تنها صدقات‌پولی را محکوم می‌نماید، بلکه بادادن هرنوع‌کمك به صورت جنس و یا کار نیز مخالف است . تنها صدقه‌ای که قبول دارد تعلیم مجانی است ، زیرا علم ثروتی است که همه می‌توانند درآن شرکت‌کنند و زیان‌آن به‌کسی وارد نیاید (ص ۵۶۸) .

نتیجهٔ چنین نظریهٔ صریح و روشن ، مردود شمردن هرنوع سازمان خیریهٔ قانونی و ←

که راه را بر پیشرفت هر نوع طرح سازمان اجتماعی و یا اشتراکی وحتی هر نوع پیشنهاد اصلاحی در وضع کارگران مسدود سازد ، زیرا محافظه‌کاران می‌گفتندکه این طرح‌ها و پیشنهادها نتیجه‌ای جز این نخواهد داشت که با افزایش حجم ثروت‌ها و درامدهای قابل تقسیم، عدهٔ شرکاء درتقسیم نیز زیاد شود و بنا براین تغییری دروضع آن‌ها حاصل نخواهد شد .

با وصف این نظریهٔ جمعیت مالتوس، اگر باعث آن همه خشم و نفرت شده ، راهنمای تعلیمات اقتصادی هم واقع گردیده است‌گاهی ازآن ، چنان‌که گفتیم ، استفاده کرده‌اند تاتقاضا های مشروع‌را مردود جلوه دهند ، ولی‌اغلب‌آن را برای تایید واثبات قوانین بزرگ اقتصاد کلاسیك، مانند قانون بهرهٔمالکانهٔزمین‌وقانون مایهٔدستمزدها[1] بکار برد ، و نیز از طرف دیگر بوسیلهٔ آن صحت اساس خانواده و مشروعیت مالکیت را توجیه کرده‌اند ؛ زیرا هریك از این دو بنیاد اجتماعی را ، به سبب مسئولیت های بزرگ که لازمهٔ‌آن‌ها است ، به‌منزلهٔ مهاری نیرومند و مؤثر برای جلوگیری از

←وحتی خصوصی است . در واقع مالتوس‌خواهان «الغای تدریجی» مقررات مربوط به‌گدایان (Poor laws) و مخالف هر نوع کمك رسمی و منظمی است‌که برای مردم بی‌بضاعت ایجاد توقع وانتظار بکند ، ولی‌آثار نیك‌کمك‌های پراکنده واتفاقی‌راکه به‌موقع و مناسب انتخاب شده باشند منکر نیست. اگرچه نظریات اوباعث‌الغاء مقررات‌مربوط به‌گدایان نشد، ولی‌در تجدیدنظرسال۱۸۳۲ آن بسیار مؤثرواقع شد.

نکتهٔ قابل‌توجه دیگراینست‌که نظریهٔ مالتوس راجع به‌کمك‌های خیریه بکلی‌معکوس عقیده‌ای‌است که‌اکنون‌درفرانسه رواج‌دارد و برطبق‌آن‌می‌خواهند بجای‌تکلیف احسان وانفاق مسیحیت، ترتیب تعاون اجتماعی‌برقرار سازندکه دیگر به‌صورت‌صدقات نباشد وبرای فقراء حق قانونی بوجودآید وآن را از دست افراد ومؤسسات خصوصی خارج‌کنند وبرعهدهٔ دولت و سازمان‌های‌عمومی قراردهند . ضمناً این‌را هم باید بگوییم که راهنمایی‌های مالتوس راجع به تدابیر پیشگیری توالد و تناسل چنان درفرانسه حتی‌درمیان طبقات فقیر هم رایج گردیده که دیگرتصور خطرناشی ازافزایش‌کمك‌های قانونی دولت ویا به عبارت دیگر ترس‌ازازدیاد بی‌تناسب موالید طبقات بی‌بضاعت بی‌مورد خواهد بود .

۱. مایهٔ دستمزدها = Le fonds des salaires .

افزایش بی‌تناسب و حساب نشدهٔ توالد و تناسل دانسته‌اند[1].

امروزه، مسألهٔ عظیم جمعیت همچنان به اهمیت خود باقی است، منتهی جهت آن‌معکوس‌شده است. آنچه‌را مالتوس «موانع‌پیشگیری» می‌نامید اینك چنان رایج شده و در همهٔ کشورها کم و بیش معمول گردیده که دیگر خاطر دانشمندان اقتصاد و جامعه شناسان نگران خطر افزایش نامحدود توالد وتناسل نیست، بلکه متوجه‌خطر کاهش منظم و تدریجی و عمومی موالید است؛ مسألهٔ روز اینك یافتن علل اصلی این پدیده است. آغاز قرن بیستم مصادف با شروع کاهش عمومی موالید تقریباً در همهٔ کشورهای جهان بود. بنابراین مسألهٔ جمعیت در همه جا به‌یك نحو مطرح است.

۱. با وصف این مسلم نیست که راجع به‌مسائل اخیرالذکرعقیدهٔ مالتوس چنین باشد: برعکس، اومالکیت ارضی ویا لااقل‌خرده مالکی‌را مشوق افزایش جمعیت می‌دانست. عجیب‌تر آنست که مثال خود را در این موضوع از وضع کشور فرانسه اخذ کرده است که درآن امروزه‌برخلاف نظریهٔ اوتقسیم املاك مزروعی را یکی‌ازدلایل‌کاهش موالید می‌شمارند مالتوس چنین نوشته است: «همواره در فرانسه مزارع کوچك کشاورزان اجاره‌کار و خرده مالکان روستایی زیاد بوده است. چنین وضعی مساعد با افزایش محصول خالص نیست، ولی احیاناً موجب افزایش محصول غیرخالص می‌شود و بهرحال در افزایش جمعیت تأثیر زیاد دارد» (ص ـ ۲۱۶) و نیز نوشته است: «در فرانسه با همه مزایای محل و اقلیمش تمایل به افزایش جمعیت چنان نیرومند و نقصان مال‌بینی طبقات پایین چنان بارز است که ...» (ص ۵۲۱). شهادت گدوین در بارهٔ فرانسه نیزبه‌همین نحو است. هم‌چنین یانگ Young می‌گوید (نقل شدهٔ بوسیلهٔ مالتوس صفحهٔ ۵۶۰): «عمده‌ترین مایهٔ تیره روزی این کشور پادشاهی این است که دارای چنان جمعیت عظیمی است که نه می‌تواند به آن کار بدهد و نه آنرا تغذیه کند».

اما دربارهٔ زناشویی راست است، مالتوس قائل به فضیلت پیشگیری‌استو می‌گوید: «ساده‌ترین و طبیعی‌ترین همهٔ موانع الزامی است‌که هر پدر برای تغذیهٔ فرزندان خود باید داشته باشد» (ص۳۳۶) ونیز بدنامی ورسوائی‌مادران‌که فرزندان نامشروع به‌دنیا می‌آورند، وبدنامی فرزندان آن‌ها را به‌این‌جهت موجه می‌داند‌که برای‌حفظ قاعدهٔ مسئولیت‌دراجتماع لازم‌وضروری‌است. اگرچه‌تجسس‌دربارهٔ علقهٔ‌ابوت‌را قبول ندارد. ولی‌معتقداست‌که اغواکردن وفریب دادن‌دختران «باید به‌شدیدترین نحوکیفرداده شود». این نظریه‌که امروزه مقبولیت همگانی یافته برای زمان خود بسیار بدیع و تازه بوده است.

[از هم اکنون پیش بینی شده است که در بعضی از کشورها تا سی ویاچهل سال دیگر جمعیت یا به حالت سکون و رکود درخواهد آمد ویا روبه‌کاهش خواهد رفت. آنچه را اصطلاحاً « نسبت خالص توالد و تناسل »[1] نامیده‌اند امروزه در کشورهای شمالی ومرکزی وغربی اروپاچنان پایین افتاده‌که حتی ازمیزان لازم‌برای نگاهداری جمعیت در سطح کنونی هم کمتر است[2]] .

از طرف دیگر مورد اتفاق است‌که دلائل این‌تحول به‌هیچوجه مربوط به‌قوانین طبیعت و یا بیماری‌ها و ناتوانی‌های جسمی نیست ، بلکه ناشی از ارادهٔ مصمم وحساب شدهٔ والدین است که می‌خواهند صاحب اولاد نشوند و یا عدهٔ فرزندان آن‌ها محدود باشد[3] . ولی این توضیح در واقع مطلبی را بیان نمی کند . زیرا اساس موضوع این

۱. Taux net de reproduction .

۲ . مراجعه کنید به کتاب آقایان هوبر بونل و بورا Huber، Bunle، Boverat به نام جمعیت فرانسه La Population de la France - paris, 1940، Hachette page 186 .

۳. با وجود این هنوز هم بعضی از جامعه شناسان ، برای این پدیده ، مانند مالتوس قائل به‌دلائل زیست‌شناسی می‌باشند؛ یعنی همانطورکه مالتوس افزایش جمعیت‌را منتسب به‌آن کرده بود ، اینان کاهش جمعیت را به آن نسبت می‌دهند . مثلا فوریه و بعد از او دبلدی (Doubleday) درانگلستان(که چهل سال‌بعد ازمالتوس زندگی‌می‌کرد) نوشته‌اندکه بارور بودن آدمی در جهت عکس کیفیت تغذیهٔ او تغییر می‌یابد و بنابراین در نتیجهٔ بهتر شدن نظام غذایی خود به خود نیروی تناسلی انسان کاهش پیدا می‌کند و مانع طبیعی در جلو افزایش بی تناسب جمعیت بوجود می‌آید و نیز کسانی دیگر فعالیت جنسی آدمی را در جهت عکس فعالیت دماغی آن می‌دانند . هر یك از این دو نظریه در واقع حاکی از وجود تضادی بین تکامل فرد وتکامل نوع است‌که قابل توجه به‌نظرمی‌رسد. با وجود این طرفداران این دو عقیده بسیار معدودند . باید تصدیق کرد که این عقاید اگر بی‌اساس نباشند ، نه‌تنها موجب تسکین‌خاطرما نمی‌شوند بلکه بازهم‌دورنمای آینده را تیره وتار نشان می‌دهند، زیرا درآن‌صورت ملت‌هاویاطبقاتی‌ازاجتماع که‌زودتر به‌رفاه وفرهنگ‌عالی‌ترمی‌رسندمحکوم به‌زوال و فنا می‌شوند و حال آنکه توده‌های‌مستمند و جاهل و عامی انبوه‌تر و متراکم‌تر می گردند.

است که چرا پدران و مادران نمی‌خواهند اولاد داشته باشند و از آن جمله چرا مثلا در کشور ما (فرانسه) این ارادهٔ خودداری از توالد و تناسل ـ که در کشورهای دیگر بیش از پنجاه سال سابقه ندارد ولی در فرانسه بسیار قدیمی‌تر است ـ در زمان‌ما تااین‌حدگسترش یافته است؟ برای توضیح وتشریح کامل‌آن لازم است دلایل آن‌کشف گردد (دلائلی‌که مخصوص کشور ما و منحصر به کشور ما ونسل ما نیست و بنابراین باید در جاهای دیگر نیز تأیید شود ، اگر چه میزان و نسبت آن متفاوت باشد) . خواه چنانکه پل لوروا بولیو[1] می‌گوید معتقد شویم‌که توالد وتناسل در نتیجهٔ پیشرفت تمدن بشر کاهش می‌یابد (تشریحی که برای ما فرانسویان عاری از تفاخر نیست) زیرا تمدن حوایج و مصارف تازه‌ای به وجود می‌آورد که با تکالیف و مسئولیت های خانوادگی و فرزند داری سازگار نیست . خواه با دومون[2] همرأی شویم و بگوییم که میزان جمعیت به تدریج و همگام با توسعهٔ حکومت ملی (دموکراسی) کم می‌شود ، زیرا حکومت ملی افراد مردم را تشویق می‌کند که هرچه زودتر به هرچه بالا تر است برسند (و به همین جهت نظریهٔ خود را باتشبیه به پدیدهٔ فیزیکی، قانون لوله‌های موئینه نامیده است)[3] و خواه برای این پدیده دلائل مخصوص به خود آن قائل شویم، که درآن‌صورت برحسب اختلاف مکتب‌ها تفاوت پیدا می‌کند : مانندتقسیم مساوی میراث بین وراث به عقیدهٔ طرفداران مکتب لوپله[4] و یا ضعیف شدن مبانی معتقدات مذهبی واخلاقی به گفتهٔ آقای پول‌بورو[5] ویا افراط در شهوات از قبیل عیاشی و هرزگی و می‌گساری و غیره . [دربین تازه‌ترین این توضیحات ، توضیح‌بسیارجالبی

۱. Paul Leroy Beaulieau (۱۹۱۶ ـ ۱۸۴۳) اقتصاد شناس فرانسوی که کتاب «دانش‌نظری وعلمی اقتصاد» اورا یکی ازبهترین تألیفات بەزبان فرانسه می‌دانند (مترجم).

۲. Arsène Dumont مؤلف کتاب La capillarité sociale _ paris1890

۳. La loi de capillarité

۴. Fréderic le Play مهندس و عالم اقتصاد مشهور فرانسه (۱۸۰۶ - ۱۸۸۲) محافظه کار و پیرو سنت و طرفدار جدی خانواده ومذهب و مالکیت (مترجم) .

۵. Paul Bureau

است که آقای لاندری[1] درکتاب خویش به نام « انقلاب جمعیت » اظهار کرده است . به عقیدهٔ او برای جمعیت « احوال اجتماعی » مختلفی وجود دارد که بر حسب ادوار تاریخی اجتماعات انسانی تفاوت پیدا می‌کند ومیزان افزایش وکاهش موالید تابع آن است . او قائل به سه حالت است و آن‌ها را به این ترتیب بیان می‌کند : « در بعضی ازاجتماعات زناشویی وموالیدآزاد و بدون مانع وسطح زندگی لااقل برای قاطبهٔ مردم برابر با « حداقل معیشت»است. دراین‌حالت، توسعه وتحول‌جمعیت‌را مرگ ومیر تنظیم می‌کند . در اجتماعات دیگر سطح زندگی بالاتر از حد معیشت است . و خانواده‌ها علاقه دارند که برای فرزندان خود وضع معاشی برابر با وضع موجود خویش تأمین کنند. دراین حالت اراده و عملی برای محدود کردن موالید وجود ندارد و به هدف مورد نظرکم و بیش ازراه تنوعات زناشوئی‌می‌رسند . برعکس درمتمدن‌ترین اجتماعات امروزهٔ جهان تحول جمعیت از راه نظارت والدین بر موالید تنظیم می‌گردد . عادت جلوگیری از به وجود آمدن کودکان در همه جا معمول شده است و دلائل اصلی آن از طرفی نگرانی مردان و زنان است که نمی‌خواهند مسئولیت نگهداری عائلهٔ پر جمعیتی را برعهده بگیرند و ازطرف دیگر علاقهٔ پدران ومادران‌است که می‌خواهند برای فرزندان خویش رفاه و آسایشی بهتر و بالاتر از وضع خود به وجود آورند تاآن‌ها بتوانند به درجات عالی‌تر اجتماع برسند » (ص ۲۰۲) . به این حساب دلیل اصلی کاهش موالید میل « عقلائی ساختن » امور است که از قرن ۱۸ به بعد در همهٔ مظاهر زندگی چه عمومی وچه خصوصی رسوخ کرده و جانشین اطاعت دیرین از سنن و رسوم و غرائز شده است (ص ۴۰) . نویسندگان دیگری مانند آقای سووی[2] از تجسس دربارهٔ دلائل کاهش موالید صرفنظر کرده کوشیده‌اند ضابطه و تعریفی در بارهٔ آنچه امروزه اصطلاحاً « حد مطلوب جمعیت »[3] نامیده می‌شود (مفهومی مبهم که

۱ . لاندری مؤلف کتاب انقلاب جمعیت متولد ۱۸۷۴ متوفی در ۱۹۵۶ :
Landry,La Révolution démographique paris 1934_Librairie du recueil Sirey
نظریهٔ لاندری را دانشمند اقتصاد و آمارشناس بلژیکی ارمان ژولن Armand Julin با مقالات خویش در مجلهٔ بین‌المللی آمار سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ ادامه داده است .

۲ . Sauvey ۳ . Optimum de la population .

توضیح آن خالی از اشکال نیست) بیان کنند و اثر و انعکاس کاهش موالید را در تولید ثروت و وضع مالیهٔ ممالك گرفتار آن مورد محاسبه قرار دهند .

این تحقیقات وتجسسات باهمهٔ ارزشی‌که دارند رمزدلائلی راکه در زمان معین باعث افزایش سریع جمعیت و یا رکود و یا کاهش آن می‌شود لاینحل گذاشته‌اند . ریشه‌های این علل در عمیق‌ترین ونهفته‌ترین زوایای عواطف انسانی جای گرفته است و برای دانشمند اقتصاد و جامعه شناس تقریباً غیر ممکن است به آن‌ها دست یابند و آنها را تجزیه وتحلیل کنند. تنها چیزی‌که موافق‌نظرجمعیت شناس‌آلمانی مومبرت[1] می‌توان اعلام کرد این است‌که درجهٔ عالی ازرفاه وآسایش نه تنها مشوق توالد وتناسل نیست، بلکه غالباً مانع وعایق آن است.]

۴ . Mombert مومبرت رسالات ومقالات متعددی در اثبات این نظریه‌نوشته است.

۲

ریکاردو

بزرگترین نام درقلمرو دانش اقتصاد ، پس ازآدام اسمیت ، وحتی پرآوازه‌تراز او، نام‌ریکاردواست؛ زیرا اسمیت به‌لطف اعتدال و نظریه های خردآمیزخویش مکتبی بوجود نیاورد و معارضه‌ای برنیانگیخت. همهٔ‌اقتصاد شناسان بااختلاف مسلك ومشرب،

زانو همی زدند همـه پیش اوستاد تا بشنوند از دهنش گفتهٔ خـدای

ولی مقام ریکاردو درچنین جایگاه صاف وآرام آسمانی نیست ، او را باید در عرصهٔ پرگیرو دارنبردجستجوکنیم . باران همهٔ تیرها برسراو ویا برای دفاع ازاوست . اگر بحث از روش علم است ، مکتب « واقع‌بین » و تاریخی او را سرزنش می‌کند که دانش را به راه‌های بن‌بست مجردات سوق داده‌است . اگر بحث از مشروعیت مالکیت ارضی‌است ، باید نخست نظریهٔ بهرهٔ مالکانهٔ وی را درهم کوبید . تمام مسلك مارکس و بنابراین مسلك همهٔ اجتماعیون معاصر منبعث از نظریهٔ ارزش اوست ، هرچند این فرزندخواندگی‌موافق‌سلیقهٔ او نباشد محققاً نمی‌تواندآن را منکرشود . در مشاجرات مربوط به بانك‌های ناشر اسکناس و هم چنین راجع به تجارت بین‌المللی باز نام‌او در صف اول است .

برای تأثیرشدیدی‌که در برانگیختن افکار وعقاید داشته است ، ریکاردو باید مدیون نقایص و عیب‌ها و مرهون مزایا و هنرهای خویش‌بطوریکسان باشد . از غالب نظریه‌های او ، بخصوص از آن‌هاکه بیش از همه مشخص افکار اوبوده‌اند ، چیزمهمی

پابرجا نمانده ، جز آنها که در موقع خود باعث تهییج افکار وبرانگیختن انتقادات و آراء مخالف شدند. بدیهی‌است‌که این‌خود نیزهمچنان حائزاهمیت است . ریکاردو، این صراف مرکز شهر لندن ، نویسندهٔ متوسطی بـود . در آثار او صفحات دلنشین نظیر آنچه ادام اسمیت و پس از اواستوارت میل نوشته‌اند و یا عبارات و شعارهای کوبنده‌که پایدار می‌مانند اصلا دیده نمی‌شود . مهم‌ترین تألیف اوبدون طرح و ترتیب تنظیم یافته و فصول آن مانند مباحث نامنظمی است که برحسب اتفاق کنار یکدیگر قرار گرفته باشند . روش مبتنی برفرضیات او که همیشه ، جملهٔ : « فرض می‌کنیم »سر فصل کلام و مانند علامت کارخانهٔ او است ، نوشته‌های او را مبهم وکسالت‌آور ساخته است . ولی این روش بحث به صورت فرض و کلیات مجرد ، با وجود این در دانش اقتصاد تحرك ممتدی به وجودآورده وهم اکنون نیزمعمول‌اصحاب مکتب ریاضی است. ریکاردو بی‌شك متفکری‌نیرومندبود ، ولی اندیشه‌هایش مبهم وتاریك است ؛ چنانکه خود وی معترف است که در بعضی از موارد مطالب خود را نفهمیده است . اما ابهام وتاریکی‌انشاء همیشه به‌اشتهار وافتخارزیان وارد نمی‌سازد، بلکه برعکس به‌شهرت و بزرگداشت ریکاردو خدمت کرده است ، چنان که پس از وی همین خدمت را بـه کارل مارکس که ملهم از ریکاردو است نیز می‌کند . وقتی مطلب مربوط به اشخاص بزرگ و مشهور است ، کمتر کسی جرأت می‌کند آن را غیر قابل فهم بخواند ، مبادا خود او متهم به بلاهت بشود و همه می‌کوشند به هرقیمت که شده حتی برای مبهم‌ترین‌قسمت‌های‌آن معانی‌عمیق پیدا کنند . ولی درمورد ریکاردو حتی پرحرارت ترین ستایش‌گران او نیز نتوانسته‌اند برای بعضی ازقسمت‌های آن معنایی بیابند .

ما قصد آن نداریم که در این‌جا دور کاملی ازآثار با عظمت ریکاردو بکنیم. فقط می‌کوشیم که خطوط اصلی‌آن را روشن سازیم[1] .

---

۱. دیوید ریکاردو (David Ricardo) به سال ۱۷۷۲ درشهرلندن ازیك خانوادهٔ یهودی هلندی بدنیاآمد . پدرش که در این شهر مقیم و دلال امتعه بود پسر را از آغاز شباب به رموز تجارت وصرافی و بانکداری آشنا کرد : به سبب ازدواجش مذهب اجدادی را ترك گفت و با خانوادهٔ خود بهم زد و به حساب خویش به دلالی بورس پرداخت ودر←

بطور کلی باید گفت که مسائل مورد توجه ریکاردو بیشتر مربوط به توزیع ثروت

← مدت کم ثروت هنگفتی بدست آورد که مبلغ آن را به رقم باور نکردنی چهل میلیون فرانك آن زمان تخمین می‌زنند.

طبیعی است قبل از هر چیز مسائل بانکی توجه او را به دانش اقتصاد معطوف داشت. در این تاریخ مداومت جنگ بین انگلستان و فرانسه باعث تنزل ارزش اسکناس انگلستان شده بود. نه تنها کارشناسان و ارباب معاملات بلکه عامهٔ مردم نیز نگران این امر بودند. درهمین موقع و به همین مناسبت ریکاردو نخستین اثر خود را در ۱۸۱۰ (که در آن وقت ۳۸ سال داشت) تحت عنوان: «گرانی قیمت شمش‌ها، علت تنزل ارزش اسکناس» منتشر کرد. پس از آن رسالات دیگری دربارهٔ اعتبارات بانکی انتشار داد. از این رسالات کوچك جنجالی کسی نمی‌توانست پیش بینی کند که نویسندهٔ آنها برای سرگرمی خویش مشغول عمیق ترین مطالعات و تأملات دربارهٔ اصول دانش اقتصاد است. می گوئیم برای سرگرمی خویش، زیرا ظاهراً مطالعات مذکور به‌نیت انتشار صورت نگرفته‌بود. باوجود این بالاخره در ۱۸۱۷ تحت عنوان «اصول علم اقتصاد» منتشر گردید.

محققاً دروقت انتشار کتاب مذکور، ریکاردو، این سرمایه دار تاجرپیشهٔ شهر لندن، نمی‌توانست تصور کند که بوسیلهٔ آن ارکان بنای سرمایه‌داری را متزلزل می‌سازد.

در ۱۸۱۹ به وکالت مجلس عوام انتخاب گردید. ظاهراً همان طور که نویسندهٔ زبردستی نبود درسخنرانی هم نتوانست مهارتی حاصل کند. اگرچه مجلس همواره بااحترام به سخنان او گوش می‌داد. خود او می‌گوید: «دو بار کوشیده‌ام سخنرانی نمایم ولی آن را با پریشان‌ترین احوال انجام داده‌ام. دیگر امیدی ندارم هرگز بر وحشتی‌که از شنیدن صدای‌خود برایم‌حاصل می‌شود غالب گردم». درسال ۱۸۲۱ باشگاه دانش‌اقتصاد را تأسیس کرد که محتملا در نوع خود اولین مؤسسه مطالعات اقتصادی بود وسپس نظیرآن در سراسر کشور شایع گردیده در سال ۱۸۲۳ رسالهٔ دیگری دربارهٔ حمایت‌کشاورزی منتشر ساخت و سال بعد در حالی‌که هنوز بیش از ۵۱ سال‌نداشت درگذشت.

پس از مرگ او نوشته‌های او را با عشق و احترام تمام جمع‌آوری کردند وبخصوص مکاتبات اورا با معروف‌ترین علمای اقتصاد زمان مانند مالتوس وماك‌کولو و ژان‌باتیست‌سی منتشر نمودند. این نامه‌ها و جواب های آن ها برای توضیح عقاید و افکار او بسیار قابل استفاده است.

چاپ جدید و کاملی از مکاتبات او قبل از شروع جنگ بین المللی دوم در سال ۱۹۳۹ درشرف‌طبع بود که‌اقتصاد شناس‌جوان ایتالیایی‌ساکن‌انگلستان به‌نام‌سرافا (Sraffa) به‌کار آن اشتغال داشت.

است و از این جهت واقعاً میدان وسیع جدیدی به دانش اقتصاد داده است . بخصوص که اسلاف او بیشتر به مسألهٔ تولید ثروت می‌پرداختند. خود او می‌گوید: « معین کردن قوانینی که حاکم بر توزیع ثروت است، مهم‌ترین مسألهٔ دانش اقتصاد است » . تردیدی نیست که در آن زمان تقسیم سه‌گانهٔ درامدها به قرینهٔ تقسیم سه گانهٔ عوامل تولید ثروت، یعنی بهرهٔ مالکانه برای زمین ،سود برای سرمایه و مزد برای کار شناخته شده بود، ولی ریکاردو می‌خواهد معلوم کند که این تقسیم به چه نحو صورت می‌گیرد و سهم هر یك از عوامل برطبق چه قانونی معین می‌شود . اگر چه او صرفاً درجستجوی قوانین طبیعی است و نظری به اصول عدالت ندارد، مع الوصف به آسانی می‌توان پیش بینی کرد که از همین راه بزودی باب مشاجرات گشوده و عصر سوسیالیسم آغاز می‌گردد؛ زیرا اولا در تقسیم ثروت‌ها اثر قوانین طبیعی اقتصادی کمتر تمایان است تا قوانین موضوعه وبنیادهای انسانی ، و ثانیاً منافع عوامل مختلف که در مرحلهٔ تولید متفق و همکارند درمرحلهٔ تقسیم تعارض و تضاد پیدا می‌کنند .

اکنون ببینیم برطبق نظریهٔ ریکاردو قانون بهرهٔ مالکانه وقانون مزد و قانون سود چیست .

قبلاً به قانون بهره مالکانهٔ او می‌پردازیم ، زیرا به نظر او این قانون درتعیین سهم سایر عوامل نیز مؤثر است .

ممکن است تصور شود که لازم بود قبلا نظریهٔ ارزش ریکاردو را مورد مطالعه قرارمی‌دادیم . بخصوص که نظریهٔ « ارزش برابر با کار »[1] او مقام بزرگی درتاریخ عقاید اقتصادی پیدا کرده و راه را برای پیدایش نظریهٔ « ارزش اضافی » مارکس که شالودهٔ همهٔ سوسیالیسم معاصر است آماده ساخته است . با وصف این ما ترجیح می‌دهیم از نظریهٔ ارزش ریکاردو به طور ضمنی و در مورد ارتباط آن با قوانین توزیع ثروت صحبت بداریم ، تصور می‌کنیم در اتخاذ این رویه از طرف خود ریکاردو نیز مجاز شده باشیم ، زیرا او می‌گوید « سرانجام مسألهٔ بزرگ بهرهٔ مالکانه و مزد و سود باید

---

۱ . Valeur – travail

به این ترتیب روشن شود که در تقسیم کلی محصول سهم هر یك از عوامل ، یعنی مالکان و سرمایه‌داران و کارگران به‌چه نسبت معین می‌شود و این نسبت‌ها به طور ضروری مربوط به نظریهٔ ارزش نیست »[1].

بعلاوه ریکاردو به هیچوجه به این صورت عمل نکرده است که نخست نظریه‌ای راجع به ارزش ترتیب بدهد و سپس از آن برای قوانین توزیع ثروت نتیجه گیری بکند . برعکس پس از آن که قوانین توزیع ثروت را کشف می‌کند و یا تصور می‌کند که کشف کرده است ، می‌کوشد تا آن ها را در یك نظریهٔ جامع و کلی مربوط به‌ارزش ترکیب نماید. اندیشه‌ای که تمام‌عمر درخاطر اوخلجان‌داشته؛ یعنی‌این‌اندیشه که‌زمین‌همواره محتاج به‌کارمتزایداست، این‌فکررا به‌او تلقین کرده‌است که‌کار «اساس» ویا « علت » و یا « مقیاس » ارزش است (پیوسته در این سه اصطلاح که به هیچوجه مترادف نیستند مردد است) . بعلاوه باید قبول کنیم که نظریهٔ ارزش درعقاید ریکاردو همپایهٔ مقام علمی ارجمند او نیست . در برابر این مسألهٔ غامض و وحشتناك ، این متفکر بزرگ نیز مانند اسلاف خود کامیاب نگردید و در موارد مکرر اعلام کرد و با صراحتی کـه موجب افتخار او است ، اندك زمانی قبل از مرگش اقرار نمود که در همهٔ کوشش خویش برای کشف و تشریح ارزش با شکست مواجه شده است[2] .

---

۱ . نامه به‌ماك‌کولو مورخ ۱۰ ژوئیهٔ ۱۸۲۳ نقل‌شده ازطرف‌هکتوردنی (H. Denis)، جلد دوم، صفحهٔ ۱۷۱ .

۲ . در نامه‌اش به ماك کولو مورخ ۱۸ دسامبر ۱۸۱۹ می‌گوید : « من از توضیحی که در بارهٔ اصول ارزش داده‌ام راضی نیستم . آرزومندم که قلمی مجرب‌تر این‌کار را بر عهده بگیرد » و در نامهٔ دیگر به مالتوس مورخ ۱۵ اوت ۱۸۲۰ که شاید یکی از آخرین نامه‌های او است ، در ضمن صحبت از نظریهٔ خود و شاگردش ماك کولو راجع به ارزش با نهایت حزن وفروتنی می‌نویسد : «ما هردو باشکست مواجه شدیم ». مراجعه‌کنید به هاله‌وی Halévy درکتاب « قاطعیت فلسفی » و هم چنین به هکتوردنی در کتاب فوق‌الذکر .

قانون بهرهٔ زمین

در میان نظریه‌های ریکاردو ، نظریهٔ بهرهٔ زمین او (به‌فرانسه رانت ـ به انگلیسی رنت اصلاً به معنی اجاره و اجاره بها) ازهمه مشهورتر است ونام او همواره همراه آن خواهد ماند . این نظریه چنان معروف شده که استوارت میل آن را پل آزمایش دانشجویان نامیده است و هنوز نیز یکی از سؤالات متداول امتحانات است . مسألهٔ بهرهٔ مالکانهٔ زمین تنها خاطر ریکاردو را به خود مشغول نداشت ، بلکه همهٔ‌اقتصادشناسان‌آن زمان و بخصوص‌کشور انگلستان را ملتهب ساخت. این مسأله در نیمهٔ اول قرن ۱۹ مهم‌ترین مسألهٔ علم اقتصاد انگلستان محسوب می‌شد و نیز چنان که خواهیم دید ، بعداً استفاده از همین مسأله در مورد ملی ساختن زمین‌ها موجب شهرت و پیروزی کتاب هنری جرج[1] می‌شود . اثر وانعکاس نظریهٔ ریکاردو درفرانسه بسیار ضعیف بود، زیرا فرانسه نه تنها بعداز انقلاب کبیر بلکه مدت‌ها قبل ازآن‌کشورخرده مالکی بود . نظام اجاره‌کاری به آن شدت که در انگلستان تمام مزارع را فرا گرفته بود درفرانسه رواج نداشت ، در آن جا هم‌که عمل می‌شد صفات مخصوص اجاره‌کاری انگلستان را نداشت . در فرانسه مانند انگلستان این سلسله مراتب سه درجه‌ای که گویی ساخته و پرداختهٔ طبیعت است و درآن نظام توزیع ثروت‌کاملا نمایان می‌گردد به وضوح تمام دیده نمی‌شد : یعنی در پائین کارگر کشاورز که فقط مزدور است ودر وسط اجاره‌کار بزرگ که سرمایه‌دار و کارفرماست وسود اجاره به اومی‌رسد وبالاخره در طبقهٔ بالا مالك عمده که ارباب است و بهرهٔ مالکانه‌را دریافت می‌دارد.

دو قسمت اول از این درامدها ، یعنی مزد کارگر و سود اجاره کار به آسانی قابل توضیح است ، ولی درامد سوم را ، درامدی که اشرافیت انگلستان و با اشرافیت تاریخ‌آن‌کشوررا به‌وجود آورده است، چگونه می‌توان توجیه‌کرد ؟ چنان‌که می‌دانیم فیزیوکراتها بهرهٔ مالکانه راکه‌محصول خالص‌می‌نامیدند، عطیهٔ طبیعت و موهبت الهی

---

۱ . Henry George (۱۸۷۹ ــ ۱۸۳۹) مؤلف و دانشمند اقتصادی بزرگ امریکا مؤلف کتاب «ترقی وفقر» (Progress and Poverty) وتألیفات دیگر (مترجم).

می‌دانستند. آدام‌اسمیت نیز باآن که خاصیت تولید را از زمین به‌کارآدمی برگرداند مع‌الوصف قبول داشت که قسمت قابل توجهی از محصول زمین یعنی لااقل یك ثلث‌از آن نتیجهٔ شرکت وهمکاری طبیعت است[1].

مالتوس‌کتاب مخصوصی در بارهٔ بهرهٔ مالکانه تألیف‌کرد[2] و ریکاردو این‌افتخار را به او نسبت داد که: « نظریـهٔ حقیقی بهرهٔ مالکانه را کشف کرده است ». دراین کتاب مالتوس نظریهٔ فیزیوکراتها و آدام اسمیت را اصولا و یا لااقل به عنوان مبدأ بحث قبول دارد و بهرهٔ مالکانه را اثر طبیعی‌خاصیتی‌می‌داند که « پروردگار جهان بـه زمین داده است که می‌تواند عدهٔ بیشتری از آن‌هاکه بر روی آن کشت وکار می‌کنند تغذیه نماید»، ولی به عقیدهٔ او بهرهٔ مالکانه تنها حاصل قانون طبیعت نیست، بلکه نتیجهٔ یك قانون اقتصادی هم هست و آن این کـه زمین این امتیاز منحصر به فرد را داردکه تقاضای محصولاتش خود به خود زیاد می‌شود و بنابراین به مرور زمان پیوسته مقدار محصول و ارزش‌آن ترقی می‌کند. چرا؟ زیرا جمعیت همواره درحال افزایش است و افزایش آن به صورتی است که همواره مساوی بامجموع مواد غذایی ویا بیشتر از آن‌است، به عبارت دیگر همیشه در همه جا لااقل آن قدر نفوس که زمین در آن زمان می‌تواند تغذیه نماید به وجود می‌آید. این توضیح جدید برای بهرهٔ مالکانه‌در واقع چیزی جز نتیجه و فرعی از قانون بزرگ مالتوس یعنی قانون افزایش تصاعدی جمعیت و فشار دائم و ثابت آن برتولید ثروت نیست.

ولی‌مالتوس باتوجهی صحیح واساسی صفت دیگری برای بهرهٔ مالکانه تشخیص می‌دهدکه خود پایه و مقدمه‌ای برای نظریهٔ ریکاردو می‌شود، یعنی چون حاصلخیزی زمین‌ها متفاوت است ناچارسرمایه‌هایی‌که درآن‌ها به‌کار برده می‌شود سودهای متفاوت می‌دهد و این تفاوت بین نرخ عادی سود در زمین های متوسط و نرخ‌های عالی‌تر در

---

۱. اسمیت صنعت را به وضع خانواده‌ای تشبیه می‌کند که دو فرزند به بار می‌آورد یعنی مزد وسود، در صورتی‌که کشاورزی دارای سه فرزند است: مزد وسود، بهرهٔ مالکانه.

۲. کتاب مالتوس موسوم به «تحقیق دربارهٔ ماهیت و ترقی بهرهٔ مالکانه».
An Inquiry into the nature and progress of rent

زمین‌های مرغوب‌تر یك نوع بهرهٔ مالکانهٔ خاص به نفع مالکین زمین‌های مرغوب به وجود می‌آورد که آن را بعداً « بهرهٔ اختلافی » می‌نامند[1].

به نظر مالتوس و همچنین قبل از او به نظر فیزیوکراتها بهرهٔ مالکانه بسیار مشروع و کاملا مطابق با منافع عموم است ، زیرا برای مالکین مقدم پاداش صحیح « قدرت وهنر » آن ها است ، برای کسانی هم که بعداً زمین‌ها را خریداری می‌کنند اجر سرمایه‌ای است که با ثمرهٔ صنعت و هنر خویش برای تحصیل آن‌ها پرداخته‌اند. بلاشك بهرهٔ مالکانه مستقل از کار مالك است، ولی به‌هرحال پاداش عادلانه‌ای است که به کار وکوشش قابل اجر تعلق می‌گیرد[2] .

اما ریکاردو راهی به کلی تازه درپیش می‌گیرد وبستگی با نظریهٔ فیزیوکراتها و آدام اسمیت راکه مالتوس حفظ کرده بود یکسره قطع می‌نماید، یعنی اعتقاد به هر نوع همکاری طبیعت را باتحقیر تمام دورمی‌اندازد . این مرد سوداگرو اهل معاملات که درعین حال مالك معتبری نیز بود، هیچ نوع فکرخرافی دربارهٔ طبیعت نداشت ودر مورد آن بلاشك همان لفظ را ایراد می‌کردکه بعدهاگفته‌اند؛ یعنی این پتیاره‌کیست؟ وی دربرابر جملهٔ معروف‌آدام اسمیت این عبارت بوکانان[3] را نقل می‌نماید : « تصور این که فلاحت محصول خالصی ببار می‌آورد، زیرا طبیعت درتولید محصول با صنعت و کار آدمی تشریك مساعی می‌کند و بالنتیجه بهرهٔ مالکانه به وجود می‌آید؛ خواب و خیالی بیش نیست». حتی چنان که خواهیم دید ، با واژگون کردن استدلال به نحوی زیبا و دلپسند ثابت می‌کند که بهرهٔ مالکانه نه تنها ثمرهٔ حاصلخیزی زمین و سخاوت طبیعت نیست بلکه زادهٔ خست و لئامت آن است[4] .

---

۱ . Rente différentielle

۲ . صفحهٔ ۱۹۲ و هم چنین مراجعه شود به صفحات ۱۷۲ و ۱۷۸ ،

۳ . Buchanan

۴ . با وجود این باید گفت که درجاهای مختلف ازکتاب ریکاردو، بقایای نظریهٔ سابق نیز دیده می‌شود و او موفق نمی‌گردد که خود را کاملا از قید آن خلاص سازد ، از←

دلیل این که حاصلخیزی زمین هرگز و یا لااقل به خودی خود موجد بهرهٔ مالکانه نیست این است که درسرزمین‌های تازه مثلاً در مستعمره‌های جدید که مقدار زمین‌های موجود بیش از اندازهٔ نیازمندی های مردم است ، مالکان آن ها هر چند زمین ها درحد اعلای حاصلخیزی باشند هیچ نوع بهرهٔ مالکانه ندارند « کی حاضر خواهد شد برای زراعت در زمین حقی بپردازد، در صورتی که زمین‌های بی‌صاحب فراوان است وهرکس می‌تواند هرقدرکه بخواهد برای کشت وکارخودانتخاب‌کند؟»[۱]. در این صورت چه وقت بهرهٔ مالکانه ظاهر می‌شود؟ فقط وقتی‌که « افزایش جمعیت مردم را ناچار سازد به آباد کردن زمین‌های دست دوم و یا دور دست بپردازند » . در واقع نقطهٔ مرکزی نظریهٔ ریکاردو همین جاست . بنابراین بهرهٔ مالکانه دور ازآن که نشانهٔ کرامت طبیعت باشد زادهٔ ضرورتی ناگوار یعنی کمیابی زمین‌های مرغوب و اضطرار مردم به آباد کردن زمین‌های پست و نا مرغوب درنتیجهٔ فشار جمعیت وتوسعهٔ نیازمندی‌ها است[۲] . ریکاردو میگوید : « بهرهٔ مالکانه‌حاصل ایجاد ارزش است و نه

آن جمله بهرهٔ مالکانه را چنین تعریف میکند : « آن قسمت از محصول زمین که بهمالك پرداخته می‌شود تا حق بهره برداری از نیروهای مولد و فنا ناپذیر زمین را بدست‌آورند» و نیز غالباً اصطلاح نیرو های زمین را به کار می‌برد و آن‌ها را به اوصاف « طبیعی » و « اولیه » و « فنا ناپذیر » توصیف می‌نماید که همه به معنی مستقل بودن از هرنوع کار انسانی است .

۱ . « کلامی شایع‌تراز این نیست که از مزایای باردهی زمین نسبت به دیگرمنابع تولید ثروت صحبت می‌شود وبهرهٔ مالکانه رانشانهٔ «اضافه تولید» آن‌معرفی می نمایند وحال آن که در زمانی‌که زمین‌ها حاصلخیزتر و پربرکت‌تر ولی فراوانترهستند هیچ‌گونه بهرهٔ مالکانه‌ای ازآنها حاصل نمیشود وبهره درست وقتی‌ظاهرمی‌شود که زمین‌ها فقیرترمی‌گردند» (ص ۴۸).

۲ . « برای عمل طبیعت اجرت داده می‌شود نه از این جهت‌که کار مفید و بابرکت آن زیاداست ، بلکه به این جهت که عمل مثمرآن کم است ، به نسبتی که طبیعت خود را لئیم‌تر نشان می‌دهد ، قیمت بیشتر برای عمل خود تقاضا دارد (ص ۵۰) ونیزدرجای دیگر می‌گوید : « کمیابی نسبی زمین‌های حاصلخیز و مرغوب منشاء بهرهٔ مالکانه است » وزیر این جمله در متن اصلی کتاب خط کشیده شده است (۳۷۶) ←

ایجاد ثروت » . این یکی از جمله‌های بسیار عمیق و پرمعنای او است که رمز بسیاری از اسرار دانش اقتصاد را روشن می‌سازد . ریکاردو به وسیلهٔ این عبارت دو معنی را که غالباً بهم مشتبه می‌شوند در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد : از طرفی ثروت که محصول فراوانی و ارضاء نیازمندی‌ها است و از طرف دیگر ارزش که زادهٔ مانع و نیازمندی و رنج آدمی است و بهرهٔ مالکانه را از نوع دوم می‌داند و نه از نوع اول .

مع‌الوصف این بیان برای توضیح بهرهٔ مالکانه کافی به نظر نمی‌رسد ، زیرا تصدیق این‌که یك امر منفی وسلبی مانندکمیابی زمین‌های حاصلخیز علت ایجاد درامد باشد عاری از اشکال نیست . بهتر است گفته شود عدم کفایت زمین های قابل استفاده شرط پیدایش بهرهٔ مالکانه است نه علت آن . علت آن ترقی قیمت محصولات کشاورزی و غلات است که آن نیز نتیجهٔ افزایش کارو کوشش[۱] آدمی در بهره برداری از زمین های نا مرغوب است ، پس سرانجام چیزی که علت پیدایش بهرهٔ مالکانه و مقیاس آن در یك زمین غله خیز می‌شود ، کار و زحمت لازم برای تولید محصول در پست‌ترین و دور افتاده‌ترین زمین‌ها است که‌کشت و زرع آن‌ها برای رفع نیازمندی‌ها مردم لازم‌است[۲] .

حال (برای آن که به شیوهٔ خود ریکاردو عمل‌کرده باشیم) فرض می‌کنیم‌که در زمین‌های مزروع درجهٔ اول برای تولید یك هکتو لیتر گندم ده ساعت کار لازم باشد وقیمت هر هکتولیتر گندم نیز ده فرانك باشد ، ولی برای تغذیهٔ نفوسی‌که روز افزون است و بر طبق قانون مالتوس افزایش‌می‌یابد ناگزیر شویم که زمین‌های درجهٔ دوم را نیز تحت کشت در آوریم‌که در آن‌ها برای تولید هر هکتولیترگندم ۱۵ساعت

← قابل‌توجه‌است که آدام‌اسمیت نیز همین توجیه را برای معادن قائل شده ولی به خاطر او نرسیده است که زمین‌های مزروع هم در واقع یك نوع معدن هستند .

۱ . امروزه ما به‌عبارت ساده‌تر می گوئیم «درنتیجه افزایش تقاضا »، ولی این معنی به کلی مخالف نظریهٔ ریکاردو است ؛ زیرا در نظر او کار موجد ارزش است و نه تقاضا .

۲ . « قیمت گندم برحسب میزان کاری که در نامرغوب‌ترین زمین‌ها برای تولید آن بکار می‌رود تعیین می گردد» .

کار لازم باشد . طبیعی است در این صورت بلا فاصله قیمت گندم به همان نسبت بالا می‌رود و به حدود ۱۵ فرانك می‌رسد و بالنتیجه مالکان زمین‌های مرغوب درجهٔ اول برای هر هکتولیتر گندم پنج فرانك اضافی دریافت می‌کنند و بدین ترتیب بهرهٔ مالکانه پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد . حال اگر باز هم توسعهٔ نیازمندی‌ها ایجاب کنند که زمین‌های درجهٔ سوم نیز آباد شود و تولید هر هکتولیتر گندم در آن‌ها فرضاً محتاج به بیست ساعت کار باشد ، در این جا نیز قیمت گندم به همان نسبت ترقی می‌کند و مثلا به هکتولیتری ۲۰ فرانك می‌رسد و بالنتیجه درامد اضافی و بهرهٔ مالکانهٔ زمین های درجهٔ اول با یك خیز از پنج فرانك به ده فرانك در هرهکتولیتر بالغ می‌گردد. مالکان زمین‌های درجهٔ دوم نیز درهر هکتولیتر پنج‌فرانك اضافه درامد خواهند داشت و یا به عبارت دیگر طبقهٔ جدیدی از بهره‌خواران پایین تراز بهره خواران درجهٔ اول به وجود می‌آید . به همین ترتیب اگر به زمین‌های درجهٔ چهارم بپردازیم مالکان زمین‌های درجهٔ سوم نیز به نوبهٔ خود در جرگهٔ بهره خواران وارد می‌شوند[1] .

به این نظریه ایراد شده است که درجه بندی زمین‌ها ساختگی و اختراعی و محض ضرورت استدلال است . ولی در واقع ریکاردو کاری جز این نکرده است که تجربهٔ روزمرهٔ دهقانان آزموده را که ازپدران به فرزندان رسیده و بیدرنگ می‌گویند « این زمین خوب است و آن زمین نامرغوب » به زبان علمی بیان نماید .

ریکاردو که همواره به عنوان صاحب نظری اهل فرض و کلیات معرفی گردیده برعکس مردی بود بسیار عملی و اهل ملاحظه و تجربه و اموری را مورد توجه قرار می‌داد که در اطراف او جریان داشت و موجب نگرانی افکار عامهٔ مردم و پارلمان انگلستان بود ، از آن جمله ترقی بهرهٔ مالکانهٔ اراضی به دنبال ترقی قیمت گندم در اواخرقرن ۱۸ واوایل‌قرن ۱۹جالب‌ترین پدیده‌های تاریخ اقتصادی انگلستان محسوب می‌شد . در تمام مدت قرن ۱۸ تا سال ۱۷۹۴ بالاترین قیمت گندم در حدود شصت

۱ . «هر بار که افزایش‌جمعیت، مردم را ناگزیر به زراعت درزمین‌های نامرغوب‌تر بکند اجارهٔ زمین‌های عالی‌تر بالا می‌رود» (ص ۴۷) .

شیلینگ و چند پنس برای هر کوارتر بود[۱]، ولی در سال ۱۷۹۵ ناگهان قیمت آن به ۹۲ و در سال ۱۸۰۱ به ۱۵۰ شیلینگ رسید؛ یعنی در مدت چند سال تقریباً سه برابر گردید. این قیمت خارق‌العاده که جهات استثنائی داشت و بیشتر جنگ‌های ناپلیونی و محاصرهٔ بری قارهٔ اروپا باعث آن شده بود البته دوامی نیافت، معذلك از ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۳ حد متوسط آن درحدود ۱۰۶ شیلینگ باقی ماند.

در واقع این ترقی قیمت گندم تنها مربوط به علل اتفاقی و زودگذر نبود، بلکه کیفیت ثابت و چاره ناپذیر دیگری نیز درحصول آن دخالت داشت و آن عدم کفایت زمین‌های زراعی موجود برای تغذیهٔ جمعیت پیوسته در حال افزایش بود که ناگزیر بودند به هر قیمت که شده زمین‌های دیگری را هرچند مرغوب ومناسب نباشد تحت کشت درآورند. به‌این‌ترتیب مراتع‌که سابقاً قسمت‌اعظم‌سرزمین انگلستان‌را پوشانده بود هر روز بیشتر در برابر گاو آهن عقب می‌رفت. در همین دوران است که قوانین ظالمانهٔ «ضمایم محصوره»[۲] در انگلستان به تصویب پارلمان می‌رسید و به موقع اجرا گذاشته می‌شد، قوانینی‌که به‌مالکان عمده‌اجازه می‌داد اراضی بایر واقع درمحدودهٔ‌املاك خود را که تا آن زمان بی صاحب و جزء مشترکات روستایی محسوب می‌شد ضمیمهٔ

۱. بنابر کتاب زیبای آقای‌کنان «تاریخ نظریه‌های مربوط به تولید وتوزیع ثروت در اقتصاد انگلستان از ۱۷۷۸ تا۱۸۴۸». ترجمهٔ فرانسه، صفحهٔ۱۹۵، متوسط قیمت گندم درهر ده سال به قرار ذیل بوده است:

۱۷۷۰ تا ۱۷۷۹	۴۵ شیلینك
۱۷۸۰ تا ۱۷۸۹	۴۵ « و ۹ پنس
۱۷۹۰ تا ۱۷۹۹	۵۵ « و ۱۱ «
۱۸۰۰ تا ۱۸۰۹	۸۲ « و ۲ «
۱۸۱۰ تا ۱۸۱۳	۱۰۶ « و ۲ «

بنابراین قیمت گندم در مدت ۴۰ سال بیش ازدو برابر شده بود. چون هرکوارتر اندکی کمتراز ۳ هکتو لیتر (۲٫۹۱) وهرشیلینگ در حدود ۱٫۲۶ فرانك بود، قیمت ۱۰۶ شیلینگ تقریباً معادل ۴۶ فرانك هر هکتو لیتر می‌گردید.

۲. Enclosure Acts

املاك خود بكنند . نقشهٔ بسیار روشنی که از طرف کنان ترسیم گردیده توازی کامل بین قوانین مذکور که همه ساله به تصویب می رسید و ترقی قیمت گندم را به خوبی نشان می دهد[1] .

در ۱۸۱۳ چون مالکان وحشت داشتند با برقراری صلح و بازشدن راه واردات قیمت گندم تنزل نماید ، هیأتی از طرف مجلس عوام مأمور گردید تا دربارهٔ آن تحقیق نماید . نظر کمیسیون مذکور براین شد که در زمین‌های تازه آباد شده تولید گندم کمتر از ۸۰ شیلینگ هر کوارتر (۳۴ فرانك هر هکتولیتر) غیر ممکن خواهد بود ؛ و این خود بهترین دلیل برای تأیید نظریهٔ ریکاردو محسوب می گردید[2] .

ولی آیا راهی برای عدم توسل به زمین‌های درجهٔ دوم وسوم وکشت وکار نکردن در آن‌ها موجود نیست؟ آیا ممکن نیست بااصلاح روش کشاورزی وتبدیل زراعت‌های سطحی به زراعت عمقی بار دهی همان مزارع قدیم را ترقی داد ؟ البته چنین کاری ممکن است، ولی فقط تاحدی[3]؛ زیرا طبیعی است ازقطعه زمینی محدود انتظار محصولی

---

۱ . در انگلستان از اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ تعداد قوانین مذکور مبنی بر اجازهٔ تملیك مشترکات روستایی فزونی یافت وافکار عمومی نیز با آن موافق بود. از ۱۷۰۰ تا ۱۸۴۵ جمعاً ۳۸۳۵ قانون از طرف پارلمان در این موضوع به تصویب رسید که به موجب آنها ۸٫۶۲۲٫۶۶۴ ایکر زمین (هر ایکر معادل ۴۰۰۰ متر مربع) به تملیك خصوصی در آمد . از ۱۸۴۵ به بعد بود که عکس‌العمل نامساعد افکار عمومی و بالنتیجه تغییر رویهٔ قانونگذار ظاهر گردید .

۲ . مع‌الوصف مخالفان ریکاردو می‌توانند اعتراض کنند که در این مورد معلول به جای علت گرفته شده است . به عبارت دیگر به علت دایرکردن اراضی جدید نبوده که قیمت گندم افزایش حاصل کرده، بلکه برعکس به علت ترقی گندم درنتیجهٔ توسعهٔ نیازمندی های عمومی بوده که مشترکات مذکور تحت مالکیت خصوصی وکشت وزرع درآمده است . به نظر می‌رسد که توجیه اخیر بیشتر صحیح و مطابق با واقع باشد .

۳. راه وچارهٔ دیگر تغییر نوع زراعت است ؛ زیرا ممکن است زمینی برای زراعت گندم مثلا به عنوان زمین درجهٔ۴ طبقه بندی شود، ولی کشاورزهوشیاروکاردان همان رابرای تاکستان ویاگل‌کاری به زمین درجهٔ اول مبدل سازد . اما همانطور که فون تونه از پیروان مؤمن باستیا متوجه شده‌است این کیفیت موجب نفی قانون بهرهٔ مالکانه نیست، زیرا اگرزمین نامرغوب برای‌زراعت‌گندم‌را بتوان به‌باغچهٔ‌درجهٔ اول‌مبدل ساخت ، نتیجهٔ عمل‌این‌است←

نامحدود نمی‌توان داشت . همه جاحد و نهایتی وجود دارد ، حد و نهایتی که با پیشرفت علم و فنون کشاورزی ممکن است به عقب رانــده شود . ولی دهقان کشاورز همواره قبل از رسیدن بــه این مرز مطلوب ناچار عمل خود را متوقف می‌سازد ، زیرا تجربه به او نشان می‌دهد که محصول اضافی ارزش خرج آن را ندارد ویا به عبارت دیگر با در نظر گرفتن کار و مخارج اضافی از طرفی و قیمت محصول اضافی از طرف دیگر معلوم می‌گردد که ارزش این کمتر از مخارج آن است و این همان چیزی است که در اصطلاح علم اقتصاد « قانون باردهی نا متناسب » نامیده می‌شود[۱] .

توجه به این قانون باردهی نامتناسب برای درك نظریه‌های ریکاردو و مالتوس لازم و ضروری است ، ولی قانون مذکور را قبل از آن‌ها تورگو کشف کرده و با سادگی قابل تحسینی بیان کرده بود . این جمله از اوست که می‌گوید : « هرگز نباید تصور کرد که خرج مضاعف همیشه محصول مضاعف می‌دهد »[۲]. مالتوس نیز این جملهٔ

← که زمین مذکوراز صف زمین های گندم کاری خارج می‌شود ومقام خودرا در بین زمین های مربوط به زراعت گل احرازمی‌نماید. بهرهٔ مالکانه دراین زمین‌هم از روزی ظاهرخواهد شد که زمین های نامرغوب تر به این زراعت تخصیص داده شود .کتاب فون تونه به‌نام «درامد ارضی» (Fontenay du Revenu Foncier, Paris 1854) درسال ۱۸۵۴ منتشر گردید.

۱. Loi du rendement non proportionnel

۲. مراجعه کنید به رسالهٔ تورگو : « ملاحظاتی راجع به رسالهٔ آقای سن پراوی» (Obseruations Sur un mèmoire be m. de Saint Péravy (کلیات تورگو، جلداول، صفحهٔ ۴۲۰).

« هرگز نبایدتصور کرد که خرج مضاعف همیشه محصول مضاعف می‌دهد ...، بلکه به‌احتمال قوی افزایش تدریجی مخارج به منظور تقویت زمین و تحصیل محصول اضافی ، اگر بجائی برسد که دیگرمحصول بیشتری ازآن‌بدست نیاید ، باردهی اضافی زمین درهریك ازدوره‌های افزایش مخارج نسبت به دورهٔ سابق کمترخواهد بود. دراینصورت باردهی زمین شبیه‌به‌حالت فنری‌است‌که بارآن‌را با افزودن وزنه‌های مساوی به‌تدریج‌زیادتر کنند، هرگاه وزنه‌ها سبك ویا نیروی مقاومت فنرزیاد باشد اثروزنه‌های اول برروی آن ممکن است نا محسوس باشد، ولی همین‌که سنگینی وزنه‌ها به‌حدی رسید که فنرتاب مقاومت آن‌را نداشته باشد ناچاربه‌تدریج خم می‌گردد . معذلك پس از آنکه تا حد معینی خم شد باز در بــرابــرفشار مقاومت نشان ←

دیگر او را ، اگرچه شاید ، بدون توجه تکرار کرده است : « بدیهی است به نسبتی که کشت و کار توسعه می‌یابد ، اضافات سالانهٔ محصول ، نسبت به محصول متوسط به‌تدریج کمترمی‌شود »[1] .

ریکاردو درزمان خود و در زیرچشم خویش عمل و اثرقانون مذکور رامشاهده می‌کرد . او اغلب،ولی با بیانی مبهم و در پرده، ازکاهش باردهی سرمایه که به‌تدریج و به صورت طبقات متوالی در زمین به کار برده شود ، سخن می‌راند و می‌گوید که حتی

می‌دهد . وزنه‌ای‌که سابقاً آن را تا میزان یك بند انگشت خم می‌کرد اکنون بیش از چند نقطه خم نمی‌نماید واثروزنه‌ها به‌تدریج کمترمی‌شود .

« این مقایسه اگرچه ازهر جهت کامل و درست نیست ، ولی بطور کافی نشان می‌دهد وقتی‌که باردهی زمین به حدنهائی نزدیك‌گردید دیگر کار وخرج بیشتر برروی آن محصول را به میزان خیلی‌کمتر افزایش می‌دهد» .

این نکته را نیزباید متذکرشویم‌که ذهن نقاد وتیزبین تورگو متوجه کیفیت دیگری هم شده است که عموماً بردانشمندان اقتصاد کلاسیك مجهول مانده است و آن این که در آغاز کشت وزرع، دوره‌ای وجود داردکه دورهٔ اعلای باردهی است ؛ یعنی نسبت باردهی بیش از نسبت مخارج است « Le rendement plus que proportionnel» .

۱ . باید این نکته را متوجه باشیم‌که دومین تصاعد مشهورمالتوس یعنی تصاعد حسابی مواد غذایی او متضمن نوعی از قانون باردهی نامتناسب است؛ زیرا در تصاعد عددی که جمله‌های تصاعدی مثلا به نسبت ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶ و۷ ، ... و ۱۰۰ ترقی می‌نماید نسبت افزایش هردوره دربرابر دورهٔ سابق خود به‌تدریج که زمان پیشرفت می‌کند ناچار کمتر می‌شود . مثلا، زمینی‌که نمایندهٔ محصول‌آن عدد یك‌است و دردورهٔ بعد یعنی پس از بیست و پنج سال به‌عدد ۲ می‌رسد نسبت افزایش عدد ۲ در برابر عدد ۱ صد درصد است وآن را هم نباید کاملاً ، خیالی وفرضی دانست، زیرا منطبق بادوره های اول باردهی‌زمین‌است‌که بسیار عالی است. درآخردورهٔ بیست و پنجسالهٔ سوم‌که محصول به عدد۳ می‌رسد، اگر چه مقدار مطلق افزایش مساوی با دورهٔ سابق است ولی نسبت افزایش از۲ به ۳ بیش از پنجاه در صد نیست . سپس دردوره های بعدی نیزاز ۳ به ۴ وازه۴ به ۵ وازه۵ به ۶ نسبت افزایش به ۳۳ درصد، ۲۵ درصد و ۲۰ درصد تنزل خواهد یافت وبالاخره دردورهٔ صدم اگرچه مقدارمطلق افزایش ثابت وهمان‌است‌که ازاول بود ولی نسبت‌آن به یك صدم می‌رسد وبهمین‌ترتیب تنزل نسبت افزایش به‌آرامی،ولی‌همیشه وبطورنامحدود، ادامه خواهدداشت.

در این حالت هم یعنی با وجود گسترش نیافتن کشت و زرع به زمین‌های نامرغوب باز بهرهٔ مالکانه ظاهر می‌گردد. فرض می‌کنیم برروی همان زمین‌های شمارهٔ یك که گندم آن از قرارهر هکتولیتر ده فرانك است باقی بمانیم وفرض می‌کنیم که با توسعهٔ جمعیت و احتیاج به محصول بیشتر به جای آن که به زمین‌های شمارهٔ ۲ متوسل شویم سعی کنیم که با اصلاح زمین و اصلاح روش زراعت بار دهی همان زمین‌های شماره یك را تقویت نمائیم. از این عمل تغییر عمده‌ای در اوضاع و احوال حاصل نخواهد شد، زیرا محصولات اضافی این زمین‌ها به قیمت گران‌تر مثلا ۱۵ فرانك هر هکتولیتر به دست خواهد آمد، عیناً مثل این که زراعت را به زمین‌های درجهٔ دوم برده باشیم و چون هرجنس بیش از یك قیمت در بازار ندارد، این قیمت، قیمت عمومی و شامل همهٔ گندم‌ها خواهد گردید و در نتیجه ترقی قیمت گندم از ده فرانك هر هکتولیتر به ۱۵ فرانك، بهرهٔ مالکانهٔ جدیدی برای مالکین به‌وجود خواهدآمد؛ زیراهر دوگندم آن‌ها (چه گندم حاصل از زراعت به طور عادی و چه گندم اضافی در نتیجهٔ افزایش کاروسرمایه) از قرارهکتولیتری ۱۵فرانك به‌فروش می‌رسد. بالنتیجه از دو هکتولیتر گندم (۱۵+۱۵=۳۰) سی فرانك عاید مالك می‌شود و حال آن‌که مخارج تولید این دو هکتو لیتر بیش از ۲۵ فرانك (۱۵+۱۰=۲۵) نبوده است[۱].

برای اجتناب از زراعت در زمین‌های پست و نامرغوب باز راه و چارهٔ دیگری

---

۱. این مسأله را ریکاردو به صورتی دیگر بیان کرده است: «هرگاه با سرمایه‌ای در حدود یکهزار لیره زارع اجاره‌کار صدکوارتر گندم تولید نماید و با بکار بردن هزار لیره سرمایهٔ جدید اضافه محصولی درحدود ۸۵کوارتربدست آورد، مالك زمین ذی‌حق خواهد شدکه ازاومطالبهٔ معادل ۱۵کوارتربهرهٔ مالکانه بنماید، زیرا ممکن نیست برای‌سودسرمایه گذاری دونرخ متفاوت وجود داشته باشد» (ص۴۳). مقصود اواین است که چون نرخ سود به‌دلیل باردهی‌کمتر سرمایهٔ جدید کاهش پیدا می‌کند بهرهٔ مالکانه لزوماً ظاهر می‌شود، زیرابهره مالکانه برحسب تعریف چیزی جزفاضل محصول پس‌ازوضع سود و دستمزدها نیست. این توضیح به اقرارخود ریکاردو عیناً ازکتاب نویسندهٔ دیگر انگلیسی به نام ادوارد وست (Edward west, Application of Capital to Land 1815) اخذ شده است:

وجود دارد و آن یافتن اراضی بکر وحاصلخیز در خارجه از راه مهاجرت وایجاد مستعمرات و یا ساده تراز آن خریدن و وارد کردن غلات ارزان از سرزمین‌های حاصلخیز و دور دست و ماوراء دریاها به وسیلهٔ کالاهای صنعتی است که تولید آن‌ها تابع قانون باردهی نا متناسب نیست . ولی در این‌جا نیز باید حساب مخارج حمل و نقل را در نظر داشت که برمخارج تولید اضافه می‌شود و نتیجهٔ آن مانند زراعت در زمین‌های پست و نا مرغوب ایجاد بهرهٔ مالکانه خاص ، بهرهٔ مالکانه ناشی از مزیت جا و محل به نفع اراضی نزدیك و مجاور بازار، است . همچنان که ژان‌باتیست سی گفته است : « دوری از بازار معادل بی باری است » . در امریکا اراضی بسیار خوبی وجود داردکه‌گندم آن فرضاً ازقرار هکتولیتر ده فرانك بدست می‌آید، ولی اگرحمل یك هکتولیتر از این گندم به انگلستان مستلزم پنج فرانك مخارج باشد واضح است که این گندم در آن کشور کمتر از هکتولیتری پانزده فرانك به فروش نمی‌رسد ، درست مثل‌این‌که از زمین‌های نامرغوب درجهٔ دوم بدست‌آمده باشد . بالنتیجه‌مالکان اراضی درجهٔ اول انگلستان به همان ترتیب از هر هکتولیتر گندم اراضی خود پنج فرانك بهرهٔ مالکانه دریافت خواهند کرد .

مع‌الوصف باید اضافه کنیم که این راه وچارهٔ سوم به زحمت به خاطر ریکاردو رسیده است ، زیرا در واقع او از کجا می‌توانست تصور کند که نیم قرن بعد روابط و تجارت بین‌المللی چنان توسعهٔ شگرفی پیدا خواهد کرد که قانون بهرهٔ مالکانهٔ او را درکشورهای‌اروپا واژگون می‌سازد وموجب تکذیب‌کلیهٔ عواقب ومخاطرات احتمالی آن می‌گردد[1] .

۱. اندکی بعدیك نویسندهٔ آلمانی، که‌خود ازمالکان بزرگ‌بود، کتابی‌راجع به‌این‌جنبه ازبهرهٔ مالکانه‌که مورد توجه ریکاردو قرارنگرفته‌بود، یعنی اثردوری بازاردرزراعت وقیمت محصولات منتشرکرد واو تونن(Thünen) بودکه درکتاب خود به‌نام « دولت منفرد» که جلد اول‌آن در ۱۸۲۶ انتشاریافت شهری‌را درنظر می‌گیردکه تا فاصلهٔ ممتدی محصور از اراضی کشاورزی است وتوضیح می‌دهدکه‌چگونه وبرطبق چه قواعدی زراعت در پیرامون‌آن دردوایری‌که مرکز‌آن همان شهراست گسترش می‌یابد وروش زراعت در هرمنطقه تابع فاصله ودوری‌آن ازمرکز است .

این نظریهٔ مشهور و نامی ریکاردو که در نظر اول مسلم و بدیهی جلوه می‌کند مع‌الوصف مشتمل برمبادی و مقدماتی است که باید از نزدیك و دقیق‌تر مورد بررسی واقع شود . بعضی از آن ها را می‌توان جزء حقایق قطعی دانش اقتصاد دانست و بعضی دیگر را مشکوك و مردود شناخت .

۱ . نظریهٔ ریکاردو نخست مبتنی بر این فرض است که محصولات اراضی با حاصلخیزی‌های مختلف و با آن‌که مقدار سعی وزحمت لازم‌برای تولید آن‌ها متفاوت است باز در بازار به یك قیمت فروخته می‌شوند و « ارزش تجارتی »آن‌ها یکی‌است[۱].

این حکم را که ما موقتاً بدون بحث قبول کرده‌ایم آیا می‌توان صحیح وغیر قابل ایراد دانست ؟ مسلماً بلی ، اگر راجع به محصولات از یك نوع و یك صفت‌مانند گندم باشد ؛ زیرا وقتی کالای عرضه شده در بازار یك چیز باشد برای خریدار چه تفاوت می‌کند آن را از این بخرد و یا از آن و هرگز حاضر نخواهد شد که بعضی از آن را گران‌تر از بعضی دیگر خریداری نماید . این همان چیزی است که بعدها

۱ . افتخار این کشف اساسی برای درك ارزش تجارتی را نباید منحصراًعاید ریکاردو کرد، زیرا چهل سال قبل ازاودرسال ۱۷۷۷ دهقانی ساده ازاهالی اسکاتلند به‌نام‌آندرسن، که اگر بعداً به‌عنوان پیشرو ریکاردو شناخته نشده‌بود مسلماً نامش مجهول‌می‌ماند ، درکتابی به‌عنوان «ملاحظاتی‌راجع‌به‌وسایل‌تحریك‌روحیه‌درصنعت‌ملی» (Anderson,Observations on the means of exciting a spirt of national Industry, 1777) این نکته را به خوبی متوجه شده و شرح داده بود : « آن‌کشاورزکه‌دربارده ترین زمین‌ها کشت وزرع می‌کند ، غله‌اش را به‌قیمتی بسیارنازل‌ترازکسانی‌که درزمین‌های نامرغوب کار می‌کنند به بازار می‌آورد .... با وجود این وی غلهٔ خودرا به‌همان قیمت‌که برای‌محصول بدترین وکم‌حاصل‌ترین زمین ها معین می‌گردد به‌فروش می‌رساند .... بنابراین طبیعی‌است هرچه زراعت در زمین حاصلخیزتراست سودآن بیشتر است ، ولی‌چون سود زراعت‌به‌تدریج وبه نسبتی‌که به‌زمین های پست ترمتوسل می‌شوندکمترمی گردد ناچار درمراحل‌آخر کار به جایی‌می‌رسدکه دربدترین زمین‌ها مخارج‌لازم‌برای تولید معادل‌بامجموع‌محصول‌باشد». (نقل شده‌ازطرف‌استانلی‌جونس‌درکتاب«نظریهٔ‌دانش‌اقتصاد» Theory of Political Economy صفحهٔ ۲۲۹) ولی به نظر نمی‌رسد که ریکاردو از کتاب مذکـور اطلاع حاصل کرده باشد. به‌هرحال نام وی را نمی‌برد وحق تقدم را فقط برای مالتوس و وست قائل است.

استانلی‌جونس « قانون بی تفاوتی » می‌نامد[1] .

۲. از طرف دیگر نظریهٔ ریکاردو باز مبتنی بر این فرض است که میزان ارزش تجارتی[2] اشیاء که برای کالاهای از یك نوع و یك جنس ویك صفت یکنواخت است مقدار کاری است که برای تولید آن‌ها به مصرف می‌رسد .

با این بیان ما دربرابر نظریهٔ‌ارزش ریکاردو قرار می‌گیریم . چنانکه می‌دانیم به عقیدهٔ او مقیاس‌ارزش هرچیزمقدارکاری است‌که برای تولیدآن‌به مصرف‌می‌رسد .[3] آدام اسمیت هم قبلا گفته بود که ارزش اجناس متناسب با کار لازم برای‌تولید آن‌ها است ، ولی این قاعده را منحصر به جوامع ابتدایی‌کرده بود . برای اجتماعات پیشرفته و متمدن برعکس معتقد بود : « کمتر چیزی یافت می‌شود که همهٔ ارزش تجارتی آن منحصراً مربوط به کار باشد » . بنابراین، اسمیت قبول داشت که کار یکی از عوامل ارزش است ولی نه عامل منحصر به فرد . عوامل دیگر در نظر اومسلماً زمین وسرمایه است.

ولی ریکاردو، همان طورکه‌خاصیت‌اذهان مستغرق درمجردات‌است،کاررا ساده می‌کند : یعنی دو عامل دیگر را حذف می‌نماید و فقط عامل کار را باقی می‌گذارد . زمین را به این منظور کنار می‌زند که بهرهٔ آن به هیچ وجه تأثیری در ایجاد ارزش اضافی ندارد، بلکه برعکس‌بهرهٔ زمین مخلوق ارزش‌اضافی است[4] ویا به عبارت دیگر به این دلیل که زمین‌بهرهٔ مالکانه می‌دهد قیمت‌گندم ترقی نمی‌کند بلکه به این‌دلیل

---

۱. La loi d' indifférence

۲. Valeur d' échange

۳. « من کاررا سرچشمهٔ هرارزش ومقدارآن را میزان تقریباً انحصاری ارزش نسبی کالاها می‌دانم » .

۴. این همان نکته‌ای است‌که قبلا هیوم برآدام اسمیت ایراد گرفته بود (مراجعه شود به مطالب گذشته راجع به‌آدام اسمیت).

که گندم گران می‌شود زمین دارای بهرهٔ مالکانه می‌گردد . ریکاردو می‌گوید : «فهم و درك کامل این اصل از مهمترین مبادی دانش اقتصاد است» . اما راجع به سرمایه معتقد است که آن نیز محصول کار است و بنابراین ضرورت ندارد که عاملی جداگانه محسوب شود . مقصود از کار در این مورد « نه تنها کاری است که مستقیماً در تولید ثروت به‌مصرف می‌رسد بلکه کارهایی هم هست که صرف ساختن ابزارو ماشین‌ها وساختمان های لازم برای تولید ثروت شده است »[1]. معذلك ریکاردو از این توضیح که سرمایه را به کار برگشت می‌دهد خیلی راضی نبود . درواقع این فکر برای سرمایه‌دار کلانی مثل او می‌بایستی به شدت ملال‌انگیز باشد . بخصوص از مثال‌هایی که به عنوان ایراد به اوعرضه می‌کردندکه شراب وچوب و امثال آن‌ها باکهنه شدن ارزش بیشترمی‌یابند آشفته خاطر می‌گردید . درنامه‌ای به ماك‌کولومی نویسد : « پس از تأمل بسیار دراین موضوع بر این عقیده شده‌ام که ارزش اشیاء نسبت به یکدیگر تابع دو چیز است : اول مقدار کار لازم برای تولیدآن‌ها، دوم مدت زمان لازم برای رساندن نتیجهٔ کار به بازار ». بنابراین او احساسی مقدماتی و ناقص در بارهٔ این عامل جدید و کاملا مجزا از کارداشت که بعدها اقتصادشناس اطریشی، استاد بوهم‌باورك، برای آن اهمیت مخصوصی قائل می‌شود[2] .

۱. « اگرسرمایه ازجمله چیزهای تلف شدنی است ، هرسال برای حفظ و تجدیدآن کوشش بسیارلازم‌است . این کار تجدید وسایل‌را می‌توان واقعاً جزء کارهای تولیدی دانست وقیمت‌آن ها باید جزء ارزش کالاهای تولید شده باشد » .

۲. عموماً نظریهٔ ریکاردو را به این صورت بیان می‌کنندکه « ارزش اشیاء تابع‌هزینهٔ تولیداست» واین بیان صحیح است، زیرا خود او همچنین می‌گوید. مع الوصف ارزش اشیاء را تابع هزینهٔ تولید دانستن غیرازآن است‌که ارزش‌آن ها را عبارت ازمجموع سودکارفرما ودستمزدهای پرداخت شده برای تولیدآن ها بدانند (برفرض این‌که بهرهٔ مالکانهٔ زمین به‌کلی‌کنار زده شود). دراین مورد مثل بسیاری ازموارد دیگرفقط مبهم ومشوش بودن‌معانی ممکن است موجب نجات ریکاردوازملامت تناقض‌گویی صریح بشود . دریکی ازیادداشتهای مربوط به بخش هفتم ازفصل اول می‌گوید : « ظاهراً مالتوس چنین تصور می‌کند که نظریهٔ من متضمن این عقیده است‌که هزینهٔ تولید وارزش یك چیز هستند واین درست است به‌شرط آن‌که هزینه را عبارت ازکلیهٔ مخارج تولید وازآن جمله سودکارفرما هم بدانیم » .

مع‌الوصف ریکاردو ناچار شده بود با تأسف وبرخلاف میل خویش قبول نماید که در بعض از موارد ارزش اشیاء ، بدون ارتباط با کار ، ناشی از کمیابی آنها و یا عامل زمان است و خود او به عنوان مثال « تصاویر گرانبها ، مجسمه‌ها ، کتاب‌ها ، مدال‌ها وشراب‌های لذید » را نام می‌برد، ولی درعین‌حال عقیده‌داشت‌که این‌ها موارد غیر عادی وغیرقابل توجه هستند. در صورتی‌که برعکس امروزه اقتصادشناسان دامنهٔ این‌احوال را وسعت داده ونظریهٔ جامع ارزش را براساس‌آن یعنی‌براساس « سودمندی نهائی » بناکرده‌اند[1] .

۳. ازطرف دیگر کافی نیست گفته شود که ارزش ناشی ازکاراست، بلکه باید معلوم گردد ناشی از کدام کار می‌باشد . وقتی کیسه‌های مختلف گندم به بازار آورده می‌شود ، فرض می‌کنیم سه کیسه ، که هر یك مستلزم مقداری کـار متفاوت بوده‌اند زیرا بعضی از آنها محصول زمین‌های با برکت وبعضی دیگرازآن زمین‌های‌نامرغوب هستند ، ولی با وصف این همه آن‌ها در بازار به یك قیمت خرید و فروش می‌شوند؛ باید بدانیم کدام یك از این‌سه مقدار مختلف‌کارعامل قطعی تعیین ارزش‌است. به نظر ریکاردو کار نهایی یعنی کار آن کیسهٔ گندم که با شرایط نامساعدتر و گران‌تر از همه تولید شده است .

ممکن است سؤال شود چرا ؟ چرا حداکثرکار؟ چرا آن‌کیسه‌که بهتروارزان‌تر از همه تمام شده قانون بازار نباشد ؟ ویا لااقل چرا حدوسط ملاك عمل نشود ؟

ریکاردو می‌گوید چنین چیزی غیر ممکن است . زیرا فرض می‌کنیم سه‌کیسه عرضه شده به بازار محصول سه زمین درجهٔ الف ، ب و ج باشدکه درهر یك از آن‌ها مقدار کار لازم برای تولید به ترتیب ۱۰ ، ۱۵ و ۲۰ است . حال غیر ممکن است که قیمت بازار از ۲۰ که هزینهٔ تولید درآخرین زمین ج است پایین‌تر بیاید ؛ زیرا اگر قیمت در حدود ۱۰ و یا ۱۵که معادل هزینهٔ تولید درزمین‌های الف و ب است تثبیت شود دیگر در زمین «ج» زراعت نخواهد شد و حال آن‌که برطبق فرض این مقدار

---
[1]. Utilité finale

محصول برای رفع نیازمندی‌ها لازم و ضروری است . اگر زمین‌های درجهٔ سوم کفایت نکند ناچار به زمین‌های درجهٔ چهارم‌هم متوسل می‌شوند و محصول آن‌ها برمجموع محصولات موجود بازار اضافه می‌گردد ولی با قیمتی گرانتر از ۲۰،زیرا مطابق فرض هزینهٔ تولید در آن‌ها بیشتر است .

در این استدلال باید ظرافت کلام ریکاردو را تحسین کرد که موفق شده است درامدی مانند بهرهٔ مالکانهٔ زمین را که به کلی خارج از کار و مستقل از کار است به وسیلهٔ همان قانون که « هر ارزشی ناشی از کار است » توجیه‌کند . با وصف این نظریهٔ « ارزش برابر با کار » او هم ازآسیب این تردستی به‌کلی مصون نمانده است ، زیرا نتیجهٔ بحث این شد که از همهٔ کیسه‌های موجود دربازار فقط یك کیسه هست‌که ارزش آن و میزان کار آن مساوی است . در بقیهٔ کیسه‌ها مقدار کار و ارزش تجارتی به‌کلی متفاوت و مغایر است .

اگر چه اکثر اقتصاد شناسان امروز قبول دارندکه ارزش به هیچ‌وجه محصول کار نیست ، بلکه نتیجهٔ انعکاس امیال انسانی براشیاء است . باوجود این قانون ریکاردو صحیح است و آن‌را باید به این معنی تعبیر کرد که رقابت وسیلهٔ برگرداندن قیمت کالاها به حدود هزینهٔ تولیدآن‌ها است،ولی قیمت آن‌ها ممکن نیست ازمیزان هزینهٔ نهائی تولید[1] یعنی بالاترین‌مخارج برای تولیدآخرین‌واحدهای مورداحتیاج بازارپایین‌تر بیاید . از این لحاظ قانون مذکور نه تنها برمحصولات کشاورزی بلکه برهمهٔ کالاها صادق است و بنابراین موارد شمولش بسی عام‌تر از آن است که کاشفانش برای آن قائل شده‌اند . چنانکه بعداً خواهیم دید امروزه وجود بهره‌ای نظیر بهرهٔ زمین برای سایر درامدها هم مسلم شده است . البته در نتیجهٔ این تعمیم بهرهٔ زمین اصالت

۱. Coût de production marginal

ونیز باید متوجه بودکه ریکاردو مانندکارل مارکس و نویسندگان دیگری که کوشش کرده‌اند اساس ارزش را برکارقراربدهند ، مجبورشده است‌که ضمناً وبدون تصریح مداخله قانون عرضه وتقاضا را برای تطبیق نظریهٔ خویش براوضاع واحوال خارجی فرض بنماید .

و اهمیت خاص خود را که در مجموعهٔ عقاید ریکاردو داشت تاحدی از دست می‌دهد، زیرا بهرهٔ امتیازی که حاصل اتفاقات مساعد و اوضاع واحوال مختلف است در همهٔ موارد ممکن است ظاهر شود، چنانکه امروزه برخی از اقتصاد شناسان از «بهرهٔ امتیازی مصرف کنندگان» سخن می‌رانند[1].

۴. بالاخره لازمهٔ نظریهٔ ریکاردو این است که همواره قسمتی از مزارع بدون بهرهٔ مالکانه باقی‌بماند، زیرا درآمد آنها فقط به میزان مخارج کشت و زرع آنها است. به عبارت دیگر ریکاردو فقط معتقد به وجود «بهره‌های اختلافی» است وسایر احوال بهرهٔ زمین راکه مورد توجه مالتوس بوده قبول ندارد.

ولی دراین‌مورد ظاهراً حق با مالتوس‌است، زیرا هرچند ممکن‌است زمین‌های به‌کلی فاقد بهرهٔ مالکانه وجود داشته باشد، خواه به سبب فقر و بی باری آن‌ها وخواه با وجود باردهی عالی به‌دلیل وفور بیش‌ازحد احتیاج آن‌ها مانند وضع زمین‌ها در بعضی از مستعمرات. باوجوداین، مسلم است‌دراجتماعی‌که نفوس‌آن متراکم وحوایج آن زیاد می‌شود فقط به این علت که زمین به اندازهٔ احتیاج موجود نیست‌ممکن است همهٔ زمین‌ها و محصولات آن‌ها ارزشی ناشی از کمیابی و مستقل از باردهی پیدا کند و حاصلخیزی یکسان آن‌ها تغییری در اوضاع ندهد و کشتزاری پیدا نشود که کسی حاضر به‌خرید ویا اجاره و پرداخت بهرهٔ مالکانهٔ آن نباشد، وحال آن‌که اگر عواید زمین فقط محدود به میزان مخارج‌کشت و زرع بودکسی برای اجاره و خریداری‌آن حاضر نمی‌شد.

اما دلیل این که ریکاردو این قسم بهرهٔ مالکانه را که صرفاً مربوط به‌کمیابی است تصدیق‌نکرده به خوبی روشن‌است، زیرا با قبول‌آن‌گرفتار خلاف‌گویی می‌گردید و اساس نظریه‌اش‌که سرچشمهٔ هر ارزشی کار است متزلزل می‌شد. درست است‌که او، چنان که گفتیم، استثنائی برای بعضی‌از اشیاء کمیاب و نادر «که هیچ‌کاری نمی‌تواند مقدار آن‌ها را زیاد کند» پذیرفته است، ولی این استثناء در نظر او رخنهٔ کوچك و

۱. La rente des consommateurs

غیر قابل اعتنائی بوده که فوراً آن‌را بهم‌آورده و دیگر در اندیشهٔ آن نبوده است، اما اگر آن را وسعت می‌داد و ثروت وسیع وعظیمی مانند زمین‌را مشمول آن می‌کرد دیگر برای نظریهٔ معروفش چیزی باقی نمی‌ماند[1].

☆ ☆ ☆

این بود نظریهٔ ریکاردو راجع به بهرهٔ مالکانهٔ زمین، نظریه‌ای مشهور بین‌همهٔ عقاید اقتصادی‌که به جرأت می‌توان گفت هیچ یك از آن‌ها حتی نظریهٔ جمعیت مالتوس هم بدین درجه از شهرت نرسیده و این همه بحث و انتقاد هیجان آمیز برنیانگیخته است. دلایل این شهرت و اهمیت را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. نخست این نظریه نظام طبیعی دلفریب جهان اقتصادی را که همگان تغییر ناپذیر می‌پنداشتند با نمایان ساختن تعارضات بیشمار آن یکباره مشوش می‌ساخت، زیرا واضح است‌که هرگاه این نظریه درست باشد نفع مالکان اراضی نه تنها درجهت مخالف منافع آن طبقاتی است که با آن‌ها سر و کار دارند و باید درامد اجتماعی را باهمهٔ اختلافات لازمهٔ آن بین خود تقسیم نمایند، بلکه درجهت مخالف مصالح عمومی اجتماع هم هست.

در واقع و حقیقت نفع مالکان عبارت از چیست؟

از طرفی نفع آن‌ها دراین است که نفوس و نیازمندی‌های عمومی هرچه بیشترو هرچه سریع‌تر فزونی یابد و مردمان ناگزیر شوند به کشت زمین‌های تازه بپردازند و این زمین‌ها هرچه ممکن است پست و نامرغوب و بی‌ثمر باشند تا زحمت و خرج آباد کردن و حاصل بدست آوردن از آن‌ها سنگین‌تر باشد وبالنتیجه بهرهٔ مالکان افزایش پیدا کند. به عبارت دیگر کامیابی بهره خواران و دولت دلبخواه آنان هرچه بهتر و بیشتر تأمین می‌گردد‌که سرنوشت مردمان، جان‌فرسایی بیشتردر زمین‌های بی‌بارتر باشد!

از طرف دیگر نفع مالکان به صورت جمعی، هرچند این نکته ممکن است بدایهٔ عجیب و غیرعادی به نظر برسد، دراین است که دانش و فن‌کشاورزی هیچ‌گونه

۱. ولی چگونه‌به خاطراونرسیده است‌که زمین برای هرکشور وحتی بطورکلی‌برای نوع بشرازآن ثروت هایی است‌که « هیچ کاری نمی‌تواند برمقدارآن بیافزاید.

پیشرفتی ننماید ؛ زیرا ترقی‌وپیشرفت هرچه‌باشد نتیجه‌اش جزاین نیست که وسیلهٔ بدست آوردن محصول بیشترازهمان زمین‌ها و بالنتیجه خنثی‌کردن اثرقانون‌باردهی نامتناسب وپایین‌آوردن قیمت غلات وکم‌کردن بهرهٔ مالکان بشود، چه با وصف‌آن دیگراحتیاجی به آبادکردن زمین‌های نامرغوب نخواهدبود . به عبارت دیگرچون نرخ ومیزان بهره متناسب بادرجهٔ موانع ومشکلات است ، هما نطورکه درمخزن‌آب ارتفاع سطح‌متناسب با بلندی سد است ، هر امری که موجب پایین آوردن مانع می‌شود سبب پایین آمدن بهره‌مندی مالکان نیز می‌گردد .

مع‌الوصف برای تخفیف این استنتاج شوم باید اضافه کرد که نفع هرمالکی به تنهائی ومنفرداً ایجاب می‌کند که درملك خود هر چه بیشتر به اصلاحات کشاورزی بپردازد تا قبل از آن که اصلاحات تعمیم یابدو موجب ارزانی‌قیمت غلات شود وقت کافی برای استفاده از افزایش محصول داشته باشد، وهیچ بعید نیست که عموم مالکان به امید استفاده ازفرصت به همین ترتیب عمل‌کنند و سرانجام شوق منافع فردی موجب فریب جمعی آنان به‌سود مصالح عمومی بشود . ولی به چنین نتیجهٔ نیکی‌زیاد امیدوار نباید بود .

ریکاردو این تضاد منافع را درك می‌کند واهمیت‌آن را به‌شدت نمایان می‌سازد وبلاشك درنتیجهٔ همین مطالعات وتأملات است‌که بیشتر ومصمم‌ترازآن چه فیزیوکراتها و آدام اسمیت بوده‌اند طرفدار آزادی بازرگانی بین‌المللی می‌شود [1] . برای آنان

۱. « معاملات بین صاحبان املاك و مردم نظیر معاملات بازرگانی نیست‌که سود آن کم و بیش عایدخریدار و فروشنده هر دو بشود ، زیرا در معاملهٔ اولی تمام سود برای یك طرف و تمام زیان برای طرف دیگر است » (ص ۳۰۸)، بدین ترتیب وقتی مالك زمین گندمش‌را به مصرف کننده می‌فروشد معاملهٔ اوغیر از معاملات عادی است . دراین‌جامصرف کننده چیزی در ازای آن‌چه می‌پردازد (مقصود چیزی در ازای آنچه اضافه برهزینهٔ تولید می‌پردازد) دریافت نمی‌کند .آیاگرفتن چیزی وندادن چیزی درازای‌آن غیرازدزدی است؟

در محل دیگر ریکاردو در پاسخ بیان با صفای اسمیت که « منافع مالکان زمین به هیچوجه معارض مصالح‌طبقات‌دیگراجتماع نیست»می‌گوید«نفع مالك زمین همیشه‌معارض←

آزادی بازرگانی خارجی مبتنی بر عقیده و پندارکلی هماهنگی امور و توازن منافع بود ، درصورتی که از لحاظ ریکاردو متکی بر یك امر صریح و معین یعنی ترقی قیمت گندم و افزایش بهرهٔ مالکانه و تنها وسیلهٔ مؤثر برای جلوگیری از اینجریان نامطلوب است . برطبق عقیدهٔ او آزاد ساختن ورود غله از خارجه معادل آباد ساختن اراضی حاصلخیز جزایر بریتانیا و حتی با برکت تر از آن‌هاست، زیرا ضرورت توسل به‌اراضی نامرغوب را ازبین می‌برد وگرانی خواربار را متوقف‌می‌سازد .

ریکاردوحتی می‌کوشد مالکان را متقاعد کند که قبول آزادی بازرگانی خارجی به‌نفع‌آن‌هااست ، هرچندموقتاً موجب وقفه‌ای در افزایش عواید آنها نشود و مخالفت چشم بستهٔ آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهد : «آن‌ها نمی‌بینندکه تجارت باعث افزایش تولید وافزایش ثروت موجب رفاه عمومی‌است ، اگرچه‌زیان‌های جزئی دربرداشته باشد. هرگاه به منطق آنان عمل شود می‌بایستی همهٔ اصلاحات‌کشاورزی و صنعتی متوقف گردد و از اختراع هرماشینی جلوگیری به عمل آید »[1].

۲ . نظریهٔ بهرهٔ زمین همچنین مشروعیت مالکیت ارضی را مورد تردید قرار می‌داد واساس آن را به‌شدت متزلزل می‌ساخت ، زیرا درامد مالك را غیر مرتبط باکار وبنابراین ضد اجتماع‌معرفی می‌کرد. به‌همین جهت است‌که اقتصادشناسان محافظه‌کار

← منفعت مصرف‌کننده و منفعت‌کارخانه‌دار است. نفع مالك زمین دراین‌است‌که هزینهٔ‌تولید افزایش‌یابد، ولی‌این نه به‌صرفهٔ مصرف‌کننده است و نه به‌نفع‌کارخانه‌دار؛ زیراگرانی گندم باعث‌گرانی مزد می‌شود، بدون آن که بهای کالاهای صنعتی ترقی نماید » (ص ۳۰۷).

۱ . « درکشوری ثروت با سرعت بسیار فزونی می‌یابد که اراضی حاصلخیز فراوان دردسترس همه باشد ، محدودیتی برای واردات وجود نداشته باشد ، محصولات در نتیجهٔ اصلاحات کشاورزی و بدون افزودن برمقدار کار افزایش پیدا کند و بالنتیجه ترقی بهرهٔ مالکانه خفیف و بطی باشد » (ص ۵۱). تعارض بین وجود زمین‌های حاصلخیز ، آزادی بازرگانی خارجی و ترقی دانش کشاورزی ازطرفی و افزایش بهرهٔ مالکانه ازطرف دیگر از جملات فوق به خوبی نمایان است .

کارآن را با خشونت مورد انتقاد وانکار قرار دادند . با وصف این ظاهراً ریکاردو خود بهیچوجه متوجه ضربت هولناکی نبود که براساس مالکیت وارد آورده است . این صفای خاطر که از گفتار او احساس می‌شود و امروزه موجب حیرت ماست به این‌جهت است که او به نظر خویش مالکیت را از هر نوع مسئولیتی مبری ساخته است . وقتی که بهرهٔ مالکانه، برخلاف سودکارفرما ومزد کارگر، جزء اقلام هزینهٔ تولید به حساب نیاید ، وقتی درامد مذکور بهیچوجه مؤثر در ترقی قیمت گندم نباشد بلکه در نتیجهٔ آن وجود پیدا کند[1]، در این صورت از بین سه شریك در تقسیم ، مالك زمین از همه معصومتر به نظر می‌رسد ؛ زیرا عملش صرفاً انفعالی است . او بهرهٔ مالکانهٔ خود را به وجود نمی‌آورد بلکه (اگر بشود گفت) بروی تحمیل می‌شود .

بسیارخوب! فرضاً که چنین‌باشد، همین نکته‌که مالك مداخله‌ای درایجاد بهرهٔ مالکانه ندارد اگر برای برائت ذمهٔ او از عواقب شوم بهره خواری کافی باشد ، برای ویران کـردن عنوان مالکیت او کافی به نظر می‌رسد ، بخصوص اگر قبول کنیم که تنها منشاء مشروع مالکیت باید کار باشد . به همین جهت است که یکی از اقتصاد شناسان معاصرریکاردو، جیمس‌میل[2] ، پیشنهادمی‌کندکه بهرهٔ مالکانه به‌نفع دولت ضبط گردد (و یا به‌اصطلاح امروز بوسیلهٔ مالیات ، اجتماعی بشود) و از این لحاظ پیشقدم اقتصاد شناسان طرفدار ملی کردن اراضی مانند کولن[3] و گوسن[4] و هانری جرج[5] و والراس[6] می‌شود[7] .

۱ . « بهرهٔ مالکانه در قیمت غله تأثیر ندارد و ممکن نیست بهیچوجه تأثیر داشته باشد . فهم و تشخیص کامل این اصل به نظر من از مهمترین مسائل دانش اقتصاد است » . درست است که آدام اسمیت هم گفته بود : « فزونی نرخ بهرهٔ مالکانه نتیجهٔ قیمت است »، ولی ظاهراً اهمیت زیادی برای آن قائل نشده بود .

۲ . James mill ۳ . Colins ۴ . Gossen ۵ . Henri george
۶ . Walras

۷ . ریکاردو با وضع مالیات بر بهرهٔ مالکانهٔ زمین کاملا موافق است ، زیرا به عقیدهٔ او این مالیات « تماماً بر مالك تحمیل می‌شود و برهیچ یك از طبقات مصرف کننده منعکس نمی‌گردد » و این قرینهٔ روشنی است که در نظر او عواید مالکانه کمتر از عواید←

۳. بالاخره نظریهٔ ریکاردو از این جهت بحث انتقادی شدیدی به وجود آورد که متضمن پیش‌بینی آیندهٔ بسیار تاریکی برای نوع بشر بود ودر زمینهٔ خویش قانون غم‌انگیز مالتوس را تأیید می‌کرد . برطبق‌آن، هراجتماع که به‌تدریج توسعه می‌یابد و بزرگ می‌شود ناچار باید روزی خود را با زحمات توان‌فرساتر از زمین‌های بی‌بارتر و با وسائل تولید پرخرج‌تر بدست بیاورد . چنانکه گویی این نظریه برهانی علمی برای اثبات نفرین مندرج در سفر تکوین است که به آدمی می‌گوید : « زمین برای توتیغ و خار ببار خواهد آورد و تو فقط با عرق جبینت نان خواهی خورد » .

با وجود این ریکاردو بد بینی را به آن جا نمی‌رساند که معتقد شود در نتیجهٔ فرو افتادن تدریجی و علاج ناپذیر خاصیت باردهی گرانبها ترین وسیلهٔ تولید ، وسیله‌ای‌که نان روزانهٔ‌ماراتأمین‌می‌کند، نوع بشرمحکوم به قحط وگرسنگی ونابودی است.اوقبول‌داشت‌که‌نیروهای‌نیکوکاروا‌ثربخش‌دیگرمانندپیشرفت‌های‌دانش‌کشاورزی و استفاده از سرمایه های سرشار این مانع را کنار خواهند زد : « هرچند زمین‌هایی که امروزه تحت کشت درمی‌آیند بی‌مایه‌تر از زمین‌هایی هستندکه ازقرن‌ها پیش‌تحت کشت‌وزرع بوده‌اند، هرچندکه تولید محصول مشکل‌تر شده‌است باوجود این چه کسی می‌تواند ادعاکندکه مقدارکنونی‌محصول‌وغلات به‌مراتب بیش اززمانهای‌گذشته نیست» (ص ۱۹۹).

بنابراین ریکاردو ترقی را نفی نمی‌کند ولی راه پیشرفت را با شیبی بسیارتند و

←سایرطبقات در خور عنایت است . با وجود این‌معتقد است‌که در وضع مالیات برمالکان نباید زیاده روی بشود ، زیرا « ظالمانه است که فقط عواید یك طبقهٔ مخصوص از اجتماع موضوع مالیات باشد . بهرهٔ مالکانه در غالب موارد متعلق به‌کسانی است که پس از سالیان دراز زحمت و کوشش و صرفه جویی موفق شده‌اند با دادن ثروت خود قطعه زمینی بدست بیاورند»، ص ۱۷۴ . بی‌عدالتی اصلی ، اگراساساً بی‌عدالتی‌صورت‌گرفته باشد ، به مرور زمان و در نتیجهٔ نقل وانتقالات و خریداری‌های بعدی تصفیه شده است . این استدلال برای پرداخت غرامت به‌مالکان درموقع‌خلع یدآنان ازاراضی بسیارصحیح‌است، ولی به هیچوجه کافی نیست که حق جامعه را راجع به سلب تصرف آن‌ها از اراضی مورد تردید قرار بدهــد .

بیش از پیش سخت و ناهموار نشان می‌دهد ، راهی که اگر سیر بسوی قحط و نایابی نباشد لااقل غلاءو گرانی خواهد بود . براستی اگر مردم جزایر بریتانیا ناگزیر بودند که به منابع کشور خویش اکتفا نمایند ، آیا سرزمین آن‌ها اکنون اعاشهٔ ۴۵ میلیون نفوس آن‌ها را کفایت می‌کرد ؟ و آیا پیش بینی‌های ریکاردو صورت وقوع نمی‌یافت؟

البته ، امروزه‌آسان است ریکاردو را مورد ملامت قرار دهیم که[1] نتوانسته است توسعهٔ حیرت‌آور و معجزه‌آسای وسائل حمل و نقل و واردات غلات و خواربار را از خارجه پیش بینی کند ، توسعه‌ای که نه تنها وسیلهٔ جلوگیری از سیر صعودی بهرهٔ مالکانه گردیده بلکه آن را به کلی واژگون ساخته است . به نظر می‌رسد که اکنون فریادها و ناله‌های مالکان در انگلستان و همهٔ کشورهای قدیم تکذیبی از نظریهٔ ریکاردو باشد[2]،ولی چه‌کسی می‌تواند ادعا کند که این تکذیب قطعی‌وهمیشگی‌خواهد‌بود؟ چه‌کسی

۱ . « ریکاردو به سان مالتوس پیامبری‌کاذب و پیش‌گویی نادرست بود .... آنچه را باشکوه و جلال قانون ریکاردو می‌نامند دروغ محض است » (مجلهٔ اکونومیست فرانسه ۲۱ مارس ۱۹۰۸ ، مقالهٔ آقای فوویل Foville تحت عنوان : نوسانات ارزش زمین در انگلستان در قرن ۱۹) .

۲ . از گزارشی که‌در انجمن پادشاهی آمار (Société Royale de Statistique) در ۱۷ دسامبر ۱۹۰۷ بوسیلهٔ روبر تومسون قرائت‌گردید استفاده می‌شود که حد متوسط بهرهٔ مالکانه برای هر ایکر زمین که در سنوات ۱۸۰۵ - ۱۸۰۱ معادل یازده شیلینگ و دو پنس بوده به‌تدریج‌بالا رفته و به ۲۰ شیلینگ در ۱۸۴۵ - ۱۸۴۱ رسیده است . پس از آن نیز با وجود الغای عوارض گمرکی غلات سیرصعودی خود را تا سال‌های ۱۸۷۷ - ۱۸۷۲ ادامه داده و به حداکثر خویش یعنی ۲۹ شیلینگ و ۴ پنس بالغ شده است . از این تاریخ باز کم‌کم‌کاهش یافته تا به‌نرخ‌کنونی ۲۰ شیلینگ هر ایکر (۶۲ فرانك هر هکتار) رسیده است . بنابراین رقم کنونی دو برابر بیش از زمان ریکاردواست، ولی این نکته را نیز باید متوجه بود که قسمت قابل توجهی از این عواید در طی قرن ۱۹ به مصرف اصلاح وتقویت زمین می‌رسیده است که بنابر تخمین نویسندهٔ گزارش در حدود ۱۵ شیلینگ و ۵ پنس بوده است، به طوری که برای بهرهٔ مالکانهٔ خالص بیش‌از ۴ شیلینگ و ۷ پنس باقی نمی‌ماند . البته یازده شیلینگ بهرهٔ مالکانهٔ اوایل قرن نوزدهم راهم‌نمی‌توان تماماً بهرهٔ خالص‌دانست. با وجود این مسلم است که مخارج اصلاحات زمین در آن زمان به‌مراتب کمتر از امروز بوده‌است.رجوع‌شود به Journal of The Royal Statistical Society , dec . 1907. ←

می‌تواند ادعا کند در آن روز اجتناب ناپذیر که جمعیت کشورهای جدید به اندازهٔ کافی افزایش یابد و مردم مجبور گردند که غلات و خواربار خود را که امروزه به خارجه صادر می‌نمایند برای خود نگاهدارند و به مصارف داخلی برسانند، در انگلستان و کشورهای دیگر اروپا بهرهٔ مالکانهٔ زمین پس از یك دوران طولانی رکود و حتی نزول باز سیر صعودی خود را در پیش نخواهد گرفت؟

درست است که، با وجود قطع واردات از خارجه، باز هم می‌توان تا حد زیادی به پیشرفت‌های دانش کشاورزی امیدوار بود. دیدیم که خود ریکاردو نیز امکانات وسیعی برای صنعت انسانی قبول داشت و باز خواهیم دید که اقتصاد شناسان دیگری از قبیل کری[1] و فون تونه[2]، شاگرد باستیا، در برابر نظریهٔ ریکاردو عقیده‌ای کاملا مخالف و معکوس آن اظهار می‌کنند، مبنی بر این که صنعت بشری در استفاده از نیروی طبیعت از ساده‌ترین و ضعیف‌ترین آنها آغاز کرده (زیرا در اختیار گرفتن آنها آسان‌تر و خود آدمی نیز در بدایت امر موجودی ضعیف بوده) وسپس به‌تدریج و بطور تصاعدی به نیروهای قوی‌تر و سرکش‌تر رسیده است و چون زمین نیز از این ترتیب مستثنی نیست بنابراین کشاورزی نه تنها به سرنوشت باردهی نا متناسب دچار نمی‌شود بلکه روز به روز بارورتر و مولدتر خواهد گردید.

ولی این پندار که انکار قانون باردهی نا متناسب است برقیاسی نادرست استوار

→ بطور خلاصه می‌توان گفت که در انگلستان (و حتی در فرانسه و کشورهای دیگر و با وجود حمایت‌های گمرکی) ترقی و افزایشی که برای ارزش زمین و عواید آن از دورهٔ ریکاردو به بعد حاصل‌شده بود در ربع آخر قرن نوزدهم تماماً به‌تدریج از بین رفته‌است. ولی آیا از این عقب نشینی می‌توان نتیجه گرفت (همان‌طور که آقای فوویل در مقالهٔ مذکور نوشته‌است) که «قانون ریکاردو دروغ محض است»؟ ما بهیچوجه چنین عقیده‌ای نداریم. صحت قانون مذکور عملا در مدتی بیش از ۷۵ سال تأیید شده و پس از آن در مدت ۲۵ سال تکذیب گردیده است. این تکذیب موقت برای صدور حکم به بطلان نظریهٔ ریکاردو کافی نیست. آن کسان که پیش گویی می‌نمایند که تنزل بهرهٔ مالکانهٔ زمین بعد از این نیز مرتباً ادامه خواهد یافت ممکن است به نوبهٔ خود شایستهٔ عنوان «پیغمبر دروغین» بشوند.

۱. Garey ۲. Fontenay

است ؛ زیرا در مورد صنعت بسیار ممکن است که در آینده نیروهای تازه و یا شناخته نشده مانند نیروهای شیمیایی و نیروهای درون ذره‌ای منابع وذخایر تمام نشدنی در اختیارماقرار بدهند، ولی برای کشاورزی‌وضع‌براین منوال نیست . حتی بافرض این‌که بتوانیم زمین را بطور نامحدود از ازت استخراج شده از فضا و یا از فسفات طبقات زیر زمین غنی بسازیم باز همواره و قهراً به محدودیت‌های زمان و مکان که شرایط حیات و رشد موجودات زنده و محصولات‌کشاورزی‌است برخورد خواهیم کرد . آن روز که بشر آلبومین را با وسائل صنعتی بسازد پایان نظریهٔ ریکاردواست ، ولی قبل از آن همچنان محکم و پابرجا خواهد ماند .

۲

قانون مزدها و سودها

اکنون دو قانون مالتوس و ریکاردو یعنی قانون جمعیت و قانون بهرهٔ مالکانهٔ زمین را بهم نزدیك سازیم و ببینیم که نتیجهٔ آنها در وضع کارگران و مزد آنها چه خواهد بود ؟ بدیهی است دورنمای آن چندان مساعد و جالب نیست . درفشار دو نیروی معارض و متضاد ـ از یك طرف افزایش نفوس رنجبران در نتیجهٔ توالد و تناسل بی‌بندوبار (زیراجلوگیری‌اخلاقی‌قید وبندی برای‌آن نیست)که نتیجهٔ قهری‌آن ارزان شدن مزدهااست، وازطرف دیگرضرورت روی‌آوردن به‌زمین‌های بیش‌ازپیش نامرغوب که حاصل آن گرانی روزافزون غلات و مواد حیاتی است ـ کارگر ناتوان درمیان پتك وسندان یعنی‌کاهش‌مداوم مزدها وافزایش پیوستهٔ قیمت‌ها خرد و مضمحل خواهد شد .

تورگو قبلا این حکم وحشتناك را صادر کرده بود که : « در هر نوع کار باید روزی برسد و خواهد رسید که مزد کارگر فقط تا میزانی خواهد بود که زندگی اورا تأمین کند » . نویسندهٔ معاصر او نکر نیز با عبارت گیرنده‌تر گفته بود : « اگر ممکن

می‌شد خوراکی کشف نمایند نامطبوع‌تر از نان ولی‌کافی برای نگهداری بدن درمدت چهل وهشت ساعت ، مردم به‌زودی ناچار می‌شدند ازهردو روز یك روزغذا بخورند».
ولی این‌ها اظهارات ساده‌ای بود که هرچند کم وبیش بر نرخ مزدهای آن زمان تکیه داشت ، مدعی بیان قوانین علمی کلی ، ثابت و اجتناب ناپذیر نبود . در صورتی‌که بر عکس با مالتوس و ریکاردو، این مطالب صفت قانون پیدا می‌کنند . اولی می‌گوید : « بنا بر قوانینی که حاکم بر جمعیت است و نفوس برطبق آن افزایش می‌یابد ، پایین ترین مزدها هرگز خیلی بالا تراز میزانی که طبیعت و عادت برای حفظ ونگاهداری کارگران لازم می‌دانند برقرار نخواهد شد » (ص ۱۲۸). دومی صریح‌تر و قاطع‌تراز او اظهار می‌دارد : « قیمت طبیعی کار قیمتی است که بطور کلی برای‌کارگران وسیلهٔ زندگی و بقای نوع آنها را بدون افزایش و کاهش تأمین می‌نماید » (ص ۷۶) . بخصوص لازم است به کلمات « بدون افزایش وکاهش » در آخر این جمله توجه شود که می‌خواهد بگوید اگر در خانواده‌های کارگری عدهٔ اولاد زیادتر از میزانی باشد که برای جانشینی پدران ومادران لازم است ، مزد از نرخ طبیعی پایین‌ترخواهدافتاد تا آن که بر اثر افزایش مرگ ومیر مجدداً تعادل برقرار گردد .

معنی‌قانون مذکور این نیست‌که‌مزد اسمی[1] یعنی مبلغ پولی آن ترقی نمی‌کند. این مبلغ باید حتماً ترقی کند ، زیـرا قیمت خواروبار پیوسته در افزایش است . اگر مزدپولی ثابت بماند ، ادامهٔ زندگی برای‌کارگر به‌زودی غیرممکن‌می‌گردد. بنابراین مبلغ مزد به موازات ترقی قیمت گندم و خواروبار افزایش می‌یابد ، بطوری که کارگر می‌تواند همان مقدار اجناس لازم برای معاش خودرا نه بیشتر و نه کمتر تهیه نماید . پس‌آنچه ثابت وراکد می‌ماندهمان مزدحقیقی[2]، مزد منطبق بر قیمت اشیاء و اجناس، است که میزان رفاه و آسایش طبقهٔ کارگر را فقط با آن می‌توان سنجید .

ولی آیا مزد حقیقی ثابت خواهد مانـد ؟ ظاهراً ریکاردو به آن عقیده ندارد ، زیرا می‌گوید : « در سیر طبیعی جوامع ، تمایل مزدها تا زمانی‌که تابع قانون عرضه

۱ ، مزد اسمی Salaire nominal.
۲ . مزد حقیقی Salaire réel .

و تقاضا است بر کاهش و تنزل است ، زیرا افزایش جمعیت کارگران همواره اندکی بیشتر و سریع‌تر از تقاضای آن است »[1] (ص ۷۳) .

اما ممکن است ترقی اسمی وظاهری مزدها بر این کاهش و سیر قهقرائی پرده بکشد : « درچنین حالتی برحسب ظاهرمزدها افزایش می‌یابد ولی با وجود آن وضع کارگران بدتر می‌شود. پول بیشترمی‌گیرند ولی گندم کمترمی‌توانند خریداری نمایند » (ص ۷۷) . فقط وقتی طبقهٔ کارگر می‌تواند لااقل به‌حفظ وضع موجود امیدوار باشد که محتاط و مآل اندیش بشود و شمارهٔ فرزندان خود را محدود نماید . « این حقیقتی است انکار ناکردنی که رفاه وگشایش در وضع مستمندان حاصل نخواهد شد مگرآن که خودآن‌ها بخواهند و یا قانونگذار برآن‌ها تحمیل کند که از کثرت زناشویی‌های بی‌موقع بین افراد جوان و بی احتیاط جلوگیری نمایند » (ص ۸۱) .

به عبارت‌دیگر، همواره‌میزان‌معینی کارگر متناسب با احتیاجات صنعتی وامور اقتصادی لازم است . تا زمانی‌که عدهٔ کارگر از این حد تجاوز نکند ، مزدها حتی نازل‌ترین آنها باید به میزانی باشد که زندگی کارگران را تأمین نماید ، زیرا وجود آن‌ها لازم است. ولی اگر نفوس کارگری از میزان نیازمندی‌های صنعت تجاوز نماید هیچ امری مانع از آن نخواهد شدکه مزدها ازحداقل معیشت هم پایین‌تر بیاید ، زیرا دیگر ضرورت ندارد که همهٔ کارگران زنده بمانند .

قابل توجه است که در این مورد مالتوس ، بر خلاف آنچه ممکن است تصور شود ، خود را کمتر از ریکاردو بدبین نشان داده است . او نه تنها معتقد نیست که هر افزایش مزدی قهراً باعث افزایش تعدادکارگران و بالنتیجه‌کاهش مجدد مزد می‌شود، بلکه به نظر او ممکن است افزایش مزد و رفاه نسبی درطبقهٔ کارگرحس وروحیهٔ مآل‌اندیشی‌ایجادکندکه مؤثرترین وسیلهٔ پیشگیری دربرابرغریزهٔکور و چشم بستهٔ شهوات‌است. بنابراین‌گشایشی‌که حاصل می‌شود ممکن‌است قطعی‌وپایدار‌بماند .

بسیار خوب ! ولی آیا دراین استدلال دور باطلی دیده نمی‌شود ؟ برای آن‌که

۱ . « وضع کارگران بطور کلی پیوسته بدتر می‌شود ، در صورتی که وضع مالکان اراضی همواره رو به بهبودی بیشتراست » (ص ۷۸).

ترقی مزدها چنین نتیجهٔ سودمندی بدهد باید قبلا درآن‌ها افزایشی حاصل شده باشد. چگونه ممکن است افزایشی در مزد کارگران پیدا شود تا زمانی که طبقهٔ کارگر به دلیل فزونی بی‌تناسب جمعیت در فقر و بی‌احتیاطی غوطه‌ور است . به این ایراد بی‌شك مالتوس جواب می‌داد که مزد جاری یا مزد بازار[۱] پیوسته در اطراف مزد طبیعی[۲] بر حسب کیفیات عرضه و تقاضا در نوسان است ، کافی است که افزایش اتفاقی مزد مدتی پایدار بماند تا سطح زندگی[۳] طبقهٔ کارگر تغییر یابد و صورت قطعی پیدا کند[۴] .

چنین‌است قانون مزدهاکه عنوان‌اصل متعارف وقضیهٔ مسلم‌یافت و وسیلهٔ معارضه و محاجه در برابر کلیهٔ طرح‌های اصلاحی راجع به وضع کارگران گردید ، زیرا محافظه‌کاران در مقابل همهٔ سبك‌های سوسیالیستی و یا قوانین اصلاحات اجتماعی می‌گفتند : « برای اصلاح و بهبود وضع کارگر، هیچ وسیلهٔ دیگری جزآن که خوداو بار عائلهٔ خویش را سبك سازد و اولاد خود را کم کند وجود ندارد . بنابراین مسئول سرنوشت او فقط خود او است »[۵] . بعداً پیروان مکتب سوسیالیسم بوسیلهٔ لاسال این قانون‌معروف‌را دردست‌گرفتند وآن‌را حربه‌ای برای درهم‌کوبیدن نظام‌اقتصادی موجود

---

۱ . Market wage

۲ . Natural wage

۳ . Standard of life

۴ . « بطور کلی می‌توان گفت هروقت امکانات معاشی مردم ترقی کند ، نسبت زناشویی‌ها افزایش می‌یابد . ولی بسیار هم ممکن است چنین نتیجه‌ای حاصل نشود . . . ممکن‌است حصول‌بهبودی ناگهانی در زندگی تودهٔ مردم موجب حس غرور و ذوق و لطافت وآداب معاشرت بشود . در چنین حالتی ازدواج‌ها زیاد نمی‌شوند، ولی عدهٔ بیشتری از کودکان تربیت می‌یابند و جمعیت اضافی مورد احتیاج نظم جدید از راه‌کاهش مرگ ومیر بدست می‌آید نه از راه افزایش بی حساب موالید » (ص ۱۸۹) .

۵ . « هر پیشنهادی ، هر اصلاحی که نتیجهٔ آن کاهش عدهٔ کارگران نباشد بی‌فایده وشاید زیان‌بخش است.هرگونه مداخلهٔ قانونگذارشوم است » ، از سخنان دوپلیس (Place) نقل شده از طرف گراهام والاس در کتاب Life of Francis Place . پلیس مؤلف کتابی راجع به جمعیت است که در سال ۱۸۲۲ منتشر شده است .

قرار دادند واعلام کردند که قانون مذکور قانون طبیعت نیست ، بلکه حاصل و نتیجهٔ نظام سرمایه‌داری است که خود برای محکومیت آن کافی است .

باید مجدداً یادآور شویم کـه در نظریهٔ ریکاردو ، واقعـاً بین مالك زمین و کارگر مزدور تعارضی نیست ، زیرا برای مزدور چه فرق می‌کند بهرهٔ مالکانه زیاد بشود یا نشود . مزد پولی و اسمی او به توازی قیمت اجناس کم و زیاد می‌شود، ولی مزد حقیقی او همواره ثابت است . هم چنین برای مالك زمین نیز بی‌تفاوت است که کارگرمزد بیشتر دریافت کند و یا کمتر ، زیرا بهرهٔ مالکانهٔ او متناسب با مقدارکاری است که برای کشت و زرع دربدترین زمین‌ها لازم است . مقدارکار ارتباطی بامیزان مزد ندارد. آنها کمیات جداگانه و از دو نوع مختلف هستند[1] .

ولی بین کارگر و سرمایه‌دار اختلاف شدید است . مالك زمین پس از آن که قیمت گندم به میزان هزینهٔ تولید در پست‌تریـن و نامرغوب ترین زمین‌ها معلوم گردید و آنچه را زیاد تراز این میزان بود ربود به سرمایه‌دار و کارگر می‌گوید : « حالا با خود شماست ، هر طور می‌خواهید با هم کنار بیایید ». دراین جا است که

۱ . این یکی از تشخیصات عمدهٔ ریکاردو است که در مورد آن غالباً اصرار می‌ورزد . به نظر او مقدار کار زیادتر و یا کمتر که برای تولید گندم به مصرف می‌رسد ارتباط لازم با مزدی که به کارگر داده می‌شود ندارد . اولی مربوط به مسألهٔ تولید است. دومی مربوط به توزیع ؛ اولی مانع است دومی پاداش. باوجود این، ممکن است گفته شود مگر در نظر ریکاردو مقدار کار عامل تعیین ارزش نیست ؟ مگر همین ارزش نیست که بعداً بین کارگر و سرمایه‌دار تقسیم می‌شود ؟ در این صورت هرچه مقدار کار زیادتر باشد باید مقدارسهم کارگرهم زیادتر بشود. ریکاردو جواب می‌دهدسهم کار بلی،اما سهم کارگر خیر؛ زیرا نباید فراموش کردکه اگر قیمت گندم از ۱۰ به۲۰ ترقی می‌نماید به این دلیل است که در آخرین زمین‌ها باید عدهٔ کارگران دو برابر بشود تا همان مقدار محصول را تولید نمایند . به علاوه غیر منطقی است تصور نمائیم کـه هرچه کار بی حاصل‌تر باشد مزد آن بیشتر می‌شود . تنها چیزی که می‌توان امیدوار بود این است که درنتیجهٔ ترقی قیمت‌هامزد کارگر هم تاحدی ترقی نماید که بتواند در شرایط جدید به زندگی خود ادامه بدهد و یا به عبارت دیگر بتواند همان مقدار نان را برای اعاشهٔ خود با وجود ترقی گندم خریداری کنـد .

ریکاردو می‌گوید « سهم یکی ممکن نیست بالا برود ، بدون آن که سهم دیگری پایین بیاید . مزد زیاد نمی‌شود مگر به زیان سود و برعکس»[1]. این‌است آن پیش‌بینی وحشتناك که تمام تاریخ جنبش‌های کارگری از آن زمان و بیشتراز آن در این زمان تصاویری از حقیقت آن است .

بیان تعارض قهری میان سرمایه‌دار وکارگر موجب‌آشفتگی و تأثرآن دسته از اقتصادشناسان گردیدکه می‌کوشند برعکس ثابت نمایندکه سرمایه وکار متعاون وبلکه برادرهستند. چنان‌که خواهیم‌دید بعداً تمام‌کوشش باستیا براین اساس‌خواهدبودکه در تحولات اقتصادی سرمایه و کار موجب ترقی یکدیگرند و حتی دراین‌معاملهٔ متقابل سهم کار بیش از سرمایه اضافه می‌شود .

مع‌الوصف چه ایرادی برقانون ریکاردو می‌توان واردکرد ؟ به نظر می‌رسدکه بدیهی محض و توضیح و اضحات باشد ، وقتی که یك قطعه نان شیرینی باید بین دو نفر تقسیم شود، اگر به‌یکی ازآنها سهم بیشتر داده شود مسلماً به دیگری‌کمتر خواهد رسید . درجواب می‌گویند : ممکن است فرض‌کرد، و باید فرض کرد، که روز به روز برمجموع درامدهای قابل تقسیم افزوده خواهد شد ، بطوری که سهم هر یك از طرفین همواره فزونی خواهد یافت ، ولی این جواب سؤال نیست[2]. نان شیرینی ممکن است ده برابر و یا صد برابر بزرگتر بشود. با وجود این، اگر یکی ازشرکاء بیشتر از نصف

---

۱ . « در سراسر این کتاب کوشیده‌ام ثابت کنم‌که نرخ سود ممکن نیست بالابرود مگر این‌که نرخ مزد پایین بیاید » . راجع به نادرستی‌این اصطلاح « ترقی نرخ سودها » که مترادف با مفهوم « افزایش سهم نسبی سرمایه در محصول » به کار برده شده است به یادداشت ذیل صفحهٔ ۲۵۴ مراجعه کنید .

۲ . ریکاردو منکر این‌کیفیت نیست واستدلال او بر فرض این است‌که ارزش اجناس ثابت باشد و می‌گوید : « با فرض این کـه گندم و محصولات صنایع همواره به همان قیمت فروخته شوند ، سود کار فرمایان به نسبت این که مزدها بالا برود و یا پایین بیایدکم و یا زیاد می‌شود » (ص ۸۴) .

بردارد به دیگری کمتر از نصف خواهد رسید . معنی قانون ریکاردو هم چیزی غیراز این نیست . به عبارت دیگر قانون مذکور ناظر به نسبت‌هااست نه راجع به کمیت آنها.

پس چون سهم نسبی یکی ازدو عامل ممکن نیست بالا برود بی آن‌که سهم دیگری پایین بیاید، در این موازنهٔ نیروها سنگینی باکدام یك ازدو طرف ،کار ویا سرمایه ، خواهد بود ؟ ظاهراً در نظر ریکاردو برد با طرف کار است ؛ زیرا به عقیدهٔ او برحسب قانون کلی ، سود سرمایه‌دار متمایل به کاهش است . این نیز یکی دیگر از عقاید ریکاردو است که آوازهٔ آن مدت‌ها در تاریخ اندیشه‌های اقتصادی باقی می‌ماند . ولی دلیل او در این ادعا چیست ؟ می‌گوید : « سود بطور طبیعی متمایل به پایین آمدن است ، زیرا درحال ترقی اجتماع و افزایش ثروت تولید موادحیاتی اضافی لازم برای تغذیهٔ جامعه محتاج به کار وزحمت همواره متزاید است » . بنا براین در این‌جا هم همان علت‌که درمورد بهرهٔ مالکانه‌گفته شد عمل می‌کند و قالب ریزی سبك‌ازهرجهت محکم به نظر می‌رسد .

ولی ضرورت توسل به زمین‌های پست و نامرغوب چگونه درکاهش نرخ سوداثر می‌کند ؟ به این ترتیب که برای تولید خوار بار اضافی سهمی که باید به کارگر داده شود تا بتواند زندگی‌کند ، یعنی‌همان مزد ضروری، همواره متزاید است ؛ زیرا قیمت گندم و سایر مواد حیاتی در نتیجهٔ این کیفیات پیوسته در ترقی است[1] . کارخانه‌دارهم نمی‌تواند افزایش مزد کارگران را بر مصرف کنندگان تحمیل کند ، زیرا نرخ مزد مؤثر درقیمت اجناس نیست (به زعم ریکاردو مقدارکار مؤثراست ولی نرخ مزدخیر).

۱ . ممکن است بگویند مزدی‌که اضافه می‌شود فقط مزد پولی و اسمی است نه مزد حقیقی . درست‌است که کارگر گندم بیشتر به دست نخواهد آورد، ولی با وجود باردهی کمتر زمین‌های نامرغوب باز او همان مقدار گندم را به دست می‌آورد . بنابراین خواه کارفرمای اجاره‌کار مزدکارگر را با پول نقد بپردازد و یا با جنس نتیجه برای اویکسان است و بطور کلی برای هر کار فرما و سرمایه‌داری هم همین طور است .

بنابراین ناچارسهم‌سرمایه به همین نسبت‌کاهش پیدا می‌کند. البته باید به خاطرداشته باشیم‌که از این‌ترقی مزدچیزی اضافی عاید کارگر نمی‌گردد، زیرا قوهٔ خرید اوهمواره ثابت است، ولی به هر حال استفادهٔ سرمایه‌دار بسیار کم می‌شود.

حتی‌زمانی بایدبرسدوخواهدرسیدکه مزد تمام‌محصول‌رادربرخواهدگرفت‌وچیزی برای سود سرمایه‌دار باقی‌نخواهد گذاشت! درآن زمان عصردیگری در تاریخ‌بشرآغاز خواهد شد که در آن دیگر موجبی برای اندوختن وگردآوردن سرمایه باقی نمی‌ماند و سود از بین می‌رود و سرمایه اضافه نمی‌شود و زمین جدید دیگر آباد نمی‌گردد و افزایش نفوذ انسانی به حد نهایی خود می‌رسد[1] و بشر وارد عصر « سکون و رکود » می‌شود.چه دورنمای‌اندوهباری!که بعدها استوارت میل آن‌را درضمن‌یکی‌ازبخش‌های زیبای‌آثارخود باچنان شیوایی و فصاحتی تشریح می‌کند که تقریباً آدمی‌را باآن‌آشتی می‌دهد. ولی این دورنما برای بانکداری بزرگ وعاری ازحکمت وفلسفه مثل ریکاردو چندان مسرت بخش نبود: او از کشف و پیش بینی خود غمزده وپشیمان بود و این‌نیز یکی از عجایب جهان است که « قانون کاهش پیوستهٔ سودها » باید به وسیلهٔ یکی از بزرگترین‌نمایندگان سرمایه‌داری‌کشف بشود. مع‌الوصف او باز به‌خود نوید می‌دادکه بعضی از نیروهای معارض ممکن است‌کاهش مداوم سودها ودرعین‌حال افزایش پیوستهٔ بهرهٔ مالکانه را متوقف سازد که مهم‌ترین و مؤثرترین آنها در نظر او از هر دو جهت آزادی بازرگانی خارجی بود (به بخش سوم این مبحث مراجعه شود).

بطور خلاصه در این‌جا خطوط اصلی ترتیب توزیع درامدها، باسادگی جالب وگیرا، بسیار روشن‌تر ازنظریهٔ معروف «جدول اقتصادی» دکترکنه وبیشتر منطبق با

۱. همینکه مزد کارگران همهٔ عواید کارفرمای اجاره کار را در بر گرفت دیگراندوختن سرمایه بی‌فایده می‌شود، زیرا سرمایه سودی‌نخواهد داشت. دیگراحتیاجی به افزایش کار (یعنی کارگر جدید) هم نخواهد بود و جمعیت به حد نهایی خود خواهد رسید».

واقع و حقیقت امور ـ لااقل در انگلستان و عصر ریکاردو ـ ظاهر و نمایان می‌شود. می‌گوییم درعصر ریکاردو، زیرا دیگر با واقعیت کنونی امور مطابقت ندارد. خطوط مزبور را می‌توان در نموداری مرکب از سه خط به این صورت ترسیم کرد:

دربالا یك خط صعودی نمایندهٔ سهم زمین وبهرهٔ مالکانه. بهرهٔ مالك ازدوجهت ترقی می‌کند از جهت جنسی و از جهت نقدی، زیرا به نسبتی که نفوس و نیازمندی‌ها زیاد می‌شود سهم بیشتری از گندم دریافت می‌کند که قیمت آن روز به‌روز گران‌تر است. معذلك این صعود نامحدود نیست، زیرا وقتی قیمت گندم خیلی بالا رفت افزایش‌جمعیت متوقف می‌گردد و به همان‌ترتیب افزایش‌بهرهٔ مالکانه نیزمتوقف‌می‌شود. بدیهی‌است‌وقتی‌جمعیت‌زیاد نشوداحتیاجی به‌آبادکردن زمین‌های‌تازه نخواهد بود.

در وسط، خطی افقی قرار داردکه نمایندهٔ سهم کارگر ومزد است. مزد حقیقی متوقف و راکد است، زیراکارگر همیشه مقدار گندمی‌که برای اعاشه‌اش ضروری‌است دریافت می‌کند نه کمتر و نه زیادتر. درست است که چون قیمت گران‌تر می‌شود، مزد اسمی او هم به صورت پول ترقی می‌نماید ولی قوهٔ خرید او همیشه ثابت است و بهبودی در وضع او حاصل نمی‌شود.

بالاخره در پائین خطی نزولی نمایش دهندهٔ سهم سرمایه و سود کار فرما است. سهم سرمایه کاهش می‌یابد[1] به دلیل بسیار واضح که در فشار دو نیروی معارض است.

۱. برای تعیین کاهش «سهم سرمایه» ریکاردو غالباً اصطلاح «نزول نرخ سود» را به کار می‌بردکه به هیچوجه مترادف نیستند، زیرا نرخ سود مشتمل بر نسبتی بین‌مقدار درامد ومقدار سرمایه است (مثلا پنج درصد) و مفید معنی آن سهم‌که واقعاً به سرمایه دار می‌رسد و یا رابطهٔ بین آن و سهم کار از مجموع محصول نیست. البته می‌توان قبول کرد وقتی که نرخ سود تنزل می‌کند (به شرط آن که امور دیگر ثابت باشد) سهم سرمایه به نسبت سهم کارکمتر می‌شود، ولی مسلم است که اگر مبلغ سرمایهٔ مصرف شده درامر تولید دوبرابر بشود ویا مقدار محصول به نصف تنزل کند، در آن وقت سهم سرمایه بیشترخواهد شد، اگر چه نرخ سود از ۵ درصد به ۳ درصد کاهش یافته باشد وبالنتیجه سهم کمتری‌برای کارگرباقی‌خواهد ماند. این نکته را مجدداً در شرح عقاید باستیاکه همین اشتباه راتکرار می‌کند خواهیم دید.

از طرفی سهم مالك که پیوسته رو به افزایش است و از طرفی سهم کارگر که ثابت و کاهش ناپذیر است . وضع این سرمایـه‌دار را می‌توانیم به صورت کارفرمای اجاره کار مزارع انگلستان در نظر بیاوریم‌که با ترقی قیمت‌گندم مجبور است مرتباً مزدکارگران خود را اضافه کند ولی خود از افزایش بهای آن بهره نمی‌برد ، زیرا اضافه درامد او در نتیجهٔ ترقی اجاره بهای زمین تماماً از طرف مالك ضبط می‌شود . معذلك تنزل‌سود نامحدود نیست ، زیـرا اگر کاهش آن پیوسته ادامه یابد ناچار سرمایه گذاری و حتی تشکیل سرمایه‌های جدید به کلی متوقف می‌گردد و بنابراین آباد کردن زمین‌های‌تازه و ترقی قیمت گندم و افزایش بهرهٔ مالکانه نیز از بین خواهد رفت .

۳

قانون موازنهٔ تجارت و نظریهٔ راجع به کمیت پول

آنچه گفته شد ، عقاید و اندیشه‌های مختص و ممتاز ریکاردو بود ، یعنی آن عقاید و اندیشه‌ها که در تاریخ دانش اقتصاد سیمای مشخص به مکتب او داده و بیش‌از همه موجب تهییج اذهان شده است . اکنون به برخی دیگر از افکار اومی‌رسیم‌که‌شاید مهم‌تر و با ارزش‌ترباشند، زیرا ازمسائل‌قطعی علم شده‌اند.مع‌الوصف‌چون فوراً به‌دنیای صاف و آرام حقایق علمی وارد گردیده وتقریباً به صورت گمنام مقبولیت عام یافته‌اند کمتر در افتخار و اشتهار او مؤثر بوده‌اند . مقصود ما نظریـه‌های او مربوط به تجارت خارجی و بانك‌ها است . چنان که می‌دانیم راجع به این مسائل در شخص او دانشمند صاحبنظر با کارشناس اهل‌عمل توأم‌بوده‌است . به همین‌جهت دراین‌عقاید جنبه‌های بد بینی وتعارض طبقاتی راه ندارد . برعکس ریکاردو می گوید : « در هر کشور که درهای تجارت بر روی رقابت‌آزادگشوده است ، منافع شخصی بامنافع‌عمومی پیوسته‌هماهنگ و متوازی است ».

برای تجارت بین‌المللی او مصمم‌تر از فیزیوکراتها و آدام اسمیت طرفدار آزادی مبادلات است . سابقاً درمورد بهرهٔ زمین وافزایش قهری قیمت گندم دیدیم‌که چگونه به زعم او ، آزادی واردات غله وسیلهٔ حقیقی مبارزه با این بلای خانمانسوز است، زیرا از طرفی از گرانی گندم و نتیجهٔ قهری آن گرانی مزدها جلوگیری می‌کند واز طرف دیگر تنزل نرخ سود را که آنهمه مورد توجه او است متوقف می‌سازد[1].

علاوه براین دلیل از دو جهت مؤثر به نفع آزادی تجارت بین‌المللی ، ریکاردو دلیل دیگری نیز اقامه می‌کند که قدرت و اثر خود را تاکنون از دست نداده است؛ یعنی دلیلی‌که از محاسن و برکات تقسیم کار بین کشورها گرفته شده است . می‌گوید: «بدین ترتیب است‌که با استفادهٔ تمام از مزایای طبیعت به‌تقسیم کاری بهتر وبا صرفه‌تر می‌رسیم» (ص ۱۰۵).

بی مورد نیست در این‌جا یادآور شویم که معاصر شهیر او مالتوس ، در واقع تا آخر طرفدار سیاست حمایت اقتصادی باقی ماند[2] و این عقیده از دانشمندی مثل اوبس شگرف و عجیب می‌نماید ، زیرا مالتوس که پیوسته شبح مخوف قحطی و گرسنگی را در برابر خود می‌دید می‌بایستی بیش از همه خواهان باز بودن تمام درهای کشور بر

۱ ، در نامه‌ای به مالتوس (۱۸ دسامبر ۱۸۱۴) با آه و افسوس می‌نویسد: «هرگاه ما می‌توانستیم منطقه ای از اراضی حاصلخیزرا بر جزیرهٔ خود بیفزاییم هرگزسودها پایین نخواهد آمد». خوب ! با این دلیل ، آزادی تجارت خارجی درست مانند آن است که قلمرو نامحدودی از زمین‌های با برکت به جزیره افزوده شود تا از سقوط سودها وازصعود بهرهٔ مالکانهٔ زمین جلوگیری به‌عمل آورد .

در رسالهٔ خود راجع به حمایت از کشاورزی (۱۸۲۲) نشان می‌دهد که چگونه سیاست حمایت با واداشتن مردم به کشت وکار در زمین‌های بی برکت داخلی بالضروره موجب ترقی غلات و ترقی نرخ بهرهٔ زمین شده است و بنابراین تقاضا می‌کند به جای آزادی واردات غله ۱۰ شیلینگ در هر کوارتر تخفیف به عوارض گمرکی واردات داده شود .

۲ . سیاست‌حمایت اقتصادی(Protéctionnisme)، مراجعه شود به رسالهٔ «تحقیقی دربارهٔ ماهیت و ترقی بهرهٔ زمین » (۱۸۱۵) .

روی‌واردات غلهٔ خارجی باشد. ولی او، مانند حمایت طلبان کشاورزی امروز ، بی‌شك تصور می‌کرد که مطمئن ترین وسیله برای نجات کشور از خطر قحطی این نیست که کشاورزی داخلی را تسلیم رقابت خارجی بکند ، بلکه برعکس باید با تدابیر لازم و با تأمین قیمت‌های کافی واطمینان بخش موجبات توسعهٔ‌آن‌را فراهم آورند . ضمناً نیز باید به خاطر داشته باشیم‌که عقیدهٔ مالتوس دربارهٔ بهرهٔ مالکانهٔ زمین غیراز نظریهٔ ریکاردو بود و نیز به شدت او با مداخلهٔ دولت[1] در امور اقتصادی مخالفت نداشت .[2]

مهم‌ترین‌آوردهٔ‌ریکاردو به دانش اقتصاد این است‌که قوانین حاکمه برآمد وشد امتعه و جریانات معکوس پول را ازکشوری به کشور دیگر کشف‌کرده و ترتیب این جذر و مد را با بیانی عالی تشریح نموده است .

ریکاردو می‌گوید همینکه در کشوری ، مثلا در فرانسه ، موازنهٔ تجارتی منفی و نامساعد باشد ، یعنی واردات بر صادرات فزونی یابد و مثلا از یك میلیارد فرانك تجاوز کند ، ناچار باید پول از کشور خارج شود تا قیمت واردات اضافی را بپردازد . در این صورت مقدار پول کم می‌شود و ارزش آن ترقی می‌کند و قیمت اجناس پایین می‌آید . این‌تنزل قیمت‌ها بازرگانان خارجی را که اجناس‌خود را در داخل بازارهای فرانسه به فروش می‌رسانند دچارکساد می‌کند ، برعکس آنها راکه جنس از بازارهای فرانسه می‌خرند تا در خارجه به فروش برسانند تشویق می‌کند . به عبارت دیگر این وضع واردات را محدود می‌کند و صادرات را رونق می‌دهد . بالنتیجه دیگر پول از مملکت خارج نمی‌شود، بلکه برعکس به نسبت افزایش صادرات به‌تدریج از خارجه وارد می‌گردد و این جریان ادامه می‌یابد تا یك میلیارد خارج شده به کشور مراجعت کند . از طرف دیگر یك میلیارد پولی‌که به خارج رفته در کشوری‌که آن را دریافت

---

۱ . مداخلهٔ دولت در امور اقتصادی و اجتماعی (Etatisme) .

۲ . به این عبارت مداخله طلبانهٔ مالتوس که از طرف هکتور دنی نقل شده است توجه کنید : « بدیهی است‌برای هر حکومتی غیر ممکن است که امور را به جریان طبیعی واگذار کند » (مالتوس‌مقدمهٔ کتاب اصول ...) .

داشته جریانات معکوسی بوجود می‌آورد؛ یعنی فزونی پول، کاهش ارزش آن، ترقی قیمت اجناس، رونق یافتن واردات و نکث صادرات. بنابراین در هر دوطرف معامله، نیروهای مؤثر اقتصادی درکاراست تا موازنهٔ تجارت را به وضع متعادل برگشت دهد، یعنی به‌وضعی که در هرکشور مقدار پول لازم برای نیازمندی‌های اقتصادی‌وجود داشته باشد ولی نه بیشتر و نه‌کمتر.

ممکن است ایراد شود که عمل و عکس‌العمل چنین دستگاه بالنسبه بغرنجی ناچار به کندی صورت می‌گیرد و زمانی طولانی باید بگذرد تا قیمت امتعه واکنش فرار پول را احساس کند. بلی چنین است، ولی لازم نیست که منتظر وقوع این پدیده باشیم زیرا همواره پدیدهٔ دیگری قبل از آن ظاهر می‌شود و آن را اعلام می‌کند و آن چنانکه آدام اسمیت هم قبلاً متوجه شده بود ترقی قیمت بروات و اوراق‌بهادار بر عهدهٔ خارجه است. اسعارخارجی‌ترازویی بسیارحساس و شگفت‌انگیز است، کمترین ترقی آن اگر چه فقط چند صدم باشدکافی است تا صادرات را تشویق کند و از گرمی بازار واردات بکاهد.

بدین ترتیب پول یا اصلا از مملکت خارج نمی‌شود و یا خروج آن فقط برای مدت کوتاهی است. بنابراین، برخلاف تصور عمومی، طلا و نقره درامر تجارت بین‌المللی کاری انجام نمی‌دهند وعمل آن‌ها صرفاً بمنزلهٔ روغن‌کاری برای نرم کردن و روان ساختن چرخ‌ها است. بهرحال سرانجام نتیجهٔ کار چنان است که گویی سیم و زری در بین نبوده و «تجارت کشوری با کشور دیگر به صورت معاملات جنس باجنس صورت گرفته است»[1].

بدیهی است این توضیحات تصویری بسیار ساده است که فقط خطوط اصلی و برجستهٔ واقعیت امر را نشان می‌دهد و از پدیده‌های عارضی دیگر چشم پوشی می‌کند

۱. «نقره وطلا به سبب رقابت‌ها وجریانات تجارت بین‌المللی بین کشورهای‌مختلف جهان به نسبتی تقسیم شده که گویی روابط آنها به صورت معاملهٔ جنس با جنس انجام می‌شود و سیم و زری در معاملات آنهاوجود ندارد».

و اساساً متضمن « نظریهٔ مقداری پول » است[1] که امروزه به عنوان زیاده ازحد سطحی بودن مورد اعتراض و انتقاد قرارگرفته است . این نظریهٔ تنظیم‌خودکار موازنهٔ تجارت به وسیلهٔ نوسانات ارزش پول اگر چه قبلا مورد توجه هیوم و اسمیت نیز واقع شده بود مع‌الوصف اکتشاف و استدراك درجهٔ اول ریکاردو است که از یك قرن پیش تاکنون اساس و پایهٔ دانش اقتصاد است .[2]

از طرف دیگر این توضیحات مربوط به نظریهٔ دیگری راجع به تجارت بین کشورها یعنی «نظریهٔ ارزش‌های بین‌المللی»[3] است‌که فعلاً به‌اشارهٔ بدان اکتفامی‌کنیم و بحث آن را با تفصیل بیشتر مجدداً در موقع بحث از عقاید واندیشه‌های استوارت میل خواهیم دید .

۴

اسکناس و تنظیم انتشار آن

برای اسکناس هم باید مدیون ریکاردو باشیم که اصول اساسی نشر آن را به وسیلهٔ بانك‌ها معین کرده است . در کشور خود او قوانین ۱۸۲۲ و بخصوص ۱۸۴۴ مربوط به تشکیلات بانك ناشر اسکناس، « بانك انگلستان» ، اصول نظریات و تعلیمات اورا ویاالاقل قسمتی ازآن‌را مقرر داشته‌اند.

۱ . Théorie quantitative de la monnaie

۲ . ریکاردو می‌گوید: « در موارد اضطراری که باید کمکی به یك کشور خارجی بپردازیم باز طلا از مملکت خارج نمی‌شود مگر آن که در بازار انگلستان اجناس مناسبی یافت نشود که بتوانیم با آنها به شرایط بهتر از عهدهٔ پرداخت‌های خود برآییم » (ص۴۰۹) و توضیح می‌دهد که کمك‌های انگلستان به کشورهای هم پیمان علیه ناپلیون بوسیلهٔ مال‌التجاره صورت‌گرفته، زیرا صادرات آن همواره صدها میلیون بیش ازواردات‌آن بوده است . شصت سال بعد نیز خسارت پنج میلیارد فرانك که از طرف فرانسه به آلمان پرداخت شد مثال دیگری برای تأیید نظریهٔ ریکاردو بود .

۳ . Thèorie des valeurs internationales

ریکاردو بحران وحشت زدگی روز ۲۴ فوریهٔ ۱۷۹۷ را دیده بود که ذخیرهٔ بانک انگلستان ناگهان از دویست میلیون به سی و دو میلیون فرانک تقلیل یافت و بر اثر آن به‌موجب دستور هیأت دولت رواج اجباری اعلام گردید. او دیده بود این رواج اجباری که می‌بایستی چارهٔ موقت وزودگذر باشد تا ۱۸۲۱ دوام یافت. او دیده بود که اسکناس به طور متوسط ده درصد از ارزش خود را تا پایان جنگ‌های ناپلیونی از دست داده و حتی زمانی سقوط ارزش آن به ۳۰ در صد رسیده بود. بالاخره او شاهد همهٔ آشفتگی‌ها و پریشانی‌های ناشی از کاهش ارزش پول شده بود.

ریکاردو در مقام تحقیق راجع به علل کاهش ارزش پول کاغذی بر آمد و در رسالهٔ خویش به سال ۱۸۰۹ به نام «گرانی قیمت شمش‌ها» ثابت کرد که یگانه علت آن زیاده روی در انتشار اسکناس و مقدار اضافه بر احتیاج آن است. البته امروزه بسیار آسان است گفته شود که بیان این مطلب کشف بزرگی نبوده است، معذلك او با زحمت زیاد و اشکال فراوان توانست صحت نظریهٔ خود را ثابت و توضیحات ابلهانهٔ دیگران را مردود کند و نیز ثابت کرد که نتیجهٔ ضروری کاهش ارزش اسکناس همانا خروج طلا ازمملکت است و حال آن که تصور می‌شد برعکس فرار طلا از کشور موجب تنزل ارزش اسکناس است و سعی می‌کردند که صدور و خروج آن‌را به وسیلهٔ قانون ممنوع کنند.

ریکاردو می‌گوید: «علاج پیشنهادی من این است که بانك ناشر اسکناس به‌تدریج قسمتی از اسکناس‌های خود را از جریان معاملات خارج سازد، تا قسمت دیگر که در جریان باقی می‌ماند مجدداً برابری کامل با پول طلا و نقره پیدا کند» (ص ۴۳۲)[1].

---

۱. لازم نیست تذکر بدهیم، این چاره همان است که امروز هم برای کم کردن حجم عظیم پول‌های کاغذی که در طول مدت جنگ انتشار یافته است (۳۸ میلیارد فرانك درسال ۱۹۲۰) پیشنهاد می‌شود. اکثر اقتصاد شناسان کنونی مانند ریکاردو «تورم اسکناس» را دلیل اصلی، ولی نه علت منحصر به فرد، ترقی فوق‌العادهٔ قیمت‌ها می‌دانند.

ممکن است گفته شود اگر این استدلال درست است چرا آن را تا آخر ادامه ندهیم ، چرا اصلا پول کاغذی را از بین نبریم و به مسکوکات طلا و نقره برگشت نکنیم ؟ ریکاردو قطعاً بیانات دلنشین آدام اسمیت را ، که قبلا نقل کرده‌ایم، به خاطر داشت که می‌گفت: «زیرا پول کاغذی نشانهٔ چنان ترقی وکمالی دراعمال بازرگانی است که بر من بسیار تلخ و ناگوار است خود را مجبور ببینیم به خاطر توهمات خرافی به سبك عقب ماندهٔ گذشته برگردیم » (ص ۵۸۶) . اگر واقعاً رواج پول‌های کاغذی در زمان خود ترقی بزرگی بوده است «پیشرفت تجربه و نور معرفت به ما می‌آموزد که قدم دیگری نیز باید برداریم و این وظیفهٔ خطیر را که طلا و نقره با نهایت خوبی در اعصار تاریك‌تر انجام داده‌اند از آن‌ها سلب کنیم » (ص ۵۸۶) . همچنین توضیح می‌دهد که اگرمسکوکات تنها پول رایج باشد ممکن است «مقدارآن به تناسب افزایش جمعیت قابل ازدیاد نباشد و بالنتیجه ارزش آن ترقی نماید وقیمت اجناس تنزل کند. در صورتی که انتشار عاقلانهٔ پول کاغذی که به تناسب افزایش احتیاجات تنظیم‌گردد از این خطرجلوگیری می‌کند ». او نه تنها حاضر نیست پول‌کاغذی را فدای پول فلزی کند بلکه برعکس مایل است که پول فلزی منسوخ گرددو به جای آن پول کاغذی رواج یابد به شرط آن که مراقبت شودکه مقدار آن هیچوقت از اندازهٔ نیازمندی‌های اقتصادی تجاوز نکند . گویی جنگ بزرگ جهانی دیروز با استقرار حکمروایی قطعی پول کاغذی کمال مطلوب ریکاردو را عملی ساخته است !

ریکاردو چنان به‌برتری پول کاغذی معتقد بود که به هیچوجه نمی‌خواست بانك ناشرپرداخت با پول مسکوك را از سر بگیرد ، زیرا در آن صورت همهٔ مردم خواهند خواست که وجه اسکناس‌های آنها پرداخته شود و « برای ارضای هوسهای پوچ یك عامل پرخرج وکمیاب جانشین یك واسطهٔ ساده و ارزان قیمت شود» (ص ۵۸۵).

پس اگر اسکناس قابل تبدیل به‌پول مسکوك نباشد چگونه می‌توان ارزش‌آن را تضمین و مقدار آن را تنظیم و از سقوط ارزش‌آن جلوگیری کرد ؟ ریکاردومی‌گوید به وسیلهٔ یك پشتوانهٔ محکم طلا به صورت شمش و نه به صورت پول مسکوك . قاعدهٔ بانك ناشر باید این باشدکه فقط تاحدود ارزش شمش‌های موجود درخزانهٔ خودبتواند

اسکناس چاپ و منتشر کند . بدین ترتیب همیشه ارزش خارجی اسکناس با مبلغ طلای مندرج در آن برابر خواهد ماند، زیرا صرافان و بانکداران اگر جزئی کاهشی در ارزش آن احساس بکنند فوراًاسکناس‌های‌خود را به بانك برده تبدیل به شمش طلا خواهند کرد . ولی عامهٔ مردم خرید و معاملات جاری خود را به وسیلهٔ پول کـاغذی انجام خواهند داد ، زیرا از شمش طلا برای حوایج روزانه نمی‌توان استفاده‌کرد.

بدیهی است بیان این سبك از طرف ریکاردو عاری ازغرابت نیست ، زیراعجیب به نظرمی‌رسدکه آموزگار بزرگ آزادی طلبی اقتصادی برای امر پول و تنظیم اسکناس نظامی پیشنهاد کند که با رواج اجباری فرقی ندارد و لازمهٔ عمل آن انحصار اسکناس در دست یك بانك دولتی است . مع‌الوصف عقیدهٔ او همین است و با سبکی که بعداً همهٔ اقتصاد شناسان آزادی طلب پیشنهاد می‌کنند که انتشار اسکناس آزاد ودر اختیار همهٔ بانك‌ها باشد و مقدار آن خود به خود برحسب حوایج تنظیم یابد شدیداً مخالف است . ریکاردو می‌گوید : « این ادعا که نشر اسکناس ازنیازمندی‌های ضروری‌تجارت تجاوز نخواهد کرد به کلی بی ارزش است ، زیرا مقدار لازم برای رفع این حوایج را نمی‌تـوان معین کرد . تجارت در تقاضای خود سیر نشدنی است » (ص ۵۰۵) . آیا این بیان از دانشمندی آزادیخواه و طرفدار اصالت فردمثل ریکاردو شگفت‌انگیز نیست ؟ آیا دلیل بر این نیست کـه او اعتماد کامل به آزادی افراد و حسن تشخیص آنها در بارهٔ پولی که مناسب است ندارد ؟[۱] .

۱ . این عقیدهٔ ریکاردوکه پشتوانهٔ فلزی‌برای تضمین ارزش اسکناس ضروری نیست قابل تطبیق با روش فعلی بانك‌های ناشر بعد از جنگ جهانی است ، زیرا برای غالب آنها ذخیرهٔ فلزی فقط قسمت ناچیزی از اسکناس‌های منتشره را تضمین می‌کند، ولی این مطلب از تاریخ عقاید اقتصادی خارج است . راجع به تأثیر واقعی نظریات ریکاردو و تطبیق و اجرای آنها در زمان معاصر به کتاب شارل ریست به نام « تاریخ اندیشه‌های مربوط به پول و اعتبار » مراجعه کنید .

Charles Rist , Histoire des doctrines relatives à la monnaie et au crédit , Paris , Librairie Sirey , 1938 .

درپایان این مقال راجع به بسط و نشر و تأثیرافکار ریکاردو باید بگوییم که سلسلهٔ بزرگی از علمای اقتصاد و حتی می‌توان گفت تقریباً همهٔ اقتصـاد شناسان نیمهٔ اول قرن نوزدهم شاگرد و وابستهٔ مکتب اوبوده‌اند . درانگلستان نامی‌ترین جانشینان بلافصل وی سه تن هستند: ماك‌کولو، دوست و رفیق او ومؤلف‌کتاب «اصول علم‌اقتصاد» (۱۸۲۸)[1] و جیمس میل پدر استوارت میل‌ومؤلف‌کتاب «عناصرعلم‌اقتصاد» (۱۸۲۱)[2] و ناسو سینیور نویسندهٔ کتاب «ملخص علم اقتصاد»(۱۸۳۵)[3] .

دونفر اول نظریات تازه‌ای وارد علم نکردند و به تشریح افکار استاد پرداختند. باوجود این‌چنانکه دیدیم استنتاج جیمس میل از بهرهٔ مالکانهٔ زمین به‌کلی متفاوت با نظریهٔ ریکاردو است و او بود که نظریهٔ ملی کردن اراضی را با نظریهٔ بهرهٔ مالکانه پیوند داد .

راجع به ماك‌کولو شایسته است‌گفته شود که وی اولین‌اقتصاد شناسی بود که حق

---

۱. Mac Culloch , John Ramsay ، اقتصاد شناس انگلیسی (اسکاتلندی) درسال ۱۷۸۹ به دنیا آمد . مؤلف‌کتاب «اصول علم اقتصاد» Principles of Political Economy ، استاد دانشگاه لندن، پیرو ریکاردو و رفیق جان استوارت میل بود. تألیفات دیگر او « فرهنگ تجارتی و بحریهٔ تجارتی» Dictionary of Commerce and Commercial Navigation » (۱۸۳۲) و « حساب آمـاری امپراتوری بریتانیـا » Statistical Account of the British Empire است. متوفی‌به‌سال ۱۸۶۶ (مترجم).

۲. James Mill (۱۷۷۳ - ۱۸۳۶) نویسنده ، مورخ ، اقتصادشناس و فیلسوف انگلیسی و پیرومکتب بنتام . در۱۸۰۴ رساله‌ای راجع به‌تجارت غله منتشرکرد . مهم‌ترین تصنیف او « تاریخ هند بریتانیایی » درسه مجلد وکتاب «عناصر علم اقتصاد » Elements of Political Economy است .

۳. Senior Nassau William (۱۷۹۰ - ۱۸۶۴) اقتصادشناس‌انگلیسی. مهم‌ترین تألیف اقتصادی اومقاله‌ای بود که برای دایرةالمعارف متروپولیتانا نوشت وبعداً به صورت‌کتابی جداگانه به نام «ملخصی از دانش اقتصاد» An Outline of the Science of Political Economy منتشر گردید .

اعتصاب را برای کارگران شناخت .

اما ناسو سینیور شایستهٔ چند صفحهٔ مخصوص است ، زیرا او است که منظم‌ترین صورت را به دانش اقتصاد کلاسیك می‌دهد . ضمن بحث از عقاید جان استوارت میل مجدداً راجع به او صحبت خواهیم کرد .

کتاب دوّم

مُعارضان

پس از سی و ریکاردو و مالتوس برای مدتی تصور می‌شد که دانش اقتصاد اساس قطعی پیدا کرده است. بی‌شك در بین همهٔ این مؤلفان اتفاق کلام کامل وجود نداشت. بسیاری از نکته‌ها هنوزمبهم و در بعضی ازنظریه‌ها جای بحث و تردید باقی بود. چشم بینا و تیزبین به خوبی می‌توانست دربنای زیبای تازه برپا شده رخنه‌هایی تشخیص بدهد که به‌زودی ازهم باز شده به‌شکاف‌های سهمناك مبدل می‌گردد. ولی‌هماهنگی‌نتیجه‌ها و توافق آزادی طلبی همگانی اقتصاد شناسان پردهٔ استتاری برعیب‌های نهانی کشیده بود و در انظار خارج فقط عظمت و سادگی دانش نوین را ظاهر می‌ساخت.

مع‌الوصف علم‌اقتصاد به زحمت پا به عرصهٔ وجود نهاده‌بودکه درمعرض مهاجمات وحشتناك قرارگرفت.

دراین‌قسمت‌دوم از کتاب معارضات و انتقاداتی را از همه نوع که متوجه دانش جدیداقتصاد می‌شود مورد بحث قرار می‌دهیم. به‌زودی ازهرطرف شاگردان ناسپاسی ظاهر می‌شوندکه پایه‌های اصلی این‌بنا را یکی پس ازدیگری متزلزل می‌سازند، پیش ازهمه سیسموندی‌است‌که با روح نقاد خویش تصویری فراموش نشدنی از رنج‌ها وآلام ومصائب ناشی ازرقابت آزاد ترسیم می‌کند. پس ازاو معارضانی دیگربا روحیهٔ‌جسورتر می‌کوشندکه مبادی و اصول تازه‌ای برای سازمان اجتماع ترتیب بدهند. سن‌سیمونیان طالب الغای مالکیت خصوصی و الغای ارث و تمرکز ادارهٔ صنایع در دست دولتی دانا

درهمه‌چیز می‌شوند. سوسیالیست‌های تعاون‌طلب[1] مانند اوون، فوریه و لوی بلان[2] می‌خواهند به جای نفع شخصی تعاون وهمکاری آزاد واختیاری دراجتماعات انسانی برقرار کنند. پرودن[3] در این رؤیا است که آزادی را با عدالت به وسیلهٔ نظام مکملی از مبادلات التیام بدهد که در آن واسطهٔ پول به کلی از بین برود. بالاخره جهان بینی کریمانهٔ بنیانگذاران اقتصاد دچارمعارضهٔ حریف‌زورمندی مانند فردریك‌لیست می‌شودکه نظریهٔ حمایت طلبی[4] جدیدی بر اساس ملیت اظهار می‌کند و آب و رنگ تازه‌ای به نظریات اصحاب مکتب سوداگری می‌دهد، همانها که تصور می‌شد در زیر ضربات خرد کنندهٔ فیزیوکراتها و آدام اسمیت بطور قطع نابود شده‌اند.

دراین‌عقاید وسبك‌های بس‌متنوع،درکنار هوسبازی‌ها واشتباهات بسیار، شماری بزرگ از افکار درست و اصول تازه و بدیع دیده می‌شود. بی شك نورسیدگان موفق نمی‌گردند که بنیانگذاران را ازصحنهٔ علم خارج سازند و خود جانشین آنها بشوند، ولی به وجهی برگشت ناپذیر ثابت می‌کنند که دانش به ظاهر تکمیل شدهٔ اقتصاد هنوز خیلی ازکمال دور است. گویی همهٔ این نویسندگان به پیروان مکتب نوین همان کلام را می‌گفتندکه هاملت (دراثرجاویدان‌شکسپیر) به هوراسیومی‌گفت: «درآسمان و بر روی زمین بسا چیزها است که حکمت شما خواب آن را هم ندیده است» وبدین ترتیب مباحثات غالباً باروری بوجود می‌آورند و علاقهٔ عامهٔ مردم را به سخنان خود جلب می‌نمایند ودرخوداقتصادشناسان وفاداربه مکتب رسمی‌شك وتردیدایجاد می‌کنند وآنها را وادار می‌سازند تادر روش علمی و استنتاجات خود تجدید نظر بعمل آورند.

اینك ما اهمیت نقش و اثر آنها را در علم اقتصاد مورد بحث قرار می‌دهیم.

---

۱. مؤلفین تاریخ عقاید اقتصادی طبقهٔ اول از متفکرین سوسیالیت را Socialistes associationnistes نامیده‌اند که‌ما آن‌راسوسیالیست‌های‌تعاون‌طلب ترجمه‌کرده‌ایم(مترجم).

۲. Owen , Fourier , Louis Blanc ۳. Proudhon

۴. Le Protectionnisme

فصل اول

سیسموندی و مبادی مکتب انتقاد

سی سال اول قرن ۱۹ شاهد دگرگونی‌های عمیق در جهان اقتصادی است :

آزادی طلبی اقتصادی در همه جا پیروز می‌شود . در فرانسه نظام صنفی[۱] ازسال ۱۷۹۱ به طور قطع ریشه‌کن گردیده ، اعتراضات و کوشش‌های تنی چند ازارباب‌صنایع برای‌احیای‌آن در دوران‌امپراطوری‌اول باشکست مواجه می‌شود. درانگلستان‌آخرین بخش از نظامنامهٔ شاگردی و کارآموزی به صورت آخرین قسمت بنای ازهم در رفتهٔ نظام مقرراتی درسال ۱۸۱۴ ملغی می‌گردد . دیگرچیزی مانع‌آزادی اقتصادی‌نیست. درهمه جا وهمه چیزرقابت‌آزاد حکمفرما است. دولت ازهر نوع مداخله‌ای درسازمان تولید و در روابط بین کارگر و کارفرما صرفنظر می کند ...، مگر درمورد جلوگیری از اتحادها ودسته‌بندی‌ها و آن نیزبدین منظور است‌که میدان بیشتری به جریان آزاد قانون عرضه و تقاضا داده شود . در فرانسه قانون جزای امپراطوری هر نوع دسته‌بندی و هم پیمانی را به همان شدت‌کیفر می‌دهد که در دوران سلطنتی قدیم و درعصرانقلاب معمول بود . در انگلستان به موجب قانون سال ۱۸۲۵ اتحاد اصناف آزاد می‌شود ولی محدود به چنان شرایط سختی می‌گردد کـه عملاً وجود خارجی ندارد . عقیدهٔ عمومی قانونگذار انگلستان از این عبارت گزارش انجمن تحقیق مجلس عوام سال

---

۱. Le régime corporatif .

۱۸۱۰ که به وسیلهٔ آقا وخانم وب نقل شده است به خوبی روشن می‌گردد : « هیچ‌نوع مداخلهٔ قانونگذار در آزادی صنایع و مشاغل و یا در آزادی و اختیار تام اشخاص برای استفادهٔ کامل از وقت خود وکار خود به هر ترتیب و هر شرط که مناسب و مفید به‌حال‌خویش‌می‌دانند صورت‌پذیر نخواهدبود، مگراین‌که اصول‌اساسی‌ودرجهٔ اول‌ولازم عمران و آبادی و سعادت جامعه را نقض کند »[1] . در هر دوکشور فرانسه و انگلستان در کارخانه ها و صنایع نظام قراردادهای آزاد فردی معمول می‌گردد و هیچ قانون دولتی آزادی مطلق آن‌را محدود نمی‌کند ، آزادی و اختیاری که در واقع و حقیقت یك‌جانبه و فقط به سود کارفرمایان بود .

در چنین نظامی صنعت کارخانه‌داری جدید ، مولود اختراعات فنی وماشینی با شکوه حیرت‌آوری گسترش می‌یابد . در بریتانیای‌کبیر شهرهای منچستر و بیرمنگام و گلاسکو ودر فرانسه شهرهای لیل و سدان و روان والبوف و مولهوز مراکز انتخابی تولیدات عظیم صنعتی می‌شوند .

ولی‌درکناراین پیشرفت‌های درخشان، دوپدیدهٔ‌تازه ونگرانی‌آور توجه اشخاص صاحبنظررا جلب می‌کرد : اول اجتماع و تراکم یك‌طبقهٔ مستمند و مسکین در مراکز عظیم تولید ثروت یعنی طبقهٔ کارگرکارخانه‌ها و دوم بحران‌های متوالی ناشی ازفزونی تولید برمصرف .

تعدی و اجحاف و سوء استفاده‌ها که در نیمهٔ اول قرن نوزدهم نسبت به‌کارگران کارخانه‌ها صورت می‌گرفت بیش ازصدبارمورد تشریح نویسندگان واقع‌شده‌است، ازآن جمله‌بود اجیرکردن کودکان درهر سن بابدترین وناسالم‌ترین وظالمانه‌ترین شرایط[2]،

۱ . S . et B . Webb ، تاریخ اتحادیه های کارگری و اصناف Histoire du Trade - Unionisme ، ترجمهٔ فرانسه، صفحهٔ ۶۱ .

۲ . در ۱۸۳۵ ، به طوری‌که آندرواور (Andrew Ure) در تألیف خویش به‌نام «حکمت کارخانه‌ها» (Philosophy of manufactures) صفحهٔ ۴۸۱ حساب‌کرده‌است درکارخانه‌های پنبه و پشم وکتان و ابریشم انگلستان ۴۸۰۰ پسر بچه و ۵۳۰۸ دختر بچه کمتر از یازده سال و ۶۷۰۰۰ پسر و ۸۹۰۰۰ دختر بین یازده و هیجده سال در برابر ۸۸۰۰۰ مرد و ۱۰۲۰۰۰ زن وبا به عبارت دیگر جمعاً ۱۵۱۰۰۰ پسربچه ومرد دربرابر ۱۹۳۰۰۰ دختر بچه و زن مشغول کار بوده‌اند .

طولانی‌ساختن تقریباً نامحدود کار روزانهٔ زنان‌ومردان،دستمزدهای‌قلیل‌وناچیز، جهالت، خشونت ، بیماری‌ها ورذائل اخلاقی ناشی از محیط مسکنت‌بار کار . در انگلستان گزارش‌های پزشکان و تحقیقات مجلس عوام و سخنرانی‌ها و نشریه‌های آون موجب تهییج‌افکار عمومی گردید و لازم شد که کار کودکان درکارخانه‌های ریسندگی محدود گردد و این نخستین قدم در راه تصویب قوانین کارگری بود که پس از آن گسترش حیرت‌آوری پیداکرد . ژان باتیست سی درسفری‌که به سال ۱۸۱۵ به این‌کشورمی‌کند می‌نویسد: « در انگلستان یك کارگر با در نظر گرفتن افراد خانواده‌اش وبا وجودهمهٔ زحمات در خور تحسین و ستایشش نمی‌تواند بیش از سه چهارم وگاهی بیشتر ازنصف ضروری‌ترین مصارف زندگی خود را تأمین کند »[۱] .

در فرانسه باید تا ۱۸۴۰ صبرکنیم تا درکتاب زیبای دکتر ویلرمه تشریح‌کاملی از زندگی دلخراش کارگران و از شهادت کودکان آنها بیابیم و مثلاً بفهمیم که « در بعضی از کارخانه‌های نورماندی ، بربساط‌کارگاه ، شلاق ساخته شده از چرم‌گاوبرای تنبیه کودکان کارگر از جمله ابزار کار محسوب می‌شود »[۲]، ولی پیش‌از آن دریکی از تحقیقاتی‌که به سال۱۸۲۸ درصنعت ریسندگی و بافندگی بعمل می‌آید کارفرمایان شهر مولهوز اعلام می‌دارند که : « نسل در حال رشد از کار سیزده تا پانزده ساعت در روز خستگی وبرآشفتگی نشان می‌دهد »[۳]. نشریهٔ شرکت صنعتی مولهوز در همان سال تصدیق می‌کند که در آلزاس‌کارکارخانه‌ها عموماً بین پانزده تا شانزده ساعت درروز است وگاهی تا هفده ساعت‌هم ادامه می‌یابد[۴]. برطبق‌همهٔ منابع‌اطلاعات باید قبول‌کنیم

۱ . انگلستان و انگلیسیان، کلیات ژان باتیست سی، جلد چهارم، صفحهٔ۲۱۳.

۲ . گزارش ویلرمه ، در مجموعهٔ فرهنگستان علوم اخلاقی ، جلددوم، صفحهٔ ۴۱۴ . تحقیقات و مطالعات ویلرمه در سال‌های ۱۸۳۵ و ۱۸۳۶ صورت گرفت ولی کتاب نامی او به نام «جدول احوال جسمی‌و روحی کارگران » Tableau de l' état physique et morale des ouvriers که‌عین‌همان گزارش اوبه‌فرهنگستان بود درسال۱۸۴۰ منتشرشد.

۳ . تحقیق راجع‌به صنعت پنبه (۱۸۲۹) Enquête sur l' industrie du coton صفحهٔ ۸۷ .

۴ . نشریهٔ شرکت صنعتی مولهوز سال ۱۸۲۸ صفحات ۳۲۶ تا ۳۲۹
Bulletin de la société industrielle de Mulhouse.

که در سایر شهرهای صنعتی هم اوضاع و احوال به همین منوال و شاید بدتر از آن بوده‌است[۱].

بحران اقتصادی نیز پدیده‌ای بود که کمتر از فقر و مسکنت کارگران اضطراب آور نبود. در ۱۸۱۵ اولین بحران بازار انگلستان را تکان داد و عدهٔ کثیری کارگر را از کارخانه‌ها بیرون انداخت و موجب شورش‌ها و شکستن ماشین‌ها گردید. این بحران نتیجهٔ حساب غلط کارخانه‌داران انگلستان بود که به امید صلح و آرامش آینده، مقدار فوق‌العاده و بیش از میزان مصرف مال‌التجاره برای صدور به بازارهای قارهٔ اروپا در مخازن خود جمع کرده بودند. در ۱۸۱۸ رکود مجدد بازار و به دنبال آن آشوب‌ها و بی‌نظمی‌های عمومی انگلستان را مضطرب ساخت. بالاخره در ۱۸۲۵ بحران سوم شدیدتر از بحران‌های گذشته و احتمالاً محصول افراط دراعطای اعتبارات حساب نشده به‌بازارهای‌جدید امریکای جنوبی موجب سقوط ۷۰ بانك ایالتی‌انگلستان و ورشکستگی‌های بی‌شمار بازرگانان گردید و عکس‌العمل آن به کشورهای همسایه نیز رسید. پس از آن بایك نظم وتوالی، نه‌کاملا یکنواخت ولی نمایان وخیره‌کننده، بحران‌های اقتصادی، در طول تمام قرن ۱۹، یکی پس از دیگری به فواصل کم و بیش نزدیك ظاهر می‌شوند و هربار به نسبت توسعه و پیشرفت بیشتر صنایع نواحی و مناطق‌وسیع‌تری‌رادر برمی‌گیرند.دربرابراین‌اوضاع‌واحوال جاداشت که‌هرشخص‌صاحب نظر از خود بپرسدکه آیا دستگاه اقتصادی جامعه درزیر ظاهر فریبنده و درخشان‌خود فساد و ناهنجاری عمیقی پنهان نکرده است و آیا بعداز این چنین تزلزل‌های ادواری فدیهٔ لازم ترقیات صنعتی نخواهد بود؟

بدین ترتیب در همان زمان که آزادی اقتصادی نخستین پیروزی‌های خود را جشن می‌گرفت دو واقعیت انکار نکردنی یعنی فقر و مسکنت کارگران و بحران‌های اقتصادی افکار را به خود متوجه می‌ساخت و باعث نگرانی می‌شد.

۱. رجوع کنید به مقالهٔ ریست تحت عنوان «مدت‌کار در صنایع فرانسه از ۱۸۲۰ تا ۱۸۷۰»، مجلهٔ اقتصاد، ۱۸۹۷، صفحات ۳۸۱ و بعد از آن.

از آن پس این دوکیفیت پیوسته و بدون انقطاع ، علیه نظام اقتصادی جدید ، مورد استناد نویسندگان مختلف واقع می‌شود و اندك اندك اعتماد به صحت نظریات آدام اسمیت را در اذهان عدهٔ کثیری متزلزل می‌سازد . در نزد بسیاری از نویسندگان بشر دوست و خیر اندیش و یا معتقد به مسیحیت این امورفقط موجب تحریك عواطف انسانی و اعتراضات شورانگیزعلیه نظام خشك و بی‌رحم زمان ، سرچشمهٔ آن همه فقر وپریشانی ومنشاء آن همه ورشکستگی وبی سامانی‌می‌شود . دستهٔ دیگر ازنویسندگان یعنی‌سوسیالیست‌ها پا را فراتر نهاده برافتادن مالکیت خصوصی وزیر و زبرشدن اساس جامعه را خواستار می‌گردند . ولی همگان بالاتفاق نظریهٔ هماهنگی طبیعی منافع خصوصی را با منافع عمومی‌رد می‌کنند و اوضاع و احوال زمان را مباین و معارض‌آن می‌دانند .

در بین این نویسندگان هیچیك مانند سیسموندی[1] تحت تأثیر این وقایع قرار نگرفته است . به نظر او خلاصهٔ تمام علم اقتصاد از لحاظ نظری عبارت است ازتشریح و توضیح بحران‌های اقتصادی و از نظر عملی یافتن وسایلی برای جلوگیری از آنها و بهترکردن وضع‌کارگران . هیچ نویسنده‌ای به اخلاص او در تشریح علل و چاره‌جویی و درمان نکوشیده است . بدین ترتیب سیسموندی در رأس یك سلسله از نویسندگان و اقتصادشناسان قرارمی‌گیرد که عمل و اثرآنها درتمام طول‌قرن ۱۹ ادامه دارد و هرگز

---

۱ . سیسموند دوسیسموندی (Sismonde de Sismondi)فرانسوی‌نبود بلکه سویسی و اهل ژنو بود . خانوادهٔ او اصلا ایتالیایی بودندکه درقرن‌ششم به فرانسه مهاجرت‌کردند . آنها پس از نسخ فرمان نانت (مربوط به پروتستان‌ها) به ژنو رفتند و سیسموندی درآن جا در سال ۱۷۷۳ به دنیا آمد . دو اثر بزرگ او به نام « تاریخ جمهوری‌های ایتالیا » و « تاریخ فرانسویان » بیش از آثار و تألیفات اقتصادی باعث اشتهاراو شدند. وی یکی از میهمانان همیشگی مادام اشتال درقصر کوپه بود و درآن‌جا با اشخاص مختلف واز آن‌جمله با روبرت اون (Robert Owen) آشنا گردید . سیسموندی در ۱۸۴۲ فوت‌کرد . کتاب مهم‌اقتصادی اوموسوم‌است به«اصول‌تازهٔ علم‌اقتصاد» . Nouveaux principes d' é . P مقالات متعددی که سنت بوف (Sainte — Beuve) راجع به او نوشته هنوز قابل استفاده است.

قطع نمی‌شود . این نویسندگان بدون آن‌که سوسیالیست باشند ولی بدون آن که از معایب ومفاسد نظام‌آزادی اقتصادی هم چشم‌پوشی کنند در جستجوی راه میانه‌ای هستند که هم سوء استفاده‌ها و زیاده‌روی‌ها را اصلاح کند وهم اصل‌آزادی را قربانی ننماید. پیش از همه و بیش از همه سیسموندی احساسات را در سبك خویش وارد می‌کند و به همین سبب از طرفی هیجانات عمیق برمی‌انگیزد و از طرف دیگر هدف تلخ‌ترین سرزنش‌ها و اعتراض‌ها واقع می‌شود و نیز به همین جهت افکار و نظریات او درپایان جنگ‌های بین‌المللی اول به وضع حیرت‌آوری صورت مسائل ومباحث روز پیدا می‌کند، چنان که در فصل آخر این کتاب راجع به بحران‌های اقتصادی خواهیم دید بعضی از تازه‌ترین عقاید مؤلفین معاصر مانندکینس شباهت نمایان بانظریات وافکار سیسموندی دارد .

۱

روش و موضوع علم اقتصاد

در آغاز امر سیسموندی ازپیروان پرشور آزادی اقتصادی بود . در ۱۸۰۳ یعنی همان سال که کتاب اقتصاد ژان باتیست سی انتشار یافت اوهم درکتابی به‌نام « ثروت بازرگانی »[۱] افکار و اندیشه‌های آدام اسمیت را مورد بحث قرار داد . این‌کتاب شهرت مختصری بدست آورد ولی سیسموندی پس از آن سالیان متوالی صرفاً به مطالعات تاریخی و ادبی و سیاسی پرداخت. از سال ۱۸۱۸ مجدداً به‌علم اقتصاد روی‌آورد. خود او در این باره می‌گوید : « در این تاریخ من از بحران تجارتی چند سال اخیر اروپا و از مصائب و آلام دلخراش کارگران کارخانه‌ها به شدت متأثر بودم . مصائبی که در

۱ ـ La Richesse Commerciale

ایتالیاوسویس‌وفرانسه‌خود شاهدآن بودم‌وگزارش‌های رسمی‌دلالت‌می‌کردکه‌درانگلستان وآلمان وبلژیك هم وضع برهمین منوال است »[۱]. درهمین اوقات بودکه از او خواستند برای دایرةالمعارف ادیمبورگ مقاله‌ای راجع به علم اقتصاد بنویسد . پس از بررسی مجدد افکار و اندیشه‌های‌خویش در روشنایی وقایع وپیشامدهای اخیر با نهایت حیرت دریافت که نتیجه گیری‌های او با استنتاجات آدام اسمیت به کلی متفاوت است . در ۱۸۱۹ سفری به انگلستان کرد . « به این کشور عجیب که گویی متحمل آزمایشی بزرگ برای تعلیم جهانیان است »[۲] . اوضاع و احوال آنجا احساسات و اندیشه های او را تأیید کرد . سیسموندی مقالهٔ دایرةالمعارف خود را از نو در دست گرفت و به شرح وبسط آن پرداخت و از این کار کتابی که باعث اشتهار او به عنوان عالم‌اقتصاد شد خارج‌گردید و در ۱۸۱۹ تحت عنوان پرمعنای « اصول جدید علم اقتصاد » انتشار یافت . از آن پس راه او جدا و انشعاب او از مکتب رسمی انگلستان و فرانسه روز به‌روز شدیدتر شد. در کتاب دیگر به نام « مطالعات راجع به دانش اقتصاد »[۳] که در ۱۸۳۷ انتشاریافت سیسموندی عقاید وآراء کتاب « اصول جدید » خویش را به اتکاء یك سلسله مطالعات تاریخی و تشریحی مخصوصاً راجع به وضع‌کشاورزان انگلستان و اسکاتلند و ایرلاند و ایتالیا تأیید کرد .

انشعاب سیسموندی مربوط به اصول نظری دانش اقتصاد نیست . در این مسائل برعکس او خود را شاگرد آدام اسمیت[۴] می‌خواند . انتقاد او مربوط به روش وموضوع

۱ . اصول‌جدید، چاپ‌دوم،صفحهٔ ۲۲ . تمام‌آن چه را از این کتاب نقل می‌کنیم از همین چاپ سال ۱۸۲۷ است .

۲ . همان کتاب صفحهٔ ۱۷ .

۳ . Etudes sur l' Economie Politique ، در دو جلد چاپ پاریس ۱۸۳۷ و ۱۸۳۸ .

۴ . اصول جدید علم اقتصاد صفحات ۵۰ و ۵۱ « نظر آدام اسمیت نظر ماست، ولی نتیجهٔ عملی که ما از اندیشه‌های او می‌گیریم غالبا در نقطهٔ مقابل نتیجه‌ای است که‌خود او گرفته‌است » .

علم اقتصاد و بالاخره نتیجه‌گیری‌های عملی مکتب رسمی است . اکنون استدلال او را در بارهٔ هر یك از این مسائل مورد بحث قرار می‌دهیم :

نخست‌راجع به‌روش علمی ، او با تشخیص صحیح آدام‌اسمیت را از دنباله روانش ژان باتیست سی و ریکاردو جدا می‌کند. می‌گوید : « اسمیت سعی می‌کرد هر امری‌را در حال و وضع اجتماعی مربوط به آن بررسی کند .... اثر جاودانی اونتیجهٔ مطالعهٔ فلسفی تاریخ نوع بشر است »[1]. برعکس ریکاردو برای روش انتزاعی‌که وارد علم کرده قابل سرزنش است . هرقدر مالتوس که « مطالعهٔ دقیق و درست وقایع را بروسعت و قدرت ذهن اضافه می‌کرد »[2] مورد ستایش اواست، به همان اندازه روح او « ازقبول انتزاعات و مجردات کلی ریکاردو و شاگردان او » بیزار است . در نظرسیسموندی علم اقتصاد دانشی اخلاقی است‌که در آن « همه چیز به هم مربوط است » وهرکس بخواهد « اصلی را از امور دیگر جداکند و فقط به آن نظرداشته باشد »[3] راه خطا می‌پیماید. دانش اقتصاد قبل از هرچیز مبتنی بر تاریخ و تجربه و مشاهده است . درجای دیگر می‌گوید : « وضع و حال انسان را باید در جزئیات آن مورد مطالعه قرار داد . باید گاهی به زمان گاهی به مکان و گاهی به صنف و شغل نظر داشت تا آدمی را آن‌طور که واقعاً هست دید و اثر بنیادهای اجتماعی را برروی آن فهمید .... من با اطمینان خاطر می‌گویم کسانی‌که همیشه می‌خواهند به امورمربوط به علوم اجتماعی کلیت بدهند

---

۱. همان کتاب « اصول‌جدید » صفحهٔ ۵۶ « آدام اسمیت قبول داشت‌که علوم مربوط به حکومت علوم تجربی است و بنابراین بر تاریخ ملت‌ها متکی است . او قبول داشت که استنباط اصول فقط از ملاحظه ومطالعهٔ درست ودقیق واقعیات بدست می‌آید . کتاب جاودانی او ... در حقیقت نتیجهٔ مطالعهٔ فلسفی تاریخ نوع بشر است » و نیز مراجعه کنید به همان کتاب صفحات ۴۷ و ۳۸۹ .

۲ . همان کتاب ، جلد دوم ، صفحهٔ ۲۶۸ و نیز صفحات ۳۸۸ و ۳۸۹ .

۳ . همان‌کتاب صفحهٔ ۵۶، درجاهای مختلف‌کتاب با ریکاردو وارد مشاجره می‌شود. جلد اول،صفحهٔ ۲۵۷ و ۳۰۰ وصفحات بعداز آن و ۳۳۶ و ۳۶۶ و ۴۲۳ وجلد دوم صفحهٔ ۱۸۴ و ۱۹۰ و ۲۱۸ و ۳۲۹ .

مرتکب اشتباه و خطای بزرگ می‌شوند »[1] .

هدف این انتقادات تنها ریکاردو و مالک‌کولونیست ، بلکه ژان باتیست سی هم هست که سعی می‌کرد علم اقتصاد را منحصر به شرح چند اصل کلی بکند . این انتقادات زمینه را برای روشی فراهم می‌سازد که بعدها مکتب تاریخی آلمانی افتخار بنیادگذاری آن را مخصوص خویش می‌داند . طبیعی است سیسموندی که خود مورخ و نقاد مسائل سیاسی ودراندیشهٔ اصلاحات فوری وآنی بود نمی‌توانست اثر بنیادی‌های اجتماعی‌ونظام سیاسی را در آبادانی و رونق صنعت و تجارت نادیده بگیرد . یکی از موارد صحیح اعمال این روش به عنوان مثال بحث اوراجع به‌آثار احتمالی‌الغاءکلیهٔ مقررات غلات[2] در انگلستان بود . سیسموندی می‌گوید این مسأله را به استناد چند اصل و دلیل‌علمی و نظری نمی‌توان حل‌کرد، بلکه باید سبک‌های‌مختلف بهره‌برداری از زمین را درنظر گرفت : کشوری مثل انگلستان‌که اکثر مزارع آن در دست‌کشاورزان اجاره کاراست به زحمت می‌تواند با رقابت‌کشورهایی مانند لهستان و روسیه‌که در آن زارعین دچار نظام بیگاری هستند وتولیدگندم برای مالکان «جزچند صد ضربه شلاق‌که نثار رعایای خود می‌کنند هزینه‌ای ندارد »[3] .

نظر سیسموندی دربارهٔ روش ، هرگاه راجع به مسائل عملی و یا پیش بینی نتایج آنی قوانین و اصلاحات در شرف انجام و یا توضیح علل وقایع معین و مخصوص باشد بی‌شك صحیح و غیر قابل ایراد است ، ولی وقتی عالم اقتصاد می‌خواهد گردش و

---

۱ . مطالعات راجع به دانش اقتصاد ، مقدمه، صفحهٔ ۵ ، سیسموندی قبلا در کتاب « ثروت تجارتی » خود نیزگفته بود : « دانش‌اقتصاد مبتنی برمطالعهٔ انسان‌وانسان‌ها است. باید طبیعت آدمی و حالت و سرنوشت اجتماعات بشری را در زمان‌های مختلف و مکان‌های مختلف شناخت ، باید به‌کتاب‌های تاریخ و تاریخ نویسان و جهانگردان مراجعه‌کرد .چنین مطالعه‌ای ... علم فلسفهٔ تاریخ وجهان‌گردی‌ها است» . جلد اول صفحات ۱۴ وپس از آن .

۲ . Corns Law .

۳. اصول جدید علم‌اقتصاد ، جلد اول ، صفحهٔ ۲۵۷ .

عمل دستگاه جهان اقتصادی را به طور کلی در نظر بگیرد ناچار از تجرید است و خود سیسموندی هم ناگزیر بارها به آن متوسل شده، اگرچه با ناشیگری خاص انجام داده است نقص کامیابی او در استخراج نظریه‌های کلی و مباحث نظری هم شاید در این ترجیح و تمایل او برای روش مخالف نهفته باشد. به هرحال این کیفیت تا حدی سرخصومت و عناد شدید طرفداران مکتب‌رسمی را نسبت به کتاب او روشن می‌سازد، همان‌ها که سیسموندی پیش از همه لقب «پیروان سنت»[1] به آنها می‌دهد، و ازآن پس این عنوان برای‌آن‌ها باقی می‌ماند (اصول جدید علم اقتصاد، صفحهٔ اول).

از آن جمله چیزی مبهم‌تر و تاریک‌تر از دلایلی نیست کـه سیسموندی برای اثبات امکان بحران فزونی‌عمومی‌تولید برمصرف اقامه می‌کند[2]. مبدأ فکر او تشخیصی است که بین «درامد سالانهٔ» و «تولید سالانهٔ» کشور قائل است. به نظر او درامد هرسال کشور به مصرف پرداخت درامد سال بعد می‌رسد[3]. بنابراین،هرگاه تولیدات

۱- Orthodoxie .

۲. عدم‌مهارت سیسموندی دربکاربردن روش‌استدلال مجرد، ازمباحث مختلف‌کتابش بخصوص از اجمال‌وابهام غالب تعریفاتش به‌خوبی نمایان است. اوکار را گاهی «سرچشمهٔ همهٔ درامدها» می‌خواند وزمانی آن را به عنوان «درامدکارگر» (جلد اول، صفحهٔ ۹۶ و ۱۰۱ و ۱۱۰ و ۱۱۳ و ۱۱۴، جلد دوم، صفحهٔ ۲۵۷ وغیره) معارض سود سرمایه و بهرهٔ زمین معرفی می‌کند. وی هرگزفرق بین‌سرمایهٔ ملی‌وسرمایهٔ خصوصی‌را تشخیص‌نداده‌است. مزدکارگر درنظرش گاهی سرمایه وگاهی درامد است (صفحهٔ۳۷۹). غالباً اصطلاحات‌مبهم مانند فقیر وغنی به‌جای‌کارگر وسرمایه‌دار به‌کارمی‌برد (کتاب دوم فصل۵). مثلا برای‌توضیح ترتیب نرخ‌بندی نفع‌سرمایه می‌گوید:«نیروهای اجاره دهندگان (سرمایه) و تقاضاکنندگان آن مثل بازار همهٔ اجناس دیگر متعادل می‌شود و با هم در میانگین متناسبی توافق حاصل می‌کنند» (جلد دوم، صفحه ۳۶) ونیزهمواره درامد جنسی‌را بادرامد پولی اشتباه می‌کند.

۳. «این درامد سال گذشته است که باید محصول سال جاری را خریداری کند» (اصول‌جدید علم‌اقتصاد، صفحهٔ ۱۲۰). کمی بعد ازآن می‌گوید: «درواقع وبالاخره عمل هر سال غیرازاین چیزی نیست که تمام محصول سال‌را با همهٔ محصولات سال قبل مبادله نماید (صفحهٔ ۱۲۰). سیسموندی برای تفکیك درامد ملی از تولید سالانه اهمیت زیاد قائل است. چنانکه می‌گوید: «اختلاط و اشتباه درامد سالانه باتولید سالانه باعث شده است که پردهٔ←

یک‌سال بیش از تولیدات سال قبل باشد ، قسمتی از محصولات آن غیرقابل فروش باقی خواهد ماند و تولیدکنندگان ورشکست می‌شوند . سیسموندی چنان صحبت می‌کندکه گویی ملت مرکب از کشاورزانی است‌که هرسال کالاهای ساخته شدهٔ مورد نیاز خود را بوسیلهٔ درامدهای حاصل از فروش محصولات سال زراعتی پایان یافته خریداری می‌کنند. در چنین صورتی البته‌اگرمحصولات صنعتی فوق‌العاده باشد درامد کشاورزان پرداخت قیمت همهٔ آنها را کفایت نخواهدکرد .

ولی دراین استدلال دواشتباه موجود است : درامد سالانهٔ ملت در واقع چیزی غیراز تولید سالانهٔ آن نیست ، بنابراین غیرممکن است‌که یکی‌کمتر از دیگری باشد ازطرف دیگر ، اینهم صحیح‌نیست‌که مجموع محصول یک سال با مجموع محصول سال دیگر مبادله می‌شود ، بلکه همهٔ محصولات مختلف هرسال بایکدیگرمبادله می‌گردند ــ ویا به‌عبارت بهتر ــ زیرا این تقسیم امور اقتصادی به دوره‌های سالانه با واقعیت امر مطابقت ندارد . محصولات هرآن با یکدیگر مبادله می‌شوند و هریک ازآنها برای دیگری متقابلاً بازار تقاضایی‌تشکیل می‌دهد . ممکن‌است در زمان معین ، موجودی یک یاچند محصول‌خیلی‌زیادتر ویاخیلی‌کمتر ازمیزان مصرف بازارآن باشد وبنابراین بحران ویا بحران‌هایی برای یک یاچند رشته ازتولیدات بوجودآید ، ولی غیرممکن است‌که درآن واحد همهٔ محصولات باهم زیادتر از میزان مصرف باشند . این نکته‌ای است‌که‌برسرآن ماک‌کولو و ریکاردو وژان باتیست سی پیروزمندانه باسیسموندی مجادله کرده‌اند[1] . در کتاب ششم خواهیم دید که چگونه تمام این مسأله را بازهم تازه‌ترین

→ ضخیمی برروی تمام‌دانش‌اقتصاد کشیده شود . برعکس، هرگاه آنهارا ازهم جدا سازند امور روشن می‌گردد وهمه چیز با نظریهٔ علمی تطبیق می‌کند» (جلد اول ، صفحهٔ ۳۶۶ و۳۶۷). ولی درواقع این‌خود اوست‌که دراشتباه است .

۱. ماک‌کولو Mac Culloch سیسموندی‌را درمقاله‌ای (مجلهٔ ادیمبورک ـ ماه اکتبر سال ۱۸۱۹) مورد انتقاد قرار داده است. درمورد ژان‌باتیست سی به‌آنچه پیش‌تر راجع به او گفته شد مراجعه شود . اما باریکاردو، سیسموندی حکایت می‌کند (اصول جدید علم‌اقتصاد جلد ۲ ، صفحهٔ ۴۱۰) که در ژنو در همان سال مرگش دو یا سه بار راجع به‌این موضوع ←

نویسندگان از نظر درامد پولی مورد بحث قرار می‌دهند و چگونه بوسیلهٔ آن بحران اقتصادی نه «عمومی» بلکه «تعمیم‌یافته» به‌آسانی قابل‌توضیح و توجیه می‌شود.

معارضهٔ سیسموندی تنها مربوط به‌روش بحث و نظر نیست، بلکه بیشترین‌اعتراض او به مکتب رسمی راجع به موضوع علم اقتصاد است. می‌گوید: به نظر اهل مکتب، علم‌اقتصاد، علم ثروت‌ها و یا همانطورکه ارسطو گفته است «تدبیرگرد آوردن مکنت و ثروت» است[1]. درصورتی‌که موضوع واقعی این‌دانش، انسان و یا بهتر بگوییم «بهبود وضع مادی انسان» است؛ ثروت‌را برای‌خودآن درنظرگرفتن وآدمی‌را فراموش کردن راه خطا پیمودن است.[2] به همین‌جهت در کنار تولید ثروت، که تقریباً مسألهٔ منحصر به فرد استادان اقتصاد است، باید محلی به همان وسعت و همان اهمیت برای توزیع ثروت قائل شد. درست است‌که رهبران مکتب رسمی می‌توانستند بگویند: اگر آنها مقام اول را به تولید ثروت داده‌اند برای آن است که به نظرآنها تنها شرط پیشرفت توزیع ثروت افزایش محصولات است. ولی این پاسخ سیسموندی را قانع نمی‌کند. به نظر او ثروت وقتی سزاوار است به‌این‌نام خوانده شودکه به نسبت شایسته بین افراد جامعه تقسیم شده باشد. خارج ازاین‌جهت ثروت نه قابل درك است و نه درخور توجه.

مباحثه‌کرده است. ظاهراً سیسموندی سرانجام با چون وچراهای بسیار به‌عقیدهٔ اوگرویده است. چنانکه می‌گوید: «ما مانند ریکاردو به‌این‌نتیجه می‌رسیم که درپایان دوران ثروت، اگرعایق ومانعی‌آن‌را متوقف نکرده باشد، تولید خود ایجاد مصرف می‌کند». باوصف این، اضافه می‌کند: «اگر شرایط زمان ومکان را درنظر بگیریم... اگرهمهٔ موانع‌راکه موجب توقف دوران ثروت می‌شود به حساب نیاوریم» (همان‌کتاب، صفحهٔ ۴۲۴). سیسموندی از عقاید خویش‌علیه این‌سه معارض بادومقاله درپایان چاپ دوم «اصول‌جدید علم‌اقتصاد» خویش دفاع‌کرده است.

۱. Chrématistique.

۲. «بطورکلی‌جمع‌ومتراکم‌شدن ثروت‌ها درکشور هدف دولت نیست، بلکه بهره‌مندی عموم‌افراد ازملت تنعماتی‌است‌که بوسیلهٔ این‌ثروت‌ها حاصل‌می‌شود... در واقع هرگزثروت وجمعیت بطورمطلق وجداگانه مظاهرنعمت وآبادانی‌کشورنیستند، بلکه (مهم‌تراز‌آن) ترتیب روابط آنها بایکدیگر است» (اصول جدید، جلداول، صفحهٔ ۹).

به‌علاوه درتقسیم وتوزیع ثروت‌ها ، سیسموندی مکانت خاصی به قول خویش به « فقرا » می‌دهد ، به‌آنهاکه وسیلهٔ معاشی جز بازوان خود ندارند واز بام تا شام درکارخانه‌ها و مزرعه‌ها رنج می‌برند . آنها هستندکه اکثریت جامعه را تشکیل‌می‌دهند ، و به همین جهت قبل از هرچیز باید اثر اختراعات ماشین و آزادی رقابت و نظام مالکیت را در سرنوشت آنان مورد توجه قرار داد . درجای دیگر از کتابش می‌گوید: «دانش اقتصاد بیشتر دانش نیکوکاری است . بنابراین ، هرچه بالمآل به نیکبختی انسانها مربوط نباشد ازآن خارج است» [۱].

در واقع آنچه اندیشهٔ سیسموندی را به خود معطوف داشته کمتر «علم» اقتصاد به‌معنی حقیقی کلمه‌است تاآنچه پس‌ازآن درفرانسه وکشورهای دیگر «اقتصاداجتماعی» ویا «سیاست اجتماعی» نامیده می‌شود. ابتکار اصلی اوهم درتاریخ عقاید اقتصادی همین است‌که بررسی این‌مسأله را آغازکرده است . ژان‌باتیست‌سی ازتعریفات و اصطلاحات سیسموندی‌که مغایر باتعریفات اوست باتبختر ورعونت سخن میراند ومی‌گوید : «آقای سیسموندی علم‌اقتصاد را دانشی می‌داندکه عهده‌دار سعادت نوع بشراست . لابد ایشان می‌خواهند بگویند آن‌کسان که تأمین سعادت نوع بشر را برعهده دارند باید معرفت به این علم داشته باشند . بدون شك حکمرانان اگر می‌خواهند شایستهٔ وظایف خود باشند باید علم اقتصاد را بدانند ولی نیکبختی بشردچار چه فاجعهٔ عظیمی‌خواهد شد ، اگر به‌جای‌آنکه متکی برعقل وعمل افراد مردم باشد به دست حکمرانان سپرده شود» (دورهٔ‌کامل دروس ، جلد ۲، صفحهٔ ۵۵۱) و نیز اضافه می‌کند : به سبب مفاهیم غلط و واشتباه‌آمیز نظام مقرراتی بوده‌که غالب نویسندگان آلمان دانش اقتصاد را باعلم اداره وحکومت اشتباه‌کرده‌اند ».

---

۱. اصول جدید علم اقتصاد ، جلد ۲ ، صفحهٔ ۲۵۰ و نیز در جای دیگر می‌گوید : «هرگاه بنا باشد ادارهٔ دولت ، منافع طبقهٔ خاصی ازملت را به‌زیان طبقات دیگرمورد توجه قرار دهد حقاً حمایت آن می‌بایستی شامل‌کارگران روز مزد بشود (همان‌کتاب ، جلد اول، صفحهٔ ۳۷۲) .

۲

انتقاد از فزونی تولیدبرمصرف و رقابت

به نظر سیسموندی تعجب آور نیست « اصحاب مکتب ثروت اندوزی »[۱] که هم در روش فکر و نظر وهم در موضوع علم اقتصاد اشتباه کرده‌اند در استنتاجات علمی نیز دچار گمراهی بشوند. مکتب ثروت طلبی خواهان تولید نامحدود است ، برکات رقابت را بی‌قید و شرط می‌ستاید ، وازآن به نتیجهٔ هماهنگی منفعت ها وعدم مداخلهٔ دولت می‌رسد. اینها سه نکتهٔ اساسی مکتب اقتصادیون است که سیسموندی دربارهٔ هریك از آنها با آنان وارد معارضه می‌شود .

نخست راجع به دلبستگی مفرط آنان به تولید ، می‌گوید : به نظر آن‌ها افزایش عمومی تولید متضمن هیچ نوع عیب وخطری نیست، زیرا اگر کارفرمایان در موردی اشتباه بکنند و مقدار عرضه زیاد تراز میزان حاجت باشد ، دستگاه خودکار اقتصادی فوراً درمقام اصلاح برمی‌آید : یعنی تنزل قیمت اجناس به کارفرمایان هشدار می‌دهد که راه خطا رفته‌اند و باید سعی خود را متوجه هدف دیگری بنمایند . برعکس ترقی قیمت‌ها تولید کنندگان را متوجه می‌سازد که عرضهٔ اجناس کافی نیست و باید برمقدار تولید بیافزایند . بنابراین اشتباهات همیشه موقت و زودگذر خواهد بود .

ولی سیسموندی می‌گوید : اگر اقتصاد شناسان به جای برهان کلی و نظری ، وقایع و امور را آن طور که جریان دارند مورد مطالعه قرار می‌دادند و اگر به جای محصولات آدم‌ها را در نظر می‌گرفتند ، این طور سبك بر اشتباهات تولید کنندگان نمی‌گذشتند . درست است که افزایش تولید درصورتی که عرضه ، کافی برای ارضای تقاضای روز افزون نباشد به کسی زیان نمی‌رساند و به سود همه است ولی کم‌کردن عرضهٔ زیاد تراز میزان حاجت ، وقتی‌که تقاضا به همان سرعت زیاد نشود ، کارآسانی نیست . آیا باور کردنی است که در ظرف یك یادو روز سرمایه‌ها و کارگرها بتوانند

۱. L' Ecole Chrématistique

صنعتی‌را که دچار کسادی شده‌است ترك کنند وکار و صنعت دیگری‌را درپیش بگیرند؟ کارگر کجا می‌تواند کاری را کــه وسیلهٔ معاش او بوده ، به آن خوگرفته ، به مرور زمان و شاید با هزینهٔگزاف آموخته و درآن مهارت پیدا کرده است ناگهان ترك کند و کاری دیگر را که در آن سابقه و تجربه ندارد در دست بگیرد ؟ او به پائین آمدن مزد وطولانی شدن ساعات کار تن در خواهد داد و کار خود را ترك نخواهد کرد » و حاضر خواهد شد روزی ۱۴ ساعت کار بکند و از هر تفریح و خوشی کــه پیشتر داشته‌است صرفنظر نماید. بالنتیجه همان عدهٔ‌کارگر مقدار بیشتری‌محصول تولید خواهند کرد »[۱]. اما کار فرماهم ، که غالباً نصف و یا بیشتر از دارایی خود را صرف ساختمان وتأسیس و ادارهٔ یك کارخانه کرده است ، کمتر از کارگران آمادهٔ ترك آن خواهد بود . سرمایه‌های ثابت یك کارخانه را به آسانی نمی‌توان به کارخانهٔ دیگری منتقل کرد. بعلاوه‌کارخانه‌دار هم‌پایبند عادت به شغل وحرفهٔ خود می‌باشد «که‌قدرت اخلاقی آن تابع‌حساب نیست »[۲]. بنابراین او نیز مانند کارگران به همان کارگاه که تأسیس کرده و وسیلهٔ زندگی‌اواست می‌چسبد . بدین‌ترتیب ، مقدار تولید خود به خود نه تنها محدود نمی‌گردد ، بلکه به همان میزان باقی می‌ماند و شاید بیشتر هم می‌شود . مع‌الوصف‌این نابسامانی، ناچار باید خاتمه‌پیداکند. بی‌شك‌بالاخره مطابقتی بین عرضه و تقاضا پیدا می‌شود ، ولی پس از چه خرابی‌ها و ورشکستگی‌ها ! « تولید کنندگان از کار کنار نخواهند رفت وعدهٔ آن‌هاکم نخواهد شد ، مگرآن زمان‌که جمع‌کثیری از صاحبان کارگاه‌ها ورشکست شوند و بسیاری ازکارگران ازگرسنگی و فقربمیرند . بنابراین، سیسموندی می‌گوید : « بیاییم و ازاین نظریهٔ پرخطر تعادل اقتصادی ،که‌خود به خود برقرار می‌شود، پرهیزکنیم .... درست است که به مرور زمان یك نوع تعادل برقرار می‌شود، ولی‌پس از رنج ها و ویرانی‌های وحشتناك »[۴]. این ملاحظات‌که برای

۱ . اصول جدید، جلد اول، صفحهٔ ۳۳۳ .
۲ . همان کتاب، جلد اول، صفحهٔ ۳۳۳ .
۳ . همان کتاب ، جلد اول، صفحات ۳۳۴ ـ ۳۳۳
۴ . همان کتاب ، جلد اول ، صفحات ۲۲۱ - ۲۲۰

زمان سیسموندی صحیح بود امروز قاعده و پایهٔ سیاست ائتلاف و سازش کارتل‌ها و تراست‌ها برای محدود و متناسب کردن تولیدات است .

از قرن نوزدهم به بعد ، مهم‌ترین وسیلهٔ ازدیاد تولید ثروت چیست ؟ افزایش ماشین‌ها . به همین جهت تندترین حملات مؤلف ما متوجه آن‌ها است و بیشتر نیز به‌همین سبب است که صفت مرتجع وحتی جاهل و نادان به او داده‌اند وقریب نیم قرن نامش از بین اقتصاد شناسان محو می‌گردد .

دراین موضوع ماشین هم اقتصاد شناسان کلاسیک همداستانند[1] و آن را وسیلهٔ خیر و برکت می‌دانند ، زیرا به وسیلهٔ آن محصولات به قیمت ارزان‌تر تولید می‌شود و قسمتی از درامد مصرف کنندگان آزاد می‌گردد و بالنتیجه تقاضای محصولات دیگر فزونی می‌یابد وبدین ترتیب امکان اشتغال برای کارگران بیکار شده به‌وسیلهٔ ماشین هم فراهم می‌گردد . سیسموندی انکار نمی‌کند که عملاً و نظراً تعادل برقرار می‌شود، زیرا هر تولید تازه باید به مرور زمان محل مصرف تازه‌ای پیدا کند ، ولی می‌گوید : حقیقت امر را در نظر بگیریم و « از توجه نداشتن به عامل زمان و مکان خودداری کنیم » و موانع وبرخوردهای مختلف دستگاه اجتماعی را به حساب بیاوریم، آن وقت خواهیم دید که نتیجهٔ آنی و مستقیم ماشین‌ها این است که کارگران را از کارخانه‌ها بیرون می‌ریزد و رقابت متقابل آنان‌را بایکدیگر زیاد می‌کند ودر بازارکار،مزد سایر کارگران را هم پایین می‌آورد و ناچارمیزان مصارف آن‌ها راکاهش‌می‌دهد و بالنتیجه مقدار تقاضا هم کم می‌شود . بنابراین اثر ماشین نه تنها همیشه خوب نیست ، بلکه سودمندی آن تنها وقتی است که قبل از استفاده از آن عواید و درامد عمومی توسعه

---

۱ . با وجود این اتفاق کلام بین آن‌ها کامل نیست . ریکاردو درچاپ سوم به کتاب « اصول » خویش فصل تازه‌ای راجع به ماشین‌ها افزوده و در آن اعتراف کرده که در بارهٔ مزیت آن‌ها اشتباه نموده که گفته است ماشین‌ها همیشه پس از مدتی مفید به حال کارگران هستند ومی گوید : ماشین هر گاه‌باعث افزایش « محصول خالص » کارخانه‌بشود ولی‌محصول « غیرخالص » راکم بکند موجب زیان و زحمت کارگران‌است . ظاهراً به نظر او این کیفیت وضع عادی است ولی در واقع پیشامد آن نادر و استثنائی‌است .

یافته وامکان کارهای جدید برای کسانی که درنتیجهٔ آن بیکار می‌شوند فراهم آمده باشد. « بی‌شك کسی منکر مزیت تبدیل ماشین به‌جای انسان نیست، به شرط آن‌که افراد بیکار شده بتوانند در جای دیگر کار دیگری پیدا کنند »[1].

نه ریکاردو و نه ژان باتیست سی منکراین حرف نبودند . ولی می‌گفتند نتیجهٔ درست ماشین ، همیشه این است که در جاهای دیگر تقاضاهای دیگر برای کار ایجاد می‌کند . سیسموندی در استدلال خویش تحت تأثیر همان نظریهٔ غلط راجع به امکان فزونی عمومی‌تولید بر مصرف ، معتقد بود که افزایش تولید ثروت وقتی مفید و مطلوب است که مسبوق به افزایش تقاضا باشد ، و نمی‌خواست قبول کند که توسعهٔ تولیدخود به‌خود بطورغیرمستقیم‌باعث افزایش‌تقاضا می‌گردد. درکتاب ششم‌خواهیم‌دید

---

۱ . اصول جدید، جلد اول، صفحهٔ ۳۹۹ . دراین‌جا مناسب است‌که برهان مشهور به « دستهٔ‌چرخ Manivelle » سیسموندی را یادآورشویم : « هرگاه انگلستان توفیق می‌یافت که تمام کارهای مزارع و تمام امور شهرهای خود را باماشین‌های بخار انجام می‌داد و در سرزمین آن جمعیتی بیشتر از جمهوری کوچك ژنو وجود نمی‌داشت ولی درامد و محصول کنونی خویش را حفظ می‌کردآیا سزاوار بود او را غنی‌تر و آبادتر بدانیم ؟ آقای ریکاردو جواب می‌دهد بلی .... بنابراین ثروت همه چیز است و انسان مطلقا هیچ . پس در واقع چیزی بهتراز این نیست که پادشاه تك و تنها در جزیرهٔ خود باقی بماند و همواره دستهٔ چرخی را بگرداند و به وسیلهٔ آلات و ابزار خودکار تمام امور انگلستان را دردست خویش بگیرد (جلددوم، صفحهٔ ۳۲۹) . به این ایراد می‌توان جواب دادکه خیلی زودتر از آن که وضع به این صورت درآید هیأت اجتماع ماشین‌ها را در اختیار خواهد گرفت و محصول را بین همهٔ اعضای خود تقسیم خواهد کرد . فرض اینکه قسمتی از جمعیت کشور به دلیل بیکاری از گرسنگی بمیرد و قسمت دیگر همان مقدار ثروت سابق را تولید نماید عاری از تناقض نیست. ولی در واقع اگر از نحوهٔ بیان ومثال غیرعادی سیسموندی صرفنظر کنیم مسألهٔ عنوان شده از طرف او لاینحل است ، زیرا تناسب و تعادل صحیح بین میزان تولید و جمعیت چیست ؟ آیا بهتر است جمعیت به سرعت ترقی کند اگرچه افزایش ثروت آن کمتر باشدو یا بهتر است میزان جمعیت درحال توقف باقی بماند و یا کمترهم بشود ولی ثروت و غنای آن توسعه یابد ؟ هرکس در انتخاب عقیده آزاد است . علم در این باب ضابطه‌ای ندارد .

که در این موضوع اقتصاد شناسان جدید مانند نات ویکسل[1] وکینس ضمن بحث از بحران‌هـای اقتصادی بعد از جنگ بین‌الملل به صورتی ظریف‌تر از سیسموندی قسمتی ازاستدلال‌اورا بدون آن‌که ظاهراً نظریهٔ سلف خویش را شناخته باشند تجدید می‌کنند.

آن چه از کلام سیسموندی صحیح است و هر چه در بارهٔ آن گفته شود گزاف نیست، اعتراض او به بی‌اعتنایی ولاقیدی اقتصاد شناسان مکتب‌کلاسیک دربرابرمصائب انتقال به دورهٔ ماشینی است. ماشین ها سرانجام در محل های دیگر تقاضای کار را زیاد می‌کنند، ولی نه فوری و بلافاصله بدیهی‌است‌که این‌مسألهٔ زمان، ازلحاظ بیکار شدگان، حائزدرجهٔ اول اهمیت است ونیزچنانکه خواهیم، درتشریح علمی‌بحران‌های اقتصادی هم مؤثر است.

اقتصاد شناسان‌کلاسیك غالباً مصائب حاصل‌ازصنایع بزرگ‌را باهمان خونسردی وآرامش خاطر مورد توجه قرار می‌دهندکه پیروان مارکس درآینده ویرانی‌ها و زیرو زبرشدن‌های ناشی‌ازانقلاب حتمی‌وضروری‌را، واین‌درمیان شباهت‌های‌بسیار کلاسیکها و مارکسیستها یکی از جهات شباهت بارز و مشخص آنها است. آیا عظمت و شکوه نظام نوین ارزش‌چنین قربانی‌را ندارد؟ ولی سیسموندی‌مورخ‌است. اومتوجه دوره‌های انتقال از نظامی به نظام دیگر است، که آن همه مصائب و رنج‌های ناشایست در بردارد؛ ومی‌خواهدکه مدت‌این‌مصائب راکوتاه‌کنند وترتیب‌گذشتن از دوره‌ای به‌دورهٔ دیگررا آسان نمایند واین تقاضایی بود بسیارمشروع وبجا، که خود ژان‌باتیست سی نیز باآن موافقت داشت (اگرچه در درجهٔ بسیارمحدودتر) و تأمین آن برعهدهٔ اقتصاد اجتماعی است.

یکی دیگر ازملاحظات صحیح سیسموندی این‌است که نه‌تنهاکارگران به سبب ماشین از کار اخراج می‌گردند بلکه باقیماندگان آنها نیز سهم بسیار ناچیزی ازمزایا

---

1. Knut Wicksell

و فواید آن دریافت می‌کنند[1] . به نظر اقتصادشناسان کلاسیك استفاده‌ای که کارگران به عنوان مصرف‌کننده از مزایای ارزانی قیمت می‌برند برای آنها کافی است ؛ ولی سیسموندی بیشتر ازاین می‌خواهد و می‌گوید تا زمانی‌که کار و زحمت کارگران مانند امروز توان‌فرساست ، آیا صحیح وعادلانه نیست‌که آنها درازای ورود ماشین به‌کارگاه ازفراغت وآسایش‌بیشتری بهره‌مند شوند ؟ دراوضاع و احوال اجتماعی حاضر به دلیل رقابت شدید بین‌کارگران ،که به‌نظر او نتیجهٔ زیادی جمعیت‌است ، متداول‌شدن ماشین نه‌تنها موجب فراغت وآسایش‌بیشتری برای آنها نیست بلکه باتشدید رقابت‌آنها، نرخ دستمزدها را پایین‌آورده، کار وزحمت بیشتر برآنها تحمیل‌کرده ، مدت‌کار روزانه را طولانی‌تر می‌سازد . معلوم نیست چرا مصرف کننده باید تنها از مزایا ومحاسن ماشین استفاده‌کند و کارگری که مصرف‌کنندهٔ محصولات آن نیست محروم بماند ؟ بنابراین منصفانه است‌که مزایای پیشرفت و ترقی ، لااقل درمدت معین ، بین کارگر و مصرف کننده‌تقسیم‌شود همچنان‌که‌امروزفوایدآن بین‌مخترع‌وکارفرما وجامعه تقسیم‌می‌گردد .

همین نظریه است‌که در زمان معاصر الهام بخش روش بعضی از اتحادیه‌های کارگری گردیده‌که باورود ماشین‌جدید به‌کارگاه موافقت نمی‌کنند، مگر به‌این شرط‌که ساعات کار روزانه تقلیل‌یابد و بردستمزدکارگران افزوده شود .

---

۱ . «مادرجای دیگر گفته‌ایم‌بازهم لازم‌می‌دانیم تکرارکنیم‌که فاجعهٔ واقعی‌درتکمیل و اصلاح ماشین آلات نیست، بلکه درتقسیم‌نادرستی است‌که ازمحصولات‌آنها به‌عمل می‌آوریم . هروقت ما بتوانیم با مقدار معین کار محصول بیشتر بدست آوریم ، باید به همان نسبت بهره‌مندی بیشتر داشته باشیم و یا از استراحت بیشتر برخوردار بشویم . کارگری‌که صاحب کار خود باشد ، وقتی‌که در دوساعت کار ، باکمك ماشین بتواند همان مقدار محصول تولید نماید که سابقاً در ۱۴ ساعت کار تولید می‌کرد پس از دوساعت اگراحتیاج نداشته باشد ویا نتواند مازاد محصول خودرا به‌فروش برساند ، از کار دست می‌کشد . ولی در سازمان کنونی اقتصادکه‌کارگر به حال بردگی درآمده ناچار است باوجودی‌که ماشین قدرت تولید اورا اضافه می‌کند ، نه تنهاکمترکار نکند، بلکه متحمل زحمت بیشتر هم بشود تاهمان مزد سابق‌خودرا حفظ نماید» (اصول جدید، جلددوم، صفحهٔ ۳۱۸ . زیرنویس) . اندیشهٔ حقیقی سیسموندی راجع به ماشین باصراحت کامل دراین قطعه بیان شده است .

بدین‌ترتیب از تطبیق روش مطالعه‌اش برامر تولید ثروت و ماشین ، سیسموندی به‌این نتیجه می‌رسد که نسبت به آنها نظری غیراز اقتصادشناسان کلاسیك اظهار نماید . هم‌چنین است راجع به رقابت .

آدام اسمیت گفته بود : «بطورکلی هررشته ازصنایع ویا هرقسمت ازکارکه مفید به حال جامعه باشد، سودمندی‌آن همیشه به‌نسبتی که رقابت درآن‌آزادتر وعام‌تراست بیشتراست[۱] . سیسموندی این‌نظریه‌را غلط و بی‌اساس می‌داند وعلیه‌آن دودلیل، باارزش نامساوی ، اقامه می‌کند .

دلیل اول ملهم ازفکر وعقیدهٔ نادرست اوست (پیشتر دربارهٔ آن صحبت شد) که هیچ نوع ترقی وتوسعه درامر تولید ثروت مفید ومطلوب نیست اگرمسبوق به توسعهٔ قبلی تقاضا نباشد . می‌گوید رقابت خوب و با برکت است هرگاه موجب تشویق کارفرمایان به افزایش مقدار محصولاتی بشود که تقاضای زیادتری برای آن وجود دارد . ولی در حالت عکس شوم وخطرناك است، زیرا اگرمیزان مصرف ثابت و راکدباشد تنها نتیجهٔ رقابت این است که کارفرمایان ماهر ویاآنها که سرمایهٔ بیشتردارند ، رقبای خودرا با عرضهٔ کالای ارزان خویش ورشکست کنند و مشتریان آنها را به‌سوی خود بکشند ، بدون‌آنکه جامعه ازآن سودی ببرد . واین‌همان منظری است که غالباً در جلوی چشم ما گسترده می‌شود . سائق صنعتگران احتیاج‌ومصلحت حساب شدهٔ اجتماع نیست، بلکه تنها امید زیادترکردن منافع وثروت شخصی‌آنها است .

برهان‌اول سیسموندی باهمان انتقاد مواجه‌است‌که قبلاتوضیح دادیم: ارزانی‌کالا سبب‌می‌شودکه‌قسمتی‌ازدرامد مصرف کنندگان‌آزادگردد وبرای‌کالاهای دیگر تقاضاهای بیشتری ایجاد شود و بدین ترتیب نقصی راکه موجدآن بود خود جبران می‌کند . برای جامعه ، تمرکزصنایع دارای همان مزایا ومحاسن است‌که ماشین دارد ودلایل دفاع از آن نیزهمان است‌که برای ماشین‌گفته شد .

ولی سیسموندی علیه رقابت برهانی قوی‌تر ومؤثرتر اظهار می‌دارد . می‌گوید

---

۱ . ثروت ملل ، کتاب دوم ، فصل دوم.

کوشش برای ارزان تمام‌کردن کالا کارفرما را وادارمی‌کندکه همه‌جا صرفه جویی نماید، نه‌تنها دراشیاء بلکه دراشخاص‌هم. همه‌جا رقابت باعث شده است‌که درکارخانه‌ها بجای مردان رسیده و بالغ، کودکان و زنان را اجیر کنند. برخی از کارفرمایان برای آنکه ازنیروهای انسانی حداکثر استفاده را بکنند، کارگران را شبان و روزان به کارهای شاق وجانفرسا وادار می‌سازند و به‌آنها دستمزدهای ناچیز می‌پردازند. آیا ارزانی‌که با این شرایط حاصل می‌شود ارزشی دارد؟ آیا فایدهٔ مختصری‌کـه ازآن عاید جامعه می‌گردد با زیانی‌که به نیرو و تندرستی کارگران می‌رسد قابل مقایسه است؟ بنابراین رقابت، گرانبهاترین سرمایه های جامعه یعنی سرچشمهٔ حیات و نژاد را مورد تهدید قرار می‌دهد. سیسموندی وضع کارگران شهر گرونوبل را توصیف می‌کندکه روزانه از شش تا هشت شاهی مزد می‌گیرند و۱۴ ساعت کارمی‌کنند. کودکان شش تا هشت ساله که درکارخانه های ریسندگی هرروز ۱۲ تا ۱۴ ساعت رنج می‌برند و «درمحیطی‌مملو ازپشم‌وگردوغبارغالباً قبل ازرسیدن به سن‌بیست سالگی با بیماری سل ازبین می‌روند». بالنتیجه می‌گوید: «اگر بهای توسعهٔ تجارت ملی ایجاد یك طبقهٔ بدبخت و بیمار باشد باید بگوییم‌که این قیمتی بسیارسنگین است» ودرجملهٔ معروف دیگری‌که مکرر نقل شده است فریاد می‌زند: «سود کار فرما در بعضی از موارد چیزی جز غارت کارگران مزدور نیست. او به این دلیل سود نمی‌برد که کار گاهش بیش از آنچه خرج می‌کند تولید می‌نماید، بلکه به ایـن علت است که به کارگران مزد متناسب بـا کار آنها نمی‌پردازد. چنین صنعتی بلای جامعه است»[1].

چگونه ممکن‌است صحت این‌گفتاررا انکارکرد؟ واضح‌است هرگاه ارزانی کالا فقط با تخریب پیوستهٔ سلامت کارگران بدست‌آید زیان رقابت بیش از سود آن است. مسلماً مصلحت عموم ایجاب می‌کندکه توجه به حفظ وحمایت سرمایه های حیاتی ملت بیش ازتوجه به تولید ثروت های مادی باشد. سیسموندی بخوبی نشان داده‌که رقابت تیغ دولبه‌ای است و بدین ترتیب راه را برای کسانی باز کـرده است که بحق از دولت

۱. اصول‌جدید، جلد اول، صفحهٔ۹۲.

می‌خواهند حدودی برای رقابت معین کند و قواعدی دربارهٔ آن مقرردارد.

حتی‌می‌توان جلوتررفت وازقطعهٔمذکوردرفوق چنین نتیجه‌گرفت‌که سیسموندی سود کارفرما را بدون قید و شرط محکوم به نا حقی کرده است. اگر چنین بود عقیدهٔ اوکاملا مطابق با نظریهٔ اجتماعیون می‌گردید. بعضی از نویسندگان هم آن را چنین تعبیر کرده‌اند. ولی به نظرما این‌تفسیر ناروا است.

بی‌شك‌در بعض‌ازموارد بیان‌سیسموندی نزدیك‌به‌بیان‌آون وسن‌سیمونیان ومارکس است. مثلا درکتاب اوبنام «مطالعات راجع به اقتصاد سیاسی» چنین جملاتی خوانده می‌شود: «شاید بتوان‌گفت‌که جامعهٔ جدید به خرج طبقهٔ زحمتکش ازسهمی‌که ازمزد کارگرکم می‌شود زندگی می‌نماید»[1]. درجای دیگر می‌گوید: «این غارت است، این سرقت ازمال فقیربه سود ثروتمنداست ،که شخصی ثروتمند اززمینی حاصلخیز، بخوبی کشت وکار شده، درامدی بدست‌آورد که اورا غرق درثروت وتجمل بکند ولی‌کشاورز موجد آن درامد... از گرسنگی بمیرد و نتواند به‌آن دست بزند»[2]. حتی به نظر می‌رسدکه سیسموندی دربعضی ازتألیفات خود نظریهٔ «ارزش اضافی» کارل مارکس را با اصطلاح «ارزش بهتر» بیان کرده باشد[3]. ولی در واقع اینجا چیزی جز جناس لفظی نیست. وقتی که سیسموندی از ارزش بهتر سخن میراند غرض او ارزش همواره متزایدی است‌که همه ساله درهرجامعهٔ مترقی، نه ازکار تنها بلکه از«همکاری»سرمایه و کار حاصل می‌شود[4]. نظریهٔ مارکس که تنها کار موجد ارزش است، و بنابراین سود

---

۱. مطالعات راجع به اقتصاد سیاسی (Etudes sur L'E conomie Politique)

۲. همان‌کتاب، صفحات ۲۷۴ و۲۷۵.

۳. اصول جدید، جلداول، صفحهٔ ۱۰۳. ارزش اضافی(Plus value) ، ارزش بهتر (Mieux value).

۴. ما در این نکته با تفسیری‌که آقای افتالیون درتك نگاری عالی خود بنام «آثار اقتصادی سیمون دو سیسموندی» کرده است و همچنین با نظر آقای دنی‌در «تاریخ سبك های اقتصادی» او موافق نیستیم.

←Aftalion, L'oeuvre économique de Simon de Sismondi, Paris 1899.

کارفرما و بهرهٔ سرمایه‌دار، سرقتی از مال‌کارگر است ، به‌کلی از فکرو نظرسیسموندی خارج است . او تصدیق می‌کند که درامدهای مالك زمین و صاحب سرمایه، محصول کاری است که آنها انجام نداده‌اند ، سیسموندی به حق درامدکار را از درامد ملك جدا می‌کند ؛ ولی به نظر او درامد اخیر هم مانند درامد اول مشروع است ، زیرا این نوع استفاده کنندگان از درامدهای بدون کار « به سبب کارهایی که قبلاً انجام گرفته و کار سالانه را سودمندتر ساخته است ، حق استفاده‌ثابت بر آن پیداکرده‌اند»[2] وقتی سیسموندی از « غصب » حق کارگر و « غارت شدن » او سخن می‌راند مرادش این است که « گاهی » به کارگرمزد کمتر از استحقاق پرداخته می‌شود ، مزدش‌کافی برای زندگی نیست واز نظر بشریت‌باید پاداش بیشتری به اوداده شود . ولی به هیچ‌وجه نمی‌گویدکه برداشت قسمتی از درامد محصول به وسیلهٔ مالك ویا سرمایه‌دار به خودی

H.Denis , Histoire des Systèmes Economiques , t . II , Page 306 . ←

متن عبارت سیسموندی به نظر ما جایی برای شك وتردید باقی نگذارده است : « در برابر عامل زمین ممکن است دو منبع دیگر ثروت را جمع کرد که یکی از آن‌ها حیات است که منشاء نیروی‌کار می‌باشد ودیگری سرمایه است‌که اجرت‌کار را می‌پردازد . وقتی که این دو نیرو جمع شدند ، باهم مشترکاً قدرتی منبسط پیدا می‌کنند ؛ بالنتیجه کاری‌که کارگر درمدت سال انجام می‌دهد همواره ارزشی بیشتر از ارزش سال پیشین‌که با آن این کارگر زندگی خود را اداره می‌کند خواهد داشت ؛ و به دلیل همین « ارزش بهتر » است (هر قدر علوم و فنون بیشتر ترقی‌کند میزان آن نیز بیشتر می‌شود)که صنعت همواره توسعهٔ متزایدی درثروت ایجاد می‌کند (اصول‌جدید، جلداول، صفحهٔ۱۰۳).

۲ . اصول‌جدید، صفحات ۱۱۱ و ۱۱۲ وهمچنین صفحهٔ ۸۷. «معذلك ثروت به‌کار او کمك می‌کند ، و کسی که مالك آن است به‌جبران کمکی که به‌کارگر می‌دهد ، قسمتی از محصول کار او را که بیش از مصرف او است برداشت می‌کند ». البته این قسمت سهم بزرگی است : « کارفرما می‌کوشد که برای کارگر چیزی جز آنچه برای بقا و زندگی اولازم است باقی نگذارد و هرچه مازاد برآن باشد به تصرف خود در می‌آورد (رجوع کنید به‌همان صفحهٔ ۱۰۳).ولی‌این کیفیت ضرورت ندارد وماننده‌نظریهٔ مارکس نتیجهٔ قهری قوانین ارزش نیست .

خـود ظالمانه و نا مشروع است[۱] . مـراد او از ایـن جهت با نظری کـه بعدها سوسیالیست‌های دولتی آلمان برای توجیه و تجویز سیاست اجتماعی خویش بیان می کنند متفاوت نیست .

انتقاد سیسموندی گرچه به سوسیالیسم منتهی نمی‌شود، معذلك بنیان اقتصاد آزاد را به شدت متزلزل می‌سازد ، زیرا به وجه نمایانی مدلل می‌دارد که فرضیهٔ علمی فیزیوکراتها یعنی فرضیهٔ تطابق طبیعی نفع خصوصی با نفع عمومی که آدام اسمیت هم به‌نوبهٔ خود دراثبات‌آن کوشیده بود، ساختگی و بی‌اساس‌است . درست است که‌اسمیت در بیان این قضیه فقط نظر به تولید ثروت داشت و این از مزایای سیسموندی است که شمول آنرا بر توزیع ثروت نیز مورد بررسی قرار داده است .

بدین ترتیب مطالعهٔ حقایق امور سیسموندی را ناگزیر منکر پایه و اساس آزادی طلبی اقتصادی قرار می‌دهد . شگفت‌آن‌که خود او نیز از این کیفیت متحیر است! دربدایت نظر، قضیهٔ‌تطابق نفع‌خصوصی با نفع‌عمومی برای‌او ازجملهٔ‌مسلمات بود، زیرا مگر نه بر دو اصل اصیل و محکم استوار است ؟ نخست آن که « هرکس نفع خویش را از یك حـکومت جاهل و غافل بهتر تشخیص می‌دهد »؛ دوم آن که «مجموع منافع افراد ، نفع عموم است » . « صحت هر یـك از این دو اصل متعارف قابل تردید نیست. . . پس چرا حقایق امور مکذب نتیجهٔ آن است» ؟[۲]

در اینجا ما به نقطهٔ مرکزی اندیشهٔ سیسموندی می‌رسیم ، همان نقطه که او با

۱. « شخص فقیر به وسیلهٔ کارش و به علت احترامش به مالکیت دیگری حقوقی پیدا می‌کند : مثل حق مسکن و حق پوشاك تمیز و سالم وحق خوراك زیاد و متنوع وکافی‌برای حفظ نیرو و سلامت او. حق‌ثروتمند وقتی آغاز می‌شودکه تمام‌این‌امور برای‌کارگر فقیر از ثمرهٔ کارش تأمین گردد . پس فقط این مازاد است ، این مازاد بعداز تأمین زندگی همه، که منبع‌غنا وتجمل را تشکیل می‌دهد » (مطالعات راجع به اقتصاد سیاسی، جلداول، صفحهٔ ۲۷۳). در اینجا به خوبی معلوم می‌گردد که غرض‌سیسموندی از غصب حق‌کارگرچیست .

۲ . اصول جدید، جلد اول، صفحهٔ ۴۰۷ و نیز صفحات ۲۰۰ و ۲۰۱ .

ترك زمینهٔ اقتصادی محض که زمینهٔ بنیان‌گذاران دانش اقتصاد بود ، وارد عرصهٔ جدید یعنی توزیع مالکیت می‌شود و توضیح تناقض حیرت‌آور منافع خصوصی و نفع عمومی را در کیفیت اجتماعی زمان یعنی توزیع نامساوی مالکیت بین افراد جامعه وقدرت نامساوی که از آن برای طرفین معامله حاصل می‌گردد جستجو می‌کند .[1]

۳

جدایی مالکیت و کار

توضیح فقر و فاقهٔ تودهٔ مردم و بحران‌ها

این مطلب را برای اولین بار سیسموندی عنوان کرد که جامعهٔ صنعتی تدریجاً مردم را به دو طبقهٔ کاملاً متمایز تقسیم می‌کند: آنها که کار می‌کنند و آنها که مالك هستند و یا چنان که خود او غالباً می‌گوید فقرا و اغنیا . آزادی رقابت با از بین بردن همهٔ طبقات متوسط و باقی گذاردن فقط دو طبقهٔ رنجبر[2] و سرمایه دار، پیش آمدن این

۱ . « مجموع منافع هر یك که به وسیلهٔ منافع دیگران محدود شده باشد در واقع نفع عموم است . ولی چون هر کس تا آن زمان کـه در گسترش وسایل خاص خود به وسیلهٔ نیروهایی مساوی دیگری متوقف نشود ، جویای نفع شخصی خویش به زیان دیگران است ، بنابراین نیرومندتران نفع خود را در برداشتن می‌یابند وضعیف‌تران درعدم مقاومت، زیرا شر کمتر مانند خیر بیشتر هدف سیاست انسان است » (اصول جدید، صفحهٔ ۴۰۷ ، رجوع کنید همچنین به صفحهٔ ۲۲۱ شمارهٔ ۲) .

۲ . دگرگونی اساسی جامعه که از این تنازع همگانی، حاصل از رقابت ، به وجود آمده . . . عبارت از ظهور طبقهٔ رنجبر (Prolétaire) در میان طبقات انسانی است ؛ تودهٔ رنجبر که نام آن از جامعهٔ قدیم روم اقتباس شده ولی وجود آن تازه و کنونی است (مطالعات راجع به اقتصاد سیاسی، جلداول، صفحهٔ ۳۴). (کلمهٔ پرولتاریوس proletarius به معنی کثیرالاولاد در روم قدیم به‌کسانی گفته می‌شد که از مال دنیا چیزی نداشتند و خاصیت آنان فقط به وجود آوردن اطفال بود. مترجم).

تقسیم و جدایی را سریع‌تر می‌سازد. سیسموندی در مجلهٔ ماهانهٔ اقتصاد سیاسی سال ۱۸۳۴ نوشت: «اصناف متوسط از بین رفته‌اند. مالکان کوچك، کشاورزان اجاره کار کوچك، صاحبان دستگاه‌های حرفه‌ای کوچك، کارخانه‌داران کوچك ودکان‌داران کوچك شهرها نتوانسته‌اند در برابر رقابت سرمایه‌دارانی که مؤسسات و کارگاه‌های عظیم به وجود آورده‌اند مقاومت کنند. در جامعه دیگر جایی جز برای سرمایه‌دار بزرگ و رنجبر مزدور باقی نیست. همه دیدیم طبقه‌ای که درگذشته تقریباً غیر محسوس بود یعنی طبقهٔ اشخاصی که مطلقاً هیچ نوع مالی ندارند به چه صورت وحشت آوری توسعه یافته است»[1] و نیز در کتاب اصول جدید اقتصاد می‌نویسد: «اکنون ما در برابر اوضاع و احوال و شرایط اجتماعی کاملاً تازه‌ای قرار گرفته‌ایم که برای آن هنوز هیچ تجربه‌ای نداریم. کم‌کم به آنجا می‌رسیم که هر نوع مالکیت را از هر نوع کار جدا بدانیم... و این آن خطر اجتماعی است که باید اعلام شود»[2].

قانون تمرکز سرمایه داری که بعدها در سبك مارکس آنهمه اعتبار و اهمیت پیدا می‌کند. این قانون مشهور که اگر بر وضع کارگاه‌ها و دستگاه‌های تولید صادق باشد معلوم نیست که برامر مالکیت هم صدق کند ــ زیرا تمرکز کار با تفرقهٔ مالکیت کاملاً قابل جمع است ــ اولین معتقد خویش را در شخص سیسموندی می‌یابد. او از آن تشریحی واقعاً جذاب می‌کند و دستبردها و آفات آنرا در آن واحددر کشاورزی، در صنعت و در تجارت نشان می‌دهد: «تمام کارهای کشاورزی انگلستان که سطح آن‌را ۳۴٫۲۵۰٫۰۰۰ ایکر (هر ایکر تقریباً ۴۰۰۰مترمربع) تخمین‌می‌زنند در ۱۸۳۱ به وسیله ۱٫۰۴۶٫۹۸۲ کشاورز صورت می‌گرفت و امیدوارند که این عده رانیز کمتر بکنند. نه تنها کشاورزان اجاره کار کوچك به سطح مزدوران روز مزد تنزل یافته‌اند بلکه جمع کثیری از مزدوران هم ناگزیر کار مزارع را ترك کرده‌اند.... صنعت درشهرها اصل اتحاد نیروها واتحاد سرمایه‌ها را باشدتی حتی بیشتر از روستاها

1. Revue mensuelle d'Economie Politique. 2 vol., 1834, p. 34.

۲. اصول جدید اقتصاد، جلد دوم، صفحهٔ ۴۳۴.

پذیرفته است .... نخست کارخانه‌هایی که با سرمایهٔ هزار لیرهٔ استرلینگ کار می‌کردند از صفحهٔ انگلستان محو شدند، سپس نوبت به آنها رسید که ده هزار لیره سرمایه داشتند آنها نیز چون کوچک و حتی بسیار کوچک محسوب می‌شدند ورشکسته شدند و جای خود را به کارخانه‌های بزرگ‌تر دادند. امروز کارخانه‌هایی که با صد هزار لیره کار می‌کنند جزء مؤسسات متوسط به حساب می‌آیند و شاید از زمانی دور نباشیم که فقط مؤسساتی قدرت تحمل رقابت خواهند داشت که یک میلیون لیره سرمایه داشته باشند . . . . کارخانه‌های آسیاب زیرو ندآسیاب‌های قدیم را بی‌فایده ساخته‌اند. کارخانه‌های بشکه سازی لوار کار بشکه سازان را تعطیل کرده‌اند. بنگاه‌های حمل و نقل بزرگ دارای کشتی‌های بخار و دلیجان و راه‌آهن باکمک سرمایه‌های هنگفت خویش جانشین قایق داران و گاریچی‌ها و چرخ‌داران مسکین و بینوا شده‌اند . . . . بازرگانان خرده فروش متمول مغازه‌های بزرگ و فروشگاه‌های وسیع خود را در پایتخت‌های بزرگ گشوده و به‌کمک وسایط نقلیهٔ سریع جدیدالاختراع آماده شده‌اند که مایحتاج مصرف‌کنندگان را در منزل‌های آنان تا اقصی نقاط کشور در اختیار آنها قرار بدهند و بدین ترتیب در راه ازبین بردن تمام بازرگانان عمده فروش و تمام خرده فروشان و تمام دکان‌داران کوچك شهرستان‌ها هستند و آن مردمان مستقل و آزاد را به دلالان و نمایندگان و حقوق بگیران و مزدوران رنجبر خویش تبدیل می‌کنند[1]».

اکنون ببینیم عواقب این اوضاع و احوال چیست؟ سیسموندی می‌گوید در معارضهٔ این دو طبقهٔ اجتماعی که بتدریج جانشین همهٔ اختلافات و طبقه بندی‌های سابق می‌شود باید علل فقر و مسکنت کارگر و بحران‌های اقتصادی را جستجو کرد.

واقعاً فقر و فاقهٔ کارگران از چه ناشی می‌شود، اگر به این دلیل نباشد که جمعیت آنها خیلی بیش از میزان تقاضای کار است و آنها مجبور هستند که برای ادامهٔ زندگی به اولین مزدی که پیشنهاد می‌شود علی‌رغم منافع خود و منافع طبقهٔ خویش تن

۱ . مطالعات اقتصاد سیاسی، مقدمه، صفحات ۳۹ و بعداز آن.

در بدهند ؟[1] چه کسی و یا چه چیزی « کارگر فقیر را ، زیر زجر مرگ از گرسنگی در اضطرار تسلیم به چنین شرایط گرانبار و هر روز بیشتر گرانبار قرار داده است »؟ این فقط جدایی مالکیت و کار است[2]. اگر کارگر مانند روزگاران پیشین ، پیشه‌وری مستقل بود می‌توانست درامد خود را پیش بینی کند و به نسبت آن عدهٔ اولاد خویش را محدود سازد ، زیرا جمعیت همواره به‌نسبت عایدات تنظیم می‌یابد[3]. امروزه درامد کارگر محروم از مالکیت،منحصر به مزدی است که سرمایه‌دار به او می‌دهد . بدین ترتیب، درجهل و بی‌خبری از تقاضای آیندهٔ کا رو تقاضای محصولاتی که مورد نیازخواهد بود جهتی برای به کار بردن حس پیش بینی او باقی نمی‌ماند وآن را نیز دیگر به‌کار نمی‌برد . پس از این فقط بر حسب دلخواه سرمایه دار است که جمعیت زیاد و یا کم

۱ . « این حقیقتی است که اقتصاد شناسان دربارهٔ آن بسیار تأکید کرده‌اند که هر کس نفع خود را بهتراز حکومت تشخیص می‌دهد .... ولی آنان باسبك سری ادعا کرده‌اند که نفع هرکس در احتیاط ازیك شر بزرگ هم برابر با نفع عموم است . کسی که همسایهٔ خود را می‌چاپد ، دزدیدن مال همسایه به نفع او است. کسی که مالش ربوده می‌شود اگر قدرت‌کافی برای مقابله نداشته باشد اختیار سکوت باز هم به نفع او است. ولی این به هیچ وجه در نفع جامعه نیست که یکی زور به کار ببرد و دیگری تسلیم شود .... نفع کارگری که روزانه کار می‌کند البته در آن است که مزد او در ده ساعت‌کار برای معاش او وتربیت اولاد او کافی باشد .... نفع جامعه هم در این است . ولی نفع کارگری که بی کار است تقاضا دارد که نان خود را به هر قیمت که ممکن باشد به دست بیاورد.بنابراین اگر لازم باشد ۱۴ ساعت در روز کار می‌کند و بچه‌های خود را از ده سالگی وارد کارخانه می‌نماید و سلامت و زندگی خود ووجود تمام طبقهٔ خویش‌را در معرض خطر قرار می‌دهد تا از فشار جانفرسای احتیاجات‌کنونی‌خلاصی یابد » (اصول‌جدید ، جلد اول، صفحات ۲۰۰ و ۲۰۱)

۲ . اصول جدید ، جلداول ، صفحهٔ ۲۰۱ .

۳ . « جمعیت بنابراین فقط به نسبت درامد منظم می‌شود . نفوس ازاین نسبت وقتی زیادتر می‌شود که پدران نسبت به میزان عواید خوداشتباه کنند و یا بهتر بگوییم جامعه آن‌ها را به اشتباه وادار سازد» (اصول جدید ، جلد ۲ ، صفحهٔ ۲۵۴) . « هرقدرآدم فقیر بیشترازمالکیت محروم باشد بیشتر درمعرض اشتباه راجع به درامد خود وشرکت درازدیاد بی تناسب جمعیت قرارمی‌گیرد. جمعیتی که متناسب با تقاضای کار نیست وسیلهٔ معاش خود را نمی‌تواند به آسانی فراهم نماید » (همان کتاب ، صفحهٔ ۲۶۴) .

می‌شود . « هر زمان که کار مورد تقاضا باشد و به آن مزد کافی داده شود کارگرانی برای بدست آوردن آن به دنیا می‌آیند . . . و هر زمان که تقاضا قطع گردد کارگر از بین می‌رود »[۱] .

این نظریهٔ جمعیت و مزد در واقع چیزی غیرازهمان نظریهٔ آدام اسمیت نیست که بر طبق آن افراد آدمی، مانند کالای تجارت به تناسب حوایج تولید کم ویا زیاد می‌شوند . منتهی سیسموندی‌آن را نه تنها دلیلی‌برای تطابق هماهنگ ومتوازن عرضه و تقاضا نمی‌داند بلکه یکی از نتایج مسکنت بار جدایی ثروت از کار می‌شمارد[۲]. در این موضوع هم سیسموندی و هم اسمیت همان اشتباه را مرتکب می‌شوندکه مالتوس و ریکاردو مرتکب شده‌اند . آنها تصور می‌کنند که دستمزدهای بالا لزوماً و قهراً باعث افزایش جمعیت می‌شود و حال‌آن‌که امروزه، ظاهراً،حقایق‌امور ثابت کرده‌است که برعکس عادت به زندگی مرفه‌تر در اغلب موارد موجب محدودیت توالد و تناسل می‌گردد . به هرحال به نظر سیسموندی طبقهٔ بی‌چیز یعنی اکثریت ملت دیگرجزآلت و اسبابی ساده در دست طبقهٔ مالکین نیست که برحسب هوس‌ها و یا منافع خویش آن

۱ . اصول جدید ، جلد دوم ، صفحهٔ ۲۸۶ .

۲ . در این جا باید گفته شود که سیسموندی با نظریهٔ مالتوس راجع به جمعیت موافق نیست وقبول ندارد که جمعیت تابع‌مواد غذایی است. بلکه به نظراو تابع ارادهٔ سرمایه‌داران است که آن را بنا برتقاضای خود زیاد و یا محدود می‌کنند و نفع آنها در این است که آن را محدود کنند تا حداکثر محصول خالص عاید آن‌ها بشود : « هرگز جمعیت به حد نهائی امکان تولید مواد غذائی نرسیده است و شاید هم هرگز به آن نخواهد رسید . تمام آنها که ممکن است طالب مواد غذایی باشند ، نه وسیلهٔ آنرا دارند و نه حق آن که آن را از زمین بخواهند. برعکس‌کسانی‌که قانون، تملك اراضی رامنحصر به‌آنان کرده‌است هیچ نفعی ندارند که ازطالبان مواد غذایی بخواهند تمام آنچه را زمین‌ها قدرت دارند تولید کنند . در همهٔ کشورها مالکین در برابر یکدیگر و در مقابل هر ترتیبی‌که تنها مدعی تکثیرمواد غذایی است و نه منافع شخصی‌مالکان، مقاومت کرده اند . خیلی قبل از آن که جمعیت يك کشور به دلیل عدم امکان تولید مواد غذائی‌بیشتر درسرزمین خود متوقف بشود به‌سبب عدم امکان مواد غذائی لازم و یا عدم امکان‌کاربرای تولید مواد غذائی بیشتر متوقف می‌گردد» (اصول جدید، جلددوم، صفحات ۲۷۰ - ۲۶۹) .

را به کار می‌برند و یا ترك می‌کنند.

آنچه درمورد کارگران کارخانه ها صحیح است در مورد کارگران‌مزارع هم صدق می‌کند. این جا است که سیسموندی معارضهٔ مشهور بین «محصول خالص» و «محصول غیر خالص»[1] را عنوان می‌کند که پس از او توجه جمع کثیری از اقتصاد شناسان را به خود معطوف می‌دارد[2]. هرگاه همهٔ کشاورزان مالك زمین‌های خود می‌بودند لااقل‌درمزارع خویش اطمینان خاطر نسبت به تأمین زندگی‌خویش می‌یافتند، زیرا هرگز نمی‌گذاشتندکه محصول‌کل، محصول غیر خالص زمین‌های آنها، از میزانی که لازم برای معاش آنهااست پائین‌تر بیاید.[3] ولی با وجود مالکیت عمده و تبدیل کشاورز مستقل به برزگر مزدور همه چیز تغییر می‌کند. مالك بزرگ فقط نظر به محصول خالص یعنی تفاوت هزینهٔ تولید و قیمت فروش دارد. برای او مهم نیست که محصول غیر خالص را قربانی ازدیاد درامد خالص بکند. مثلاً قطعه زمینی خوب کشت وکار شده، ممکن است برای کشاورز اجاره‌کار معادل‌هزارسکهٔ نقره محصول‌غیر خالص‌وبرای مالك صد سکه به‌عنوان‌اجاره بها درامد خالص داشته باشد. مالك‌متوجه می‌گردد که اگر زمین را لم یزرع بگذارد و آن را به صورت مرتع اجاره‌بدهد بدون هیچ‌گونه مخارج از آن صد و ده‌سکه استفاده می‌برد. در این صورت «زارع سبزی‌کار و یا دارای موستان خود را از زمین خارج می‌کند و ده سکه بیشتر بدست‌می‌آورد. ولی ملت از این معامله معادل ۸۹۰ سکه زیان می‌بیند و تمام سرمایه‌ای‌که به مصرف تولید آن ثروت سرشار می‌رسید بی‌کار و عاطل می‌شود و تمام کشاورزانی که محصول‌مذکور نتیجهٔ‌کار وزحمت آنهامی‌بود بی‌کار وبالنتیجه بدون درامدمی‌گردند[4].

۱. Produit brut _ Produit net

۲. مراجعه شود به کتاب آقای لاندری (Landry) به نام «فایدهٔ اجتماعی مالکیت فردی» L'utilité sociale de la propriété individuelle، پاریس، ۱۹۰۱.

۳. اصول جدید، جلد اول، صفحات ۲۶۴ - ۲۶۳.

۴. اصول جدید، جلد اول، صفحهٔ ۱۵۳.

نویسنده مثال‌های بسیاری در این‌زمینه حکایت می‌کند : دوشس استرافورد وعمده مالکان اسکاتلندی دیگر برای تبدیل کشتزارهای سابق به چراگاه‌های بزرگ کشاورزان اجاره‌کار را خارج می‌کنند و روانهٔ شهرها می‌سازند و یا در کشتی‌های عازم امریکا روی هم می‌ریزند. درایتالیا معدودی استفاده‌چی به‌نام سوداگران‌زمین[1] به‌همان دلایل مانع آبادی وعمران مجدد دهات ایتالیا شده‌است : « در این سرزمین پر برکت که پنج جریب آن زندگی یك خانواده را به خوبی کفایت می‌کرد و یك سرباز تحویل جامعه می‌داد » امروزه بتدریج « خانه‌های پراکنده و دهات با همهٔ کسان آنها ، مرزهای مزارع، تاکستان‌ها ، باغ‌های زیتون و همهٔ‌محصولاتی که نیاز به توجه و مراقبت و کار و کوشش مداوم و بخصوص عشق و علاقهٔ انسان دارد » همه را از بین برده به‌جای آنها گله‌های گوسفند و چندتن چوپان باقی گذاشته‌اند[2].

این انتقادات که همه به‌جای خود صحیح و دلیل بر سوء استفاده از مالکیت خصوصی است ربطی با اصل محصول خالص ندارد . توجه به محصول و درامد خالص قاعدهٔ همهٔ مالکین است خواه مالك عمده باشند وخواه کشاورزخرده مالك و این‌ترتیب

---

۱ . Mercanti di tenute

۲ . اصول جدید، جلد اول، صفحهٔ ۳۲۵ . این مسألهٔ‌محصول خالص و محصول غیر خالص همواره مورد علاقهٔ سیسموندی بوده است . چنان کـه آن را در اولین کتاب خود به نام « جدول کشاورزی توسکان » (ژنو ۱۸۰۱) نیز بیان می‌کند و بدون آن که طرفداری قاطعی از محصول غیر خالص بکند تأمل خود را نسبت به آن نشان می‌دهد : « چرا درامد سرشار یك کشاورز ثروتمند اجاره‌کار را بر مزد ناچیز هزاران برزگر و کارگر ترجیح می‌دهند و آن را برای دولت وکشور مفیدتر می‌دانند ؟ » (صفحهٔ ۱۹۲ - ۱۹۱) . این‌کتاب کـه مختص به‌امور کشاورزی است محتوی ملاحظـات مختصری دربارهٔ مسائل اقتصادی است . درهمین کتاب است که توصیف زیبای سیسموندی ازمزرعهٔ والچیوسو (Valchiuso) دیده می‌شود (صفحات ۲۱۹ و پس از آن) .

در هرجا که تولید به منظور بازار صورت می‌گیرد اجتناب ناپذیر است[1]

بالاخره همین معارضهٔ بین مالکیت و کار است که مفسر بحران‌های اقتصادی است .

به نظر سیسموندی بحران‌ها تا حدی مربوط به مشکلات شناسایی و معرفت صحیح در بارهٔ بازاری است که زیاده از حد گسترش یافته و این که مولدین بـه میزان قدرت سرمایه‌های خود تولید می‌کنند نه برحسب حوایج بازار[2]. ولی علت‌عمدهٔ بحران قبل از هر چیز توزیع نا صحیح درامدها است . نتیجهٔ جدایی مالکیت و کار این است که فقط عواید مالکان و سرمایه داران قابل افزایش و توسعه است و درامد کارگران به همان حداقل مایحتاج متوقف می‌شود و از اینجا یك عدم هماهنگی در تولید و تقاضای محصولات به وجود می‌آید . هرگاه مالکیت اموال واشیاء یکسان تقسیم می‌شد ، وعواید همه‌کم و بیش با هم افزایش می‌یافت ، تقاضای همگانی هم یکسان افزایش پیدا می‌کرد و صنایع مشترك ، صنایعی که عهده‌دار تولید ضروری‌ترین و عمومی‌ترین کالاهای مورد احتیاج جامعه هستند، منظماً و بدون سکته و وقفه توسعه می‌یافتند . ولی در عمل افزایش درامـد منحصر به ثروتمندان است . آنان به جای تقاضای اجناس مشترك و مورد احتیاج عموم تقاضای اشیاء ظریف و زینتی را توسعه می‌دهند . بدین ترتیب صنایع اصلی را مهمل می‌گذارند و باعث ایجاد صنایع تجملی می‌گردند و اگر این صنایع به سرعت کافی در داخلهٔ کشور توسعه پیدا نکنند برای ارضاء ذوق و سلیقه و تهیهٔ اشیاء دلپسند خویش به خارجه‌متوسل می‌شوند . نتیجهٔ این

۱ . در واقع سیسموندی می‌خواست که تولید گندم و یا لااقل قسمتی از آن از ترتیب تولید برای بازار خارج گردد تا رزق معیشت ملت تابع نوسانات آن نباشد (اصول جدید، جلد اول ، صفحات ۲۶۴ ــ ۲۶۳) . بعلاوه طلب محصول غیر خالص را نیز به طور مطلق پیشنهاد نمی‌کند و تصدیق می‌نماید که هرگاه افزایش جمعیت سریع باشد « افزایش تدریجی محصول غیر خالص ممکن است به نوبهٔ خود نتیجهٔ یك وضع ناگوار پر از رنج و مشقت باشد » (همان کتاب، جلد اول ، صفحهٔ ۱۵۳). دراینجا ملاحظه می‌شود که ما باچه روحیهٔ مردد و متزلزلی سرو کار داریم .

۲ . اصول جدید ، جلد اول ، صفحهٔ ۳۵۸ .

تغییرات و تفننات مداوم چیست ؟ صنایع مهمل گذاشته شدهٔ قدیم ناگزیر کارگران خود را اخراج می‌کنند. از طرف دیگر صنایع جدید هم به سرعت توسعه نمی‌یابند . در این بین کارگران اخراج شده و بی‌کار مانده هم ناچار مقدار مصرف مواد غذایی و کالاهای عمومی خود را کاهش می‌دهند، بالنتیجه یك نوع کم مصرفی عمومی‌دائم و ثابت به وجودمی‌آیدکه ناگزیر وقهراً به بحران اقتصادی منتهی می‌گردد. « به سبب تمرکز ثروت‌ها در دست عدهٔ محدودی مالک ، بازار داخلی همواره تنگ‌تر و فشرده‌تر می‌شود وصنعت ناچار می‌گردد که برای خود بازارهای فروش در خارجه جستجو کند که درآنجا نیز انقلابات عظیم پیوسته آن را تهدید می‌کند »[۱]. بنابراین « از لحاظ ملی مصرف یك کارفرمای میلیونر که در زیر فرمان او هزار نفر کارگر بینوا و محدود به حداقل زندگی‌کار می‌کنند هرگزارزش مصرف صد صاحب کاربسیار کم مایه که هر یك دارای ده کارگر با نواتر باشد نخواهد داشت » (صفحهٔ ۳۵۸)[۲] .

توضیح و تفسیر سیسموندی دربارهٔ بحران‌های اقتصادی ـ که پس از او بسیاری از مؤلفان و از آن جمله کارل مارکس آن را از سر می‌گیرند ـ بسیار محکم و استوار نیست ، زیرا بر فرض آن که توزیع ثروت‌ها با تساوی بیشتری هم صورت بگیرد باز

۱ . اصول‌جدید، ج ۱ ، ص ۳۶۱ .

۲ . در جای دیگر می‌گوید : « بازرگانان کوچك و کارخانه‌داران کوچك از بین می‌روند وجای صدها نفر از آنهارا یك کارفرمای بزرگ می‌گیردکه مجموع ثروت همهٔ آن‌ها شاید به اندازهٔ این یك نفر تنها نباشد . باوجود این، همهٔ آن‌ها مصرف کنندگان بهتری از او بودند . تجمل پرخرج و با شکوه او کمتر باعث تشویق صنعت است تا مصرف آن صد خانوار متوسط و مرفه‌که جانشین آن‌ها شده است » (همان‌کتاب، ج ۲ ـ ۳۲۷). باید گفت که این نظریه بسیار قابل اعتراض است، زیرا اساس مطلب این است که آیا حجم کلی تقاضا به همان صورت خواهد ماند یاخیر . تغییر جادادن تقاضا ممکن نیست باعث بحران عمومی بشود، بلکه فقط ممکن است کسادی موقت و زود گذر ایجاد نماید . تمام مسألهٔ تغییرات و نوسانات مربوط به‌تقاضای جمعی (demande globale) بوسیلهٔ ویکسل وکینس‌مجدداً مورد بحث قرار گرفته است که خلاصهٔ عقاید آن‌ها را درکتاب ششم در مبحث مربوط به بحران‌های اقتصادی خواهیم دید .

مسلماً اشکال تطبیق تولید بـا تقاضا از بین نخواهد رفت . بعلاوه آن چه مورد توجه سیسموندی است بیشتر کسادی و بی رونقی مزمن بعضی از صنایـع است تا بحرانهای اقتصادی حاد ودورانی . با وجود این، نظریهٔ او لااقل این مزیت‌را داردکه‌کوشیده‌است برای این پدیدهٔ مهم و غامض اقتصادی توضیحی علمی بیان نماید . پدیده‌ای کـه ژان‌باتیست سی و ریکاردو ، به این بهانه که سرانجام همواره تعادل برقرار می‌گردد ، ترجیح می‌دادند در بارهٔ آن سکوت اختیار کنند و یا آن را کم اهمیت جلوه دهند . راجع به این موضوع مجدداً درکتاب ششم بحث خواهیم کرد و خواهیم دید که کینس بادلایلی‌شبیه همین‌دلایل نظریه‌ای همانند این‌نظریه اتخاذ می‌کند .

۴

طرحهای اصلاحی سیسموندی
و
تأثیر او در تاریخ اندیشه‌های اقتصادی

فایدهٔ اصلی‌کتاب سیسموندی در توضیحات علمی که راجع به مسائل مورد نظر می‌دهدنیست . کمترمبحثی درآن یافت می‌شودکه ازاین‌لحاظ کاملا رضایت بخش‌باشد، اگر چه بسیاری از اندیشه های او را تازه‌ترین دانشمندان اقتصاد بصورتی کم و بیش متفاوت ازسر گرفته‌اند . تجزیه و تحلیل اوغالباً ساده وسطحی‌است . امتیاز عمدهٔ اواین است‌که بعضی‌ازامور وحقایق‌راکه‌مراجع حاکمهٔ دانش اقتصاد درتغافل ازآن ها اصرار میورزیدند فاش و برملاساخته است . مجموعهٔ عقاید و افکار او به‌نظر ماپنداری بد بین نسبت به ترقیات اقتصادی است . او با نیت مصمم‌آن‌روی مدالی‌را که دیگران ـ حتی آنان‌که‌نامشان را جزء بدبینان ثبت‌کردیم مانند ریکاردو ومالتوس ـ پوشیده می‌داشتند وفقط طرف براق ودرخشان‌آنرا درنظرمی‌آوردند ، به‌جهانیان نشان داده‌است . پس‌از اودیگر ممکن نیست ازهماهنگی موزون وخودکار منافع صحبت‌کرد ، دیگر ممکن

نیست آن همه مسکنت ها و رنجها را که ترقی و پیشرفت تولید ثروت در خود نهفته است فراموش نمود. دیگر ممکن نیست برروی مسألهٔ بحران های اقتصادی مانند پدیدهٔ کم اهمیت وزودگذر لغزیدوگذشت. دیگر ممکن نیست اثر تقسیم نامساوی اموال و عواید که طرفین معامله را دروضع نامساوی قرارمی‌دهد وعملا هرنوع آزادی بحث و اختیار رازایل می‌سازد نادیده گرفت. خلاصه ودریك کلام، دیگرممکن نیست نتایج اجتماعی تحولات اقتصادی را ازنظردور داشت و بنابراین ازاین پس جا برای سیاست اقتصادی جدید بنام «سیاست اجتماعی» بازمی‌شود.

اکنون ودرپایان بحث باید ازاین سیاست صحبت کنیم.

از دیدگاه جدیدی که سیسموندی بر جهان اقتصادی می‌نگرد، چون جریان آزاد منافع خصوصی غالباً متناقض با منافع عمومی است، دیگر برای بر کناری دولت ازامور اقتصادی که آنهمه موضوع وعظ واندرز مکتب ادام اسمیت است جهتی باقی نمی‌ماند. برعکس مصالح اجتماعی اقتضا داردکه دولت ذی نظر باشد و برفعالیت وتشبثات افراد مردم حدودی وضع کند و سوء استفاده های آنها را اصلاح نماید. بنابر این سیسموندی را باید سرسلسلهٔ «مداخله طلبان»[1] دانست.

به نظراوعمل دولت باید نخست متوجه آن باشد که بی بند وباری ولجام گسیختگی تولید را متوقف سازد وازافزایش اختراعات و تغییرات تند و سریع جلوگیری نماید. سیسموندی درآرزوی ترقی وپیشرفتی است که آرام باشد و در مراحل تدریجی صورت بگیرد، بدون آنکه به کسی زیانی برساند، بدون آنکه درامد کسی را محدود بکند و حتی بدون آنکه نرخ بهرهٔ پول را هم پائین بیاورد[2].

---

1. Interventionnistes

۲. سیسموندی راجع به تنزل نرخ بهرهٔ سرمایه همان اصول را به کار می‌برد که راجع به توسعهٔ تولید ثروت ویا راجع به ماشین ها قائل است. می گوید: «افزایش سرمایه‌ها مطلوب نیست مگر به نسبتی که امکان سرمایه گذاری وبهره برداری ازآنها توسعه یافته باشد. هر زمان که بهرهٔ سرمایه تنزل می‌کند قرینهٔ مسلمی است که خاصیت آن به نسبت کمیت آن تنزل پیداکرده است. این کاهش بهره که همواره بسود اشخاصی است همواره بزیان افراد دیگر هم هست، بزیان هموطنانی که درامدهای سرمایهٔ آن ها کم می‌شود و یا بزیان خارجیانی که کارآنها را تعطیل می‌نماید» (اصول جدید، ج ۱، ص ۳۹۳).

حساسیت فوق‌العاده‌اش ، او را محجوب می‌سازد و معارضینش به بشر دوستیش لبخندمی‌زنند . حتی سن سیمونیان‌که نسبت به پاره‌ای ازاندیشه‌های سیسموندی‌علاقه نشان می‌دادند اورا سرزنش می‌کردندکه « بدنبال عواطف، خودرا به گمراهی انداخته است »[۱]. این حالت روحی در آداب زندگی خصوصی او هم منعکس بود . سنت بو و حکایت می‌کندکه « سیسموندی قفل سازی داشت‌که ازبدی وناشی‌گری همه اورا ترك کرده‌بودند ولی‌اوقفل‌ساز را باوجود همهٔ زیان‌کاری‌هایش‌نگاهداشت تاآخرین‌کارخود را ازدست ندهد »[۲] . اومی‌خواست‌که جامعه نیزنسبت به‌صنایع قدیم‌که درخطرنابودی افتاده بود بهمین شیوه رفتار کند . او جامعه را به‌گاندالن[۳] : شاگرد جادوگر افسانه‌ای تشبیه می‌کندکه باخواندن وردی موکل‌آب خودکاررا ازطلسم‌خارج می‌سازد ومی‌بیند که سطل‌های‌آب پشت سرهم‌به‌سطل‌های دیگرمی‌پیوندد وتمام خانه درمعرض طغیان و ویرانی قرار می‌گیرد ، ولی نمی‌تواند وردی که آب را متوقف می‌سازد بیابد . بجای آن که همه را به‌تولید بیشتر سوق بدهد حکومت باید « حمیت چشم بستهٔ مردم را تعدیل کند »[۴] . درخطاب به دانشمندان استرحام می‌کندکه اختراعات خود را تعطیل نمایند وشعارمعروف اقتصاد شناسان: « بگذارید بشود ــ بگذارید بگذرد» را یادآور می‌شود و می‌گوید « بگذارید نسل هائی‌که زمان آنها گذشته است وقت‌گذشتن داشته باشند » و برای نظام قدیم اتحادیه های صنفی علاقه‌ای پنهانی دارد و با آنکه آنها را بعنوان معارض ترقی تولید محکوم می‌کند با وجود این می‌خواهدکه از تجارب آنها برای جلوگیری از زیاده روی‌های رقابت سرمشق گرفته شود[۵] .

درواقع سیسموندی این‌شك وتردید را بخود راه نمی‌دهدکه تضییق تولیدثروت،

---

۱ . مجلهٔ سن‌سیمونیان بنام «تولیدکنند» ، ج۴ ، ص ۵۵۷ .
La revue des Saint Simoniens, Le Producteur

۲ . Sainte Beuve ، Nouveaux Lundis ـج ۶ ص ۸۱

۳ . Gandalin ۴. مطالعات اقتصاد سیاسی، ج ۱ ، ص ۶۱ ــ ۶۰ .

۵ . اصول جدید، ج ۱ ، ص ۳۴۱ ، وج ۲ ، صفحه ۴۵۹ .

به بهانهٔ اجتناب از مصائب آنی ، ممکن است پیشرفت رفاه و آسایش همان طبقات را که مورد علاقهٔ او هستند متوقف سازد . وضع معارضهٔ او قابل توجیه نیست مگر به سبب اعتقاد اشتباه‌آمیز او که از هم اکنون در اروپا تولید برای ارضاء همهٔ حوائج کافی است[۱]. سیسموندی هیچ وقت گمانی در بارهٔ فقر نسبی کشورهای صنعتی ندارد و حال آن‌که این وضع ژان باتیست سی را به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌داد . بعلاوه او بخوبی متوجه است که سیاست دولت‌ها در این زمینه به‌آسانی قابل تغییر نیست و به‌همین جهت امید اصلاحات خود را در زمینه‌های دیگر قرار می‌دهد[۲].

چون مطمئن نبودن درامد برای طبقات کارگر و محروم بودن آنها از مالکیت علل اصلی مفاسد کنونی است بنابراین تمام مساعی حکومت را باید متوجه این سمت کرد .

نخستین هدف باید این باشد در هر جا که ممکن است اتحاد مجدد بین کار و مالکیت برقرار گردد . برای رسیدن به‌این هدف در کشاورزی ، سیسموندی به‌اصطلاح خویش، برگشت به‌اصل مالکیت پدرشاهی و یا به‌عبارت دیگر مالکیت دهقانی را پیشنهاد می‌کند . توصیفی که وی در کتاب اصول جدید خود از سعادتمندی دهقانان مالك کرده است معروف است. در صنعت هم آرزومند است که پیشه‌وران مستقل دوباره ظاهر شوند: «من دوست دارم که کارهای صنایع در شهرها و کارهای کشاورزی در روستاها بین عدهٔ کثیری از کارگاهای مستقل تقسیم شود و نه در زیردست کارفرمایانی معدود ، که هر یك بر صدها و هزاران نفر کارگر فرمانروائی کنند ، من دوست دارم که مالکیت کارخانه‌ها بین عدهٔ زیادی از سرمایه‌داران متوسط تقسیم گردد و نه در دست شخصی واحد که صاحب ملیون‌ها ثروت باشد ، من دوست دارم که کارگر صنعتی همواره امید و بلکه یقین داشته باشد که می‌تواند روزی شریك کارفرمای خود بشود تا قبل از آن‌که سهمی در تجارت بیابد تاهل

۱ . اصول جدید، ج ۲ ، ص ۴۱۵ و ۴۳۵ و همچنین ، مطالعات اقتصادی ، ج ۱، ص ۲۵

۲ . اصول جدید ، ج ۱ ، ص ۳۶۳ ،

اختیار نکند ، و نه‌آن‌که مانند امروز پیر شود وامید وانتظار هیچ ترفیعی نداشته‌باشد»[1].

اینست‌هدف.ولی‌وسایل‌آن‌چیست؟درا ینجا است که حجب‌فوق‌العادهٔ سیسموندی ظاهرمی‌گردد.اوقانونگذار را به‌مداخله دعوت می‌کند،ولی‌ازترسیم‌خط مشی‌خودداری می‌نماید. حتی مردد است و با نومیدی ازخود می‌پرسدکه‌آیا چنین چیزی ممکن‌است. خود را مخالف اصول اشتراکی معرفی می‌نماید و تمام مد این‌فاضلهٔ خیالی‌کسانی‌مانند اون و تومسون و فووریه[2] را مردود می‌شمارد ، ولی در عین حال وحدت هدف‌آنهارا با هدف خود تصدیق می‌کند . ظاهراً او متوجه نیست‌که برگشت به‌کارگاه‌های کوچك پیشه‌وری مورد علاقه‌اش همانقدر تخیلی وغیر عملی است که استقرار مدینه‌های فاضلهٔ خیالی اشتراکی‌که موجب‌وحشت او است . سیسموندی سبك اون را مردود می‌شمارد، زیرا آن را « وهم و پندار باطلی » می‌داند کـه می‌خواهد « نفع صنف را جانشین نفع شخصی بکند » ، ولی اوتوجه نکرده است‌که مراد اون به هیچوجه « صنف »[3] وشرکت نبوده است. اگرسیسموندی در روزگار ما زندگی‌می‌کرد ، احتمالاطرفدارنظام تعاونی[4] می‌گردید .

در انتظار روزی‌که اتحاد مالکیت و کار برقرار گردد ، سیسموندی فعلاوازهم اکنون چند اصلاح ساده‌تر و عملی تر برای علاج حادترین مصائب و آلام طبقهٔ کارگر پیشنهاد می‌کند . نخست می‌خواهد که حق اتحاد و تشکیل اتحادیه بـه کارگران داده شود[5].

سپس تقاضا دارد کار کودکان درکارخانه‌ها و کار روزهای یکشنبه ممنوع گردد و برای کارگران بالغ حداکثر ساعات کار در روز معین شود[6]. بالاخره چنانکه‌خوداو

۱ . اصول جدید ، ج ۲ ، ص ۳۶۵ و ۳۶۶ .

۲. Owen ، Thomson و Fourier

۳ . Corporation ۴ . Coopération

۵ . اصول جدید ، ج ۲ ، ص ۴۵۱ .

۶ . اصول جدید ، ج ۲ ، ص ۳۳۷

می‌نامد می‌خواهد که « تضمین شغلی » به کارگران داده شود ، یعنی کارفرمایان (اعم ازکشاورزی وصنعتی) مکلف گردند که کارگران را به‌خرج خویش در زمان بیماری و بیکاری و پیری نگاهداری کنند . می‌گوید اگر این اصل مورد قبول واقع می‌گردید ، کارفرمایان ، دیگر نفعی برای پایین آوردن نامحدود مزد و یا داخل کردن ماشین‌در کارگاه و یا افزایش بی‌مورد محصولات نداشتند . زیـرا وقتی کارفرما مسئول سرنوشت کارگران خود باشد تأثیر هر نوع تغییر و ابداع و نوسازی را دروضع رفاه‌آنان در نظر خواهد گرفت و مانند امروز تنها درفکر تأمین منافع شخصی خود نخواهد بود[1] .ممکن است این‌پیشنهاد سیسموندی را بیان پیش ازوقت‌کمال مطلوبی دانست‌که قوانین‌بزرگ بیمه‌های اجتماعی‌کشورهای اروپا درپنجاه سال اخیر برقرار کرده‌اند . اگر هم، چنین تصوری جایز باشد فقط قسمتی از آن صحیح است ، زیرا به نظر سیسموندی تأمین‌این وظیفه بایستی بر عهدهٔ کارفرما باشد و نه جامعه . چنانکه ایراد او به قوانین خیریه و کمك های اجتماعی انگلستان و مخصوصاً به قانون معروف گدایان از این جهت است که وظایف امدادی کارفرمایان را برعهده‌گرفته وبدین وسیله موجب تشجیع‌کارفرمایان در بی‌اعتنایی به وضع کارگران و تنزل دستمزدها شده‌اند .

به‌طور خلاصه درپیشنهادهای اصلاحی‌سیسموندی مانند انتقادات او از اقتصاد-شناسان حالت تردید ودو دلی و عدم تصمیم نمایان است و این خود ناشی از کشمکش دائمی عقل و احساس او است . او بسی عاقل‌تر از آن است که ثمرات و برکات نظام جدید صنعتی را درك نکند ، بسی حساس‌تر از آن که از بعضی نتایج دردناك آن متأثر نگردد و بسی محافظه کارتر و دوراندیش‌تر از آن‌که طالب انقلاب و زیرو رو شدن اساس جامعه باشد . از ناتوانی بشر در برابر زشتی و بدی حیرت زده و غمگین است ، ولی درخود توانایی آن‌را نمی‌بیند که چارهٔ درد را کشف کند و این حقیقت را با فروتنی و بیانی ساده و مؤثر اقرار می‌نماید :

« من اقرارمی‌کنم پس‌ازآن‌که به عقیدهٔ خود معلوم‌کردم‌که اصل‌چیست وعدالت

---

۱ . اصول جدید ، ج ۲ ، ص ۶۶۱ .

کجاست در خود این نیرو را نمی‌بینیم که وسایل اجرای آن را معلوم کنم. توزیع ثمرات کار بین کسانی‌که درتولید همکاری دارند به نظرمن معیوب و فاسد است ولی شاید مافوق قدرت بشری باشد که بتواند نظام مالکیتی بکلی متفاوت با آنچه تجربه نشان داده است تصور کند»[1] (اصول جدید، ج ۲، ص ۳۶۴).

☆☆☆

نکتهٔ قابل توجه اینست که در اندیشه‌های سیسموندی جرثومهٔ رشد یافتهٔ بسیاری از افکار و عقاید دیده می‌شود که در جریان قرن نوزدهم اهمیت روز افزون حاصل می‌کنند و وقایع بعداز جنگ بین‌المللی اول نیز آنها را جزء مسائل روزقرار می‌دهد. او نخستین مخالف‌خوانی است که مکتب کلاسیك بر سر راه خود می‌یابد و ملخص همهٔ انشعاباتی است که مکتب مزبور بعدها با آنها واردجدال می‌شود وسرانجام جای اورا درافکارعمومی می‌گیرند. آیا همان‌کتاب‌های سیسموندی‌است‌که باعث این تحولات و تمایلات جدید شده است؟ احتمال چنین تأثیری دربارهٔ آنها صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا اثرمستقیم وفوری آنها بسیارمحدود وناچیز بود وچنانکه بزودی‌خواهیم دید فقط درمورد سوسیالیست‌ها ظاهر گردید. تألیفات او بزودی درمحاق فراموشی فرو رفت، تاآنکهٔ درزمان مامجدداً متوجه اهمیت‌آن شدند. نزدیك‌تر به‌حقیقت اینست که بگوییم درجریان قرن نوزدهم وباز تازه‌تر از آن در سنوات اخیر تجدید حیات و شکفتگی نوینی برای‌آراء واندیشه‌های سیسموندی پیدا شده است. باهمهٔ اینهااواولین کسی‌است‌کهٔ جرأت بلندکردن صدا علیه اصولی پیدا می‌کندکه بتدریج جزء معتقدات عمومی شده بود، اولین کسی است که، علی‌رغم افکار حاکمه، در بارهٔ اموری اصرار می‌ورزدکه بانتیجه‌گیری‌های عمومی وسادهٔ دانشمندان سلف سازگار نیست. بنابراین اگرسیسموندی رئیس مکتب‌های‌جدیدکه بزودی ظاهرمی‌شوند نباشد، پیشرو همهٔ‌آنها است، زیرا افکار آنان از همان احساسات سرچشمه می‌گیرند وهمان نظریه‌ها وعقاید

۱. راجع به نظریات سیسموندی دربرابر جنبش‌های کارگری زمان خود، مثلا در مورد شورش‌های ۱۸۳۱ در شهر لیون، مراجعه شود به مقالهٔ جالب آقای فستی (Festy) در مجلهٔ اقتصاد سیاسی، فوریه و آوریل ۱۹۱۸.

را اظهار می‌دارند .

نخست با روش مطالعه‌اش سیسموندی پیشقدم مکتب تاریخی است[۱]. تعریفی که از دانش اقتصاد می‌کند و آن را « فلسفهٔ تاریخ »[۲] می‌نامد ، پس از آنکه بوسیلهٔ نویسندگان دیگر مانند روشر[۳] و کنیس[۴] و هیلدبراند[۵] تأیید و تکرار می‌گردد توفیق کامل می‌یابد . دعوتش به مطالعهٔ حقایق امور و انتقادش از روش‌های قیاسی وساختن کلیات شتاب‌آمیز بوسیلهٔ لوپله[۶] درفرانسه وشمولر[۷] درآلمان وکلیف‌لسلی[۸] و توین بی[۹] در انگلستان تجدید می‌شود . بنیان گذاران مکتب تاریخی آلمان که در بدایت امر اطلاعات‌کافی راجع به مؤلفان خارجی نداشتند سیسموندی را سوسیالیت می‌دانستند[۱۰]

---

۱ . École Historique

۲ . مراجعه‌کنید به صفحهٔ ۲۲۷ این کتاب ، یادداشت شمارهٔ (۱) .

۳ . Wilhelm Rorcher (۱۸۹۶ – ۱۸۱۷) اقتصاد شناس آلمانی منکر وجود قوانین طبیعی اقتصادی ، از سران مکتب تاریخی و مؤلف کتاب های سبك اقتصاد سیاسی و تاریخ اقتصادی آلمان (مترجم) .

۴ . Karl Knies (۱۸۹۸ – ۱۸۲۱) اقتصاد شناس آلمانی از پیروان مکتب تاریخی (مترجم) .

۵ . Bruno Hildebrand (۱۸۷۸ – ۱۸۱۲) اقتصادشناس مکتب تاریخی‌آلمان استاد دانشگاه برسلو ، دانش اقتصاد را علم تحولات اقتصادی ملل می‌داند و منکر وجود قوانین اقتصادی طبیعی است (مترجم) .

۶ . Fréderic Leplay (۱۸۸۲–۱۸۰۶) اقتصادشناس معروف فرانسه ، مؤلف کتاب اصلاحات اجتماعی در فرانسه (La Réforme sociale en France) ، بنیان اقتصاد اجتماعی را مبتنی برخانواده و مذهب و مالکیت می‌داند (مترجم) .

۷ . Gustav Schmoller ، اقتصاد شناس آلمانی (۱۹۱۷ – ۱۸۳۸) از سران مکتب تاریخی ، استاد اقتصاد در دانشگاه هال و استرابورك (مترجم) ،

۸ . Cliffe Leslie ، اقتصاد شناس انگلیسی (۱۸۸۲–۱۸۲۵) ، استاد دانشگاه بلفاست ، مؤسس مکتب تاریخی در انگلستان (مترجم) .

۹ . Arnold Toynbee (۱۸۸۳ - ۱۸۵۲) اقتصاد شناس واصلاح طلب معروف انگلستان ، مؤلف کتاب انقلاب صنعتی The Industrial Revolution (مترجم) .

۱۰ـ کنیس با کمال تعجب او را از سوسیالیست‌ها می‌داند .

ولی مکتب تاریخی نوین انصاف را درحق او رعایت کرده واو را از نخستین نمایندگان خود می‌شناسد .

باتوسلش به عواطف و احساسات ، بادلسوزیش برای طبقات کارگر ، با انتقادش از نظام صنعتی و ماشین‌ها و رقـابت و نفع شخصی به عنوان یگانه محرك اقتصادی . سیسموندی پیشآهنگ عکس‌العمل‌های تند و شدید احساسات عمومی علیه بی‌اعتنایی و بی‌تأثری مکتب رسمی‌سنت‌پرستان است. گویی طنین‌صدای روسکین‌ها[1] وکارلایل[2]ها وهمه مسیحیان‌اجتماعی که بنام احسان ومروت مسیحایی و تعاون انسانی علیه عواقب اجتماعی نظام صنعتی جدید به اعتراض برخواهند خواست، درآهنگ کلام او شنیده می‌شود . مانند اوپیروان مکتب مسیحیت اجتماعی[3] پرچم مخالفت برخواهند افراشت ولی نه بر ضد دانش اقتصاد به خودی خود ، بلکه علیه تمایلات سرمایه‌داری و خاطر های از هر جهت آسودهٔ آموزگاران آن اقامهٔ دعوی اجتماعی خواهند کرد ، نه بر ضد دانش بلکه برضد بدخواهی ونیات باطنی نمایندگان رسمی‌آن وعلیه جامعه‌که از آراء و نظریات آنان برای تجویز خود خواهی‌های خویش استفاده می‌کنند .

بالاخره با دعوت دولت بـه مـداخله ، سیسموندی واکنش دیگری علیه آزادی طلبی مطلق اقتصادیون آغاز می‌کند ، واکنشی که همواره و لاینقطع در طول قرن ۱۹ وسیع‌ترمی‌شود وقاطع‌ترین مبین‌خود را درسوسیالیست‌های اصحاب‌کرسی[4] وسوسیالیت های‌دولتی[5] می‌یابد. سیسموندی‌اولین کسی‌است‌که درفرانسه‌تقاضای وضع‌قوانین‌کارگری

---

۱ . John Ruskin (۱۹۰۰-۱۸۱۹) منقد و نویسندهٔ بزرگ انگلیسی .

۲ . Thomas Carlyle (۱۸۸۱ - ۱۷۹۵) نویسندهٔ شهیر انـگلستان ، صاحب کتاب قهرمانان و قهرمان پرستی .

۳ . Christianisme Social .

۴ . سوسیالیست‌های اصحاب کرسی (Socialisme de la chaire)نامی است که به سوسیالیست‌های مجتمع در کنگرهٔ ایزه ناخ Eisenach (۱۸۷۲) داده شده است که مرکب از اقتصاد شناسان و استادان دانشگاه‌ها ومستخدمین دولتی بود . این نام به این‌جهت داده شده است که اکثریت با استادان بوده است .

۵ . Socialisme d'État

می‌کند و می‌خواهد که دولت مقام و مداخلهٔ مؤثری در اداره و هدایت امور اقتصادی داشته باشد . پس ازاو عدم امکان برکناری دولت از امور اقتصادی روزبروز صریح‌تر و مسلم‌تر می‌شود ، منتهی سیسموندی در این مورد فقط بیان میل و آرزویی می‌کند ، بدون آن که نقشه و ترتیبی برای آن معلوم بدارد .

بدین ترتیب تلقینات‌و نظریه های او در سه جهت مختلف، سه جریان نیرومند افکار بوجود می‌آورد . بنابراین تعجب‌آور نیست‌که علاقه وتوجه به‌آثار او به مرور زمان و به نسبتی که تمایلات جدید نیرو می‌گیرد بیشتر شده باشد .

و نیز نباید فراموش کنیم ، مسائل نظری که او راجع به دوران درامدها و بحران‌های اقتصادی مطرح‌کرده است ، اینك در زمان ما مجدداً با بیاناتی نظیر وشبیه همان اصطلاحات او بوسیلهٔ دانشمندان اقتصادی سوئد و انگلیس از سر گرفته شده است . با آن که اینان راه حل‌ها و توضیحات رضایت بخش‌تری اظهار داشته‌اند ، مع‌الوصف افتخار سبقت با سیسموندی است .

تأثیر مستقیم و بلافاصلهٔ سیسموندی بر روی اقتصاد شناسان معاصرش بسیار کم بود . برخی از آنان مجذوب دل گرم و شفقت او نسبت به ضعفاء و ترحم و دلسوزیش در بارهٔ طبقهٔ کارگر می‌شدند ، ولی آن را به هیچ وجه دلیل‌کافی برای رد و انکار آزادی طلبی اقتصادی استادان سلف نمی‌دانستند ، بلانکی مخصوصاً معتقد به تعدیل جمودت‌اصل« بگذار بشود» بود[1] . به نظرمی‌رسدکه تئودورفیکس[2] و دروز[3] پیروسیسموندی

۱ . Adolf Blanqni (نویسنده و منقد و اقتصادشناش فرانسوی ۱۸۵۴ ـ ۱۷۹۸ درکتابش « تاریخ اقتصاد سیاسی در اروپا » اعلام می‌کندکه منتسب به « مکتب جدید » است و آن را چنین توصیف می‌کند : « این مکتب‌نمی‌خواهد دیگر تولید ثروت رامانند یك‌امر کلی و نظری و مستقل از سرنوشت کارگران مورد مطالعه قرار دهد ، برای او کافی نیست که ثروت‌تولید بشود . بلکه لازم است منصفانه توزیع‌گردد » ، مقدمه،چاپ سوم ، صفحهٔ۲۱

۲ . Théodore Fix (۱۸۴۶ ـ ۱۸۰۰) اقتصاد شناس سویسی ، مؤلف کتاب «وضع طبقات کارگری » (Situation des classes ouvrières) .

۳ . François Xavier Droz مورخ و اقتصاد شناس فرانسوی (۱۸۵۰-۱۷۷۳) در ۱۸۲۹ کتابی به نام « اقتصاد سیاسی‌ویا اصول علم ثروت‌ها » Économie Politique ←

شده باشند . حتی خود او زمانـی تصور می‌کرد که مجلهٔ ماهانهٔ اقتصاد سیاسی تأسیس شده در ۱۸۳۲ بوسیلهٔ فیکس مدافع افکار و عقاید او خواهد بود ، ولی این مجله بزودی تعطیل گردید و قبل‌از تعطیل هم به صف طرفداران مکتب سنت پیوسته بود . تنها یك مؤلف یعنی بوره[۱] درکتابش به نام « سیه روزی طبقات زحمتکش در فرانسه و انگلستان » خود را پیروسیسموندی اعلام کرد و در واقع هم چنین بود . شاید جایز باشدبه این نویسندگان ویلنوف بارژه‌مون[۲] مؤلف‌کتاب «اقتصاد سیاسی‌مسیحی» رااضافه کنیم‌که درسال۱۸۳٤ منتشرگردید واغلب قسمت‌هایش‌ملهم ازنظریات‌سیسموندی بود.

برعکس سیسموندی که سوسیالیست نبود ، آثارش را بسیاری از سوسیالیست‌ها خوانده و دربارهٔ آن اندیشیده‌اند . تأثیر او در ایـن قسمت بیشتر و بهتر از هر جـا نمایان است . چه جای تعجب است است ؟ مگر نه تمام بخش انتقادی کتاب‌های او ، علیه رقابت وعلیه‌عدم تساوی ثروت، شدیدترین ادعانامه‌ها است ؟ لوی‌بلان آنها را به دقت خوانده و از آنها دلائل‌بسیار علیه رقابت بدست‌آورده است . بیشتر ازلوی‌بلان، دو سوسیالیست مشهورآلمان ، رودبرتوس[۳] و مارکس از اندیشه‌های او بهره‌گرفته‌اند. رودبرتوس نظریهٔ راجع به بحران‌های اقتصادی خود و این نظریه را که فایدهٔ ترقی و پیشرفت اجتماعی فقط عاید طبقهٔ مالکان و سرمایـه داران می‌شود از او اقتباس کرده است . مارکس بیش از اینها مدیون او است . ولی در صورتی که رودبرتوس گفتار او را نقل می‌کند و نام او را نمی‌برد ، مارکس بدون تردید در منشور معروف کمونیست

ou principes de la science des Richesses منتشر کرد که در آن این عبارت مشهور شده است : « باخواندن‌کتاب بعضی از اقتصادشناسان باید معتقد شدکه ثروت‌ها برای آدم‌ها ایجاد نشده بلکه آدم‌ها برای ثروت‌ها خلق شده‌اند » .

۱ . Buret مؤلف کتاب La misère des classes laborieuses en France et en Angleterre در دوجلد . (مترجم)

۲.Villeneuve-Bargémont مؤلف‌کتاب Economie politique chrétienne

۳ . Johann Karl Rodebertus اقتصادشناس ورجل‌سیاسی‌آلمان(۱۸۰۵-۱۸۷۵) یکی از اولین اقتصاد شناسان معروف سوسیالیسم .

(بندهای ۶۰ و ۶۱)[1] حق او را رعایت کرده با تصریح نام او آنچه را مدیون تجزیه و تحلیل اثـر بخش او است بیان می‌دارد . در میان آراء و نظریاتی که مارکس از سیسموندی استفاده کرده مهمترین آنها نظریهٔ تمرکز ثروت ها در دست عدهٔ محدودی از سرمایه‌داران و رنجبر شدن تدریجی توده های عظیم کارگران است . این اندیشه که محور اصلی منشورکمونیست واز پایه‌های‌اساسی نظام اجتماعی مارکسی‌است، متعلق به این اقتصاد شناس سویسی است . ولی معتقد نیستیم‌که مارکس نظریهٔ استثمارکارگر را بوسیلهٔ سرمایه‌دار، از سیسموندی گرفته باشد . اگر مارکس در مورد نظریهٔ «ارزش اضافی » چیزی مدیـون سیسموندی نباشد ، لااقل جرثومهٔ توضیح و تشریح آن را در آثار او یافته است. چنان‌که می‌دانیم، مارکس سودکارفرما را چنین توضیح می‌دهدکه کارگر محصول کار خود را به او نمی‌فروشد بلکه نیروی کارخود را مورد معامله قرار می‌دهد . سیسموندی هم دراین مورد مکرر گفته است که کارگر « نیروی‌کار » خود و « زندگی » خود را درمعرض فروش می‌گذارد (جلد۲، ص۲۵۷) ولی سیسموندی ازاین عبارات بی‌شك نتیجهٔ قطعی و دقیق درنظر نداشته است ، اگرچهٔ عبارات مذکور ممکن است موجب تلقین بعضی از اندیشه‌های خاص مارکس شده باشد .

ونیز این را هم باید اضافه‌کنیم‌که امروزه بسیاری ازسوسیالیست‌ها ، برهان‌های سیسموندی را تـکرار می‌کنند بدون آن که نام او را ببرند (ویا شایـد بدون آن که بدانند). همان برهان‌ها که‌اودرزمان‌خود برای به‌رقت‌آوردن معاصران‌خود به‌کارمی‌برد.

---

۱ . منشور کمونیست (Manifeste Commuuiste) اعلامیهٔ‌معروفی که مارکس‌و فردریك انگلیس مشترکاً در سال ۱۸۴۸ منتشر کردند .

فصل دوّم

سن سیمون وسن سیمونیان

و

مبادی مکتب نظام اجتماعی[1]

سیسموندی با تکمیل دانش اقتصاد به‌وسیلهٔ اقتصاد اجتماعی علم‌را از دایرهٔ محدودی که بنیانگذاران برای آن رسم کرده بودند خارج ساخت . معذلك ، با آن‌که در اندیشه های خود مقام اول را بــه توزیـع ثروت داده بـود، هرگز انتقاد و اعتراض خویش را شامل مهم‌ترین و اساسی ترین بنیاد اجتماعات نوین یعنی مالکیت خصوصی نکرد . او این اساس را لازم ومشروع می‌پنداشت . اقتصادشناسان انگلیسی وفرانسوی نیز آن‌را موضوعی خارج از بحث و امری چنان مسلم و تردید ناپذیر می‌دانستندکه شرط و پایهٔ همهٔ بررسی‌های علمی آنان بود .

ولی اینك ناگهان نویسندگانی ظاهر می‌شوندکه هر نوع ارتباط خودرا بامسلك‌ها و اندیشه‌های اشتراکی پیشین صریحاً رد می‌کنند ،که تصدیق به برابری احتیاجات و برابری استعدادها ندارند ،که مانند همهٔ اقتصادشناسان ، حداکثر تولید را هدف سازمان اقتصادی می‌دانند ، ولی با همهٔ اینها پا به حریم قدس می‌گذارند و مالکیت خصوصی را باقدرت هرچه تمامتر مورد حمله قرار می‌دهند و در این زمینهٔ تا آن زمان محدود

---

۱ . Collectivisme ، یعنی نظام اقتصادی اجتماعی که در آن وسائل تولید ثروت متعلق به جامعه باشد.

و ممنوع ، باچنان جسارت وچنان حدت پیش می‌روندکه سبك آنها تقریباً مشتمل بر همهٔ عقاید و همهٔ شعارها می‌شود که پس از آنها مایهٔ اصلی ادبیات و انتشارات اجتماعیون قرن نوزدهم می‌گردد .

آنها بابینشی روشن ازهدف خود ، مالکیت وآثار آن در توزیع وتولید ثروت و تحول تاریخی آن را مورد بحث قرار می‌دهند و چنین نتیجه می‌گیرند که بهترین وسیله برای بکمال رساندن سازمان علمی و صنعتی اجتماعات نوین الغاء مالکیت خصوصی است . درتاریخ عقاید واندیشه‌های اقتصادی این یکی‌ازمهم‌ترین وقوی‌ترین جنبش‌های فکری است . بدین‌ترتیب مسأله مالکیت مطرح می‌شود وپس ازآن دیگر نمی‌توان آن را از دستور مباحث علم خارج ساخت[۱] .

۱. خارج ازموضوع بحث ما است که در بارهٔ سوسیالیسم، قبل از قرن نوزدهم، سخن برانیم ، معذلك این‌نکته‌که‌آیا انقلاب بزرگ۱۷۸۹ فرانسه ، انقلابی سوسیالیستی بوده ویا چنانکه سوسیالیست‌های امروز ادعا می‌کنند فقط صورت نهضت اصناف وسرمایه‌داران شهری (و یا به اصطلاح بورژوازی) داشته بیش از آن مورد اختلاف است که بتوانیم دربارهٔ آن سکوت کنیم .

تردیدی نیست که تمام رهبران انقلاب مذکور ، حتی تندروترین آنها ، در همهٔ موارد احترام خود رانسبت به اصل مالکیت اعلام‌کرده‌اند . انقلابی آتشینی مانند « مارا » از تهمتی که به او نسبت می‌دادند که گویا مبلغ قانون اصلاحات ارضی است از خود دفاع می‌کرد وچنین قانونی را « شوم و مخرب » می‌خواند . ضبط اموال کلسیا و دارایی اشراف در آن زمان اقدامی سیاسی بود وجنبهٔ اقتصادی نداشت و شبیه تمام اینگونه ضبط اموال بود که درتاریخ‌بدون انگیزهٔ اجتماعی صورت‌گرفته است ، مانند ضبط اموال یهودیان وهیکلیون (فرقه‌ای ازمذهب مسیح‌که در قرن ۱۲ تشکیل گردید و ثروت هنگفت بهم زد و در اوایل قرن ۱۴ فیلیپ‌لوبل پادشاه فرانسه اموال‌آنها را تاراج‌کرد ورئیس‌آنها را درآتش‌سوزاند. مترجم) وپرتستان‌ها وایرلاندی‌ها وغیره .حتی‌بکلی‌برعکس ، ضبط موقوفات عامه یعنی‌ضبط اموال شخصیت‌های معنوی وغیرحقیقی، به‌عنوان اقدامی برای دفاع‌ازمالکیت شخصی وواقعی درمقابل‌مخاطرات مالکیت‌خیالی‌وفرضی وتوسعهٔ‌اموال وقفی‌توجیه می‌شد.در الغاءنظام‌اقطاعی مراقبت‌کامل به عمل می‌آمدکه حقوق مربوط به‌حکومت و ولایت راکه باید از بین برود از حق مالکیت‌که باید محترم شمرده شود ویا لااقل قیمت عادلهٔ آن پرداخت‌گردد جدا کنند . اگرچه ، عملاً ازاین تشخیص نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد . آشفتگی‌های زمان ، سقوط ارزش←

با وجود این نباید تصور کرد که مسألهٔ مالکیت قبل ازاین تاریخ مورد بحث و

اسکناس (که‌برای تضمین قیمت‌املاك ضبط شده انتشاریافته بود) و ورشکستگی‌بهره‌خواران، خرابی‌های‌بی‌شمار به‌دنبال داشت . مع‌الوصف نیت‌آنها درصیانت واحترام مالکیت غیرقابل تردید است . ازاین جهات رجال انقلاب تحت تأثیر کلام وافکار فیزیوکراتها بودندکه از ایمان‌آنها نسبت به مالکیت خبر داریم .آیا قابل تصور نیست‌که این مادهٔ ۱۷ اعلامیهٔحقوق آدمی‌که مالکیت را « حقی غیرقابل‌تعرض ومقدس » نامیده است به‌قلم یك‌فیزیوکرات نوشته شده باشد ؟ ونیز باید متذکر شویم‌که روسو هم درمقالهٔ خویش راجع به اقتصاد سیاسی‌نوشته بود که : « حق مالکیت مقدس‌ترین حق انسان است » .

تنها در مسألهٔ مالکیت نیست که انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه خود را ضد سوسیالیست نشان داده است ، بلکه از این جهت هم هست که هیچ اندیشه وفکری دربارهٔ معارضهٔ طبقاتی و یا تعارض منافع سرمایه‌داران و رنجبران نداشته وآنچه مورد نظرآن بوده افراد ملت است‌که همه مساوی ، همه مانند هم و همه برادر هستند .

مع‌الوصف کسانی‌که امروزه خود را اخلاف مستقیم انقلاب‌کبیر می‌دانند نمی‌خواهند با این سوابق و اوصاف‌آن را کوچك ومحدود ببینند و بنابراین می‌کوشند ثابت کنندکه با همهٔ اینها انقلاب فرانسه تا بدین حدکه دربارهٔ آن می‌گویند ، محافظه‌کار و انفرادی طلب نبوده است . وازاین طرف وآن طرف شواهدی می‌یابند ، ماننذفرمان‌های مربوط به‌حداکثر قیمت و جیره‌بندی و غیره که به تعبیرآنها حکایت از اجتماعی بودن انقلاب مذکور دارد . ولی‌عموماً برای دفاع ازآن قائل به‌کیفیات مخففه می‌شوند ، مثلا می‌گویند: «مسائل‌اجتماعی که نیم قرن بعد در نتیجهٔ تحولات و دگرگونی‌های صنعت ظاهرشد ، مسائلی که مخصوص اوضاع و احوال جدید سرمایه‌داری و مزدوری است ، درآخرقرن ۱۸ و زمان انقلاب قابل تصور نبود . آیا مردان ۱۷۸۹ و ۱۷۹۳ می‌توانستند قبل از وقت چیزی دربارهٔ این امور اظهار بکنند و آیا اگر چینن کرده بودند عمل آنها خیالبافی نبود ؟ » (مراجعه شود به اولار (Aulard) سخنرانی برای دانشجویان ، ۲۱ آوریل ۱۸۹۳ ، و نیز مراجعه کنید به فصل هفتم کتاب او « تاریخ سیاسی انقلاب » پاریس ۱۹۰۱ .

چنانکه می‌دانیم درزمان انقلاب فرانسه ، نظریه وحتی توطئه‌ای اجتماعی واشتراکی به رهبری فرانسوابابوف (François Babeuf) به ظهور پیوست . ولی‌این‌استثناء خود، موجب تأیید اصل است ، زیرا بابوف اگر چه به خود نام دوست داشتنی گایوس گراکوس (یکی از دو برادر انقلابی رم قدیم در قرن دوم قبل از میلاد که خواهان اصلاحات ارضی و ضبط املاك اشراف بود . مترجم) داده بود ، مع‌الوصف در نزد رجال انقلاب و حتی افراطیون آنها قرب و منزلتی پیدا نکرد و سرانجام زندانی و محکوم به اعدام شد .

اختلاف واقع نشده بود . خیالبافی‌های اشتراکی از افلاطون و توماس و موروس[۱] گرفته تا نویسندگان مساوات طلب قرن ۱۸ مانند مابلی[۲] و مورەلی[۳] و گدوین و بابوف همه مبتنی بر انتقاد از مالکیت بود ولی جهت نظر این‌حکماء و نویسندگان اخلاقی بود نه اقتصادی[۴] .

---

۱ . Thomas Morus (۱۴۷۸–۱۵۳۵) صدراعظم انگلیس‌درزمان سلطنت هانری هشتم ، نویسندهٔ کتاب اوتوپی (مترجم) .

۲ . Mably , Gabriel ‘ فیلسوف و مورخ فرانسوی (۱۷۸۵ – ۱۷۰۹) برادر کندیاك ، نویسندهٔ کتاب حقوق عمومی‌اروپا . یکی‌ازپیشقدمان سوسیالیسم اشتراکی (مترجم)

۳ . Morelly ، فیلسوف فرانسوی‌قرن هیجدهم‌که نوشته‌های اودرعقاید اشتراکیون فرانسه مؤثر بوده است (مترجم) .

۴ . بدون اینکه بخواهیم از مدینه‌های فاضلهٔ خیالی افلاطون و یا توماس موروس ویا کامپانلا صحبت کنیم ، شماری بزرگ از نویسندگان که با دقت تمام از طرف لیختن برگر (Litchtenberger) مورد مطالعه قرار گرفته‌اند ، مانند مورەلی و مابلی و بریسو و کشیش ملیه (Meslier) در فرانسه وگدوین در انگلستان ، در قرن ۱۸ مالکیت را مورد بحث و انتقاد قرار داده و علیه آن ادعانامه‌های آتشین تنظیم کرده‌اند که نظریه‌های آنان بوسیلهٔ گراکوس بابوف مذکور در فوق خلاصه گردید وهم او بود که در سال ۱۷۹۶ به گناه اینکه خواسته است « اجتماع برابران» (La Société des Egaux) را بوجود آورد خود را قربانی ساخت . ولی سن سیمونیان در افکار و عقاید خود از این‌ها استفاده نکرده‌اند . سوسیالیستهای قرن ۱۸ اساساً مساوات طلب هستند . آنچه مورد اعتراض آنها است عدم تساوی افراد در استفاده از لذات و تنعمات وآسایش و امتیازات طبقاتی است که مالکیت را مسئول آن می‌دانستند ، در اعلامیهٔ برابران (Mnnifeste des Egaux) گفته شده است : «چون‌همهٔ مردمان احتیاجات‌مساوی واستعدادهای مساوی دارند، بنا براین برای همهٔ‌آنها باید، پرورش یکسان و خوراك یکسان باشد »، ولی سن‌سیمونیان نه برابری احتیاجات را قبول دارند ونه بخصوص برابری استعدادها را و خودرا صریحاً ازطرفداران قانون اصلاحات ارضی یعنی پیروان بابوف جدا می‌کنند . سوسیالیسم آنها که مبتنی بر حق استفاده از تمـام محصول کار است و میزان مزد را متناسب با کـار و استعدادهای مختلف اشخاص می‌خواهد نه مساوات طلب است و نه خواهان هم سطح کردن وضع طبقات ،

اما به‌نظر می‌رسد که آنها ازافکارواندیشه‌های‌سوسیالیست‌های‌هم‌عصرخودمانندفوریه←

آنچه موجب تازگی واصالت افکار و عقاید سن‌سیمون وپیروان او شده این‌است که آنها فرزندان بلافصل انقلاب سیاسی و اقتصادی قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ هستند ، همان انقلابی که ارکان اجتماع فرانسه و دیگر کشورهای اروپا را متزلزل ساخت . اندیشه های اجتماعی سن‌سیمون داعیهٔ مبهمی در جهت مساوات طلبی موهوم و خیالی پیشینیان نیست ، برعکس تجلی شوقی جوان برای‌نظام صنعتی جدید ، زادهٔ اختراعات ماشینی واکتشافات علمی‌است . اوترجمان دواعی‌جوانمردانهٔ طبقات تازهٔ اصناف‌شهری است که بوسیلهٔ انقلاب فرانسه از قیمومت اشراف و ارباب‌کلیسا آزادگردیده‌اند ، ولی

→ درفرانسه و تومسون و اون درانگلستان بهیچوجه اطلاع نداشتند . آنفانتن (Enfantin) کتاب‌های فووریه را خیلی دیر و پس از آنکه عقاید اقتصادی خود اومنتشر شده بودخواند ولی سن‌سیمون و بازار (Bazard) هرگز آنها را نخواندند .

در ۱۸۱۹ بود که آنفانتن احتمالا از نوشته‌های فووریه اطلاع پیدا کرد و از میان آنها آنچه مربوط به‌عشق آزاد و نظریهٔ شهوات است مورد توجه او قرارگرفت . به همین جهت بورژن (Bourgin)گفته است : « اگر فووریه هیچ فایده‌ای نداشته ، برای او همین بس که موجب از هم پاشیدگی مکتب سن‌سیمون شده است » (مراجعه کنید به کتاب بورژن دربارهٔ فووریه : صفحهٔ ۴۱۹ ، پاریس ۱۹۰۵) .

اما از سوسیالیست های انگلیسی هم سن‌سیمونیان هیچوقت چیزی نقل نکرده‌اند . بعلاوه اینان بکلی فارغ از آن عقیده بودند که یگانه علت ارزش ، کار است . این نظریهٔ ریکاردو پایه و اساس عقاید اجتماعی تومسون و اون است ، همچنان که بعداً مورد استفادهٔ مارکس‌هم قرارمی‌گیرد . سن‌سیمونیان به گمان‌خویش مفاهیمی مانند « ارزش و قیمت وتولید را که محتاج به سبق ذهنی دربارهٔ ترکیب وسازمان اجتماعات نیست ، معانی جزئی وثانوی می‌پنداشتند (روزنامهٔ‌تولیدکننده Producteur جلد چهارم ، صفحهٔ ۳۸۸) . نظریات آنان قبل‌ازهرچیزاجتماعی وورودآنها به‌مباحث نظری،فرعی وضمنی است . آنفانتن همواره می‌کوشدکه دکتر کنه ومکتب او را از اسمیت و ژان باتیست سی جدا سازد . به زعم وی ، اولی ، به تألیفات و آثارخویش صورت اجتماعی داده است واقتصادیون‌که ازاین نکته‌غافل بوده‌اند خطا کرده‌اند . اوگوست کنت فیلسوف شهیر فرانسه هم بعداً علم اقتصاد را با عباراتی تقریباً نظیر همین مطالب در جلد چهارم دروس فلسفهٔ تحققی خویش (Cours de Philosophie Positive) مورد انتقاد قرار می‌دهد و این یکی از جمله دلائل بسیاری است‌که فیلسوف مذکور در عقاید خویش مدیون سن‌سیمونیان بوده است.

اینك سیاست ارتجاعی برگشتگان به حکومت وقدرت پیروزی آنها را درمعرض خطر قرار داده است . با وجود این افق فکر او بسی گسترده‌تر و جلوتر از آن بورژوازی آزادی طلب فرانسه است . او اهمیت مقام طبقات‌کارگری را درآینده بخوبی تشخیص می‌دهد و می‌خواهد خود را برای اداره‌کردن‌آنها آماده سازد . مخاطب او بیشتر طبقات روشنفکر ، مهندسان ، بانکداران ، هنرپیشگان و دانشمندان است . به این مردان خارج شده از میان طبقات متمکن و مرفه اجتماع است‌که سن‌سیمونیان نظام اقتصادی اجتماعی ، نظامی‌که درآن همهٔ وسایل تولید ثروت باید متعلق به جامعه باشد ، والغاء ارث را بعنوان مطمئن ترین وسیله برای تأسیس جامعهٔ جدید ، جامعهٔ مبتنی بر علم و صنعت ، را تبلیغ می‌کنند . شهرت و آوازهٔ بزرگ آنها هم در همین است .

بهمین جهت وقتی درمبادی سن‌سیمونیان تحقیق می‌شود ، محقق به این نتیجه می‌رسدکه‌آنهاخیلی بیش‌ازآن‌که مظهرجنبشی‌تازه و دیررس ازافکار وعقایداجتماعیون سلف باشند ، دنبالهٔ غیر منتظری از همان آزادی طلبی اقتصادی هستند .

در واقع آنچه منسوب به سن‌سیمون است دومسلك مختلف است‌که یکی پس‌از دیگری ظاهر شده است : اولی مسلك خود او و دوم از آن شاگردان وپیروان اویعنی سن سیمونیان . اولی مسلك صنعت طلبی[1] ساده‌ای است که از بعض خصوصیات آن اجتماعیون نیزاستفاده می‌کنند ، ولی‌اساساً مربوط به‌آزادی طلبی اقتصادی وخودصورت رنگین تری از آن است . تنها مسلك شاگردان او است که شایستهٔ نام « کلکتیویسم » (مسلك نظام اقتصادی اجتماعی) است . معذلك آن نیز نتیجهٔ منطقی اصول استاد و مکمل و ادامه‌دهندهٔ آن است . از لحاظ تاریخ اندیشه‌های اقتصادی، شاید نظریه‌های شاگردان‌واجداهمیت بیشتر باشد،ولی‌درك‌آنهابدون‌درك‌اندیشه‌های سن‌سیمون‌غیرممکن است . بنابراین نخست به شرح عقاید استاد می‌پردازیم و ضمناً رشتهٔ فرزند خواندگی شگفت‌انگیز ولی‌محقق‌سوسیالیسم سن‌سیمون را باآزادی طلبی‌اقتصادی‌معلوم می‌داریم.

---

۱ . Industrialisme

۱

سن سیمون وصنعت طلبی

سن‌سیمون ازاشراف زادگان‌بزرگ فرانسه بودکه زندگی پرماجرا و شوریده‌ای داشت. شانزده ساله بودکه درجنگ‌های‌استقلال امریکا شرکت ورزید . درزمان‌انقلاب عنوان اشرافیت خود را ترك کرد و با معاملات پرسود روی املاك دولتی ثروت‌ازدست رفته خودرا احیاء نمود . به‌عنوان مظنون درسنت پلاژی[1] زندانی شد ودرنهم ترمیدور آزادگردید. سپس به‌معاملات‌بازرگانی‌ومسافرت‌هاوخوشگذرانی‌ها روی‌آوردو به‌تحصیل سطحی‌علوم پرداخت . ازهمان زمان،خود را مسیح تازه‌ای می‌پنداشت[2]. اوعمیقاً تحت تأثیر جامعهٔ نوزاد قرارگرفت ، جامعه‌ای‌که خود عضوی ازآن بود ودرآن همهٔ‌شرایط اخلاقی و سیاسی و مادی منقلب به نظر می‌رسید و همهٔ معتقدات و سنت‌های قدیم از بین رفته بود ، بدون‌آنکه چیزی‌جانشین‌آنها شده باشد . سن‌سیمون در رؤیای‌آوردن انجیلی تازه به دنیای تازه بود . در روزچهارم ازماه مسیدور سال ششم‌انقلاب «سرمایه داران مرتبط با خود را دعوت کرد . با آنها از ضرورت نوسازی اخلاق سخن گفت و پیشنهاد کرد، بانك عظیمی تشکیل بدهندکه همهٔ درامدآن به مصرف کارهای مفید به عالم بشریت برسد» واین‌خود ، همبستگی‌اندیشه‌های فلسفی وصنعتی را درذهن‌او،ازآن

---

۱ . Sainte pélagie زندانی بود درپاریس‌که در ۱۸۹۹ ویران گردید .

۲.رجوع کنیدبه کتاب‌دوما (Dnmas) به‌نام‌روان‌شناسی دومسیح‌تحققی، سن‌سیمون و اوگوست کنت (psychologie des deux Messies positivistes ,paris 1905)
برای شرح احوال سن سیمون مراجعه شود به کتاب ویل Weil « سن سیمون و آثار او » (Saint Simon et ses oeuvres - 1884) ونیز به کتاب کوچك ولی بسیار دقیق ماکزیم لوروا (Maxim Leroy)

زمان نشان می‌داد[1]. وصلتی بزودی گسیخته ، وتبذیرات جنون آمیزاو را دوباره به غرقاب فقروتنگدستی انداخت . در۱۸۰۵ یکی از نوکران سابقش او را در پیش خود جای‌داد. پس ازمرگ اوگاهی بامستمری نا چیزخانواده وزمانی باکمك خرج تنی‌چند ازکارخانه داران زندگی می‌کرد، ولی همواره چنان نیازمند وبیچاره بودکه در ۱۸۲۳ دست به انتحار زد . دوستانش او را نجات دادند . به عنایت بانکدار معروف اولیندرودریگ[2] تامین‌مالی پیداکرد تاآن‌که‌بسال۱۸۲۵، درحالی‌که‌چندتن‌ازشاگردان درآخرین‌لحظات‌زندگی‌بربالینش‌گردآمده‌بودند وفات‌یافت. درتمام‌این‌مدت‌سن‌سیمون دررؤیای دادن ایمان جدید به عصر جدید پی‌درپی‌کتاب‌ها ورساله‌ها وجزوه‌هاگاهی به تنهایی و زمانی باهمکاری دیگران منتشر می‌کرد و درآنها همواره همان مطالب را به صورت‌های گوناگون تکرار می‌نمود[3] .

دراولین نوشته های خود سعی عمدهٔ اوبراین بود که اصل جامع علمی واحدی ترتیب‌بدهدکه درآینده اصول‌اخلاقی مثبت‌ازآن متفرع‌گردد وبتواندجانشین معتقدات

---

۱. Weil, Saint - Simon et ses oeuvres, p . 15

۲. Olinde Rodrigues (۱۸۵۱ ـ ۱۷۹۴) ریاضیدان و اقتصاد شناس فرانسوی

۳. در ۱۸۱۴ کتاب « تجدید سازمان جامعهٔ اروپایی» La réorganisation de la Sociète europeénne بوسیلهٔ آقای کنت دو سن‌سیمون واوگوستن‌تیری(A. Thierry) شاگرد او » ، در ۱۸۱۸ ـ ۱۸۱۷ کتاب « صنعت » درچهار جلد (که جلد سوم وفصل اول جلد چهارم آن به قلم اوگوست کنت است)، در ۱۸۱۹ رسالهٔ «سیاست»، در ۱۸۲۱ «سبك صنعتی» (Le systéme industriel) در۱۸۲۴ ـ ۱۸۲۳ « اصول دین صنعتگران ، Le catechisme des industrieIs (که دفترسوم‌آن به قلم اوگوست‌کنت ودارای‌عنوان سبك سیاست‌مثبت Le Système de la politique Positive است وبالاخره در ۱۸۲۵ « مسیحیت جدید » Le nouvéau Christianisme . نقل قول‌هایی‌که در این فصل از سن سیمون شده یا ازکتاب‌آثار سن سیمون وآنفانتن است‌که ازطرف هیأتی‌که‌آنفانتن برای اجرای وصایای خود تعیین کرده بود منتشر شده است (Paris , Dentus 1865) و یا از مجموعهٔ‌آثارمنتخب‌سن‌سیمون Oeuvres Choisies de S ـ Simon . منتشرشدهٔدرسه جلد بوسیلهٔ لومونیه دربروکسل .

دینی بشود و یا چنانکه دوما گفته است « یك تذکره و یا کتاب دعای علمی »[1] باشدکه‌در آن همهٔ پدیده‌ها به یك اصل عمومی یعنی به قانون جاذبهٔ جهانی برگشت داده شود .

سن‌سیمون بزودی متوجه شدکه این توضیح و تفسیرساده تا چه اندازه موهوم و خیالی و اطلاعات علمی او تا چه پایه ناقص و غیر وافی برای عملی ساختن چنین بلند پروازی‌های فلسفی است . این‌کار شاگرد او اوگوست کنت بودکه بعد از او برای تحقق بخشیدن به این مطلوب در دروس «فلسفهٔ تحققی»[2] وکتاب «سیاست تحققی »[3] خویش اهتمام ورزید . بنابراین سن‌سیمون‌که پدر سوسیالیسم است درعین حال بایدپدرفلسفهٔ تحققی نیز شناخته شود .

او از سال ۱۸۱۴ تا زمان مرگش قسمت عمدهٔ‌کوشش‌های فلسفی خود را رهاکرد وتقریباً یکسره به تشریح وتوضیح عقاید اجتماعی وسیاسی خویش‌پرداخت‌که دراینجا تنها آنها مورد نظر ما است .

همهٔ این افکار و اندیشه‌ها را می‌توان درتجلیل وتعظیم مقام صنعت خلاصه‌کرد، با توجه به اینکه‌کلمهٔ صنعت در اینجا به وسیع‌ترین معنی‌آن ، تقریباً به همان معنی که اسمیت بکاربرده یعنی مترادف باکار استعمال شده‌است .

سن سیمون فشردهٔ افکار خویش‌را در صحایف درخشانی که بعداً به نام « تمثیل سن‌سیمون»[4] معروف‌گردیده‌چنین بیان کرده است :

« فرض‌کنیم‌که فرانسه ناگهان پنجاه‌تن‌نخستین فیزیك دان‌های خود، پنجاه تن نخستین شیمی‌شناسان خود ، پنجاه تن‌نخستین زیست شناسان خود، پنجاه تن نخستین بانکداران خود ، دویست تن نخستین بازرگانان خود ، ششصد تن نخستین کشاورزان خود وپنجاه تن نخستین استادان ذوب‌آهن خودرا (بهمین‌ترتیب مشاغل صنعتی‌را بشمار

۱ . Bréviaire Scientifique
۲ . Philosophie positive
۳ . Politique positive
۴ . Parabole de Saint - Simon

می‌آورد) از دست بدهد. چون این مردان مهم‌ترین وعمده‌ترین مولدین ثروت فرانسه هستند ... ازهمان لحظهٔ فقدان آنها ملت بمنزلهٔ بدنی بی‌روح خواهدشد وبلافاصله‌در برابر ملت های دیگرکه اکنون‌رقیب آنها است به‌زانودرخواهدآمد وهمچنان درحالت زبونی و زیردستی باقی خواهد ماند؛ تاروزی‌که این ضایعه‌را جبران‌کند وبربدنش سر تازه‌ای بروید». سپس‌می‌گوید «اکنون وارد فرض دیگربشویم. فرض‌کنیم‌که‌برای‌فرانسه همهٔ نوابغ علم وصنعت و بازرگانی وهنرباقی بماند، ولی در یك روز به مصیبت ازدست دادن آقا ، برادر شاه ، حضرت والادوك آنگولم و ... (بهمین ترتیب تقریبا تمام اعضاء خاندان سلطنتی فرانسه را نام می‌برد) گرفتار شود و در همان روز تمام بزرگان دربار ، تمام وزیران با وزارتخانه وبی‌وزارتخانه ، تمام اعضای شورای دولتی، تمام امناءدیوان، تمام سپهبدان، تمام‌کاردینال‌ها واسقف‌ها وکشیش‌ها، تمام فرمانداران وبخشداران، تمام‌کارکنان وزارتخانه‌ها، تمام دادرسان واضافه برهمهٔ اینها ده‌هزار تن از ثروتمندترین زمینداران را که در جلال اشرافی زندگی می‌کنند از دست بدهد . این سانحه بی شك همهٔ فرانسویان را محزون خواهد ساخت ، زیرا اشخاص نامبرده مردمان خوبی هستند ... معذلك فقدان این‌سی هزارتن افرادنامی دولت ماتمی ایجاد نمی‌کند، مگرازلحاظ عواطف واحساسات انسانی؛ زیرا ازدست رفتن آنها زیان‌عظیمی به‌کشورواردنمی‌سازد»[1].

به‌عبارت دیگر درنظر سن سیمون حکومت رسمی‌مانند نمای بناست. عمل واثر آن تماماً سطحی است . جامعه می‌تواند فاقدآن باشد و بهتر زندگی کند. ولی از بین رفتن‌دانشمندان وصنعتکاران و بانکداران وبازرگانان‌اجتماع‌را فلج‌می‌سازد وسرچشمه های حیات و سلامت‌آن‌را می‌خشکاند ، زیرا واقعاً کار وکوشش‌آنها ثمربخش وضروری

۱. رسالهٔ «سازمان دهنده» (L' organisateur) چاپ ۱۸۱۹ ،صفحات ۲۰ ـ ۱۰.
انتشار قطعهٔ فوق موجب تعقیب سن‌سیمون در دادگاه جنایی گردید، ولی برائت حاصل کرد . این قطعه به وسیلهٔ اولند رودریگ در سال ۱۸۳۲ تحت عنوان « تمثیل سیاسی » در کتابی که مشتمل برآثار پراکندهٔ سن سیمون بود تجدید چاپ شد .

است . حاکم حقیقی جامعه آنها هستند ، قدرت واقعی در دست آنها است . این است معنی تمثیل سن‌سیمون .

بنابراین در نظر محقق دقیق ، جهانی‌که ما درآن زیست می‌کنیم تماما قائم بر صنعت است . تنها اواست‌که در خور اندیشهٔ مردان‌آزاده است . ظهور نظام صنعتی را تحولی تاریخی وممتد فراهم‌آورده‌که با رهایی‌یافتن شهرها ازقیود اقطاع‌داران در سدهٔ دوازدهم میلادی آغاز گردیده و به انقلاب بزرگ فرانسه منتهی شده و اینك در عصر حاضر مهم‌ترین و اساسی‌ترین پدیدهٔ اجتماع است[1] .

بهمین جهت سن سیمون اشتغالات سیاسی‌هم‌عصران خودرا به نظر تحقیرمی‌نگرد، کسانی‌که تمام‌کوشش‌آنهادفاع از منشور قانـون اساسی ۱۸۱۴ ویامعارضهٔ باآن‌است. آزادی طلبان خود را باالفاظی بی‌اساس مانند «حاکمیت ملت» و «آزادی»[2]«ومساوات» فریب‌می‌دهند. مفاهیمی‌خالی ازمعنی‌که فقط وفقط‌ساخته وپرداختهٔ دماغ‌حقوقدان‌های معتقد به ماوراءالطبیعه است[3]، آنها که خدمتشان پس از ویران ساختن نظام اقطاعی

---

۱ . « پس ازرهایی شهرها (ازقیود ملوك الطوایف) می‌بینیم‌که اصناف مردم صنعتکار ، با بازخریدآزادی خویش به‌تدریج یك نوع قدرت سیاسی و حکومتی بدست می‌آورند وآن این‌است‌که‌هیچ‌مالیاتی برآن‌ها تحمیل‌نشود مگر بارضایت وموافقت‌نمایندگان‌آنها. این طبقهٔ صنعتگروآزادشده‌کم‌کم‌رشدپیداکرده‌وتمکن‌وصاحب‌ثروت‌شدوبالنتیجه‌اهمیت‌ونفوذش‌درجامعه از هرحیث فزونی یافت وحال آن که طبقات اشرافی و روحانی روز بروز اعتبار و قدرت واقعی خودرا بیشتر از دست می‌دادند . اینك نیز به اعتقاد من همین طبقهٔ صنعتکار باید به توسعهٔ خویش ادامه بدهد تا تمام جامعه را در برگیرد . این خط سیر مسلم و محقق امور است. این مقصدی است‌که خواه‌ناخواه به‌سوی‌آن‌می‌رویم» (کلیات‌آثار،جلددوم، ص ۱۶۶. نامه به یك امریکایی) .

۲. « اساس آزادی در صنعت است . . . . آزادی نمی‌روید مگر در آن ، شکوفان نمی‌شود مگر باآن . اگراین حقیقت بسیار دیرین از جهت واقعیت وبس تازه برای افکار ، بجای رؤیاهای کاذبهٔ باستانی ، در ذهن ما جاگرفته بود ، این فریادهای احمقانه و خونین « یامرك یا مساوات» هرگز ازکسی‌شنیده نمی‌شد.» کلیات آثارجلد، II صفحات۲۱۱ـ۲۱۰.

۳ . « حقوقدان‌ها ومعتقدان به ماوراء الطبیعه صورت را بجای ماهیت ولفظ رابجای حقیقت می‌گیرند » (کلیات‌آثار ، جلد پنجم، صفحهٔ ۱۲) .

پایان یافته و عهدشان بسر رسیده است. مردان فردا کارهای بهتر و والاتر از آن خواهند داشت که به دفاع از قانون اساسی در برابر مرتجعین افراطی بپردازند. حکومت پارلمانی لازم ومفید است، ولی فقط برای زمانی موقت و به عنوان مرحله‌ای حائل بین اجتماع اقطاعی گذشته و نظام صنعتی آینده[۱]؛ یعنی نظامی که در آن همهٔ سازمان اجتماع مربوط به‌صنعت و برای توسعه واداره‌ٔ صنعت «یگانه سرچشمهٔ همهٔ ثروت‌ها وهمهٔ آبادانی‌ها» است. لازمهٔ صنعتی شدن سازمان اجتماع نخست ازبین رفتن طبقات‌است. درچنین جامعه‌ای دیگرعنوانی برای نجباء، برای سرمایه‌داران‌وکشیشان باقی نمی‌ماند و فقط دو نوع مردم وجود خواهند داشت: مردان‌کار و بی‌کاره ها و یا چنانکه خود سن سیمون می‌گوید زنبوران کارگر و زنبوران شکم‌پرست ویا به‌عبارت دیگرحزب ملی وحزب ضد ملت. در جامعهٔ نوین دستهٔ دوم باید ازبین بروند و جارا برای مردان عمل، یعنی نه تنها کارگران که با بازوان خویش‌کار می‌کنند[۲] بلکه کشاورزان، صنعتکاران، هنرمندان، کارخانه داران، بانکداران، دانشمندان و هنرپیشگان خالی گذارند[۳]، در میان این مردم همه فعال و همه لازم هیچگونه

۱. «حکومت پارلمانی را باید به عنوان‌گذرگاهی لازم به‌سوی نظام صنعتی درنظر گرفت» (کلیات آثار، جلد سوم، صفحهٔ ۲۲) ونیز «برای انتقال از نظام‌کاملا استبدادی گذشته به نظام کاملا آزاد آینده، حکومت پارلمانی لازم و مفید است» (همان مأخذ صفحهٔ ۲۱).

۲. ازهمان سال ۱۸۰۴ در« نامه های یکی ازساکنان ژنو» اوچنین می‌نوشت: «همهٔ مردم کار خواهندکرد، همه ملزم خواهند بود که قوا و استعداد خودرا در جهتی بکار برند که برای خدمت به عالم بشریت‌سودمند باشد» (کلیات‌آثار، جلد اول، صفحهٔ ۵۵).

۳. «به نظرمن مفهوم «کار» را باید به وسیع‌ترین معنی‌آن گرفت. کارمندی که به خدمت اداری اشتغال دارد، کسی که وقت خود را صرف علوم و یا هنرهای زیبا می‌کند، آن‌که کارخانه و یا موسسهٔ کشاورزی اداره می‌کند، همه مانند برزگری که زمین را شخم می‌زند ویا باربری‌که بار بردوش می‌کشد به نحو مثبت ومؤثر کار می‌کنند» (مقدمهٔ رسالهٔ «کارعلمی»، منتخبات‌آثار، جلد اول، صفحهٔ ۲۲۱).

تفاوتی نباید وجود داشته باشد[1] ، جز آنچه مربوط به اختلاف استعدادها و یا بقول سن‌سیمون اختلاف «آوردهٔ» هرکس درکارگاه بزرگ اجتماع است. می‌گوید:«مساوات درجامعهٔ صنعتی عبارت ازاین است که‌هرکس به نسبت آوردهٔ خویش، به‌نسبت شایستگی مثبت ، به نسبت وسایلی که به‌کار می‌برد، که از آن‌جمله البته سرمایه است، ازمزایای اجتماع بهره‌مند شود»[2].چنانکه ملاحظه می‌شود سن‌سیمون‌دراندیشهٔ از بین بردن‌عواید سرمایه داران نیست . خصومت او بیشتر متوجه مالکان ارضی است .

نه تنها همهٔ امتیازات ، جزآنچه مربوط به‌کار ولیاقت است باید از بین برود ، بلکه حکومت به‌معنی عادی‌ورایج کلمه هم بی‌مصرف و بی‌فایده خواهد شد. زیرا به‌نظر سیمون «اجتماع ملی» را باید به منزلهٔ یك‌کارگاه بزرگ صنعتی دانست.«کشور فرانسه مبدل به یك کارخانهٔ بزرگ وملت فرانسه یك کارگاه بزرگ صنعتی شده است». واضح

۱. « حزب ملی ویا صنعتی مشتمل خواهد بود بر :

(الف) تمام آنها که در مزارع کشت می‌کنند و آنها که کارهای کشاورزی را اداره می‌نمایند .

(ب) همهٔ ارباب هنر وصنعت ، همهٔ کارخانه داران ، همهٔ بازرگانان ، همهٔ متصدیان حمل ونقل دریائی وزمینی وهمچنین همهٔ کسانی که کارشان به‌طورمستقیم وغیرمستقیم مؤثردر تولید ثروت و یا قابل استفاده گردانیدن ثروت های تولید شده‌است » و نیز « دانشمندان مشتغل درمطالعهٔ علوم مثبت ، هنرپیشگان ، وکلای‌آزادهٔ دادگستری ، عدهٔ‌کوچك کشیشانی که اخلاق حسنه را تبلیغ می‌کند ؛ بالاخره تمام هموطنانی که استعدادها و وسایل خود را صریحاً به کار می‌اندازند تا تولید کنندگان را ازبرتری ناروا و ظالمانهٔ مصرف کنندگان بی‌کاره رهایی بخشند » .

« درمقابل حزب ضد ملت هم مشتمل است بر : نجباء و اشراف که برای برگرداندن نظام‌گذشته‌کوشش می‌کنند ، برآن کشیشان‌که اخلاق وایمان را دراطاعت چشم بسته از پاپ وروحانیان می‌دانند ، برمالکان مستغلات‌که اشراف مآبانه زندگی می‌کنند وهیچ‌کاری انجام نمی‌دهند ، برقضاتیکه بیدادگری و استبداد را حمایت می‌کنند ، برنظامیانی که تکیه‌گاه استبداد هستند ، خلاصه برهمهٔ آنها که معارض استقرار شایسته‌ترین و مفیدترین نظامات برای اقتصاد و آزادی هستند » (حزب ملی در سیاست ،کلیات آثار، جلد سوم، صفحات ۲۰۴ ـ ۲۰۳) .

۲. رسالهٔ « سبك صنعتی ،کلیات‌آثار، جلد ششم، صفحهٔ‌۱۷) .

است «در یك کارخانه وظیفهٔ جلوگیری از دزدی و سایر بی‌نظمی‌های داخلی و یا به عبارت دیگر نظارت برکارگاه‌ها امری کاملا ثانوی و فرعی است‌که معمولا به خدمه و زیردستان سپرده می‌شود»[۱]. به همین ترتیب شغل ووظیفهٔ حکومت‌دریك جامعهٔ صنعتی صرفاً باید «حمایت مردم فعال ومولد دربرابر عمل بی‌ثمر وغیر مولد بی‌کاره‌ها وحفظ امنیت وآزادی برای تولیدثروت باشد[۲].

تااینجا «نظام صنعتی» سن‌سیمون تفاوت نمایانی با«نظام‌آزادی» پیروان اسمیت وژان باتیست سی ندارد. در همان تاریخ در روزنامهٔ سانسور «منتقد» شارل کنت و دونوایه[۳] نیزعقاید وافکاری‌کاملامتشابه وتقریباً باهمان‌الفاظ ترویج میکردند[۴]. عبارات وشعارهایی مانند «راه‌ها باید برهنروشایستگی‌گشوده باشد» ویا «دولت باید ازمداخله درامور خودداری‌کند» مطالبی بود که هر روز در محافل‌آزادی طلب شنیده می‌شد وبا تمایلات سن‌سیمون فرقی نداشت.

ولی اینك لحن کلام تغییر می‌یابد[۵]:

---

۱. همان رسالهٔ «سبك صنعتی»، صفحات ۹۲ - ۹۱.

۲. آثار، جلد سوم، صفحات ۳۶ - ۳۵.

۳. Conte (François) (۱۸۳۱ - ۱۷۸۲). نویسندهٔ ومنتقد فرانسوی‌که با همکاری دونوایه (Dunoyer) روزنامهٔ سانسور (Censeur)را تأسیس‌کرد وازاصول وعقاید آزادی طلبانه پشتیبانی می‌کرد (مترجم).

۴. دراین‌موضوع به‌مقالهٔ‌هالوی(Halèvy)درمجلهٔ‌ماهانهٔ ماه (Revue du mois)، دسامبر ۱۹۰۷، تحت عنوان «عقاید اقتصادی سن‌سیمون» Les idèes èconomiques de Saint Simon مراجعه شود.

۵. تفاوت واختلاف لحن ازقطعهٔ ذیل به‌خوبی نمایان می‌گردد:

«همه تصدیق دارندکه تقریباً تمام اقداماتی‌که دولت ها به ادعای خود برای‌آبادانی وثروتمندی جامعه کرده‌اند، نتیجه‌ای جززیان و ضرر نداشته‌است. بدین جهت همه به این نتیجه رسیده‌اندکه بزرگ‌ترین خدمت حکومت ها به نیك بختی و رفاه جامعه اینست که‌هر چه‌کمتر درامور مردم مداخله کند، ولی این عقیده تاوقتی درست و صحیح است‌که حکومت منطبق برنظام سیاسی‌کنونی است واگربخواهندآن را قاعدهٔ مطلق و عمومی بدانند مسلماً غلط ونادرست خواهدبود» (رسالهٔ سازمان دهنده L'organisateur، کلیات آثار، جلد←

گفتیم‌که سن‌سیمون فرانسه رامجموعاً مانند یك‌کارخانهٔ بزرگ درنظر می‌گیرد: «درهرکارخانهٔ بزرگ مهم‌ترین‌کار در درجهٔ اول عبارتست ازتنظیم اموروترتیب وسایل برای ساختن کالا وسپس جمع و جورکردن منافع‌کارفرما با منافع‌کارگران از یك‌طرف ومنافع مصرف‌کنندگان‌ازطرف دیگر». به‌همین ترتیب درکارگاه بزرگ‌صنعتی ملت هم مقامی برای حکومت وجود دارد، ولی برای‌حکومتی از نوع وماهیت مخصوص ، یعنی حکومت براشخاص باید به‌وظیفهٔ ادارهٔ اشیاء مبدل شود[۱]. به‌عبارت‌دیگرسیاست از بین نمی‌رود بلکه تغییرماهیت می‌دهد ومبدل به «یك‌علم‌تحققی» می‌شود، یعنی«علم‌تولید»،

←

چهارم صفحهٔ ۲۰۱) .

بعدها سن سیمونیان با استفاده ازاین نظریه مداخله وادارهٔ حکومت‌را درجمیع‌شئون اجتماعی تقاضا می‌کنند: « نه تنها ما با این عقیده موافق نیستیم که مداخلهٔ مستقیم در امور اجتماعی باید روزبروز محدودتر بشود ، بلکه برعکس اعتقاد داریم‌که مداخله وهدایت باید شامل همه چیز ودرهمه جا حاضرباشد ، زیرا درنظرما جامعهٔ حقیقی عبارت ازسلسلهٔ‌مراتب است» (تشریح عقایدسن سیمون، سال‌دوم . پاریس ۱۸۳۰ ، صفحهٔ ۱۰۸ Exposition de La doctrine de Saint Smion ، Paris 1830 .

۱. « درنظام سیاسی گذشته ، اشخاص قبل ازاشیاء قرارگرفته بودند » (دنبالهٔ رسالهٔ « بوربون‌ها واستوارت‌ها »، ۱۸۲۰ ، مراجعه‌کنید به‌آثارمنتخب ، جلددوم، صفحهٔ ۴۴۷). « درنظام جدید ، موضوع نظم اجتماعی باید عمل اشخاص براشیاء باشد » (کلیات آثار ، جلد چهارم صفحهٔ ۸۱) « دراوضاع واحوال ومعارف‌کنونی ، ملت دیگراحتیاج به‌این‌ندارد که براوحکومت‌بکنند، بلکه‌اموراورا اداره نمایندو به‌بهترین وجه وارزان‌ترین قیمت‌اداره نمایند»(رجوع‌شودبه‌رسالهٔ Système Industriel . oeuvres compl . T . V, P.151)

تقریباً باعباراتی نظیرهمین عبارات، بعدها ، انگلس(Engels)درکتاب خویش بررد اوگن دوهرینك(Eugen Dühring) دربارهٔ نظام‌سوسیالیستی می‌نویسد: «به‌جای‌حکومت براشخاص ادارهٔ اشیاء و ادارهٔ امر تولید جانشین خواهد شد . دولت ملغی نمی‌شود ، بلکه خود بخود می‌میرد » (رجوع کنید به ترجمهٔ فرانسهٔ آن از طرف لاسکین Laskine تحت عناوین Philosophie, Economie politique, Socialisme. پاریس۱۹۱۱ ، صفحهٔ ۳۶۱ .

علمی که موضوع آن ترتیب دادن مناسب‌ترین تنظیمات برای انواع تولیدات است»[1] .
«در نظام اجتماعی قدیم موضوع اصلی مقررات، دادن اختیارات زیاد به حکومت و استوار ساختن حاکمیت طبقات عالی برطبقات پایین بود . . . درنظام جدید برعکس ، موضوع اصلی مقررات ، ترتیب صریح و ترکیب عاقلانهٔ کارهایی خواهد بود که باید ازطرف جامعه اجرا شود تاجسماً واخلاقاً وضع زندگی همهٔ افراد را بهتر کنند»[2] .

چنین است مقام حکومت جدید که درآن «صلاحیت وتکلیف» جانشین«قدرت واختیار» و«رهبری» جانشین «فرمانروایی» می‌گردد[3] «وتنها برمصالحی اجرامی‌شودکه مورد توافق عموم است، ودرآن همگان نیازبه توافق دارند، تنها مسائلی که در مورد آنهاباید تبادل نظرواقدام دسته‌جمعی به‌عمل‌آید، بالاخره‌تنهامسائلی‌که‌سیاست درمورد آنها قابل اعمال است، یعنی امور مربوط به زندگی ورفاه عمومی»[4].

برای‌آنکه تصویر روشنی ازترتیب اجرای فکرخود را نشان بدهد، سن‌سیمون پیشنهاد می‌کند که اختیارات قوهٔ مجریه به مجلسی واگذار شود ، منحصراً مرکب از نمایندگان بازرگانان و کارخانه داران و کشاورزان . وظیفهٔ این مجلس قبول ویا رد طرح‌هایی خواهد بودکه از طرف دو مجلس دیگر مرکب از دانشمندان ومهندسان و هنرمندان مورد مطالعه قرار گرفته و مربوط بـه ترتیب توسعهٔ ثروت عمومی کشور است[5] .

---

۱. نامه به‌یك امریکایی(مراجعه‌شودبه‌کلیات‌آثار،جلددوم، صفحهٔ ۱۸۹).
۲. منتخب‌آثار، جلددوم، صفحات ۴۳۸-۴۳۷ .
۳. رسالهٔسازمان دهنده، مجموعهٔ آثار، جلد چهارم ، صفحات ۸۶ و۱۵۰ و۱۵۱ .
۴. کلیات‌آثار ، جلد دوم، صفحهٔ ۱۸۸ .
۵. پیشنهاد مذکوردرفوق تنها پیشنهاد سن‌سیمون‌راجع به حکومت‌نیست، ولی به‌خوبی مشخص فکراوست. این پیشنهاد دررسالهٔ «سازمان‌دهنده»(L 'organisateur)پس ازتمثیل معروف ارائه شده است . باید متذکر شویم که سن سیمون اصولا با حکومت دانشمندان و حکماء بشدت مخالف است و بهمین جهت می‌گوید نمایندگان صنعتگران و بازرگانان و کشاورزان باید دارای قدرت‌واختیارباشند، ولی‌دانشمندان فقط‌اظهارنظرکنند. بازمی گوید:←

پس به‌طورخلاصه،حکومت اقتصادی، به‌جای‌حکومت‌سیاسی، ادارهٔ اشیاءبه‌جای حکومت براشخاص، سازمان اجتماعی بصورت کارگاه تولیدی ، وملت مبدل به‌اجتماع عظیم تولیدثروت ، وهدف ازاینها «آبادانی ورفاه برای عموم به وسیلهٔ کارهای‌مسالمت آمیز وعام‌المنفعهٔ واقعی »[1]. اینها مفاهیم تازه‌ای هستندکه به وسیلهٔآنها سن‌سیمون از جمع آزادی طلبان اقتصادی که تاکنون سالك طریق آنها به نظر می‌رسیدجدا می‌شود وبه سوسیالیستها نزدیك می‌گردد. بعدها پیروان مسلك مارکس‌ازاین مفهوم‌که‌فردریك انگلیس آنرا مهم‌ترین دریافت سن سیمون می‌نامد[2] استفاده می‌کنند . پرودون نیز این نظریه را پذیرفته ، جذب شدن کامل حکومت ومستحیل‌گردیدن‌آن را درسازمان اقتصادی هدف نهایی معرفی می‌کند .

درزمان ما نیزاین عقیده درنوشته‌های بسیاری ازنویسندگان ازمسلك‌ها ومشرب های مختلف دیده می‌شود ، مانند منگر در کتابش به عنوان « حکومت توده‌ای کار »[3] وآقای سورل‌که در قطعهٔ جالبی از کتابش اعلام می‌کند : « سوسیالیسم خواهان وارد

→« اگر تیره روزی ما به‌جائی برسدکه ادارهٔ اموردنیایی ومادی ما به‌دست علماء سپرده شود بزودی خواهیم دیدکه هیأت علمی به فساد وتباهی رفته جامع جمیع رذایل و مفاسد کشیشان خواهد شد؛ یعنی خرافاتی ، موهوم پرست ، مزور ومستبد». رسالهٔ اسلوب صنعتی، مجموعهٔ آثار ، جلد پنجم ، صفحهٔ ۱۶۱ .

۱. مراجعه شود به رسالهٔ اسلوب صنعتی ، مجموعهٔ‌آثار ، جلد ششم ، صفحهٔ ۹۶ .

۲. مراجعه شود به F . Fngels , Hern Eugen Dührings umwälzung der wissenschaft, 4 édit . P. 227 (ترجمهٔ فرانسه، پاریس ۱۹۱۱ ، صفحهٔ ۳۳۴). این فصل ازکتاب انگلس تمام به قلم مارکس است .

۳. Menger (Anton) (۱۸۴۱ – ۱۹۰۶) حقوقدان و استاد اطریشی . مؤلف تجزیهٔ حقوقی نظریه های سوسیالیستهای قرن نوزدهم در کتاب معروف خویش تحت عنوان « دولت سوسیالیست » Neue Staatslehre ، ۱۹۰۳ ، (که بوسیلهٔ میلهو E . Milhaud به فرانسه ترجمه شده است پاریس ۱۹۰۶) .

ساختن نظام کارگاهی درجامعه است[1].

بنابراین اندیشهٔ « صنعت طلبی » سن سیمون با مقام و وظیفهٔ جدیدی که برای دولت قائل است ، بکلی ازمسلك آزادی طلبی اقتصادیون کلاسیك مشخص ومجزا است[2].

ازطرف دیگرهر چند اویکی ازپایه های اساسی مسلك نظام اجتماعی را بنیان گذارده است ، معذلك اورا نمی‌توان سوسیالیست دانست ؛ زیرا جوهراصلی سوسیالیسم ، به‌گمان‌ما ، الغاء مالکیت خصوصی است . درست است که سن سیمون درقطعهٔ معروفی ازکتابش صحبت ازتغییرمالکیت ارضی[3] کرده است ، ولی این قطعه را می‌توان جدا و خارج ازاندیشه‌های اصلی اودانست .

---

۱. Sorel (Georges) (۱۸۴۲ – ۱۹۲۲) ، نویسنده ونقاد فرانسوی ، واعظ اعمال خشونت کارگری، نویسندهٔ کتاب‌های ویرانی دنیای باستان Ruine du monde antique وتوهمات ترقی Illusions du progrés و غیره (مترجم). متن کامل قطعهٔ فوق که ازکتاب اتحادیه‌های کارگری انقلابی Syndicalisme révolutionnaire نقل شده به این قرار است : « سوسیالیسم خواهان وارد ساختن نظام کارگاهی در جامعهٔ است .... رسوم صحیح کارگاه‌ها مسلماً سرچشمهٔ حقوق آینده است . سوسیالیسم نه تنها وارث ابزار و ماشین ها و علوم وفنونی خواهد شدکه سرمایه داری به وجودآورده است ، بلکه ازتنظیمات کار وترتیب همکاری‌که‌به مرور زمان درکارگاه‌ها برای حداکثر استفاده ازوقت وازنیرو واستعدادانسانی معمول شده استفاده خواهد کرد » و نیز در چند سطر بعد : « همهٔ امور براساس تنظیمات کارگاه‌که همواره با نظم کامل ، بدون فوت وقت ، و بدون هوسبازی درگردش است ترتیب داده خواهد شد » .

۲. سن سیمون غالباً با تجلیل وتعظیم ازادام اسمیت وژان باتیست سی سخن می‌راند. معذلك اسمیت را مورد ملامت قرار می‌دهدکه اقتصاد را ازسیاست جدا ساخته وچنان‌که باید متوجه نشده‌که پایهٔ اصلی ومنحصر به فرد سیاست اقتصاد است وبنا براین باید دراقتصادمنحل شود (نامه های به یك امریکایی ،کلیات آثار ، جلد دوم، صفحهٔ ۱۸۵) .

۳. کسانی که سن سیمون را جزء سوسیالیست ها قرار می‌دهند معمولا دو دلیل اقامه می‌کنند : اول آن‌که درموارد مختلف نسبت به طبقات بی بضاعت دلبستگی نشان داده ، دوم عقیده‌ای است که راجع به ضرورت اصلاح مالکیت اظهار نموده است، ولی هیچیك از این اقوال دلالت براین معنی ندارد .

←

پیش‌تردیدیم که درنظر او سرمایه مانندکار مستحق اجرت متناسب است . او به اصطلاح خود هریك ازآنها را «آورده‌ای» به کارگاه اجتماعی می‌داند . به‌همین جهت اصلاح طلبی اومنحصر به تغییرمقام حکومت است .

← راجع به نکتهٔ نخستین معمولاً قسمتی از رسالهٔ «مسیحیت نوین» او را نقل می‌کنند، به این مضمون : « مردمان باید جامعه را به‌صورتی متشکل سازند که متضمن بزرگ‌ترین مزایابرای بزرگترین قسمت جمعیت باشد . آنها باید درهمهٔ امور وهمهٔ اعمال‌خود بخواهند که وضع مادی و اخلاقی پرنفوس‌ترین طبقهٔ اجتماع به کامل‌ترین صورت و در سریع‌ترین مدت بهبود حاصل کند» (مراجعه شود به کلیات آثار ، جلد هفتم ، صفحات ۱۰۹-۱۰۸) قبل‌ازآن نیز در رسالهٔ «سبك صنعتی» گفته بود : هدف مستقیم مساعی‌من‌این‌است‌که سرنوشت کسانی که برای تأمین معاش خویش وسایلی جز بازوان خود ندارند به کامل‌ترین صورت اصلاح شود » (آثار ، جلد ششم ، صفحهٔ ۸۱). ولی ممکن است این عبارات را فقط مانند بیان ساده‌ای از اصل مصلحت‌طلبی بنتام «برترین سعادت برای بیشترین مردم » دانست . بعلاوه سن‌سیمون بچه ترتیب می‌خواهد کامل‌ترین سعادت و رفاه را برای کارگران تأمین کند؟ آیا سهمی ازقدرت واختیاررا به‌آنها می‌دهد؟ به هیچوجه. برعکس، دررسالهٔ «سازمان دهندهٔ» خود (کلیات‌آثار، جلد چهارم، صفحهٔ ۱۵۸) می‌گوید: «حل مسألهٔ سازمان‌اجتماعی به خاطر ملت صورت خواهدگرفت ، ولی ملت ، خود خارج از عمل وصرفاً اثرپذیرخواهد بود ... ملت از عمل در این مسأله برکنار است» . به نظر سن‌سیمون بهترین ترتیب برای کارگران این‌است که « رهبری ادارهٔ عمومی به رؤسای مؤسسات صنعتی واگذارشود» . زیرا «سعی مستقیم آنها همواره براین است‌که هرچه بیشتر به مؤسسات خود توسعه بدهند . بنابر این درنتیجهٔ مساعی‌آنان حداکثرگسترش ممکن درحجم کارهایی‌که بوسیلهٔ افراد مردم‌اجرا می‌شود ، پیدا خواهد شد» (سبك صنعتی ، کلیات آثار ، جلد ششم ، صفحات ۸۳-۸۲) . آیا یك اقتصاددان آزادی طلب چیزی غیر از این می‌گوید ؟

اما راجع به نکتهٔ دوم ، درست است که سن‌سیمون امکان اصلاح مالکیت را در نظر گرفته است . قسمت های مختلف از آثار او دلالت براین امر دارد . چنان که در رسالهٔ « سازمان دهنده » می‌گوید : « مالکیت باید سازمان تازه‌ای پیداکند و براساسی قرار داده شود که هرچه بیشتر متناسب و مساعد با تولید ثروت باشد » (آثار ، جلد چهارم ، صفحهٔ ۵۹). و نیز در نامه‌ای به سال ۱۸۱۸ به روزنامهٔ ژنرال دولافرانس Journal Général de la France می‌نویسدکه مشغول تدوین وتنظیم افکارخود به‌شرح ذیل است : « (۱) قانون راجع به مالکیت مهم‌ترین قوانین است. زیرا پایه و شالودهٔ بنای←

مع الوصف برای کسانی که « صنعت طلبی » را آرمان خود قرارمی‌دهند ـ همان صنعت طلبی که سن سیمون خطوط اصلی آنرا ترسیم کرده است ـ مشکل نخواهد بود که به تقاضای اصلاحات بسیار قاطع تر وحملهٔ مستقیم براساس نظام اجتماعی و اقتصادی زمان برسند واین کارسن سیمو نیان خواهد بود . اکنون ببینیم این تحول از « صنعت طلبی » به «مسلك نظام اجتماعی » بچه ترتیب صورت گرفته است .

۲
سن سیمو نیان
و
انتقاد ازمالکیت خصوصی

کتاب های سن سیمون زیاد خوانده نمی‌شد . تأثیر او بیشتر در شخصیت و نفوذ

←اجتماع است ... (۲) مالکیت باید به صورتی ترتیب داده شود که مالك در به کارانداختن ثروت خویش برای تولید ثروت تشویق گردد » (آثار، جلد سوم، صفحات ۴۴ــ۴۳). در نامه‌ای به یك امریکایی اصولی را که از ژان باتیست‌سی استفاده کرده است به این شرح خلاصه می کند (واین خود ثابت می‌کندکه اوتاچه حد به‌اقتصاد شناسان‌آزادی‌طلب پیوستگی داشته است): «تولید ثروت‌های مفید تنهاهدف معقول ومثبت اجتماعات سیاسی‌است. بنابراین احترام به تولید و مولدین بسی لازم‌تر و ثمر بخش‌تر از احترام به مالکیت و مالکین است» (آثار ، جلد دوم ، صفحات ۱۸۷ – ۱۸۶) .

ولی ، به عقیدهٔ ما ، همهٔ این مطالب چیزی جزاین نمی‌رساند که به نظر سن‌سیمون مشروعیت مالکیت تابع سودمندی آن است وباید برحسب سودمندی اجتماعی‌آن سامان پیدا کند . اگر اصلاح معین و صریحی از مالکیت در نظرداشته صرفاً مربوط به مالکیت ارضی بوده است؛ زیرا چنان که دیدیم اوسرمایه را به منزلهٔ سهم یاآوردهٔ سرمایه‌دار و بنابراین مستحق اجرت می‌داند . و نیز می‌توان این‌عبارت را مورد توجه قرار داد که علاقهٔ او را به مالکیت اموال منقول به‌خوبی‌نشان می‌دهد: «ثروت درنزدکارفرمایان وارباب‌صنعت عموماً نشانهٔ استعداد ولیاقت آنها است ، حتی اگرآن‌را از راه ارث به دست آورده باشند و حال آنکه درطبقات دیگر اجتماع بسیار محتمل است‌که ثروتمندترین اشخاص لایق‌ترین افراد نباشند وحتی ازجهت استعداد وهنر بسی پایین‌تر از اشخاصی قرار بگیرند که همان تعلیم و تربیت را فراگرفته ولی‌ثروت‌کمتردارند . توجه به این‌نکته اهمیت اساسی در سیاست مثبت وتحققی خواهد داشت » (Syst. Indust. oeuvres ,t . V, p.49 , note)

کلام او بود . اوموفق شد درپیرامون خود جمعی ازمردان هنری راگردآوردکه بسیاری ازآنها پس ازمرگش مبلغ افکار اوشدند . اوگوستن تیری[۱] از۱۸۱۴ تا ۱۸۱۷ منشی او بود وخود را پسرخواندهٔ او می‌نامید . پس ازاواوگوست‌کنت[۲] شاغل این مقام شد و در تألیفات با اواز ۱۸۱۷ تا ۱۸۲۴ همکاری می‌کرد . اولندرودریگ وبرادرش اوژن نیز ازشاگردان وپیروان اوبودند ،کسانی دیگر مانندآنفانتن[۳] دانشجوی سابق دارالفنون پاریس وبازار[۴] عضو سابق جمعیت مخفی ذغال‌سازان (کاربوناراسیت ها)[۵] نیز ، پس از یأس ازفعالیت های سیاسی ، به جمع آنها پیوستند .

پس ازمرگ سن سیمون شاگردانش روزنامه‌ای به نام « تولید کننده » تأسیس کردند تا مروج و ناشر افکار استاد باشد . اکثرمقالات اقتصادی‌آن به قلم‌آنفانتن بود. این روزنامه بیش ازیك سال دوام نیاورد ولی شمار گرویدگان به آیین جدید فزونی

---

۱ ‌. Augustin Thierry (۱۷۹۵–۱۸۶۶) مورخ شهیرفرانسه (مترجم).

۲ ‌. Auguste Conte (۱۷۹۸–۱۸۵۳) ریاضیدان و فیلسوف نامی فرانسه ، بنیانگذار فلسفهٔ تحققی ،کتاب «دروس فلسفهٔ تحققی» او از شاهکارهای فلسفی قرن ۱۹ است (مترجم) .

۳ . Enfantin Berthélemy (۱۷۹۶–۱۸۶۴) معروف به «پدر» ، مهندس و اقتصادشناس فرانسوی . فارغ‌التحصیل از مدرسهٔ عالی دارالفنون پاریس، مدتی درآلمان و هلند و روسیه به مسافرت پرداخت و در مجامع سری آزادیخواهی شرکت ورزید سپس به سن‌سیمون گروید. استاد،اورا وصی‌تمام کارهای‌خویش‌قرارداد. وی روزنامه‌های «تولیدکننده» Le Producteur و «کرهٔزمین» Le Globe را تأسیس‌کرد. جنبش‌سن‌سیمونی به‌هدایت او و بازار به‌صورت کلیسای نوینی درآمد وشمارگروندگان آن بزودی از چهل هزار تن گذشت (مترجم) .

۴ . Bazard, (Armand) (۱۷۹۱–۱۸۳۲)، ازاعضاء مؤثرجمعیت سن‌سیمونیان ومؤلف جلد دوم کتاب تشریح عقاید سن‌سیمون (مترجم).

۵ . Carbonari به معنی ذغالسازان ، یا انگشت‌گران جمعیت سیاسی مخفی که در اوایل قرن ۱۹ در ایتالیا تشکیل گردید ودر فرانسه نیز رواج پیداکرد و مرام آن آزادی طلبی ووحدت ایتالیا بود.این اسم‌ازاین‌جهت به‌آنهاداده‌شدکه مانند ذغالسازان درجنگل‌ها اجتماع می‌کردند (مترجم) .

یافت. همگان اعتقاد راسخ داشتندکه اندیشه های سن سیمون پایهٔ ایمانی براستی تازه است که باید درآن واحد هم جانشین آیین فرسوده و منحط کاتولیك و هم جایگزین معتقدات، به نظرآنها، صرفاً منفی آزادی طلبی سیاسی بشود.

این افراد مجذوب برای استوارکردن رشتهٔ معنوی که آنها را بهم پیوند می‌داد، دربین خود سلسله مراتبی بوجود آوردندکه در رأس آن «انجمنی روحانی» مرکب از رؤساء قرار داشت که آنها را «پدر» می‌نامیدند و پس از آن مقامات مختلفی بود که «فرزندان» برحسب درجات خودبین آنها تقسیم می‌شدند ومتقابلا یکدیگررا «برادر» می‌خواندند. سن سیمونیان این سازمان فرقه‌ای وشبه مذهبی را درسال ۱۸۲۸ بنابر تلقین اوژن رودریگ به جمعیت خود دادند ودرعین حال یکی ازرهبران خود، بازار، را مأمورکردندکه اصول معتقدات آنها را در سخنرانی های عمومی تشریح کند. این سخنرانی‌ها از ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۰ دربرابرمستمعین نخبه وبرگزیده صورت می‌گرفت. در جلسات آن اشخاصی شرکت می‌کردند که بعداً در تاریخ فرانسه صاحب نام و شهرت شدند مانند فردیناندولسپس[۱] (بنیانگذار ترعهٔ سوئزوپاناما)[۲] وآرمان کارل (نویسنده ونقاد و روزنامه نویس معروف فرانسه و هیپولیت کارنو (سیاستمدار فرانسه و عضو حکومت موقت۱۸۴۸ وپدر سعدی کارنورئیس جمهورآیندهٔ فرانسه)[۳] و برادران پەریر (کازیمیرپریربانکدارثروتمندوسیاستمدارمعروف فرانسه۱۸۳۲-۱۷۷۷وبرادرش کامیل)[۴] ومیشل شوالیه[۵] (اقتصاد شناس بزرگ وازمدافعین سرسخت آزادی تجارت بین المللی، و غیره). این سخنرانی ها دردو مجلدبه نام «شرح عقاید سن سیمون»[۶] منتشرگردیدکه جلد دوم آن بیشترجنبهٔ فلسفی واخلاقی دارد، ولی جلد اول مشتمل برمعتقدات اجتماعی

۱. Ferdinand de Lesseps

۲. Armand Carrel

۳. H. Carnot

۴. Périere (Casimir).

۵. Michel Chevalier

۶. L' Exposition de la doctrine de Saint-Simon

مکتب است که بقول منگر ـ که بسیار صحیح تشخیص داده ـ « یکی از عظیم‌ترین بنیان های سوسیالیسم جدید» است[1] .

جای تأسف است که براثر نفوذ آنفانتن ، جنبهٔ فلسفی وعرفانی مکتب ، روز بروز برجنبهٔ اجتماعی آن تفوق بیشتر می‌یافت ومکتب را به پرتگاه ویرانی کشاند .

سن سیمونیان می‌گویند ، کافی نیست که مقدرات اجتماعی انسان جدید را مکشوف آدمیان ساخت، بلکه بایدآن رامحبوب آنان قرار دادکه باتمام قدرت‌احساس دوستش بدارند و طالب و مشتاق آن باشند و بین آنها وحدت عمل ، وحدت فکر و وحدت‌مطلوب که ویژهٔ معتقدات مشترك دینی است بوجود آید . بدین ترتیب آیین سن سیمونی به‌صورت مذهب‌جدیدی درآمد، با اعمال مذهبی واصول‌اخلاقی مخصوص وجلسات وعظ وکلیساهای مخصوص‌که درنقاط مختلف‌کشور تأسیس گردید و مروجین و مبشرین مخصوص که طی طریق می‌کردند و بشارت جدید را در اطراف پراکنده می‌ساختند. این بحران روحی اشراقی، این ایمان عرفانی اسرارآمیز ، درنزدمردمانی با فضیلت واهل ذوق ، دشمن کلیهٔ مذاهب موجود ، مردمانی‌که اکثراً برای تجارت و معاملات بهتروبیشترآماده بودند تا ایجاد دین جدید ، ازپدیده های شگفت انگیزودر خور مطالعه است .

آنفانتن وبازار مانند رسولان آئین جدیدبودند ، ولی بازار بزودی خود راکنار کشید وآنفانتن تنها « پدرعالی » جمعیت باقی ماند وبا چهل تن ازیاران به خانه‌ای‌در

---

۱ . عنوان صحیح کتاب « عقاید سن‌سیمون ، شرح ، سال اول ۱۸۲۹ »
«La doctrine de Saint-Simon, Exposition , Première anneé, 1829» است .
آنچه‌را ما دراینجا نقل می‌کنیم مأخوذ از چاپ دوم است (پاریس ۱۸۳۰) ، به این کتاب‌ها باید مقالات آنفانتن را نیز افزودکه در روزنامهٔ «کرهٔ زمین» Le Globe چاپ می‌شد و بعداً در یك مجلد جداگانه تحت عنوان : « اقتصاد و سیاست» به طبع رسیده است ، ولی‌این‌مقالات ارزش‌کتاب «عقاید» را ندارند وتکرار همان مطالب است‌که آنفانتن قبلا در روزنامهٔ «تولیدکننده» منتشر می‌کرد.
چاپ جدید از «عقاید» در ۱۹۲۴ به اهتمام آقایـان بوگله و الی‌هاله‌وی بوسیلهٔ مؤسسهٔ ریویر صورت‌گرفته است «Bouglé et Elie Halévy _ Rivière».

ناحیهٔ منیل مونتان (حومهٔ پاریس) پناه بردند ودرآنجا ازماه‌آوریل تا دسامبر ۱۸۳۱ نوعی زندگانی دیرنشینی اختیار کردند، در حالی که تبلیغات آنها در خارج بوسیلهٔ روزنامهٔ ناشرافکارآنها بشدت ادامه داشت. این زندگانی عجیب را تعقیبات جزایی بهم زد. آنفانتن و دورژه و میشل شوالیه به بهانه و اتهام تشکیل جمعیت غیر قانونی به یك سال زندان محکوم شدند و همین محکومیت اعلام جدایی و تفرقهٔ آنان گردید.

این مرحلهٔ اخیر، مرحلهٔ پرغوغای مکتب، بیشتر مورد توجه معاصران واقع شد. به عبارت دیگرسن سیمونی مذهبی، سن‌سیمونی فکری وعلمی واجتماعی را برای مدتی تحت الشعاع قرارداد وآلوده ساخت، همچنان‌که بعداً «مذهب تحققی» نیز در اذهان جای «فلسفهٔ تحققی» راگرفت. ولی آنچه دراینجامورد علاقه‌وموضوع بحث‌ما است همان معتقدات و اندیشه های اجتماعی مکتب سن سیمونیان است که در کتاب اول «شرح عقاید» وارد شده است.

این افکار واندیشه ها بقدری تازه وبکراست‌که جا دارد آن را بسط و توسعهٔ فکری جدیدواصیل، و نه تنهاخلاصهٔ عقاید وافکار سن سیمون بدانیم. آنها را احتمالا باید درآن واحد متعلق به‌آنفانتن وبازار هردو دانست، ولی بیشترعقاید اقتصادی‌آن، محققاً، مربوط به‌آنفانتن است[1] که در ترتیب بسیاری ازآنها ازکتاب‌های سیسموندی

۱. اگرچه توضیح شفاهی عقاید بوسیلهٔ بازار و تدوین کتبی آن برای چاپ به‌دست شاگردان (ازآن‌جمله هیپولیت کارنو) صورت می‌گرفت، مع‌الوصف اکثرعقاید اقتصادی‌آن را باید از آنفانتن دانست و هم اوست‌که قبلا غالب مقالات اقتصادی روزنامهٔ «تولیدکننده» را تنظیم می‌کرد. ولی افکار واندیشه‌های «تولیدکننده» با افکار واندیشه‌های «شرح عقاید» تفاوت محسوس دارد. درآنجا سود سرمایه و بهرهٔ مالکانه مانند باجی‌که کارگران باید به بیکاره‌ها بدهند عنوان شده و به شدت مورد انتقاد قرارگرفته ولی‌ارث، باآنکه به سردی و بی‌میلی ذکرشده، بکلی محکوم نگردیده است (Producteur t, I, p. 566-567). آنفانتن آزادی و رهایی‌کارگران‌را درکاهش‌سود سرمایه می‌داند و امیدوار است‌که بانظام اعتباراتی←

هم استفاده‌کرده است . مجموعهٔ این افکار ، هم از جهت صورت بیان محکم و منطقی آن ، وهم ازجهت ماهیت عقاید بسیار قابل توجه است . پردهٔ فراموشی که اکنون بر آن‌کشیده شده به‌هیچوجه قابل توجیه نیست ، بخصوص‌اگرآنرا با بسیاری از تألیفات کم ارزش دیگر مقایسه کنیم که تا زمان ما هنوز باقی مانده‌اند ، مع الوصف بنظر می‌رسد که در حال حاضر توجه جدیدی به افکار و اندیشه های سن سیمونیان ظاهر گردیده وسعی‌می‌شود مقام رفیعی که حقاً درآثار اجتماعی قرن۱۹ شایستهٔ آن بوده‌اند به‌آنان برگردانده شود .

کتاب « عقاید سن سیمون » تماماً در انتقاد از بنیاد مالکیت خصوصی خلاصه می‌شود . اقتصاد دان از دوجهت مختلف ممکن است مالکیت را مورد مطالعه وانتقاد قرار بدهد : ازجهت توزیع وازجهت تولید ثروت و یا به‌عبارتی دیگر ازجهت عدالت و از جهت سودمندی اجتماعی . کتاب « شرح عقاید » از هردو جهت با هم به نظام اجتماعی موجود حمله می‌کند و علیه‌آن مجموعه‌ای ازدلایل و براهین ترتیب می‌دهد که اکثر آنها در تمام قرن نوزدهم مورد استفادهٔ جناح های مختلف واقع می‌شود . مباحث‌آن ازهردوجهت متکی به‌آراء وعقاید سن سیمون است :

(الف) . سن سیمون معتقدبودکه درجامعهٔ جدید ، بیکاره ها معارض مردان کار وعمل هستند . در نظام صنعتی باید محلی برای بیکاره ها باقی نماند . کار و لیاقت ، استعداد و هنر فقط شایستهٔ اجر و پاداش است . معذلك با تناقضی عجیب سن سیمون ، سرمایه را مانند سهم و « آوردهٔ » شخصی می‌دانست و برای آن قائل به پاداش بود .

→ صحیح بتوان این‌مشکل‌را که به نظر اوبزرگ‌ترین‌مسألهٔ زمان جدیداست حل‌کرد وسازشی بین منافع آنها که کار می‌کنند وآنها که بیکاره هستند برقرارداشت: «منافعی که هرگزمنطبق بامصالح‌ومنافع عمومی‌نخواهد شد وتازمانی‌که تصرف‌ثمرات‌کارگذشته وسیلهٔ تصرف‌ثمرات‌کار فعلی‌وحتی‌آینده‌است‌این‌وضع‌همچنان‌ادامه‌خواهدداشت (Producteur t, II, p. 124)».اینها پیش‌درامد افکاری است‌که در «شرح عقاید» مورد بحث قرار خواهد گرفت .

در این‌جا است که سن سیمونیان ظاهر می‌شوند . آیـا واقعاً مسلم نیست که مالکیت خصوصی سرمایه‌ها آخرین بقایای امتیازات گذشته است ؟ انقـلاب فرانسه مـزایای طبقاتی و صنفی را از بین برد و حق ارشدیت را کـه موجب عدم تساوی فرزندان در خانواده است ملغی کرد ، ولی مالکیت خصوصی را حفظ نمود ، مالکیتی کـه وسیلهٔ ظالمانه‌ترین امتیازات یعنی «گرفتن باج از ثمرهٔ کار دیگری است» ؛ زیرا در واقـع تعریف مالکیت چیزی جز « حق استفاده از درامد ، بدون کار» نیست[1]. سن‌سیمونیان می‌گویند : «مالکیت به‌کامل‌ترین و رایج‌ترین معنی‌آن عبارت از اموالی‌است‌که مورد مصرف فعلی وفوری نیست وبرای صاحب آن ایجاد حق درامد می‌کند ؛ وبه این معنی مشتمل است برزمین‌ها و سرمایه‌ها و یا به قول اقتصادیون مایه‌های تولید (از نظر ما زمین‌ها وسرمایه‌ها هرچه باشند وسایل وابزارکار هستند). مالکان و سرمایه‌داران (که از این جهت فرقی بین‌آنها نیست) امانت‌داران این وسایل هستند . کار و وظیفهٔ آنها توزیـع ایـن وسایل بین کارداران است . ایـن توزیع از مجـرای معاملاتی صورت می‌گیردکه وسیلهٔ ایجاد سود برای سرمایه واجاره بها وبهرهٔ مالکانه برای زمین می‌شود[2]. بدین‌ترتیب کارگران به جهت منحصر بودن مالکیت به چند نفر مجبورندکه قسمتی از ثمرهٔ کار و زحمت خود را به مالك تسلیم نمایند . چنین تکلیف و الزام جز «استثمار انسان بوسیلهٔ انسان» نامی ندارد[3]، استثماری به‌خصوص از این جهت زشت وقبیح که مانند امتیازات ملوك‌الطوایفی دائمی و همیشگی است ، دائمی و همیشگی برای استثمارشدگان واستثمارکنندگان بنا برقانون ارث و وراثت .

اگر به سن‌سیمونیان ایراد می‌شد که مالکین لزوماً بیکاره نیستند ،که اکثرآنها واقعاً وعملاً برای ازدیاد درامد وثروت خود کار می‌کنند ، جواب می‌دادندکه موضوع

---

۱ . کتاب «عقاید» صفحهٔ ۱۸۲ .

۲ . مراجعه کنید به « عقاید » صفحات ۱۹۰ و بعداز آن ؛

«Exploitation de l' homme par l' homme»

۳ . همان‌مأخذ ، صفحهٔ ۹۳ .

بحث، مربوط به‌کار آنها نیست . بی‌شك قسمتی از درامد آنها به‌کار شخصی آنها است ولی آن قسمت از درامد که به عنوان مالك و سرمایه‌دار دریافت می‌کنند ، مسلماً نتیجهٔ کار و زحمت افراد دیگری است واستثمار هم همین است .

این نخستین بار نیست که به اصطلاح «استثمار» دراین تاریخ برخورد می‌کنیم. به خاطر داریم که قبلا سیسموندی هم آن را به کار برده بود[1]. خواهیم دید که بعداً کارل مارکس و نویسندگان دیگر هم از آن بهره برداری می‌نمایند . مع‌الوصف نه سیسموندی ، نه سن سیمونیان و نه کارل‌مارکس آن را در یك معنی به کار نمی‌برند . بنابراین بی‌فایده نیست که از همین حالا معانی مختلف این اصطلاح را که در نوشته‌ها وآثار سوسیالیست‌ها آن‌همه اهمیت پیدا می‌کند و آن‌همه شبهه و ابهام دربارهٔ آن وجود دارد روشن سازیم.

چنان‌که می‌دانیم سیسموندی درامد حاصل از مالکیت را مشروع می‌دانست ، معذلك قبول داشت که کارگر ممکن است مورد اجحاف واستثمار واقع شود وآن وقتی است که مزد او با وجود توانگری کارفرما ، اعاشهٔ او را کفایت ننماید و غیر عادلانه باشد . بنابراین استثمار ، درنظر او، یك نوع سوء استفاده ازحق است ، نه یك فساد و نقص‌جسمی‌مربوط به ذات وطبیعت نظام اقتصادی . گاهی وجود پیدا می‌کند نه همیشه وقهراً ، ممکن است آن‌را اصلاح کرد ، بدون‌آنکه به‌اصل نظام اجتماعی و اقتصادی موجود لطمه‌ای وارد آید . بدین معنی‌کلی واندکی مبهم ،که در واقع برگشت به‌اصل «قیمت عادله» است، اصلی‌که تعیین ضابطهٔدقیق برای‌آن خالی ازاشکال نیست،استثمار ممکن است در احوال مختلف و به اشکال مختلف در دنیای اقتصادی ما ظاهر بشود ومنحصر به روابط کارفرما وکارگر نباشد . به عبارت دیگر هروقت شخصی از اوضاع واحوال استثنایی (مانند جهالت ، حجب ، ضعف وناتوانی کسی دیگر) برای خریدن و یا فروختن کالاها و یا خدمات به قیمت‌های گزاف و یابسیار نازل سوء استفاده بکند مرتکب استثمار شده است .

---

۱ . مراجعه شود به مبحث مربوط به سیسموندی.

از جهت سن‌سیمونیان برعکس ، استثمار فساد ذاتی و جسمی نظام اجتماعی و جزء لاینفك ونتیجهٔ قهری وضروری آن است . استثمار سوء استفاده‌های ساده و اتفاقی نیست ، بلکه شاخص‌ترین صفت اصلی و همیشگی نظام اقتصادی موجود است ، زیرا امتیاز اساسی‌مالکیت برداشتن‌محصول بدون‌کار وکوشش‌است. بنابراین‌استثمار منحصر به‌کارگران نیست ، بلکه راجع به کلیهٔ کسانی است که به مالك و سرمایه دار باج می‌پردازند. کارفرمای صنعتکار هم‌که مجبوراست ربح سرمایه به بهره خواران بدهد به نوبهٔ خود ازقربانیان همین نظام اجتماعی‌است[1] .

برعکس به نظر سن‌سیمونیان سودکارفرما محصول استثمار نیست ، بلکه مزد و پاداش مدیریت او است. البته کارفرما ممکن‌است از مقام وتوانایی خویش سوءاستفاده بکند ومزد کارگر را زیاده ازحد پایین بیاورد. دراین حال سن سیمونیان هم مانند سیسموندی می‌گویندکارگراستثمارشده‌است، ولی‌این‌وضع‌را قهری وضروری نمی‌دانند. برعکس پیش‌بینی می‌کنندکه درجامعهٔ صنعتی‌آینده اجر وپاداش استعدادهای‌استثنایی بسیار افزایش خواهد یافت[2]، واین‌ازنکات قابل‌توجه عقاید آنان است .

مارکس‌هم‌استثمار را فساد بدنی وذاتی جامعهٔ سرمایه‌داری می‌پندارد، ولی برای

---

۱ . «امروزه تودهٔ کارکنان اجتماع ، بوسیلهٔ مالکان استثمار می‌شوند . کارفرمایان صنعت هم در روابط خود با مالکان و سرمایه داران متحمل این‌وضع ناگوار هستند ، اگرچه به نسبتی ضعیف و غیر قابل مقایسه باوضع‌کارگران . خود آنان نیز به نوبهٔ خود از امتیاز استثمار که فشار وسنگینی‌آن تمام بردوش طبقهٔ‌کارگر، یعنی تودهٔ عظیم جمعیت‌کاری مملکت تحمیل می‌شود بهره‌مند می‌گردند» (رجوع شود به « عقاید» صفحهٔ ۱۷۶) .

۲ . «ماچنین تصور می‌کنیم‌که سودها به تدریج کم و مزد کارگران به تدریج زیاد می‌شود، ولی‌کلمهٔ مزد را دراین مورد شامل‌استفادهٔ کارفرمایان صنعت می‌کنیم، زیرا ما این استفاده را مزد و قیمت‌کار او می‌دانیم» . (تولیدکننده ، جلداول ،صفحهٔ ۲۴۵) این مقاله ازآنفانتن است .

این لفظ معنایی به‌کلی متفاوت از آن سن‌سیمونیان قائل است. او با الهام از سوسیالیست‌های انگلیس واستفاده از نظریه‌های آنان، منشاء استثمار را به‌اصل ارزش و ترتیب مبادلات برمی‌گرداند. به‌نظر او تنها خالق ارزش کار است. بنابراین، چه سود کارفرما و چه بهرهٔ سرمایه‌دار سرقتی است که از حاصل دسترنج کارگر می‌شود. درامد کارفرما همانقدر ظالمانه ونامشروع است که ربح سرمایه‌دار و بهرهٔ مالك زمین‌خوار[1]. این عقیده بسیار قاطع‌تر ازعقیدهٔ سن‌سیمونیان به نظر می‌رسد، زیرا برطبق آن هردرامدی غیراز مزد کارگر محکوم به بی‌حقی‌است، معذلك در واقع وحقیقت بسی‌سست‌تر وآسیب‌پذیرتر ازآن است. کافی است ثابت شودکه ارزش کالاها ناشی ازکار نیست تاتمام داربست بنا به یك‌بار فرو ریزد. سن‌سیمونیان هرگز خود را به وسوسهٔ یافتن علت ارزش گرفتار نکرده‌اند. نظریهٔ بسیار سادهٔ آنها مبتنی برتشخیص بدیهی عواید کار وعواید مالکیت است‌که به‌هیچ‌وجه قابل‌انکار نیست. سیسموندی هم قبلاً آن‌را تشیخص داده بود. برای اجتناب از نتیجه‌ای‌که سن‌سیمونیان می‌گیرند، یعنی نامشروع بودن عواید بدون کار قطعاً باید مبنایی غیر ازکار به‌این عواید داده شود و برای صفت اصلی مالکیت توجیه تازه‌ای‌کشف گردد.

معمولاً سعی می‌شود این‌توجیه را درضرورت تولید بیابند. به‌نظر قاطبهٔ اقتصاد دانان مشروعیت مالکیت خصوصی و عواید ویژهٔ آن در این است که مشوق تولید و

---

۱. بالنتیجه معانی‌مختلف لفظ استثماررا برحسب عقیدهٔ سیسموندی ویا سن‌سیمونیان ویا مارکس می‌توان چنین خلاصه‌کرد:

الف. درنظرسیسموندی استثمار کارگروقتی‌است‌که مزدکافی برای‌اعاشهٔ‌مناسب به‌اوداده نشود. ولی‌درامد بدون‌کار نامشروع نیست.

ب. به‌نظر سن‌سیمونیان‌استثمارازاین جهت‌است که قسمتی‌ازاصل‌محصول کار، ازمجرای بنیادهای اجتماعی، به‌نفع مالکان برداشته می‌شود.

۳. بالاخره‌ازلحاظ مارکس‌استثمار به‌این‌معنی‌است که قسمتی‌ازارزش‌ایجادشده بوسیلهٔ کار (که منشاء منحصر به فرد ارزش است) ازطرف سرمایه‌داران برطبق بنیادهای اجتماعی‌و قوانین اقتصادی مبادلات ضبط می‌شود.

وسیلهٔ افزایش ثروت است. در واقع محکم‌ترین زمینه برای دفاع از مالکیت هم‌همین است وهمین زمینه است که فیزیوکراتها نیز انتخاب کرده بودند [۱].

ولی سن سیمونیان از همان آغاز این برهان را رد می‌کنند و مالکیت خصوصی را به همان شدت، نه تنها به نام عدالت اجتماعی بلکه ازجهت ضرورت تولید نیز مورد اعتراض وانکار قرار می‌دهند والغای آن را خواستار می‌گردند.

(ب). بدین ترتیب به نکتهٔ ثانوی نظر سن‌سیمونیان یعنی به انکار مالکیت از جهت مصلحت تولید ثروت می‌رسیم. نظریه‌ای‌که‌آنان‌دراین مورد عرضه می‌کنند وآن را بخوبی‌تشریح نمی‌نمایند این‌است‌که مالکیت نیزمانند نظام حکومتی باید به‌نحوی ترتیب داده شود و سامان پذیردکه مفیدترین ترتیب برای تولید ثروت باشد. ولی آیا واقعاً نظام‌کنونی مالکیت متناسب با این‌هدف هست؟

سن‌سیمونیان می‌گویند: چگونه ممکن‌است به‌این سؤال پاسخ مثبت داده شود. چگونه ممکن است مالکیت از عهدهٔ ایفاء چنین وظیفهٔ خطیری برآید، تا زمانی که انتقال وسایل تولید ثروت گرفتار قیدکنونی وراثت است.

سرمایه‌ها از راه ارث دست به دست می‌گردند، یعنی فقط «تصادف ولادت» اشخاص‌را برمی‌گزیند وآنها را امانت‌دار این‌وسایل وعهده‌دار مهم‌ترین ومشکل‌ترین وظیفهٔ اجتماعی یعنی بهترین و شایسته‌ترین توزیع وسایل برای بهترین و مناسب‌ترین تولید ثروت می‌کنند. نفع مسلم اجتماع اقتضاء دارد که این وسایل در دست اشخاصی قرار بگیرد که بصیرترین ولایق‌ترین افراد باشند، درمحل‌ها و بین صنایع و کارهایی توزیع بشودکه بیش‌ازهمه مورد احتیاج‌عموم است «بطوری‌که در هیچ رشته‌ای ازامور هرگز نه وحشتی‌ازقحط وکمیابی‌باشدونه نگرانی‌ازکثرت وفراوانی‌اضافه براحتیاج» [۲]. ولی اکنون فقط قرعهٔ کور و چشم‌بسته، متصدیان و مسئولان این وظیفهٔ اجتماعی بس دقیق را معین می‌کند! بدین‌ترتیب انتقاد از ارث نقطهٔ مشخصی می‌شودکه تمام مساعی

۱. به صفحهٔ ۳۸ این‌کتاب مراجعه شود.

۲. شرح عقاید، صفحهٔ ۱۹۱.

سن‌سیمونیان معطوف آن می‌گردد .

بیزاری و نفرت سن‌سیمونیان به آسانی قابل توضیح است . امری که مورد نظر آنان است درواقع عاری از غرابت نیست. هرگاه مانند اسمیت معتقد باشیم‌که «تأسیس حکومت فقط برای حفظ مالکان درمقابل غیر مالکان‌است»، دراین صورت ارث امری بسیار طبیعی است ، ولی هرگاه خود را در نظرگاه سن‌سیمونیان قرار بدهیم‌که : در یك کشور صنعتی سرمایه هدف نیست بلکه وسیله است، منبع درامدهای فردی‌نیست بلکه ابزارکار اجتماعی است ، دراین‌صورت واگذاشتن آن به تصادف و سپردن آن به دست اولین کسی که از راه می‌رسد به کلی زننده و ناروا جلوه می‌کند . بنابراین ارث قابل توجیه نیست مگر آن را وسیلهٔ بسیار نیرومندی برای تشویق و تحریض پدران به اندوختن سرمایه بدانیم و یا بگوییم چون ترتیب معقول و سنجیدهٔ دیگری (برای تشکیل و توزیع و تخصیص سرمایه‌ها) وجود ندارد ، تصادف ولادت را نمی‌توان بدتر و نارواتر ازترتیب دیگردانست .

ولی چنین بدبینی باب ذوق سن‌سیمونیان نیست. آنها بی‌نظمی‌واقعی ویاظاهری تولید ثروت را درست به همین پراکندگی مالکیت ، رهاشده به‌تصادفات خوش‌وناخوش ولادت ومرگ نسبت می‌دهند: «هرکس به‌خویشتن و به‌اطلاعات شخصی‌خود واگذارشده است . هیچ نظرکلی وجامع در امر تولید ثروت وجود ندارد . تولید بدون تشخیص و بدون پیش‌بینی صورت می‌گیرد . در یك‌جا قحطی و نایابی‌است ، درجایی دیگرزیادی وفراوانی. همین فقدان نظرکلی و جامع، دربارهٔ حوایج و مصارف و راجع به وسایل و منابع باعث‌این‌همه بحران‌های صنعتی شده‌است‌که درتشخیص‌اصل وعلت آنها این‌همه اشتباه مرتکب شده و هر روز هم مرتکب می‌شوند . هرگاه در این رشتهٔ مهم ازفعالیت اجتماعی این همه به هم خوردگی ، این‌همه بی‌نظمی و آشفتگی دیده می‌شود به این جهت است که توزیع وسایل و ابزارکار در دست افرادی است منفرد و جدا ، بی‌خبر از حوایج صنعت و بی اطلاع از اشخاص و وسایلی‌که برای آن‌لازم است . علت بیماری

همین جا است و در جایی دیگر نیست[۱]».

برای رهایی از این «بی‌سامانی اقتصادی» فرضی - که از آن پس این‌همه دربارهٔ آن بحث می‌شود - پیروان سن‌سیمون راهی جز «استقرار نظام اجتماعی» به‌جای نظام فردی نمی‌بینند[۲]. به نظر آنان تنها وارث اشخاص باید دولت باشد و تمام وسایل و ابزار کار در تصرف او درآید تا آنها را برحسب مقتضیات مصالح اجتماعی در اختیار تولید کنندگان قرار بدهد. تصوری که آنها از دولت دارند سازمانی شبیه به‌یك بانك بزرگ مرکزی است که امانت‌دار همهٔ سرمایه‌ها و دارای شعب فراوان باشد و بتواند دورافتاده ترین نقاط را باسرمایه‌های لازم وابزار مناسب مجهز و بارور سازد و برای ادارهٔ امور آنها مدیران لایق وشایسته انتخاب‌کند وآنان را به نسبت ارزش وحاصل‌کارشان‌پاداش بدهد. بدین‌ترتیب برای‌ادارهٔ خدمات عمومی‌واجرای‌وظایفی‌که اکنون بدین‌بی‌سامانی در دست افراد منفرد است باید «یك سازمان اجتماعی»[۳] برقرار گردد.

---

۱ . عقاید سن‌سیمون Doctrine de Saint-Simon, p. 191-192

۲ . سن‌سیمونیان لفظ «نظام‌اجتماعی» (Collectivisme) را به‌کارنمی‌برند، ولی‌آن را باوضوح کامل تشریح می‌نمایند.

۳ . «ما فعلا وموقتاً این‌سازمان‌را «دستگاه‌کلی بانك‌ها» (Système général de banques) می‌نامیم، باآنکه تفسیر تحت‌اللفظی آن ممکن است موجب اشتباه بشود. این سازمان مشتمل است نخست بریك بانك مرکزی که از لحاظ مادی نمایندهٔ حکومت خواهد بود. تمام ثروت‌ها ،کلیهٔ سرمایه‌های تولیدی، همهٔ ابزار ووسایط کار و در یك کلام جمیع اموالی‌که اساس مالکیت انفرادی‌کنونی را تشکیل می‌دهد درنزدآن به‌امانت سپرده خواهد شد. از این بانك اصلی و مرکزی بانك‌های فرعی و درجهٔ دوم منشعب خواهد گردید که بوسیلهٔ آنها با نواحی‌ومراکزمهم‌اقتصادی ارتباط خواهند یافت وازاستعداد تولید ونیازمندیهای آنها مطلع خواهند شد. این‌بانك‌ها نیز درحوزهٔ عملیات خود بربانك‌های کوچك‌تر محلی وبانك‌های تخصصی دیگر نظارت خواهند کرد. بانك‌های عالی مرجع همهٔ نیازمندی‌ها و مصدر همهٔ‌کوشش‌ها خواهند بود». (عقاید صفحات ۲۰۶-۲۰۷).

ابتکار این‌سبك واسلوب به‌احتمال قوی ازآنفانتن است،زیرا اونخست آن‌را در یکی از مقالات روزنامهٔ ناشرافکار سن‌سیمونیان (تولیدکننده) تشریح کرده‌است(t, III, P. 385)

دربارهٔ این طرح کلی واجمالی نباید توقع تفصیل داشت وازسن سیمونیان توضیحات دقیق خواست که درجواب آن عاجزودرمانده خواهند بود. مثلا چه کسی این وظیفهٔ خطیر را برعهده خواهد گرفت که شایستگی افراد را تشخیص و به میزان آن پاداش بدهد؟ درجواب می گویند : «رجال با صلاحیت کلی» یعنی افراد مافوقی که «ازقید و بند تخصص آزاد باشند» وعواطف غریزیشان آنهارا بطور طبیعی وادار سازدکه جزمصلحت اجتماع چیزی در نظر نگیرند. درجای دیگر می گویند «رئیس کسی خواهد بود که مقدرات اجتماع را بیشتر ازهرچیز دوست داشته باشد»[1]. واضح است که این توضیحات کافی و قانع کننده نیست ، زیرا در نزد بهترین رجال هم گاهی اشتباهات تأسف آور بین نفع خصوصی و نفع عمومی حاصل می شود .

باوجود این، فرض می کنیم که فضیلت «رجال باصلاحیت کلی» کافی واطمینان بخش باشد . بچه ترتیب زیردستان ازآنها اطاعت خواهند نمود ؟ آیا بهزور مجبور به تسلیم خواهند شد و یا طوعاً و به رضای خود آن را قبول می کنند ؟ کتاب شرح عقاید فرض دوم را برمی گزیند، زیرا مگرمذهب سن سیمونیان الهام بخش ایمان وفداکاری واطاعت پیروان از پیشروان نیست ؟ اطاعتی مستمر ، توأم با نشاط از روی عشق[2] و اخلاص ! معذلك می شود ایراد کردکه آیا مذهب سن سیمونی این امتیاز منحصر بهفرد را خواهد داشت که درآن رفض وارتداد وجود نداشته باشد .

بی فایده است رشتهٔ انتقادات راکه خود بهخود بهذهن می رسد بیش ازاین تعقیب نماییم . بهعلاوه این ایرادات بطور کلی و ضروری و با اختلاف جزئی متوجه هر نوع

---

۱ . «ما ازهمهٔ اصول سیاسی از اصولی که هدف آنها منحصراً ومستقیماً تسلیم سرنوشت ملت بهدست نبوغ وفداکاری نباشد خسته وبیزار شدهایم» (همان مأخذ صفحهٔ ۳۳۰)

(Doctrcne, P. 210 , note, ibid, p. 330)

۲ . «ما باشعف ونشاط بهاین فضیلت از یاد رفته وحتی می توان گفت امروزه تحقیرشده رجوع خواهیم کرد ، به این تقوای رنج آور و عصیان انگیز برای جامعهٔ خود خواهان ولی چنان سهل وچنان ملایم درمیان موجودات باهدف مشترك که همه خواهان ومشتاق آن هستند، آری ما باعشق واخلاص به اطاعت برگشت خواهیم کرد . (Doctrine, p. 330)

سبك و نظام اجتماعی است. روزی که بخواهند به‌جای ابتکارات انفرادی، به‌جای خودآیی وخودسازی بنیادهای اجتماعی، سامانی پیش‌بینی‌شده و تنظیم یافته درجمیع اجزاء آن برقرار نمایند، قهراً والزاماً با محظورات ومقاومت‌های اخلاقی وروانی انسان مواجه خواهند شد. به‌جای ضمیر آدمی با انگیزه‌های عادی آن، بدگمانی‌های آن، عصیان‌های آن، ضعف‌های آن، به‌جای ذهن انسانی با نارسایی‌های آن، جهالت‌ها واشتباهات آن باید ذهنی وضمیری در غایت کمال پیدا کرد که طبیعت آن با آنچه ما می‌شناسیم بکلی متفاوت باشد. سن‌سیمونیان با این اندیشه که برای نگهبانی چنین دستگاهی یك ایمان مشترك مذهبی لازم است ثابت کرده‌اند که بسی هوشمندتر وبا درایت‌تر از کسانی هستند که تحقیرآمیزترین انتقادها را درحق آنها روا داشته‌اند.

نکتهٔ مهم‌تر برای تذکر این است که سبك سن‌سیمونیان نمونهٔ تمام عیار همهٔ تخیلات اجتماعی‌طلبی است که در طول قرن ۱۹ یکی پس از دیگری ابراز می‌شود و سبکی سنجیده و کامل است و براساس انتقادی نافذ از مالکیت خصوصی قرار دارد و از همهٔ مساوات طلبی‌های خیال‌بافان سابق جدا است. تنها برابری که سن‌سیمونیان برای افراد مردم می‌خواهند تساوی در فرصت‌ها وتساوی درمبدأ حرکت است. ازآن که گذشت، عدم تساوی است ومصلحت همگانی تولید اقتضاء دارد که عدم تساوی باشد. شعار سن‌سیمونیان وقاعدهٔ اصلی اجتماع نوین آنها این است: «به هرکس به‌اندازهٔ استعدادش به‌هر استعداد به‌اندازهٔ اعمالش»[1].

درنامه‌ای که خود آنها به سال ۱۸۳۰ به رئیس مجلس نمایندگان نوشته‌اند، تمام برنامهٔ خود را درچند جملهٔ گیرا ومؤثر خلاصه کرده‌اند[2]. بجاست عین آن عبارات را دراین‌جا نقل نمائیم:

---

۱ . درچاپ سوم . شرح عقاید ، صفحهٔ ۳ ، عبارت مذکور مختصر تغییری پیدا کرده است : «هرکسی باید برحسب شایستگی‌هایش مجهز شود و به میزان اعمالش پاداش ببیند». دراین‌جا بهتر دیده می‌شود که قسمت اول عبارت راجع به توزیع سرمایه‌ها و وسایل کار و قسمت دوم متوجه توزیع درامدهای فردی است .

۲ . این‌نامه درضمایم چاپ دوم عقاید به طبع رسیده است .

«سن سیمونیان مسلك اشتراك اموال را رد می‌کنند ، زیرا چنین اشتراکی نقض صریح نخستین قانون ازهمهٔ قوانین اخلاقی است که آنها رسالت تعلیم آن را بر عهده دارند ، قانونی که مقرر می‌دارد : جای هرکس باید به فراخور استعدادش و پاداش هرکس به میزان اعمالش باشد .

ولی برطبق همین قانون آنها می‌خواهند که جمیع امتیازات ناشی از ولادت بدون استثناء لغو شود ، بنابراین می‌خواهند ارث که بزرگ‌ترین همهٔ این امتیازات و امروزه مشتمل برهمهٔ آنها و نتیجهٔ آن واگذاشتن توزیع مزایای اجتماعی برحسب اتفاق و تصادف در دست معدودی از مدعیان و محکوم ساختن پر جمعیت‌ترین طبقات مردم به محرومیت وجهالت وفقر است ، از بین برود .

آنها می‌خواهند که همهٔ ابزارکار ، زمین‌ها وسرمایه‌هاکه امروزه دست‌مایه‌های پراکندهٔ مالکان خصوصی است ، در یك مجموعهٔ اعتبارات عمومی متمرکز گردد و این سرمایهٔ عمومی به‌صورت مشارکت[1] و برحسب سلسله مراتب مورد بهره‌برداری واقع‌شود، به‌طوری‌که مقام هرکس نمایندهٔ استعداد و ثروت هرکس به میزان اعمال او باشد .

سن سیمونیان لطمه‌ای براساس مالکیت وارد نمی‌سازند، مگر از این‌جهت که برای تنی‌چند موجب‌امتیاز ناپاك وناروای بی‌کارگی‌می‌شودکه ازکار وزحمت دیگران اعاشه کنند . »

(ج). بالاخره‌کسانی‌که مخالف مالکیت خصوصی‌هستند ، تنها به‌محکوم‌ساختن آن ازلحاظ‌مصالح تولیدثروت وتوزیع‌آن اکتفانمی‌کنند، بلکه براین دوبرهان تقریباً همیشه برهان سومی نیز اضافه می‌نمایند که می‌توان‌آن را برهان تاریخی نامید و آن عبارت از نشان دادن این نکته است که مالکیت بنیادی غیر ثابت وتغییرپذیر و دائماً درحال تحول است وتمایل تحول‌آن امروزه درجهتی است‌که‌آنان آرزو دارند.پیروان سن‌سیمون نیز ازاین برهان غافل نبوده‌اند .

باید فوراً یادآور شویم‌که این‌شکل استدلال در جریان قرن ۱۹ اهمیت و مقام

---

۱. Par association

بس بزرگی بدواً درنزد سوسیالیست‌ها وسپس‌درنزد سایر نویسندگان داشته است . فلسفهٔ تاریخ مورد استناد مکتب‌های مختلف قرار گرفته و امروز نه تنها برای اصلاح نظام مالکیت از آن استفاده می‌شود ، بلکه احـزاب سیاسی نیز در مورد کلیهٔ اصـلاحات پیشنهادی خود بدان استناد می‌جویند .

ملخص سبك و اسلوب مارکس فلسفهٔ تاریخی بزرگی است‌که به موجب آن‌نظام اشتراکی‌پایان ضروری وقهری تحول«وجوه تولید»[۱] معرفی‌شده است . سوسیالیست‌های جدید نیزکه ازمکتب مارکس جدا شده‌اند به‌نوبهٔ خود به‌آن توسل می‌جویند ، آقای واندرولد[۲] تکیه به‌آن می‌کند ، همچنین تازه‌ترین نویسندگان مکتب «سوسیالیسم در عمل»[۳] ونیز آقا وخانم سیدنی وب[۴] وسوسیالیست‌های معروف به «فابیان‌ها»[۵]. یك‌چنین

---

۱ . Modes de production

۲ . Vandervelde (Emile) رجل‌سیاسی‌بلژیك(۱۹۳۶-۱۸۶۶)،عضو مؤثردفتر بین‌المللی سوسیالیست‌ها ، مراجعه شود به کتاب کوچکش تحت عنوان « مسلك اجتماعی» (Le Collectivisme)، پاریس ۱۹۰۰ .

۳ . «سوسیالیسم‌درعمل» Le Socialisme à l'oeuvre، مجموعهٔ‌رسالات‌وانتشارات تحت نظرژرژ رنار (Georges Renard). با همکاری امه برتود Aimé Berthode و ژرژ فره ویل Georges Fréville و آدولف لاندری Adolphe Landry و پل مانتوو Paul mantou وفرانسوا‌سیمیان François Simiand ،
(Paris Cornély, 1907, VIII, p. 493)

۴ . سیدنی‌وب Sydney webb و بانو بیاتریس‌وب Beatrice webb از اقتصاد شناسان انگلستان .

۵ . انجمن فابیان Fabian Society ، جمعیتی از سوسیالیست‌های انگلستان که به نام فابیوس مماطله‌کار (رجل سیاسی، کنسول و دیکتار رم باستانی که شیوهٔ جنگ وگریز او باکارتاژی‌ها معروف است) درسال ۱۸۸۳ بوسیلهٔ ادوارد پیز Edward pease بر پایهٔ کمال مطلوب اخلاقی و با استفاده ازشیوهٔ مبارزهٔ فابیوس تأسیس گردید . نخستین‌اعضای‌آن نویسندگان معروفی مانند جارج برناردشاو و ولز و اقتصاد شناسانی مانند سیدنی‌وب و بانو بیاتریس وب بودند . این‌جمعیت بیشتر ملهم ازعقاید جان‌استوارت میل و جونس بودند تـا←

فلسفهٔ تاریخی در اساس سوسیالیسم دولتی دوپون وایت[1] و واگنر[2] نیز دیده می‌شود. فردریك لیست (بنیانگذار مکتب اقتصاد ملی) نمونه‌ای از همین فلسفهٔ تاریخی را در مبحث توالی و تتابع احوال مختلف اقتصادی تشریح می‌نماید. چنانکه خواهیم دید مکتب تاریخی درآغاز پیدایش خویش‌کوشش می‌کند که همهٔ دانش اقتصاد را به یك نوع فلسفهٔ تاریخی برگرداند. هرگاه ازقلمرو خاص اقتصادی و اجتماعی به قلمرو عام فلسفه وارد بشویم باز به مساعی مشابهی برخورد می‌کنیم که نامی‌ترین آنها نظریهٔ «سه حالت» اوگوست‌کنت است‌که او نیز ازسن‌سیمون اقتباس‌کرده است[3].

اکنون جای آن نیست از اشکالات اساسی که براصل جستجوی این نوع قوانین

→

مارکس. فابیان‌ها در ۱۹۰۰ با اتحادیه‌های‌کارگری متحد شدند ودر تأسیس حزب‌کارگری انگلستان Labour party در ۱۹۰۶ سهم به سزایی داشتند. جمعیت‌آنان که تصورمی‌شد رو به زوال است از سال ۱۹۳۸ جان تازه‌ای گرفت. اکنون بسیاری از نمایندگان حزب کارگری انگلستان وروشنفکران آن وابسته به این انجمن است (مترجم).

۱. دوپون‌وایت Dupont white اقتصاددان فرانسوی از مادر انگلیسی (۱۸۰۷–۱۸۷۸) مترجم.

۲. آدولف واگنر Adolphe wagner، اقتصاددان آلمانی (۱۹۱۷–۱۸۳۵) دارای تألیفات بس مهم راجع به مالیه واقتصاد، از بنیانگذاران مکتب سوسیالیسم دولتی (مترجم).

۳. لیتره Littré (ادیب وزبان‌شناس وپیرو مکتب‌فلسفهٔ تحقیقی اوگوست‌کنت ومؤلف لغت‌نامهٔ مشهور زبان فرانسه ۱۸۸۱–۱۸۰۱) در تألیف خود تحت عنوان اوگوست کنت و فلسفهٔ تحققی (صفحهٔ ۴۸) منکر این اقتباس است، معذلك سن‌سیمون در دیباچهٔ کتاب «سبك اقتصادی» خود اشعار می‌دارد که درسیاست، حقوقدانها واسطهٔ انتقال حکومت ملوك الطوایفی به حکومت صنعتی بوده‌اند، همچنان که معتقدان به ماوراءالطبیعه حلقهٔ واسطهٔ الهیات به‌نظام علمی‌نوین‌هستند (Oeuvres complètes t. V, p. 9)، اگرچه رسالهٔ«سبك اقتصادی»مربوط به‌سال ۱۸۲۱ یعنی‌چندین‌سال بعدازآغازالفت بین‌سن‌سیمون واوگوست‌کنت است وبنا براین‌صراحت متن‌آن‌کافی برای تشخیص اثرمتقابل «دومسیح» در یکدیگر نیست. به‌علاوه تورگوهم قبلا دارای این‌فکر بوده است.

تاریخی وارد است ، بحث کنیم . به این مطلب باز در فصل مربوط به مکتب تاریخی برگشت خواهیم کرد . در اینجا کافی است بگوییم که سن‌سیمونیان نسبت به امکان استفادهٔ از این استدلال جاهل نبوده‌اند . آنها به‌نفع «نظام اجتماعی» مورد نظر خویش تمام تاریخ مقدم مالکیت را به یاری می‌طلبند و بدین ترتیب علیه مالکیت از پیش ، جمیع سلاحهای مورد استفاده مکتب‌های بعدی را می‌آزمایند .

درکتاب شرح عقاید سن‌سیمون گفته شده است : «بنابر تصور و توهم مردم‌گویا هر نوع انقلابی دراجتماعات رخ بدهد تأثیری درمالکیت نخواهد داشت ، زیرا مالکیت امری ثابت و تغییرناپذیر است»[1]. ولی واقعاً چیزی غلط‌تر از این نیست : «مالکیت امری‌اجتماعی است ومثل همهٔ اموراجتماعی تابع‌قانون تحول و ترقی بنابراین ممکن است در ادوار مختلف ، مفهوم آن ، موضوع آن وقاعدهٔ آن صورت‌های مختلف داشته باشد»[2] . بدینسان اصلی‌که همهٔ اصلاح‌طلبان بعدی بر آن تکیه می‌کنند ازپیش اعلام می‌گردد . اولین‌اقتصاددانی‌که این‌مسائل را به عالمانه‌ترین صورت مورد مطالعه قرار داده است ، یعنی اقتصاددان بلژیکی لاوه‌لی چهل‌سال بعد تحقیق دقیق و طولانی خود را راجع به صور مختلف مالکیت در دوره‌های پیشین با عباراتی همانند خلاصه می‌کند[3] .

سن‌سیمونیان باز می‌گویند : هرگاه تحولات گذشته را در نظر بگیریم متوجه

---

۱ . شرح عقاید سن‌سیمون ، صفحهٔ ۱۷۹.

۲ . همان مأخذ ، همان صفحه .

۳ . «اشتباه بسیار شایع دیگر این‌است‌که مالکیت مانند بنیادی درنظر گرفته می‌شود که صورت ثابت وهمواره یك‌نواختی داشته باشد وحال آن‌که در واقع صورت‌های مختلف در بر داشته و هنوز هم درمعرض دگرگونی‌های عظیم وغیرقابل پیش‌بینی است» .

Laveleye, de la propriété et de ses formes primitives, édit, 1874, p.381.

به جهت همین نکته بود که استوارت میل در نامه‌ای‌که به لاوه‌لی درتاریخ ۱۷ نوامبر ۱۸۷۲ نوشته انتشار فصول اولیهٔ این کتاب را به صورت مقالات در «مجلهٔ دو جهان» Revue des deux – mondes به او تبریك گفته‌است (ibid., preface, XIII) .

خواهیم شد که اینك تحول مالکیت درجهتی که ما پیشنهاد می‌کنیم جریان دارد . در آغاز مالکیت بارسم برده‌داری شامل آدمیان نیزمی‌شد . پس‌ازآن اختیارات مالك بر بنده به‌تدریج محدود گردید وکم‌کم به‌کلی‌ازمیان رفت . مالکیت محدود شده به‌اشیاء هم‌قبلا به هرکس‌که مالك می‌خواست‌انتقال می‌یافت ، ولی‌سپس قوهٔ حاکمه مداخله‌کرد وپسران ارشد را وارث منحصر به‌فرد پدران خواند ، تا آن‌که بالاخره انقلاب بزرگ فرانسه تقسیم مساوی بین فرزندان را مقرر داشت و بالنتیجه متنعمین ازوسایل تولید ثروت را چند برابر ساخت . امروزه تنزل نرخ ربح به‌تدریج استفادهٔ صاحبان سرمایه را درتولید ثروت کاهش می‌دهد ودربرابر سهم پیوسته متزایدی برای کارگران تأمین می‌کند[1]. اینك یك قدم دیگر باقی است که برداشته شود و آن این کـه برای همهٔ مردان عمل حق مساوی استفاده از وسایط و ابزارکار تأمین‌گردد وبا شناختن دولت به عنوان وارث منحصر به فرد عموم مردم مالك بشوند . «قانون ترقی وتکامل ، که‌مورد ملاحظهٔ ما است ، درشرف بوجود آوردن نظم وترتیبی‌است‌که درآن به‌جای خانواده‌ها دولت وارث ثروت‌های متراکم می‌گردد ، ثروت‌هایی‌که اقتصاد شناسان آنها را « مایهٔ تولید» می‌نامند[2].

در واقع‌ازاین‌توالی وتتابع امورمی‌توان به‌کلی درعکس جهت فوق نتیجه‌گیری کـرد و قاعدهٔ تقسیم مساوی ارث را که انقلاب فرانسه بوجود نیاورده بلکه به رسمیت شناخته است ، دلیل برتحول اجتماعات جدید انسانی برتکثیر مالکیت فردی

۱ . به این برهان توجه کنیدکه از آن پس‌غالباً به وسیلهٔ اقتصادشناسان آزادی طلب تکرار می‌گردد و باستیا نیز ازآن استفاده می‌نماید . درواقع سن‌سیمونیان پیوسته پایی در آزادی طلبی وپایی در سوسیالیسم داشته‌اند.

۲ . شرح عقاید صفحهٔ ۱۸۲ . تمام این‌استدلال تاریخی‌را که ما در این‌جا به‌اجمال خلاصه کردیم ، کتـاب مذکور در صفحات ۱۷۹ تا۱۹۳ به تفصیل مورد بحث قرار داده و شایسته است‌که در بارهٔ آن مطالعات انتقادی دقیق‌تری به‌عمل آید ، زیرا مطالب آن کاملا با واقعیات تاریخ مطابقت ندارد .

وتضمین آن برای عدهٔ پیوسته بیشتری ازافراد مردم دانست . ولی چنین بحثی ازموضوع این کتاب خارج است . در اینجا کافی است نشان بدهیم که فرضیهٔ سن سیمونی پیش درامد همهٔ نظریه‌هایی است که بعداً ظاهرمی‌شوند و سیر تاریخی مالکیت‌را مجوز تغییر وبلکه امحاءآن قرارمی‌دهند .

در این مورد هم سن سیمونیان جز گسترده ساختن راهی که قبلا استاد آنها ، سن سیمون ، برآن رفته بود کاری نکرده‌اند ؛ زیرا در واقع همو بودکه گمان می‌کرد تاریخ‌وسیله وآلتی برای پیش‌بینی‌های علمی به همان‌کمال ودقت مطمئن ترین آزمایش های تجربی است .

درنظریهٔ سن‌سیمون‌که تاحدی ازکندرسه استفاده‌کرده است ، انسان ، به‌صورت نوعی ، موجودی است واقعی که مانند افراد مردم ، کودکی و جوانی و کمال و پیری مخصوص به خود دارد . دوره های رشد فکری انسانیت مقارن با دوره‌های رشد عقلی افراد وقابل پیش بینی است. می‌گوید : «آینده عبارت ازآخرین بقایای یك سلسله از امور است که مراحل اولیهٔ آن گذشته را تشکیل می‌دهد . هرگاه مرحله های مقدم امری به درستی شناخته شود ، مراحل بعدی آنرا به آسانی می‌توان معلوم نمود ، به عبارت دیگرمطالعهٔ صحیح گذشته وسیلهٔ مطمئن پیش بینی آینده است»[۱]. بنابرهمین روش است‌که سن‌سیمون ، نظام صنعتی‌را نهایتی یافته است‌که سیرقرون جماعات‌بشری را بسوی‌آن سوق می‌دهد ، باز برطبق همین روش است که سیر صعودی انسانیت را پیوسته بسوی اجتماعاتی روزبروز وسیع‌تر اثبات می‌کند . ازخانواده به شهر، ازشهر به ملت، ازملت به‌اتحاد ملت ها، سیری ناگسستنی‌که ازمطالعهٔ‌آن می‌توان «تشکیل‌جامعهٔ جهانی مرکب ازجمیع ساکنان‌کرهٔ زمین ودرجمیع روابط را » به‌عنوان مرحلهٔ نهایی انسانیت پیش بینی‌کرد .[۲] بالاخره بنابرهمین‌روش‌است‌که سن سیمونیان تاریخ‌مالکیت

۱ . سن سیمون ، پیشگفتاری دربارهٔ مباحثات اوبارودرن

Saint Simon, mémoire introductif sur sa contestation avec M. de Redern (1812) ,Oeuvres, t, I, P. 122

۲ . عقاید سن‌سیمون ، صفحهٔ ۱۴۴ .

خصوصی را تفسیر می‌کنند و زوال قطعی آن و بسط تدریجی استفاده از آن را برای عموم مردم به‌وسیلهٔ الغاء ارث وانتقال آن بدولت اعلام می‌دارند.

همهٔ عقاید سن سیمونیان را ممکن است مانند یك نوع فلسفهٔ تاریخی وسیع‌در نظرآورد[1]. از همین فلسفهٔ تاریخ است که آنان با اعتمادی غیر عادی تعبیر رویاهای خویش‌را انتظار دارند و آن را نه‌آرزو بلکه امرمسلم وقطعی می‌شمارند. «پیش بینی ما ازهمان مبداء وبرهمان‌اساس است‌که درمورد اکتشافات علمی‌وجود دارد» (ص۱۱۹) سن سیمونیان خویش را عوامل آزاد و مختار و خودآگاه تحول مسلمی می‌دانند که سن سیمون‌آن را توصیف وپیش بینی‌کرده است[2] واین یکی دیگر ازصفات‌مشترك آنها با پیروان مارکس است. معذلك با این دوتفاوت اساسی: که ازیك طرف پیروان مارکس برای به سرانجام رسیدن تحول امور انقلاب را لازم می‌دانند، در صورتی‌که

---

۱. این‌فلسفهٔ تاریخی‌را می‌توان درتناوب ادوارسازمانی Periodes organiques وادوار انتقادی Periodes critiques خلاصه‌کرد. صفات مشخصهٔ دورهٔ سازمانی، وحدت فکر، وحدت هدف، وحدت احساسات وعمل درجامعه است. دوره های انتقادی‌را برعکس تشتت افکار، تعارض احساسات و ناپایداری اوضاع اجتماعی و سیاسی مشخص می‌سازد. ادوار اولی‌اساساً مذهبی وایمانی است. درادوار دومین خود خواهی حکمفرما است. نهضت معروف به رفرم (نوسازی درمذهب کاتولیك) و انقلاب فرانسه دو مظهراساسی دورهٔ انتقادی معاصرهستند. آئین سن سیمونی می‌خواهد جامعه را به دورهٔ سازمانی قطعی و نهائی وارد سازد و مذهب جامعهٔ جهانی نوینی بشود که تحول تاریخی، بشریت را به سوی‌آن هدایت می کند.

۲. عقاید، صفحهٔ ۱۲۱. «آدمی بوجه عاطفی سرنوشت خود را پیش بینی می‌کند و چون به وسیلهٔ دانش صحت پیش بینی‌های خود را دریافت و ازمشروعیت تمایلات خویش اطمینان حاصل‌کرد، باآرامش واعتماد به سوی‌آینده‌ای‌که براومعلوم است پیش می‌رود... آری بدین ترتیب است‌که انسان عامل مختاروخودآگاه مقدرات خویش است، واگرنتواند آن را تغییر بدهد (زیرا موردی برای تغییرنیست) لااقل می‌تواند باکار و کوشش خود پیش آمدن‌آن را تسریع کند».

سن سیمونیان تبلیغ واقناع را کافی می‌پندارند [۱] و از طرف دیگر اینان مانند فرزندان حقیقی قرن ۱۸ معتقدند که عقاید و افکار موجب تحولات اجتماعی است ، و حال‌آن که مارکس تنها نیروهای مادی تولید ثروت را وسیلهٔ تحولات می‌داند . به نظر وی افکار وعقاید پرتووانعکاس نیروها هستند نه خود آنها [۲] .

۳

اهمیت مکتب سن سیمونی در تاریخ عقاید

افکار وعقاید سن سیمونیان مخلوط عجیبی ازخیالبافی و حقیقت جوئی است . سوسیالیسم آنها که ابداً متوجه عامهٔ مردم نیست ، و مخاطبش طبقهٔ روشنفکر جامعه

---

۱ . راجع به این موضوع مراجعه کنید به توضیحات آخرجلسهٔ هفتم شرح عقاید سن سیمون‌که نظرسن سیمونیان به تفصیل تشریح شده است .

۲ . سن سیمون می گفت : « سیاست ازاخلاق متفرع می‌شود و موسسات هرملت صرفاً نتایج افکار و عقاید آن ملت است » (کلیات آثار ، جلد سوم ، صفحهٔ ۳۱). باز می‌گوید « فلسفه وحکمت موجد مهم‌ترین تأسیسات سیاسی است . تنها او است که قدرت کافی برای برانداختن موسسات کهن و فرسوده و ایجاد بنیادهای جدید براساس افکار مترقی دارد » (سبك صنعتی ، کلیات آثار ، جلد پنجم ، صفحهٔ ۱۶۷) ونیز دربارهٔ تکلیف اشخاص نوع‌دوست برای ایجاد جامعهٔ جدید اصرارمی‌ورزد ، «حقیقتی‌که سیروتحول تمدن مسلم‌داشته، این‌است که عشق ودلبستگی به مصالح عمومی ، برای عملی ساختن اصلاحات سیاسی ، بسی مؤثرتر ازخود خواهی های‌آن طبقات‌است‌که تغییرات واصلاحات به نفع‌آنها است. خلاصه و دریك کلام تجربه ثابت‌کرده‌است کسانی‌که باحدت وشدت برای‌استقرارنظام جدیدمجاهده‌می‌کنند طبقاتی‌نیستند‌که بیش ازهمه دربرقراری‌آن ذینفع‌باشند» (کلیات‌آثار ، جلد۶، صفحهٔ ۱۲۰). تعارضی شدیدتر از این با افکار و عقاید مارکس نمی‌توان تصورکرد. بخصوص باآن جملهٔ مشهوراوکه می گوید : « رهائی‌کارگران ، کاروعمل خودکارگران خواهدبود» .

است ازمعرفت زندگانی کارگری الهام نگرفته، بلکه ناشی از ملاحظه و ادراك درونی بسیار صحیح آنها نسبت به جریان های بزرگ اقتصادی عصر آنها است.

پس ازتفرقهٔ مکتب، دیده شدکه زعمای سن سیمونی سهم مؤثری دراداره‌ٔاقتصاد فرانسه پیداکرده ودرجریان مهم‌ترین امورمالی وتجارتی وصنعتی زمان وارد شده‌اند. برادران فریه در۱۸۶۳ بانك اعتبارات منقول[۱] راکه نمونهٔ کاملی ازشرکت های‌بزرگ بازرگانی ومالی معاصربود تأسیس‌کردند. آنفانتن عامل مهم شرکت خط آهن معروف پ. ال. ام (پاریس، لیون، مارسیل)گردید و نیزاولین شرکت ترعهٔ سوئزرا بوجود آورد. میشل شوالیه درمدرسهٔ عالی‌کلژدوفرانس[۲] ازابتکارات اقتصادی دولت ومباشرت اودراجرای‌کارهای بزرگ ساختمانی وعام المنفعه پشتیبانی می‌کرد وقرارداد بازرگانی ۱۸۶۰ با انگلستان را ترتیب داد که مبداء دوران آزادی تجارت خارجی در فرانسه گردید. به‌همین ترتیب ممکن است بسیاری دیگراز سن سیمونیان را نام ببریم‌که در تاریخ اقتصادی قرن ۱۹ عامل موثر بوده‌اند[۳].

آنها بخصوص مقام درجهٔ اول بانك های بزرگ و موسسات تمرکزیافتهٔ صنعتی را در اقتصاد جدید پیش بینی کردند. در واقع بانك های بزرگ، مرجع سپرده های پولی مردم، عملا و بدون دست زدن به حق مالکیت، خزانه دار سرمایه های عظیم شده و بوسیلهٔ آنها سرمایه به هزاران مجرای تجارتی وارد می‌گردد. امروزه حتی برخی از نویسندگان که به هیچوجه سوسیالیست نیستند، بانك ها را سرزنش می‌کنند (مخصوصاً درفرانسه)که دراجرای این وظیفهٔ بسیارمهم، یعنی تنظیم اعتبارات صنعتی و تشویق و ترویج صنایع که سن سیمونیان برای آنها پیش بینی‌کرده و طبیعت امور

۱. Credit mobilier

۲. College de France

۳. راجع به‌این موضوع‌مراجعه‌کنید به ویل weil، «مکتب سن سیمونی»، ۱۸۹۶و شارلتی(harletyC) «تاریخ سن سیمونی»، ۱۸۹۶.

برعهدهٔ آنها گذاشته است، چنان‌که باید و شاید جسارت نشان نمی‌دهند[1]. مشاهدهٔ نقش بسیارموثر بانک ها ومؤسسات مالی بین المللی، در دوران رجعت (رستوراسیون) برای اعطای وام به دولت های اروپائی‌که پس از بیست سال جنگ ناگزیر به استقراض شده بودند و همچنین روابط شخصی و خانوادگی آنها با بانکداران سبب گردید که سن سیمونیان مقام واهمیت اعتباررا دراقتصاد جدید بخوبی دریابند.

درست ترازاینها، ادراک آنها از لزوم ادارهٔ متمرکزتری در امور اقتصادی بود که بتواند تولید ثروت را بهتر از آنچه رقابت بی‌بندوبار انجام می‌دهد با حوایج مصرف منطبق سازد. تنها دولت عهده دار این وظیفه نخواهد بود. چنانکه می‌بینیم امروزه در پیش چشم ما توافق ها و سازش ها بین کارخانه داران صورت می‌گیرد و فروشگاه های بزرگ واتحادیه های تولیدکنندگان تشکیل می‌گردد، که هدف آن ها همیشه یکی است، یعنی اجتناب ازمضار ومعایب رقابت به وسیلهٔ پیش‌بینی واحتیاط و تمرکزعاقلانهٔ امور. این ترتیب نیز تا حدی اجرای عملی یکی دیگر از نظریه های سن سیمونیان است.

اگر بدین ترتیب تأثیرونفوذ شخصی‌آن ها درتاریخ اقتصاد قابل توجه بوده، باید اذعان‌کرد‌که دراندیشه های‌آنان‌نیزجرثومه تقریباً همهٔ‌افکار وعقایدانتقادی ویاسازنده، درست و یا نادرست، که مشخص سوسیالیسم قرن ۱۹ است دیده می‌شود. به قول

---

۱. آنفانتن‌می‌گوید: «درهرجامعه‌جمعی‌مالک وسایل‌کار وصنعت‌هستند، ولی‌هنرویامیل به‌کارانداختن‌آنهارا ندارند وبرعکس برخی دیگرصنعتگر وهنرمندند، ولی فاقد وسایل‌کار می‌باشند. هدف اعتبار این است‌که با سهل ترین شرایط ممکن وسایل‌را ازدستهٔ‌اول گرفته و دراختیاردستهٔ‌دوم‌قراربدهد» اقتصادسیاسی‌وسیاست(Économie politique etpolitique) صفحهٔ ۵۳. از آن تاریخ تاکنون بهتر از این تعریفی برای اعتبار نیافته‌اند (راجع به‌نظر سن‌سیمونیان دربارهٔ اعتبار و تاریخچهٔ اعتبارات منقول مراجعه شود به رسالهٔ آقای ژان وررو M. Jean Vergeot, Paris, 1917).

لرمینه[1] فیلسوف که زمانی یکی از آنان بوده ، عقاید سن سیمونیان مقدمه و یا فهرست کتاب سوسیالیسم است .

نخست جالب توجه است که در گفته های آنها به بسیاری از عبارات و شعارها برمی‌خوریم که درآثار وادبیات اجتماعیون جزء امثال سایره می‌شوند . عبارت «استثمار انسان به وسیلهٔ انسان» تا ۱۸۴۸ مقبولیت عام داشت . کلمات « مبارزهٔ طبقاتی» که پس ازمارکس جانشین آن می‌شود درواقع مفهومی جزآن ندارد .آن ها قبل از لوی بلان از « سازمان کار» سخن می‌رانند وقبل ازمارکس اصطلاح « ابزارکار» را برای سرمایه‌های منقول وغیرمنقول بکارمی‌برند . سن سیمونیان حتی استفاده ازنظریهٔ بهرهٔ مالکانهٔ زمین راکه بعدها مورد توجه سوسیالیست ها می‌شود ، پیش بینی‌کرده و قبل ازهانری جرج ازاینکه «باید روزی وضع زمینداری بانظریه های مالتوس وریکاردو تطبیق یافته » و «اضافه درامد زمین های مرغوب نسبت به زمین های نامرغوب به مصالح جامعه اختصاص داده شود » صحبت می‌کنند [2] . باضافه درآثار آنها طرح ها و پیشنهادهای دیگر دیده می‌شود که ابداً جنبهٔ سوسیالیستی ندارد : مثلا فکر شرکت دادن کارگران در منافع کارخانه ها ، تاآنجاکه ما اطلاع داریم ، برای نخستین بار دریکی از مقالات روزنامهٔ « تولید کننده » تشریح شده است[3] .

هرچه بیشتر« شرح عقاید سن‌سیمون»را مطالعه می‌کنیم ، بیشترازپیشدستی‌ها و پیشگویی‌های واقعاً درخورتوجه او وازفراموشی ناروایی‌که به‌آن افتاده است متعجب می‌شویم. انگلس دوست مارکس دربارهٔ سن‌سیمون‌گفته است : « نبوغ هوش اوآنچنان

---

۱. Lerminier دراین موضوع مراجعه شود به :

Maxime Leroy, La politique de Sainte Beuve (Paris 1941), P. 102 .

۲. شرح عقاید صفحهٔ ۲۲۶ ونیز در صفحهٔ ۲۲۳ قسمتی است که در آن به ریکاردو و مالتوس اعتراض می‌شود که چرا « با وجود تحقیقات عمیق خود در بارهٔ زمینداری مشروعیت مالکیت ارضی را تصدیق کرده‌اند .

۳. این مقاله تحت عنوان «طبقهٔ کارگر» ودرجلد چهارم روزنامهٔ Producteur چاپ شده است . مراجعه شود به صفحات ۳۰۸ وپس ازآن .

است کـه جرثومهٔ تقریباً جمیع عقایـد مخصوصاً غیراقتصادی اجتماعیون بعدی در نزداوجمع‌است »[۱]. منظورازعقاید « مخصوصاً اقتصادی »که به عقیدهٔ انگلس‌سن‌سیمون فاقدآن بوده ، همان نظریهٔ مارکسیستی «اضافه ارزش» است ، که به نظرما این برای او نه تنها عیب ومنقصتی نیست، بلکه جهت مزیتی است‌که سوسیالیسم را براساس نظریهٔ نادرست و آمیخته به اشتباه ارزش بنا نکرده وبرزمینهٔ حقیقی‌واساساً اجتماعی‌آن‌قرار داده است .

امتیاز سن سیمونیان تنها به‌گفته ها وشعارهای تازهٔ آنها نیست . در نزدآنان از هم اکنون می‌توان تمام تعارضات بزرگ جهات نظرراکه درجریان قرن۱۹ اجتماعیون و اقتصادیون را دربرابریکدیگر قرار می‌دهد ،کشف‌کرد ؛ تعارضاتی آنچنان عمیق‌که غالباً مانع ازتفاهـم متقابل آنها است ، چنان کـه گوئی با دو زبان مختلف صحبت می‌کنند : سعی‌کنیم این جهات نظرمتعارض را روشن سازیم ، شاید برای خواننده در این بازار تودرتوی عقاید وآراء ، در زمانی که انشعاب بین دو جریان بزرگ فکری صورت می‌گیرد ، راهنمایی باشد .

الف ـ ادام اسمیت و ریکاردو وژان باتیست سی قلمرو دانش اقتصاد را بطور صریح ودقیق‌ازقلمروسازمان اجتماعی جداکرده‌اند . مالکیت چنان‌که قبلاگفتیم ، در نظرآنها امری‌اجتماعی است‌که‌بدون‌بحث واعتراض‌می‌پذیرند[۲]. وجوه‌توزیع‌آن‌وانتقال آن، علل‌آن ونتایجی‌که ازآن‌ناشی‌می‌شود اززمینهٔ بحث‌آنها خارج است. منظورآنان

---

۱. Engels Herrn Eugen Dühring umwälzung der Wissenschaft ،p . 277

۲. « غالب اقتصاد دانان بخصوص‌آنکه خلاصهٔ همهٔ‌آنها است ،آقای ژان باتیست‌سی ، مالکیت را مانند امری ثابت وموجود در نظرمی‌گیرند وبه‌هیچوجه منشاءآن ، تحول آن و حتی سودمندی اجتماعی‌آن‌را موردبحث قرارنمی‌دهند.... مطالعات اقتصاد شناسان‌انگلیسی حتی بیش‌ازآنها دور ازدرك واقعیات اجتماعی‌است» (شرح عقاید، صفحات ۲۲۱ و۲۲۳). سن سیمونیان ازاین حکم فقط سیسموندی وتورگورا استثناء می‌کنند .

ازتوزیع وتقسیم ثروت‌ها تنها تقسیم درامد سالانه بین عوامل تولید ثروت صرفنظراز جهات شخصی وانسانی است. آنها می‌خواهند بدانندکه نرخ ربح و نرخ اجارهٔ زمین و نرخ مزدبه‌چه ترتیب برقرارمی‌شود. نظریهٔ توزیع‌ثروت‌آنان چیزی جز نظریهٔقیمت خدمات نیست و توجهی به‌اشخاص وافرادآن ندارد. محصول اجتماعی برطبق‌نظر آنها، بنابر قوانین لازمی بین سه عامل زمین و سرمایه و کار تقسیم می‌گردد. آنها گاهی به جهت سهولت بیان (وقتی‌که از مالکان وسرمایه داران وکارگران صحبت می‌کنند) به این عوامل شخصیت می‌دهند، ولی درواقع اساس فکر آنان همان غیر شخصی بودن عوامل تولید است.

ولی از لحاظ سن‌سیمونیان و هم چنین سوسیالیست ها، مسألهٔ توزیع ثروت دردرجهٔ اول عبارت ازتشخیص این نکته‌است‌که بین افرادانسانی‌به‌چه ترتیب‌مالکیت تقسیم شده‌است؟ چرا بعضی ازافراد مالك هستند ودیگران نیستند؟ چرا وسایل‌کار و تولید ثروت یعنی زمین و سرمایه در اختیار عدهٔ معدودی است؟ چرا درامدهای اشخاص‌که ازتوزیع وتقسیم محصول عاید می‌شودتااین حدنامساوی است؟ اجتماعیون بجای ملاحظهٔ عوامل‌کلی ومجرد، عوامل انسانی تولید ثروت، یعنی افراد زنده‌ای‌را که‌کارمی‌کنند ومنتفع می‌شوند، ویا بهتر بگوییم، طبقات‌اجتماعی وروابطی راکه‌حقوق موضوعهٔ جامعه در بین‌آنها مقررداشته است درنظرمی‌گیرند. این دو نحوهٔ دریافت مختلف ازترتیب توزیع ثروت، یکی‌صرفاً اقتصادی ودیگری اساساً اجتماعی، بامسائل بکلی مختلف‌که ازآنها ناشی می‌شود، درتمام مدت قرن نوزدهم دوش به‌دوش درکنار یکدیگرباقی می‌مانند، بدون‌آن‌که غالباً توجهی به تشخیص وافتراق‌آنها بشود.

ب - یکی دیگرازجهات اساسی اختلاف نظرمربوط به نحوهٔ دریافت‌اقتصادیون واجتماعیون ازتعارض بین مصالح عمومی ومنافع خصوصی است.

علماء اقتصادکلاسیك نفع مصرف‌کنندکان را نفع عموم ودرمقابل‌آن نفع تولید کنندگان را نفع‌خصوصی می‌دانند، ولی سن سیمونیان وپس ازآنها همهٔ سوسیالیستها،

تعارض بین‌کارکنان و بیکاره ها و یا چنان‌که بعداً با نظر تنگی خاص و باعبارتی ایراد پذیر می‌گویند ، تعارض بین کارگران و سرمایه داران را مورد توجه قرار می‌دهند . نفع عمومی به نظر آنان عبارتست از نفع کارکنان و نفع شخصی همان نفع بیکارگان است‌که به خرج وزیان کارکنان زندگانی می‌نمایند .آنفانتن می‌گوید : « ما تا کنون چندین بارعیب‌تقسیم بندی اقتصادیون‌معاصررا توضیح داده‌ایم. عناوین تولیدکنندگان ومصرف‌کنندگان روابط موجود بین‌افراد جامعه‌را چنان‌که بایدوشاید روشن‌نمی‌سازد، زیرا صفت واقعاً مشخص جدایی‌آنها کار[1] و بیکارگی است »[2] . نتیجهٔ چنین اختلاف درجهت نظر، اختلاف عقیده دربارهٔ سازمان اجتماعی است . بـه عقیدهٔ اقتصادیون سازمان اجتماع باید با توجه به مصالح مصرف کنندگان ترتیب داده شود و نفع عموم وقتی تأمین می‌گرددکه مصرف‌کننده راضی باشد . ولـی بـه نظر اجتماعیون سازمان اجتماعی باید منطبق برمنافع کارکنان باشد و مصالح عمومی وقتی تأمین می‌شود کـه آنان بتوانند سهم واقعی وحقیقی خودرا ازمحصول اجتماعی‌که بحداعلای ممکن‌ترقی یافته باشد دریافت‌کنند[3] .

۱ . فراموش نکنیم‌که سن سیمو نیان معنی وسیعی برای لفظ « کار » قائل هستند و آنرا منحصربه کارگران نمی‌کنند ، بلکه کار فرمایان هنرپیشگان ، پزشکان ، مهندسان و غیره را نیزمشمول آن می‌دانند .

۲ . Producteur, t III, P . 385

۳ . بازآنفانتن درمقدمه‌کتاب « اقتصاد سیاسی وسیاست » خود (صفحهٔ ۶) می گوید: « تمام مسائل اقتصادی باید به یك اصل مشترك برگشت داده شود ... و برای داوری در بارهٔ سودمندی یك ترتیب ویایك اندیشهٔ اقتصادی باید دیدکه‌آیا این ترتیب ویا این‌اندیشه مستقیماً به حال کارکنان اجتماع مفید هست وآیا بطورغیرمستقیم ممکن است دراصلاح‌وضع وسرنوشت‌آنان دربرابربیکارگی دیگران موثرباشد یا خیر؟ » برای مابسی خوشنودی است که دراین موضوع عقیدهٔ‌آقای الی هاله وی ElieHalévy را در مقالهٔ راجع به سن سیمون (Revue du mois, December 1907) با خود موافق می‌بینیم . نویسندهٔ مذکور این نظریه را یکی ازصفات مشخص مکتب اجتماعی سن سیمون می‌داند . چنان‌که توضیح دادیم یکی دیگراز مشخصات لااقل بهمان اندازه مهم مکتب مذکور اندیشهٔ استقرار حکومت بر اشیاء بجای حکومت براشخاص است .

ج- بالاخره، آخرین اختلاف درجهت نظرکه اهمیت آن کمتر از دیگران نیست اینست که اقتصاد شناسان کلاسیك می‌کوشند تا همهٔ بی‌سامانی های ظاهری اعمال انفرادی انسان را به قوانین علمی ثابت برگردانند ، و چون در این روش به نتیجه می‌رسند ، چنان هماهنگی منافع و توازن اموررا عمیق می‌یابند که از هر نوع اصلاح ودست زدن به‌آن دریغ می‌ورزند . برای آنها همین بس که ثابت کرده‌اند : نیروها و کشش‌های اجتماعی خودکار مانند رقابت خود خواهی شخصی را محدود می‌کند و به مرورزمان آنرا وسیلهٔ پیروزی مصالح اجتماعی قرارمی‌دهد . آنها دیگر در این باره نمی‌اندیشندکه آیا نمی‌توان ازخشونت عمل این نیروهاکاست وآیا نمی‌شود چرخ های دستگاه پنهانی وخودکاری را که کشف کرده‌اند روغن کاری نمود تا با نرمش بیشتری عمل کند .

برخلاف آنها سن سیمونیان ،که دراین موضوع سیسموندی را هم باید برآنان افزود ، ازکندی جریان، ازناشی‌گری وهمچنین از خشونت عمل و بی‌رحمی نیروهای اجتماعی خودکار متأثرمی‌شوند وبنابراین می‌خواهند بجای آنها ازطرف جامعه‌واکنشی ارادی و سنجیده و مستدل نشان داده شود . آنها در برابرخود سازی نظام اقتصادی و التیام خودکارمنافع، التیام قراردادی ویابگفتهٔ آقای الی هاله وی التیام ساختگی خود راعرضه می‌کنندوباعشق وحرارت در پی اجرای آن هستند . ازهمین جاست کوشش های بیشماربرای کشف دستگاه نوینی که بتواند جانشین دستگاه خودکاربشود وازهمین جاست طرح ها و پیشنهادهای غالباً کودکانه برای ترتیب هماهنگ کردن و متعاون ساختن نیروهای اقتصادی . این مساعی ناگزیر محکوم به شکست ، بهترین حربه‌ها را به دشمنان سوسیالسم می‌دهد تا باآن مبارزه‌کنند . مع‌الوصف همهٔ این مساعی و ابتکارات بی‌نتیجه نمی‌ماند و حتی برخی ازآنان درتحولات اجتماعی آینده بسیارمؤثر خواهد شد .

این تعارضات میان دانش اقتصاد از طرفی و سوسیالیسم از طرف دیگر، برای نخستین بار به شدیدترین وجه در عقاید سن‌سیمونیان ظاهر گردید. درست است که مکتب آنان در ریشخند زمان محو شد و شگفت‌کاری‌های آنفانتن تبلیغ آنها را در زمانی‌که مکتب فووریه توسعه می‌یافت قطع کرد. با وجود این در تاریخ علم آنچه مهم است سبقت عقاید و افکار است، و از این‌جهت به نظر ما، بدون تردید مکتب سن‌سیمونی نخستین و فصیح‌ترین و نافذترین بیان عقاید و افکار و احساساتی است که سوسیالیسم قرن نوزدهم را تشکیل می‌دهد[۱].

واز همین‌جا، سر نفوذ و تأثیر کلام آنها دربعضی از نیرومندترین هوشمندان آن زمان کشف می‌شود. کافی است در این‌جا اسم لامنه[۲] و سنت بوف[۳] را به عنوان مثال

---

۱ . غیرممکن است دراینجا اشارهٔ مخصوصی به کتاب کوچك وقابل تحسین آنتوان منگر (تاریخ انتشار ۱۸۸۶) به نام « حق کارگر برتمام محصول کار » نشود (Das recht auf den vollen Arbeitsertrag, trad, franc , paris , 1900) مراجعه به این‌کتاب برای تاریخ سوسیالیسم ضروری است . همچنین لازم است بار دیگر ازکتاب آقای پاره‌تو تحت عنوان « سبك‌های سوسیالیست » Pareto, Les Systèmes socialistes (paris , 1902,en 2 volumes) نام ببریم . که از بدیع‌ترین مآخذ انتقادی (ولی نه بی طرف‌ترین آنها) راجع به سوسیالیسم است . و نیزکتاب آقای بورگن Bourguin تحت عنوان «سبك‌های سوسیالیست وتحول اقتصادی (Les Systèms socialistes et l'evolution èconomique پاریس ۱۹۰۶) محتوی برعالمانه‌ترین انتقادات از عقاید اقتصادی سوسیالیست‌ها است . بالاخره تازه‌ترین کتاب آقای افتالیون Aftalion به‌نام مبانی سوسیالیسم Les Fondements du Socialisime را هم باید ذکر کنیم که در سال ۱۹۲۳ درپاریس انتشار یافته ودارای ملاحظات و نکات بس تازه و دقیق است .

۲ . Lamennais (Felicité, Robert)(۱۷۸۲-۱۸۵۴) فیلسوف فرانسوی که قبلا ازمدافعین سرسخت سلطنت الهی بود وپس‌ازآن مبلغ افکار انقلابی گردید (مترجم) .

۳ . Sainte_Beuve (Charles-Augustin) (۱۸۰۴-۱۸۶۹) نویسنده و نقاد ادبی معروف فرانسه (مترجم) .

ذکر کنیم تا معلوم گردد که قدرت جاذبهٔ آنها درصاحب فکران بکلی مختلف، هرچند ازگرویدن کامل به مکتب هم خودداری کرده باشند ، تاچه پایه بوده است[۱].

۱ . سنت بوف درنامه‌ای به بوشه Buchez می‌نویسد: «من به‌کلیات جنبش‌سن‌سیمونی اظهار علاقه‌کرده‌ام، نه به همهٔ ترتیبات آن‌که شاید هنوز هم چنان‌که باید در ذهن من نقش نبسته است » . (رجوع شود به مکاتبات سنت بوف ، از انتشارات ژان بونه‌رو (JeanBonnerot) ، جلدسوم، صفحهٔ ۲۳۳ ، پاریس ۱۹۳۹) و نیز دربارهٔ تأثیر عقاید سن‌سیمونیان درسنت بوف به‌کتاب جالب ماکزیم لوروی تحت عنوان « سیاست سنت بوف » Maxime Leroy, La politique de Sainte-Beuve صفحات۲۹تا۱۱۵مراجعه شود.

فصل سوم

اجتماعیون تعاون طلب

عنوان «اجتماعیون تعاون طلب»[1] برکسانی اطلاق می‌شود که گمان می‌کردند سازمان های تعاونی آزاد راه حل کافی برای تمام مسائل اجتماعی است ، بـه شرط آن‌که بر طبق شرایط معین (که برحسب مذهب‌ها و مسلك‌ها متفاوت است) تشکیل بشوند .

تفاوت این گروه با پیروان سن سیمون در اینست که سن سیمونیان راه حل را در «اجتماعی‌کردن» مؤسسات اقتصادی جستجو می‌کردند ، نه در «تعاونی ساختن» آنها[2] وبه این مناسبت پیشگامان واقعی مکتب اجتماعی به شمار می‌آیند . چنان‌که می‌دانیم‌فرق بین‌این‌دو بسیاراست : مسلك اجتماعی در واقع «جامعه» را اصل می‌شمارد وبر آن‌است‌که همهٔ افراد ملت را دریك سازمان اجتماعی واحد گردآورد ، و به همین ملاحظه اصطلاح «ملی‌کردن» برعمل آنها رساتر است . مکتب تعاون که بیشتر مبتنی

---

۱ . Socialistes associationnistes

۲ . «تعاون‌که تضادهارا پایان می‌بخشد ، هنوز قالب حقیقی خـود را نیافته است . سازمان‌های تعاونی صورت مؤسسات خصوصی پیداکرده وبا یکدیگر به مبارزه پرداخته‌اند. پس‌تضاد پایان نیافته‌است و وقتی پایان می‌پذیرد که تعاون همگانی بشود» (شرح عقاید سن‌سیمون ، سال‌اول ، صفحهٔ ۱۷۷) .

بر«اصالت فرد» است از آن بیم داردکه فرد درجمع مستهلك شده و بهتر می‌داند که وی را از طریق تشکیل گروه‌های مستقل و کوچك محافظت کند . البته این گروه‌ها می‌توانند آزادانه بایکدیگر متحدگردند ، لیکن وحدت آنها ، چنانچه تحقق‌پذیرد، از بالا تحمیل نمی‌شود بلکه از پایین سرچشمه می‌گیرد .

ولی از طرف دیگراصحاب مکتب تعاون از پیروان مکتب‌آزادی‌طلبی اقتصادی نیز از این لحاظ جدا و منفك هستند که می‌خواهند از طریق سازمان‌های تعاونی ، محیط اجتماعی‌جدیدی به‌وجود آورند . آنها نیزهمانند انفرادیون[1] خواهان گسترش آزاد و بلامانع تمام قوای فردی هستند ، ولی معتقدند که نظام اقتصادی کنونی قوای فردی را جز در مورد دولتیاران انگشت شمار ، سرکوب می‌کند . آنها عقیده دارندکه درخت «حریت» و«فردیت» شکوفان نمی‌گردد، مگر درمحیط جدیدی غرس شود و این محیط نیز به خودی خود به وجود نمی‌آید ، بلکه همان‌طور که باغبان گرمخانه‌هایش را می‌سازد ، باید آن را ساخت . بدین‌ترتیب هریك از نوسازان نقشهٔ سازمان وحتی- چنان‌که از گفتنش پروا ندارند ـ رازمخصوص به‌خود را دارد[2] و همین امر، یعنی اندیشهٔ محیطی متفاوت بامحیط موجود ، محیطی ساخته و پرداخته شده بر اساس طرح‌های خیالی ، سبب شده است که به این دسته از اجتماعیون عنوان و صفت «خیالباف»[3] داده شود.

مع‌الوصف اگرکسی به‌آنها می‌گفت که در صددند محیطی «مصنوعی» به وجود آورند ، سخت برآشفته و آزرده می‌شدند و برعکس مدعی بودند که محیط اجتماعی

---

۱. Les individualistes

۲ . در روزنامهٔ متعلق به آوون ، موسوم به « اکونومیست » شمارهٔ ۲۷ اوت ۱۸۲۱ عبارت ذیل دیده می‌شود : «راز برملا شده است وآن عبارت از تعاون وهمکاری همه جانبه ازطرف همهٔ اعضاء وبرای تمام هدف‌های زندگی‌اجتماعی است» . فووریه نیز تقریباً به‌همین مضمون نوشته‌است: «رازاتحادمنافع‌درتعاون است»(Association domestique, I,p.133) ونیز درجای دیگر می‌نویسد: «امروز ، روزجمعهٔ مقدس ، رازتعاون راکشف کردم».

۳. Utopiste

کنونی ساختگی و مصنوعی است ، و منظور آنها خلق محیط جدید نیست بلکه کشف محیطی است که از پیش به حکم همسازی طبیعت و یا مشیت ازلی الهی متناسب با حوایج حقیقی آدمیان ترتیب داده شده است . در واقع اساس این نوع فکر ، همان اندیشهٔ نظام طبیعی فیزیوکراتها است ، با این اختلاف که تصور اینان از نظام طبیعی مفروض به‌کلی متفاوت با تصور آنان است و همین خود نشان می‌دهد که آن نظام به اصطلاح «طبیعی» بیش از هرچیز از طبیعت دور است زیرا به چشم هریك از ناظران به صورتی متفاوت جلوه‌گر می‌شود . ولی کلام آنها دربارهٔ آن چنان است که به‌خوبی می‌توان آن را مأخوذ از کنه ولاریویر دانست ؛ از آن جمله است این‌عبارت از آوون که ما آن را از دولئان نقل می‌کنیم: «اجتماع تعاونی، عامل بی‌واسطهٔ خداوند به منظور هماهنگ ساختن‌جامعه باطبیعت است»[1]. این‌درست شبیه‌نظریهٔ «مستبد صالح» فیزیوکراتها است. اما فووریه به‌ادعای این‌که توانسته است قانون «جاذبهٔ نفسانی»[2] راکشف کند خود را با نیوتون مقایسه می‌کرد وگمان می‌نمود بارقهٔ نبوغش‌عبارت از آن بود که طریقهٔ‌استفاده ازامیال نفسانی را که پروردگار به‌آدمیان عطاکرده ، دریافته است .

یادآوری این نکته دارای اهمیت است که سوسیالیسم تعاونی ، عکس‌العملی کاملاً آشکار دربرابرانقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بود، زیرا انقلاب مذکور جمعیت‌های تعاونی را همچون بازمانده‌ای از قیود نظام سابق و به منزلهٔ زنجیری بردست و پای فرد تلقی می‌کرد واز آن بیزاری می‌جست[3]. نه‌تنها در «اعلامیهٔ حقوق بشر» نامی از آن نیست

---

۱ . مراجعه شود به‌کتاب ادوار دولئان(Edouard dolléans)،راجع به روبرت اوون ، پاریس ۱۹۰۷ .

۲ . Loi de l'attraction passionnelle

۳ . دراعلامیهٔ حقوق بشر از «آزادی و مالکیت و ایستادگی دربرابر جور وتعدی» وغیره سخن رفته است، ولی ازحق تجمع مطلقاً اثری به چشم نمی‌خورد. می‌دانیم سازمان های حرفه‌ای که یکی‌ازقدیم‌ترین ودرهرحال آزادیخواهانه ترین نوع تجمع واتحاد بود ، به‌موجب قانون ۱۷۹۱ معروف به قانون شاپلیه ، ممنوع گردید و قانون جزای مصوب سال←

بلکه درتمام قلمروها ممنوع شده بود واین را نیز می‌دانیم که چند صباحی بیش نیست که ممنوعیت انجمن‌ها واتحادیه‌ها درفرانسه ملغی‌گردیده است . بنابراین اندیشهٔ این بنیانگذاران نظام غیرمذهبی‌جدیدکه اوون[۱] وفووریه[۲] وکابه[۳] نامیده می‌شدند ، به‌کلی مغایر با روح انقلاب فرانسه بود .

از طرف دیگر مردان ۱۷۸۹ در مورد این‌فکر که اتحادیه را برای‌آزادی‌افراد خطرناك می‌دانستند ، چندان به راه خطا نرفته وتنهاتحت تأثیر خاطرات سازمان‌های صنفی وانجمن‌های مذهبی قدیم قرارنگرفته بودند. یك ضرب‌المثل ایتالیایی‌می‌گوید: «هرکس یك‌شریك‌دارد یك‌ارباب‌دارد». مکتب‌آزادی‌طلبی اقتصادی نیزهمیشه‌کم‌وبیش این‌نگرانی‌را داشته است . بعلاوه بسیاری‌ازاعمال مستبدانهٔ‌اتحادیه‌ها، چه‌اتحادیه‌های سرمایه داری و چه اتحادیه های کارگری مدلل داشته است که این نگرانی‌ها غیر موجه نیست .

چگونه می‌توان این نفی و انکار اصول انقلاب بزرگ را از طرف اجتماعیون تعاون‌طلب نیمهٔ اول قرن نوزدهم توضیح داد؟ حقیقت این‌است که آنها به‌نحوی‌خاص وحتی به مراتب بیش ازسیسموندی وبیش از سن‌سیمونیان تحت تأثیر پدیدهٔ رقابت ، پدیدهٔ هنوز تازه برای‌آن زمان ، قرارگرفته بودند . این‌مبارزه‌که بین تولیدکنندگان به خاطر سود ، وبین‌کارگران به خاطرمزد ، به‌محض درهم شکستن اساس سازمان‌های صنفی سابق درگیر شده بود ، به‌نظرآنان همچون بلیهٔ اجتماعی بزرگی جلوه می‌نمود. آنها باتیزهوشی قابل‌ملاحظه‌ای پیش‌بینی‌کردندکه رقابت به‌سود سرمایه داران بزرگ

→ ۱۸۱۰ هرنوع سازمان وانجمنی را که بیش از بیست عضو داشت ، مشمول مجازات سنگین قرارمی‌داد. این‌ممنوعیت به‌تدریج درطول‌قرن۱۹ محدودگردید. نخست‌درمورد‌انجمن‌های خودیاری و سپس دربارهٔ اتحادیه‌های حرفه‌ای از بین رفت،ولی‌الغاء کامل‌آن در ۱۹۰۱ به موجب قانون اول ژویه صورت‌گرفت .

۱. Owen ۲. Fourier ۳. Cabet

منجر به انحصار خواهد شد[۱] آنها نه‌خواهان رقابت بودند و نه طالب انحصار، به‌همین جهت یگانه وسیلهٔ حذف رقابت را با حفظ آزادی و مقتضیات تولید، در سازمان‌های تعاونی می‌دانستند، ولی البته نه به‌صورت اتحادیه‌های صنفی که مورد توجه آنها نبود بلکه به صورت شرکت‌های تعاونی. و در این مورد هنوز کسی نتوانسته است بگوید که آنها خطا و اشتباه کرده‌اند.

☆ ☆ ☆

درمیان اجتماعیون تعاون طلب، نام دوتن بیش‌از همه معرف مکتب‌مذکوراست و آن دو: رابرت آوون و شارل فووریه هستندکه کاملا معاصر یکدیگر بودند. زیرا اولی‌متولد۱۷۷۱ و دومی‌متولد ۱۷۷۲ است[۲] باوجوداین‌آنها تقریباً بطورکامل‌نسبت به یکدیگر بیگانه ماندند. به‌نظر نمی‌آیدکه‌آوون کوچکترین توجهی به‌طریقهٔفووریه داشته باشد. فووریه نیز اگرچه‌گاهی از «طرح واحدهای اجتماعی آقای آوون» سخن می‌راند ولی اشارات او همیشه با ترشرویی‌ست. بعلاوه ظاهراً وی جزاز طریق افواه آشنائی دیگری با افکار آوون نداشته است[۳].

---

۱ . «این‌نکته محققاست نظام رقابت‌آزاد که مورد تقاضای اقتصادشناسان جاهل‌است وبه منظور مبارزه با انحصار مقرر شده است، جزآن‌که درتمام رشته‌ها به‌تشکیل انحصارات بزرگ منجرشود. نتیجهٔ‌دیگری ندارد». (ویکتور دوکنسیدران ،کتاب «اصول سوسیالیسم» (Victor de Considérant, Principes de Socialisme

۲ . اولین کتاب‌فووریه‌بنام«امیال‌چهارگانه» Les quatre mouvements مربوط به‌سال ۱۸۰۸ و آخرین اثرش یعنی « صنعت نافرجام » La fausse Industrie درسال ۱۸۳۵ منتشر شده است. در حالی که اولین اثر آوون بنام « گزارشی دربارهٔ مستمندان » Report on the Poor به‌سال ۱۸۱۷ و آخرین آن یعنی « کتاب دنیای اخلاقی جدید » The Book of the New Moral World در ۱۸۴۵ انتشار یافته است.

۳ . « به‌موجب گزارش مشروحی که روزنامه‌نگاران دربارهٔ مؤسسات انگلیسی تحت ادارهٔ آقای آوون داده‌اند، چنین به‌نظر می‌رسد که در موردآنها سه خطای بزرگ مرتکب شده‌اندکه هریك ازآنها به‌خودی خودکافی است تاچنین تشبثی را باناکامی‌مواجه سازد... یعنی‌کثرت نفرات... مساوات... وفقدان کشاورزی» (وحدت جهانی- قسمت دوم- صفحهٔ ۳۵ Unité Universelle,II,35 ·

این بی‌خبری متقابل آنها نسبت به‌یکدیگر چه از لحاظ دقت و کنجکاوی علمی و چه از جهت صفت فروتنی مایهٔ مباهات هیچ یك از آنها نیست، معهذا می‌توان آن را چنین توضیح داد: که این دو اگرچه ازجهاتی بهم نزدیك هستند؛ به‌این معنی که هردو طرحی برای تجدید سازمان اجتماع براساس تشکیل واحدهای تعاونی مستقل عرضه می‌کنند، واحدها به‌صورت جهانی کوچك که می‌بایست نمونه و سر مشق دنیای بزرگ آینده و یا به‌عبارت دیگر خمیر مایهٔ استحاله جامعهٔ بشود. واگرچه هردو پس ازمرگشان صاحب فرزندی می‌شوند که « شرکت تعاونی » نام می‌گیرد ، فرزندی که انتظار ولادت آن‌را نداشتند؛ باوجوداین هریك ازآنها دردنیای جداگانه‌ای می‌زیست. بدون این‌که بخواهیم در این‌جا به‌آن صفت خطابی ساده که مقابله نام دارد بپردازیم، برای توضیح مقام هریك از آنها بایدبگوییم : که آوون کارخانه‌داری بسیار ثروتمند و از مشاهیر ومتنفذین کشور وعصرخویش بود ومستمعینی درمیان بزرگان جهان داشت. درحالی‌که فووریه جزمستخدم کوچك تجارتخانه و یا چنان‌که خود او می‌گوید غیر از یك « پادو مغازه» نبود ، و بعدها سرمایه‌دار کوچکی شد که شهرتش به زحمت از محفل محدود دوستانش تجاوز می‌کرد. ولی برخلاف آنچه از موقع اجتماعی آنها قابل تصوراست ، در این میان آن کارخانه‌دار ملیونر بود که سوسیالیست و به‌تمام معنی کلمه اشتراکی ، مبارز، هجانویس، سخنور وضدروحانی ازکار درآمد. درصورتی که‌رقیب بی‌نام‌ونشانش پیرپسری مجرد با اخلاق پیر دخترها باقی ماند که هیچ‌گاه جز برای شنیدن موزیك نظامی از خانه خارج نمی‌شد. فووریه نویسنده‌ای بودشکیبا که خودرا مجبورمی‌ساخت هر روز مقدار معینی‌مطلب بنویسدو به انتظار شریکی در سرمایه بنشیند که هرگز بسراغش نیامد.

مکتب اجتماعیون تعاونی غیراز این دومرشد، رهبران دیگری نیز دارد، و ما باید سطوری را به‌لوی بلان[۱] ودر درجهٔ ثانوی به‌لورو[۲] وکابه[۳] اختصاص بدهیم.

Cabet (۳) Leroux (۲) Louis Blanc (۱)

۱

رابرت‌اوون

درمیان همهٔ اجتماعیون، رابرت اوون[۱] چهره‌ای بسیار اصیل وحتی منحصر به فرد است. کجا می‌توان چون اوکسی رایافت‌که درعین حال کار فرمایی بزرگ ، مرد ابتکارات اقتصادی و معاملات بزرگ تجاری ویکی ازسلاطین صنعت درعصر خودنیز بوده باشد؟ اما مسلك اجتماعیش تنها عبارت از انسان دوستی یک کار فرمای خوب نبود. بی‌شک به‌معنی اصطلاحی وحزبی کلمه،وی‌را نمی‌توان‌سوسیالیست‌انقلابی‌دانست. اوون حتی از شرکت در جنبش چارتیست‌ها[۲] که امروزه بسیار معتدل به‌نظر می‌رسد خودداری ورزید. اوهرگز سلب مالکیت از سرمایه‌داران را هدف‌کارگران قرارنداد، بلکه‌آنان را به‌ایجادسرمایه‌های‌جدید هدایت کرد، وهمین‌نکته است‌که حتی امروزه نیز برنامهٔ طرفداران نهضت تعاونی را ازبرنامهٔ اصحاب مکتب اجتماعی جدامی‌سازد، بااین‌همه اوبه‌معنی‌واقعی‌کلمه سوسیالیست بلکه‌کمونیست بود. ونیزمحتملا اوون‌اولین

---

۱ . Robert Owen.

۲ . اگرچه نهضت طرفداران منشور(چارت)،جنبشی‌کارگری بودکه بوسیلهٔ«اتحادیهٔ کارگران» Working men's Association (۱۸۳۹-۱۸۳۶) هدایت ورهبری می‌شد. معهذا مطالباتی‌که در منشور معروف انگلستان آمده بود منحصراً مربوط به امور سیاسی و مهم‌ترین آنها «انتخابات عمومی» بود . تاریخ این جنبش به تفصیل تمام در کتاب دولئان آمده است (Dolléans, Le Chartisme 2vol . Paris 1912).

کسی است که لفظ «سوسیالیسم» را همچون یک پرچم به‌اهتزاز درآورد[1].

از طرف دیگر اگرچه او معمار بزرگ مدینه‌های تخیلی بود که بزودی ناپدید شدند، معذلک مبتکر یک سلسله اصلاحات و یک رشته تأسیسات عملی و با دوام گردید که پس ازوی پیوسته توسعه یافته و به «مؤسسات کارفرمایی» معروف شده‌اند.

---

۱ . احتمال دارد اولین‌کتابی‌که برپشت جلد آن این عنوان مشعشع‌نقش بسته،رسالهٔ جنجالی اوون تحت عنوان‌سوسیالیسم‌چیست « ?What is socialisme » چاپ ۱۸۴۱ بوده باشد. بی‌شك وی بر آن گمان بوده که این لغت را خود ابداع کرده است ولی چنین به نظر می‌رسد که نویسندهٔ‌سوسیالیست فرانسوی به‌نام‌پیرلورو Pierre Leroux دارای‌حق‌تقدم باشد (به‌صفحات بعدی‌مراجعه شود).

زندگانی اوون بسیار طولانی بود وی بسال ۱۸۵۸ در حالی که یك عمر پرکت را پشت سر گذاشته بود در۸۷ سالگی چشم از جهان فروبست. او در خانواده‌ای از پیشه‌وران کوچك سرزمین گال (Galles) به‌دنیا آمد و درآغاز به شاگردی‌کارگاه مشغول شد و کمی بعد با سرمایه‌ای معادل یکصد لیره که از پدر به قرض گرفته بود در رشتهٔ ریسندگی پنبه به‌صورت کارفرمایی‌کوچك در آمد و آنگاه به‌سرعت مراحل ترقی را پیمود وپیش از آن‌که به سی‌سالگی برسد شریك و مدیر یکی ازکارخانه های بزرگ اسکاتلند در نیولانارك شد (New Lanark). در آنجا براثر ابتکارات در امورفنی ومؤسسات‌کارفرمایی کم‌کم‌نامش بر سرزبان‌ها افتاد. وهم در آنجا بودکه افکارش در بارهٔ تعلیم و تربیت انسان شکل قطعی بخودگرفت. کارخانه‌اش بزودی به‌صورت زیارتگاهی بسیار اشرافی درآمدکه جمع کثیری از رجال مشهور ازآن دیدن نمودند. و تنی چند از سلاطین با آنکه جزء بازدید کنندگان نبودند، لااقل باوی در ارتباط ومکاتبه بودندکه از آن میان نام پادشاه پروس از نظر بحث در مسائل مربوط به‌تعلیم وتربیت ونام پادشاه هلند ازلحاظ بررسی درامور معاضدت وکمك قابل ذکر است.

بحران بزرگ سال۱۸۱۵، بیسامانی‌های موحش نظام‌اقتصادی موجودرا براوآشکار ساخت. وازآن زمان‌دومین‌دوران زندگی یعنی مرحلهٔ آزمایش‌های‌اشتراکی وی‌آغاز گشت. در۱۸۲۵ در ایالت‌ایندیانای امریکا مهاجرنشین‌معروف«هماهنگی‌جدید New Harmony» را تأسیس‌کرد و درهمان اوان یکی ازشاگردانش در ابیستون Obistone واقع دراسکاتلند نمونهٔ دیگری از آنرا ایجاد نمود. این دو سازمان‌فقط‌مدت‌کوتاهی دوام‌آوردند. در۱۸۲۲ آزمایش «مخازن مبادله Magasin d'échange» جانشین‌تأسیس مهاجر نشین‌ها گردید که

←

بالاخره ، اگرچه او را در شمار اجتماعیون تعاون طلب قرار داده‌ایم ، معذلك نباید چنین تصورکردکه تعاون تنها راه حل مورد نظر او بوده است. درحقیقت وی به‌هر راه حلی اندکی پرداخت. اوون آزمایش‌های خودرا با تأسیسات کار فرمایی آغاز کرد. درکارخانه نیولانارکش تقریباً تمام تأسیساتی را که بعدها در طرح های اقتصاد اجتماعی واردگردید ازقبیل خانه‌های مسکونی‌کارگران با باغچه‌ها و سفره خانه‌ها و فروشگاه‌های اختصاصی و صندوق پس‌انداز وغیره وارد ساخت . بعلاوه در مورد آنچه دیرزمانی بعد «قوانین‌کار» نامیده شد، نیم‌قرن برزمانه پیشی‌گرفت و با اقدامات ذیل نخستین‌گام را در این‌قلمرو برداشت:

۱ـ تقلیل ساعات‌کار برای افرادبالغ از۱۷ ساعت به۱۰ ساعت.

۲ـ خودداری از استخدام‌کودکان‌کمتر از ده سال و تأسیس آموزشگاه‌ها برای

توفیق آن بیشتر ازتجربهٔ قبلی نبود.

در این احوال اوون‌که به ۶۳ سالگی رسیده ، ازآزمایش‌های سابق ناامید شده ولی همچنان پابند معتقدات خویش بود به سومین دوران زندگانی خود گام گذاردکه آن نیز طولانی بود. زندگی این دوره صرف تبلیغ بشارت نامهٔ « دنیای اخلاقی جدید » شد . این عنوانی است‌که وی به‌مهم‌ترین‌کتابش یعنی « The New Moral World » چاپ ۱۸۴۵ داده است ونیز نام روزنامهٔ بودکه از۱۸۳۴ به‌بعد منتشرمی‌کرد.اوون درنهضت‌اتحادیه‌های کارگری فعالانه شرکت جست. ولی ظاهراً دلبستگی زیادی به‌جنبش تعاونی نداشته است ، جنبشی‌که معهذا خودرا به‌وی منتسب می‌سازد ودرعین حال برجسته‌ترین‌عنوان‌افتخار اواست (اگرچه‌عمرش‌آن‌قدردوام کرد تا شروع این نهضت رابه‌بیند: زیرا تأسیس سازمان تعاونی پیش‌آهنگان روچدال Pionniers de Rochdal مربوط به‌سال ۱۸۴۴ است).

اوون بهیچ‌وجه نویسنده نبود. اوبیش ازآن فعالیت داشت‌که به‌چنین امری بپردازد. بهمین جهت تعدادکمی‌کتاب ازوی به‌یادگار مانده است. در عوض سخنران و روزنامه نگار خستگی ناپذیری بود. ولی باید اعتراف‌کردکه وقتی امروزه نطق‌ها ومقالات‌او رامی‌خوانیم مطلبی‌که شهرت‌آنهارا توجیه‌کند نمی‌یابیم.

برای شرح‌حال مشروح ونیز راجع به‌معتقدات ومکتب اوون به‌کتاب پرارج دولئان بنام (ربرت اوون) مراجعه شود.

Dolléans , Robert Owen Paris , 1907 .

آنان ، آموزشگاه‌هایی‌که برای اولین بارکاملا غیرمذهبی بودند.

۳ـ الغای جریمه‌های نقدی‌که درآن زمان رواج کامل داشت[1].

ولی وقتی اوون متوجه شدکه سرمشق او وکامیابی‌هایش‌در صنعت نمی‌تواند کار فرمایان‌را به‌عقاید وافکارش بگرواند روبه‌سوی حکومت‌ها آورد. وی نخست‌به‌دولت متبوع خود وسپس به‌فرمانروایان خارجی مراجعه‌کردوکوشیدتا بدین وسیله‌اصلاحاتی را که می‌خواست تنها باتوسل به حسن نیت طبقات حاکم‌بدست آورد، از طریق قانون تحصیل و تأمین‌کند.

اوون پیش از لرد شفتسبری برای محدود کردن کار اطفال در کارخانه‌ها وارد مبارزه‌گردید و در وضع‌قانون۱۸۱۹که نه‌سالگی‌را حداقل سن برای قبول‌درکارخانه‌ها قرارمی‌داددخالت‌داشت وحتی تقاضاکردکه شرط‌سن تاده سالگی افزایش یابد باوجود این‌پس‌ازآن‌که به‌ضعف این‌دوقدرت یعنی‌دولت وکارفرمایان برای خدمت وکمك به‌ـ ترقیات اجتماعی پی برد، درحالی‌که ازناچیز بودن نتایج حاصله ازجانب دولت، دلزده ومأیوس‌شده بود به‌ملجاء سوم یعنی «تعاون» روی آورد ، وایجاد محیط جدیدی راکه

۱ . اوون درپاسخ شرکایش‌که ازبدعت‌های او شکوه داشتند ، بدعت هایی‌که در آن روزگارفضیحت به‌شمارمی‌آمدند،سخنان زیررا برزبان‌آورده‌که‌حتی برای‌شرایط‌امروزی نیز تازگی خودرا ازدست نداده است:

«قطعاً تجربه به شما آموخته است ، چه تفاوتی‌است بین ادوات وابزار فنی پاکیزه و براق ومرتب ازیك‌سو و ادوات آلوده و نامنظم و فرسوده ودر شرف اسقاط از سوی دیگر . بنابراین اگر توجهی‌که شما نسبت‌به‌ماشین‌های بی‌جان مبذول‌می‌دارید،چنین نتایج‌سودمندی داشته باشد فکرکنید اگر همین توجه رانسبت به‌ماشین‌های‌جان‌دارو دربارهٔ این ادوات‌زنده که دارای ساختمانی بسیار قابل تحسین هستند مبذول‌دارید چه حاصلی به‌بارخواهید آورد؟ آیا طبیعی نیست‌که این‌ابزارهای معضل وظریف‌را اگر پاك وتمیز نگاهداری‌کنند وباملایمت باآنها رفتار نمایند و در روابط باآنان ازاصطکاك‌های روحی تحریك آمیز اجتناب به‌عمل آورند وبرای آنها غذا ووسایل‌لازم‌برای‌ادامه حیات وحفظ تندرستی‌رافراهم‌سازند،ازلحاظ نیرومندی ومیزان باردهی وضع بهتری خواهند یافت ؛ واز ضایع واسقاط شدن پیش‌ازموقع آنان جلوگیری بعمل خواهدآمد .»

برای حل مسألهٔ اجتماعی ضروری می‌دانست ازآن تقاضا داشت .

۱

نو سازی محیط

اندیشهٔ اساسی اوون، اندیشهٔ غالب و حاکم براو ، ایجاد محیط اجتماعی‌جدید است. همین اندیشه‌است که‌درخلال همهٔ تلاش‌هاوکوشش‌ها، رهنمای اواست،وبازهمین اندیشه‌است که برای تحقق بخشیدن بدان، پی‌درپی به‌کارفرمایان ، به‌دولت وسرانجام به‌شرکت‌های تعاونی متوسل می‌شود.

به‌این‌مناسبت‌اوون‌را می‌توان‌پدر رشته‌ای‌ازعلوم‌شناخت‌که‌جامعه‌شناسان‌امروز، آنرا«علت‌شناسی»[۱] می‌نامند: یعنی‌مطابقت یافتن‌انسان‌بامحیط ومتابعت‌ازآن. نظریهٔ‌اودر قلمرواقتصاد تاحدی‌همان نظریهٔ‌لامارك درقلمرو زیست‌شناسی‌است، یعنی‌اعتقاد به‌تغییر ساختمان‌بدن به‌علت‌تأثیرمحیط براعضاءوجوارح. ازلحاظ فطرت‌انسان نه‌نیك‌است و نه‌بد، بلکه‌همانست‌که محیط‌می‌سازد. اگردرحال‌حاضرانسان‌به‌بدی‌گراییده، بدان‌سبب‌است‌که نظام‌اجتماعی واقتصادی کنونی نفرت انگیزاست. باوجود این‌باید یادآورشدکه ظاهراً اوون کمترین اهمیتی برای محیط «طبیعی»قائل نبوده است، درصورتی‌که محیط‌طبیعی برای مکتب‌های دیگر ازقبیل مکتب لوپله[۲] عامل اساسی به‌شمار می‌آید. اوون فقط به محیط اجتماعی اهمیت می‌داد، محیطی‌که بوسیلهٔ تعلیم وتربیت ویا ازطریق قانون‌گذاری و یا بوسیلهٔ اعمال سنجیده و عقلایی مردم بوجود می‌آید[۳]. می‌گوید محیط را

۱. Etiologie

۲. Le Play

۳ . تعلیم تربیت در طریقهٔ اوون مقامی پرارج دارد. باتوجه به‌معتقدات او که جنبهٔ فلسفی دارد، برای تعلیم وتربیت قدرت نامتناهی قائل است . بوسیلهٔ تعلیم و تربیت می‌توان انسان‌را مطابق دلخواه ساخت، همان‌طورکه‌کفش وکلاه را به دلخواه می‌سازند مقایسهٔ این افکاربااندیشه‌هایی‌که مبنای‌کتاب امیل تألیف روسواست بسیار جالب خواهد بود ولی ورود به‌این مقوله مارا از موضوع بحث خارج می‌سازد،

دگرگون‌سازیم، آدمیان عوض می‌شوند! دراین برهان‌دورفاسدی‌وجود داردکه‌ظاهراً اوون متوجه‌آن‌نبوده‌است. زیرا اگرانسان خود مصنوع محیط است، چگونه قادربه‌دگرگون ساختن آن خواهد شد. اگربخواهیم مثالی عامیانه بکاربریم این بدان می‌ماندکه کسی بخواهد با دست خود، با کشیدن موهای سرخویش رو ببالا خود را از روی زمین بلند کند. معهذا باید بگوییم‌که خطای اوثمربخش و با برکت بود. زیرامنشاء آغاز نهضتی شدکه سرانجام به‌مؤسسات باشکوه «شهر باغ»[۱]های کارگری انگلستان منتهی گردید، واقعاً اوون را باید مبتکراین فکردانست‌که می‌بایستی برای‌کار محیطی‌توأم باآسودگی وزیبایی فراهم آورد تاموجب مضاعف شدن نیروی آن بشود.

بدیهی است، از لحاظ اخلاقی، این مسلك جبری به انکار هر نوع مسؤلیت درفرد انسانی، به انکار مفهوم شایستگی و عدم شایستگی، تحسین یا تقبیح، پاداش یاکیفر منتهی می‌گردید، زیراآدمی جزآنچه هست نمی‌تواند باشد[۲].

به‌طریق اولی چنین طرز تفکری هرنوع تأثیر ونفوذ مذهب، حتی‌نفوذمسیحیت را ردمی‌کرد. تذکر این‌نکته‌زاید وعاری ازفایده نیست، زیرا نشان می‌دهد،چرااوون نتوانست، درجامعهٔ برآشفتهٔ انگلستان از مسلکی‌که درنظرآن‌الحادی بی‌شرمانه‌جلوه می‌نمود، کمترین حمایتی بدست‌آورد؛ باآنکه درواقع وی خداپرست بود[۳].

---

۱. Cités_jardins

۲. «نظریهٔ مسئولیت یکی از نامعقول‌ترین اندیشه‌ها ودرعمل منشاء بسیاری‌ازمفاسد بوده است» «اصول‌الدین دنیای اخلاقی جدید – ۱۸۳۸ –

Cathéchisme du nouveav monde moral, 1838

۳. ولی اگر سخن اوون را باورکنیم، این مسلك جبری‌که سبب بی‌اعتباری او در در نظر اعیان و خواص شده بود، در میان طبقهٔ کارگر قدرت عمل وسیعی برایش فراهم آورده‌بود. خودش‌آنرا چنین توجیه‌می‌نماید: «من، آزاد، ازتمام پیش‌داوری‌های‌مذهبی، به تمام انسان‌ها وفطرت انسانی باعطوفتی بی‌پایان‌می‌نگریستم. دیگر آدمیان درنظرمن‌مسئول اعمال خود جلوه نمی‌کردند» (از ترجمهٔ احوال اوون به‌قلم خودش، نقل شده از دولئان صفحهٔ ۷۴)

اما از لحاظ اقتصادی، این مسلك به‌مساوات طلبی مطلق، به‌پرداخت دستمزدها برحسب احتیاج و نه به تناسب استعداد، منجر می‌گشت. زیرا چرا با هوش‌تر بودن و یا حتی پرکارتر بودن باید مستوجب دریافت دستمزدی بیشتر باشد؛ در حالی که این صفات فقط ناشی از شرایط محیط است. توضیح این که سازمان‌های تعاونی پیرو مکتب اوون مطلقاً اشتراکی بوده‌اند، درهمین نکته است.

ما در این‌جا نیازی به‌شرح تاریخ این مهاجرنشین‌ها نداریم. بخصوص‌که این سازمان‌ها با نظایر خود تفاوتی نداشتند؛ سازمان‌هایی که بسیار یك نواخت و مشابه بودند و برای بنیان‌گذاران خود جزیأس و ناکامی به‌بار نیاوردند. اوون خود سرانجام ناگزیر اعتراف‌کرد، در ایجاد آن محیطی که می‌بایست انسان را نوسازی کند توفیق نیافته است. آنگاه باچشم پوشی از داعیهٔ ایجاد جامعهٔ سراسر جدید، راه حل را در جامعهٔ موجود جستجو کرد و به ریشه کن ساختن گیاهان هرزه و طفیلی که از هرسو محصورش ساخته‌اند قناعت ورزید. و بدین ترتیب به‌دومین اندیشهٔ اساسی خود رسید.

۲

حذف سود

اولین اقدام برای دگرگون ساختن محیط اقتصادی، همانا حذف سود است. میل سودجویی، بلیهٔ اصلی،گناه نخستین، میوهٔ ممنوع جنت عدن وهمان‌است که سبب هبوط بنی‌آدم شده است. اساساً سود چیست؟ سود عبارت از زیادتی قیمت است بر مخارج تولید. پس برحسب تعریف، متضمن بی‌عدالتی است؛ زیرا قیمت عادله باید قیمت تمام شده باشد. محصولات باید به‌همان قیمتی فروخته شوند که به مصرف تولید آنها رسیده است، نه‌بیشتر ونه‌کمتر. سودتنهابی‌عدالت نیست، بلکه خطری همیشگی و علت‌العلل بحران های اقتصادی ناشی از اضافه تولید و یا بهتر بگوییم ناشی از کم

مصرفی است[۱] زیرا همین عامل است که ازکارگر امکان باز خرید حاصل کار خودراسلب می‌کند و درنتیجه او را از مصرف نمودن معادل آنچه ساخته است باز می‌دارد. کارگر چگونه می‌تواند آنچه را تولید می‌کند به‌مصرف برساند، درحالی‌که برمحصول کار او به‌محض بیرون آمدن اززیردستش، اضافه ارزشی تحمیل می‌شودکه دیگر نه‌او و نه‌هیچ کارگر دیگر قدرت خرید آن‌را نخواهد داشت؛ زیرا هر کارگر دیگرکه کاری مساوی انجام می‌دهد، برای خرید وپرداخت قیمت‌کالا چیزی جز همان مقدار مزد نمی‌تواند عرضه کند.

برای الغاء این طفیلی‌گری و حذف این برداشت ناموجه چه‌بایدکرد؟ آیاکافی است‌که‌آن رابه‌عمل طبیعی‌رقابت واگذاریم؟ اقتصادیون پاسخ مثبت می‌دهند، بالاخص چنان‌که خواهیم دهید اقتصاد شناسان وابسته به‌مکتب جدید «کام جویی» با قدت تمام استدلال می‌نمایند که درنظام رقابت کامل نرخ سودها تدریجاً به صفر خواهد رسید. ولی اوون آن‌را باور ندارد. درنظر وی برعکس رقابت وسودغیرقابل تفکیك هستند، زیرا اگریکی درحکم جنگ است دیگری «غنیمت» آن است[۲].

۱ . اوون مانند همهٔ اقتصادشناسان واجتماعیون معاصرخود ازبحران بزرگ‌اقتصادی سال ۱۸۱۵ تأثیر پذیرفته بود.

۲ . به‌نظر می‌رسد، این ایراد را بتوان متوجه عقیدهٔ اوون ساخت‌که بالاخره،امراز دو شق خارج نیست: یا سود جزء مخارج تولید است و ازربح سرمایه قابل تمیز نیست. در این‌صورت البته صحیح است‌که رقابت حتی نظام‌کامل رقابت هم، سود را ازبین نخواهدبرد. زیرا رقابت فقط می‌تواند قیمت فروش را تاحد قیمت تمام شده پایین بیاورد. ولی در چنین حالی سود نه غیرعادلانه است ونه عنصری طفیلی، زیرا محصول به‌همان قیمت‌که تمام شده‌ـ نه‌بیشتر ونه‌کمترـ فروخته می‌شود.

ویاآنکه «سود» جزء مخارج تولید وارد نمی‌شود و با ربح سرمایه یکی نیست و فقط زیادی قیمت فروش برقیمت تمام شده است که در این حال آن را می‌توان عنصری طفیلی دانست. ولی از طرف دیگر دراین‌حال بالضروره، درنظام رقابت کامل، می‌بایست سود از میان برود. زیرا چنین درامدی فقط در شرایط و اوضاع واحوال‌کم وبیش انحصاری‌ممکن است تحصیل شود.

←

بنا براین می‌بایست ترتیباتی پدیدآید تا سود از میان برود و به‌همراه آن «همهٔ آن ساخت وپاخت‌ها که حاصل میل پایان ناپذیر ارزان‌خریدن وگران فروختن‌است» نابودگردد. اسباب و ابزارسودچیزی‌جز پول نیست. بی‌شك سود به‌وسیلهٔ پول تحقق‌می‌یابد[1] به‌وسیلهٔ پول است‌که سود درهر مبادله‌ای رخنه می‌کند واین ناهنجاری ، یعنی فروش کالارا به‌قیمتی بالاتر از ارزش آن ممکن می‌سازد. بنا براین ضربت قاطع را بایدبرپول واردکرد وآنرا نابود ساخت و بجای‌آن، برگه‌های اعتباری که نمایندهٔ میزان کارباشد وما آن را «کار-ارز»[2] می‌نامیم رواج داد. کار - ارز معیار حقیقی ارزش و بسی‌برتر ازپول فلزی یاکاغذی‌است. زیرا علت وجوهر ومادهٔارزش‌کاراست. بنابراین‌کاملاطبیعی است‌که همان نیز مقیاس ارزش قرار داده شود. چنان‌که می‌بینیم اوون نظریهٔ ریکاردو را دربارهٔ ارزش اقتباس می‌کند ولی ازآن نتایج غیره منتظره بدست می‌آورد .

مطابق مقدار ساعات کاری که صرف تولید کالا می‌شود باید به تولید کننده در موقع‌فروش‌آن «کار-ارز»داده شود.مصرف‌کننده نیز در موقع خرید باید همان‌مقدار، نه بیشترو نه‌کمتر، کار- ارز تحویل بدهد. بدین‌ترتیب سوداز بین‌خواهد رفت.

← ولی تمیز بین ربح سرمایه و سود کارفرما درعصر اوون هنوز شناخته نبود. بنا براین وی دربرابر برهان فوق شاید چنین پاسخ می‌داد که سود و ربح هردو یکی است و اگرسود مدعی شودکه جزئی از مخارج تولید است و در مقابل رقابت ایستادگی‌کند، ادعایش باطل است و در مخارج تولید محلی برای آن نیست. زیرا مخارج تولید فقط از کار و استهلاك ضروری برای تجدید سرمایه تشکیل می‌شود . بنا بر این باید سود را از مخارج تولید خارج ساخت.

۱ . «پول فلزی علت انبوه جرایم و منشاء بی‌عدالتی ومسکنت ویکی‌ازارکان«محیط» است‌که بیش از هرعامل دیگر سبب فساد اخلاق و تبدیل جهان به‌جهنم واقعی شده است » و نیز این جمله‌که هنوز تازگی خودرا از دست نداده قابل یادآوری است: « راز سود عبارت است ازخریدن ارزان وفروختن گران به‌وسیلهٔ یك‌مظهر مصنوعی‌ثروت‌که برخلاف‌خودثروت فاقد قوهٔ انقباض وانبساط است .»

۲ . Labour Notes . معنی‌آن‌درزبان انگلیسی‌اسکناس‌کاراست وآن‌را درفرانسه Bons de travail می‌گویند و ما ناچار «کار-ارز» ترجمه‌کرده‌ایم.

لعن و نفرین برپول مطلب تازه‌ای نبود ولی آنچه در این میان اندیشه‌ای جدید و امری بدیع بشمار می‌آمد و اوون آن را «کشفی مهم‌تر از اکتشاف معادن مکزیك وپرو» می‌دانست همان قراردادن «کار-ارز» به‌جای پول بود. چنان‌که‌می‌دانیم فکرکار-ارز در برنامهٔ مکتب‌های اجتماعی و اشتراکی جای گرفته ولی اظهار و ابتکار آن‌ازطرف اوون،واقعاً تعجب‌آور است، زیرا با آرمان اشتراکی وی، با اصل «به‌هرکس به‌اندازهٔ احتیاجش» به‌هیچ وجه سازگار نیست. چه ارزنامهٔ کار، همان طور که بعدها مورد تقاضای مکتب اجتماعی است مسلماً ایجاب می‌کند که «پاداش هرکس به نسبت کارش داده شود». پس اگر درمورد توزیع احتیاج به‌چنین محاسباتی نباشد،چه‌ضرورت داردکه آن را با این دقت درمورد مبادلات رعایت‌کنیم[1].

نکتهٔ باقی این‌بودکه‌آیا حذف پول عملا تحقق‌پذیراست؟ آزمایش‌آن،به‌وسیلهٔ تأسیس «مخازن مبادلهٔ‌کار»[2] درلندن به‌عمل‌آمد، آزمایشی‌که اصیل‌ترین وجالب‌ترین مرحلهٔ نهضت اوونی بود، اگرچه اوون منکرشده است‌که خوداوشخصاً مؤسس‌وسازمان دهندهٔ آن بوده باشد. مؤسسهٔ مذکور عبارت از شرکتی تعاونی با یك سرای تجارتی بود که هریك از شرکاء می‌توانست محصول‌کار خود را به آنجا تحویل دهد وقیمت‌آن را با برگه‌های«کار-ارز» دریافت دارد. میزان قیمت ازروی ساعات‌کاری‌که صرف‌تولید کالا شده بود وخودشریك‌آنرا تعیین می‌کرد ارزیابی‌می‌شد، این‌محصولات که به‌صورت کالاهای تجارتی درآمده وقیمت آنها برحسب ساعات‌کار معین‌شده بوددرسرای‌شرکت

---

۱. اوون توجه به این تناقص داشت. ولی نباید فراموش‌کردکه این ترتیب راه‌حلی موقتی و مصلحتی بودکه اوون به علت عدم توانایی در عملی ساختن راه‌حل قطعی یعنی‌ایجاد جمعیت‌های اشتراکی درمحیط اجتماعی جدید، ناگزیربه‌آن قناعت می‌کرد. درمهاجرنشین معروف «همسازی نوین یانیوهارمونی»کار را از توزیع ثروت‌به تناسب خدمات‌آغازکردند تا به‌تدریج به‌نظام مساوات یعنی تساوی، بدون در نظرگرفتن‌میزان کار و خدمات برسند. ولی از این تحول جز نابودی سازمان مذکور در ظرف شش ماه نتیجه دیگری به‌بارنیامد.

۱. National Equitable Labour Exchange

نگاهداری می‌شد و در دسترس شرکایی که مایل به خریداری بودند قرار می‌گرفت. مشتریان فقط باکار- ارز قیمت‌ها را که روی برچسب نوشته شده بود تأدیه می‌کردند. به این ترتیب، هرکارگر که مثلا ده ساعت‌کار برای ساختن یك جفت‌کفش مصرف‌کرده بود، اطمینان داشت‌که می‌تواند هرکالایی‌راکه ده ساعت‌کار صرف ساختن آن‌شده‌است بدست بیاورد. بنابراین وی دقیقاً معادل کار خود را دریافت می‌کرد و سود از میان می‌رفت. ازطرف دیگر واسطه‌های تجاری و یا صنعتی نیزکه امروز سود را به‌کیسهٔ‌خود می‌ریزند، در نتیجهٔ تماس مستقیم تولیدکننده ومصرف‌کننده از میان‌برداشته می‌شدند ومشکل اجتماعی کاملا حل می‌گردید[1].

ولی توفیق این آزمایش، بیش ازآنچه درمورد مهاجرنشین‌های اشتراکی‌دیدیم نبود و بیش ازآن هم دوام نیاورد اطلاعات بسیار ناقصی‌که درآن‌روزگار ازقوانین‌ارزش وجودداشت، تنهاعذر خطای کسانی‌است‌که‌از آن انتظار نتایج دیگری داشتند.

---

۱. مخازن مبادله یا Labour Exchange در سپتامبر۱۸۳۲ افتتاح شد ودرآغاز توفیق نسبی‌کسب‌کرد و ۸۴۰ شریك بدست‌آورد و حتی شعباتی نیز دایرنمود ولی به‌علل زیر سرانجام ازپای درآمد.

اولاـ شرکاء چنان‌که انتظار نیز می‌رفت ارزش محصولات خودرا بالاتر ازواقع‌معین می‌کردند؛ یعنی‌مقدار ساعات‌کاررا بیش‌ازآنچه واقعاً صرف شده بود برای‌کالای خودبیان می‌نمودند. بالنتیجه لازم آمدکه از اتکاء به حسن‌نیت و درستی قول شرکاء صرف نظرکنند و به‌همان ترتیب که در مؤسسات رهنی متداول است، ارزیابی کالا را به کارشناسان محول دارند. ولی این کارشناسان که با نظریهٔ علمی اوون در بارهٔ ارزش چندان آشنا نبودند، محصولاتی راکه به‌آنان عرضه می‌شد با پول ارزیابی می‌کردند و سپس آنرا به«کارـ ارز» تبدیل‌می‌نمودند ومعمولااین‌تبدیل براساس‌محاسبهٔ شش‌پنس‌برای هرساعت‌کارانجام‌می‌گرفت. واقعاًهم جزاین‌کاری نمی‌توانستند بکنند. ولی به‌هرحال نتیجه این شدکه‌طریقهٔ اوون‌کاملا واژگونه‌گردید. زیرا دیگر مقیاس کار ارزش تجارتی محصولات را معین نمی‌کرد، بلکه برعکس ارزش‌پولی محصولات، میزان ارزش‌کار را معین می‌نمود.

ثانیاًـ به مجرد آنکه شرکت اعضای جدیدی راپذیرفت، تازه واردین که به اندازهٔ اعضاء اصلی از حس نوع دوستی برخوردار نبودند، محصولاتی را به‌مخازن شرکت سرازیر

←

معهذا این مبداء در تاریخ عقاید اقتصادی دارای اهمیت است ، زیرا نخستین مرحله از سبك‌ها و طریقه‌هایی است که به‌منظور حل همین مسأله درپی یکدیگر ظاهر می‌شوند، اگرچه وسایل وراه‌های مختلف عرضه‌می‌کنند، ومانمونه‌های آن‌را به صورت «بانك‌داد وستد»[1] درنزد پروون،وبه‌صورت «اصول‌حسابداری‌اجتماعی»[2] درافکارسول‌وی خواهیم دید.

از طرف دیگر در این قبیل نقشه‌ها هدف حذف پول در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشت؛ ولی اندیشهٔ اصلی‌که الغاء سودبود، پس از آنها نیز، همچنان به‌حیات‌خود

کردند که غیرقابل فروش بود و باکار ـ ارزهائی‌که دربرابرآنها بدست می‌آوردند باشتاب از مخازن‌کالاهای با ارزش یعنی‌کالاهایی‌که بهای آنها شرافتمندانه معین‌شده بود خریداری می‌کردند و آنها را در خارج به‌پول رایج به‌فروش می‌رساندند؛ به‌نحوی که پس از مختصر زمانی در مخازن شرکت جزکالاهای بی‌مصرف و«بنجل»چیزی‌باقی نماند. رویهمرفته شرکت کالاهائی را می‌خریدکه بیش از ارزش واقعی نرخ بندی می‌شدوکالایی را می‌فروخت‌که‌کمتر از ارزش‌حقیقی قیمت‌گذاری شده بود. وچون برگه‌های «کار_ارز»اسمی نبود،هرکس‌بدون آن‌که عضو باشد می‌توانست آنها را خریداری نماید وبه‌مصرف‌این‌معاملات غیرشرافتمندانه ولی بسیار سود بخش برساند. و این‌همان کاری بود که سیصد نفراز دکانداران لندن‌به‌آن دست زدند و با اعلام اینکه کار ـ ارز را برای پرداخت قیمت اجناس خود قبول خواهندکرد ، مقادیر زیادی ازآن به چنگ آوردند و در مدتی‌کوتاه به‌وسیلهٔ آنها مخازن شرکت را به‌غارت بردند. و پس ازآن که دیگر چیز قابلی در مخازن باقی نمانده بود از قبول‌کار_ارز بجای پول خودداری کردند وبازی بپایان رسید.

ونیز بی‌شك، همان‌طورکه استاد هکتوردنی ، بسیار خوب نشان داده است ، مخازن مبادلهٔ مذکور نمی‌توانست برای‌کارگران هیچ نوع فایده‌ای در بر داشته باشد، زیراکارگر مزدور چنان‌که از تعریف‌کلمه برمی‌آید هرگز مالك محصول کارخودنیست و چیزی برای فروش ندارد. پس طریقهٔ اوون نمی‌توانست مؤثر واقع شود مگر این‌که قبلانظام مزدوری‌از بین رفته باشد . مراجعه شود به کتاب هکتوردنی ، تاریخ سبك های اقتصادی اجتماعیون Histoire des Systemes économiques des socialistes, paris 1907,t.II.p.47

۱. Banque d'Echange

۲. Comptabilisme social de Solvay در بارهٔ این دوموضوع در فصل‌پنجم‌این کتاب درمبحث راجع به‌پرودن صحبت خواهدشد.

ادامه داد، ولااقل قسمتی ازآن بوسیلهٔ یك‌نوع سازمان استوارتر ووسیع‌تر جامهٔ عمل پوشید: و آن فروشگاه‌های تعاونی [۱] بودکه بتدریج در سراسر کشورهای جهان‌گسترش یافت. این فروشگاه‌ها ازهمان زمان مخازن مبادله (۱۸۳۲-۱۸۳۴) شروع به‌توسعه و ورشد نمود ولی شکل نهائی وقطعی‌خودرا ده‌سال بعدبه‌وسیلهٔ پیش‌آهنگان روچدیل [۲] بدست‌آورد.

درشرکت‌های تعاونی مصرف، این قاعده حکمفرماست‌که یا تحصیل‌سود نکنند ویاآن‌که سودحاصل را، بین‌اعضای خود به‌نسبت خرید آنها تقسیم‌نمایند،که البته‌این عمل ازلحاظ نتیجه باحالت اول مساوی است. در این‌شرکت‌ها اثری ازسودنیست وهر چه‌هست به‌صورت تخفیف یا برگشت منافع [۳] است. وبرای رسیدن به این هدف همان طریقهٔ اوون رابکار می‌برند، یعنی برقراری ارتباط مستقیم تولیدکننده بامصرف کننده وحذف واسطه‌ها. ولی دراین‌جا حذف سود بدون احتیاج به‌حذف پول تحقق‌می‌یابد [۴]. در واقع ملازمهٔ بین پول وسود که اوون و جمعی‌از اجتماعیون بعدازاو تصورکرده‌اند، امری موهوم وتخیلی است. آیاکسی هست نداندکه گزاف‌ترین سودها ازطریق مبادلهٔ مستقیم جنس به‌جنس بدست می‌آید؟ مثلا درتجارت با افریقای استوایی تفنگ را به‌پنج برابر ارزش واقعی قیمت‌گذاری می‌کنند ودرمقابل‌کائوچو را به‌ثلث ارزش واقعی آن بدست می آورند و به این ترتیب سودی معادل ۱۵۰۰ درصد می برند. برعکس

---

۱. که‌آن‌را به انگلیسی استور Storeمی‌نامند.

۲. روچدیل نام شهریست‌در انگلستان که مهد نهضت‌تعاونی‌است. شرکت‌پیش‌آهنگان معروف روچدیل Rochdale Pioneer's Equitable درآنجا به‌سال۱۸۴۴ تشکیل گردید (مترجم)

۳. تخفیف یا برگشت منافع شرکت‌های تعاونی مصرف‌را Ristourne می‌گویندکه معمولا درآخرسال به‌نسبت مقدار خرید بین شرکاء تقسیم می‌شود.

۴. باوجود این بعید نیست، شرکت‌های تعاونی مصرف هنگامی‌که سازمان‌وسیع‌پیدا کنند و به‌فروشگاه‌های بزرگ ونیرومند مجهز شوند و بایکدیگر متحد گردند همین طرح را ازسربگیرند. یعنی‌درعملیات تجاری، چه‌بین خود و چه وباشرکاء، به‌حذف پول برسند. لااقل این امرجزء آمال وآرزوهای آنهااست.

استعمال پول به‌محاسبه و تقویم کالاها دقت بخشیده و این امکان را بوجود آورده است که نرخ سود به‌نسبت‌های بسیار کوچك برای هرواحد مثلا یك‌صدم واحدپول برای هر متر پارچه معین شود، واین امری‌است که در طریقهٔمبادله مستقیم‌ویا حتی به‌وسیلهٔاوراق کار_ارز غیرممکن به‌نظر می‌رسد.

شرکت تعاونی‌از این‌جهت که به‌حذف سودمنجرمی‌شود، مهم‌ترین نتیجهٔاقدامات ومایهٔ افتخاراوون‌است. معذلك مشارکت وی‌در این جنبش ظاهراً ازروی قصدوآگاهی نبوده است. این رابدین مناسبت نمی‌گوییم که لفظ «شرکت تعاونی» پیوسته بر قلم او نرفته، بلکه‌از این‌جهت‌که لغت مذکور درآن‌عصر معنی ومفهوم امروزی‌را نداشته‌است (معنی آنروزی این کلمه سازمان اشتراکی بوده است). امادرمورد شرکت‌های تعاونی مصرف به‌صورت فروشگاه‌ها، اوون نه‌تنها ایجاد آنها را به‌خود نسبت‌نداده، بلکه‌حتی ارتباط آنها را به‌طریقهٔ خویش صراحتهٔ تکذیب‌کرده‌است. درنظروی‌این‌نوع‌شرکت‌های تعاونی دکان‌ها ویا فقط مؤسسات‌خیریه‌ای بوده‌اندکه شایستگی آرمان بزرگ او را نداشته‌اند [1]. البته باید به‌خاطرداشت‌که شرکت‌های مذکور درآن زمان، هنوزبه‌کمال شکل وصورت بعدی خود نرسیده‌بودند. معهذا اوون توانست شاهد پدید آمدن «شرکت روچدیل» باشدکه‌ازبیست وهشت عضو مؤسس «پیش آهنگان» آن،شش تن‌از شاگردان وی بودند ، از جمله دو نفر که روح وقوهٔ محرکهٔ آن شرکت شهیر محسوب می‌شدند: یعنی چارلز هووارث [2] وویلیام کوپر [3]. ولی اوون درآن ایام۷۳ سال‌داشت وشاید حتی ولادت این فرزند روزگار پیری خود را متوجه نشد، فرزندی که حقاً بیش از همهٔآثار وکوشش‌های دوران زندگی طولانی وی در جاودانی ساختن نام او و یالااقل درنجات دادن آن ازگمنامی مؤثربوده است.

---

۱. لااقل بنا برعقیدهٔ هولی اوك Holyoake درکتاب تاریخ‌شرکت‌های‌تعاونی(جلد اول صفحهٔ ۲۱۵- چاپ اول) ولی‌بنا برعباراتی‌که توسط آقای دولثان نقل‌شده، اوون برای تقویت وحفظ (مخازن مبادله) توسل به‌شرکت‌های تعاونی را درنظر داشته است .

۲. Charles Howarth

۳. William Cooper

درواقع گذشته از مکتب تعاونی، هیچ مکتبی به‌معنی اخص کلمه از اوون باقی نمانده است. با وجود این او پیروانی داشت که برای عملی ساختن نظریه های وی می‌کوشیدند و در آن میان نام یك تن قابل ذکر است، که مدت‌های مدید درگمنامی محض بود ودر ایام اخیرمورد توجه قرارگرفته ومقام او را درتجلیل به‌عرش رسانده‌اند و او ویلیام تومپسون[1] است که تألیف مهمش «تحقیقاتی دربارهٔ مفید ترین طرق توزیع ثروت برای سعادت آدمیان» نام دارد و به‌سال ۱۸۲۴ انتشار یافته است. تومپسون از جهت بصیرت در علم اقتصاد وعمق افکاربسی برترازاوون‌است وشاید بیش‌ازاوشایستگی می‌داشت که در این‌تاریخ به‌عنوان مؤسس‌مکتب اجتماعی معرفی‌گردد. ولی‌چنانکه در دیباچه متذکر شدیم مانمی توانیم در این مقام به‌اصلاح بی‌عدالتی‌های احتمالی‌تاریخ بپردازیم وناگزیریم عناوینی راکه به وسیلهٔ سنت رواج یافته است بپذیریم. از طرف دیگر طبیعی است مقام ومرتبت هرکس درتاریخ بیشتر به مناسبت نفوذ او و تأثیر عملی او مشخص می شود نه به جهت استعداد و قریحهٔ ذاتیش و در این میان نفوذ و تأثیر تومپسون در اوضاع و احوال عصر خود تقریباً هیچ بوده، چه دلیلی بهتر از آن که کشف‌کتاب او درزمان معاصرصورت‌گرفته است.

در باره تومپسون فقط به ذکر این نکته اکتفا می کنیم که وی بهتر از اوون و ژرف تر از او به تشریح این نظریه می پردازد که کارگر تمام حاصل کار خویش را دریافت نمی‌کند و به این ترتیب برای نظریهٔ «ارزش اضافی» و «کار پرداخت نشده» که درصفحات آتی خواهیم دید راه را هموار می‌سازد. او نیز مانند اوون برای علاج این درد، سلب مالکیت ومصادرهٔ ثروت‌های مکتسبه را توصیه نمی‌کند، بلکه تشکیل مؤسسات جدیدی را پیشنهاد می‌نماید که از طریق آنها کارگر بتواند تمام حاصل کار

---

۱. William Thompson

کار خویش را برای خود نگاهدارد و این درست همان برنامهٔ شرکت های تعاونی است[1].

۱. او خطاب به‌کارگران می‌گفت: «شما میل داریدکه از حاصل‌کار خویش بهره‌مند شوید. بسیار خوب، شما باید جهت کار خودرا عوض‌کنید، یعنی به‌جای آن که برای کسی کارکنیدکه اورا نمی‌شناسید، از این پس برای خودتان. هرکس برای دیگری ـ کار بکنید» منقول از فاکسول Foxwell در مقدمهٔ بر چاپ انگلیسی کتاب آنتوان منگر Antoine Menger بنام‌حق‌کارگر برتمام‌حاصل‌کار، استادهکتوردنی درکتاب سابق‌الذکرخودپس از شرح‌حال اوون‌فصل مشبعی به‌ویلیام‌تومپسون‌اختصاص داده است .

۲

شارل فووریه

اثر عملی اوون مسلماً بیش از فووریه قابل ملاحظه است ، زیرا چنان‌که دیدیم ابتکار او در مبداء غالب نهضت های بزرگ اجتماعی قرن نوزدهم به چشم می‌خورد ، ولی اثر تماماً فکری و نظری فووریه هرچند خیالبافانه‌تر و جنون آمیزتر است؛ معذلك چه از جهت حدت احساسش نسبت به مفاسد تمدن (چنان‌که خود فووریه می‌گوید) وچه از لحاظ پیش‌گویی‌های تقریباً مافوق طبیعیش دربارهٔ آینده، دارای وسعت‌وشمول بیشتر است[1].

فووریه را به‌کرات دیوانه خوانده‌اند : وقتی آن هذیان‌ها که صفحات بسیاری از نوشته‌هایش‌رافراگرفته بخوانیم‌متوجه می‌شویم‌که‌این‌صفت‌برای اوچندان‌اغراق‌آمیز نیست[2] برخی از مریدان او به‌عبث کوشیده‌اند تا بر هذیان های مذکور پرده بپوشند

---

۱ . مراجعه شود به « سخنرانی در بارهٔ پیش گویی‌های فووریه » در کتاب تعاون (Coopération) تألیف شارل ژید، چاپ اول .

۲ . معهذا نبایه به‌فووریه، دیوانگی‌هایی بیش از آنچه خود اوگفته‌ـوفراوان‌هم‌هست‌ـ نسبت داده شود. در اینجا با استفادهٔ ازموقع ، برای بار دیگر بلاهتی را که اخیراً بعضی از اقتصادشناسان وزین به‌اونسبت داده‌اند رد می‌کنم. آنها مدعی شده‌اندکه فووریه‌گفته‌است در فالانستر انسان‌ها دارای دم خواهند بود وبرانتهای دم‌آنها چشمی قرارخواهد داشت !.

و برای آنها نوعی معنی رمزی قائل بشوند که هرگز به ذهن فووریه خطور نکرده است. معهذا می‌توان گفت که او در میان سوسیالیست‌ها تاجرمنش‌تر ازهمه بوده‌است. البته اگر بتوانیم‌عنوان سوسیالیست‌راکه وی هیچ‌گاه برخود نبسته، درمورداو بکار ببریم. ولی‌آیا می‌توان این صفت را به‌فوریه نسبت داد، به‌کسی که دربارهٔ اوون گفته است: «اعتقاد تعصب‌آمیزش نسبت به‌اشتراك اموال آنقدرسخیف است‌که ارزش ردهم‌ندارد»؟ ودربارهٔ سن‌سیمونیان اظهار داشته: «توصیه وتبلیغ‌الغاء مالکیت ووراثت درقرن‌نوزدهم خطایی است چنان فاحش‌که حس تحقیر را در انسان برمی‌انگیزد»[۱]؟ به‌کسی که در طریقهٔ ابداعی خود برای توزیع ثروت، کار و سرمایه ولیاقت را تقریباً در یك ردیف می‌آورد و $\frac{۵}{۱۲}$ از محصولات را سهم کار و $\frac{۴}{۱۲}$ را سهم سرمایه (احتمالاً بیش از نصیب امروزی‌آن) و$\frac{۳}{۱۲}$ بقیه را سهم لیاقت و استعداد قرار می‌دهد؟ به‌کسی‌که حتی‌ازآگهی‌های سوداگران دست اندرکار بی‌شرمانه‌ترین معاملات، پارا فراتر گذارده به‌سهامداران وعدهٔ سودهای ۳۰ درصد و حتی ۳۶ درصد می‌دهد و به اشخاصی که درآمد ثابت را ترجیح می‌دهند$\frac{۱}{۳}$۸ درصد پیشنهاد می‌نماید[۲]؟ به‌کسی‌که انتظار میراث و حتی تلاش برای بدست‌آوردن آن را دل انگیزترین‌تفریح درجامعهٔ فالانستری‌آیندهٔ خودقلمداد می‌کند؟ بالاخره به آن کس که اعلام می‌دارد عدم برابری اغنیاء و مستمندان «جزء نقشهٔ پروردگار است» و بالنتیجه آن را در طرح خود نیز وارد می‌کند و می گوید:

پیکرنگاران عصرفووریه از قبیل شام Cham در تصاویر هزل و استهزائی خود پیروان وی را به این‌صورت مجسم می‌کردند. منشاء این افسانه را باید درعبارتی ازکتاب‌های فووریه که البته به‌نظرمن هم بسیار ناهنجار است جستجو نمود. وی پس ازآنکه می‌گوید در سایر سیارات، انسان‌ها دارای اعضاء وجوارح بیشتری هستند، اضافه می‌نماید: «مخصوصاً آنها واجد عضوی هستندکه ما ازآن محرومیم، عضوی‌که دارای خصایص‌ذیل است: صیانت‌درموقع سقوط، سلاحی نیرومند، زیوری دل‌انگیز، نیروئی خارق‌العاده، مهارتی بی‌پایان، کمك و تکیه‌گاه بدن در تمام حرکات» (Fausse Industrie,t,II.P.5)

۱. جهان صنعتی جدید Nouveau monde indusriel,P.473.

۲. نامه مورخ۲۸ ژانویه۱۸۳۱ به نقل ازپلارین Pellarin درکتاب زندگی‌فووریه. پاریس ۱۸۵۰.

«همه باید بدانندکه هرچه خداکرده است نیکو است»؛ [1]

معذلك فووریه در نظر معاصران خود وحتی امروز نیز درنظر کلیه کسانی که آثار او را نخوانده‌اند- یعنی تقریباً همهٔ مردم- هوادار افراطی‌مسلك اجتماعی‌وبلکه از بانیان مسلك اشتراکی جلوه‌کرده است. توضیح این نکته راکمتر در تخیلات‌واوهام ورؤیاهای عجیب و غریب ولحن‌کلام اوکه بدان اشاره‌کردیم، می‌توان‌یافت تادرعنوان شگفت آوری که به سازمان اجتماعی خیالی خودداده است یعنی در کلمهٔ فالانستر [2] که معلوم نیست ازکجاآمده وچه مدینه وجامعهٔ اسرارآمیز واضطراب انگیزی را به‌خاطرمی‌آورد، مدینه‌ای‌که در آن همه‌چیز از اموال‌گرفته‌تازنان ، می‌بایستی‌اشتراکی باشد. بنابراین برای تشریح طریقهٔ او، باید ازهمین‌کلمه شروع‌کنیم، زیرالفظمذکور تمام‌آن‌را در برمی‌گیرد.

۱-

فالانستر

با این همه « فالانستر » چندان وحشت آور نیست وهیچ‌نوع وجه اشتراکی بـا

۱. کتاب جهان صنعتی جدید صفحهٔ ۲۶. برای اطلاعات مشروح‌تر به‌رسالهٔ کوچك ما تحت عنوان: منتخب‌آثار فووریه Oeuvres Choisies de Fourier با مقدمهٔ‌آن و نیز به‌کتاب قطور هوبرت بورژن Hubert Bourgin بنام فووریه (پاریس۱۹۰۵-۶۱۶صفحه) مراجعه شود.

۲. فالانستر Phalanstère . مأخذ این‌لغت مجعول ووجه‌انتخاب‌آن به‌خوبی معلوم نیست ظاهراً از لفظ فالانژ phalange گرفته شده که به معنی فوج پیاده نظام یونان قدیم (۴۰۹۶نفر-۱۶ ردیف۲۵۶ نفری) بوده است. چنان‌که فووریه هرفالانستررا محل‌سکنی و زندگی یك‌جمعیت تعاونی قرارداده‌که آنرانیز فالانژ نامیده است (مترجم)

«هارمونی جدید» اوون یا «ایکاری» کابه و یا «شهرخورشید» کامپانلا[1] یا «اوتوپی» توماس موروس (که همه مدینه‌های خیالی هستند) ندارد . هرگاه از بیرون بدان بنگریم ، فالانستر ازلحاظ فعالیت خارجی خود ، فقط مهمانسرای بزرگی است‌که برای ۱۵۰۰ نفر تجهیز شده است و با مقیاس بزرگ‌تر شبیه مهمانخانه‌هایی است‌که امروزه درتمام مناطق ییلاقی وقشلاقی برپا شده‌اند و مانند آنها دارای اطاق‌ها، دستگاه‌های چنداطاقی، سفره خانه‌ها، تالارها، قرائت خانه‌ها وتالار بازی وموسیقی و تماشاخانه وسایر وسایل و ترتیباتی است‌که فووریه با دقت و باریك‌بینی و بدون احساس خستگی جزئیات آن‌را تشریح می‌کند . درآنجا مانند مهمانخانه‌های امروزی هرکس آزاد است به‌جای یك اطاق یك دستگاه کامل چند اطاقی را اشغال‌کند و یا چنانچه مایل نباشد به تالار غذا خوری برود، در اطاقش صرف غذا بکند .

فالانستر از این حیث با مهمانخانه‌های کنونی متفاوت است‌که تنها برای اغنیاء نیست، بلکه دارای اطاق‌ها وغذاها به‌قیمت‌های مختلف وواجد پنج درجه است و حتی یك‌درجه رایگان‌نیز دارد به‌طوری‌که‌آنرا می‌توان ترکیبی از مهمانسرای‌های بزرگ نظیر «پالاس هتل» در نواحی مختلف سویس و یا «پالاس‌هتل» نیس‌با مسافرخانه‌های مخصوص عامه مردم ازآن‌قبیل‌که درلندن ومیلان وجوددارد دانست.

بنابراین در فالانستر هیچ چیز اشتراکی نیست جز مصرف که برای آن همهٔ مسافران را زیر یك سقف ودر اطراف یك‌میز گرد می‌آورد. منتهی به‌جای آنکه‌مانند امروز این وضع اتفاقی وموقت باشد ، در فالانستر شیوهٔ عادی و همیشگی است . چرا فووریه برای این ترتیب زندگانی چنان اهمیت قائل است که آن را شرط ضروری و حتمی طریقهٔ خود وراه حل جمیع مسائل اجتماعی می‌داند ؟ علت این است که او هم ماننداوون‌معتقداست‌که باید نخست‌محیط‌مساعد جدیدی، متفاوت‌بامحیط‌کنونی بوجود آورد، تا انسان‌های جدید بتوانند درآن‌آزادانه بشکفند و رشد بیابند .

---

۱ . Campanella فیلسوف ایتالیایی قرن شانزدهم، معارض مکتب مدرسی قدیم، ۲۷ سال ازعمرش در زندان گذشت مؤلف کتاب «شهرخورشید Cité du soleil .

از لحاظ اقتصادی ، هدف از زندگی مجتمع ودر زیر یك سقف به‌وجود آوردن حداکثر رفاه با حداقل هزینه برای مصرف کننده از طریق جانشین ساختن وسائل و تنظیمات عمومی مانند آشپزخانه، دستگاه‌های تأمین روشنایی وحرارت‌وگرمابه وسایر خدمات، بجای وسایل‌وترتیبات محقر وپرخرج خانواده‌های پراکندهٔ‌کنونی است .

اما از لحاظ اجتماعی، هدف اززندگی درزیر یك سقف این است‌که انسان‌های محصول شرایط واوضاع و احوال بسیار متفاوت را، بوسیلهٔ مصاحبت وهم زیستی، باهم بیامیزد و جاذبهٔ محبت وعطوفت را جانشین احساسات معارض بکند، احساساتی‌که در نظام اجتماعی‌کنونی- چنانکه خود فووریه با فصاحتی دلنشین بیان‌می‌دارد-«ازنردبان کینه بالا می‌رود واز نردبان تحقیرپایین می‌آید» ونیزهدف دیگر این است‌که زندگی را با روابط وسیع‌تر وعلایق وهیجان‌ها و حتی دسیسه‌هاکه در این دنیای کوچك موج خواهد زد شیرین‌تروجذاب‌تر سازد.

فووریه به‌تفصیل تمام وپایان ناپذیر دربارهٔ مزایای دوگانه فوق سخن می‌راند . و صرفه‌جویی‌هایی را که از این طریق صورت می‌گیرد با وسواس مخصوص کارمندان سالخورده یکان‌یکان برمی‌شمارد وارقام‌آنها راذکرمی‌کند، وحتی باستایش‌بسیار، برتری سفرهٔ عمومی رابردیزی خانوادگی توضیح می‌دهد وامتیازات اجتماعی این شیوهٔزندگی را با روحیهٔ ویژه مردی مجرد و سمج تشریح می‌نماید. با وصف این، مزایای‌اخلاقی و اجتماعی ناشی از زندگانی اشتراکی قابل تردید است . تصور این که فقراء در اثر مجاورات اغنیاء بتدریج مؤدب‌تر ومهربان‌تر خواهندگشت‌واغنیاء خوشبخت‌ترخواهند شد ، فقط ناشی از روحیهٔ ساده اندیشی است . ولی دربارهٔ مزایای اقتصادی حاصل از زندگانی مشترك نمی‌توان تردیدکرد. چه دلیلی بهتر ازآن‌که خیال‌بافی ادعایی‌فووریه بتدریج در کشوری که بیش از همه‌جاگرانی زندگی احساس می‌شود، یعنی در ممالك متحدهٔ امریکا، در شرف صورت گرفتن است . در آنجا نه تنها عدهٔ افراد مجرد که در

باشگاه‌های خود سکونت وزندگی می‌نمایند زیاد است ، بلکه عدهٔ زوج های جوان و خانواده‌های جدیدکه در مهمانخانه‌ها بسر می‌برند قابل ملاحظه است. اینان در واقع نیمه فالانستری هستند. به این ترتیب مشاهده می‌شودکه فراست وتیزهوشی فووریه در این مورد برزمانه وعصرخویش پیشی‌گرفته است.

آن‌کسان‌که معتقدند، عقاید وآراء از امور و واقعیات موجود الهام می‌گیرد ، در این باره دچارزحمت می‌شوند، زیرا مشکل است درآغاز قرن بیستم واقعیاتی‌یافت که بتواند الهام بخش طریقهٔ فالانستری بوده باشد .

مسألهٔ خدمه‌که امروز این‌همه برای خانواده‌های مرفه موجب دردسرشده‌است، درطریقهٔ فالانستری راه حلی بدست‌آورده‌که احتمالا راه حل آیندهٔ آن خواهد بود . فووریه از یك طرف خدمات جمعی را جانشین خدمت شخصی و فردی می‌کند ، زیرا خدمت جمعی را با شئون و استقلال فرد انسانی سازگارتر می‌داند و این نظری است کاملا بجا وصحیح، از طرف دیگر ترتیبات صنعتی را جای گزین تنظیمات خانوادگی می‌گرداند، و این تحولی است‌که هم‌اکنون درزمان ما راجع به‌نان ورخت‌شویی‌انجام گرفته و درموارد دیگر درشرف‌آغاز شدن است؛ چنان‌که مثلا دررفت وروب عمارات بوسیلهٔ جاروب‌های برقی وتنظیف وگردگیری و اطو کشی البسه و واکس زدن کفش‌ها آغاز تحول احساس می‌شود و احتمالاً دامنهٔ‌آن به‌قلمرو پخت و پز نیزگسترش خواهد یافت : افزایش روز افزون اغذیهٔ حاضری درقوطی آغاز این امررا ازهم‌اکنون اعلام می‌دارد[1] .

۱. باید یادآوری‌کردکه درآثار فووریه، حل مسأله خدمه در زندگی آینده به این صورت مشخص و روشن‌که در سطور فوق دیدیم نیست زیرا او این مسأله را با اندیشه های تخیلی‌تر درهم آمیخته است. ولی آن خیالبافی‌ها نیز به‌نوبهٔ خود بسیار الهام بخش است . مخصوصاً آن قسمت‌که مربوط به تبدیل خدمات مزدوری خانگی به‌خدمات متقابل ورایگان است ارزش دارد دربارهٔ آن تأمل شود.

۲

تعاون جامع

اکنون اگر تشکیلات واداره داخلی فالانستر را مورد توجه قرار دهیم، می بینیم که با یك مهمانسرای معمولی تفاوت دارد. فالانستر در واقع یك مهمانخانهٔ تعاونی است، یعنی جزئی از یك جمعیت تعاونی است که فالانژ نامیده می‌شود و کسی را جز اعضاء خود نمی‌پذیرد. «فالانژ» همان است که ما امروزه شرکت تعاونی مصرف می‌نامیم ولی مصرف در این جا به معنی کامل و جامع کلمه است. پس فالانژ کامل‌تر از شرکت تعاونی امروزی است که فقط به‌خرید مایحتاج برای شرکاء اکتفا می‌کند ولی علی رغم اسم و عنوانش آنها را بطور جمعی و اشتراکی به مصرف نمی‌رسانند، مگر در موارد استثنایی که رستوران تعاونی ضمیمهٔ فروشگاه تعاونی باشد.

لیکن فالانژ تنها شرکت تعاونی مصرف نیست بلکه درعین‌حال شرکت تولیدی نیز هست. برای این منظور، هرفالانستر در اطراف کاخی که محل سکنای اعضاء آنست، خالصه‌ای به‌وسعت تقریباً چهارصد هکتار دارد باجمیع ساختمان‌های زراعی ومؤسسات صنعتی و تجهیزات لازم برای تولید تمام آنچه مورد احتیاج ساکنان فالانستر است. فالانژ در واقع دنیای کوچکی است که خود از عهدهٔ تمام احتیاجات خویش برمی‌آید. عالمی است به‌مقیاسی خرد که هرچه را به‌مصرف می‌رساند خودتولید می‌کند وهرآنچه را تولید می‌نماید خود مصرف‌کنندهٔ آنست، مگردرموردمحصولاتی که زیاده برمصرف تولید شده ویا فاقدآن باشد، که در این موارد به‌طور استثناء باسایر فالانژها به‌مبادله مبادرت می‌ورزد. فالانژ به‌صورت شرکت سهامی تشکیل می‌گردد. بنابراین مالکیت خصوصی درآن ملغی نمی‌شود بلکه به‌مالکیت سهامی تبدیل‌می‌یابد؛ تبدیلی که هیچ‌وجه مشترکی باسوسیالیسم ندارد وسرمایه‌داری به‌تمام معنی است.

در دورهٔ اخیر آقای مولیناری[1] آرزومند وخواستار تعمیم این شیوه شده‌است. بایدگفت‌که فووریه سه ربع‌قرن براوپیشی‌گرفته است، زیرا او با دور اندیشی خاصی که برای زمان اوواقعاً قابل توجه بوده است، مزایای این‌نوع مالکیت را برمی‌شمارد وحتی تأکید می‌کندکه: «سهم، ارزشی است واقعی و بیش ازآن‌که امروزه املاك‌و نقود هستند» و این را فووریه در زمانی نوشته که هنوز شرکت های سهامی نادر و معدود بوده‌اند.

اما سود سهام‌ــ که فووریه وعدهٔ‌گزاف دربارهٔ‌آن می‌دهدــ بین کلیهٔ سهامداران تقسیم خواهد شد. ولی بر اساس چه معیاری؟ آیا تقسیم بر طبق قاعده‌ای که امروزه معمول به‌کلیه شرکت های تجاری و مالی است، منحصراً به نسبت مقدار سهام صورت خواهدگرفت؟ نه‌کاملا. سرمایه مسلماً نصیب وافری خواهد داشت! یعنی یك‌سوم‌منافع یا $\frac{4}{12}$ آن‌را خواهد برد، اماکار $\frac{5}{12}$ وقابلیت $\frac{3}{12}$ آن‌را بدست‌می‌آورد، ولی مقصودازقابلیت چیست؟ این‌لغت به‌معنی مدیریت و رهبری است که باید از طریق انتخاب تعیین‌شود. شود. این نظریه لابدمبتنی براین فرض است‌که همواره لایق‌ترین‌افراد انتخاب‌خواهند شد. ظاهراً فووریه دربارهٔ سستی این فرض تشویشی به‌خاطر خود راه نمی‌دهد. درآن ایام هنوز با تجربهٔ انتخابات عمومی آشنا نبودند. بعلاوه وی می‌توانست امیدوار باشد که درداخل یك‌گروه کوچك، انتخاب ازروی بصیرت بیشتری صورت خواهدگرفت.

دربعضی‌ازشرکت‌های تعاونی «تولید»کارگری‌که نام‌فالانژبه‌خود داده‌اند، گامی درراه عملی ساختن طریقهٔ فووریه برداشته شده است. این شرکت ها منافع را تقریباً برحسب همان ارقامی که فووریه معین‌کرده تقسیم می‌نمایند[2] شرکت‌های مذکوربرای آنکه اصل و نسب و فرزند خواندگی خودرا بهتر نمایان سازند دست به ابتکاری زده

---

۱. Molinari (Gustave de) ـاقتصادشناس وروزنامه‌نگار بلژیکی ۱۹۱۲-۱۸۱۹ طرفدارآزادی تجارت بین‌المللی (مترجم)

۲. در این‌جا منظور ما مخصوصاً شرکت‌های تعاونی از نوع شرکت نقاشان است

←

ومجسمه‌ای از فووریه را در محلهٔ خودشان واقع‌درخیابان‌کلیشی پاریس‌برپاداشته‌اند.

نه‌تنها شکل‌فعلی شرکت تعاونی‌تولید، به‌وسیلهٔ فووریه طرح‌ریزی‌گردید، بلکه بلکه هدف آن‌نیزکه تبدیل‌کار مزدوری به‌کار شراکتی است، باصراحت تام ازطرف‌او مشخص شده است . وی می گوید : « اولین مسألهٔ علم اقتصاد می‌بایستی مطالعهٔ ترتیب تبدیل‌کارگران مزدور به‌مالکان مشترك‌المنافع باشد»[۱].

چرا باید چنین‌کرد؟ زیرا این تبدیل تنها وسیله‌ای است تا کار ، هم « جذاب » وهم مولد باشد، زیرا «حس تملك برای به‌نشاط، آوردن انسان های متمدن نیرومند- ترین اهرم است»[۲] «مرد مستمند در همسازی جدید ولو تنها قسمت ناچیزی‌از یك‌سهم یعنی یك بیستم آن را مالك باشد ، بالمشار که مالك تمام آن است ، او می‌تواند از زمین‌های ما،کاخ‌ما، قصرما، جنگل‌های ما سخن بگوید، زیرا تمام‌اینهاملك اواست»[۳] بهمین‌جهت در عقیدهٔ او : « مقام مالك وسرمایه‌دار در « همسازی جدید » مترادف با یکدیگراست» [۴]

کارگر تنها به‌نسبت‌کار خود در منافع شریك نیست، بلکه علاوه برآن به‌نسبت سرمایه‌اش نیز سود می‌برد، زیرا جزء سهامداران است و نیز ممکن است برای لیاقت

که معروف به‌شرکت‌کار « travail » می باشند ترتیب تقسیم سود در این شرکت ها عبارت از ۵۰ درصد برای‌کار ۲۷ درصد برای سرمایه و۱۲ درصدبرای اداره‌ومدیریت‌است که‌اگر این نسبت‌ها را براساس محاسباتی فووریه تبدیل کنیم به‌صورت ذیل در می‌آید : $\frac{۶}{۱۲}$ برای کار $\frac{۴}{۱۲}$ برای سرمایه $\frac{۱}{۱۲}$ برای مدیریت. رجوع کنیدبه‌مطالبی که اندکی بعددر بارهٔفامیلستر دوگیزذکرخواهیم‌کرد (Familistère de Guise)

۱. مراجعه شود به‌کتاب Association Domestique صفحه۴۶۶

۲. همان مأخذ وهمان صفحه. قابل توجه است‌که فووریه در این‌مورد فقطانسان‌های متمدن را مورد نظر قرار داده است و این بدان معنی است که در جامعهٔ آینده محرك های قوی‌تر وجود خواهد داشت.

۳. کتاب، وحدت جهانی Unité Universelle قسمت سوم‌صفحهٔ۵۱۷

۴. همان‌کتاب سوم صفحهٔ ۴۵۱.

و شایستگیش‌هم نصیب ببرد ، زیرا مانند هر سهامدار دیگر حق انتخاب شدن دارد . کارگر نه‌تنها در منافع بلکه در اداره و رهبری فالانژ نیز دخیل است زیرا هم صاحب سهم است و هم ممکن است مسؤل منتخب باشد . این درست همان است که امروزه در انگلستان و فرانسه‌آن را مشارکت کارگری [1] می‌نامند. بعلاوه‌کارگر، به‌عنوان عضو شرکت تعاونی مصرف‌که جمیع سازمان‌های تولیدی تعاون را دربرمی‌گیرد،حق‌شرکت در منافع و ادارهٔ فالانژدارد [2].

۱. Copartenership به‌انگلیسی Société en participation ouvrière به‌فرانسه این عنوانی است جدید، زیرا تاریخ پیدایش آن در فرانسه مقارن باتصویب‌قانون۱۶ آوریل ۱۹۱۷است که تحت‌همین عنوان‌شکل جدیدی ازشرکت‌ونوع‌تازه‌ای ازسهام‌بنام«سهام‌کار» که متمایز از سهام سرمایه است به‌وجود آورده است.

۲. بنابرآنچه گذشت «تعاون جامع و کامل» در تصور فووریه سازمانی‌است که‌درعین حال هم شرکت تعاونی مصرف باشد و هم شرکت تعاونی تولید. ولی در مرحلهٔ عمل این دو از هم جدا شده‌اند .

ازیك طرف سازمان مذکور. امروز از شرکت‌های تعاونی‌تولید تشکیل‌یافته‌که‌هدفشان به‌هیچ وجه مصرف کردن محصولات خودشان نیست وجز برای فروش و تحصیل‌سود به‌تولید نمی‌پردازند. از طرف دیگر تشکیلات مذکور. عبارت است از شرکت‌های تعاونی مصرف‌که هدفشان فراهم نمودن بعضی امتیازات اجتماعی و مخصوصاً تأمین زندگی بهتر برای اعضاء است، ولی غالباً درپی‌آن نیستندکه‌خود به‌تولید مایحتاج خویش‌بپردازند. معذلك‌درممالکی که شرکت‌های تعاونی مصرف دارای سازمان نیرومندی شده‌اند، بویژه‌در انگلستان، بسیاری از شرکت‌های تعاونی مصرف، خود به‌تولید قسمتی از مصارف خویش اشتغال دارند وبرخی ازآنها برای این منظور حتی‌مالك اراضی مزروعی نیز می‌باشند. باوجوداین هنوزشرکت‌های مذکور از مرحلهٔ تعاون جامع فالانستر خیلی دور هستند . زیرا کارگران آنها غالباً عضو شرکت نیستند و بهرحال کارگران سهامدار اقلیت‌کوچکی ازشرکاء را تشکیل‌می‌دهند و بنابراین شرایط ووضع آنها به‌هیچ‌وجه باوضع مزدوران سایرمؤسسات تفاوتی‌ندارد.

ولی‌درواقع تشکیل جمعیتی‌که واجد این‌شرایط باشد یعنی‌بتواند جمیع‌مایحتاج‌افراد خودرا با شرایط مناسب‌تر و ارزان‌تر از اجناس بازار تولید کند و یا به‌عبارت دیگرمحیط کوچك ومجزایی در داخل محیط بزرگ اقتصادی به‌وجودآورد ، بسیار مشکل است . حتی در مهاجرنشین‌های دور افتاده ومنفرد هم نمی‌توان نمونهٔ کامل وبا دوامی ازتعاون جامع‌را بدست‌آورد.

تمام این مسائل همچون کلافی بهم پیچیده و تو در تو به‌نظر می‌رسد ، ولی قصد فووریه ، بی‌شك آن بوده است که منافع کارگر وسرمایه‌دار ومصرف کننده‌راچنان بهم بیامیزد که تفکیك آنها از یکدیگر ممکن نباشد و هر یك از اعضاء شرکت در شخص خود جمیع منافع معارض مذکور را یکجا مجتمع سازد . این منافع در نظام کنونی تقریباً همیشه درحال برخورد و معارضه هستند زیرا به وسیلهٔ طبقات اجتماعی مختلف ازیکدیگر جداشده‌اند. ولی وقتی هرسه آنها در یك شخص جمع شد تضاد و تعارض براثر تجمع و اختلاط ازمیان می‌رود ، یا لااقل به اعماق ضمیر هرفرد منتقل می‌گردد، یعنی به‌آنجاکه سرانجام می‌بایست صلح‌وسازش‌تحقق یابد . چنین برنامه‌ای که هدفش الغای مالکیت نیست ، بلکه الغای نظام مزدوری از طریق ایجاد مالکیت تعاونی وعمومی است وبرای رسیدن به این هدف متوسل به جنگ طبقاتی نمی‌شود بلکه اتحاد واتفاق میان «هوش» و«کار» و «سرمایه» را وسیله قرار می‌دهد ؛ برنامه‌ای که درجستجوی آشتی‌دادن بین منافع متضاد سرمایه‌دار وکارگر، تولیدکننده ومصرف - کننده و بالاخره بستانکار و بدهکار از طریق مجتمع ساختن این منافع در شخص واحد است؛ آیا شایسته است‌آن را باچنین مشخصاتی به‌صفت «تخیلی»متصف‌کنیم؟این برنامه لااقل درکشور فرانسه صورت‌آرمان طبقهٔ‌کارگر پیداکرد و در تمام قرن‌نوزدهم تا روزی‌که مسلك اشتراکی مارکس‌آن رابه عقب راند وضع چنین بود و شاید هم این عقب نشینی قطعی و نهایی نباشد . در حال حاضر برنامه‌ای که حزب رادیکال سوسیالیست فرانسه در مقام بیان معتقدات خویش و معارضهٔ بامسلك اشتراکی عرضه می‌نماید در این شعار خلاصه می‌شود «حفظ و گسترش مالکیت خصوصی با الغای نظام مزدوری» وبه‌این ترتیب ناخودآگاه ازمسلك فووریه پیروی می‌کند.[1]

---

۱. مالکیت سهامی‌کارگری‌که توسط آریستیدبریان (Aristid Briand رجل‌سیاسی شهیر فرانسه ۱۸۶۲-۱۹۳۲) توصیه شده وامروزجزء برنامه بعضی‌از احزاب‌فرانسه‌است. مراجعه شودبه‌کتاب «سهام‌کار Les actions du Travail» تألیف آنتونلی Antonelli

۳

بازگشت به زمین

درحال حاضر «بازگشت به‌زمین» شعار چند مکتب اجتماعی است و دیر زمانی پیش از این شعار فووریه بوده است . درآراء و اندیشه‌های وی از اصطلاح بازگشت به‌زمین دو معنی مستفاد می‌شود: نخست متفرق‌شدن جمعیت‌ازشهرهای بزرگ وپراکنده شدن در فالانسترها که در واقع جز دهکده های زیبا نخواهند بود ، زیرا جمعیت هرفالانستر حداکثر به‌۱۶۰۰ نفر یا چهارصد خانه‌وار محدود شده‌است فالانسترها باید درآغوش مناظر زیبا ودلگشاکه برای این منظور انتخاب خواهند شد بناشوند.فووریه می‌گوید: «در ناحیه‌ای بارودخانه‌ای زیبا وتپه‌هایی درگوشه وکنارآن، ناحیه‌ای‌مستعد برای انواع زراعت ودرجوارِیك جنگل». این‌طرح‌چنان‌که به‌طنز دربارهٔ‌آن‌گفته‌اند، تنها عبارت ازآرکادی[1] افسانه‌ای یك پشت میز نشین نیست[2] بلکه‌طلیعهٔ «شهرباغ»هاست که پیروان‌راسکین[3] وموریس[4] ازپنجاه سال‌پیش‌درانگلستان شروع به‌تأسیس‌آن‌کرده‌اند ومنظور ازآن، هم، تأمین شرایط بهداشت وزیبایی و افزودن برنشاط زندگی و نیروی

---

۱. آرکادی Arcadie ناحیه‌ای در یونان باستان، مسکن آرکادی‌ها‌که قومی‌چوپان وگله‌دار بودند واز اینجا در تخیلات شاعرانه وآثار شعرای‌قدیم‌به‌صورت مظهرزندگی‌آرام وخوش ومنزه درآمده وامروزه مجازاً به‌معنی‌زندگی‌خوش وبی‌دغدغه روستایی‌به‌کارمی‌رود (مترجم)

۲. مراجعه شودبه Faguet, Revue des Deux Mondes, Ier Août 1898

۳. Ruskin (John) (۱۸۱۹–۱۹۰۰) نقادهنر وجامعه‌شناس و نویسندهٔ انگلیسی (مترجم)

۴. Morris (William) – نقاش و نویسندهٔ انگلیسی از مبتکران هنر تزیینی ۱۸۳۴–۱۸۹۶

حیاتی، وهم، حل مسألهٔ کمبود مسکن واضافه ارزش زمین‌های شهری‌است[۱].

فکر دوم فووریه متوجه کاهش کارهای صنعتی و ماشینی وکارخانه‌داری به‌حداقل ممکن بوده است ـ که این خود، شرط لازم برای تأمین نظر اول هم هست ـ بر خلاف آنچه تصورشده، فووریه خصومتی با سرمایه‌داری نداشته ولی دراعماق قلب خود نفرت شدیدی نسبت به‌صنعت می‌پرورانده است ، و این دو چنان‌که می‌دانیم یکی نیستند[۲]. بدیهی است بازگشت به‌زمین مستلزم برتری کارهای زراعتی است ولی زراعت را نباید به‌معنی قدیمی آن یعنی شخم زدن وکشت غلات در نظر گرفت. برعکس وقتی‌در بارهٔ کشت گندم و تولید نان سخن می‌راند ، غلیان خشم فووریه تسکین ناپذیر است ، زیرا همین گندم و نان باعث شده که نوع بشررا در زیر یوغ توانفرساترین مشقات به ناله و فغان درآورد و باوجود این زمخت ترین خوراك را برای او فراهم کند. در نظراو تنها کارهای جذاب کشاورزی، سبزی کاری، گل کاری، درخت کاری، مرغداری، پرورش زنبورعسل و پرورش ماهی است . اشتغال تقریباً منحصر به فرد هریك از ساکنان فالانستر کاشتن سبزی‌جات وپرورش میوه در باغچه متعلق به‌خویش‌است؛ همچنان‌که آدم قبل‌ازهبوطش و

---

۱. این نهضت‌که تاریخ شروع آن مقارن است با چاپ‌کتابی از مؤلفات ابنزهوارث Ebenze Howarth تحت عنوان فردا «To_Morrow» بـا تأسیس اولین « شهر باغ «Garden -City» به‌نام لچورث Letchworth به‌سال ۱۹۰۳ درانگلستان پا به‌مرحلهٔ عمل گذاشت،ولی‌درفرانسه‌تا ادوار اخیرهمچنان ناشناخته‌ماند وحتی بعدازتأسیس‌شرکت‌فرانسوی شهرباغها (La Société française des Cités -Jardins) به ابتکار ژرژ بنوالوی باز جنبش مذکور برفرانسویان مجهول مانده بود تاآنکه جنگ باضرورت حاد و دلخراشش ، یعنی‌لزوم‌تجدید بنای‌هزاران دهکده وشهرهای ویران، سبب‌پیشرفت سریع‌این‌نهضت گردید.

۲. «صنعت پرستی جدیدترین اوهام علمی عصرماست»(ازکتاب امیال‌چهارگانه‌صفحهٔ ۲۸ Ouatre mouvements در اینجا لازم است مسألهٔ تأسیس نمایندگی‌های تجارتی‌رادر بخش‌ها یادآوری کنیم‌که هدف ازآنهاانبارکردن وقبول‌کردن ودیعهٔ محصولات زراعی‌ودادن وام به‌کشاورزان است. این درواقع ازجمله نخستین‌طرح‌ها برای ترتیب اعتبارات‌کشاورزی و انبارهای عمومی واسناداعتباری کالا (وارانت Warrants) بشمارمی‌آید ومرحلهٔ‌بدوی تأسیس فالانستر نیزمی‌بایستی ازهمین‌جا آغاز شود.

کاندید [1] پس ازمصائب و بدبختی‌هایش کاری جزاین نداشته‌اند.

کارهای ردیفی که ورد زبان فووریه است بیشتر پرورش درختان میوه است . پیوسته ازپرورش‌دهندگان گیلاس، از پرورش‌دهندگان گلابی و غیره صحبت می‌کند . گلهاومیوه‌ها، جای وسیعی در نوشته‌های اودارند. چنان می‌نمایدکه‌وی احداث‌باغ‌های بزرگ میوهٔ کالیفرنیا را پیش بینی کرده است . شرح دلایل فووریه راجع به برتری درختکاری برکشت غلات از بحث ما خارج است. این دلایل اگر چه‌غالباً در لفافی از داستان‌های جن‌وپری پوشیده شده، عاری ازتعمق ودقت نیست. تنها این نکته را یادآور می‌شویم‌که وی برتری قند ومربا رابرنان اعلام می‌دارد و غریزهٔ خدادادهٔ کودکان که این برتری را آشکار ساخته است می‌ستاید، این قضاوت‌که خود یکی‌ازموجبات نسبت دادن جنون به‌فووریه بوده، امروزه به وسیلهٔ دانشمندترین‌صاحب‌نظران بهداشت‌تایید شده‌است.

-۴-

کار جذاب

اصطلاح « کار جذاب » محور طریقهٔ فووریه است . بنا بر گفتهٔ وی در تمام اجتماعات به‌اصطلاح متمدن و هم چنین در جوامع غیر متمدن وبرده دار، کارهمواره کیفرونفرین بوده است . از این پس نباید چنین باشد . از این پس انسان نباید در زیر فشار هیچ یك ازسه محرك‌که تاکنون باعث حرکت وجنبش‌اوبوده‌اند: یعنی اجبار و فقروسود جوئی، بکار بپردازد. آن نظام اجتماعی‌که‌آدمی‌را به‌علت ضرورت تحصیل معاش‌ویاامیل به‌تجمل ویا بوسیلهٔقوهٔ‌آمرهٔ دولتی‌ومذهبی‌مجبوربه‌کارمیکند مردوداست .

---

۱. کاندید Candide شخصیت داستانی کتاب معروف ولتر است.

مطلوب وی آنست که انسان فقط از روی شوق و رغبت ، برای تفریح خاطر و بد انسان‌که در جشن شرکت می‌کند ، به سوی کار برود . برای روشن ساختن اندیشهٔ وی در این باره، می‌توانیم کلمه‌ای را که در آن ایام رایج نبود به کار ببریم و بگوئیم فووریه خواهان آن بوده که کار به‌صورت ورزش درآید و مانند ورزش‌هایی که جوانان و پیش‌آهنگان امروز می‌کنند ، موجد شور و شوق باشد[۱].

حصول چنین تحولی ، به‌عقیدهٔ او موکول به سه شرط است .

نخست ، تا آنجا که ممکن است کار کشاورزی و یا بهتر بگوییم باغداری را جانشین کار صنعتی بکنیم . شرط دوم عبارت از سازمان دادن به کارها و ردیف کردن آنها است درگروه‌ها و دسته‌ها و ارتباطشان با یك دیگر ، به‌طوری‌که تقسیم کار به‌حد اعلای ممکن توسعه یابد و هرکس به تناسب ذوق و استعدادش در رشتهٔ مطلوب قرار گیرد ، و هم چشمی و رقابت باعث افزایش کوشش و فعالیت افراد بشود . چون این کارها فقط قسمت کمی از وقت آنها را می‌گیرد ، هرکس با فراغت خاطر و آزادی‌بال می‌تواند مثل پروانه از گروهی به گروه دیگر و یا ازکاری به‌کار دیگر برود .

شرط سوم، تضمین حداقل معاش است که باید ، به هر حال برای هر کس تأمین گردد؛ زیرا فقط به‌این ترتیب، کار جنبهٔ اضطراری و اجباری خود را از دست می‌دهد و صورت اختیار پیدا می‌کند . اگرکار ، به‌حد کافی متنوع باشد و به وسیله هم چشمی و رقابت مورد ترغیب واقع شود و در محیطی سر شار از شادی و زیبائی انجام گیرد ، آزادی انتخاب شغل برای هر کس به تناسب ذوق و استعدادش فراهم خواهد شد. تمام آن تنظیمات‌که در صفحات پیش توضیح دادیم، یعنی فالانسترها، بازندگی دستجمعی، و تجمل خدمات ، و مؤسسات عمومی تولید و توزیع و عده دیگری از وسایل و

---

۱ . یاد آوری این نکته جالب است که در نظر فووریه تطور کار موجب تبدیل آن به«بازی» می‌شود و حال آن‌که بعض از اقتصاد شناسان و ازآن جمله استاد بوشر Bücher آلمانی مؤلف کتاب «کار و آهنگ» (Arbeit und Rythmus) معتقدند برعکس سرچشمهٔ کار بازی بوده است . ظاهراً با فرضیهٔ تحول دورانی جمع این دو نظر ممکن باشد.

انگیزه‌های کم و بیش‌کودکانه ، همه به خاطر همین یك هدف یعنی جذاب ساختن‌کار و قرار دادن آن در محیطی اززیبایی و نشاط و خرمی است .

اکنون وقت آن فرا رسیده است که راهنمای خود را به حال خویش واگذاریم ووی را ترك‌کنیم . زیرا برای ما ممکن نیست که با او در پیچ وخم‌های تاریك‌مکتب روانشناسیش با آن امیال دوازده‌گانه و عناصر سه‌گانه همراهی کنیم . ونیز نمی‌توانیم به دیگر نظریات تو در تو و پیچیدهٔ او بپردازیم ، از قبیل نظریه‌های اودربارهٔالهیات و در بارهٔ تحولات اقلیم و تکوین جهان که سبب خواهد شد روزی آب دریاها شیرین گردد و یخ های قطبین ذوب شود و انواع جدید حیوانات بوجود آید و انسان با سایر سیارات ارتباط پیداکند... معهذا در این سیلاب گل آلود ، می‌توان ذرات فراوان از طلای ناب بدست‌آورد.

مثلاً دربارهٔ تعلیم و تربیت‌کودکان ، که آن‌همه درکتاب‌های او از آن‌بحث‌شده است ، اگر چه آن مجرد مرد پیر دل بچه‌ها را دوست نمی داشت و خود به آن اقرار می‌کرد، معذلك در این زمینه نیز تحولات عصر جدید را پیش بینی‌کرده است و برای نخستین‌بار یکی از شاگردان او بنام فروبل بودکه درسال ۱۸۴۷ به تأسیس کودکستان یا باغچه اطفال مبادرت ورزید[۱].

دربارهٔ روابط جنسی هم ، فووریه به تمام زیاده روی‌ها که خاصهٔ مبانی اخلاقی سست و ضعیف است دچار شده است . وی معتقد بود که جمیع غرایز و جمیع شهوات

---

۱ . فروبل Froebel مؤسس کودکستان یا باغچهٔ اطفال Jardin d'enfants یا Kinder garten است . در این‌جا باید از اجتماعات و سازمان‌های دیگر اطفال بمنظور پاك کردن معابر ومراقبت از باغ‌های عمومی و حمایت حیوانات نیز،ذکری به میان آوریم. این قبیل اجتماعات رافووریه می‌خواست‌تحت‌عنوان «اردوهای‌کودکان Petites Hordes» تأسیس کند و آن همه مورد تمسخر قرارگرفت. معذلك این سازمان‌هاتقریباً بهمان‌صورت و با پرچم ها و نشان های مخصوص آنها اخیراً در نیویورك بوسیلهٔ سرهنگ وارینگ Waring مدیر فواید عامه و شوارع شهر تشکیل شده است.

مستحسن و بلکه «مراد پروردگار» است[1]. این دلیری‌ها و بی‌بند و باری‌ها که حتی از حدود وصلت آزاد نیز بسی فراتر می‌رفت ، در بی‌اعتبار ساختن مکتب وی‌سهم بسزائی داشته است . چنان‌که پل ژانه[2] متذکر شده، اساساً مسئلهٔ زنان برای مکتب‌های اشتراکی خوش یمن نبوده است . همان طور که دیدیم همین مسئله موجب بروز انشعاب و زوال مکتب سن سیمونی گردید . معذلك در این‌جا نیز می‌توان به‌افکار بزرگی دست‌یافت، مخصوصاً این فکر که: « بطورکلی ترقیات اجتماعی و تکامل ادوار تاریخی ، در جهت پیشرفت زنان به‌سوی آزادی است و برعکس انحطاط نظام اجتماعی متناسب باتحدید آزادی آنان است. عوامل دیگری نیز این فراز و نشیب‌های سیاسی راتحت تأثیرقرار می دهد، ولی هیچ عاملی مانند تغییر سرنوشت زنان دارای تأثیر سریع وقاطع درترقی و انحطاط اجتماعات نیست » [3] مع‌الاسف چنین به نظر می‌رسد که این جانبداری از زنان، کمتر از احترام واقعی به‌شخصیت آنها سرچشمه می‌گیرد تا ازبیزاری وی نسبت به خانواده و زندگی خانوادگی . و نیز این آزادی را که واقعاً می‌توان شاخص ترقی دانست، فووریه بیشتر محدود به‌روابط عاشقانه‌کرده است .

حتی مخالفان نظامیگری و سربازی نیز می‌توانند فووریه را یکی از پیشتازان طریقهٔ خویش به‌شمار آورند. شاید او بودکه برای نخستین بار نوشت: «جامعهٔ فعلی‌از طریق سلطهٔ مداوم اقلیتی از بردگان مسلح براکثریتی ازغلامان بی‌سلاح اداره‌می‌شود»

در خاتمه کلام این نکته را هم باید اضافه‌کنیم که فووریه تا این‌حدزیاده‌طلب نبودکه بخواهد یك‌باره همه آدمیان را در دنیای « همسازی جدید » وارد سازد . او معتقد به یك دورهٔ انتقالی بود و حتی آن را ضروری می دانست ، دوره‌ای که بنا بر

---

۱. « نظریه من منحصراً محدود است به‌استفاده از امیال و شهوت رانده شده وسرکوب شده، به‌همان صورت‌که طبیعت آنها را به‌آدمیان اعطاءکرده است وبدون کم و زیاد. تمام جادوی کتاب من و تمام راز طریقهٔ من در همین نکته است. نظام تعاونی آن امیال‌را به‌همان صورت‌که خداوند عطا فرموده، مورد استفاده قرار خواهد داد .»

۲. Paul Janet (فیلسوف فرانسوی ۱۸۲۳–۱۸۹۹)

۳. امیال چهارگانهٔ صفهٔ ۱۹۴ (Ouatre mouvements)

اصطلاح او نامش «دوره تضمین» است و در طی آن، همان طور که خود صراحةً توضیح داده ، به تأمین حداقل معیشت ، وآسایش و امنیت برای هرفرد، یعنی فی‌الجمله تمام آنچه امروزه موضوع قوانین کار است، اکتفامی‌شود.

☆☆☆

معتقدات فووریه در میان معاصرانش آن تأثیر ونفوذ احترام آمیز مکتب سن سیمون را بدست نیاورد. ولی اگرجلوهٔ آن‌کمتر و دامنهٔ آن محدودتر بود ، در عوض از تأثیر ونفوذی با دوام‌تر برخوردارگردید. اکنون قریب نیم قرن است‌که دیگراثری از پیروان سن سیمون نیست ، و حال آن‌که هنوز یك مکتب فالانستری وجود دارد . درست است که اگر شمارهٔ رسمی اعضاء را ملاك اعتبار قرار دهیم ، مکتب مذکور کوچك و بی اهمیت است ولی چنانچه انواع شرکت های تعاونی وکلیه افراد وابسته به آنهارا درنظر بگیریم ـ وحقاً نیز بایدچنین باشد ـ به‌اهمیت ووسعت‌اثرطریقهٔ‌مذکورپی خواهیم برد . خود فووریه نیز که مدت‌ها مطرود بود ظاهراً از پنجاه سال به‌این‌طرف دوباره توجه و علاقه صاحب نظران را به‌خود جلب کرده است[1].

در میان شاگردان فووریه نام دو تن‌را بایدذکرکرد: نخست ویکتورکنسیدران[2] که مبلغ پر شور آن مکتب بود ودرکتاب «معتقدات اجتماعی»خویش (۱۸۳۴-۱۸۴۴)

---

۱ . برای مثال مراجعه شود به کتاب زولا Zola بنام « کار » وکتاب بارس Barrès بنام «دشمن قوانین» (L'Ennemi des lois) و نیز توجه شود به‌تغییر کاملاً آشکار لحن اقتصادیون که قبلاً فووریه را دیوانه می‌خواندند واورا به‌رسوایی می‌کشاندند ولی‌درسنوات اخیر به نحوی دیگر در بارهٔ او قضاوت می‌نمایند . از آن جمله آقای پل لوروا بولیو Paul Leroy-Beaulieu در آخرین‌کتاب خود از وی بعنوان «متفکر نابغه» نام می‌برد. امیدواریم که ما هم به‌نوبهٔ خود در ایجاد این تغییرعقیده مؤثر بوده باشیم. مراجعه شودبه- سخن رانی در بارهٔ «پیش گویی‌های فووریه» درکتاب ما تحت عنوان « شرکت تعاونی » که چاپ اول آن مربوط به‌سال ۱۸۸۶ است.

۲ . ویکتور کنسیدران Vietor Considérant ـ فیلسوف و اقتصاد دان فرانسوی (۱۸۰۸-۱۸۹۳)

طریقهٔ فووریه را به‌بهترین وجهی تشریح نموده است . او حتی مانند اوون در صدد برآمد که در مهاجر نشین‌های امریکا ، آن را به موقع اجراء بگذارد[1] کنسیدران در جریان انقلاب ۱۸۴۸ نیز داخل بود و تقاضا داشت که «حق بر کار» به عنوان جبرانی ضروری و عادلانه در مقابل حق مالکیت برسمیت شناخته شود.

شاگرد دیگر فووریه،آندره گودن[2] با تأسیس سازمان معروف فامیلستر[3] یادگار مهمتری از کتاب هایش باقی گذاشت . فامیلستر یك مؤسسهٔ صنعتی (سازندهٔ دستگاه های حرارتی) است که در ناحیه گیز واقع شده و مالکیت آن مشاعاً به‌ـ کارگران تعلق دارد و منافع آن نیز تقریباً برحسب همان قواعدی‌که استاد معین کرده است تقسیم می‌شود.

گودن همچنین کوشید برخی از اندیشه‌ها را که برای استادش ارجمند بود ،

۱ . در این‌جا ما به‌ذکر تاریخ مهاجر نشین‌های متعددکه براساس‌عقاید فووریه‌تشکیل شده‌اند نمی‌بردازیم ، هم‌چنان‌که از نقل تاریخچهٔ مهاجر نشین های مبنی بر آراء اوون نیز خودداری نمودیم . معذلك یادآوری این نکته را لازم می‌دانیم‌که مهاجر نشین‌های مذکور در ممالك متحده امریکا بسیار متعدد بوده‌اند بویژه در بین سال‌های ۱۸۴۱ و ۱۸۴۴ که در طی آنها تعدادی در حدود چهل مهاجر نشین بوجود آمد ، ولی هیچ یك دوامی‌نیافت . در یکی ازاین مهاجرنشین‌هابنام بروك فارم Brook Farm چندتن از اجلهٔ مشاهیرامریکا گرد آمده بودند که از آن میان نام چانینگ Channing و هاوثورن Hawthorne قابل ذکر است.

در فرانسه نیز برای تشکیل این نوع شرکت‌ها دردوران اخیر کوشش‌هائی شده‌است. حتی یکی ازاین شرکت‌ها در بخش کنده سور وگر «Condé sur Vegres» در نزدیکی شهررامبویه Rambouillet همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد وعده‌ای ازپیروان وفادار مکتب‌فووریه همه‌ساله برای گذراندن ایام‌تعطیل‌تابستانی‌درآن‌جامجتمع‌می‌شوند .

۲ . آندره‌گودن André Godin.

۳ . فامیلستر Familistère در ۱۸۵۹ تأسیس‌یافت ولی در ۱۸۸۸ پس‌ازمرگ گودن به‌صورت شرکت کارگری درآمد. مراجعه شود به‌کتاب پرودوموPrudhommeau به‌نام «آزمایش‌های اجتماعی‌گودن (Les Expériences sociales de Godin 1919 وهم‌چنین به‌کتاب ما تحت‌عنوان مؤسساتی به‌منظور الغای نظام مزدوری :
Les Institutions en vue de l'aboliton de Salariat)

به‌مرحلهٔ اجراء درآورد. آنچه بیشتر توجه او را جلب‌می‌کرد، سازمان‌دادن به‌کارهای «ردیفی» بودکه براساس آن کارگران می‌بایستی به میل خود درگروه‌های‌مختلف‌جمع شوند، و خودشان رئیس کارگاه را از طریق انتخاب معلوم‌کنند و میزان مزدرا بارأی شرکاء معین‌نمایند، ولی این‌کوشش‌ها باحسن استقبال کارگران مواجه نشد.

از طرف دیگر، آنچه بیشتر سبب اشتهار فامیلستر شد، سازمان تعاونی‌آن‌نبود، بلکه منظره «کاخ‌تعاونی» وحتی اشتراکی‌آن‌است‌که در میان‌گلزاری زیبا قرار دارد و دارای مدارس، شیرخوارگاهها، تماشاخانه وشرکت تعاونی مصرف است . اگر چه این مؤسسه ، به صورت زیارت‌گاهی برای اعضاء شرکت‌های تعاونی همه کشورها در آمده است، معذلك اگربخواهیم تصوری از یك فالانستر واقعی بدست آوریم، شایدبهتر باشد به‌شهر- باغ‌های زیبای بورن ویل[1] وپورت سان لایت[2] در انگلستان و یاآژانتا پارك[3] هلاند مراجعه‌کنیم.

---

۱. Bourneville

۲. Port-Sunlight

۳. Agenta Park

۳

لوی بلان

کتاب‌هایی‌که در مدتی کوتاه افکار عمومی را جلب می‌کنند، همیشه‌مبتکرانه‌ترین آثار نیستند. استوارت میل در وصف طریقه های‌سن سیمون و فووریه، تألیفات آنها را جزء مهمترین آثارگذشته و حال، بشمار می‌آورد(کتاب دوم،فصل اول،عنوان چهارم) چنین ستایشی در مورد کتاب لوی بلان بنام «سازمان کار»[۱] بهیچ وجه صادق نیست. در این کتاب هیچ‌یك از نظریه‌های عمیق‌که آثار اسلاف اورا، باوجود غرابت آنها، ممتاز ساخته‌است به‌چشم نمی‌خورد. بعلاوه‌کتاب لوی بلان بسیار موجزاست واز حجم یك مقاله تجاوز نمی‌کند،[۲] وابتکاری در بر ندارد. وی‌ازمنابع مختلف ومتفاوت الهام گرفته است: از سن سیمونیان، از فووریه، از سیسموندی و نیز از بواوناروتی[۳] (ازبازماندگان توطئه‌وشورش‌بابوف) و بالاخره ازخاطرات‌آزادی‌خواهی انقلاب‌۱۷۹۳. بطورکلی وخلاصه، عمل او منحصر به‌این بودکه بعض ازعقایدمکتب اجتماعی‌را، که

---

۱. لوی‌بلان Louis Blanc مؤلف‌رسالهٔ«سازمان‌کار» L'Organisation du travail

۲. بعلاوه برای نخستین بار نیز به صورت مقاله به سال ۱۸۳۹ در مجلهٔ ترقی (Progrès) انتشار یافت.

۳. Bouonarotti در۱۸۲۸ کتاب «توطئه به‌خاطرمساوات یا توطئه بابوف»رامنتشر کرد که توجه عامه مردم را جلب ننمود ولی در محافل آزادی خواهان بسیار مورد توجه واقع شد.

افکار عمومی مردم فرانسه ، پس از استقرار مجدد نظام سلطنتی ، کم کم به آنها انس گرفته بود، ماهرانه مورد استفاده قرار دهد .

باوجود این کتاب «سازمان کار، بسال ۱۸۴۱ ، تازه از زیرچاپ خارج شده‌بود که در همه جا مورد مطالعه و بحث قرار گرفت و بدفعات بسیار تجدید چاپ یافت . عنوان کتاب ، که آن نیز از سن سیمونیان اقتباس شده بود ، یکی از شعارهای عمومی گردیدکه در انقلابات ۱۸۴۸ ، کارگران مطالبات خودرا ضمن آنها خلاصه می نمودند. مؤلف در جریان انقلاب‌ماه فوریه به‌عنوان ذیصلاحیت‌ترین نمایندهٔ طبقه‌کارگر شناخته شد . حتی بعد از ۱۸۴۸ نیز ، کتاب وی را تا مدت مدیدی یکی از بهترین معرف‌های سوسیالیسم فرانسه میدانستند .

توضیح این توفیق بادوام را، نخست باید در شرایط واوضاع و احوال خارجی جستجو نمود: فهم‌کتاب به سبب مختصر وساده بودن مباحث آن بسیارآسان بودوزمینهٔ راحت و مناسبی برای بحث بوجود می آورد . بعلاوه شهرت شخصی نویسنده نیز سهم بزرگی در اشاعه آن داشت. لوی بلان در دورهٔ حکومت ماه ژوییه، درسلك آزادی‌-خواهان پیش‌رو، یکی ازروز نامه نگاران و خطیبان مورد توجه بود. کتاب «تاریخ ده ساله»اش، ویرا مورخی ارجمند معرفی‌کرده بود. در دورهٔ بعدنیز شرکت‌اودرحکومت موقت انقلاب۱۸۴۸ و سپس فعالیتش در آغاز جمهوری سوم ، از وی شخصیتی تاریخی بوجود آورد. بالاخره آزمایش بی‌سرانجام «کارگاههای ملی»ـ برخلاف انتظارخودش وکاملاً برخلاف استحقاق‌ـ ازاسباب اشتهار عقایدش‌گردید.

معهذا ، همه این مراتب کافی نبود ، برای کتاب مذکور جائی در این تاریخ باز کند ؛ و اگر دلایل دیگری وجود نداشت ، با تذکر کوتاهی از آن می گذشتیم . دلیل عمده این است‌که در هیچ اثر دیگر ، تعارض بین نظام‌رقابت و نظام تعاونی، به‌این صراحت و وضوح نشان داده نشده است. در نظر لوی بلان تمام مصائب اقتصادی ناشی از رقابت است ، فقر و مسکنت کارگران و انحطاط اخلاقی آنها ، افزایش جرایم ،

رواج فحشاء، بروز بحران های صنعتی و جنگ بین ملت‌ها، همه از همین منشاء سرچشمه می‌گیرد. وی در آغاز کتاب می‌گوید: « به‌اثبات این مطلب بپردازیم که اولا رقابت برای تودهٔ مردم نظامی‌است مرگ آور و نابودکننده وثانیاً رقابت برای‌سرمایه‌داران نیزعلت مداوم «فقر وورشکستگی است»[1] سپس به‌اقامهٔ دلیل می‌پردازد وسراسر صفحات‌کتاب را به‌ذکر مثال‌های‌گوناگون اختصاص می‌دهد که از جراید و بررسی‌ها و آمارهای رسمی وکتاب‌های علماء اقتصاد و مشاهدات شخصی خود بدست آورده است. حقایق دلخراشی‌که لوی بلان آنها را با فصاحت تمام بیان می‌کند، از برابر چشمان خواننده می‌گذرد و همه یك‌نواخت به‌یك علت منحصر وواحد برگشت داده می‌شودکه رقابت باشد. به‌این‌ترتیب نتیجه‌گیری وراه حل به خودی خود نمودار می‌گردد: برای جلوگیری از رقابت وعوارض وخیم‌آن، باید نظام اقتصادی را برمبنای نقیض‌آن، یعنی برمبنای‌تعاون استوار ساخت.

بنابراین لوی بلان جزء آن دسته از اجتماعیون است که تعاون را راه نجات و وسیله رهائی جوامع امروزی می‌دانند. ولی تعاون راکاملا مانند اسلاف خود در نظر نمی‌گرفت. نه‌ایجاد فالانستر را در خیال می‌پروراند ونه تأسیس «هارمونی جدید» را. وی جهان اقتصادی آینده را، به‌صورت مجموعه‌ای ازگروه‌هاکه هریك جامعهٔ کوچك وکاملی باشد نمی‌خواست، و به تعاون جامع فووریه و فالانژ او که برای همهٔ اعضاء تمام آنچه مورد حاجت است، تولیدکند، معتقد نبود.

لوی بلان پیشنهاد می‌نماید «کارگاه‌های شراکتی»[2]که درواقع چیزی‌جزشرکت‌های تعاونی کارگری تولید نیست تشکیل بشود. کارگاه شراکتی می‌بایست کارگران یك حرفه و یا یك رشته از صنعت را در خود مجتمع سازد و فرق آن با کارگاه های معمولی فقط در این است که بیش از آنها مربوط به تودهٔ کارگران و مبتنی بر اصل برابری است. ولی دیگرمانند فالانستر فووریه، همهٔ مظاهر زندگی اقتصادی‌را درخود

۱. کتاب «سازمان‌کار» صفحه ۲۷- چاپ پنجم سال ۱۸۴۸

۲. Atelier social

خلاصه نمی‌کند و هدف وغایتش در وجود خود نیست . زیرا عمل آن فقط تولید یك نوع محصول‌است، که دیگران آن را خریداری می‌نمایند. به‌عبارت دیگر لوی بلان شایع‌ترین نمونه تعاون کارگری «تولید» را عرضه می‌نماید[1] وحال‌آن‌که اوون‌وفووریه آن را شامل «تولید ومصرف» هردو می‌کردند.

این پیشنهاد به‌هیچ وجه اندیشهٔ جدیدی نبود. مدتی پیش از آن یکی‌ازپیروان سابق سن سیمون ، بنام بوشه[2] در ۱۸۳۱ طرح مشابهی پیشنهاد نمود که موفقیت قابل ملاحظه‌ای بدست نیاورد[3] به موجب این طرح،کارگرانی‌که جزء یك صنف بودندمثلا درودگران،کفاشان، بنایان، می‌بایست مجتمع شوند وابزارکارخودرا به‌شرکت‌گذارند وکار فرمای کار خود بشوند و از منافع آن بهره‌مندگردند. یك پنجم ازمنافع مذکور می‌بایست به تشکیل یك «سرمایهٔ جمعی غیر قابل انتقال ودایمی» اختصاص داده‌شود ، سرمایه‌ای‌که همه ساله منظماً افزایش یابد. بوشه باتوجه به‌آینده متذکر می‌شد که : «بدون این سرمایه، شرکت تعاونی دیر یا زودبه‌صورت شرکت‌های بازرگانی‌درخواهد آمد و تنها برای مؤسسین آن مفید خواهد گردید و برعکس به حال افرادی که جزء هیئت مؤسسین نبوده‌اند مضر واقع خواهد بود . زیر سرانجام شرکت تعاونی در دست

۱. می‌گوئیم «شایع‌ترین نمونه» زیرا در سطور پیش دیدیم که بعض از شرکت های تعاونی تولید موجود، مانند «جمعیت‌کار» با قبول سرمایه از خارج، شرکت خودرا منتسب به‌فووریه می‌نمایند، ولی متداول‌ترین نمونه در فرانسه عبارت از شرکت هائیست که وابسته به‌کانون مشورتی‌شرکت‌های‌تعاونی‌تولید«Chambre consultative des Associations de Production » هستند . در مادهٔ ۱۱ اساسنامه نمونهٔ این شرکت‌ها چنین مقرر شده است «هیچ‌کس به‌عضویت شرکت پذیرفته نمی‌شود، مگرآنکه‌کارگریکی ازقسمت‌های‌مربوط به این شغل باشد » (مراجعه شود به‌مجموعهٔ «شرکت‌های تعاونی تولیدکارگران» که‌ازطرف اداره‌کار در۱۸۹۸ به‌چاپ رسیده است.

۲. Buchez

۳. روزنامهٔ‌علوم اخلاقی‌وسیاسیJournal des Sciences Morales et Poltiques شماره ۱۷ دسامبر ۱۸۳۱- تنها یك شرکت تعاونی براساس‌تعالیم بوشه تأسیس‌یافت‌که‌عبارت بود از شرکت جواهر سازان طلاکار که بسال‌۱۸۳۴ تشکیل گردید .

افراد مؤسس وسیله‌ای برای استثمار خواهد شد»[1]. این در واقع سرنوشت تعدادکثیری از شرکت‌های تعاونی تولید بود، که مؤسسان آنها مبدل به سهامداران واقعی شدند و کارگران جدید را به حساب خود به کار وا می‌داشتند و آنها را کارگران «کمکی» می‌خواندند.

کارگاه شراکتی لوی بلان هم، شباهت زیادی با این طرح داشت، بااین تفاوت که او مخصوصاً به‌صنایع بزرگ می‌اندیشید و حال آن‌که فکر بوشه بیشترمتوجه‌حرف وصنایع‌کوچك بود[2] بعلاوه، در اندیشهٔ لوی بلان کارگاه شراکتی به منزلهٔ جرثومه‌ای بود که می‌بایست ازآن جامعهٔ اشتراکی آینده پدیدآید. ولی‌درواقع این‌توسعهٔ بعدی فکراورامشغول نمی‌داشت،زیراجامعهٔ آینده‌آرمانی بسیاردورو بسیارمبهم‌بودو نمی‌توانست موضوع بحث فعلی واقع شود. مطلب مهم‌شروع‌کار بود، شروع به‌طریقهٔ عملی ومفید: «تدارك آینده، بدون قطع ناگهانی و شدید باگذشته»این است وظیفه‌ٔما .کوشش برای تشریح‌آینده بیهوده‌است،زیراچیزی جزخیال‌باقی‌نخواهد بود(صفحهٔ۱۷۲).

به‌علت همین جنبهٔ اصلاحی منجز و روشن و ساده بودکه طرح لوی بلان توجه عموم را به‌خود جلب کرد. پس از آن‌همه آرزوهای با عظمت ولی غیر قابل تحقق، سرانجام طرحی عرضه می‌شدکه برای هرکس قابل درك‌بود واجرای‌آن نیزسهل وساده می‌نمود. این‌احتیاج به‌گذشتن ازآرزو ورسیدن به‌واقع وکشف‌کردن یك طریقه عملی قابل اجراء، برای رهائی از نظام جاری «بگذار بگذرد، بگذار بشود»، در اندیشهٔ بسیاری‌ازمعاصران‌لوی‌بلان به‌چشم می‌خورد، از آن‌جمله در ویدال[3] که‌مؤلف کتاب نفیسی درباره توزیع ثروت بودکه امروزه فراموش شده است. قسمت‌عمده شهرت وتوفیق لوی بلان مربوط به‌همین‌کیفیت بود، هم‌چنان‌که‌برای دورهٔ‌بعد، پیشرفت‌مکتب

۱. نقل شده از فستی ازکتاب «نهضت کارگری در اوایل سلطنت ژویه» (صفحهٔ ۸۸- پاریس ۱۹۰۸)- Festy

۲. در مورد صنایع بزرگ، بوشه اصلاحات دیگری را پیشنهادمی‌کرد (مراجعه‌شود به‌فستی. Festy, loc. cit).

۳. فرانسواویدال François Vidal,De la Répartition des Richesses 1846

اجتماعی دولتی نیز باهمین دلایل قابل توجیه است.

طرح اصلاحی بلان بسیار ساده بود: در هر یك از رشته‌های مهم تولید، بایداز همین حالا یك‌کارگاه شرکتی تأسیس شود. سرمایه لازم باید بوسیلهٔ دولت و از طریقهٔ قرضه تأمین‌گردد. «تمام کارگران واجد شرایط اخلاقی» به میزانی‌که سرمایهٔ موجود اجازهٔ‌آن‌را بدهد درکارگاه‌پذیرفته خواهند شد و درآن مزد برای همه مساوی‌خواهد بود. لوی بلان می‌گوید: «فقط به‌سبب تعلیمات غلط و ضد اجتماعی‌که‌به‌نسل فعلی‌داده شده» اصل تساوی مزدها به‌نظرغیرعملی می‌رسد ولی درآینده «که تعلیم وتربیتی‌کاملا جدید، افکار و عادات را تغییر داد»کاملا عادی وطبیعی جلوه خواهدکرد. این همان اندیشهٔ مشترك تمام طرفداران‌تعاون‌است، که محیط جدید سرانجام‌انگیزه‌های‌معمولی آدمیان را دگرگون خواهد ساخت . اما مسئولان و سلسله مراتب کارگاه ، باید از طریق انتخاب تعیین‌گردند، به‌استثنای سال اول‌که دولت سازمان آن را ترتیب‌خواهد داد، زیرا هنوزشرکاء به‌میزان‌کافی یك‌دیگر را نمی‌شناسند تابتوانند لایق‌ترین‌افراد را انتخاب‌کنند.

سود خالص‌کارگاه شرکتی در هرسال به سه بخش تقسیم خواهدشد: یك‌ثلث‌آن به تساوی بین تمام شرکاء تقسیم می‌شود و به مزد آنها اضافه می‌گردد . ثلث دوم به‌ـ نگهداری سال‌خوردگان، بیماران ومعلولین و«تخفیف‌بحران‌های سایرصنایع»اختصاص می‌یابد. بالاخره قسمت سوم ، مخصوص تهیهٔ ابزار و وسایل کار برای کسانی است که می‌خواهند وارد جمعیت بشوند « به نحوی که شرکت بتواند همواره و بطور نامحدود توسعه یابد». این‌همان سرمایه غیرقابل انتقال ودائمی‌بوشه است.

آیا سرمایه‌ای که به مصرف تشکیل شرکت می‌رسد ، سودی نخواهد داشت ؟ البته خواهد داشت و حتی بهرهٔ آن به وسیلهٔ بودجه تضمین خواهد شد . معهـذا نباید نتیجه بگیریم‌که لوی‌بلان هم‌مانند فووریه این سود را مشروع می‌شناخته است : وی بیش‌از آن تحت تأثیر افکار مکتب سن‌سیمونی بود که چنین امری را قبول نماید . او عقیده داشت که درآینده ربح سرمایه از میان خواهد رفت ، ولی طریقهٔ‌آنرا توضیح

نمی‌دهد ؛ اما درحال حاضر و برای ترتیب دورهٔ انتقال باید آنرا حفظ کرد . « باشتاب خشونت‌آمیز نباید بنیادهای موجود را یکباره به‌لرزه درآورد ، حتی آنها که ظالمانه است و باید روزی نابودگردد » (ص . ۱۷۲) . بعلاوه ربحی که برای سرمایه پرداخت می‌شود، همانند مزد، جزئی از هزینهٔ تولید خواهد بود . ولی صاحبان سرمایه از سود ویژه ، نصیبی نخواهند برد مگر این‌که خود آنهاکار بکنند .

بنابر این به‌طور خلاصه ، تنها تفاوت کارگاه شرکتی باکارگاه‌های فردی معمولی صرف نظر از سازمان آزادی خواهانه آن ، اختصاص یافتن سودکارفرمائی (به معنای جدید کلمه ، یعنی منافع پس‌از وضع ربح سرمایه) به خود کارگران است .

ولی چنان‌که اشاره کردیم ، کارگاه شرکتی در نظر لوی‌بلان جرثومه‌ایست که باید جامعهٔ جدید ازآن بوجودآید . اما نیرویی‌که وسیلهٔ تحرك وتوسعهٔ آن خواهدشد رقابت است . عجب استنتاج زننده وناهنجاری ! - بلی‌رقابت که دراین مورد به رقابت «مقدس» مبدل‌می‌شود (ص- ۱۰۶) و « ازسلاح رقابت برای امحاء رقابت استفاده به‌عمل می‌آید » (صفحهٔ ۱۰۳) . و این چندان مشکل نخواهد بود ، زیرا « کارگاه شرکتی بر کارگاه فردی این‌امتیاز را داردکه ازصرفه‌جوییهای‌ناشی اززندگی مشترك وازسازمانی که درآن همهٔ کارگران بدون استثناء ذینفع درکارکردن درست و تولید سریع هستند، بهره‌مند است» (ص . ۱۰۵) بالنتیجه ، درهمه‌جا مؤسسات خصوصی در معرض تهدید کارگاه اجتماعی قرار خواهند گرفت ، سرمایه داران وکارگران به اراده و اختیار خود خواستار الحاق به‌آن خواهند شد تاازآن استفاده کنند . درآن حال تنها کاری‌که باقی خواهد ماند ، متمرکز ساختن تمام کارگاههای شرکتی مربوط به یك رشته از صنعت ، دریك شرکت بزرگ تعاونی است . هریك از صنایع بزرگ سرانجام بدین ترتیب در محور « یك کارگاه مرکزی که تمام کارگاه‌های دیگر شعب آن خواهند بود ، تمرکز خواهند یافت» (صفحهٔ ۱۰۷) و برای تکمیل این‌بنای عظیم ، دیگرجز « برقرارکردن همکاری بین‌صنایع مختلف»کاری باقی‌نخواهد ماند ، صنایعی‌که بجای مبارزه ، متقابلاً پشتیبان یکدیگر خواهند بود ودر دوره‌های بحران یکدیگر را حفظ خواهند کرد ،

اینهم درصورتی است که ازطریق توافق وتفاهم بین خود به این نتیجهٔ درخشان و عالی که جلوگیری ازوقوع بحران است،توفیق نیافته باشند.

بدینسان ، تنها به نیروی آزادی ، نظام تنازعی اندك اندك دربرابر نظام تعاونی محو می‌شود و به تدریج که کارگاه‌های اجتماعی شگفتی‌های خود را ظاهر می‌سازد ، مفاسد رقابت ازمیان‌می‌رود وزندگی‌اخلاقی‌واجتماعی از تباهی‌های کنونی مبری ومنزه می‌گردد .

برای پیشرفت نظریه وتوفیق نقشهٔ خود لوی‌بلان چه تقاضایی دارد؟ چیزی‌بسیار اندك وتقریباً هیچ ! یعنی کمکی‌کوچك ازطرف دولت که عبارت‌است ازتأمین سرمایه برای تأسیس اولین کارگاه‌ها ووضع مقررات قانونی دربارهٔ آنها وپس‌ازآن جز مراقبت ونظارتِ وظیفهٔ دیگری نخواهد داشت .

نکتهٔ مهم در طریقهٔ لوی‌بلان همین است و باآن به‌طور منجز از عقاید اوون و فووریه متمایز می‌گردد . برای تأسیس فالانسترها و مهاجرنشین‌های اشتراکی خود نه فووریه ونه‌اون به دولت متوسل نمی‌شوند . به‌نظر آنها ابتکارات خصوصی افراد کافی است. جامعه به‌خودی خود وبدون‌کمك خارجی تطورمی‌یابد . منبای عمل شرکت‌های تعاونی مصرف امروزی نیز همین است ، و در همه‌جا صرفاً براثر مساعی خود پابرجا مانده‌اند . ولی لوی‌بلان توصیه می‌کند که برای تولید در رشته‌های مختلف صنعت ، شرکت‌هایی ازکارگران ماهر و متخصص تشکیل گردد . سرمایه‌های لازم برای تأسیس این شرکت‌ها را ازکجا می‌توان بدست آورد ؟ امیدبستن به‌پس‌انداز کارگران تعلیق‌به محال است [۱] . پس از ضروریات مسلم است که کسی باید این دستگاه را براه

۱ . «رهائی کارگران عملی بسیار صعب و غامض است و به‌مسائل متعدد بستگی داردو بسیاری ازرسوم وعادات جاری را متزلزل می‌کند و منافع کثیری را- البته نه در واقع‌بلکه برحسب ظاهر- به خطر می‌اندازد. بنابراین دیوانگی است که‌تحقق آن‌را بوسیلهٔ‌کوشش‌های فرعی و ابتکارات پراکنده امکان پذیر بدانیم. برای این مقصود باید از تمام قوای دولت استفاده‌کرد .آنچه‌کارگران برای نجات خود فاقدند، ابزارکاراست. وظیفه دولت‌است‌که

←

بیندازد ، زیرا از خود قادر براه افتادن نیست . این کس همانا دولت است که « نیروی متشکل » جامعهٔ است . بعلاوه اگر دولت « وسیله و ابزار کار ما نباشد مانع ومزاحم مـا خواهد شد » (ص . ۱۴) . اما مداخلهٔ دولت فقط برای یك لحظه است . « همین‌که دستگاه براه افتاد ، به خودی خود پیش خواهد رفت » (ص. ۱۶۵) « تنها کار دولت اینست که شرکت را در یك شیب قرار میدهد ، پس‌از آن شرکت به حکم قانون طبیعت خود به‌خود سرآشیبی‌را می‌پیماید » (ص . ۱۶۵) هوشمندی طریقهٔ لوی‌بلان درهمین نکته است. عملا اکثرشرکت‌های تعاونی تولید فعلی به‌وسیلهٔ کمك‌های مالی دولت به‌وجود آمده وبراثر حمایت‌های اداری پایدار مانده‌اند .

به‌این ترتیب لوی‌بلان یکی‌ازاولین سوسیالیست‌ها وشاید نخستین فردآنها است که برای اجرای اصلاحات اجتماعی به دولت نوع جدید تکیه می‌کند . مدتی پس از او رودبرتوس ولاسال نیزهمین‌تقاضارامی نمایند . بنابراین‌نویسندهٔ فرانسوی شایستگی آنرا داردکه درکنار این‌دو از پیشقدمان مکتب اجتماعی دولتی[1] بشمارآید .

دراین مراجعه وتوسل به دولت ازجانب پیروان مکتب اجتماعی یك‌نوع خوش باوری نهفته است ، زیرا امر از دوحال خارج نیست : یاطرحی‌که‌کمك به اجرای آن را ازدولت می‌خواهند برنامه‌ای واقعاً انقلابی است ، که دراین صورت دولت نمایندهٔ جامعهٔ موجود باید کاملا نابینا باشد تا بادست خود وسیلهٔ نابودی‌آنرا فراهم کند ؛ ویا طرح مذکور برای‌نظام اجتماعی موجود بی‌خطر است ، دراین صورت همان نفس‌کمك دولت دلیل ناچیز بودن‌آن است. سوسیالیسم دولتی قادر به‌دفع این انتقاد نخواهد شد مگرآن‌که به‌طورقاطع خودرامحافظه‌کار اعلام نماید واین همان‌کاری‌است‌که درآلمان کرده‌اند .

لوی‌بلان ـ وهمانند او در دورهٔ بعد لاسال ـ که ذهنش بیشترمتوجه نتیجهٔ فوری

برای آنها ابزارمذکور را فراهم نماید. اگرلازم بودکه ما ازنظر معتقدات خوش‌تعریفی‌از دولت بکنیم ، آن را چنین تعریف می‌کردیم: دولت بانك‌دار مستمندان است »
(Organisation du Travail,P.14)

1. Socialisme d' Etat

بود، نمی‌توانست این ایراد را دریابد . فکر اومتوجه ایراد دیگری می‌شود ، ایرادی که به نظرش مهم‌تر جلوه می‌نماید ، ایرادی که بعدها نیز بر پیروان مکتب اجتماعی دولتی وارد می‌آید ، و او می‌کوشد ازحالا آن را باهمان استدلالی‌که بعداً برقلم آنها جاری می‌شود ، رد کند : وی از خود می‌پرسد آیا مداخلهٔ دولت با آزادی مغایرت ندارد ؟ جواب می‌دهد: آری مغایرت داد ، درصورتی‌که‌آزادی را به‌معنی حق‌مجردی که به‌موجب قانون اساسی به هرفرد اعطاء شده است درنظر بگیریم . ولی آزادی این نیست . این آزادی عبارت است از « اقتدار واختیاری که به هرفرد داده شده تادرتحت سلطهٔ عدالت‌ودرپناه قانون استعدادهای خودرا بکاراندازد وآنهارا رشددهد» (ص ۱۹)[۱] آزادی قانونی بدون‌آزادی عملی چیزی جز«ستمگری نفرت انگیز» نیست . درجمیع مواردکه انسان محروم ازتعلیم وتربیت وفاقد ابزارکار دربرابر افراد ثروتمندتر ودانا‌تر ازخود محکوم به فرمان برداری است ، آزادی محو و نابود است . بنابر این تازمانی که درجامعهٔ «یك‌طبقهٔ زیردست وصغیر وجود دارد» مداخلهٔ دولت لازم وضروری است (صفحهٔ ۲۰) . لاکوردر[۲] باعبارتی کوبنده‌تر می‌گوید : «بین‌قوی وضعیف، آزادی نابود کننده وقانون رهاننده است » . مابه این استدلال قبلا در مبحث مربوط به سیسموندی برخورده بودیم وباز آنرا نزدهمهٔ مخالفان نظام «بگذارید بگذرد» خواهیم یافت .

به‌این ترتیب مشاهده می‌شودکه بالوی‌بلان نهضت فکری جدیدی آغاز می‌یابد

---

۱. «حق به‌صورت مجرد سرابی است‌که ازسال۱۷۸۹ به‌این طرف‌مردم را هم چنان می‌فریبد. برای توده مردم، حق یك حمایت بی‌جان و ماوراء طبیعی است‌که برجای‌حمایت زنده وواقعی تکیه زده است. حقوقی‌که باعبارات مطمئن در منشورها اعلام‌گردیده، تنهااین نتیجه را داشته‌که بر بی‌عدالتی‌های نظام فردی و به حال خود رها کردن وحشیانهٔ مستمندان نقاب وپرده بیفکند. به‌همین مناسبب‌آزادی را با لغت حق تعریف‌کرده‌وانسان‌هائی راکه بردهٔ گرسنگی، بردهٔ جهل و بردهٔ اتفاق وتصادفند «انسان‌های آزاد» نامیده‌اند. یکبار برای همیشه بگوئیم‌که آزادی تنها عبارت ازحقوق اعطاء شده نیست بلکه قدرت واختیاری است‌که به‌هرفرد داده شده تا استعدادهای خود رابکار اندازد وآنهاراپرورش‌دهد»(سازمان کار صفحهٔ ۱۹)

۲. Lacordaire

که در ربع آخرقرن نوزدهم قدرتی بس عظیم کسب می‌نماید . سوسیالیسم دولتی که در آن زمان هنوز تدبیر وچاره‌ای موقت بود، دراواخر قرن۱۹ به صورت مکتب عقیدتی واقعی درمی‌آید وموارد اجرای عملی متعدد پیدا می‌کنند .

حوادث سال۱۸۴۸ به لوی‌بلان فرصتی داد تاقسمتی از عقاید خودرا جامهٔ عمل به‌پوشاند . ما آن مساعی را درفصل‌آتی مورد بررسی قرار خواهیم داد وطی‌آن مجدداً به تلاش‌های بی‌سر انجام سوسیالیسم در ۱۸۴۸ مصادف خواهیم شد . ولی اندیشه‌های کتاب «سازمان‌کار» توفیقی بادوامتر در شرکت‌های تولیدی کارگران بدست آورد ، که تقریباً در همه‌جا تأسیس یافته ، و اعتبار و محبوبیت آنها در میان برخی از گروه‌های کارگری فرانسه همچنان قابل ملاحظه است . بنا براین لوی‌بلان مانند اوون و فوریه درپیشرفت‌سریع فکرتعاون‌سهیم‌است وبه‌همین‌سبب استحقاق‌داردکه درتاریخ‌سوسیالیسم تعاونی محل ومرتبتی بدست‌آورد ، اگرچه استحقاق او اندکی‌کمتر ازآن دو است .

در خاتمهٔ بحث شایسته است ، از دوتن دیگرکه نهضت اجتماعیون تعاون طلب را تاانقلاب ۱۸۴۸ ادامه داده‌اند یعنی لورو[۱] وکابه[۲] نیزنام ببریم .

پیرلور و نفوذ قابل ملاحظه‌ای برافکار عصر خود داشت ، داستان‌های ژرژسان[۳] پراز مباحث اجتماعی است‌که به اقرار خود او آنهارا ازلورو اخذکرده است . معهذا ازتألیفات اوکه بطور مبهمی از مکتب انساندوستی عصرخود ملهم است ، اندیشهٔ واقعی علمی‌نمی‌توان‌بدست‌آورد،جزایمان واعتقاد راسخ‌اوبه «تعاون»[۴]وبیشترازآن اندیشه‌ای

---

۱. پیرلورو Pierre Leroux، رجل سیاسی وفیلسوف ازپیروان سن‌سیمون۱۷۹۷-۱۸۷۱ .

۲. اتین‌کابه Etienne Cabet از نویسندگان صحایف فرانسه ـ مؤلف کتاب مدینه اشتراکی خیالی بنام «مسافرت درایکاری voyage en Icarie» (۱۷۸۸- ۱۸۵۶)

۳. ژرژسان George Sand اززنان داستان نویس فرانسه (۱۸۰۴-۱۸۷۶)

۴. در مجلس ملی سال ۱۸۴۸ لورو فریاد برآورد و چنین گفت : «اگر شما تعاون بشری را نمی‌خواهید، من به‌شما می‌گویم‌که تمدن را با احتضاری خوفناك در معرض‌مرگ قرار می‌دهید».

که روزگاری ، بسیار مورد توجه بود یعنی قانون همبستگی[1] . بنظر میرسد که برای نخستین‌بار لورو این لغت معروف را به مفهوم امروزی‌آن یعنی بدل از احسان وصدقه بکار برده است[2] .

و نیز چنین می‌نماید که استعمال کلمهٔ « سوسیالیسم » به مفهوم معارض « فردیت » را نیزباید به وی نسبت داد[3] و بدون شك ابداع این دو اصطلاح کافی است تانام او را در نزد جامعهٔ شناسان جاودان گرداند .

کابه دارای خصوصیتی است‌که در میان اجتماعیون بسیارکم دیده شده است : به این معنی‌که اوبرای مدتی ـ اگرچه اندك ـ سمت دادستانی‌را عهده‌دار بوده است ، ولی وی باانتشار داستان خود بنام «سفربه ایکاری» شهرتی بس‌عظیم‌ترکسب نمود . درطریقهٔ او امری بدیع وابتکاری به چشم نمی‌خورد . دربرابر این ایراد همیشگی : «به‌کسانی که نمی‌خواهند به‌هیچ‌کاری تن‌دردهند چه بایدکرد؟ » جوابی‌سهل وساده عرضه‌می‌کند: « تن‌پروران را می‌گوئید ؟ در ایکاری اثری از آنها نخواهیم دید ! » مع‌الاسف ـ از

---

۱. La loi de Solidarité که‌بعداً دربارهٔ‌آن بحث خواهدشد .

۲. درکتابش به‌نام بشریت (L'Humanité—۱۸۴۰) ـ معهذا از غیر مذهبی ساختن صدقه و احسان نباید چنین نتیجه‌گرفت‌که لورو ضدمذهب بوده است . خودش می گوید کـه اندیشهٔ «همبستگی انسان» را به سخن پل قدیس مدیون است‌که می گوید « ما همگی اعضای یك پیکریم» .

۳. وی متذکر می‌شود: «من نخستین‌کسی هستم‌که کلمه سوسیالیسم را بکار برده‌ام . در آن ایام این لغتی بودکه جدیداً وضع می‌شد ووضع آن ضرورت داشت. من این‌کلمه‌را در مقابل لغت «Individualisme» به معنی «فردیت» بکار برده‌ام (رسالهٔ اعتصاب سامارز Grèva de Samarez,p.288) در واقع او درمجلهٔ دایرةالمعارف سال ۱۸۴۳ ، مقاله‌ای تحت عنوان: «راجع به‌سوسیالیسم و اندیویدوالیسم» به رشتهٔ تحریر درآورد، ولی‌قبل‌ازآن تاریخ‌یعنی‌در۱۸۳۲ لغت‌مذکور درهمان مجله درمقاله‌ای‌به‌عنوان: «گفتارراجع به‌وضع کنونی فکرانسان» دیده می‌شد. مراجعه شود به مجموعهٔ کامل‌آثار او صفحات ۱۲۱، ۱۶۱ ، ۳۸۸ ونیز دربارهٔ این نویسندهٔ مغلق‌نویس ولی مبتکر به کتاب توماس ، تحت عنوان «پیرلورو» مراجعه شود. F.Thomas,Pierre Leroux,1905

لحاظ خودش ـ وی کوشید تا مانند اوون وکونسیدران با تأسیس مهاجرنشینی در ایالات متحده (۱۸۴۸) جواب قانع‌کننده‌تری به این ایراد بدهد. باوجوداین، جامعهٔ ایکاری یکی از اجتماعاتی بود که علی‌رغم ناکامی‌های بسیار، بیش‌ازهمه دوام آورد، واگرچه تغییرشکل کلی یافت تا سال ۱۸۹۸ یعنی قریب نیم قرن پابرجا ماند[۱].

کابه به معنی واقعی کلمهٔ پیرومسلك اشتراکی است. و به این مناسبت از فووریه دور و به اوون نزدیکتر است اگرچه خود اوشاگردوپیرو اوون بودن را ردمی‌کند، ولی بسیار ممکن است که این انکار ناشی‌ازخودخواهی‌وی باشد، زیراکابه اوون را به‌خوبی و حتی شخصاً می‌شناخته است. کابه باوحود اشتراکی بودن، بهیچوجه جنبه انقلابی نداشت، بلکه مردی حلیم و ملایم بود، وبه عواطف نوعدوستی انسان توسل میجست وخوشبین بود واعتقاد راسخ داشت که استحاله اخلاقی انسان به‌آسانی تحقق پذیراست[۲]

---

۱. دربارهٔ طریقه‌کابه وتاریخ ایکاری مراجعه شود به کتاب پرودومو در دو جلد، تحت عنوان «اتین‌کابه و تاریخ جماعت ایکاری»

Prudhommeau, Icarie et son fondateur, Ètienne Cabet (Paris 1907, Cornély édit .688P.)

۲. «من گمان می‌کنم که اشتراکیون تازمانی‌که به‌اصلاح‌خویش نپردازند، امیدتوفیقی برایشان وجود نخواهد داشت. آنها باید خود را نمونه و سرمشق سازند تا با نشان دادن فضایل اجتماعی مخالفان خودرا متقاعدگردانند.

فصل چهارم

فردریک لیست و اقتصاد ملّی

در نیمهٔ اول قرن ۱۹، مسلك اسمیت تسخیر اروپا را به پایان رساند، وعقاید اسلاف را به طاق نسیان افکند؛ درحالی که هیچ یك از سبك‌های تازه نتوانست آن را تحت‌الشعاع قرار بدهد. ولی در جریان پیشروی پیروزمندانه‌اش با انتقادات بسیار و تبدلات فراوان دچار گردید. حتی از ناحیه شاگردان وپیروانش (ماننددسی، ومالتوس، وریکاردو) اصلاحات و اضافات مهمی بر آن وارد آمد. درعین حال با ظهور سیسموندی واجتماعیون مناظر تازه‌ای رخ نمود که دانش جدید را به‌تدریج از قالب مرزهای تنگ و محدود که استاد برای آن ترتیب‌داده بود خارج می‌ساخت وسیاست اقتصادی را متوجه افق‌های بکلی تازه می‌نمود.

تنها یکی از اصول معتقدات و یکی از مهم‌ترین آنها دست نخورده باقی مانده بود و آن اصل آزادی مبادلات بود. در اینجا پیروزی، قطعی و کامل به‌نظر می‌رسید. اقتصاد شناسان همهٔ کشورها، آزادی تجارت بین‌المللی را یك اصل مسلم، انکار نکردنی و تغییر ناپذیر می‌دانستند. در آلمان و انگلستان و فرانسه وروسیه، توافق بین‌مراجع علمی کامل بود. اجتماعیون نیز یا از ورود به این موضوع پرهیز می‌نمودند و یا اگر

هم از آن بحث می‌کردند با اقتصادیون همداستان می‌شدند[۱]. بعضی از نویسندگان منفرد در این باب ایرادات و اعتراضاتی اظهار داشتند ولی به‌گوش عامه مردم نرسید[۲]. درست است که پارلمان‌ها و حکومت‌ها اکثراً با اجرای عقاید آزدی‌طلبی جدید مخالف باقی‌ماندند،

۱. سیسموندی در (اصول جدید، کتاب چهارم فصل یازدهم) سیاست و طریقهٔ حمایت را مورد انتقاد قرار می‌دهد و آن را موجب افزایش بی تناسب تولید و فزونی آن برمصرف و تمایل ابلهانه ملت‌ها به خودکفائی می‌داند. به‌نظر سن سیمون نیز محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های تجارتی، نتیجهٔ کینه و عداوت بین‌ملت‌ها است (Oeuvres,III,p.36) وی اقتصاد شناسان را تحسین می‌کند که نشان داده‌اند، افراد نوع بشر چون دارای هدف واحد و منافع مشترك می‌باشند، هرکس درروابط اجتماعیش باید خود را چنان بداند که در شرکتی از کارگران قبول عضویت کرده‌است» (نامه‌های به‌یك‌نفر امریکایی، کلیات قسمت‌دوم صفحات ۱۸۶–۱۸۷). سن سیمونیان مستقیماً وارد این بحث نشده‌اند ولی واضح است در اجتماع بین‌المللی که آرمان و آرزوی آنها است، محلی برای‌عوارض گمرکی و سیاست حمایت نیست. به عقیدهٔ فووریه نیز بین همه فالانژها درروی تمام کرهٔ زمین باید کامل‌ترین آزادی‌مبادلات ودادوستد برقرار باشد (مراجعه شود به cf,Bourgin,Fourier,p.326—329.Pais 1905)

۲. از آن جمله به‌دونفر از آنان اوگوستن‌کورنو Augustin Cournot ولوی سی Louis Say اکتفا می‌کنیم. اولی در کتاب خویش «تحقیقات در بارهٔ اصول ریاضی نظریه ثروت‌ها» نظریهٔ آزادی تجارت بین کشورها را مورد انتقاد قرار می‌دهد، ولی شهرت او از جهت این‌کتاب مربوط به‌قسمت‌های دیگر آن است. اما لوی سی (۱۷۷۴ – ۱۸۴۰) برادر ژان باتیست سی، تألیفات‌زیادی دارد که‌همه‌ازروی‌استحقاق فراموش‌شده‌اند. وی درآثار خویش بسیاری ازعقاید برادرش را مورد انتقاد قرار داد و موجب رنجش او را فراهم کرد. آخرین‌کتاب او «مطالعات راجع به‌ثروت ملل وردمهم‌ترین‌اشتباهات‌علم‌اقتصاد» بود که درسال ۱۸۳۶ انتشار یافت. به‌همین‌کتاب است که‌فردریك‌لیست‌در کتاب‌خویش‌اشاره‌می‌کند و شاید اگر تذکروی‌نبود، اسم‌لوی‌سی اصلا جزء فراموش شدگان قرار می‌گرفت. ریشلو Richelot در ترجمه خود ازفردریك‌لیست (چاپ دوم صفحه۴۷۷) بعضی از قسمت‌های مهم کتاب لوی‌سی را نقل‌کرده است.

معذالك حتی‌دراین‌مقامات‌وبا وجود برخورد بامنافع‌طبقات نیرومند ، باز تأثیر و نفوذ عقاید نوزاد اسمیت کاملا محسوس و نمایان بود : تعرفه آزاد منشانهٔ حکومت پروس در ۱۸۱۸ و اصلاحات هوسکیسون[1] در انگلستان (۱۸۲۴ ـ ۱۸۲۸) با قصد و نیت اجرای قسمتی‌ازاین‌اصول‌ترتیب داده شده‌بود.

شرایط تاریخی و اقتصادی خاص ، مانند اوضاع و احوال آلمان در آغاز قرن ۱۹ ، لازم بود تا محیطی مناسب برای‌ایجاد تعارض، نسبت‌به‌اصل آزادی مبادلات‌بوجود بیاورد. این‌تعارض اگرچه دیر به‌ظهور پیوست ولی درخشان وخیره‌کننده بود.فردریك لیست در ۱۸۴۱ باکتاب «اسلوب ملی‌اقتصاد سیاسی»خود رامبلغ ونظریه پرداز«حمایت طلبی جدید» قرار داد. او در دیباچه‌کتابش می‌گوید «تاریخ این‌کتاب، تاریخ نیمی از زندگانی من است» ونیز صحیح است‌گفته شود: تاریخ مملکت‌ومردم آلمان از ۱۸۲۰ تا۱۸۴۰است. زیرا بی‌شك محض‌تصادف و اتفاق نبودکه نخستین طریقهٔ اقتصادی‌مبتنی براصل ملیت، درکشوری ظاهر گردیدکه عمده‌ترین فکر سیاسی آن در تمام قرن ۱۹، تحقق بخشیدن به‌وحدت ملی و تحکیم مبانی آن بود. کتاب لیست محصول ویژهٔ این اوضاع و احوال است. بنابر این شناختن‌اوضاع‌آلمان درآن زمان برای‌شناختن‌لیست وداوری دربارهٔ آن ضروری است.

۱

وضع اقتصادی آلمان وعقاید لیست

آلمان در قرن نوزدهم بدواً منظرهٔ جالب و قابل توجه ملتی را نمایش‌می‌دهد: اساساًکشاورز ، تجزیه وتقسیم شده ازلحاظ اقتصادی و سیاسی، که صنعتش گرفتار قیود صنفی، وکشاورزیش‌دچار نظام خان‌خانی وملوك‌الطوایفی است ولی‌ناگهان درظرف‌مدت

۱. ویلیام هوسکیسون William Huskisson (۱۷۷۰-۱۸۳۰)سیاستمدارانگلستان وزیر خزانه درزمان حکومت پیت .

چند سال خود را از بند این موانع آزاد می‌سازد ، نخست وحدت اقتصادی و سپس وحدت سیاسی خود را بنیان‌گذاری می‌کند و درربع آخر قرن به درجهٔ یکی‌ازمعظم‌ترین کشورهای صنعتی ارتقاء می‌یابد .

قانون‌اتحاد با ایرلاند در ۱۸۰۰ ، وحدت اقتصادی جزایر بریتانیا را تکمیل کرد، وحدتی‌که از قریب یك قرن پیش بین انگلستان واسکاتلند عملی شده بودوآدام اسمیت آن‌را «یکی از مهم‌ترین موجبات آبادانی ورونق بریتانیای‌کبیر» می دانست[۱]. فرانسه نیز وحدت اقتصادی خود را از ۱۷۹۱ با حذف گمرگات داخلی بدست آورده بود . ولی آلمان در ۱۸۱۵ (پس از پایان جنگ های ناپلیونی) هنوز به دولت‌های بی شمار ، مختلف از حیث اهمیت و اعتبار تقسیم می‌شد و سدهای گمرکی آنها را از یك‌دیگر جدا می ساخت . لیست در شکوائیه‌ای که به‌سال ۱۸۱۹ از طرف اتحادیه عمومی صنعت‌گران و بازرگانان به‌مجلس کشورهای متحدهٔ آلمان تقدیم کرد ، شمار سدهای گمرکی در داخلهٔ اتحاد ژرمنی را، بدون درنظر گرفتن خطوط داخلی هر یك ازکشورها بالغ بر۳۸ خط به‌حساب آورده بود. تنها درکشور پروس بیش‌از ۶۷ تعرفه وجود داشت[۲] در عریضهٔ دیگری لیست نوشته بود: « درزمانی‌که مات‌های دیگر،علوم و هنرها را پرورش می‌دهند ، و بدان وسیله موجبات رونق صنعت و بازرگانی خود را فراهم می آورند ، تاجر و صنعت‌گر آلمان باید قسمت بزرگی از وقت خود را صرف

---

۱. وحدت انگلستان و اسکاتلند در۱۷۷۰ صورت گرفت . برای ملاحظهٔ نظر آدام اسمیت در این موضوع مراجعه شود به‌کتاب پنجم فصل دوم- بخش دوم، ماده ۴، چاپ‌کنان Cannan جلد دوم صفحهٔ۳۸۴)

۲. آثار لیست ، چاپ هوسر جلددوم صفحه۱۷ List werke,édit,Haüsser چاپ هفتم کتاب اسلوب ملی Système ntional در ۱۸۸۳ با مقدمهٔ انتقادی و تاریخی بسیار عالی ازطرف اهه برگ Eheberg منتشرشده است. ترجمهٔ فرانسه بوسیله ریشلوRichelot در۱۸۵۱صورت گرفته است. قسمت‌های نقل شده در این فصل‌اقتباس ازچاپ دوم‌همین‌ترجمه است. ولی‌نویسنده دربیشترموارد مستقیماً ازمتن‌آلمانی‌آن ترجمه‌کرده وسبب اختلاف‌آن‌با عبارات ترجمهٔ ریشلو همین است.

شناختن تعرفه‌های مختلف گمرکی و عوارض گوناگون راهداری بکنند»[۱].

کیفیت دیگری که باعث تشدید این معایب می‌گردید : فقدان مطلق گمرك در برابر ملت‌های همجوار بود. دولت‌های آلمان سرحدهای خود را متقابلا برروی یك‌دیگر می‌بستند، ولی کشور آلمان ، محروم از وجود یك قدرت مرکزی مؤثر، برروی امتعه و اجناس خارجی باز بود. این وضع بخصوص پس از پایان محاصرهٔ بری اروپا، ناگوار و دردناك می‌نمود. فی‌الواقع تازه صلح برقرارشده بود که سیل اجناس وامتعهٔ انگلستان بسوی کشورهای اروپا سرازگردید، انگلستانی‌که درمدت جنگ از بازارهای فروش خود جدا مانده وناچار موجودی های عظیم محصولات صنعتی خویش را در کارخانه‌ها انبارکرده بود. این‌اجناس‌که به‌قیمت بسیار نازل عرضه‌می‌شد، وراه ورودآن به‌فرانسه، به‌سبب وضع مقررات وممنوعیت‌های شدیدگمرکی، از طرف حکومت‌جدیدمسدودشده بود، تمام دروازه‌های آلمان رابرروی خودگشوده می‌یافت .

بازرگانان و صنعتگران آلمان وحشت زده شدند . میل به وحدت اقتصادی و وضع تعرفهٔ‌گمرکی یك‌نواخت در سر حدهای آلمان از همه جانب اظهار می گردید . افکار عمومی اصلاح این اوضاع را تقاضا داشت ، اصلاحی که در عین حال قدم اول بسوی وحدت ملی بود . در ۱۸۱۸ کشور پروس وحدت تجارتی خویش را با مستقر کردن‌گمرکات در سرحدها ووضع تعرفه جدیدگمرکی عملی ساخت . این تعرفه که در آن، عوارض برمحصولات صنعتی از ۱۰درصد تجاوزنمی‌کرد وهیچ‌گونه ممنوعیتی‌وجود نداشت وورود اکثرمواد اولیه‌آزاد بود، در۱۸۲۸ به‌وسیلهٔ هوسکیسون وزیر به‌پارلمان انگلستان مانند نمونهٔ آزادی طلبی قابل تقلید معرفی گردید . مع‌الوصف این‌اصلاح که منحصر به کشور پروس بود ، بهبودی در وضع عمومی بازرگانی آلمان فراهم نمی کرد، زیرا تعرفه های مذکور درمودد کشورهای دیگرآلمان مانند ممالك بیگانه اجراء می‌گردید.

---

۱. عریضهٔ خطاب به‌پادشاهان آلمان درمجمع ۱۸۲۰ درشهروین (آثا رلیست ، جلد دوم صفحه ۲۷)

به‌همین‌جهت این اصلاح، نه‌تنها جنبش وحدت‌گمرکی آلمان را آرام نکرد، بلکه برعکس موجب تشدید آن شد. به‌سال ۱۸۱۹ درشهر فرانکفورت جمعیتی به‌نام «اتحادیه عمومی صنعت‌گران و بازرگانان آلمانی» تشکیل گردیدتا باحکومت‌اتحادیهٔ آلمان ارتباط پیدا کند. مبتکر فکر آن فردریك لیست بود. اوکه از اندك مدتی پیش استاد دانشگاه توبینگك و به عنوان روزنامه نگار آزادی طلب سرشناس شده بود، به‌نمایندگی کل اتحادیه منصوب گردید و روح این جنبش شد. پی در پی عرایض و پیشنهادها به مقامات رسمی می‌داد، مقالات در جراید منتشر می‌کرد و با حکومت‌های مختلف آلمان در مونیخ و اشتوتکارت و برلین ووین مذاکره می‌نمود. نخست آرزومند بودکه اتریش ابتکار اصلاح رادردست بگیرد. ولی انتظاری بس بیهوده! مجلس‌کشور-های متحدهٔ آلمان‌که مخالف هر نوع تظاهرطبیعی افکارعمومی بود، پاسخی به‌شکوائیهٔ صنعت‌گران وبازرگان نداد. برای خود لیست هم‌گرفتاری‌ها و دردسرهای جدیدفراهم آمد. در ۱۸۲۰ از شهر خویش روتینگن به نمایندگی‌مجلس‌کشور ورتامبرگ‌انتخاب شد. درلایحه‌ای‌که به مجلس تقدیم داشت، دستگاه اداری‌کشور خودرا باعبارات‌زننده مورد انتقاد قرارداد و همین امر به تقاضای حکومت مرتجع ورتامبرگ موجب‌اخراج او از مجلس و محکومیتش به‌ده ماه زندان‌گردید. پس‌از جستجوی پناهندگی‌درفرانسه ومسافرت به‌انگلستان و سویس به کشور خویش مراجعت کرد ولی بلافاصله توقیف و زندانی شد. با خروج از زندان تصمیم گرفت به امریکا برود. مشوقش در این نیت لافایت بود، که با او در فرانسه آشنایی پیداکرده واینك اورا به‌هم‌سفری دعوت‌می‌نمود ووعده می‌دادکه به‌شایستگی هنر و استعدادش از اوپذیرایی خواهدشد (۱۸۲۵).

هنگامی‌که، در۱۸۳۲، به‌آلمان مراجعت می‌کرد، پس از آن که در امریکا دوستان عالی‌قدر و ثروت سرشاری بدست آورده بود، وحدت‌گمرکی آلمان‌که آن‌همه برای آن ۱۳ سال قبل جان‌فشانی‌کرده بود، در شرف انجام یافتن بود؛ ولی نه به آن صورت که او می‌خواست، نه بدست اتریش، نه بوسیله یك اصلاح عمومی در آلمان، بلکه با محور اصلی پروس و ازراه یك سلسله قراردادهای مخصوص. در ۱۸۳۲ تقریباً

در يك زمان دو «وحدت‌گمرکی» صورت‌گرفت: یکی بین باویر وورتامبرگ ودیگری بین پروس وهس ـ دارمستاد . در هر يك از این اتحادیه‌ها ، اجناس و امتعه آزادانه مبادله می‌شد و دستگاه گمرکی با تعرفهٔ مشترك به سرحد برده شده‌بود. بین‌دواتحادیه ازهمان آغاز نزدیکی و همکاری بوجود آمد ، ولی وحدت قطعی آنها به شکل يك اتحادیه گمرکی واحد، در ۲۲ مارس ۱۸۳۳ صورت پذیرفت. توافق شده بود که نظام جدید از اول‌ژانویه ۱۸۳۴ به موقع اجراء گذاشته شود، ولی قبل از آن تاریخ کشور ساکس و بعضی ممالك دیگر نیز به‌اتحادیه پیوستند .

بدین ترتیب در ۱۸۳۴ وحدت تجارتی آلمان جدید بالقوه تکمیل شده بود . در اتحادیه‌گمرکی، مهم‌ترین کشورهای آلمان به‌استثنای اتریش شرکت داشتند[1] ودر پناه آن صنعت آلمان‌که بازار داخلی وسیع و مطمئنی‌بدست‌آورده بود، به‌سرعت‌رونق می‌یافت . ولی اینك مسئله جدیدی مطرح می‌گردیدکه اتحادیه‌گمرکی آلمان برطبق چه سیاست و بنابرچه اصلی اداره شود؟ در۱۸۳۴ بدون اشکال توافق‌شده بودکه‌برای همه اتحادیه ، تعرفه‌گمرکی آزاد منشانه ۱۸۱۸ پروس‌که تجربه چندین ساله بدنبال داشت به‌موقع اجراءگذاشته شود. ولی‌بسیاری ازصنعت‌گران، بخصوص تولیدکنندگان آهن‌خام وریسندگان‌پشم ونخ، حمایت‌جدی‌تری دربرابر رقابت خارجی تقاضاداشتند. به‌ویژه که توسعهٔ روز افزون‌صنایع فلزی و نساجی، احتیاج شدیدتری به مواد اولیه نشان می‌داد. به‌همین جهت به‌هنگام تجدیداتحادگمرکی درسال ۱۸۴۱، معارضهٔ‌تندی بین طرفداران حفظ وضع موجود، متمایل به‌آزادی تجارت خارجی ومدافعان‌حمایت‌طلبی شدید صورت‌گرفت.

در همین تاریخ است که‌کتاب لیست «اسلوب ملی» مانندادعانامه‌ای تندوشدید‌اللحن در پشتیبانی از حمایت طلبی انتشار می‌یابد . همه چیز در این کتاب جذاب ، فصیح، پر از امثلهٔ تاریخی و شواهد تجربی که برای عامه مردم بابیانی دور از رایحهٔ

---

۱ . کشورهای باد و ناسو و فرانکفورت در ۱۸۳۵ و ۳۶ به اتحادیه ملحق شدند . مکلمبورگ و شهرهای آزادهانس و هانوروبرونسویك واولان بورگ ازآن‌خارج ماندند.

مکتبی نوشته شده، ازوضع مخصوص آلمان در آن زمان الهام‌گرفته‌است: یعنی‌صنعتی نوخاسته، شرط عظمت آیندهٔ میهن،که برای نخستین بار پس‌از۱۸۱۵ درصلح‌وآرامش شکوفان شده ، در برابر خویش رقیب نیرومندی مانند صنعت انگلستان ، با وسایل و ابزارمکمل وسنت‌های‌کهن وتولیدکلان می‌دید. نکتهٔ اصلی و اساسی موردتوجه‌لیست هم همین است. همین انگلستان سهمناك، با قوانین معروف غلاتش، بازارهای خود را برروی محصولات‌کشاورزی وصنعتی آلمان بسته است . دو ملت دیگرکه مانند آلمان مقدورات اقتصادی عظیم‌دارند، یعنی‌فرانسه وممالك متحدهٔ امریکا، سرمشق‌کار وعمل را برای او رسم کرده‌اند: فرانسه که از قرار داد بازرگانی ایدن (۱۷۸۹) ونتایج وخامت بار رقابت انگلستان عبرت‌گرفته با شتاب تمام پس‌از پایان‌جنگ‌های‌ناپلیونی دروازه‌های خود را با تعرفه‌های سنگین گمرکی مسدود ساخته است. پرمعنی‌ترازآن مثال امریکاست ، که از جهات مختلف وضعش شبیه آلمان است. یعنی از هر دوطرف استقلالی اقتصادی‌که بازحمت زیاد بدست آمده، منابع سرشارطبیعی،سرزمینی‌وسیع، نفوسی تربیت شده، هوشمند و صنعت‌گر وبالاخره امیدواری به‌آیندهٔ بزرگ سیاسی . بلی، درهمین امریکا ، نخستین سعی پس از کسب آزادی : بوجود آوردن صنعت و جلوگیری از هجوم امتعه و اجناس انگلیسی بوسیلهٔ تعرفه‌های حمایتی بود. بنابراین در همه‌جا خطر یکی: تفوق جابرانه انگلستان ، و وسیله دفاع یکی است : سیاست حمایت . آیا آلمان تنهاکشوری خواهد بودکه نمی‌خواهد از این‌وسیلهٔ دفاع‌مشروع استفاده‌کند؟

خلاصه فکر وعقیدهٔ لیست همین است.

ولی این اندیشه‌های تماماً عملی باحجت‌ها وبرهان‌های اقتصادیون‌که فردریك لیست آنان را «اهل‌مکتب»می‌نامید، برخورد می‌کرد . آنها می‌گفتند: هر ملت مانند هرفرد، باید مایحتاج خود را به‌ارزان‌ترین قیمت ممکن خریداری‌کند. هرملت‌باید به تولید محصولاتی به‌پردازد که برای آنها واجد مزایای نسبی بیشتر است . بعلاوه صنعت فقط با سرمایه قابل توسعه است ، ولی نظام حمایتی که سبب گرانی ارزاق و

اجناس می‌شود ، افزایش سرمایه را دچارر کود می کند و نقض غرض می‌شود.

برای رد این دلایل ، به جای پاسخ دادن به‌یکی‌یکی آنها، لیست موضوع بحث را به‌زمینهٔ دیگری برد: اهل مکتب چنین می‌پندارند که یك نوع کمال مطلوب سیاست تجاری مسلم و غیرقابل بحث وجوددارد که عبارت از افزایش یافتن ثروت موجود در هرلحظه ومکان است، ثروتی که ملت بتواند آن‌را مصرف کند ولیست ناشیانه آن را به «مجموع ارزش‌های قابل مبادله»[1] تعبیر می نماید. اکنون لازم بود، این نقطهٔ نظر اصلی تغییر یابد، تا از نتایج منطقی آن اجتناب شود. لیست متوجه آن شد، ودر کوشش خویش برای رسیدن به این مقصود به‌حقایق جدیدی برخورد، که برای کتابش ارزش نظری و علمی بادوام و مقامی ارجمند در تاریخ عقاید اقتصادی تأمین کرده است.

او دو فکر جدیدرا وارد مباحث علمی می کند که به‌کلی نسبت به عقاید جاری بیگانه بودند یعنی اندیشهٔ ملیت در مقابل اندیشهٔ بین‌المللی، و اندیشهٔ نیروی مولد در برابر ارزش قابل مبادله.

الف ـ لیست می‌گوید عقاید آدام اسمیت و مکتبش برمبنای فرضیهٔ جهان‌شهری است[2] آنها چنین می‌پندارند که آدمیان از هم‌اکنون یك اجتماع واحد جهانی تشکیل داده‌اند که جنگ در آن به‌کلی تحریم شده است، درچنین فرضیه، که بشریت از افراد مجزی تشکیل شده باشد ، درواقع اصل و اساس همان منافع فردی است و هیچ گونه

۱. دربیان لیست مفهوم «ارزش‌های قابل مبادله» عبارت از مجموع مزایای موجود ویا به‌عبارت دیگر سودمادی زمان حاضر است . البته اصطلاح مذکوربسیار خوب نیست‌ولی جایز هم نیست که به معنی تحت لفظی گرفته و به آن اهمیت زیاده از حد داده شود. زیرا در مکاتبات با اینجرسول Ingersoll (صفحه ۱۸۶) لیست همین فکر را صحیحاً توضیح داده ، می گوید : برای مکتب اسمیت هدف عبارت است از «بدست‌آوردن‌ماده‌ای بعوض‌مادهٔ دیگر» و «نظرداشتن به‌آثار داد وستدهای مادی به‌جای نظرداشتن به‌نیروهای مولدثروت». قابل توجه است که لیست هرگز چیزی دربارهٔ ردیکاردو نمی گوید و نیش قلم خودرا تنها متوجه اسمیت و ژان باتیست‌سی می‌نماید. گویا فقط آثار آنها را مطالعه کرده است.

۲. جهان شهری Cosmopolitisme.

محظور و محدودیتی در برابر آزادی عمل افراد قابل توجیه نیست. ولی تاریخ‌دربین فرد انسانی و جامعهٔ بشریت، ملت‌ها بوجود آورده است ؛ و این نکته‌ای است که اهل مکتب به آن توجه نکرده‌اند. هر کس عضوی از یك ملت است و بنابراین زندگانی ورفاه او در درجه اول تابع قدرت سیاسی آن ملت است[۱].

بی‌شك، اتحاد جهانی نوع بشر آرمان شریفی است و روزی هم صورت وقوع خواهد یافت، ولی اکنون ملت‌ها منافع مختلف دارند و قدرت‌های آنها نامساوی‌است. بهم پیوستگی قطعی وقتی مفید است که‌همه دربرابر یك دیگر مساوی باشند والا عملا یکی از آنها از اتحاد منتفع می‌گردد و دیگران تابع و پیرو او خواهند شد. هرگاه علم اقتصاد را از این لحاظ درنظر بگیریم می‌توانیم آن را چنین تعریف‌کنیم: اقتصاد علمی است « که با توجه به منافع فعلی و اوضاع و احوال خاص ملت‌ها معین می کند که هر ملت بچه ترتیب می‌تواند درجه رشد اقتصادی خود را بالا ببرد تا اتحاد با سایر ملت‌های متمدن و بالنتیجه آزادی تجارت برای‌او ممکن وسودمند باشد»[۲].

لیست«درجات رشد اقتصادی» یاپرورش‌اقتصادی[۳]راکه ما امروزه‌اصطلاحاً «نوع ساختمان اقتصادی[۴] می‌نامیم به چند درجه تقسیم کرده و حتی مدعی شده که بین آنها

---

۱. «مثال هلاند و بلژیك و شهرهای مربوط به اتحادیه هانس (اتحادیه تجارتی بین چندین شهر از اروپای شمالی در قرون وسطی‌که در آخر قرن ۱۵ مشتمل بر۴۶شهرمی‌شد وقدرتی عظیم داشت ـ مترجم) و جمهوری‌های ایتالیا به خوبی ثابت می‌کند که فعالیت های افراد برای حفظ تجارت و صنعت وثروت‌کشورها کافی نیست و باید اوضاع واحوال‌عمومی مساعد آن باشد و افراد مردم‌قسمت‌عمده‌قدرت تولیدی خود را از سازمان‌سیاسی و نیرومندی دولت بدست می‌آورند» (Syst .nat.p.141)

۲. نقل از ترجمه فرانسهٔ ریشلو صفحه ۲۳۳ـ همچنین مراجعه شود به‌صفحه ۲۸۶ـ در محل دیگر (صفحه ۲۲۷) علم اقتصادرا چنین‌تعریف می‌کند : « اقتصاد سیاسی یا اقتصاد ملی علمی‌است که مفهوم ملیت را مبداء و پایهٔ مطالعه قرار می‌دهد و می‌آموزد : چگونه یك ملت معین در اوضاع و احوال‌کنونی‌جهان وباتوجه به‌اوضاع و احوال مخصوص‌خودمی‌تواند حال ووضع اقتصادی خویش را حفظ‌کند و بهترنماید».

۳. Degré de culture économiqe

۴. Type da structure économique

یك نسبت تتابع تاریخی، قهری و ضروری کشف نموده است . این درجات عبارتند از حالت توحش، حالت چوپانی، حالت کشاورزی وکارخانه‌داری، و بالاخره حالت مختلط کشاورزی وکارخانه‌داری وتجارتی[۱]. وضع هیچ ملت طبیعی نیست[۲] مگر آن‌که به‌مرحلهٔ آخری برسد. مراد این است که رسیدن به‌این حالت باید کمال مطلوب هر ملتی باشد؛ زیرا فی‌الواقع فقط این حالت است که سبب می‌شود ، ملت بحریه نیرومند داشته و مستعمره‌ها برای حفظ تجارت خارجی وگسترش قدرت ونفوذ خود تأسیس نماید ، تنها

۱. صفحه ۲۸۸ــ وضع مخصوص انگلستان موجب تلقین این نظریه به فردریك لیست شده است، ولی از لحاظ تاریخی مطابق با واقع نیست. زیرا انگلستان بحریه و مستعمرات و تجارت بین‌المللی خودرا بسی پیش ازمرحله کارخانه داری توسعه داده‌است. پس‌از لیست تقسیمات مختلف برای بیان دوره‌های تحول اقتصادی پیشنهاد شده است : هیلد بران (از بانیان مکتب تاریخی) مراحل اقتصادی‌را به اقتصاد طبیعی واقتصاد پولی و اقتصاد اعتباری تقسیم‌می‌کند. (مراجعه‌شود به Iahrbücher für national okonomie,vol.II,p.1-24) کارل‌بوشر Karl Bücher به‌جای این تقسیم مراحل اقتصاد خانگی واقتصادشهری واقتصاد ملی را پیشنهاد می‌نماید مراجعه شودبه (Die Entstehung der volkswirstchaft.3e- èdit.p. 108, trad. franc. Hansay) زومبارت (اقتصاد شناس معروف آلمان ۱۸۶۳ــ۱۹۴۱ــ استاد دانشگاه برسلو، یکی‌ازمهم‌ترین‌هواداران اصلاحات‌اجتماعی مؤلف کتاب سرمایه داری جدید Der moderne kapitalismus ، شاهکار او کتاب «سوسیالیسم و جنبش اجتماعی در قرن ۱۹» است- مترجم) به‌نوبه خود و به‌حق این تقسیم‌بندی را درکتاب سرمایه داری جدید خود (جلد اول- صفحات ۵۱ وبعد ازآن)مورد انتقاد قرار می‌دهد، ولی بر تقسیم بندی خود او نیز ایراد زیاد واردکرده‌اند.

نکته جالب این است که لیست تقسیم بندی خود را از آدام اسمیت اقتباس کرده‌است. اسمیت درفصل پنجم ازکتاب دوم خود. آنگاه‌که ازطریق بکار بردن سرمایه سخن‌می‌راند، به‌طور صریح سه‌مرحله مختلف‌تکامل‌اقتصادی‌را تشخیص می‌دهد، یعنی: حالت‌کشاورزی‌وحالت کشاورزی وکارخانه‌داری و حالت مختلط کشاورزی وکارخانه‌داری وتجارتی. اوهم حالت سوم را مساعد ترین احوال می‌داند ولی می گوید باید صبرکرد تا « جریان طبیعی امور » آن را پیش بیاورد.

۲. صفحه ۲۸۶ــ در این‌جا ما به‌یکی از مهم‌ترین و متزلزل‌ترین مفاهیم علم اقتصاد

←

این حالت است‌که می‌تواند نفوس‌کثیری را پرورش دهد و بالنتیجه توسعهٔ کامل علم و هنر را فراهم و استقلال وقدرت‌کشور «دومفهوم تفکیك ناپذیر از ملیت» راتأمین‌کند[۱] درست است که همه ملت‌ها نمی توانند مدعی رسیدن به این مرحله از کمال باشند، زیرا لازمهٔ آن، داشتن سرزمین وسیع و منابع طبیعی‌سرشار و آب و هوای معتدل و متناسب با رشد و توسعهٔ صنایع است[۲]. ولی چون این شرایطفراهم‌آمد، نخستین‌وظیفهٔ ملت است‌که باتمام قوای خود در این راه‌کوشش‌کند. آلمان جامع این شرایط به حد اعلی است وبه‌آسانی می‌تواند سرزمین خودرا وسعت بدهد. لیست معتقد است‌که‌هلاند و دانمارك نیز باید ضمیمه آلمان بشوند و می‌خواهدکه آنها آزادانه به‌اتحادیه‌ممالك ژرمنی واردگردند و می‌گوید آنها بالاخره «متوجه خواهند شد که الحاقشان در ملیت بزرگتری مطلوب، سودمند وضروری است»[۳].

برخوردمی‌کنیم، که‌به‌عقیدهٔ‌ما بهتر آن‌است که‌آن‌را ازقلمروودانش بکلی خارج‌سازند. می‌دانیم مفاهیم‌مزدطبیعی‌وقیمت طبیعی باعث چه مناقشاتی‌شده است. واقعاً این یکی ازخدمات‌ارجمند مکتب‌اقتصادریاضی‌است که‌به‌جای‌قیمت طبیعیprix normal قیمت‌تعادل Prix d'équilibre متداول‌کرده است. مفهوم «ملت طبیعی» بیش از مفهوم مزد طبیعی مجمل و مبهم‌است. عجب آن‌است که مؤلف مامجموعهٔ صفاتی را ضابطهٔ ملت طبیعی قرارمی‌دهدکه به‌اقرارخودش‌درآن زمان فقط بریك‌ملت یعنی ملت انگلیس صادق بوده است.

۱. صفحه ۲۹۲ــ فکر نیرومندی ملی‌نیز از خاطر اسمیت محو نشده است؛ چنان که قطعهٔ ذیل این نکته را به‌خوبی مدلل می‌دارد: «ثروت هرکشور و به نسبتی که نیرومندی مربوط به توانگری است، قدرت‌آن، همواره متناسب باارزش محصول سالیانه آن است... موضوع عمده اقتصاد سیاسی هرکشورعبارت از توسعه ثروت وتوسعه قدرت آن‌کشور است» (کتاب دوم فصل‌پنجم چاپ‌کنان صفحه۳۵۱جلداول)

۲. راجع به استعداد صنعتی شدن مناطق معتدله و استعداد کشاورزی مناطق حاره مراجعه شود به اسلوب ملی اقتصاد، کتاب دوم‌ــفصل پنجم.

۳. «ملت آلمان در عین حال آنچه را هنوز فاقد است بدست خواهد آورد یعنی صید ماهی، بحریه، تجارت دریایی ومستعمرات» (صفحه۲۸۸) چنان‌که ملاحظه می‌شود درلیست میهن پرستی باروحیهٔ‌کاملا مثبت وعملی توأم است.

بنا بر این دیگر سیاست تجارتی نباید، بدانسان که اسمیت می‌خواست ، تنها توانگرشدن آنی ملت را درنظرداشته باشد؛ بلکه باید درخدمت آرمان تاریخی وسیاسی عالی‌تر ودامنه‌دارتری قرار بگیرد، آرمانی که شرط اساسی وضروری آن استقرارصنایع وکارخانه‌ها است.

ب- این ضرورت از جهت دیگر نیز مدلل می‌گردد. وآن این که ثروت هرکشور را نباید منحصر به‌وضع موجودکرد. کافی نیست که کار وصرفه‌جویی ملت برای نفوس آن در زمان حاضر تودهٔ عظیمی از اجناس و ارزش‌های قابل مبادله تولید کند ، بلکه علاوهٔ برآن لازم است که منابع کار و صرفه جویی ملت محفوظ بماند و رشد و توسعهٔ فضایل آن در آینده تأمین‌گردد. زیرا «قدرت ایجاد ثروت... به مراتب ازخودثروت مهم‌تر است» (صفحه ۲۳۹) ملت باید تکمیل «نیروهای مولد» خود را مقدم بر تولید «ارزش‌های قابل‌مبادله» که نتیجه آن است بداند[1]. ممکن است موقتاً افزایش اجناس مصرفی را فدای حفظ و توسعهٔ نیروهای مولد کرد . غرض او از این بیانات معارضهٔ سیاستی است که نظر به‌آیندهٔ ملت دارد با سیاستی که هدف آن فقط وضع حال موجود است: «ملت باید قبول فداکاری کند و محرومیت از ثروت‌های مادی را برای تحصیل قدرت‌های معنوی و اجتماعی تحمل نماید و مزایای حاضررا در راه مزایای بزرگ‌تر آینده قربانی سازد.[2]

۱. لیست دو مفهوم «ارزش‌های قابل مبادله» و«نیروهای مولد» را، به‌دلخواه خویش معارض و مقابل یك دیگر قرارمی‌دهد ولی تعارض این دو مسلم‌نیست. زیرا برتری سیاستی که تشویق و توسعه نیروهای مولد را هدف اعمال خویش قرارمی‌دهد، وسیله اثبات‌واظهاری جزافزایش ارزش‌های قابل مبادله ندارد. بنا براین دو مفهوم مذکورمعارض‌یك‌دیگر نیستند، و درارزیابی ثروت هرکشور، باید درعین حال هم‌نظر به‌وضع موجود وهم به‌منابع‌آینده آن داشت. درمکاتبات با اینجرسول به‌خصوص نامهٔ چهارم، لیست‌سرمایهٔ طبیعی وسرمایهٔ‌معنوی را درمقابل سرمایهٔ مواد ومصالح تولید قرارمی‌دهد ومی گوید آدام اسمیت تنهانظر به این نوع سوم داشته است وحال آن که «توانایی تولید ملت تنها منحصربه‌این‌نوع سوم‌نیست‌بلکه هم‌چنین وحتی بیشتر مربوط به‌دونوع اول است»

۲. اسلوب‌ملی‌صفحه ۵۵۴

اکنون به بینیم به نظر لیست این « نیروهای مولد » ، سرچشمه های پایدار آبادانی و ترقی و نیك‌بختی ملت چیست ؟ نخست با تأکید و ابرام خاصی ازبنیادهای آزادی اخلاقی و سیاسی صحبت می‌دارد ، مانند آزادی عقیده ، آزادی مطبوعات ، هیأت منصفه ، علنی بودن دادرسی ، نظارت بر ادارهٔ دولت، حکومت پارلمانی وغیره؛ و همهٔ اینها را وسیلهٔ تشویق و استقامت‌فعالیت افراد می‌داند ، ونیز مکرر ازآثار شوم و اتلاف ثروت‌ها که حاصل الغاء فرمان نانت[1] بود سخن می‌راند ودر بارهٔ تفتیش‌عقاید مذهبی در اسپانیا می‌گوید : با این عمل « حکم نابودی بحریهٔ اسپانیا مدت‌ها قبل از آن که به دست نیروی دریایی انگلستان و هلند به موقع اجراگذاشته شود صادر شده بود» (صفحهٔ ۲۱۶). وی به ناحق[2] اسمیت و مکتب او را متهم به « مادیت » می‌کند، زیرا به گمان او آنها این عوامل غیر قابل توزین ولی بی‌نهایت اثربخش و نیرومندرا از افق افکاروعقاید خود خارج ساخته‌اند. لیست‌مانند همهٔ‌ارباب جدل قسمت‌هایی از از نوشتهٔ حریف را که ممکن است موجب‌کاهش رونق گفتار اوبشود نادیده می‌گیرد .

۱ . فرمان نانت (Édit de Nantes) فرمانی بودکه در ۱۵۹۸ از طرف هانری چهارم پادشاه فرانسه راجع به آزادی مذهب پرتستان‌ها صادر شـد و در ۱۶۸۵ به وسیلهٔ لوی چهاردهم منسوخ گردید و موجب مهاجرت پروتستان‌های فرانسه شد (مترجم)

۲ . می‌گوییم به ناحق ، زیرا اسمیت ازتأکید دربارهٔ اثر و اهمیت نیروهای معنوی در اصلاح وضع اقتصادی فرو گذار نکرده است . او تاریخ رونق کشاورزی انگلستان را از زمانی می‌داند که کشاورزان اجاره کار با تحصیل اجاره‌های طویل‌المـده خود را از قید تعلق مالکان خلاص کردند و نیز خاطر نشان می‌سازد کـه شهرها زودتر از دهات رونق و آبادی پیدا کرده‌اند زیرا درشهرها حکومت منظم زودتر به‌وجودآمده است. درجای دیگر می‌گوید: بهترین حاصل تجارت وکارخانه‌ها این بوده که « بتدریج وسیلهٔ برقراری نظم و حکومت صحیح شده و بـه همراه آن امنیت و آسایش برای ساکنان روستاها فراهم آمده است.... این‌نکته هرچند زیاد مورد توجه‌قرارنگرفته ولی مهم‌ترین نتیجه ازآثار تجارت و کارخانه‌داری‌است. تاآنجاکه من اطلاع دارم آقای هیوم نخستین نویسنده است‌که متوجه آن شده است » (کتاب سوم، فصل چهارم، چاپ‌کنان ، جلداول، صفحهٔ ۳۸۳). در مورد مستعمرات امریکایی اسمیت می‌گوید (جلد دوم، صفحهٔ ۷۳) با وجودآن که حاصلخیزی زمین آنها کمتر از مستعمرات اسپانیا و پرتقال و فرانسه است ولی « تأسیسات سیاسی آنها←

ولی به نظر او از تمام نیروهای مولد ملت هیچ یك زاینده‌تر از صنعت کارخانه‌داری نیست. جهت افتراق لیست از اسمیت در همین است که دلبستگی اسمیت بیشتر متوجه کشاورزی بود، و همین خود یکی از صفات مختصهٔ دورهٔ جدید است که واکنش آن در یك زمان، به وسیلهٔ سی در فرانسه، به وسیله ریکاردو در انگلستان و به وسیلهٔ لیست در آلمان به نفع صنعت نمایان می‌گردد.

کارخانه‌ها، نخست، قدرت اخلاقی و معنوی ملت را به حد اعلی بالا می‌برند: «میل دایم به گسترش دارایی‌های معنوی و مادی، شوق پیشروی و سبقت گیری، عشق به آزادی، صفات ویژهٔ وضع کارخانه‌داری و بازرگانی است. و حال آن که در نظام بی‌رنگ و ریخت کشاورزی، کندی ذهن، سنگینی جسم، دلبستگی به افکار کهن، به رسوم کهن، به روش کهن، به وسایل و طرز کار کهن، و فقدان تعلیم و تربیت و فقدان رفاه و آزادی حکم فرما است» (صفحهٔ ۳۰۷). بسی بهتر از کشاورزی، صنعت وسیلهٔ استفاده و بهره‌برداری از تمام منابع مادی کشور، از آب و باد و معادن و مواد سوختنی آن است. خود کشاورزی نیز از وجود صنعت تحرك جدید می‌یابد. کشاورزان باترقی بهرهٔ اراضی و افزایش سود و ازدیاد مزدها که نتیجهٔ توسعهٔ تقاضای محصولات کشاورزی است، بیش از صنعتگران از صنعت منتفع می‌گردند. کارخانه‌ها، بعلاوه، بازار ثابت و مطمئنی برای کشاورزی به‌وجود می‌آورند که نه جنگ و نه مقررات

→ بیش از تأسیسات هر یك از سه کشور دیگر موجب آبادانی و پیشرفت زراعت و ترقی شده است». بالاخره چگونه آن قطعهٔ معروف از کتاب اسمیت را می‌توان فراموش کرد که رونق اقتصادی بریتانیای کبیر را اساساً منتسب به قوانینی می‌سازد که ثمرهٔ کار و کوشش را برای هر کس تضمین کرده است، بخصوص به نتایج انقلاب ۱۶۸۸؟: «تضمینی که قوانین بریتانیای کبیر به هر فرد داده است که از ثمرات کار خود بهره‌مند شود به تنهایی برای رونق آبادی و عمران هر نوع کشوری کافی است. اگر چه قاعدهٔ جوایز و بیست آیین‌نامهٔ احمقانهٔ دیگر نیز وجود دارد. این تأمین به وسیلهٔ انقلاب تقریباً در همان زمان تکمیل شده که جایزه برای صدور غله مقرر گردیده است» (کتاب چهارم، فصل پنجم، چاپ کنان، جلد دوم، صفحات ۴۳ و بعد از آن)

کشورها می‌تواند آن‌را مانند بازارهای خارجی مسدود سازد. بالاخره صنعت، تقاضاهای گوناگون ایجاد می‌کند و سبب تنوع محصولات کشاورزی می‌شود و تقسیم کار بهتری بین مناطق کشاورزی برحسب استعداد طبیعی آنها به عمل می‌آورد؛ وحال آن که در وضع کشاورزی محض، هرکس بیشتر برای مصارف شخصی خود تولید ثروت می‌کند و توزیع کار با همهٔ خاصیت عظیم تولیدی آن امکان پذیر نیست[1].

پس به نظر لیست، همانسان‌که درنظر اسمیت بود، صنعت تنها، نتیجهٔ طبیعی کار وپس‌انداز نیست، بلکه خودآن نیرویی اجتماعی خالق کار وسرمایهٔ انفرادی است؛ بنابراین شایسته است، ولو به قیمت تحمل‌عسرت ومحرومیت موقت، درتراز بنیادها و تأسیسات آزادی بخش اجتماعی، همچون سرچشمهٔ فیاض ثروت و توانگری آینده، وارد کشور بشود. لیست بامقایسه‌ای زیبا ودلنشین، قابل قرارگرفتن درکتاب تصاویر مدرسی دانش اقتصاد اعلام می‌دارد: «بی‌شك تجربه به ما آموخته است که باد دانه‌ها وبذرها را از کشوری به کشور دیگر می‌برد و بدین ترتیب خارستان های خشك مبدل به جنگل‌های انبوه می‌شود. ولی آیا عاقلانه است که جنگلبان در انتظار بنشیند تا با گذشت قرن‌ها، بادچنین خدمتی انجام بدهد؟ آیا خطا است اگرخود اوبا کاشتن بذرها کوشش کند تا در ظرف چندین ده سال به این هدف برسد؟ تاریخ نشان می‌دهد که ملت‌ها با کامیابی تمام، کاری را که از جنگلبان خواسته‌ایم انجام داده‌اند»[2]. وسیله‌ای که آنها برای رونق دادن صنعت درکشور خود به‌کار برده‌اند تعرفه‌های گمرکی است.

با قرار گرفتن در این دیدگاه و نظر کردن به مسائل اقتصادی از این جهت، لیست مؤثرترین‌سلاح را دردست معارضان‌خویش‌خرد می‌کند. تنها ایرادی‌که ممکن است به اوگرفته شود این است‌که صنایع، آثار نیك خود را ظاهر نخواهند ساخت‌مگر این که زمینه برای آنها در تکامل طبیعی اقتصاد ملی فراهم باشد، وبرای دایر کردن

---

۱. مراجعه شود به فصول ۷ تا ۱۵ همان کتاب، که درآنها صنعت کارخانه داری و روابط آن با هر یك از نیروهای بزرگ اقتصادی‌کشور مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۲. اسلوب ملی اقتصاد، صفحهٔ ۲۱۷.

آنها تحمل خسارات زیاده ازحد لازم نیاید؛ و یا به عبارت دیگر زمینی که جنگلبان در آن دانه می‌نشاند برای پذیرفتن دانه آماده باشد و بتواند آنرا برویاند.

از آنچه گفته شد معلوم می‌گردد که حمایت طلبی لیست نوعی تازه وابتکاری است، یعنی چارهٔ عمومی و همیشگی وقابل اجراء در همه جا و برای همهٔ ادوار وهمهٔ محصولات نیست، بلکه‌وسیلهٔ مخصوصی است، مشروط به اوضاع واحوال معین وشرایط خاص. صفحات مشخصهٔ آن، چنانکه خود او صریحاً معین‌کرده به شرح ذیل است:

۱. طریقهٔ حمایت، صحیح و قابل توجیه‌نیست، مگردر موردی که هدف آن پرورش بنیهٔ صنعتی ملت باشد[۱]. پس در وضع کشوری مانند انگلستان که رشد صنعتی آن کامل است و یا ملتی که استعداد و منابع طبیعی کافی برای صنعتی شدن ندارد، قابل اجرا نیست؛ مانند ملت‌های منطقهٔ حاره‌که بیشترمناسب‌کشاورزی بنظرمی‌رسند و حال آن که ملت‌های منطقهٔ معتدله استعداد ورود به رشته‌های مختلف تولید ثروت دارند[۲].

۲. از طرف دیگر طریقهٔ حمایت وقتی جایز است که ملت مورد نظر به علت رقابت کشورهای صنعتی مترقی خارجی نتوانسته باشد از مقدورات خویش استفاده‌کند و عقب مانده باشد[۳]: «چنین ملتی در وضع‌کودك و یا نوجوانی است که با مرد بزرگی

۱. همان مأخذ، صفحهٔ ۲۹۹.

۲. همان‌مأخذ، صفحهٔ ۴۲۶: «بطور کلی باید قبول‌کرد، اگرصنعتی‌درآغازامربا ۴۰ تا ۶۰ درصد حمایت نتواند درکشوری به‌وجود بیاید ویاپس ازآن با ۲۰ تا ۳۰ درصدحمایت قادر به حفظ خود نباشد، در آن کشور برای‌آن صنعت شرایط لازم موجود نیست».

۳. «تضییقات ومحدودیت‌های تجارتی به منظور ایجاد وحفظ صنایع داخلی راوقتی می‌توان جایز و مشروع دانست که بین ملت‌های مشابه باشد. یعنی ملت‌هایی‌که واجد همهٔ منابع معنوی ومادی لازم، برای ایجاد صنایع درسرزمین خود و رسیدن به عالی‌ترین درجهٔ تمدن و توسعه و قدرت سیاسی هستند، ولی رقابت صنعت مجهز وپیشرفتهٔ خارجی مانع از حصول آن است» (صفحهٔ ۲۸۹). طبیعی است این اوصاف فقط برای ملت آلمان است.

کشتی بگیرد و نتواند بر او چیره شود و یا حتی مقاومت کند »[1]. حال‌آن نوجوان ، حال‌ملت‌آلمان است درمقابل انگلستان. عجیب وجالب توجه‌است‌که لیست درنامه‌های خود به‌اینجرسول، روش معروف به «دومپینگ»[2] را تشریح می‌کند ، روشی‌که امروزه غالباً اتحادیه‌های بزرگ تجارتی و کارتل‌ها وتراست‌ها را بدان‌متهم می‌کنند و عبارت از این است کـه اجناس را در بازار خارجی مورد رقابت، با قیمت بسیار نازل عرضه نمایند، ولی در خود کشور تولید کننده قیمت‌ها را بالا نگاه دارند[3].

۳. درمورد صنایع نوزاد هم، حمایت فقط تازمانی جایز است‌که : «کارخانه‌ها رشد کافی پیدا کنند ودیگر بیمی از رقابت تجارت خارجی نداشته باشند . ازآن‌پس

۱ . اسلوب ملی اقتصاد ، صفحهٔ ۴۱۳ .

۲ . Dumping

۳ . لیست می‌گوید (. Hirst . loc . cit. p 231) « هرکس می‌داند که هزینهٔ تولید در یك کارخانه کاملا مربوط به مقدار محصول آنست (این همان قانون معروف باردهی‌متزاید است ؛ loi du rendement croissant) .... این کیفیت تأثیر زیادی درترقی یاتنزل‌قدرت‌کارخانه‌هادارد. هرگاه بازار فروش گستردهٔ داخلی‌برای‌کارخانه‌دار انگلیسی تأمین گردد، بخودی‌خود ازاین راه، فروش منظم و به مقدارکافی برای‌نگاهداری کارخانهٔ او تضمین می‌شود (مثلا ده هزار یارد از قرار ۶ دلار) ، چون مخارج او با فروش این مقدار محصول در داخلهٔ کشور تأمین می‌گردد ، هزینهٔ تولید ده هزار یـارد جدید برای فروش در بازار خارجه بسی‌کمتر از سابق خواهدشد، و بنابراین کارخانه‌دار می‌تواندآنها را از قرار هریاردی ۳ یا ۴ دلار بفروشد وباز استفاده ببرد ....حتی بالاتر از آن، ممکن است به‌منظور تأمین سودآینده از نفع فعلی‌صرف نظرکند » (و با قیمت‌های ارزان خود کارخانه‌داران خارجی را از پای درآورد و بعد جای آنهارا بگیرد). به‌همین دلیل، لیست معتقد است‌که‌کارخانه‌داران‌کشورهای جوان، تنها به اتکاء قدرت خود وبدون حمایت داخلی نمی‌توانند در برابر رقابت کشورهای صنعتی سابقه‌دار مقاومت کنند . همین برهان است که در ابتدای قرن‌بیستم، غالباً از جانب طرفداران‌سیاست حمایت درانگلستان برای دفاع در برابر رقابت آمریکا و درهمهٔ‌کشورها علیه رقابت‌آلمان و ژاپن مورداستفاده واقع شده است؛ کجا است فردریك لیست تا برگشت اوضاع و احوال جهان را مشاهده کند ؟

حمایت نباید از حدود عادی برای دفاع ریشه های صنایع بومی تجاوز کند »[1] .

۴ . بالاخره ، حمایت هرگز نباید شامل کشاورزی بشود ؛ زیرا از طرفی رونق کشاورزی، تا میزان زیادی بسته به ترقی صنایع است . حمایت از کارخانه‌ها ، به‌طور غیر مستقیم عاید کشاورزی هم می‌شود وحال آن‌که گرانی محصولات خام ومواد غذایی به زیان صنعت است . از طرف دیگر میان کشورها بطور طبیعی یك نوع تقسیم کشت وکار مفید و مطلوب ، برحسب مقتضیات وشرایط اصلی خاك واقلیم به‌وجودآمده است که سیاست‌حمایت آن‌را به‌هم خواهدزد، ولی‌چنین‌تقسیم طبیعی درموردکارخانه‌ها وجود ندارد و حال آن که « برای آنها همهٔ ملت‌های منطقهٔ معتدله .... استعداد و شایستگی یکسان دارند »[2]. البته درك این‌رجعت ناگهانی‌لیست به اصل‌آزادی تجارت خارجی در مورد کشاورزی ، اگرآنرا ، مثل بسیاری از موارد دیگر، منطبق بروضع خاص آلمان، که همواره مورد نظر او است، ندانیم خالی از اشکال نیست . فی‌الواقع در آن تاریخ آلمان صادر کنندهٔ گندم و بنابراین از تعرفه گمرکی انگلستان راجع به غلات در زحمت بود و لیست بسیار خوشوقت می‌شد اگر می‌توانست آن کشور را به الغاء قوانین غلات خود متقاعد سازد. حمایت طلبی کشاورزی مجدداً درآلمان، پس‌از

۱ . مراجعه شود به همان مأخذ (صفحهٔ ۲۰۹) و تمام فصل شانزدهم ازکتاب دوم که در آن لیست از جمله می‌گوید (۴۲۳) « فرانسه اشتباه بزرگی مرتکب خواهد شد ، هرگاه پس از رشد ونیرومندی‌کافی‌کارخانه‌هایش ، بتدریج به نظام حمایتی معتدلی‌برگشت نکند و به وسیلهٔ رقابتی محدود ، صنعتگران خود را به هم چشمی و مسابقه در پیشروی تشویق ننماید » .

۲ . رجوع شود به همان مأخذ ، صفحهٔ ۵۰۶ و مخصوصاً صفحات ۳۲۴ که در آن لیست‌ناگهان تفنگ‌را به شانهٔ دیگری می‌اندازد وتمام‌دلایل مربوط به‌آزادی‌تجارت‌خارجی را که طرفداران آن به‌طورکلی و راجع به جمیع محصولات اظهار داشته‌اند به حساب خود می‌گیرد و تنها در مورد آزادی تجارت محصولات کشاورزی بکار می‌برد . ایضاً مراجعه شود به صفحهٔ ۴۶۰ که می‌گوید : « کشاورزی را ، طبیعت امور به اندازهٔ کافی در برابر رقابت خارجی حمایت می‌کند » .

۱۸۷۹ از تاریخی ظاهر می‌گردد که کشاورزان آلمانی از رقابت خارجی احساس خطر می‌کنند.

۲

مراجع و مآخذ لیست
و تأثیر او در عقاید حمایت طلبان بعدی

در بارهٔ مراجع لیست و مأخذ عقاید و افکارش بحث زیاد شده است. این مؤلف که قبلا در فرانسه از تألیفات دوپن[1] و شاپتال[2] دلایلی برای عقاید خویش یافته بود؛ در معارضهٔ با مسلك «بگذارید بشود» از جانب رجال امریکایی معاشرش نیز مورد تأیید قرار گرفت. وی در آنجا با اعضاء «انجمن فیلادلفی برای ترویج صنعت ملی» رابطهٔ نزدیك پیدا کرد. این انجمن به هدایت سیاستمدار شهیر آمریکا هامیلتون[3] تشکیل شده بود که خوددرگزارش‌مشهوری‌راجع به‌کارخانه‌ها، ازسال ۱۷۹۱ لزوم ایجاد سدهای گمرکی برای حمایت از صنعت جوان امریکا را اعلام داشته بود.

دلایل او که بی‌شك لیست از آنها اطلاع داشته بادلایل کتاب «اسلوب ملی اقتصاد»

---

۱. دوپن (DUPIN , baron Charles) اقتصادشناس، ریاضی‌دان و سیاستمدار فرانسه (۱۸۷۳ - ۱۷۸۴).

۲. Chaptal

۳. هامیلتون (HAMILTON (Allexander) - سیاستمدار نامی امریکا، (۱۸۰۴ - ۱۷۵۷) همکار جرج واشینگتن، یکی از نویسندگان قانون اساسی امریکا و مؤسس حزب فدرالیست (مترجم). گزارش هامیلتون راجع به‌کارخانه‌ها و گزارش بسیار مهم دیگراوراجع به‌تأسیس بانك‌ملی و گزارش‌های‌دیگر راجع به‌اعتبارات‌عمومی، خوشبختانه در ۱۹۳۴ به وسیلهٔ مطبوعات دانشگاه کلمبیا با مراقبت مخصوص آقای ساموئل مك کی Samuel Mc Kee در یك مجلد به‌طبع رسیده واز اسناد بسیار با ارزش وخواندنی است.

شباهت نمایـان دارد[۱] .

۱ . ونیز بسیار محتمل است که فردریك لیست تألیفات یکی دیگر از امریکاییان طرفدار سیاست حمایت ، یعنی دانیل ریموند (Daniel Raymond)را خوانده باشد ، به‌ویژه کتاب‌اوراموسوم به«اندیشه‌هایی‌در بارهٔ اقتصاد»(Thoughts on political economy) که در ۱۸۲۰ انتشار یافته و چهاربار تجدید طبع شده است (مراجعه شود به رساله‌ای دردربارهٔ‌دانیل ریموند به‌وسیلهٔ چارلس‌پاتریك نیل (Charls Patrick Neill بالتیمور، ۱۸۹۸) عقیدهٔ غالب کسانی که در سنوات اخیر راجع به لیست تحقیقات کرده‌اند همین است ؛ ازآن‌جمله دوشیزه هیرست (Mlle Hirst) درکتابش‌تحت‌عنوان «زندگانی‌فردریك لیست » و کورت کوهلر (Kurt Kohler) در کتاب خود بنام Problematisches zu Friedrich List ـ ولی به‌نظر ما مبالغه آمیز است‌که ریموند را (همان‌طورکه رامبو (Rambaud) درکتاب تاریخ عقایدش اظهارداشته) الهام بخش اصلی‌لیست بدانیم: صرف نظر از این‌که در عقاید وآراء ریموند واقعاً چیز تازه‌ای وجود ندارد و نیز صرف نظر از این که لیست در امریکا درمحیطی زندگی می‌کردکه این نوع افکار حمایت طلبی رواج کامل داشت ، باید به این نکته توجه داشته‌باشیم‌که لیست هیچ وقت نام او را در نوشته‌های خود ذکرنکرده است، وحال آن‌که برعکس‌باتجلیل تمام درهمان‌نامه‌های خود به اینجرسول (Charles Ingersoll) غالباً از دو فرانسوی دیگر یعنی همان دوپن و شاپتال مذکور درفوق نام‌می‌برد. اصطلاح‌نیروهای تولیدی(forces productivs)درکتاب بارون‌دوپن تحت عنوان «وضع مترقی نیروها» (Situation progressive des forces) ازهمان جملهٔ اول‌کتاب دیده می‌شود که می گوید : « من در این‌جا مقدمهٔ‌کتاب خویش راکه تحت عنوان : نیروهای تولیدی و بازرگانی فرانسه نام گذاری شده است عرضه می‌دارم . مرادم از این اصطلاح نیروهای انسان و حیوان و طبیعت است که با هم چگونه در فرانسه ترکیب گردیده و در امور کشاورزی و تجارت و کارخانه‌ها مورد استفاده واقع شده‌اند » و نیز نظریهٔ حمایت طلبی به نفع « صنایع نوزاد » صریحاً از طرف شاپتال تشریح شده است. وی در سال ۱۸۱۹ درکتاب‌صنعت فرانسه(L ' industrie française) درصفحهٔ چهل و ششم از پیش‌گفتار خود چنین نوشته است : « همه متقاعد شده‌اند که برای پیروزی بر موانع طبیعی گسترش صنعت ، تنها خواستن کافی نیست ؛ همه تقریباً در همه جا احساس کرده‌اند که کارخانه‌های نوزاد در برابر مؤسساتی‌که از سالیان دراز با سرمایهٔ بی‌حساب تشکیل‌گردیده وتحت توجه و مراقبت مداوم‌کارشناسان مجرب‌اداره می‌شوند یارای‌مقاومت ندارند ، و بنابراین ناگزیر متوسل به ممنوع الورود ساختن کالاها شده‌اند تا بتوانند از←

انجمن فیلادلفی که در آن هنگام به ریاست ماتیوکری[1] (پدر اقتصادشناسی که اندکی بعد دربارهٔ او صحبت خواهیم کرد) اداره می‌شد، درموقع ورود لیست به آمریکا دست به کار تبلیغات دامنه داری راجع به تشدید تعرفه‌هـای گمرکی بود . معاونش اینجرسول ، مهمان نو رسیده را دعوت کرد که در این پیکار وارد شود . لیست دعوت را پذیرفت و اندیشه‌های خود را به صورت نامه‌هایی ترتیب داد که درسال ۱۸۲۷ منتشر شد و شهرت زیاد یافت[2]. در واقع آنها را می‌توان خلاصهٔ قبل از بیان کتاب « اسلوب

←رقابت صنعت خارجی جلوگیری کنند » . محقق است که لیست در اولین سفر خود به فرانسه تألیفات این نویسندگان را خوانده واز آثار آنها در تأیید عقاید حمایت طلبی خویش استفاده کرده است . و نیز مسلم است، چنان که ، یکی از نامه‌های او به تاریخ آوریل ۱۸۲۵ مدلل می‌دارد (هیرست ، مأخذ مذکور در فوق ، صفحهٔ ۳۳) برای گرویدن به عقاید حمایت طلبی منتظر مسافرت به آمریکا نبوده بلکه می‌خواسته درآنجا دلایل جدیدی برای تحکیم معتقدات خویش در معارضهٔ با اسمیت بیابد . ادعای مارکس در تألیفش به نام Theorien über den Mehrwerth (جلداول ،صفحهٔ ۴۳۷ ،منتشرشده‌ازطرف کائوتسکی (Kautsky) اشتوتکارت، ۱۹۰۵) دایر براین‌که مأخذ ومنبع اصلی عقاید لیست فریه (Ferrier) وکتاب اوموسوم به «حکومت وروابطش باتجارت»(پاریس ۱۸۰۵) بوده، چیزی جزدهن‌کجی نیست. و نیز گفته‌اند که لیست ، قرار دادن اصل ملیت را به عنوان اساس و پایهٔ علم اقتصاد ازآدام مولر اخذ کرده است . فی‌الواقع لیست او را که نویسندهٔ کاتولیك و طرفدار احیاء نظام ملوك‌الطوایفی بود ملاقات کرده بود ولی برای لیست، نویسندهٔ قرن ۱۹ وآلمانی‌بودن کافی بود تا این‌که عقایدش از پا تا سر مشحون از افکار ملت پرستی باشد ، بعلاوه باید متوجه بودکه دلایل حمایت طلبی قهراً معدود است و از زمانی به زمان دیگر تفاوت نمایان پیدا نمی‌کند ، بنابراین استبعادی ندارد که در این راه قبل از فردریك لیست پیشقدمانی وجود داشته باشد .

۱ . Mathieu Carey

۲ . این نامه‌ها دریك جلد تحت عنوان « دورنمایی از اسلوب جدید اقتصادی، نامه‌هایی از فردریك لیست به چارلس اینجرسول » به سال ۱۸۲۷ در فیلادلفی به چاپ رسید . این تألیف درکلیات آثار لیست که ازطرف هاوسر (Haüsser) انتشاریافته است دیده نمی‌شود ولی همهٔ آن درتألیف مطبوع مارگارت هیرست (Margaret E. Hirst) زندگانی فردریك لیست » تجدید طبع شده است (لندن، ۱۹۰۹ در ۳۳۱ صفحه) .

ملی » او دانست که در آنجا برای آمریکا همان سیاستی را تجویز می‌کنند کـه چند سال بعد عین آن را به آلمان سفارش می‌نماید .

ولی لیست از جریان وقایع وامور بیش ازکتاب‌ها الهام‌گرفته است . ذهن‌عملی وکنجکاو او ، تحت تأثیر کامیابی‌های سیاست حمایت در آمریکا واقع شده بود ، همچنان که سابقاً به اقرار خودش ازآثارنیك حمایت جبری نظام محاصرهٔبری برای صنعت آلمان عبرت گرفته بود [۱] .

سیاست حمایت نه تنها برای توسعهٔ اقتصادی ممالك متحدهٔ آمریکا زیانی ببار نیاورد ، بلکه واضحاً موجب پیشرفت آن گردید . درواقع این سیاست ، فقط احتمالا چند سالی تحول آمریکا را به جلو انداخت ، تحولی که به حکم طبیعت ناگزیر می‌بایستی روزی در این کشور پهناور و از هرجهت مجهز به نیروهای انسانی و منابع طبیعی صورت بگیرد؛ وهیچ سبك و اسلوبی ولو بدترین ومعیوب‌ترین‌آنها نمی‌توانست برای مدتی طولانی مانع از سیر صعودی و ترقیات اقتصادی آن بشود . آیا قیاس وضع آمریکا باآلمان، این نوید را نمی‌داد که اگر همان تجربه را در این سرزمین مشابه عمل کنند همان نتیجه را به‌بار خواهد آورد ؟

بنابراین اسلوب‌نظری لیست اولین‌طریقه‌ای است‌که درآن به‌طورصریح تجارب اقتصادی دنیای جدید برعقاید و افکار اروپایی تأثیر می‌کند . خود لیست این نکته را در یکی از صفحات دلنشین خود چنین توصیف‌کرده است : « سرنوشت ، پس ازآن راهنمای من به آمریکا شد . در آنجا همهٔ کتاب‌ها را کنار زدم . بهترین کتاب در بارهٔ اقتصاد در این دنیای جدید همان زندگانی آنجا است . در آنجا دیده می‌شود چگونه سرزمین‌های خالی و بایر مبدل به کشورهای نیرومند می‌گردد .... پیشرفتی که در اروپا قرن‌ها وقت لازم داشت در آنجا در زیر چشمان ما صورت می‌گیرد . در آنجا اجتماعاتی دیده می‌شود کـه از حالت توحش به گله‌داری و از آن به حالت

---

۱ . خوداومی‌گوید(نامه‌های لیست‌به اینجرسول،صفحهٔ ۱۷۳) این‌واقعه‌باعث‌گرویدن او به مسلك حمایت طلبی گردید ، اگر چه قبل از آن پیرو اسمیت و ژان باتیست سی بوده است .

کشاورزی و از وضع کشاورزی به کارخانه داری و تجارت وارد می‌گردند. در آنجا است که به رأی‌العین دیده می‌شود چگونه بهرهٔ مالکانه از صفر به مبلغ گزافی ارتقاء می‌یابد. در آنجا دهقانی ساده، بهتر از هوشیارترین دانشمندان دنیای‌قدیم از وسایل اصلاح کشاورزی و ترتیب بالا بردن بهرهٔ مالکانه واقف است. او می‌کوشد کارخانه‌داران وصنعتگران‌را به‌همسایگی خویش‌جلب کند. درآنجا تعارض بین کشورهای‌صنعتی وکشاورزی به‌قاطع‌ترین‌صورت نمایان‌می‌گردد وموجب شدیدترین کشمکش‌ها می‌شود. در هیچ جا بهتر از آنجا متوجه اهمیت راه ها و طرق ارتباطیه و تأثیر آنها در وضع مادی و معنوی ملت‌ها نیستند. این‌کتاب را من با حرص و ولع ونظم و ترتیب‌خواندم و از دروس آن بهره‌ها بردم وکوشیده‌ام آنها را با نتایج مطالعات و تجارب و تأملات پیشین‌خودتطبیق دهم»[1].

اگر از این لحاظ مسلك حمایت طلبی لیست، مربوط به مشاهدهٔ تازه ترین اوضاع اقتصادی دنیا است، ازلحاظ دیگرمسلماً رشتهٔ خویشاوندی‌نزدیك‌تری‌بامکتب سوداگری قدیم دارد. خود لیست نیز تحسین وتجلیل‌خویش را نسبت به اصحاب‌مکتب مزبور ومخصوصاً نسبت به‌کولبر پنهان نساخته است. اوآدام اسمیت و ژان‌باتیست سی را متهم می‌کندکه‌آنهارا به‌خوبی نشناخته‌اند وخود این دو حقاً بیش ازآنان مستحق عنوان سودا طلبی‌هستند؛ زیرا خواسته‌اند مفهوم سادهٔ مأخوذ از فروشگاه بازرگانان، یعنی خرید به قیمت نازل و فروش به قیمت‌گران را، قاعدهٔ اقتصاد ملت‌ها قراربدهند.

افتراق لیست از مرکانتیلیست‌ها دردو نکتهٔ اساسی‌است: از طرفی فکر پرورش صنعتی ملت که بر عقاید لیست غالب است با توفیق کامل جانشین عقیدهٔ موازنهٔ مثبت تجارت خارجی اصحاب مکتب سوداگری شده است؛ زیرا با آن که نظریهٔ اخیرقطعاً از ساحت علم بیرون رانده شده، فکر تربیت و پرورش صنعتی ملت بـا هیچ معارضهٔ اصولی مواجه نیست ومقبول نویسندگان ثابت قدم درآزادی طلبی مانند استوارت میل هم واقع شده است. از طرف دیگر مکتب سوداگری در قرن ۱۷ آلت و اسباب دست

۱ ، اسلوب ملی اقتصاد ، دیباچه صفحهٔ ۵۴ .

سیاست انحصار طلبی ملی مداوم‌بود و حال آن که حمایت خواهی در عقیدهٔ لیست وسیله‌ای است برای سوق دادن ملت‌ها بسوی وحدتی عادلانه‌تر، وبنا براین اسلوبی‌است موقت و حایل و طریقه‌ای است متناسب با اوضاع و احوال.

همان طور که سبك لیست را نمی‌توان وارث مستقیم مکتب سودا طلبان قدیم دانست، نباید آن‌را الهام بخش‌حمایت طلبی‌جدید هم محسوب داشت. تأثیر بلافاصلهٔ کتاب لیست حتی در آلمان و در همان زمان انتشار، وبا وجود شهرت ادبی درخشانش نا چیز بود؛ مگرآن که مختصر افزایش عوارض اتحادیهٔ گمرکی‌آلمان را که درسال ۱۸۴۶ صورت‌گرفت به حساب آن وحساب مبارزه‌ای‌که لیست پس‌ازآن درروزنامه‌اش[1] برای حمایت طلبی می‌کرد وارد کنیم. ولی اصلاحات آزاد منشانهٔ وزیر انگلیسی رابرت پیل[2] در همان سال، که در رأس آنها الغاء قوانین غلات قرار داشت، و آوازهٔ همه جانبه‌اش در اروپا و رسمیتی که بدین ترتیب به عقاید کوبدن[3] داده شد، اکثریت افکار عمومی، و به دنبال آن سیاست تجارتی و اقتصادی کشورهای اروپا را برای سالیان دراز در شاهراه آزادی طلبی وارد ساخت. نظام قراردادهای بازرگانی‌جدید که به وسیلهٔ ناپلئون سوم آغاز گردید مظهری از این افکار و احوال بود.

پس از سال ۱۸۷۹ و تا ۱۹۱۴ موج جدیدی از حمایت طلبی سرتاسر اروپا را فرا گرفت. ملت‌ها دیوارهٔ سدهای گمرکی بین خود را روز به روز بالاتر می‌بردند. آیا تعرفه‌های گمرکی سنگین جدید راکه متوالیاً درآلمان و فرانسه برقرارمی‌گردید می‌توان منسوب به عقاید لیست کرد؟ مسلماً خیر! هیچ یك از این دو کشور و نه

---

۱. اسم روزنامهٔ او Zollvereinsblatt (زولفراینسبلات) بود که از سال ۱۸۴۳ آن را اداره می‌کرد.

۲. Robert Peel سیاستمدارمعروف انگلیسی (۱۷۸۸–۱۸۵۰) ازحزب محافظه کار که چندین بار نخست وزیر شد (مترجم).

۳. ریچارد کوبدن (Richard Cobden) اقتصاد شناس و صنعتگر انگلیسی (۱۸۰۴–۱۸۶۵)ازمعروف‌ترین مدافعان آزادی‌تجارت‌خارجی (libre - échangiste) (مترجم).

کشور وفادار به طریقهٔ حمایت‌گری شدید، یعنی ممالك متحدهٔ آمریکا، امروزه دیگر احتیاجی به پرورش صنعتی ندارند. آنها از مدت‌ها پیش به‌آن وضع و حالت اقتصادی مختلط که بنا برعقیدهٔ لیست برای توسعه و گسترش تمدن وقدرت لازم است رسیده‌اند؛ برای آنها و به ویژه برای آلمان و آمریکا دیگر از این جهت چیزی باقی نمانده است که نسبت به انگلستان حسد بورزند. هرگاه لیست به دنیا بازمی‌گشت، او که با آن همه شدت برای هر یك از سبك‌های بازرگانی ارزشی نسبی قائل بود و عقیده به لزوم تطبیق آنها با شرایط و اوضاع و احوال تغییر پذیر ملت‌ها و دوره‌ها داشت و صفت موقت به تعرفه‌های سنگین گمرکی می‌داد؛ محتملا در طرف آن کسانی قرار می‌گرفت که امروزه حتی به خاطر توسعهٔ آزادانه تر نیروهای مولد، تقاضای پایین آوردن سدهای گمرکی را دارند. مگر خود او اعلام نکرده بودکه: «در چندین ده سال دیگر، ملت‌های متمدن جهان، با تکمیل وسایط نقلیه، چه ازجهت مادی و چه ازجهت معنوی بایکدیگر متحد خواهندگردید، حتی بیش ازآنچه‌کنت نشین‌های انگلستان یك قرن پیش ازاین بوده‌اند»[1]؟

نه‌تنها تغییرات عمیق وضع اقتصادی بین‌المللی، ازآغازقرن‌بیستم، دیگرسیاست حمایت‌کنونی معمول کشورهای بزرگ تجارتی را به عنوان «ضرورت پرورش صنعتی» تجویز نمی‌کند، بلکه صفات این نظام صریحاً مخالف و مباین قواعدیست که لیست برای آن رسم کرده است: دیگرکشاورزی بدانسان که او می‌خواست به رشد طبیعی خود واگذاشته نمی‌شود، برعکس حمایت از آن در بسیاری از احوال (از آن جمله

---

۱. Système National، صفحهٔ ۲۳۰، از طرف دیگر ما نمی‌خواهیم بگوییم که وضع آلمان در زمان لیست بیش از امروز مستدعی سیاست حمایت بوده است. این نکته مخصوصاً ازاین جهت قابل‌تردید است که در ۱۸۱۹ شاپتال دربارهٔ ناحیهٔ ساکس می‌گفت که «از جهت صنعتی در صف اول کشورهای کارخانه دار اروپا قرار گرفته است» (مراجعه شود به کتاب صنعت فرانسه، جلد اول، صفحهٔ ۵۷). و نیز دربارهٔ پروس اظهار می‌داشت که: «صنعت شهر اکسلا شاپل و حوالی آن به تنهایی می‌تواند نمایندهٔ یك کشور صنعتی باشد» (همان مأخذ، صفحهٔ ۷۶).

درفرانسه وآلمان) بهانهٔ افزایش عمومی تعرفه های گمرکی شده است . رقابت غلات امریکا عامل ناهنجاری بودکه درربع آخرقرن ۱۹، مانع ازآن می‌شدکه پیش‌بینی‌های ناشی ازحسن ظن لیست دربارهٔ بارورشدن کشاورزی از صنعت صورت وقوع پیداکند . واضح است تعرفه های گمرکی جدید، شامل محصولات کشاورزی و صنعتی باهم مباین فکر ونظرحمایتی لیست است . به نظر او حمایت می‌بایستی منحصر و محدود به‌بعضی از رشته های تولیدات ملی بشود که به منزلهٔ ریشه و اصل است وسایر رشته ها مانند شاخه های فرعی، شیرهٔ حیاتی را از آنها دریافت می‌کنند[1]. مجوز حمایت استثنایی راجع به آنها هم همین است. بدین ترتیب مسلك لیست طریقه‌ای است اساساً فعال که حمایت طلبی را فقط به عنوان محرکی نیروبخش و عاملی برای ترقی و پیشرفت بکار می‌برد . ولی تعرفه های گمرکی که بدون تفاوت همهٔ مؤسسات را مورد حمایت قرارمیدهد ، که دیگر امتیازی بین صنایع بارورکننده و بارورشده قائل نیست و همهٔ قیمت ها را باهم بالا می‌برد ، تنها نتیجه‌اش اینست‌که هرچه را از یکدست به تولید کننده می‌دهد از دست دیگر باز ستاند . چنین تعرفهٔ گمرکی که وضع نسبی همه را یکسان نگاه می‌دارد ، دیگر وسیله‌ای برای برانگیختن نیروهای مولد نیست ، بلکه حربه‌ای‌است صرفاً‌دفاعی درمقابل رقابت خارجی ودر نتیجه اساساً محافظه‌کار و همواره مرعوب ومحجوب است .

وضع تعرفه های گمرکی ، درواقع هیچوقت منطبق برنظریه‌های علمی اقتصادی

۱ــ اسلوب ملی اقتصاد، صفحهٔ ۲۹۰ . «ازطرف دیگرضروری نیست‌که همهٔ رشته‌های صنعت یکسان مورد حمایت واقع شوند . تنهامهم‌ترین‌آنها یعنی‌آنهاکه استقرارشان مستلزم سرمایه های راکد وگردان‌گزاف و ماشینهای زیاد وکارشناسان فنی بسیار ومهارت و تجربهٔ کامل وعدهٔ‌کثیری‌کارگراست، ومحصولاتشان درردیف ضروریات اولیهٔ زندگی‌قرارمی‌گیرد و بنابراین چه ازجهت مجموع ارزش وچه ازجهت استقلال‌کشور دارای اهمیت حیاتی است ، مانند صنایع پشم و پنبه و کتان و غیره ؛ باید مورد حمایت خاص قرار گیرند . پس ازآن‌که این‌صنایع بطورکافی‌وشایسته رشد ونیروپیداکردند، تمام رشته‌های کم اهمیت دیگر درپیرامون آنها، باحمایت‌کمتر بزرگ می‌شوند. بلی، درواقع صنعت نساجی آلمان بودکه درآن موقع تقاضای حمایت داشت .

نیست و نتیجهٔ سازش بین منافع نیرومندی‌است که غالباً وجه‌اشتراکی بامصالح عمومی ندارد . بعلاوه در استقرار آنها عموماً ملاحظات سیاسی و انتخاباتی و مالیاتی بیش از ملاحظات اقتصادی مؤثر است . بنابراین باید از سیاست های حمایتگر جاری صرف نظر کنیم و آثار عقاید و اندیشه های لیست را (اگر برای آن آثاری باقی باشد) درزمینهٔ دیگری یعنی در عقاید و مباحث نظری دوره های بعد جستجو کنیم .

تنها اسلوب نظری حمایتی کامل که پس از لیست عرضه شده مربوط به نویسندهٔ امریکایی‌هنری‌کری‌است[1] . وی که‌در نخستین نوشته‌هایش‌طرفدار آزادی تجارت‌بین‌المللی بود، از ۱۸۴۸ به مسلك حمایت طلبی گرایید وعقاید خود را درکتاب معروفش به نام «اصول علم اجتماعی» در۱۸۵۷ و ۱۸۵۹ منتشر ساخت که شباهت نمایانی با عقاید سلف آلمانی او داشت .

کری نیز مانند لیست تفوق صنعتی انگلستان را مورد حمله قرار داد و بجای کمال مطلوب تقسیم بین المللی کار ، کمال مطلوب ملت‌های مستقل را عرضه کرد که هرملتی درجمیع رشته های فعالیت اقتصادی وارد شود وبدان وسیله مبانی وحدت خود را تحکیم کند . به نظر او نتیجهٔ آزادی مبادلات بین‌المللی اینست که بتدریج برای سراسرجهان یك «کارگاه» واحد صنعتی بوجود آید (البته منظور انگلستان است) که محصولات خام و مواد اولیهٔ همهٔ‌کشور ها ، با تحمل مخارج‌گران حمل و نقل به سوی آن فرستاده شود[1] ودرنتیجه ترقی و توسعهٔ ملت‌های دیگر ، به نفع یك ملت متوقف گردد؛ زیرا هرجامعه وقتی‌بهتر توانگرمی‌شودکه در رشته های متنوع فعالیت اقتصادی وارد باشد و انواع بیشتر محصولات تولید کند تا هریك از آنها برای دیگری بازار مصرفی تشکیل دهد و هریك وسیلهٔ بیشتر بارور ساختن دیگری بشود . تنها در چنین اجتماعی «استعداد های نهفته» انسانی پرورش می‌یابد[2] و سیطره‌اش برطبیعت گسترش

---

۱ . هنری‌کری(Henry Carey) ۱۸۷۹-۱۷۹۳ اقتصاددان‌امریکایی، مؤلف‌کتاب «اصول علم اجتماعی» دربارهٔ عقاید او مجدداً درکتاب سوم این تاریخ بحث خواهیم‌کرد .

۲ . همان مأخذ ، جلد اول، صفحهٔ ۳۴۹ .

پیدا می‌کند ؛ وتنها بااین دوصفت است که می‌توان مفهوم ترقی‌اقتصادی راتعریف کرد . حاجت به توضیح نیست که این بیان با اندك تفاوتی ، همان تعریف «ملت طبیعی» ویا «حالات مختلط » محبوب فردریك لیست و همان مفهوم « ترقی مداوم» است که او می‌خواهد بجای ثروت طلبی آنی‌کمال مطلوب سیاست بازرگانی قرار بدهد .

به دنبال لیست و بازمفصل‌تر از او کری تأثیرات نیك همجواری صنایع نوزاد ، مولود سیاست حمایتی را در پیشرفت و توسعهٔ کشاورزی تشریح می‌کند ؛ ولی علاوه‌بر دلایلی‌که قبلاً در بارهٔ مزیت نزدیکی و پیوستگی کشاورزی با مراکز صنعتی دیدیم ، دلایل قابل ایراد دیگری نیز عرضه می‌کند که با وصف این برای آنها اهمیت زیاد قائل است :

به‌زعم اوطریقهٔ حمایت باقراردادن بازارهای‌مصرف نزدیك، دردسترس کشاورزی، آن‌را از خراج سنگینی که به بازرگانان ، برای حمل‌کالا به نقاط دوردست می‌پردازد معاف خواهد ساخت. این برهان‌که‌لیست با بی‌اعتنایی‌از آن می‌گذرد[1] برعکس پیوسته ورد زبان مؤلف امریکایی‌ماست، ولی همان طور که استوارت میل صحیحاً متوجه آن شده است،[2] هرگاه امریکا تن به تحمل این مخارج می‌دهد برای آنست‌که با مبادلات بین‌المللی، بیش از آن کالای صنعتی بدست می‌آورد که خود در داخله کشور به تولید آن بپردازد .

برهان قابل ایراد دیگر او اینست‌که : صدور محصولات کشاورزی، زمین های کشور راناتوان می‌سازد، زیرا چون‌محصولات مذکوردرمحل به مصرف نمی‌رسد، مواد مقوی و حاصلخیز آنها به زمین برگشت نمی‌کند و حال‌آنکه اگر در پیرامون مزارع کارخانه ها ونفوس کارگری وجودداشته باشد، وضع معکوس است،[3]. دربرابر این دلیل

۱. اسلوب ملی اقتصاد، کتاب دوم، فصل‌سوم، صفحهٔ ۲۶۷ .

۲. اصول‌علم‌اقتصاد (Principles of Political Economy)، کتاب‌پنجم، فصل‌دهم، مبحث اول .

۳. «ازمیان همهٔ اشیاءلازم برای امور کشاورزی چیزی‌که کمترازهمه احتیاج به‌حمل←

باز استوارت میل [1] می‌گوید : آزادی مبادلات بین‌المللی امریکا را به صدور غلات خود به خارجه مجبور نکرده است ، اگر این کار را می‌کند به این دلیل است که کاهش حاصلخیزی زمین‌را در برابر مزایا ومنافع صادرات ، زیانی بس ناچیز می‌داند .

کری ، بالاخره ، یکی از نخستین‌کسانی است‌که طریقهٔ حمایت را وسیلهٔمؤثری برای ارتقاء دستمزدها می‌داند و می‌گوید وضع اقتصادی مختلط ، چون رقابت شدیدی بین‌کارفرمایان برای تقاضای‌کارگر بوجود می‌آورد، طبیعةً باعث ترقی مزدها می‌شود و کارگران از آن منتفع می‌گردند . ولی این مزیت (برفرض وجود) بیش از آنچه عاید می‌دارد با گران‌کردن اشیاء مصرفی تلافی می‌شود .

بنابراین ، هنری‌کری ، هرچند با فردریك‌لیست در اصول عقاید مشترك است، دلایلش ضعیف‌تر و نااستوارتر است. چه از جهت هنر بیان وچه از لحاظ ارزش علمی کتابش ، مؤلف آلمانی‌گرانمایه‌تر از خلف امریکایی خود و نیز بسیار معتدل‌تر ازاو است . زیرا کری به حمایت‌طلبی‌صنعتی اکتفا نمی‌کند، بلکه خواهان‌حمایت‌کشاورزی هم هست وازطرف دیگر تعرفه‌های‌معتدل پیشنهادی لیست اشتهای اورا سیر نمی‌سازد .

با وجود همهٔ شباهت ونزدیکی عقاید آنها ، کری ازلیست الهام نگرفته‌است . وی کتاب « اسلوب ملی » را خوانده و در مواردی از آن نقل می‌کند؛ ولی او به‌خوبی می‌توانست همان نوع عقاید و افکار را درکتب و تألیفات نویسندگان دیگر امریکا بیابد . بعلاوه بیش از کتاب ، زندگانی اقتصادی ممالك متحده که درجلوی چشمان‌او تحول می‌یافت به او می‌آموخت و درتکوین عقایدش مؤثر بود . او ترقیات روزافزون

← ونقل دارد وبا وجود این مهم‌ترازهمهٔ آنها است کود برای تقویت زمین است. زمین ممکن نیست مستمراً بارده باشد مگرعناصریکه محصولات ازآن می‌گیرد به‌آن برگشت داده شود. هرگاه چنین‌شرطی رعایت‌گردد، مقدارمواد مغذی‌افزایش می‌یابد ومردمان خواهندتوانست به هم نزدیك‌تر شوند ومساعی خودرا باهم ترکیب کنند و استعدادهای فردی خود را توسعه بدهند و برثروت خود بیفزایند . معهذا این شرط اصلاح و بهبودی با همهٔ اهمیت آن ، موردتوجه‌اقتصادشناسان‌واقع نشده‌است»: اصول‌علم‌اجتماعی، جلداول ، صفحهٔ ۳۱۲ .

۱. مراجعه شود به همان مأخذ مذکور در فوق، کتاب پنجم، فصل‌دهم ، مبحث اول.

امریکا را در پناه نظام حمایتی به رای العین مشاهده می‌کرد و می‌دید که دراین‌کشور جوان و کم جمعیت ، باردهی زمین‌ها به نسبت توسعهٔ کوچ نشین‌ها افزایش می‌یابد و ثروت عمومی همراه با تراکم جمعیت چند برابر می‌شود . به همین جهت برای تسریع درترقی واستفاده‌از این‌منابع عظیم، معتقد به‌اتخاذ سیاست‌اعتزال وانزوا گردید ودر این‌راه کامیاب‌تر ازلیست بود . زیرا می‌دید که‌عقایدش، اگر مقبول محافل علمی کشور خویش نیست ، لااقل رجال سیاست امریکا آنهارا پذیرفته و با فراغ بال‌به‌موقع اجراء می‌گذارند[۱] .

پس، مسلك‌کری‌را نمی‌توان به‌تأثیرمستقیم‌لیست مربوط‌کرد.ولی‌آیا اندیشه‌های لیست اثر بیشتری درعقاید اقتصادی اروپا داشته است ؟

قابل انکار نیست که نظریهٔ او راجع به حمایت موقت از صنایع نوزاد مورد قبول بسیاری ازطرفداران آزادی تجارت خارجی واقع شده‌است، که مشهورترین‌آنها شخص استوارت میل‌است[۲]؛ به‌طوریکه می‌توان اورا (اگرتنهاکسی بود که این‌عقیده را اظهار داشته بود) واردکنندهٔ نخستین شکاف بزرگ در عقاید کلاسیك‌آزادی مبادلات دانست . به‌دنبال آن ، چنان‌که درکتاب ششم خواهید ثلمه‌های دیگرهم وارد خواهد آمد . ولی اینها دیگر ازجانب خـود صاحب‌نظران دانش محض[۳] است و نه از طرف لیست .

---

۱ . در این‌موضوع مراجعه‌شود به‌کتاب «اینکس» Ienks : Henry Carey als Nationalokonom Iena, 1885, Chapt.I

۲ . مراجعه شود به‌قطعهٔ مفصلی ازکتاب اقتصاد استوارت‌میل (دفتر پنجم ، فصل‌دهم، مبحث‌اول) که‌چنین‌آغاز می‌شود: «تنها موردی‌که برحسب‌اصول دانش‌اقتصاد، می‌توان وضع عوارض‌گمرکی‌را برای حمایت جایز دانست ، آن است که موضوع حمایت به طور موقت (ومخصوصاً دریك‌کشور جوان ومترقی) راجع به بومی‌گردانیدن یك‌صنعت خارجی باشد ، به‌شرط آن‌که صنعت مذکور با اوضاع واحوال اقتصادی آن‌کشور کاملا منطبق باشد ؛ زیرا غالباً برتری یك کشور نسبت به کشور دیگری در رشتهٔ معینی از صنعت به‌دلیل‌آن است که آن کشور زودترشروع کرده‌است». باوصف‌این‌چون استوارت‌میل‌نامی ازلیست نمی‌برد ، این سئوال پیش می‌آید‌که آیا این قسمت‌را می‌توان به‌تأثیر مستقیم اومربوط دانست.

۳ . دانش محض یا اقتصاد محض = Économie pure

اما در بارهٔ عقاید حمایت‌طلبی که قبل از ۱۹۱۴ و بعد از آن ، بیشتر به‌وسیلهٔ نویسندگان صحایف وکمتر ازطرف علمای اقتصاد عرضه گردیده، باید بگوییم که دلایل اینان اگرچه بر لیست مجهول نبوده ، معذلك ملهم ازجانب او نیست[1]. اگر ازکسانی که صرفاً به تجدید گفته‌های اصحاب مکتب سوداگری راجع به موازنهٔ بازرگانی[2] اکتفا کرده‌اند صرف نظر کنیم ـ وعدهٔ آنها کم نیست ـ اکثر نویسندگان مذکور ، کم و بیش صریحاً روی دو نکتهٔ اصلی تکیه‌می‌کنند : اول «مفید بودن تحصیل استقلال اقتصادی» برای هرملت، ودوم ضرورت میهنی« اختصاص دادن بازار داخلی به تولیدات ملی»[3] .

۱ . البته باید کووس‌راکنار بگذاریم که حمایت‌طلبی او، برعکس تطبیق مستدلی از عقـاید لیست و کـری راجع به برتری کشورهـای دارای اقتصـاد مختلط است . (Paul Cauwès (۱۸۴۳-۱۹۱۷ حقوقدان‌واقتصادشناس فرانسوی، استاد اقتصاد وحقوق در دانشگاه پاریس و یکی از مؤسسین مجلهٔ اقتصاد سیاسی است) .

۲ . از آن جمله ، مثلا اقتصادشناسانی هستند که غالباً از کمبود حساب بازرگانی (Déficit commercial) یعنی به‌اصطلاح‌ازموازنهٔ‌نامساعد تجارت‌خارجی‌صحبت‌می‌دارند. با آنکه مکرر درمکرر این دلیل نقض گردیده باز غالباً آن را مانند حقیقتی بدیهی و مسلم ازسر گرفته‌اند. لیست نیز بی‌اعتنایی‌افراطی‌اصحاب مکتب‌کلاسیك را نسبت‌به‌موازنه‌واردات و صادرات موردانتقاد قرارداده‌است، ولی‌اعتراض‌او به‌پشتیبانی‌از نظریهٔ‌مکتب سوداگری نیست. زیرا اونیزاین‌نظریه‌رامحکوم می‌شمارد(ر.ك. صفحات۳۸۳-۳۹۶و۴۰۰). جهت‌نظراو، نکتهٔ مخصوص‌دیگر، یعنی‌ملاحظهٔ‌پولی‌است. می گوید هرگاه‌واردات ملت‌زیادباشد ونتواندا‌جناسی معادل ارزش آنها صادرکند ناچار به‌ازای قیمت آنها باید فلزات قیمتی طلا و نقره بپردازد واین امر ممکن است سبب ایجاد بحران پولی در کشور شود . بنا براین بی‌اعتنایی مکتب کلاسیك دربرابر کمی وزیادی‌مقدار پول افراطی ومبالغه‌آمیز است (کتاب دوم، فصل۱۳). چنان‌که می‌دانیم‌امروزه دراین‌مورد، به‌جای بی‌اعتنایی مورد ایراد واعتراض لیست،در همهٔ کشورهای بزرگ دلبستگی شدید به گردآوری بزرگ‌ترین مقدار ممکن ذخیرهٔ طلا نشان داده می‌شود .

۳ . بعضی از نویسندگان مذکور حتی از این حدهم فراتر رفته‌اند . آقای پاتن (Simon Patten، ۱۹۲۲ - ۱۸۵۲ اقتصاددان وجامعه‌شناس امریکایی ، استاد دانشگاه پنسیلوانیا. مترجم)، درکتابش به‌نام«مبانی‌اقتصادی‌حمایت(ترجمهٔ‌فرانسه،چاپ‌پاریس،۱۸۹۹) ←

این دو نکته بی‌شك از افکار و اندیشه‌های لیست ، به‌طور مطلق ، خارج نبوده‌اند؛ ولی در نظر او جنبهٔ ثانوی وفرعی داشته‌اند . وی آنهارا هرگز نقطهٔ اتکاء ثابت ودایم برای سیاست تجارتی ندانسته است .

لیست غالباً در این باره سخن می‌گوید که باید ملت را بوسیله صنعت از بازار خارجه «مستقل»[1] ساخت . به‌نظر او توانگرترین ملت آن است که « تولیدات انواع محصولات را بدرجهٔ اعلی برساند و کشاورزیش قادر باشد برای نفوس کارخانه‌هایش قسمت اعظم خواربار ومواد اولیهٔ لازم را تهیه کند» (صفحهٔ ۲۶۳) ، ولی با وجود این قبول دارد که اجتماع چنین‌شرایط از مزایای استثنایی است ، و «هرملت که بخواهد بوسیلهٔ تقسیم‌کار و باصنایع بومی اجناسی بدست بیاورد که برای آنها طبیعةً آمادگی کامل ندارد و توزیع بین‌المللی کار، وتجارت خارجی آنهارا بهتر و با بهای نازل‌تر دراختیار او قرار می‌دهد فاقد شعور است » (صفحهٔ ۲۷۱). پس‌استقلال کامل و استغنای‌اقتصادی ویا چنان‌که امروزه‌می‌گویند «خود بسندگی» در نظر اوآرمانی واهی و بی اساس‌است. باوجوداین انکار نمی‌توان کرد که لیست با بعضی‌ازعبارات خوددررواج این‌عقیدهٔ‌نادرست سهیم بوده‌که‌واردکردن‌قسمت مهمی ازمصارف داخلی موجب **تابعیت** در برابر خارجه

→

میخواهدکه نمونه‌های‌ملی‌مخصوص‌درهر کشور بوجود آیدوسکنهٔ آنهامجبور باشند، خوراك‌وپوشاك خودرامنحصراً برحسب منابع‌طبیعی‌مملکت خویش‌ترتیب بدهند. در نتیجه یك« نمونهٔامریکائی» بوجود خواهدآمد که‌البته درسطح بسیارعالی‌تری ازکشورهای اروپایی قرار خواهد گرفت. می‌گوید: « آنوقت‌می‌توانیم‌مدعی‌استیلاء برسر نوشت‌سایر ملت‌ها بشویم‌و آنهارامجبورسازیم(!)از وضع‌اقتصادی فعلی‌خود صرف‌نظرکنند وخودرا باوضع‌اجتماعی برتری تطبیق بدهند» (صفحهٔ ۲۱۰). تا این زمان منظور از حمایت، جلوگیری از رقابت‌خارجی‌بود، ولی دراینجا مثل بسیاری موارد دیگر، حمایت‌طلبی‌با استیلاجویی (امپریالیسم) مشتبه می گردد .

۱ . براساس همین استقلال‌طلبی اقتصادی‌است که نظریهٔ معروف Autarcie économique (که شاید بتوان‌آنرا «خودبسندگی» و یا «خودبسی» اقتصادی ترجمه‌کرد) بناشده، و برسر آن از بیست‌سال پیش‌تاکنون‌اینهمه مشاجرات صورت گرفته‌است. ما ازآن در کتاب ششم این‌تاریخ صحبت خواهیم‌کرد .

است[1]. درواقع واردکننده تابعیتی نسبت به‌صادرکننده ندارد، همچنانکه این نیز تابعیتی نسبت به‌آن ندارد. بین خریدار ومشتری کدام یك را می‌توان تابع دیگری دانست؟ فقط در یك مورد این مفهوم ممکن است مصداق پیدا کند وآن وقتی است که کشور خارجی تهیه‌کنندهٔ منحصر به‌فرد بعضی از اجناس باشد. در چنین حال و ازاین لحاظ کشور تولید کننده کشور خریدار را تحت تابعیت خواهد داشت. نظر لیست در آن‌زمان متوجه انحصار عملی کارخانه‌داران انگلستان بود، ولی چنین انحصاری دیگر وجود خارجی ندارد.

و نیز لیست از «تأمین بازار داخلی بـرای محصولات مـلی» صحبت می‌دارد (صفحات ۳۰۲ـ۲۹۷)، ولی به‌عقیدهٔ او این تأمین باید محدود به‌زمانی باشد که برای ایجاد صنایع ملی لازم است؛ زیرا ازآن‌پس، رقابت خارجی وسیلهٔ مفیدی برای «بازداشتن کارخانه‌داران و بازرگانان داخلی از پس‌روی وکاهلی است»[2].

هیچ‌وقت لیست در این اندیشه نبوده است که استقلال اقتصادی و یـا محافظت بازار داخلی را محور سیاست حمایت‌طلبی قرار بدهد. در نظر او ایجاد صنعت برای مملکت، یگانه مجوز حمایت است و بس. وی ازاین لحاظ به‌همان مسلك «صنعت‌طلبی» مربوط است که قبلا سن‌سیمونیان خودرا مبشر و منادی آن قرار داده بودند ودرفرانسه بوسیلهٔ شاپتال ودوپن شروع به‌شکفتگی کرده و در انگلستان‌هم مدافعان آتشینی مانند

---

۱. «کشور صرفاً کشاورزی بسی پایین‌تر ازکشوری است که در عین حال‌هم صنعتی است‌وهم کشاورزی. اولی ازلحاظ اقتصادی وسیاسی همیشه کم‌وبیش وابسته به‌ممالکی است‌که محصولات کشاورزی اورا دربرابر اجناس صنعتی خریداری می‌کنند. چنین کشوری هرگز نمی‌تواند میزان تولید خویش‌را در اختیار داشته باشد زیرا همواره باید منتظر خریداران خارجی باشد» (اسلوب ملی اقتصاد صفحه ۲۹۱).

۲. «ملتی که به‌مقام برتری صنعتی می‌رسد، نمی‌تواند کارخانه‌داران و بازرگانان خودرا ازپس‌روی واهمال بازدارد مگر باآزادی ورود محصولات غذایی ومواد اولیه، ورقابت اجناس‌صنعتی‌خارجی» (اسلوب‌ملی‌اقتصاد، صفحهٔ ۳۰۰)، مخاطب اودراین‌موردمردم‌انگلستان است‌که برطبق‌نظریهٔ‌مذکوربه‌آنها اندرزمی‌دهدکه سدهای‌گمرکی‌خودرا ازبین‌ببرند ولی‌در عین‌حال با لطف خاص‌خویش، فرانسه و آلمان و امریکا را در حفظ گمرکات خود آزاد می‌گذارد.

اور[۱] و بابج[۲] پیداکرده بود . به عبارت دیگر لیست در عکس‌العمل عمومی علیه تفوق و برتری کشاورزی شرکت داشت ؛ عکس‌العملی که درست نقطهٔ مقابل نظر اسمیت و فیزیوکراتها در پایان قرن هیجدهم بود.

با همهٔ اینها ، ازحمایت‌طلبی لیست نه درسیاست عملی و نه‌درمباحث نظری آثار نمایانی باقی نمانده است . پس باید در جای دیگر ، درکلی‌ترین وعام‌ترین نظرهای‌او سرچشمهٔ تأثیر ومجوزمقام اورا در تاریخ عقاید اقتصادی جستجوکنیم .

۳

اصالت حقیقی لیست

نخست باروش تحقیقش، یکی‌ازپیشگامان روش‌تاریخی‌است. پس‌ازاسمیت، لیست اولین‌کسی‌است‌که مجدداً و با ترتیب منظم‌تر، تاریخ‌ومقایسات تاریخی‌را به عنوان ابزار وآلت استدلال بکار می‌برد . اگرچه مدعی بنیانگذاری نیست ولی با استفاده‌های درخشانی که از تاریخ می‌کند، او را می‌توان درکنار و بلکه درفوق اشخاصی قرارداد که درهمان زمان مکتبی اقتصادی به‌نام «مکتب‌تاریخی» به‌وجود آورده و باشیوهٔ افراطی می‌کوشیدندکه تاریخ را ابزار اصلی واساسی دانش اقتصاد معرفی کنند .

لیست بدون زحمت زیادنشان داد که درگذشته همواره توسعهٔ صنایع باسیاست حمایت همراه بوده است ، ولی این استدلال عاری ازعیب ونقص نیست ؛ زیرا اساس مطلب عبارت ازاین بودکه‌آیا وقت‌آن نرسیده‌است‌که روش قدیم متروك‌گردیده وبجای آن‌رویهٔ جدید معمول شود ؟ طبیعی است تاریخ نمی‌توانست به‌این سئوال پاسخ بدهد.

---

۱ . Ure .

۲ . Charles Babbage ۱۷۹۲ – ۱۸۷۱ ریاضیدان انگلیسی که در بارهٔماشین واثرات‌آن‌دراقتصادمملکت تحقیقاتی باارزش‌انجام‌داد ومؤلف‌کتاب‌اقتصادماشینی وکارخانه‌ها است .

ولی علاوه بر این ، لیست جهات نظر تازه و مثمری وارد سیاست اقتصادی کرد . وی برخلاف نویسندگان قرن ۱۸ انسان را بطورکلی درمقابل جامعهٔ نوعی قرار نداد . بلکه باتوجه صحیح‌تری بـه واقعیت امور ، فرد انسانی را مانند عضوی ازیك ملت در نظر گرفت و بدین‌ترتیب بینش باارزشی‌وارد ساحت علم‌کردکه شاید هنوزهم‌نتیجه‌گیری کامل ازآن نشده است . او باتشخیصی درست نشان دادکه ملت‌ها تنها اجتماعات سیاسی و اخلاقی نیستندکه تاریخ آنهـارا به وجود آورده باشد ، بلکه درعین حال اجتماعات اقتصادی هم هستند. هم چنان که بهم پیوستگی اخلاقی وعاطفی مردم، ملت را ازلحاظ سیاسی نیرومند می‌سازد، به‌همان ترتیب همبستگی اقتصادی‌آن، موجب افزایش نیروی تولیدی هر یك از افراد وتوانگری عمومی ملت‌می‌شود . بدانسان که حکومت عهده‌دار حفظ وحدت سیاسی کشور است به همـان کیفیت موظف است وحدت اقتصادی آن را پاسداری‌کند و برای اجرای این‌وظیفه منافع محلی‌را تابع منافع عمومی‌ملت قراربدهد و آزادی مبادلات را در داخلهٔ کشور حفظ کند وشبکهٔ راه‌های آهن وراه‌ها و ترعه‌ها را برطبق برنامهٔ مملکتی تنظیم‌نماید و بانك مرکزی ناشر پول تأسیس‌کند و قوانین اقتصادی وبازرگانی یـکسان برای تمام کشور مقرر بدارد وغیره . این همان برنامه‌ای است‌که لیست درروزنامه‌اش طرح‌کرده بود.

لیست به‌اعلی‌درجه، قدرتی‌راکه ازیك‌سازمان اقتصادی‌متحدشده برای‌ملت‌حاصل می‌گردد احساس می‌کرد . احساسی‌که حتی امروزه اکثر کسانی‌که خود را پیرو مسلك اصالت فرد معرفی می‌کنند ودر حقیقت جدایی طلب محض‌هستند ، فاقدآن می‌باشند. اوسالیان دراز ازعمر خویش‌را وقف این خدمت‌کردکه برای‌کشورخود احداث خطوط راه آهن را توصیه وتبلیغ کند ونقشهٔ راه‌های اصلی آن را ترسیم نمـاید . در ذهن او سیاست حمایت فقط ازوسایل ایجاد و توسعهٔ بهم پیوستگی اقتصادی ملت آلمان بود تا باتشکیل صنایع نیرومند ملی همهٔ منافع را متحد ومتعاون سازد .

بدین ترتیب همان شخص ، باهمان شوق ونشاط و به‌پیروی از الهام همان فکر وعقیده ، تمام همت وکوشش خودرا صرف خدمتی کردکه به ظاهر متناقص می‌نمود :

یعنی حذف گمرکات داخلی از طرفی و برقراری عوارض حمایتگر گمرکی از طرف دیگر. به‌همین ترتیب ماامروزه به‌آسانی می‌توانیم وضعی ازاقتصادملی‌را درنظربگیریم که دربرنامهٔ آن مطلقاً عوارض حمایتی وجود نداشته باشد و باوصف این‌درکمال صحت ودرستی منسوب ومربوط به افکار لیست باشد[1] .

ازطرف دیگر لیست افق بینش نویسندگان کلاسیك را باقراردادن مفهوم عمران متحرك ومتحول ملت‌ها بجای‌عمران درحال ایست وسکون[2] وسعت بخشید، وبدین سبب درمباحث تجارت بین‌المللی همان اندیشه ونگرانی را وارد ساخت که سیسموندی در سیاست اقتصادی داخلی وارد کرده بود: یعنی نگرانی دربارهٔ کیفیات ترقی و پیشرفت اقتصادی،منتهی بجای‌آن‌که مانند سیسموندی طالب‌کندی سیرترقی‌باشد خواهان تسریع آن است ، و به‌همین جهت دولت را موظف می‌کند که باتقویت نیروهای مولد، منابع

---

۱ . قابل‌توجه است‌که‌بزرگ‌ترین مداح‌لیست،یعنی دوهرینگ (Eugen Dühring) فیلسوف و اقتصاد شناس آلمان ۱۹۲۱ ـ ۱۸۳۲ ، شاگرد و پیرو فورباخ و طرفدار مسلك مادیت . انگلس او را در رسالهٔ ضد دوهرینگ (Anti ـ Duhring) مورد انتقاد قرار داد (مترجم). در کتاب خویش به‌نام «نقد تاریخی اقتصاد ملی و سوسیالیسم» (Kritische Geschichte der Nationalokonomie und des Socialsmus) (چاپ دوم، صفحات ۳۶۲ و بعد از آن) در این عقیده اصرار می‌ورزد که حمایت طلبی عنصر اصلی افکار وعقاید لیست‌نیست، بلکه صورتی موقت ازاصلی عالی‌تر وبرتراست‌که همبستگی اقتصاد ملی‌است ، و مفهوم اساسی افکار لیست همین است که پس ازگذشت دوران حمایت طلبی باز باقی وبرقرار می‌ماند . دوهرینگ را باید یگانه وارث حقیقی افکار لیست و کری دانست . اوآراءآنها را با هنرمندی شایان تحسین و رویهٔ علمی قابل توجه تشریح کرده است ، و آنچه را در این‌دو نویسنده قابل تجلیل می‌داند حمایت طلبی آنها نیست بلکه کوشش آنها برای توضیح نیروهای مادی و معنوی ملل، خارج از پدیده‌های ساده وعادی مبادلات است ، نیروهایی‌که شالودهٔ واقعی عمران و آبادانی کشورها هستند . او کتاب جالب دیگری در سال ۱۸۷۳ تحت عنوان «درسی از اقتصاد ملی و اجتماعی» منتشر کرده است .

۲ . حالت تحرك و تحول برای ترجمهٔ état dynamique و حالت ایست و سکون برای état statique انتخاب شده است .

عمران وترقی آیندهٔ کشور را تأمین کند[1] . وسیلهٔ پیشنهادی لیست یعنی حمایت از طریق عوارض گمرکی ممکن است روزی نامناسب جلوه‌کند ، ولی اصل فکر یعنی اعتقاد به تکلیف دولت درپاسداری منافع آیندهٔ ملت هم چنان باقی و پابرجا خواهد ماند. ممکن استما امروزه این نظریه را بدیهی ومبتذل بدانیم ولی در زمانی‌که لیست خودرا مدافع آن قرار می‌داد بدیع وتازه بود.

حال اگر بخواهیم اهمیت واقعی کتاب لیست را معلوم نماییم، باید بگوییم که مؤلف آن به‌هدف مستقیم مورد نظرش نرسیده است . به‌عبارت دیگر لیست ، نه‌توانست سیاست گمرکی آلمان‌را تغییر بدهد و نه برارکان نظریهٔ‌مجرد تجارت بین‌المللی که براساس غیرقابل انکار تقسیم‌کار استوار است ، خللی وارد سازد . باوجود این اگرکتابش ارزش با دوام خود را حفظ‌کرده ، غیرازهنر ادبی که‌مزیت مسلم‌آن است ، به این علت‌است که او برای نخستین بار ، پس‌از اقتصاد شناسان بزرگ قرن ۱۸ ، باقراردادن خود در نظرگاه ملی محض سعی کرده است‌که برای یك کشور معین یك هدف اقتصادی مثبت مشخص کند . او نخواسته است فرضیه‌ای‌کلی راجع به تجارت خارجی ترتیب بدهد ، بلکه مانند زمامداری‌مسئول‌کوشیده است نقشه‌ای صریح راجع به‌آنچه درزمان معین برای کشورش مفید ومطلوب است عرضه نماید . به‌همین جهت برای اجرای عقاید خویش حدودی معین می‌دارد ؛ زیرا هدف مورد نظرطبیعةً باهردولت و هرزمان تغییر می‌کند . باوصف این‌لیست، پیشقدم همهٔ کسانی است‌که درزمان‌های دیگر وکشورهای دیگرمی‌کوشند تاهدفی برای‌آیندهٔ‌مملکت‌خود ترتیب بدهندوملت‌را به‌سوی‌آن‌هدایت نمایند . این تکلیفی است‌که از عهدهٔ دانش خارج است ولی سیاست نمی‌تواند از آن

---

۱ . تنهاسن سیمونیان قبل از او چنین تکلیفی برای دولت قائل شده بودند که محرك نیروهای مولد ثروت باشد . لیست با مهربانی از آنها سخن می‌راند ، بخصوص از اشخاصی «مانند میشل شوالیه ، که سعی کرده‌اند عقاید خود را به مکتب سابق مرتبط سازند و افکار خویش‌را درجریان اوضاع واحوال جدید قراربدهند» (ص۴۸۴). ولی اوباعشق ودلبستگیش به آزادی فردی و مقام مهمی که در جمع نیروهای مولد به آزادی‌های اخلاقی و معنوی و سیاسی می‌دهد از آنها جدا می‌گردد.

شانه خالی کند .

و نیز نباید فراموش کنیم که با ترسیم برنامهٔ توسعهٔ اقتصادی برای آلمان که می‌بایست آن را به یك قدرت عظیم‌صنعتی ودریایی مبدل سازد ، و برای تکمیل توسعهٔ خویش کشورهای همسایه مانند هلاند ودانمارك را به سرزمین خود ملحق کند ، لیست درشمار یکی از پیشگامان استیلاجویی اقتصادی قرارگرفته است که امپراطوری ویلهلم دوم را به جنگ بین‌المللی اول کشاند وپس‌ازآن باتبدیل به‌مسلك «فضای حیاتی» الهام بخش ناسیونال سوسیالیسم آلمان گردید . آقای هایك درتألیف اخیرخود[1] نقش پیشقدمی لیست را دراین گیرودار روشن ساخته است . فردریك لیست به آن گروه پرجمعیت آزادی‌طلبان تعلق‌دارد که مدت‌ها بنام «ملیون‌آزادیخواه» معروف بودند، وآزادی‌طلبی سیاسی آنان به آسانی و سادگی با تجاوزکارترین ملت پرستی‌های سیاسی و اقتصادی همدست می‌شد .

۱. کتاب راه بردگی (La route de servitude) ،صفحهٔ۲۳که بزبان انگلیسی در سال ۱۹۴۳ منتشر شده‌است ــ هایك(Hayek)اقتصاددان اطریشی‌است که دردانشگاه لندن به مقام استادی رسید .

فصل پنجم

پرودُن و سوسیالیسم ۱۸۴۸

مقـام پرودن را در تاریخ عقاید اقتصادی می‌توان تقریباً چنین تعریف کرد : مانند همهٔ اجتماعیون آغـاز کلام او انتقادی است از حق مالکیت ؛ ازهمان حق کـه اقتصادیون بامراقبت تمام ، بحث دربارهٔ آن را مسکوت گذاشته ودانش اقتصادرا به‌قول وی ، به خلاصهٔ ساده‌ای از « اعمال مبتذل مالکان » مبدل ساخته‌اند ؛ در صورتی که به نظر او شالـوده نظام اجتماعی کنونی و مفسر جمیع مظالم آن همان است . بنـابر این پرودون کارخود را با حملهٔ علیه مالکیت و علیه اقتصادیون مدافع آن آغاز می‌کند .

امانظام کنونی را چگونه باید اصلاح کرد ؟ چه چیزی را می‌توان جانشین آن قرارداد؟ هرگاه پرودون بیست سال قبل به‌دنیاآمده بود ، شاید مانند خیالبافان گذشته مدینهٔ فاضلهٔ دیـگری درذهن خود ترتیب می‌داد . ولی آنچه در۱۸۲۰ ممکن می‌نمود، بیست‌وپنج‌سال بعد غیرممکن بنظرمی‌رسید . دراین‌مدت سبك‌های گوناگون سوسیالیسم افکار را متوجه خود ساخته ، اوون ، پیروان سن‌سیمون ، فوریه ، کابـه ولوی بلان نسخه‌های خویش را عرضه داشته بودند . تقریباً همهٔ راه‌های جدیدکه به ذهن هوسباز نوپردازان رسیده قبل‌از اوموردآزمایش قرارگرفته بود . پرودون همهٔ این وسوسه‌ها ، همهٔ این آزمایش‌ها را می‌شناخت ، وهمهٔ آنها را مطالعه کرد وبه این نتیجه رسیدکه

همه به‌بن بست منتهی شده‌اند. به‌همین جهت انتقاد از اجتماعیون را برانتقاد از اقتصادیون افزود.

پس برای خروج از این بست باید راهی پیدا کرد، راهی که مالکیت خصوصی را اصلاح کند، بدون‌آنکه، بقول اودرسیاه چال «احمقی غیرقابل علاج» اجتماعیون بیفتد. به‌طور غریزی او ازهمهٔ خیالبافی‌ها بیزار است. اختراع کنندگان سبک‌های اجتماعی‌را دوست ندارد، همان‌ها که باجامعه مانند ماشین رفتارمی‌کنند ومی‌پندارند کافی است، «حقهٔ تازه‌ای» کشف کنند تابهم خوردگی‌های آن را اصلاح‌کنند وآن‌را دوباره به‌کار بیندازند. درنظروی زندگی‌اجتماعی یعنی‌ترقی‌پیوسته ومداوم[1]. اوبه‌خوبی متوجه است که برای التیام یافتن نیروهای متناقض اجتماع گذشت زمان لازم است، و در اندیشهٔ یافتن راه حل این‌مشکل بودکه انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه فرارسید. پرودون که ناگهان وارد جدال‌شد خود را ناگزیر دید به‌افکار واندیشه‌های خود صورتی‌قطعی، منجز وقابل درك بدهد. انتقاد سرانجام به‌سازندگی منتهی می‌گردد. او نیز به نوبهٔ خود وتقریباً علی رغم خود، مدینهٔ رویائی و نظام خیالی جدیدی ترتیب دادکه به‌نظام

---

۱. مراجعه‌شود به‌کتاب «فلسفهٔ‌ترقی»(Philosophie du progrès) درمجموعهٔ‌کامل آثاراوجلدبیستم‌صفحه۱۹«چون جوهروجود،حرکت‌است، حقیقت‌ویا به عبارت دیگرواقعیت، چه‌درطبیعت وچه درتمدن اساساً واصلا «تاریخی» وتابع صعودونزول، تبدل وتحول، مسخ واستحاله‌است» درتالیف‌دیگر بنام «تناقضات‌اقتصادی»(Contradictions Économiques) می‌گوید: «اجتماع‌شناسی عبارت‌است از معرفت استدلالی ومنظم در باره احوال جامعه، نه آنچه درگذشته‌بوده ونه آنچه بعداً خواهدشد، بلکه آنچه در تمام دوران حیات اوهست، یعنی‌جمیع مظاهر متوالی وپیوستهٔ‌آن. تنها بااین‌کیفیت ممکن‌است برهان ونظام‌وجودداشته باشد» (جلداول‌صفحه ۴۳). سپس‌باتطبیق این نظریه درمورد توزیع‌کار می‌گوید: (ما مثل اقتصادیون نمی‌گوئیم تقسیم‌کار سامان یافته‌است ونیز مانند اجتماعیون نمی‌گوئیم باید سامان بیابد بلکه‌می‌گوئیم سامان می‌یابد، یعنی درراه سامان گرفتن است. ازآغازبشریت در حال سامان‌گرفتن بوده وتاآخر دراین‌حال خواهدبود ..... وتمام وظیفهٔ دانش‌اینست که پیوسته درجستجو وتکاپو باشد واز مشاهده نتایج حاصله وپدیده‌های در شرف تکوین معلوم نماید: چه‌ابتکارات جدیدی بلافاصله قابل عمل‌است» (جلداول کلیات آثار صفحه ۴۵).

«بانك دادوستد»[1] معروف است .

راه حلی را که دیگران درمنقلب ساختن وضع تولید ویابهم زدن ترتیب تقسیم اموال جستجو می‌کردند ، او، بزعم خویش در اصلاح وضع پول می‌یابد . فکرش تازه وزیرکانه است ، وارزش آن را دارد که درتاریخ عقاید اقتصادی مضبوط گردد ؛ زیرا مشتمل برحقیقتی است آمیخته بااشتباه . ازطرف دیگر بانك دادوستد پرودون نمونهٔ کاملی است ازیك سلسله طرح‌های مشابه که نمی‌توان دربارهٔ آنها سکوت اختیار کرد . ما دراین تاریخ فقط به شرح عقاید اقتصادی او می‌پردازیم و از پرودن حکیم و محقق اخلاق وصاحب‌نظریه درعلوم سیاسی صرف نظر می‌کنیم[2]. این جنبه‌ها هرچند بسیار جالب وباارزش است، ولی‌چون ازموضوع بحث ما خارج‌است واردآنها نمی‌شویم، مگر در مواری‌که به پرودون اقتصاد شناس مربوط می‌شود .

۱

انتقاد از مالکیت و انتقاد از سوسیالیسم

کتابی‌که اورا ازهمان نخستین روز انتشار مشهور ساخت در۱۸۴۰ منتشرگردید ودارای این عنوان بود : « مالکیت چیست ؟ » پرودون درآن تاریخ ۳۱ سال داشت[3]

---

۱. La banque d'échange

۲. تمام‌این‌مسائل‌را بوگله Bouglé باقریحهٔ‌تمام درتالیف خویش بنام «جامعه‌شناسی‌پرودن»(La sociologie de Proudhon، پاریس ۱۹۱۱) تشریح‌کرده است ونیز مراجعه شود به کتاب پرودون و زمان ما(Proudhon et notre temps) پاریس ۱۹۲۰ چاپ‌شیرون Chiron که‌از طرف جمعیت دوستان‌پرودن منتشرشده‌است .

۳ . مهم‌ترین تألیفات پرودون به‌این‌شرح است .

۱۸۴۰ : مالکیت چیست ویاتحقیق دربارهٔ اصول حقوق و حکومت

«Qu'est — ce que la propriété ؛ ou Recherches sur le principe du droit et du governement»

و درشهر بزانسون از پدری آبجوساز[۱] به‌دنیاآمد . وی ناگزیر درشباب زندگی تکفل مخارج خودرا عهده‌دار شد ؛ نخست مصحح مطبعه بود وسپس به حساب خویش صاحب →

۱۸۴۶ : سبک‌های تناقضات اقتصادی ویا فلسفهٔ فقر

«Systèmes des contradictions économiques ou Philosophie de la misère»

۱۸۴۸ : تنظیم‌اعتبار وپول وحل‌مسأله‌اجتماعی

«Organisation du crédit et de la circulation et solution du problème social»

۱۸۴۸ : ملخص‌مسأله اجتماعی وبانک‌دادوستد

«Résumé de la question sociale , Banque d' échange»

۱۸۴۹ : اعترافات یک‌مردانقلابی

«Les Confessions d' un Révolutionnaire »

۱۸۵۰ : فرع‌واصل ، مباحثات بین‌آقای باستیا و آقای پرودون

«Intérêt et Principal , Discussion entre M . Bastiat et M . Proudhon»

۱۸۵۸ : عدالت درانقلاب‌ودرکلیسا - ۳ مجلد

«De la Justice dans la Rêvolution et dans l ' Église ' 3 vol. »

۱۸۶۱ : جنگ‌وصلح

«La guerre et la paix»

۱۸۶۵ : شایستگی سیاسی‌طبقات‌کارگر

«De la capacité politique desclasses ouvrières»

صورت فوق‌ازمجموعهٔ‌کامل‌آثاراو در۲۶مجلد ازنشریهٔ لاکرواوربکهوفن‌نقل‌شده‌است.

Oeuvres Complètes de Proudhon ' Lacroix, Verboeckhoven et Cie . 1867 _ 1870, «Paris Bruxelles»

چاپ‌جدید وبسیارزیبای دیگری ازآثارکامل پرودن ازطرف مؤسسهٔ ریویر بانظارت بوگله وموسیه درجریان‌طبع است .

Edit .Rivière,sous la direction de M.M.Bouglé et Moysset

۱ . «خانم آیامیدانید پدرمن کی بود ؟ او آبجوساز درستکاری بود که هرگزنمی‌شد او را متقاعد ساخت که برای بدست آوردن پول‌لازم است جنس‌را بیش‌از مخارج تولید آن فروخت . اوهمواره‌می‌گفت که‌این طریقه‌تحصیل مال نامشروع‌است. «آبجوی من بامحسوب داشتن دستمزد م اینقدر تمام‌شده‌است ، پس‌من‌حق‌ندارم‌آنراگران‌تر بفروشم. میدانید نتیجهٔ این‌وضع‌چه‌شد ؟ پدرغیرتمندمن بافقرزندگانی‌کرد ، درفقر مرد ، وفرزندان فقیری ازخود باقی‌گذاشت» نامهٔ به‌مادام داگول

Lettre à Mme d' Agoult,Correspondance't,II'p. 239

چاپخانه گردید. درعین کار وکسب تمام اوقات خودرا صرف قرائت کتاب‌ها می‌کرد، بی‌آنکه معلم و راهنمایی جزشور و ولع خویش به‌کسب علم ومعرفت داشته باشد. صحنه‌های مظالم اجتماع عمیقاً روح اورا متأثر ومتالم می‌ساخت. وی بحث ازمسائل اقتصادی را باتمام هیجان یك جوان، باتمام شوق مردی از تودهٔ ملت‌که به‌نام «برادران خود» صحبت می‌دارد، بااعتماد ضمیری‌استثنائاً مستقیم و بهره‌مند از نیروی متقاعدکنندهٔ منطق وعقل‌سلیم آغازکرد. کتابش ترجمان همهٔ این‌صفات بود، بادرخشندگی انشایی تمثیلی، پراز استعاره وکنایه، ونیز باسبی«لاف وگزاف تحریك‌آمیز» چنان‌که سنت‌بوف آن‌را ازخصایص پرودون می‌داند و درهمهٔ آثارآن دیده می‌شود. از همان صفحهٔ اول جملهٔ معروفی که خلاصهٔ تمام کتاب او است در برابر چشم خوانندگان قرار می‌گیرد: «مالکیت دزدی است»[۱].

مراد او ازاین عبارت چیست؟ آیا پرودون هرمالکیتی را ثمره دزدی می‌داند؟

---

۱. گفته شده است که پرودون این جملهٔ معروف را از بریسو دو واروبل Brissot de Warville به‌عاریت گرفته‌است که‌در ۱۷۸۰ کتابی تحت عنوان: «تحقیقات فلسفی‌راجع به حق مالکیت و دزدی و مطالعهٔ آنها در طبیعت وجامعه» انتشار داده بود ودر ۱۷۸۲ باتغییرات واصلاحاتی‌درجلد ششم آن‌تجدید طبع‌شد(صفحات۲۶۱ وبعدازآن). ولی این نظریه‌صحیح نیست، علاوه براینکه‌پرودن اطلاع‌ازآنرا انکارمی‌کند(کتاب عدالت،جلداول صفحهٔ۳۰۱) چنین‌جمله‌ای‌هم‌در آن‌کتاب‌دیده نمی‌شود. ازطرف‌دیگر نحوهٔ‌فکر بریسو باپرودن کاملا متفاوت‌است: بریسو میگوید که‌حق‌مالکیت‌درحالت‌طبیعی‌ازاحتیاج‌سرچشمه‌می‌گیردوبارفع آن‌از بین‌می‌رود.. بنا براین‌هر دزدکه براثرفشاراحتیاج‌دزدی‌می‌کند به‌حق‌طبیعی‌برگشت‌می‌کند ودزد واقعی‌آن‌ثروتمندی‌است که‌مانع‌ازارضای‌حوائج‌او‌می‌شود. بهمین‌جهت‌تقاضای تخفیف‌کیفرسرقت می‌نماید. باوجوداین‌میگوید که‌مالکیت‌خصوصی‌راموردمعارضه‌قرار نمیدهد،زیرا برای‌ایجادثروت وتوسعهٔ تجارت‌لازم وضروری‌است اگرچه مبتنی‌براساس حق‌طبیعی‌وفطری‌نیست (صفحه۳۳۳) درتمام‌کتاب مذکور بحثی‌ازدرامدهای‌بدون‌کاردیده‌نمی‌شود، وآنچه‌حقانیت اعتراض‌وانکار پرودون راتأیید می‌کند، اینست‌که پرودون هیچگاه نظریهٔ مالکیت مبتنی براحتیاج‌را مورد بحث قرارنداده‌است، واگرکتاب بریسورا خوانده‌بود مسلماً وارد این‌بحث می‌شد

آیا تملك را بخودی خود ومطلق تصرف را محکوم می‌کند ؟ تصور عامهٔ مردم دربارهٔ اوچنین است وقابل انکار هم نیست که وی بااین عبارت خواسته‌است سرمایه داران را حیرت‌زده کند . اما درواقع اومخالف مطلق‌مالکیت نیست. مالکیت اشخاص برثمرات کار وپس‌انداز واختیار کامل استفادهٔ ازآنها درنظر او «جوهرآزادی» و «نتیجهٔ سلطنت مطلق‌انسان است برنفس خود[1]» . پس ایراد او برمالکیت چیست ؟ ایراد اوفقط ازاین جهت است‌که وسیلهٔ دریافت «درامد بدون کار» برای مالك است . مالکیت بخودی خود مورد ایراد نیست بلکه لعن ونفرین او ، به دنبال اوون و اجتماعیون انگلیسی و پیروان سن‌سیمون ، متوجه این خراج ، این درامد بدون کار وگنج بی‌رنجی است‌که ازآن حاصل می‌شود ، وبرحسب اوضاع واحوال وموارد مختلف ، دم بدم به‌نام: بهره ، کرایه ، اجاره‌بها ، ربح‌پول، سودسرمایه ، تنزیل، حق‌صرف ، حق‌امتیاز، حق‌الانحصار حق‌العمل ، جایزه ، مواجب بدون خدمت ورشوه وغیره ظاهر می‌گردد[2] .

زیرا پرودون مانندهمهٔ اجتماعیون‌مقدم برخود، تنهاکار را مولدثروت می‌داند[3]

---

۱ . تناقضات ، جلداول صفحات ۲۲۱ - ۲۱۹

۲ . ملخص‌مسألهٔ‌اجتماعی ، صفحهٔ۲۹ - همان‌فکر متناوباً در قطعات دیگرنیز تکرار شده‌است : «بنا برتقسیم کار،مالکیت‌های فردی، صورت حلقه‌های مختلف یك‌شبکهٔ ارتباطی پیداکرده‌اند. هرمالك در نتیجهٔ همبستگی عمومی مالکان، به باجگیری مبدل شده‌است که دروازهٔ‌یك‌ترعه را محافظت‌کند ، ومانند امراء دوران ملوك‌الطوایف از هرجنسی که بگذرد حق‌العبوری‌بگیرد. . . . بدین‌ترتیب‌مالکیت ثمرهٔ‌دزدی‌شده‌است»(بانك داد وستد صفحهٔ۱۶۶). ونیز باید یادآوری‌کنیم که‌پرودون ربح‌را برای‌همهٔ ازمنه غیر مشروع نمیداند. به‌نظر او در گذشته(وی‌این‌نکته‌را بخصوص دررسالهٔ مجادله باباستیا متعرض‌می‌شود) ربح‌سرمایه مشروع بوده ، ولی‌ازاین‌پس به‌گمان‌خودوسیله‌ای یافته‌است که‌احتیاجی به‌آن نباشد .

۳ . نباید این‌نظریه پرودن‌را بانظریه مارکس مشتبه کرد (اشتباهی که غالبا مرتکب میشوند) . به‌عقیده‌مارکس ارزش‌بطورکلی ؛ **هر ارزشی**، ناشی‌ازکار است . پرودون اینرا قبول ندارد ولی‌میگوید **ارزش‌بایدطوری «ترتیب‌داده‌شود» که منطبق برمقدار کارباشد** . امامعتقدنیست که درجامعهٔ کنونی وضع براین‌منوال باشد . مارکس در رساله معروف به«بیچارگی‌فلسفه Misère de la philosophie» شایستگی‌ازروی‌به‌اوایرادمیگیرد که به نظریه‌ارزش مبتنی برکار اعتقاد ندارد . پرودون مانند رود برتوس‌فقط معتقد است که **محصولات** (ونه‌ارزش‌آنها) منحصراً ناشی‌ازکاراست .

بزعم او ، نه زمین ونـه سرمایه ، بدون کار ، قابلیت تولید ندارند . بنابر این مالك « که چنین خراجی برای خدمت اسباب و ابزار متعلق به خود ویا نیروی تولید زمینش مطالبه می‌کند ، مدعی امری است اساساً مجعول و نادرست ، مدعی این‌که سرمایه خود بخود می‌تواند مولد چیزی باشد ؛ وهرچه ازبابت چنین‌محصول خیالی بگیرد ، دریافتی است ناموجه وچیزی است درمقابل هیچ »[۱] . واین دزدی استوبه‌همین جهت مالکیت را چنین تعریف می‌کند : « حق بهره‌مندی ازمال غیر وتصرف به اختیار خود در ثمرهٔ کار وصنعت دیگری»[۲] .

عنوان مطلب تازه نیست ، وپس‌از پرودون هم بازمکرر ازسرگرفته می‌شود ، از آنجمله بوسیلهٔ رودبرتوس که بعداً دربارهٔ اوصحبت خواهیم کرد . بنابر این تازگی و ابتکار کتاب مذکور ، کمتر در عقاید وآراء آنست تا دربیان پرشور وحدت انشاء و هیجان مشاجرهٔ آن ، علیه دلایل فرسودهٔ کسانیکه می‌خواهند مالکیت و سرمایه‌داری امروزی را براساس‌کار ویاحق فطری ویاحق اشغال‌توضیح بدهند . یك‌نویسندهٔ آلمانی گفته است ، اگر این‌کتاب را در آلمان یـا انگلستان منتشر می‌کردند ، نادیده گرفته می‌شد ، زیرا دراین دوکشور دفاع ازمالکیت مبتنی بردلایلی « عالمانه‌تر » از فرانسه است[۳] به عبارت دیگر همهٔ اعتبارآن ناشی از ضعف دلایل طرف است . ولی در واقع

۱ ـ مالکیت ، رساله‌اول صفحه۱۳۱ ـ ۱۳۲. درست است‌که پرودن در دنباله قسمتی که‌نقل‌کردیم ، اضافه‌مینماید که‌کار بدون‌سرمایه وبدون‌زمین بیحاصل‌است. ولی او این‌نکته را درنتایجی‌که ازبحث خود میگیرد بکلی‌فراموش‌می‌نماید وهمچنین درطرح خودراجع به بانك‌داد وستد، آن‌را بیشترفراموش‌میکند که‌درآن ازجمله میگوید: «واصل‌اجتماع براین‌است: که‌هرنوع ماده‌اولیه بوسیله طبیعت‌رایگان در اختیار انسان قرار میگیرد وبنابراین درنظام اقتصادی‌هرمحصولی ناشی ازکاراست ومتقابلا هرسرمایه‌ای غیرمولد وبیحاصل است» درجای دیگرنیز میگوید : «کار کردن یعنی از هیچ ، چیزبوجودآوردن» (مراجعه شود به کتاب مسئله‌اجتماعی ـ مجموعهٔ کامل‌آثار ـ جلدششم‌صفحات ۲۶۱ وبعدازآن‌وصفحه۱۸۷ .

۲ . مراجعه شود به «مالکیت ، رساله اول ، صفحهٔ ۳۳۱

۳. L . V . Stein , Geschicht der sozialen Bewegung in Frank-

ارزش کتاب مذکور بسی بالاتر از این‌ها است . ازطرف دیگر پرودون ، در تألیف بعدی خود بنام « نظریهٔ مالکیت »[1] نشان داده است که مالکیت عملا خدمت اجتماعی مهمی برعهده دارد وهیچ چیزی نمی‌تواند جانشین آن بشود ، و «ثمرهٔ طبیعی موجوداجتماعی» است[2]. رسالهٔ اول او دربارهٔ مالکیت ، بمنزلهٔ « گلولهٔ طپانچه‌ای » بود که همهٔ مردم کوچه وخیابان را وادار به برگرداندن سرمی‌کند ، و برای مکتب اجتماعیون فرانسه همان کاررا انجام‌داد، که بعداً لاسال درآلمان‌انجام می‌دهد ، یعنی‌افکار وعقایدی منتشر ساخت که تازگی نداشت ولی آن را با عباراتی آراست که قدرت نفوذ بی‌نظیر یافت .

مع‌الوصف درآن ملاحظات بدیعی دیده می‌شود که یکی ازآنها بخصوص ، اگر از جهت صحت آن نباشد ، لااقل از اینجهت که حاکی از زیرکی مؤلف آنست،قابل ذکر است : همهٔ صاحب‌نظران سوسیالیسم ازخود پرسیده‌اند ، چگونه ممکن است این غصب وغارتگری مداوم ازطرف مالکان و سرمایه داران ، همه روزه تکرار شود بدون آن‌که موجب عصیان مستمرکارگران‌گردد ، بدون آن‌که حتی‌غالباً توجه آنان را جلب نماید ؟ نکته مذکور غامض وغیر قابل توضیح به‌نظر می‌رسد ، و برای تحریك ذهن و

- reich. Leipzig ، 1850 , t , III , P.362 این‌کتاب که بنام «تاریخ نهضت های اجتماعی فرانسه» موسوم است ، شهرت عظیمی درآلمان بدست آورد .

۱. Théorie de le propriété .

۲. در این کتاب جدید که بسال ۱۸۶۵ منتشرگردید ، پرودون ضرورت مالکیت خصوصی را ، به عنوان یگانه وسیله برای معارضه باقدرت بی‌انتهای‌دولت تصدیق‌می‌نماید . درصفحه ۱۴۴ آن مبگوید : «مالکیت جدید را باآنکه ظاهراً برخلاف حق و مخالف عقل سلیم تشکیل شده ، میتوان پیروزی‌آزادی دانست» ونیزدرصفحه ۱۶۶ : «مالکیت مبتنی بر خودخواهی ، شعله فروزانی است‌که درآن خود خواهی تصفیه میشود» و امیدوار است با همگانی ساختن مالکیت برای‌کلیه افراد ، اصل تساوی درجامعه را عملی‌سازد و از آنجمله میگوید : «نظریه‌ای که به شما پیشنهاد میکنم به این منظور است‌که برشما معلوم بداردکه اگرشما بخواهید دیگر انقلابی درجامعه رخ نخواهد داد و خلاصهٔ مطلب اینست که برای غیرمالکان وسایلی فراهم شودکه به مالکیت برسند و مالکان تکالیف خودرا دربرابرحکومت بهترانجام بدهند» .

آزمایش فراست بسیارمناسب است . مارکس جواب آن را با نظریهٔ اضافه ـ ارزش[1] خود داده است . رودبرتوس بطور ساده‌تر معتقد است که پاسخ آن در تضاد بین تقسیم اقتصادی، حاصل از مبادلات جاری و یغماگری اجتماعی، پوشیده شده درورای صورت ظاهراً منصفانه آن نهفته است . پرودون مسئله‌را به شیوهٔ عادی خویش حل می‌کند: به عقیدهٔ اودراین عمل ازکارگر گرفته تاکارفرما همواره یك « اشتباه حساب » دائم و ثابت وجود دارد[2] . کارفرما به هرکارگرارزش کارفردی اورا می‌پردازد ولی حاصل نیروی جمعی کارگران‌را برای خود نگاه می‌دارد ، حاصلی که به مراتب زیادتر از مجموع کارهای انفرادی آنها است، وسودکارفرما نیزازهمان تشکیل می‌گردد: «می‌گویند ، سرمایه دار دستمزد روزانه کارگران را می‌پردازد ، ولی بهتر است گفته شودکه او به‌تعداد کارگرانی‌که در خدمت دارد ، مزدهای فردی می‌پردازد و این بکلی با مزد کار جمعی تفاوت دارد ، زیرا نیروی عظیمی‌که ازاجتماع وهماهنگی کارگران ، ازهم‌بستگی وهم‌زمانی مساعی آنان به‌دست می‌آید هرگز پرداخته نمی‌شود . دویست سرباز درظرف چند ساعت مسله عظیم لوکسور را برپایه‌اش استوار کردند . آیا می‌توان تصورکردکه یك‌نفر در دویست روز قادر به‌انجام چنین عملی باشد؟ ولی برای سرمایه‌دار همان دویست روزکار یك‌نفری به حساب می‌آید »[3] . بدین ترتیب کارگر گمان می‌کند کـه مزدش را تماماً دریافت می‌کند ولی درواقع فقط قسمتی از آن پرداخت می‌شود و بنابراین « حق مالکیت او برچیزی‌که تولیدکرده است ، پس‌از دریافت مزد بازهم باقی‌خواهد ماند»[4] این‌توضیح اگرچه لطیف ودقیق است ولی‌عاری ازاشتباه نیست ، زیرا مقام کارفرما واساس خدمت

۱ . نظریه اضافه ارزش مارکس را بعدا توضیح خواهیم داد Théorie de plue – value

۲ . خود اودریکی‌از نامه‌هایش مینویسد «فکراساسی رساله اولی‌من همین بوده است» (منقول از سنت بوف Cité par Sainte-Beuve, p. J. Proudhon, p. 90) وشکایت میکندکه‌آنرا هرگزمورد توجه قرارنداده‌اند .

۳ . رساله اول‌مالکیت ـ صفحه ۹۴

۴ . همان مأخذ صفحه ۹۱

(وبنابر این مجوز پاداش) او همین است که نیروهای پراکنده را جمع کند و آنها را را به منظور تحصیل نتایجی که ازکارهای فردی حاصل نمی‌شود ، متشکل سازد .

کتاب جنجالی پرودون به‌محض انتشارسبب اشتهار نویسندهٔ آن گردید ، نه‌تنها درمیان عامهٔ مردم‌که فقط شعارهای مطنطن آن را می‌شناختند، بلکه بسیاری ازاهل‌فن واقتصاد شناسان نیز، ازآنجمله بلانکی[1] وگارنیه[2] شیفتهٔ هنرواستعداد اوشدند. بلانکی به اومی نوشت: «غیرممکن‌است بتوان برای مردی آن‌همه احترام قائل بودکه من برای شما قائلم»[3] . او به‌وسیلهٔ گزارش موافقی به فرهنگستان علوم اخلاقی، مانع ازآن شد که وزیرکشور پرودون را به‌سبب کتابش مورد تعقیب جزایی قراردهد. بعداً نیز بنابر توصیه‌گارنیه بودکه مؤسسهٔ انتشارات‌گییامین ، باوجود دلبستگی شدیدش به‌سنت عامهٔ اقتصاد شناسان ، حاضر شدکه کتاب « تناقضات اقتصادی » پرودن را بااندکی وحشت و اضطراب تجدید طبع کند[4] .

این همراهی‌ها و ملاطفت ها قابل توجیه است . از همان تاریخ انتشار اولین کتاب هجائی ، اقتصادیون بخوبی و آسانی دریافتند که اگر پرودون حریف زورمندی دربرابرآنهاست ، درعین‌حال خصم مسلم ومصمم اجتماعیون هم هست . اکنون به‌ایجاز واختصاربه‌بینیم نظر پرودن در بارهٔ اینان چیست ؟

هیچکس عبارات شدیدتری ازاودرانتقاد از آنها بکار نبرده‌است . سن‌سیمونیان

۱. ادولف بلانکی Blanqui (Adolphe) (۱۷۹۸ - ۱۸۵۴) نویسنده و اقتصاد شناس فرانسوی ، برادرش لوی بلانکی سوسیالیست و از انقلابیون معروف فرانسه بود (مترجم) .

۲. ژوزف گارینه Garnier (Josephe) (۱۸۱۳-۱۸۸۲) اقتصادشناس‌فرانسوی ، شاگرد و دوست وبرادرسببی‌بلانکی، صاحب بیش‌از بیست وپنج جلد تألیفات اقتصادی‌که از آنجمله «عناصر اقتصاد سیاسی. Elements de l'É . P» معروفیت دارد (مترجم)

۳. نامه بلانکی مورخ اول مه ۱۸۴۱ در جواب نامه پرودن که رساله دوم مالکیت خودرا برای اوفرستاده بود .

۴. مراجعه شود به‌کتاب سنت بوف در باره پرودن صفحات ۲۰۲-۲۰۳ و نیز بـه نامه‌های شوخ پرودن به‌گییامن (مکاتبات ـ جلددوم)

«نقابداران ریاکار»[۱] هستند . طریقهٔ فوریه «بزرگترین فریبکاری عصرما» است[۲] . اشتراکیان به‌این عبارت مورد خطاب قرارمیگیرند : «دورشوید ازمن ای‌اشتراکیان ، محضر شما عفن و دیدار شما نفرت‌انگیز است»[۳] در جای دیگر میگوید : «مسلك اجتماعیون چیزی نیست ، چیزی‌نبوده وهرگز چیزی نخواهد شد»[۴] تندی بیانش علیه پیشگامان خود ، سببی جزوحشت آلوده شدن‌ومشتبه گردیدن باآنها ندارد ،ووسیله‌ای است تا خواننده را از هرگونه دو دلی و بد گمانی خارج نماید و آماده سازد تا با رد مطالب غیرقابل قبول دیگران گفته‌های اورا بهتر ارزیابی‌کنند .

ایرادش بر اجتماعیون چیست ؟ خلاصه حرف اواینست که آنان تا کنون برای خروج از بن‌بست نظام موجود ، طریقه‌ای جز نقیض‌آن را عرضه نکرده‌اند . مشکل مسئله اجتماعی این نیست که نیروهای موجود اقتصادیرا ویران‌کنند، بلکه‌اشکال در موزون و متعادل ساختن آنهاست[۵] این نیروهای حقیقی اقتصادرا که عبارت از «تقسیم

---

۱. مالکیت ، رساله اول صفحه ۲۰۳

۲. مقاله رونامهٔ «ملت le peuple » (مجموعهٔ آثار ، جلد هفدهم صفحه ۲۷۳). در۱۸۴۸شدیدترین حملات پرودن متوجه طریقهٔ فوریه است . زیـرا درآن زمـان یگانه مکتب اجتماعی بـود که به عنایت کوشش و تبلیغات ویکتور کنسیدران مختصراعتباری داشت (مراجعه شود به‌کتاب تناقضات ، جلد دوم صفحه۲۹۷ و رسالهٔ اول مالکیت ، صفحات۱۵۳ و بعدازآن) .

۳. درکتاب «شایستگی صفات‌کارگر- فصل اول ، پرودون مسلك اشتراکی‌را «بلاهت دیرین،مقدم‌برطوفان‌نوح» میخواند«که ازسی‌قرن پیش‌تاکنون، مثل‌خزش‌حلزون‌برساقه‌های گل ، درجوامع بشری خزیده‌است» (همان مأخذ صفحه ۱۱۷ چاپ ریویر با مقدمه زیبای ماکزیم لوروا .

۴. کتاب تناقضات جلددوم، صفحه۲۸۵ . علیه‌کابه ولوی بلان واشتراکیون مخصوصاً مراجعه شود به تمام فصل۱۲ این‌کتاب : «لوی بلان‌کارگران را با عبارات احمقانه خویش مسموم ساخته است » (از کتاب مفهوم کلی انقلاب صفحهٔ ۱۰۸ - Ideé générale de la Révolution ، وباز درهمان‌کتاب دربارهٔ لوی‌بلان این عبارت مهربان را بکار برده است : «اوخود را زنبورعسل انقلاب میداند وحال‌آنکه جیرجیرکی بیش‌نیست» .

۵. «خیال میکنم اولین‌کسی باشم‌که با درك کامل موضوع جرأت‌کرده‌ام بگویم ....←

کار ؛ قدرت کار جمعی ، رقابت ، اعتبار ، حتی مالکیت و آزادی» است [1] ، نباید از بین برد ، بلکه باید آنها را حفظ کرد و از زیان آنها جلوگیری بعمل آورد . ولی در اندیشهٔ اجتماعیون چیزی جزخرابکاری نیست .

اجتماعیون میخواهند بجای رقابت ، تعاون و تنظیم کار ، بجای مالکیت شخصی اشتراك و یا اجتماعی ساختن اموال [2] ، بجای انگیزهٔ نفع شخصی، شهوات بقول فوریه

که بجای از بین بردن نیروهای اقتصادی که زیاده روی در آنها کشندهٔ ماست، باید برطبق این اصل هنوز کاملا شناخته و حتی فهمیده نشده که اضداد یکدیگر را از بین نمی‌برند بلکه به دلیل نقیض بودن موجب ابقاء یکدیگرند ، آنها را با یکدیگر سبك وسنگین کنیم (کتاب عدالت درانقلاب جلداول ، صفحات ۲۶۵-۲۶۶، ۳۰۲ و ۳۰۳) . درجای دیگرمی گوید : «آنچه جامعه درجستجوی آنست ، تعادل و توازن این قوای طبیعی است» (رسالهٔ انقلاب و کودتاصفحه ۴۳ Révolution démontrée par le Coup d'État)

۱ . «تقسیم کار ، نیروی دستجمعی ، رقابت ، مبادله ، اعتبار ، حتی‌مالکیت‌و آزادی... اینها نیروهای حقیقی اقتصادی واصول غیرمادی توانگری هستند که بدون پابندساختن‌انسان به انسان ، کاملترین آزادی واختیاررا به تولیدکنندگان میدهند ، کاررا سبك میکنند ، به آن شورو حرارت می‌بخشند ، نتیجه آنرا مضاعف میسازند ، بین آدمیان تعاونی که جنبهٔ شخصی ندارد برقرارمیدارند وآنها را با رشته‌هایی بهم می‌پیوندندکه به مراتب مستحکم‌تر از هرنوع ترتیبات عاطفی و قراردادیست» (کتاب مفهوم کلی انقلاب - Idée générale de la Révolution ' P . 95). در فصل سیزدهم کتاب « شایستگی طبقات کارگر » پرودون شمارش مختصرا متفاوتی از نیروهای اقتصادی میکنند و در ضمن آنها اتحادیه‌ها و سازمانهای همیاری «Mutualités» را نیز وارد می‌نماید و با توجه به اعتبار و محبوبیت کلمهٔ اتحادیه (Association) درمیان کارگران نتیجه میگیرد که اتحادیهٔ حقیقی عبارت ازکمك متقابل و خودیاری‌است (البته با معنی خاصی‌که برای‌کمك متقابل‌قائل‌است، بامعنی محدود امروزی‌آن یعنی شرکت‌های همیاری متفاوت است) .

۲ . درواقع فوریه اشتراکی نیست ولی پرودون به او ایراد میگیرد که از یك طرف دراداره‌ٔ فالانسترخود اجر وپاداش سرمایه را حذف کرده . وازطرف دیگر برای استعداد و مدیریت، پاداش خاص قائل‌شده است وحال‌آنکه «استعداد مخلوق اجتماع است ونه موهبت طبیعی» ! (رساله اول‌مالکیت صفحهٔ ۱۵۶) .

ویا عشق و فداکاری بنابه مذهب پیروان سن‌سیمون و یا برادری بر طبق نظریه کابه برقرار سازندولی هیچیك ازآنها پرودون‌را قانع‌وراضی نمیکنند .

پرودون با تعاون واتحادیه وسازمان‌کار مخالف‌است ، زیرا آنهارا مخالف اصل آزادی[۱] کارگر میداند . میگوید قدرتی‌که برای این‌امور قائل هستند فقط مربوط به «نیروی دستجمعی کار و تقسیم مشاغل» است. قدرت واقعی اقتصادی همانا آزادی‌است: «کمال‌اقتصادی دراستقلال مطلق کارگران‌است؛ همانطورکه‌کمال‌سیاست‌دراستقلال‌مطلق افرادملت‌است[۲]، درخطابی‌انتخاباتی به‌رای دهندگان بخش‌سن‌در۱۸۴۸چنین‌اعلام‌کرد: «آزادی !، اینست‌همهٔمسلك‌ومرامِمن: آزادی‌ایمان؛آزادی وجدان،آزادی مطبوعات ، آزادی‌تعلیمات، آزادی‌کار،آزادی تجارت،آزادی‌رقابت،آزادی‌مطلق تصرف در ثمرات کار وصنعت ، آزادی‌نامحدود ، آزادی‌مطلق ، آزادی در همه‌جا و همه وقت» و اضافه میکند : «اینست نظام انقلاب ۸۹ و۹۳ ، اینست نظام کنه و تورگووژان باتیست‌سی». گوئی سخن‌از اقتصاد شناسی کلاسیك‌است که دربارهٔ برکات رقابت آزاد شوری وحالی

۱. مخالفت پرودن با اصل‌تعاون و اتحادیه بسیار قابل توجه است . زیرا آنـرا در موارد مختلف ذکر کرده است . بویژه دررسالهٔ «مفهوم‌کلی انقلاب در قرن ۱۹» می‌گوید : « آیا اتحادیه را می‌توان نیروی اقتصادی دانست ؟ درآنچـه راجع به من است ، صریحـاً جواب می‌دهم ، خیر ، اتحادیه مطلقاً قدرت اقتصادی نیست . اتحادیـه برحسب اساس و ماهیتش عقیم و حتی زیان‌بخش است ، زیرا مانع‌آزادی‌کارگراست» (ص-۸۹) «دراتحادیه همه جوابگوی یکدیگرهستند ، کوچکترین فرد مساوی بزرگترین است ، آخـرین وارد همان حق را داردکه قدیمترین عضو . اتحادیه همهٔ نابرابریها را از بین می‌بردو بالنتیجه تضامنی درناشیگری و بیکارگی بوجود می‌آورد» (همان ماخذ)

۲. رسله انقلاب وکودتا ــ صفحات ۵۳ و۵۴ . درجای دیگر می‌گوید : «هـروقت شما دربارهٔ سازمان دادن به‌کارصحبت می‌کنید چنان‌است‌که می خواهید چشم‌آزادی راکور کنید» (کتاب سازمان اعتبار ومبادلات ، کلیات‌آثارجلد ششم صفحه ۹۱)

پیدا کرده‌است [۱] .

نظام اشتراکی‌را نیز باهمان حدت وشدت مورد حمله قرار میدهد . میگوید : مالکیت‌را که‌مشوق ضروری کاروکوشش ، مایهٔ بقاء خانواده ، وشرط لازم برای ترقی وپیشرفت‌است نباید‌حذف کرد ، بلکه بایدآنرا بیضرر ساخت وبهتر ازآن ، در دسترس عموم قرارداد [۲] نظام اشتراك اموال یك نوع مالکیت وارونه است «اشتراك اموال یعنی نابرابری ولی نابرابری درجهت معکوس‌مالکیت . زیرامالکیت وسیلهٔ‌استثمار ضعیف بوسیله قوی‌است ولی‌اشتراك اموال‌یعنی‌استثمار قوی بوسیله ضعیف» [۳] اینهم نوعی دزدی است . و باز فریاد میزند : « اشتراك مذهب فقر و مسکنت است» [۴] . « میان مالکیت و اشتراك ، من دنیای نوی‌خواهم ساخت » [۵]

---

۱. برنامه انقلابی : خطاب به انتخاب کنندگان سن، درروزنامهٔ Représentant du Peuple ـ (کلیات‌آثار ـ جلد ۱۷ صفحات ۴۵ و۴۶) .

۲. «ما طالب مالکیت برای عموم هستیم ، ما می‌خواهیم مالکیت باشد ولی‌رباخواری نباشد ، زیرا ربا مانع ازتعمیم مالکیت است» (روزنامهٔ ملت ۲ سپتامبر۱۸۴۹)

۳. رسالهٔ اول‌مالکیت، صفحهٔ ۲۰۴

۴. تناقضات، جلد دوم صفحه۲۰۳

۵. مراجعه شود به‌کتاب«سازمان‌اعتبارو‌پول»و‌نیزدرمورد دیگرمی‌گوید:«اگر‌بخواهیم این‌مسائل‌را به‌شیوهٔ‌هگل (فیلسوف بزرگ آلمان) بیان کنیم‌می‌گوئیم: اشتراك‌اموال نخستین‌مرحله ازرشد اجتماعی‌ویا به عبارت‌دیگر«نهاداولی»است «Thèse» ، مالکیت نقیض‌اشتراك ومرحله دوم وضدنهاداست (Antithèse) ماسعی‌می‌کنیم‌مرحله سوم و یا مرحله ترکیبی و«همنهادی» (Synthèse) را مکشوف داریم» (رسالهٔ مالکیت صفحهٔ ۲۰۲) . این مرحله سوم به‌نظر او عبارت است ازحق تصرف ویا مالکیت محروم ازدرآمد غیرناشی‌ازکار . « مالکیت را حذف کنید وحق تصرف را حفظ نمائید . تنها باتغییرهمین اصل همه چیزرا درقوانین وحکومت و اقتصاد وبنیادهای اجتماعی دگرگون خواهیدکرد وشر را از روی زمین بـرخواهید داشت» (رسالهٔ اول مالکیت ، چاپ اول ، صفحه ۲۴۲) . چنانکه ملاحظه می‌شود پرودن منتظر نبوده است‌که شاگردهگل‌کارل‌گرون Karl Grün در سال ۱۸۴۴ از پاریس دیدن نماید←

اما دربارهٔ اخلاص و فداکاری و یا برادری میگوید آنها را نیز نمیتوان اصل عمل‌قرار داد ، زیرالازمهٔ آنها از خودگذشتگی و تابعیت یکی‌در برابر دیگری است و حال آنکه افراد همه حقوقاً مساوی هستند و قاعدهٔ روابط متقابل آنها چیزی جز عدالت‌نمیتواند باشد . پرودن اینرا ازجمله اصول متعارف و بدیهیات میداند وکوششی دربارهٔ اثبات‌آن نمیکند ؛ فقط درتعریف‌عدالت میگوید : «عدالت عبارت از شناسائی دیگران‌است به عنوان‌افراد مساوی باخودما» (رساله اول مالکیت ص ۱۹۱) و باز در همان کتاب : «عدالت احترامی‌است که‌خودبخودنسبت به حیثیت انسانی‌احساس‌میشود ومتقابلا تضمین می‌گردد ، راجع به‌هرکس ودرهر اوضاع و احوال‌که به مخاطرهٔ افتاده باشد و باهر خطری که‌دفاع ازآن‌متوجه ما بنماید»[1]

پس عدالت همان برابریست . هرگاه این تعریف را بر روابط اقتصادی انسانها تطبیق نمائیم ، خواهیم دید که «اصل تقابل احترامات منطقاً به تقابل خدمات منجر می‌گردد»[2] عملی‌ساختن تعادل خدمات چیزیست‌که آدمیان به آن نیازمندند ، وازآن راه فقط احترام اصل برابری امکان پذیر می‌گردد : «با دیگری چنان رفتار کن که می‌خواهی باتو رفتارشود» اینست‌آن اصل‌وقاعده جاودانی‌که در اقتصادآنرا به همیاری

تااو اصطلاحات هگل را بکارببرد ، زیرا وی‌ازسال ۱۸۴۰ با این‌اصطلاحات‌آشنابوده است (راجع به روابط پروردن وکارل گرون مراجعه شود به‌کتاب سنت بوف دربارهٔ پروردن ، و کتاب بوگله تحت عنوان «پیغمبران سوسیالیست»، پاریس ۱۹۱۸ صفحه ۱۵۶).

۱. رسالهٔ عدالت درانقلاب ، جلد اول صفحه ۱۸۲-۱۸۳

۲. همان رساله عدالت در انقلاب صفحه ۲۶۹ : «احتیاجی به اثبات و تفصیل نیست که اصل‌تقابل‌احترام منطقاًمبدل به تقابل‌خدمات می‌گردد. هرکسی قبول‌داردکه اگر نفوس آدمیان دربرابرحقوق و عدالت مساوی هستند ، دربرابرضروریات زندگی نیز باید مساوی باشند . هرکس بخواهد این تکلیف را از خود ساقط و بردوش برادران خویش تحمیل‌کند ظالم است» .

وتقابل‌خدمات تعبیر می‌نمایند[1]. کمك متقابل ویا همیاری اصل جدیدی است که باید راهنمای ما درتنظیم روابطاقتصادی جامعه باشد.

بدین‌ترتیب انتقاد از مسلك اجتماعی پرودون را بجائی‌میکشاندکه مبانی مثبت طریقهٔ خویش را روشن‌سازد. ازآن پس‌مسئله اجتماعی به این‌صورت برای او مطرح می‌گردد، که‌از یکطرف «درآمد غیرناشی ازکار» را ازمالکیت سلب‌کند، زیرا چنین عوایدی انکار محض قاعدهٔ تقابل خدمات‌است واز طرف دیگر مالکیت و آزادی کار و آزادی مبادلات را محفوظ بدارد. به عبارت دیگر امتیاز اصلی مالکیت حذف شود ولی اصل‌آن واصل‌آزادی محفوظ ومحترم‌باقی بماند[2] ولی‌آیا این به‌منزله چهارگوش ساختن دایره یاتعلیق به‌محال‌نیست؟ آیا لازمهٔ حذف درآمد غیرناشی از کار، مشترك ساختن وسایل‌وابزار کارنیست؟ پرودون چنین گمانی ندارد. تا کنون هرچه در بارهٔ اصلاح وتعدیل مالکیت گفته شده؛ مربوط به کیفیت آن در تولید و یا توزیع ثروت بوده، ولی هیچوقت از لحاظ مبادله مورد مطالعه قرار نگرفته است و حال آنکه بیعدالتی‌ها فقط ازمجرای مبادله خدمات وارد جامعه می‌شود و بنابراین باید درمقام اصلاح آن برآمد. اما بچه ترتیب؟ پرودن نظر خود را فقط در آخر کتاب تناقضات اقتصادی؛ آنهم بصورتی سربسته‌ومبهم (وتقریباً غیرقابل فهم) اظهارمی‌نماید. می‌گوید «اکنون چیزی باقی‌نمانده‌است جزآنکه معادلهٔ کلی تناقضات خودرا حل‌نمائیم. سپس می‌پرسد جواب این‌معادله چه خواهد بود؟ «از هم اکنون می‌توانیم شبح آنرا در نظر

---

۱. کلمهٔ «همیاری» بجای کلمات mutualité , mutuellisme آورده شده است (مترجم). راجع به نظریه پرودون در بارهٔ همیاری و تقابل خدمات به مآخذ ذیل مراجعه شود:

1) Organisation du Crédit et de la Circulation . t . IV P. 92_03'

2) Idée générale de la Révolution . P . 97 et s .

بیاوریم: جواب مسئله باید قانون‌داد وستد ونظریهٔ‌همیاری باشد . . . . نظریهٔ‌همیاری‌و خدمات متقابل، یعنی‌مبادله جنس در برابر جنس.... در تحول‌جامعه، اصل‌جامع‌دومفهوم مالکیت‌ونقیص آن یعنی‌اشتراك‌اموال‌خواهدبود»[1] ولی بیش‌ازاین‌در بارهٔ‌آن‌توضیح نمیدهد در نامه‌ای که بعد از انتشار کتاب «تناقضات» تحریر یافته ، او خود را هنوز «پوینده» معرفی می‌نماید ومشغول‌کتاب دیگری بودکه میبایست گره ازاین‌راز سربسته بگشاید

درعین‌حال‌پرودن خود را برای ورود به پیکاری فعال وعملی بوسیله روزنامه‌نگاری حاضروآماده میساخت ؛ که‌ناگهان انقلاب ۱۸۴۸ ظاهر گردید واو را ناگزیر به پهنه مبارزات احزاب‌کشید ودر انتشار افکار وعقایدش تسریع‌کرد.

اکنون‌لازم‌است ، چندکلمه ازاین انقلاب ۱۸۴۸ صحبت بداریم ، تامحل ومقام عقاید و آراء پرودون و چگونگی ارتباط آنها را بامجموع تجارب سوسیالیستی آن زمان بهتر وروشنتردرك‌کنیم .

۲

انقلاب ۱۸۴۸
و بی اعتباری منهج اجتماعیون

انقلاب ۱۸۴۸ به اجتماعیون ازهر مسلك و رنگ فرصتی منحصر به‌فرد داد تا بتوانند عقایدوآراء واصلاحات اساسی موردنظر خود را که از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ عرضه کرده‌بودند ازعالم‌بحث و نظر وارد ساحت عمل نمایند . از ماه فوریه تاژون یعنی در مدت چهار مـاه مقدم بر اضمحلال خونین جمهوری اجتماعـی بوسیله جمهوری سرمایه‌داری فرانسه ، بنظرمیرسید که طرحها وپیشنهادهای ازهرقبیل ، که از سالیان دراز موضوع‌بحث‌کتابها وروزنامه‌ها بوده ، درشرف عملی‌شدن وتحقق پذیرفتن‌است . درمدت چند هفته همه چیز ممکن جلوه می‌نمود : «حق کار» «سازمان کار» و «تعاون»

۱ . مراجعه شود به کتاب تناقضات ، جلد دوم صفحهٔ ۴۱۴ .

عناوینی بود که انتظار میرفت بایك ضربهٔ ترکهٔ اسرار آمیز جادوگر انقلاب مبدل به حقیقت‌شود .

تنی چندازدلباختگان، باشوروشوقی هرچه‌تمامتر، دراینراه کوشیدند . دریغا ، که بسرعت‌بادردناکترین‌شکست‌ها مواجه‌شدند . طرحها و نسخه‌ها یکی بعداز دیگری مورد آزمایش قرار گرفت . همه پوچ و بی اثر نمودار گردید . بدخواهی بعضی . ناشکیبائی برخی و ناشیگری و شتاب خود پرچمداران سبب شد که آزمایشها کم‌کم به‌استهزاء و نفرت بیانجامد . افکارعمومی‌خسته شده و بستوه آمده ، سر انجام بیزاری خودرا شامل نام اصلاح طلبان‌هم کرد .

بنابراین برای تاریخ عقاید اجتماعی، سال ۱۸۴۸ از سالهای فراموش نشدنی و بخاطر داشتنی است . مکتب اجتماعی عاطفی [۱] سن‌سیمون و فوریه ولوی بلان دچار بی اعتباری ظاهراً قطعی می‌شود . به‌دیدهٔ نویسندگان سرمایه‌داری ، مسلك اجتماعی برای‌همیشه مضمحل ونابود بنظرمیرسد . ری‌بو [۲] که‌در ۱۸۵۲ برای مؤسسه انتشاراتی کوکلن وگیامن [۳] واژه‌نامه اقتصادی می‌نوشت ، درمقاله مربوط به‌لفظ سوسیالیسم چنین نوشت : «صحبت‌از مسلك‌اجتماعی‌کردن بمنزلهٔ مرثیه خواندن دربارهٔ آنست . مساعی بسرآمد . سرچشمهٔ آن خشکید . اگر سرکیجهٔ تازه‌ای ظاهرشود ، به شکل دیگر وبااوهام ورویاهای دیگر خواهد بود» .

به‌نظراجتماعیون بعدی‌هم،مسلکهای‌اسلاف‌ارزش‌سرنوشتی بهتر ازاین‌نداشت . اجتماعیون پس‌ازمارکس همهٔ این‌پیشقدمان‌را ، تحت عنوان تحقیرآمیز «خیالبافان» [۴] جمع‌می‌کنند ودربرابرهوسبازیهای‌آنان «منهج اجتماعی‌علمی» [۵] کتاب سرمایه مارکس

---

۱ . مکتب اجتماعی عاطفی = Socialisme idéaliste .

۲ . Raybaud

۳ . Coquelin et Guillaumin

۴ . خیالبافان = Les utopistes

۵ . مسلك اجتماعی علمی Le Socialisme scientifique

راقرارمی‌دهند . بین این دودوره بریدگی و انقطاعی وجود دارد که همان سال ۱۸۴۸ است . اکنون به‌بینیم که این بریدگی بچه ترتیب صورت گرفته ، وبا سرعت نظری به مهمترین آزمایشهای عجولانهٔ آن‌سال بیفکنیم .

نخست‌از «حق کار» شروع‌کنیم . این فکر که اصلا از طرف فوریه عنوان شده وبوسیله کنسیدران‌تشریح‌وتکمیل‌گردیده‌ومورد‌قبول‌لوی بلان‌و بسیاری‌از‌آزادیخواهان قرارگرفته بود ، دردورهٔ سلطنت لوی فیلیپ مقبولیت تام داشت . پرودن آنرا «یگانه ومهمترین شعار انقلاب فوریه ۱۸۴۸» می‌نامید ومی‌گفت «شماحق کاررا به‌من‌بدهید ، من‌هم تمام مالکیت‌را در اختیارشما می‌گذارم»[۱]. اکنون نیز در عصرما ، پس از دوران طولانی بیکاری کارگران که زائیده جنگ بین‌الملل اول بود ، دوباره همین فکر بنام دیگری یعنی اصل «اشتغال کامل»[۲] از سرگرفته شده و به عنوان هدف اساسی سیاست اقتصادی حکومت‌ها پیشنهادگردیده‌است .

کارگران نخستین وظیفه حکومت موقت را عملی ساختن این اصل میدانستند . در۲۵ فوریه بافشارگروهی ازکارگران که به عمارت شهرداری پاریس ریخته بودند ، حکومت رسمیت آنرا اعلام داشت . فرمان شناسائی آن که بوسیله لوی بلان تنظیم گردیده بود ، چنین آغاز می‌شد : «حکومت موقت جمهوری فرانسه تعهد می‌کند که حیات کارگررا باکار تضمین‌کند وتعهد می‌نماید که برای عموم هموطنان کار تأمین نماید» . ازفردای‌آن روز ، برای اجرای اصل جدید ، بر حسب فرمان دیگری مقرر گردید که‌کارگاههای ملی تأسیس‌شود . برای پذیرفته شدن درکارگاهها کافی بود که درخواست‌کننده ، نام خودرا دریکی از برزنهای پاریس به‌ثبت‌برساند .

لوی‌بلان در کتاب سال ۱۸۴۱ خود ، خواستار تشکیل کارگاههای «اجتماعی» شده‌بود . افکارعمومی که فریب‌شباهت‌این دولفظرا خورده بود و دشمنان اجتماعیون

---

۱ . رساله حق کار و مالکیت سال ۱۸۴۸ ، صفحات ۴ و ۵ و ۵۸ (Le droit au travail et le droit de popriété)

۲ . اشتغال کامل = Plein emploi (Full employment)

نیز آنرا تایید می‌کردند ، کارگاههای ملی را همان کارگاههای اجتماعی لوی بلان می‌دانست . ولی این اشتباه محض بود . کارگاههای اجتماعی چنانکه می‌دانیم می‌بایست به‌صورت شرکتهای تعاونی تولید کارگری تشکیل‌گردد (و بهمین دلیل ما آنرا کارگاههای شراکتی ترجمه‌کردیم) وحال‌آنکه کارگاههای ملی، مراکزی بود برای اشتغال بیکاران ، و نظیر آنها در دوره‌های مختلف (بخصوص در ۱۷۹۰ و ۱۸۳۰) بنام کارگاههای خیریه تشکیل شده بود . از طرف دیگر این کارگاهها را لوی بلان تأسیس نکرد ، مؤسس آنها ماری وزیر فواید عامه بود . بالاخره با تأسیس آنها حکومت موقت نظری به‌اجرای برنامهٔ سوسیالیستی نداشت ، بلکه درست بر عکس، می‌خواست بوسیله آنها کارگران بیکار را مانند سربازان درصف خدمت واردکند و تحت نظر داشته باشد تا از تمایلات اجتماعی انجمن لوکزامبورك که بریاست لوی بلان تشکیل می‌شد جلوگیری نماید . و بهمین جهت در رأس کارگاهها ، مهندس امیل توماس را قرار دادند که از مخالفان آشکار لوی بلان بود ، وخوداو درکتاب خویش بنام «تاریخچه کارگاههای ملی» که در سال بعد (۱۸۴۹) انتشار یافت ، حکایت می‌کند که با موافقت اکثریت اعضاء غیر سوسیالیست حکومت این کارگاهها را باچه روحیه‌ای اداره می‌کرد [۱]

۱ . تمام مورخین در بارهٔ این نکته که لوی‌بلان مفصلاً در کتاب «تاریخ انقلاب ۱۸۴۸» خویش (فصل یازدهم) به‌شرح آن پرداخته است اتفاق دارند. بعلاوه شهادت معاصران مؤید آنست . از آنجمله لامارتین نیز در «تاریخ انقلاب ۱۸۴۸» خود (قسمت دوم صفحهٔ ۱۲۰) مینویسد : «این کارگاهها که تحت فرمان و هدایت و مراقبت مدیرانیکه مخفیانه با گروه مخالف سوسیالیست همدست بودند اداره میشدند، وتا موقع رسیدن مجلس ملی ، عمل کارگران طرفدار انجمن لوکزامبورك و کارگران آشوبگر باشگاهها را تعدیل میکردند. جمعیت کثیر و کارهای بیهودهٔ آنانرا مردم پاریس فضیحتی میشمردند ، ولی آنها چندین‌بار شهر را ، بدون‌آنکه خود متوجه شوند، حفظ‌کردند و از خطر نجات دادند . برخلاف‌آنچه گفته میشود، آنها نه‌تنهادراختیارلوی‌بلان نبودند بلکه برعکس‌ازمخالفان اوالهام‌میگرفتند». امیل توماس میگوید (تاریخچه‌کارگاههای ملی صفحات ۱۴۶ ـ ۱۴۷) که روز ۲۳ ماه مه ، ماری وزیر فواید عامه او را اظهارکرد و محرمانه از او پرسید که آیا می‌تواند به‌کارگران کارگاههای ملی اعتماد داشته باشد «ترتیبی بدهیدکه آنها را صمیمانه بخود علاقمند سازید.←

ولی این حسابها بزودی نقش بر آب‌شد : هجوم بیکاران بسرعت ، ازحدودقدرت پذیرش کسانیکه می‌خواستند کارگاههای ملی‌را وسیله اجرای مقاصد سیاسی خودقرار بدهندتجاوزکرد . انقلاب برجمعیت بیکاران که‌قبلانیز به‌علت بحران اقتصادی ۱۸۴۷ زیادشده‌بود ، بسی‌افزود . افتتاح مراکز جدید کار باعث شدکه بیکاران از ولایات نیز به‌پاریس‌هجوم بیاورند . عده‌کارگران ثبت شده بجای ده‌هزار نفر که حکومت انتظار داشت درآخرمارس‌به ۲۱۰۰۰ ودرآخر آوریل‌به ۹۹۴۰۰ نفررسید . به‌هریك ازآنان که مشغول‌کاربودند روزانه دوفرانك و به‌کسانیکه‌کارنداشتند یك‌فرانك می‌پرداختند. پس‌از اندك زمانی ندانستند ، آنهارا بچه کاری مشغول دارند . غالب آنان صرف‌نظر از شغل وحرفهٔ سابق‌آنها ؛ به خاکبرداریهای بیهوده گماشته شدند؛ که‌آن نیز بزودی به‌اندازه‌کافی‌یافت نمی‌شد . نارضایی‌درخیل مستمندان ، تحقیرشده باکارهای مسخره ومزدهای ناچیزرخنه‌کرد وروز بروز توسعه‌می‌یافت ، هرچندمزدآنها ازارزش‌کاریکه انجام می‌دادند بیشتربود . مراکزکارمبدل به‌کانونهای تحریك‌سیاسی‌گردید .حکومت که خود از این اوضاع واحوال متوحش شده‌بود ، با فشار مجلس ملی تصمیم گرفت که کارگاههارا تعطیل و کارگران را اخراج نماید .

ناگهان در۲۱ ژوئن فرمانی‌صادرگردید وبرای‌تمام جوانان از۱۷ تا ۲۵ سال‌که درکارگاههای ملی ثبت‌نام‌کرده‌بودند مقررداشت یاباید واردخدمت ارتش بشوند ویابه ولایات خود مراجعت کنند تا در آنجا باز به‌کارهای تسطیح و خاکبرداری مشغول گردند . نومید و عصیان‌زده ، کارگران سر بشورش برداشتند . انفجار روز ۲۴ ژوئن صورت گرفت ولی در مدت سه روز به سختی سرکوب گردید و هزاران کشته بر جای گذاشت وکشوررا غرق‌وحشت واضطراب وارتجاع‌کرد .

از خرج پول باکی نداشته باشید . درصورت لزوم اعتبارات مخفی هم دراختیار شماگذارده خواهد شد» از او پرسیدم هدف چیست ؟ وزیر جواب داد : «هدف نجات کشور است . آیا میتوانید مردان خود راکاملاتحت فرمان داشته باشید ؟ شایدآن‌روزکه آنها باید به‌کوچه‌ها بریزند دور نباشد» .

با منطق ساده احزاب سیاسی ، مسئول این آزمایش خسارت‌بار را اصل «حق کار» دانستند . بنظر میرسید که دیگر اصل مذکور بطور کلی و قطعی محکوم به بطلان گردیده‌است . شاهد این‌مدعی مذاکراتی‌است که در مجلس ملی راجع به قانون اساسی جدید آغاز گردید . فقط‌دو یاسه‌روز قبل از شورش در طرح قانون اساسی که روز ۱۹ ژون بوسیلهٔ آرمان ماراس به‌مجلس‌داده شد «اصل‌حق کار» پیش‌بینی شده‌بود : ماده‌دوم طرح مذکور مقرر می‌داشت که : « قانون اساسی برای جمیع هموطنان ، آزادی ، مساوات ، امنیت ، تعلیمات ، کار ، مالکیت و معاونت را تضمین می‌کند» ولی در طرح جدید که پس از روزهای شورش در ۲۹ اوت پیشنهاد شد، ماده مذکور بکلی حذف گردید وتنها حق‌معاونت عمومی باقی‌ماند . درضمن مذاکرات مربوط به‌این‌ماده یکی از نمایندگان بنام‌ماتیود ولادروم [۱] پیشنهاد اصلاحی راجع به شناسائی مجدد حق کار تقدیم‌داشت که‌باعث مشاجرات تشنج‌آمیز گردیدو در آن تیر [۲] ولامارتین و توکوویل [۳] علیه پیشنهاد مذکور و جمهوریخواهان مانند لودرو رولن [۴] و کرمیو [۵] و خود ماتیو ـ دلادروم به‌جانبداری از آن‌صحبت‌کردند [۶] اجتماعیون درآن‌باره دم‌نزدند. لوی‌بلان در تبعید وکنسیدران‌بیماربود. پرودون‌هم ترسیدکه حریفان خودرا وحشت‌زده ویاران را آلوده‌سازد . بعلاوه تصمیم مجلس‌ازپیش معلوم‌بود . طرح‌پیشنهادی ردشد وفقط درماده هشتم مقدمهٔ‌قانون اساسی ، مقررگردیدکه : «جمهوری بایدباکمك برادرانه، زندگانی هموطنان نیازمند را ، با فراهم‌آوردن کار در حدود وسایل موجود برای‌آنها و یا در صورت فقدان‌خانواده بادادن‌کمك به‌کسانیکه قادر بکارکردن نیستند، تأمین نماید»

۱ . Mathieu de la drôme

۲ . Thiers

۳ . Tocqueville

۴ . Ledru – Rollin

۵ . Crémieux

۶ . تمام این‌نطقها بعداً در مجموعه جالبی تحت عنوان «حق کار» به‌چاپ رسیده‌است.

اما درمورد «**سازمان کار**» باید بگوئیم که آن‌هم دردوران معروف به‌سلطنت ژویه(۱۸۳۰-۱۸۴۸) مانندحق کارمحبوبیت عام‌داشت‌وکارگران پس‌ازپیروزی‌انقلاب، باهمان اصرار وابرام تهدیدآمیز،خواستار اجرای‌آن بودند. برحسب‌اتفاق مبتکرآن، خود درآن تاریخ عضو حکومت موقت‌بود. بنابراین‌وقتی‌که در ۲۸ فوریه، سه روزبعد از شناسائی‌رسمی حق‌کار ، جمعیت‌انبوه کارگران به هیئت‌دولت روی‌آورده ،تقاضای «تأسیس‌وزارت‌ترقی،سازمان‌کار والغاءاستثمار انسان‌به‌وسیلهٔ انسان»کردند ، لوی‌بلان ازفرصت‌استفاده‌نموده‌ازهمکارانش‌خواست‌که باوجود همهٔ مشکلات، باتمنیات‌کارگران موافقت‌کنند . مگرخود اوقبلا اجرای اصلاحات‌اجتماعی‌را وظیفهٔ‌دولت ندانسته‌بود ؟ اکنون‌که بوسیلهٔ انقلاب‌به‌حکومت رسیده‌است ، آیامی‌توانست شانه از زیر بار چنین مسئولیتی خالی بنماید ؟ همکارانش با اصرار زیاد اورا متقاعد کردند که به تشکیل انجمن ساده‌ای‌بنام «انجمن حکومت برای‌کارگران»[1] اکتفانماید . وظیفهٔ آن‌که تحت ریاست وهدایت لوی‌بلان تشکیل‌می‌شد : تهیه طرحهای‌اصلاحی برای تقدیم‌به مجلس ملی‌بود.ونیز برای‌آنکه اختلاف‌وضع‌جدیدرا بانظام‌سابق‌بهتر نشان‌بدهند ، مقررگردید که‌جلسات انجمن درقصر لوکزامبورك ، محل‌سابق‌مجلس اعیان، تشکیل‌گردد. انجمن لوکزامبورك مرکب بود از نمایندگان منتخب کارگران و کارفرمایان به عدهٔ سه‌نفر برای هریك از رشته‌های صنایع . این نمایندگان باجمعیت کثیر خود ، جلسه عمومی تشکیل‌می‌دادندو دربارهٔ گزارشها و طرحهای تهیه‌شده از طرف هیئت دائمی مرکب از ده کارگر و ده‌کارفرما بحث‌وشور می‌کردند . لوی بلان چند تن از اقتصادشناسان آزادی‌طلب وچندتن از نویسندگان سوسیالیست را نیز برای شرکت درآن هیئت دعوت کرد. لوپله[2]، دوپون وایت[3]، ولوسکی[4]، پکور[5]، ویدال[6] وکنسیدران وپرودون‌ازجمله

۱. Conmission de Gouvernement pour les travailleurs

۲. Le Play

۳. Dupont – white

۴. Wolvoski

۵. Pecqueur

۶. Vidal

دعوت شدگان بودند. پرودن عضویت را نپذیرفت. عملا در جلسات و کارهای انجمن فقط کارگران شرکت می‌کردند.

انجمن لوکزامبورک اگرچه از تمام وسایل کار محروم بود، باوجوداین می‌توانست مصدر خدماتی بشود. ولی لوی بلان، چنانکه بعداً خوداو می‌گوید: آنرا «فرصت بی‌نظیری برای سوسیالیسم می‌دانست، که چنان کرسی خطابهٔ رسمی دراختیار داشته باشد، و بتواند از آنجا با تمام اروپا صحبت بدارد»[1] او که خطیب و نویسنده‌ای زبر دست بود بیشتر اوقات، جلسات انجمن را صرف سخنرانیهایی می‌کرد که درآنها با فصاحت هرچه تمامتر نظریات مندرج در کتاب «سازمان کار» خویش را تشریح می‌نمود[2] ویدال وپکور مأمور شدند که طرحهای عملی و مثبت تهیه نمایند. آنها در طی گزارش مبسوطی که در روزنامه رسمی «مونیتور» بچاپ می‌رسید[3] برنامهٔ‌ای کامل برای نوعی سوسیالیسم دولتی ترتیب‌دادند مشتمل بر کارگاهها، و سازمانهای اجتماعی کشاورزی، انبارهای

---

۱. مراجعه شود به‌کتاب لوی‌بلان، تاریخ انقلاب ۱۸۴۸، جلد دوم، صفحهٔ ۱۳۵.

۲. درباره این نطقها مراجعه شود به کتاب لوی‌بلان، تحت عنوان: «انقلاب فوریه در لوکزامبورک» La Révolution de Fevrier au Luxembourg., paris, 1849

۳. مونیتور (Le Moniteur) روزنامه رسمی دولت فرانسه از ۱۷۹۹ تا ۱۸۶۹ (مترجم) راجع به گزارش مذکور مراجعه شود به شماره‌های ۲۷ آوریل و ۲ و ۳ و ۶ ماه مه ۱۸۴۸ ـ انتشار گزارش ازششم ماه مه به علت انحلال انجمن لوکزامبورک تعطیل گردید ولی ویدال آنرا در کتاب خود: «زیستن درکار ! طرحها، راهها ووسایل اصلاحات اجتماعی» «Vivre en travaillant, Projets, Voies et moyens de réformes sociales منتشر ساخت و مشتمل بود بر طرحی راجع به اعتبارات ارضی کشاورزی، طرحی دربارهٔ بازخرید زمین‌ها به منظور حذف بهره مالکانه، طرحی راجع به بازخرید راه‌آهن‌ها و ترعه‌ها و معادن بوسیله دولت، طرحی راجع به خانه‌ها و مساکن ارزان قیمت. این گزارش نمونهٔ جالبی ازسوسیالیسم دولتی است که ازهمان سال ۱۸۴۸ جمع‌کثیری طرفدار آن شدند و بعد از آن نیز همواره در حال پیشرفت بوده است.

بزرك دولتی ، بازار و فروشگاههای رسمی که با اوراق اعتباری مخصوص «وارانت» تضمین‌شده، بوسیله‌امتعه‌واجناس موجود درانبار ، بتوان از دولت وام و اعتبار گرفت ؛ تمرکز امور بیمه (به‌استثنای بیمه‌حیات) دردست دولت و بالاخره تبدیل بانك دوفرانس بانك ناشراسکناس، به‌یك‌بانك‌دولتی‌که می‌بایست اعتبارات‌را دردسترس‌عموم قرار بدهد ونرخ تنزیل را تاحدود حق‌بیمهٔ مخاطرات پائین بیاورد . درتنظیم این گزارش ویدال بیش‌از پکور دخالت‌داشت ودرآن بعضی‌از اندیشه‌های خاص اومشاهده می‌شود که قبلا در کتاب «توزیع ثروتها» پیشنهاد کرده‌بود . و نیز گزارش مزبور را می‌توان ، منشاء اصلی برنامه‌های ملی کردن مؤسسات اقتصادی دانست که مرام مشترك همهٔ احزاب سوسیالیست معاصراست وهریك ازاحزاب مذکورکه پس از پایان جنگهای بین‌المللی به‌قدرت رسیده‌اند نسبت به‌عملی‌ساختن آن درکشورخود اهتمام ورزیده‌اند.

هیچیك از این طرحها ، در مجلس ملی مورد شور قرار نگرفت . یگانه عمل مثبت انجمن مذکور و لوی بلان فرمان مشهور دوم مارس راجع به الغای رسم مقاطعهٔ کارگران [1] و تعدیل حداکثر ساعات کار روزانه به‌ده ساعت در پاریس و ۱۱ ساعت در ولایات بود . این فرمان که یکی از نخستین مقررات مربوط به حقوق کار در کشور فرانسه‌است ، و به‌موقع اجراء هم‌گذاشته‌نشد ؛ بافشاراوابن دستهٔ از کارگران که قبل‌از قبول تقاضاهای خود حاضر به شرکت در انجمن لوکزامبورك نمی‌شدند ، برلوی بلان تحمیل گردید . دیگر از نتایج‌انجمن مذکور ، ترتیب دادن بعض از میانجیگریهای مفیدبین کارگران و کارفرمایان بود.

نه تنها انجمن لوکزامبورك مصدر کار و خدمت با دوامی نشد ، بلکه با تبدیل یافتن به باشگاهی سیاسی ، باعث وحشت و نگرانی عموم گردید . انجمن وارد انتخابات می‌شد ؛ در شورشها و اجتماعات خیابانی مداخله می‌کرد و بالاخره در

۱ . مقاطعهٔ کارگران یا marchandage قراردادی بودکه بموجب‌آن یکنفرمقاطعه کار دست دوم‌متعهد میشدکه کارگران و عمله لازم ، برای اجرای‌کاری‌را، اجیر نماید وخود با آنها طرف حساب باشد (مترجم) .

تظاهرات ۱۵ مه‌که به‌بهانه حمایت ازلهستان صورت‌گرفت و منتهی‌به محاصرهٔ مجلس ملی از طرف مردم گردید ، شرکت داشت. لوی بلان قبل ازاین پیشامد ، کناره‌گیری نموده‌بود ودیگر در هیئت‌دولت که پس از افتتاح مجلس ملی به هیئت اجرائی موسوم شده‌بود ، عضویت نداشت . اودر ۱۳ مه ازریاست انجمن‌لوکزامبورك استعفاکردواز آن پس انجمن‌نامبرده منحل‌شده تلقی‌گردید ، وماننذکارگاههای ملی‌درعجز وز بونی‌از بین رفت ، بدون آن که ازخود اثری ، جز ساب اعتماد بیشتر مردم از عقاید اجتماعی ، بجا گذاشته باشد .

مطلب‌آخر مربوط‌به «**تعاونهای کارگری**» بود . اصل تعاون ، نقطهٔ مشترك عقاید وافکار اجتماعیون در نیمهٔ اول قرن نوزدهم محسوب می‌شد . به استثنای پرودون [۱] که‌همواره تکرو باقی‌می‌ماند ، همهٔ اصلاح طلبان آنرا بهترین و مناسبترین وسیله برای نجات‌کارگران می‌دانستند . بنابراین طبیعی‌بودکه دراین فرصت،آزمایش شایسته‌ای از آن به عمل‌آید .

دربیانیه ۲۶ فوریهٔ‌حکومت‌موقت ، علاوه برحق‌کار، اعلام‌شده بودکه«کارگران بایستی با هم متحد و متعاون گردند تا از مزایا و منافع کار خویش استفاده نمایند» . لوی بلان نیز با شرکت در حکومت سعی می‌کرد که توجه همکاران خود را به این نکته معطوف بدارد . اوتعاون‌کارگری‌را به شکل شرکت‌های تعاونی تولید ، حمایت شده ازطرف دولت درنظر می‌آورد . چنانکه می‌دانیم‌قبلا براثر کوشش‌بوشه [۲] که یکی از سن سیمونیان سابق ، جمهوریخواه ، و کاتولیك ، و موسس روزنامه آتلیه (کارگاه) بود، در ۱۸۳۴ مؤسسهٔ تعاونی مخصوصی بنام شرکت تعاونی جواهر سازان مطلا کار تشکیل شده‌بود، ولی‌این سابقه، عنوان نمونهٔ منحصر به فرد داشت . لوی‌بلان در این راه‌کامیابی‌های بیشتری‌بدست‌آورد. وی‌پی‌درپی یك‌شرط‌تعاونی‌دوزندگان، یك شرکت تعاونی سراجان ، یك شرکت تعاونی ریسندگان و یراقسازان تأسیس کرد و برای

۱ . مراجعه شود به زیرنویس صفحهٔ ۴۷۱ یادداشت شماره ۱

۲ . buchez ـ مراجعه شود به فصل سوم از همین کتاب دوم .

آنهاسفارشهای دولتی، لباس وزین وسردوشی و غیره ترتیب داد. پس از آن شرکت‌های تعاونی متعددی تأسیس یافت، ومجلس‌ملی در پنجم ماه ژوئیه همراهی وحمایت خودرا با تصویب اعتباری به‌مبلغ سه‌ملیون فرانك، برای کمك به این مؤسسات نشان داد. اگرچه قسمت بیشتری‌از این‌مبلغ عاید تعاونیهای مختلط کارگری و کارفرمائی گردید که‌غالباً به منظوراستفاده ازاین‌عطایای‌دولتی تشکیل‌شده‌بودند، باوجوداین‌به‌شرکت‌های تعاونی کارگری محض‌هم که‌عدهٔ آنها در۱۸۴۹از یکصدمتجاوز بودند بیش ازیك‌ملیون فرانك‌رسید.

ولی عمر این نهضت‌تعاونی، که‌از افکاروعقاید لوی‌بلان الهام می‌گرفت، کوتاه بود. مجلس ملی شرکتهای جدید را تحت‌نظارت ادارهٔ دولت قرارداد و مقرر داشت که ازطرف‌وزیر هیئتی‌بنام «شورای تشویق» منصوب و مأمور تعیین شرایط دادن کمك ووام به این مؤسسات بشود. برطبق اساسنامهٔ نمونه‌ای که شورای مذکور ترتیب‌داد، برای این‌مؤسسات اختیارات‌محدودی در ادارهٔ اموردا‌خلی خود باقی‌می‌ماند. بسیاری ازآنها با نرسیدن سفارشهای دولتی به‌سرعت از بین رفتند. پس‌از کودتای ناپلئون سوم نیز مقرر گردید که تمام شرکتها باید سازمان خود را به یکی از سه صورت مقرر در قانون تجارت (شرکت‌تضامنی ـ شرکت مختلط ـ و شرکت سهامی) ترتیب بدهند و یا منحل کردند. ری‌بو می‌گوید در۱۸۵۵ از شرکتهای تعاونی سال ۱۸۴۸ که از کمك مالی‌دولت استفاده می‌کردند، بیش از نه شرکت باقی نمانده‌بود. چند شرکت تعاونی مصرف نیز که درآن‌زمان آنهارا «شرکتهای تعاونی برای زندگانی ارزان» می‌نامیدند ودرپاریس ولیل ونانت وگرونوبل تشکیل شده‌بودند، یکی‌بعداز دیگری منحل‌شدند

بدینسان از این‌آزمایش‌ها نیز، باآنکه مستقیماً درمعرض اتهام‌نبود، نتیجه‌ای حاصل‌نشد. علل شکست‌آنها از طرفی ناسازگاری اوضاع و احوال سیاسی و از طرف دیگر خطا و ناشیگری خودبنیانگذاران بود که برای ادارهٔ امورتعاونی‌ورفع‌مشکلات آن هنوز آمادگی‌کافی نداشتند. آنها ازبین رفتند و در میان طبقهٔ کارگر، جزنومیدی وخاطره تلخ، اثری باقی نگذاشتند.

بنا بر این تجارب سوسیالیستی ۱۸۴۸ یکی بعد از دیگری در لجهٔ نیستی فرورفت و با خود اصل مسلك اجتماعی را نیز به غرقاب بی‌اعتباری کشاند. دیگر کوشش و آزمایشی باقی نمانده بود، جز یك چیز که بستگی بنام پرودن داشت، یعنی **نظریهٔ اعتبارات رایگان** که توفیق آن نیز بهتر از دیگران نشد.

۳

نظریه بانك دادوستد

انقلاب ۱۸۴۸ پرودن را غافلگیر نکرد. ولی به‌نظر وی زودتر از موقعش فرارسید. او بخوبی متوجه بود که مسئله اساسی انقلاب در درجه اول اقتصادی است نه‌سیاسی. نگرانی‌او فقط ازاین جهت‌بود که تودهٔ مردم هنوز پرورش کافی برای حل مسالمت‌آمیز مسائل نیافته است. زیرا پرودون، مانند همهٔ اجتماعیون آن زمان فرانسه، دررؤیای حل مسائل اجتماعی ازطریق مسالمت‌آمیز بود[1]. وی انقلاب فرانسه را بسان نوزادی می‌دانست که زودتر ازوقت بدنیا آمده باشد[2] و در صفحه‌ای دلنشین ازروزنامهٔ «ملت» حالت اضطراب خودرا تشریح می‌نماید، اضطراب ازاین که‌می‌دیدانقلاب نزدیك است، ولی‌احدی «نه کلیدآن‌رادارد و نه دانش‌آن‌را»:

«من به‌حال بیچاره کارگر، که‌اورا ازپیش‌محکوم به‌بیکاری، محکوم به سالهای متمادی فقرومصیبت می‌دیدم می‌گریستم، می‌گریستم برحال رنجبران که‌وجود خودرا وقف دفاع‌ازآنان‌کرده واکنون درکمك به‌ایشان، احساس‌ناتوانی می‌کردم، می‌گریستم

۱. «مسلم است و شاید حاجت به‌توضیح نباشد که این اصلاح کاملاً مالیاتی (الغاء مالکیت) باید بدون توسل به زور، بدون غصب، بدون ضبط و با پرداخت قیمت عادله صورت بگیرد» (از کتاب خلاصهٔ مسألهٔ اجتماعی صفحهٔ ۲۷).

۲. از کتاب حل مسئلهٔ اجتماعی صفحهٔ ۳۲ (جلد ششم مجموعه کامل آثار).

بروضع آن پیشه وران و بازرگانان که پریشان و در شرف سقوط و ورشکستگی علیه کارگران برآشفته بودند، وتعارض عقاید و تقدیر اوضاع واحوال چنین می‌خواست که برضدآنهاوارد پیکارشوم، درحالیکه بیش ازهرکس نسبت به‌آنان‌احساس‌شفقت‌می‌کردم من‌رخت ماتم جمهوری را قبل‌از تولد آن برتن داشتم .... این انقلاب که در شئون حکومتی صورت می‌گرفت ، مبداء جنبش انقلاب اجتماعی‌بزرگی بود که کسی کلید رمز آن‌را دراختیار نداشت»[1] .

ولی پس از شروع انقلاب، پرودن دریافت که حق برکنار ماندن ندارد ، زیرا درگذشته او شدیدتر وتندتر ازهرکس نظام‌موجود را مورد انتقادقرارداده بود ، اینك برذمهٔ او است ؛ برای حل مشکلاتی‌که ناگهان عرضه شده است‌کمك‌نماید. از مجرای روزنامه‌نگاری خود را به‌عرصهٔ پیکار می‌اندازد . تاکنون در بیان اعتراضات و نمودن جهت اصلاحات ، به مطالب کلی و اصطلاحات مبهم اکتفا کرده بود ، ولی اکنون می‌بایست راه حل عملی و روشن و صریح پیشنهاد نماید . بدین ترتیب نظریه بانك دادوستدابداع گردید .

پرودن بانك دادوستد را به‌صورتهای مختلف درجزوه‌ها ، درکتابها،ودرجراید، توصیف‌کرده‌است [2] توضیحات‌اوهمیشه یکسان ویکنواخت نیست . وبنابراین‌تشخیص

---

۱ . مجموعه کامل آثار ــ جلد هیجدهم صفحات ۶ - ۷ - و نیز مراجعه شود به نامهٔ ۲۵ فوریهٔ ۱۸۴۸ (مجموعهٔ مکاتبات ــ جلد ۲ ــ صفحهٔ ۲۸۰) : «مسلماً و به هرحال ترقی و پیشرفت فرانسه صورت خواهد گرفت ، خواه به وسیلهٔ جمهوری باشد و خواه با حکومت دیگر . ولی این ترقی امکان داشت ، به دست حکومت ساقط شده هم انجام گیرد و اینقدر برای‌کشورگران تمام نشود.» ولی این عقیده مانع ازآن نبود‌که پرودون درصف انقلابیون داخل سنگرها بشود .

۲ . از همان ۳۱ مارس ۱۸۴۸ در جزوه‌ای تحت عنوان : تنظیم اعتبارات و گردش پول، اصول وصفات کلی بانك داد و ستد را بیان می نماید . در ماه آوریل باز طرح خود را ضمن مقالاتی در روزنامهٔ نمایندهٔ ملت تشریح میکند ، که مجموع←

صحیح فکر او مشکل است و علت سوء تفاهمات دربارهٔ او نیز همین امر است. با وجود این سعی می‌کنیم، ملخص آنرا عرضه نمائیم و در مقام انتقاد از آن برآییم و با طرحهای مشابهی که قبل از او و بعد از او پیشنهاد شده است مقایسه کنیم تا ویژگی و اصالت آن‌را بهتر نمایان سازیم.

مبنای اصلی و اساسی طرح او این اندیشه است: که از میان جمیع سرمایه‌ها که دردست مالکان و سرمایه‌داران قراردارد و بوسیلهٔ آنها غنایم بادآوردی بنام ربح؛ تنزیل، اجاره‌بها وغیره از ثمرهٔ کار و کوشش دیگران دریافت می‌کنند، مهمتر ازهمه پول است. زیرا بالاخره و در مرحله نهائی همهٔ سرمایه‌ها به شکل و صورت پول در بازار عرضه می‌گردند[1]. پس هرگاه ما بتوانیم حق غنیمت‌طلبی را از این نوع سرمایه همگانی حذف نمائیم و یا به عبارت دیگر اگر بجائی برسیم که پول را بدون منفعت وام بدهیم، امتیاز باج‌ستانی سایر سرمایه‌ها نیز بخودی خود ساقط خواهد گردید.

فرض کنیم، نظام اجتماعی طوری باشد که من تولیدکننده بتوانم، پول کافی بدون

آنها تحت عنوان «ملخص مسألهٔ اجتماعی Résumé de la Question sociale» جداگانه منتشر می‌شود. این طرح با اساسنامهٔ بانك ملت که در مجلد ششم، مجموعهٔ کامل آثار او چاپ شده است، مختصر تفاوتی دارد، اگرچه اصول کلی آنها یکی است. بار دیگر این موضوع در روزنامهٔ «ملت» از فوریه تا مارس ۱۸۴۹، در همان زمان که پرورون در تلاش تأسیس بانك ملت بود، از سر گرفته می‌شود (این مقالات نیز در مجموعه آثار وارد شده است). پس از آن در مشاجرهٔ تاریخی معروفش با باستیا، به شدت ازهمین نظریه دفاع میکند. این مشاجرات نخست به صورت مقالاتی ازاکتبر ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۰ در روزنامهٔ «صدای ملت» و سپس به شکل کتابی تحت عنوان: «فرع و اصل، مباحثات بین آقای پرودن و آقای باستیا راجع به سود سرمایه‌ها» منتشر گردید. بالاخره پرودن در کتاب‌های بعدی خود غالباً به این موضوع برگشت می‌کند، از آنجمله درکتاب «عدالت در انقلاب» (جلد اول صفحهٔ ۲۸۹) و رسالهٔ «مفهوم کلی انقلاب در قرن ۱۹) (صفحات ۱۹۷ و بعد از آن).

۱. مراجعه شود به کتاب «حل مسألهٔ اجتماعی» صفحات ۱۷۸ ـ ۱۷۹.

دادن ربح برای تهیهٔ زمین وماشین وساختمان مورد حاجت صنعت خود بدست بیاورم؛ آنوقت بجای آنکه این سرمایه‌ها را اجاره کنم و مانند امروز مبلغ هنگفتی بابت کرایه آنها بپردازم، فوراً به‌خریداری آنها اقدام می‌کردم. بدین‌ترتیب حذف ربح پول که به هر صاحب کاری فرصت می‌دهد وام رایگان تحصیل نماید و سرمایه‌ها ووسایل لازم‌را برای خود خریداری نماید، سبب خواهد شد که سرمایه‌داران نتوانند درآمد بدون کار، بدست بیاورند. پس از آن مالکیت مبدل به‌تصرف‌محض می‌شود و تقابل در مبادلات خود بخود حاصل می‌گردد، زیرا کارگر از تمام ثمرهٔ کار خود، بدون تقسیم آن با دیگری استفاده می‌کند وعدالت اقتصادی‌سرانجام جامهٔ‌عمل می‌پوشد.

بسیارخوب! ولی‌پول بدون منفعت را چگونه و از کجا می‌توان بدست آورد؟ پرودون درجواب می‌گوید اندکی فکر کنیم: واقعاً پول عبارت از چیست؟ آیا غیر از «شهروائی»[1] برای مبادلات است که وسیله تسهیل داد وستد و خرید و فروش اجناس می‌شود؟ قابل‌ملاحظه‌است، پرودن پس‌ازآن‌که پول‌را عالیترین سرمایه‌ها می‌دانست؛ دراینجا ناگهان‌آنرا فقط وسیله وواسطه‌ای برای مبادلات معرفی‌می‌کند: «پول بخودی خود برای‌من بی‌فایده‌است. من‌آنرافقط برای‌خرج‌کردن می‌خواهم. نه‌آنرا میخورم ونه آنرا می‌کارم»[2] پول فقط واسطه معاملات است؛ ربحیکه برای بدست آوردن آن می‌پردازیم، اجر و پاداش همین خدمت است[3] ولی آیا این‌خدمت را یك قطعهٔ کاغذ به‌همان‌خوبی وارزانتر ازآن نمی‌تواند انجام‌بدهد؟ امروزه‌بانکها به عرضه کنندگان اوراق‌بهادار تجارتی، پول‌مورد نیازآنهارا به صورت مسکوك ویا اسکناس قابل‌تبدیل به نقود می‌پردازند و در برابر این خدمت تنزیلی از آنها می‌گیرند تا به سهامداران بانك‌که سرمایهٔ لازم‌را تأمین‌کرده‌اند، تأدیه نمایند. حال‌بیائیم وبانکی بدون‌سرمایه

---

۱. Bons d échange

۲. مراجعه شود به‌کتاب فرع و اصل، صفحهٔ ۱۱۲.

۳. «پس چون پول همیشه مانند سرمایهٔ تکمیلی و واسطهٔ دادوستد و وسیلهٔ تضمین بکار می‌آید باید برای بدست آوردن آن وبرای خدمتی که انجام میدهد اجر و پاداش داد (فرع و اصل صفحهٔ ۱۱۳).

وسرمایه‌دار ایجادکنیم که مانند بانك ناشراسکناس اوراق تجارتی‌را باپولهای‌کاغذی با پولهای اعتباری محض که آنها را «برگه‌های دادوستد» می‌نامیم تنزیل نماید. این پولها چون‌غیرقابل تبدیل‌به نقود است، برای بانك تقریباً بدون خرج تهیه می‌شود، وچون‌بوسیله سرمایهٔ نقدی تضمین نمی‌گردد، سودی ازبابت آنها به سهامداران بانك پرداخته نمی‌شود. بنابراین بانك قادر خواهد بود با «برگه‌های داد وستد» اعتبارات لازم را به نرخ بسیار نازلتر از معمول کنونی در اختیار تولید کنندگان و بازرگانان قرار بدهد.

برای رواج یافتن این برگه‌ها کافی‌است که همهٔ شرکت کنندگان درنظام‌بانکی جدید، تعهد نمایند که آنهارا در مقابل‌کالاها ومطالبات خود تحویل‌بگیرند. بدین ترتیب‌دارندهٔ برگه‌های دادوستد، مثل‌دارندهٔ وجه‌نقد، همواره‌از قدرت‌خرید وقابلیت مبادله آن‌مطمئن‌است. ازطرف دیگر قبول آنها درمعاملات متضمن هیچگونه خطری برای صاحبان آنها نخواهد بود، زیرا بانك‌برطبق اساسنامهٔ خود هیچ‌برات یاسفته‌ای را تنزیل نخواهد کرد مگر اینکه نماینده اجناس تحویل شده ویا لااقل دارای تعهد خریدار باشد. بنا براین، برگه‌های داد وستد، هرگز از نیازمندیهای تجارت تجاوز نخواهد نمود، زیرا همواره نمایندهٔ کالاهائی است که نه تنها تولید گردیده بلکه خریداری هم‌شده‌است (اگرچه قیمت‌آنها هنوز پرداخته نشده باشد)[1] به عبارت دیگر بانك دادوستد مثل هر بانك‌تنزیل به‌فروشندهٔ کالا پیش پرداختی می‌دهد که بعداً آنرا از خریدار دریافت می‌کند.

این مساعده‌های بی منفعت تنها برای نیازمندیهای جاری و سرمایه‌های گردان مؤسسات اقتصادی نیست، بلکه بازرگانان وصنعتگران می‌توانند برای تأسیس مؤسسات جدید بازرگانی وصنعتی نیز، پیش پرداخت‌های کافی و بدون ربح از بانك دریافت دارند و بوسیله آنها زمین و ماشین و مواد اولیه و ابزار کار خریداری کنند

۱ ــ مراجعه شود به ملحض مسألهٔ اجتماعی صفحهٔ ۳۹.

و احتیاجی به اجاره کردن آنها نداشته باشند[1] .

پرودون نتایج چنین اصلاحی را خارج از شمار ! می‌داند : نه تنها ، چون سرمایه رایگان در اختیار همه قرار داده می‌شود ، اختلافات طبقاتی (ناشی از سرمایه‌داری) زایل‌می‌گردد[2] و در اجتماع جز مردمان کاری که محصولات خودرا به قیمت‌های تمام شده داد و ستد می‌کنند ، طبقه دیگری باقی نمی ماند[3] ، بلکه حکومت‌هم بی‌فایده خواهدشد . زیرا حکومت تا زمانی لازم است که ظالم و مظلوم ،

---

۱ . ازطرف دیگراین‌مساعده‌ها به صورت تنزیل‌دراختیار نیازمندان قرارداده خواهد شد . کارفرمائی که می‌خواهد معامله‌ای انجام بدهد «به قسمت مصارف مراجعه می‌کند تا سفارش لازم برای تهیه اجناس تحصیل نماید . پس از آن با اعتماد و به اعتبار این سفارش به تولید کنندهٔ مواد اولیه ، و وسایل کارو یا خدمات مورد احتیاج مراجعه میکند و ازآنها اشیاء مورد نیاز خود را خریداری می‌نماید و در برابر آنها بروات و سفته‌های لازم تحویل می‌دهدکه قابل تنزیل دربانك هستند . بانك به دارندگان اوراق تجارتی برگه‌های دادوستد که بمنزلهٔ پول‌است تسلیم می‌نماید. بدین ترتیب سفارش دهندهٔ واقعی و ضامن حقیقی مصرف کننده است . بین او و کارفرمای جدید ، دیگر واسطه‌گری مرد صاحب پول ضروری نیست» (تنظیم اعتبار و پول ــ صفحهٔ ۱۲۳ ــ جلد ششم مجموعهٔ کامل آثار) به طوریکه ملاحظه می‌شود کار عمده و اصلی بانك پرودن تنزیل است . به همین جهت بحث و انتقاد در بارهٔ آن منحصر به همین موضوع است .

۲ . «منحل ساختن طبقه پیشه‌وران وبازرگانان (بورژوازی) و طبقهٔ رنجبران دریك طبقهٔ متوسط ، یا به عبارت دیگر حل‌کردن طبقه‌ای که با عوایدش معیشت میکند و طبقه‌ای که وسیلهٔ معاشش فقط مزد و کار اوست در یك طبقه واحد که دیگر واقعاً نه صاحب در آمد است و نه مزدور بلکه اختراع کننده است ، صاحب کار و کارفرماست ، آباد کننده است ، تولید ثروت می‌نماید ، دادوستد می‌کند ، اقتصاد جامعه تنها متشکل از او و نمایندهٔ حقیقی کشور او است ، این است معنی و مفهوم و مسألهٔ واقعی انقلاب فوریه (مراجعه شود به کتاب انقلاب وکودتا Révolution démontrée par le coup d' État ــ صفحهٔ ۱۳۵).

۳ . «تضامن .... عبارت از آن است که هر یك از مبادله‌کنندگان بطور کامل وغیر قابل فسخ محصول دیگری را به قیمت تمام شده تضمین نماید» (مفهوم کلی انقلاب صفحات ۹۷ ــ ۹۸) .

قوی و ضعیف ، در جامعه باقی باشد . حکومت برای آنست « که منازعات فردی را با ستمگری عمومی پایان بخشد »[۱] ولی آن روز که عدالت در داد و ستد تأمین گردد وقراردادهای آزاد برای تضمین آن کفایت نماید دیگر همهٔ افراد برابر خواهند شد و یکسان از مزایای اجتماعی استفاده خواهند برد و سرچشمه‌های اختلاف و عدوان خواهد خشکید . «چون سرمایه وکار یکی شدند ، جامعه خود بخود محفوظ خواهد ماند ونیازی به‌حکومت نخواهد بود» . نظام حکومتی در نظام اقتصادی منحل ونابود می‌شود واز آن‌پس نظام اجتماع نظام بی‌حکومتی‌خواهدبود .[۲]

۱ . «تشکیل دولت و موضوع آن متضمن ، این فرض است‌که معارضه و یا حالت جنك وضع‌اصلی ومحو نشدنی جامعه انسانی‌است ، وضعیکه موجب مداخله قدرتی مافوق ، بین‌قوی وضعیف است تا معارضات فردی را باستمگری عمومی خود پایان بخشد» .

(Voixdu Peuple,3 dec : 1848 , Oeuvres , t . XIX , P . 93

«ولی در آن جامعه که به‌سبب تغییر شرایط اقتصادی، و تقریباً ناخود آگاه، تحول یافته‌باشد ، دیگر قوی وضعیف وجود ندارد، دیگر همه مردان‌کار خواهندبودکه استعدادها و وسایلشان ، باهمبستگی های صنعتی وتضامن مبادلات روز بروز یکسانتر می‌شود» (همان مأخذصفحه ۱۸).

۲ . «بالنتیجه چنانکه مکرر اعلام‌داشته‌ایم ، ماطرفدار نظام بی‌حکومتی(آنارشیست An - archiste) هستیم. بی‌حکومتی وضع اجتماعات بلوغ یافته است ، همچنان‌که وجود سلسله مراتب حاکم و محکوم، خاصهٔ اجتماعات بدوی است . ترقی مداوم اجتماعات‌عبارت از سیر سلسله مراتب حکومت ، بسوی بی حکومتی است (همان مأخذ صفحه ۹) . اندك زمانی‌بعد ، درکتاب «مفهوم ملی انقلاب ـ صفحه ۱۹۶» هدفی که‌برای انقلاب‌معین می کند اینست که «مالکیت‌را براساس صحیح استوار بدارد» و «نظام سیاسی و حکومتی‌را ، باکاستن از آن و ساده کردن و از مرکزیت خارج نمودن و یکی بعد از دیگری از بین بردن تمام چرخهای این ماشین عظیم که نامش حکومت و یا دولت است ، در نظام اقتصادی جامعه ، حل‌وغرق و نابود کند ، پرودون این فکررا چنانکه خود بدان معترف است ، از سن‌سیمون اقتباس کرده‌است (مراجعه شود به همان کتاب مفهوم کلی‌انقلاب صفحات۱۳۶وبعدازآن). ازطرف دیگر تصور یك‌جامعهٔ صنعتی که درآن حکومت سیاسی بیمصرف ویا بحد اقل ممکن محدود شود ، در واقع دنباله و نتیجه و یا اگر به صفت دیگری بیان نمائیم «بزرگ شده» فکر آزادی‌طلبی اقتصادی ژان‌باتیست‌سی‌است . اقرارپرودون به‌اینکه پیرومسلك‌بی‌حکومتی←

چنین‌است طرح «بانك‌دادوستد» پرودون و نتایج آن . برای درك معنی واهمیت آن‌لازم‌است دو نکته مورد بررسی‌واقع‌شود : اول ، آیاقراردادن «برگه‌های دادوستد» بجای اسکناسی که‌همواره قابل تبدیل به‌نقود باشد عملی‌است؟ دوم برفرض‌عملی بودن آیا همه نتایجی که پرودون ازآن انتظار دارد حاصل خواهد شد ؟

الف ــ پرودون پیشنهاد خود را به منزلهٔ تعمیم‌رسم بروات معرفی‌می‌کند[۱] . در واقع هم‌چنین‌است ، یعنی بانك داد وستد امضاء خود را جانشین امضاء کسانی می‌کند که بروات وسفته‌های آنانرا تنزیل می‌نماید . ولی ازحالا هم ، عمل‌نشر اسکناس‌غیر از این نیست ، یعنی بانك ناشر بجای بروات یا سفته‌های خریداری شده از مشتریان که رواج مختصر و محدودی دارند ، زیرا اعتبار امضاء کنندگان آنها محدود است ، اوراق اسکناسی با امضاء و تعهد خود که در نزد همه معروف و دارای اعتبار تقریباً نامحدود است انتشار می‌دهد . پس « برگهٔ داد و ستد» پرودون چه فرقی با اسکناس دارد ؟ تنها تفاوت‌اینست که بانك ناشر اسکناس به امضاء خود این تعهد را نیز اضافه می‌کند که اسکناس را به تقاضای مشتری به پول مسکوك سیم وزر یعنی به کالائیکه رواج‌جهانی‌دارد تبدیل می‌نماید وحال‌آنکه پرودون به‌برگه‌های دادوستد، به پولهای کاغذی بانك‌خود، چنین صفت وامتیازی نمی‌دهد، وبانك‌ناشرآنها چنین‌تعهدی‌برعهده

است ، در رساله راجع به مالکیت (چاپ اول صفحه ۲۲۹) چنین آمده است : « ــ پس شما کیستید ؟ ــ من پیرو مسلك بی حکومتی و آنارشیست هستم . ــ می‌فهمم مزاح می‌کنید ، می‌خواهید سر بسرحکومت بگذارید .ــ بهیچوجه ، چنانکه شنیدید ، شهادت‌ایمانی‌من‌جدی و راسخ است . اگر چه خود را دوستدار نظم می‌دانم ولی با تمام قدرت کلمه طرفدار بی‌حکومتی‌هستم» .

۱ . تمام مسئله پول رایج عبارت از اینست که رسم بروات تعمیم یابد . یعنی برات به‌صورت سند بی‌نامی درآید که همواره قابل قبول در معاملات و همواره قابل تادیه برؤیت باشد ، منتهی، پرداخت آن، باکالا وخدمات صورت بگیرد»(ازکتاب تنظیم اعتبارات‌وپول‌ــ جلد ششم مجموعه‌آثارــ صفحات ۱۱۳و۱۱۴) .

نمی‌گیرد . بنابراین قبول آنها در معاملات واعتبار آنها، صرفاً برعهده خود مشتریان یعنی شرکت کنندگان در نظام بانکی مذکور است .

از لحاظ علمی ممکن‌است این‌تفاوت جزئی وناچیز به‌نظر برسد، زیرا در هردو حال ضامن واقعی و نهائی برگه‌های داد وستد و یا اسکناسها ، اعتبار امضاء کنندگان بروات‌است . ولی‌عملا تفاوت فاحش‌است ! امنیت حاصل از امکان تبدیل اسکناس به پول‌نقد ، موجب رواج وسیع وقبول عام آن ازطرف توده ناشناس‌مردم ، به‌اعتبار تعهد آن ازطرف بانك‌است . مردم‌چیزی جز **اعتبار بانك ناشر** در نظر ندارند و حال آنکه «برگه‌های دادوستد» غیرازاین،که ایجاد حق برمقدارمعین ومعلومی‌ازاجناس‌می‌نماید (اجناس وکالاهای شرکاءومشتریان‌بانك) حق‌دیگری بوجود نمی‌آورد. بعلاوه متضمن این معنی است‌که دارندگان‌آنها به **« مجموع مشترکین بانك »**[1] اعتماد می‌کنند . ولی اعتبار واثرخارجی این اعتماد بهیچوجه قابل سنجش و آزمایش نیست. بنابراین برگه‌های مذکور جزدربین مشترکین بانك رواج پیدا نخواهدکرد، برخلاف اسکناس که مقبول همهٔ مردم‌است . حتی‌مشترکین بانك‌هم قادر به اجرای تعهدات‌خودنخواهند بود ، مگرآنکه بانك دادوستد همیشه اوراق تجارتی معتبر ودرجه‌اول‌را تنزیل‌نماید، بطوریکه هیچوقت درراس موعد دچار نکول مشتریان نشود . والا برگه‌های دادوستد بجای آنکه مرتباً و منظماً به بانك برگشت نماید ، در دست مشتریان و در جریان معاملات باقی‌خواهندماند . آنوقت کافی‌است که‌بحران بالنسبه شدیدی در بازار پیدا شود وجمعی از مشترکین بانك به اعسار و ورشکستگی دچار گردند ، تا ارزش اسمی مجموع برگه‌های دادوستد بزودی از ارزش مال‌التجاره‌هائیکه نماینده‌آنهاست، تجاوز کند وارزش حقیقی‌آن‌سقوط‌نماید . درآنوقت مشترکین بانك‌هم ازقبول‌آنهاخودداری خواهندنمود.

پس‌بطور خلاصه ، امکان رواج «برگه‌های دادوستد» قابل‌تصور است . ولی این رواج هرگز از دایره محدودی تجاوز نمی‌کند و شرط ضروری آن معتبر و مستطیع

---

۱ . Adhérent de la Banque .

بودن همیشگی مشترکین بانك است .

ب ــ معهذا فرض کنیم که این شرط حاصل‌شود و برگه‌های دادوستد رواج کامل پیداکند. آیا بااین‌ترتیب ربح پول از بین‌خواهد رفت ؟ ابداً واصلا. عیب و نقص اساسی فرضیه‌پرودون‌هم در همین جاست .

چرا بانك ناشراسکناس تنزیل می‌گیرد ؟ آیا فقط برای خاطر آنست ، چنانکه پرودون گمان می‌کند ، که‌بانك نقود سیم‌وزر می‌پردازدو«این باج اربابی که تنزیلش می‌نامند» [1]، صرفاً ناشی‌از استعمال پولهای فلزیست و با حذف‌آن از بین میرود ؟ ابداً وبهیچوجه . علت تنزیل گرفتن بانك اینست که او بجای وجه براتیکه چندماه دیگر قابل پرداخت است **از امروز** پولی در اختیار مشتری قرار می‌دهد که باآن می‌تواند بلافاصله اجناس وخدمات مورد نیاز خود را خریداری کند و یا به عبارت دیگر یك چیز موجود را دربرابر یك‌وعده ، یك‌مبلغ‌پول حاضر و نقد را در مقابل یك مبلغ پول آینده تسلیم می‌نماید . آنچه بانك دریافت می‌کند تفاوت بین ارزش برات در روز تنزیل وارزش‌آن در سررسیداست : تفاوتی که ناشی ازارادهٔ بانك ویا پرداخت بااین پول ویا آن‌پول‌نیست ، بلکه مربوط به واقعیت اموراست . زیرا پرودن هرچه بگوید وهر چه بکند ، پرداخت نقد و پرداخت بوعده دو عمل متفاوت است [2] و تا زمانیکه در دست داشتن فوری و بلافاصلهٔ پول برداشتن آن درآینده رجحان دارد ، این تفاوت باقی‌خواهد ماند .

آزمایش اخیر رواج اجباری اسکناس این نکته را بخوبی ثابت کرده است ،

---

۱ . به‌همان ماخذ وهمان‌محل مراجعه شود .

۲ . پرودون پیوسته می‌گوید که ملخص اصلاح پیشنهای او اینست که فروش نسیه را مبدل به نقد بکند ولی این بمنزله آنست که بگویند بعد از این سیاه ، سفید نامیده خواهد شد . نه تنها با این‌کیفیت برابری در داد وستد بوجود نمی‌آید بلکه مزبت بیشتری به وام گیرنده داده می‌شود . باز در محل دیگر می‌گوید : «اعتبار دادن یعنی مبادله کردن» این صحیح‌است ، در چنین مبادله که اعتبار نامیده می‌شود و عبارت از تعویض دو مبلغ مساوی پول ، یکی‌حاضر ونقد ودیگری بوعده ودرآینده است ، تنزیل وسیله‌ایجاد برابریست .

بانکهای ناشر ، باآنکه اسکناسهای آنهادیگر قابل تبدیل به‌سیم‌وزرنیست، با وجود این همواره ازبروات وسفته‌های تجارتی تنزیل می‌گیرند ، و از بین رفتن‌رسم پولهای فلزی تغییری در پدیدهٔ تنزیل وارد نکرده است .

پرودون ممکن‌است بگوید ، مشترکین «بانك‌دادوستد» باقبول عضویت آن‌تعهد کرده‌اند که از دریافت چنین صرفی خودداری نمایند ، ولی آنوقت ، اگر بوعدهٔ خود وفاکنند ، حذف‌صرف وتنزیل، ناشی ازارادهٔ مشترکین بانك‌است نه مربوط به‌تشکیلات و تنظیمات بانك و یا به عبارت دیگر حذف ربح بنابر همیاری و رضایت متقابل است که‌اصلاحی‌است معنوی واخلاقی وبدون‌مداخله هردستگاه بانکی‌هم ممکن است عملی شود .... ولی تحقق آن شاید بزودی صورت‌پذیر نباشد .

پس بانك‌دادوستد تنزیل‌را وبنابراین «باج‌ستانی» سرمایه را بطور کلی از بین نخواهدبرد، وهمه استنتاجات پرودن خودبخود نقش برآب خواهدشد .

پرودن نکتهٔ دیگر را نیز فراموش کرده است . و آن اینست که شاید بتوان بدلخواه خود وسایط داد وستد را متنوع کرد ، ولی ممکن نیست سرمایه را که نتیجهٔ پس‌انداز ، یعنی یك‌نوع تقسیم عواید بین مصرف و تولیداست ، متنوع ساخت . چند برابر گردن «برگه‌های داد وستد» بدون افزایش پس‌انداز ، نتیجه‌ای جزاین نخواهد داشت‌که همه قیمت‌ها را از زمین و خانه و ماشین گرفته تا اشیاء مصرفی بالا ببرد [1] .

---

۱ . دو جنك بزرگ جهانی آزمایش عظیم طریقه‌ای را در دسترس ما قرار می‌دهد که در آن همه معاملات تجارتی نقداً صورت می‌گرفت و دولت هر وقت که پس‌انداز عمومی مردم ، به‌سرعت کافی به صندوقهایش وارد نمی‌شد ، از چیزی مشابه «برگه‌های داد وستد» یعنی‌ازپول کاغذی غیر قابل تبدیل به مسکوك‌ولی مقبول همه‌مردم استفاده‌می‌کرد. نتیجه‌این وضع در ترقی همه قیمتها بزودی ظاهر گردید ـ (اگرچه کم و بیش درهمه جا بعضی از اقتصاد شناسان پیدا شده‌اند که ترقی قیمت هارا علت انتشار پول کاغذی دانسته اند و نه معلول‌آن) ـ بعلاوه در کشورهای دیگر که پول کاغذی به این ترتیب رواج نیافته و دولتها بوسیله اعتبارات‌هنگفت ازبانکها وبا استفاده ازچك نیازمندیهای خودرا مرتفع ساخته‌اند ، باز نتیجه ایجاد این «قدرت خرید» اضافی ، علاوه بر قدرت حاصل از پس‌اندازها ، همان←

سرمایه‌هم که بیش از گذشته متنوع نخواهدبود ، مانندهمیشه ، بقول پرودون «اجاره» داده خواهدشد ولی نرخ اجاره و بهرهٔ آن به تبعیت از همهٔ قیمت‌ها افزایش خواهد یافت . شگفتا ! از نتیجه اصلاحی‌که می‌خواست این قبیل درآمدها را حذف نماید . پرودون پس‌ازآنکه در بارهٔ «سلطنت طلا» مبالغه می‌کرد، اینك دراعتباردان به قانون معروف‌ژان باتیست‌سی که «محصولات با یکدیگر خرید و فروش می‌شوند» راه افراط می‌پیماید ، قانونی که خود سی نیز به دام آن گرفتار شده‌بود . ونیز قابل توجه است که‌نظریه «بانك‌داد وستد» پرودن دنبالهٔ عجیب ولی منطقی‌همان عکس‌العملی است‌که ازطرف ادام اسمیت و فزیوکراتها، علیه پول پرستی اصحاب مکتب‌سوداگری آغاز شده‌بود .

با اینهمه ، آیا باید گفت‌که فکر پرودون بکلی عاری از فایده است ؟ چنین استنتاجی افراطی ومبالغه آمیزاست . ازخلال نظریه نادرست اعتبار رایگان ، ممکن است فکر صحیح‌وبااساس اعتبار ناشی‌از همیاری و تعاون را بیرون آورد . بانك ناشر اسکناس یك شرکت تجارتی سرمایه داریست که به آن عامهٔ مردم اعتماد دارند و سپس به نوبهٔ خود، به همان مردم اعتبار می‌دهد . تضمین اعتبار پول کاغذی بانك - پرودون این نکته را خوب فهمیده است - واقعاً در دست مردم یعنی امضاءکنندگان بروات وسفته‌های تجارتی است،که بدون وفای‌آنان به عهودخودبانك نخواهد توانست به دریافت مساعده‌های پرداختی‌که پشتوانهٔ‌تأمین اسکناسهای منتشر شده است برسد . سرمایهٔ سهامداران بانك فقط یك وسیله تضمین اضافی و تکمیلی است . همانطور که وزیر خزانه ناپلئون اول‌کنت مولین [1] می‌گفت ، بانك ناشراسکناس علماً و نظراً ممکن

→افزایش‌عمومی قیمت‌ها بوده‌است . افزایش همگانی قیمت‌ها در انگلستان ، کشوریکه در آن ثبت‌اعتبارات درحساب جاری‌دولت‌از طرف بانکها ، بجای‌انتشار پول‌کاغذی معمول‌گردیده به‌علت همین افزایش اعتبارات صورت گرفته‌است ، همانطورکه درفرانسه هم افزایش مقدار پولهای کاغذی موجب‌افزایش قیمت‌ها بوده است.

۱. Comte Mollien

است بدون سرمایه‌کار بکند، ولی ادامهٔ کار آن بدون موجودی صندوق غیرممکن است . این موجودی همان سپرده‌های آزاد مردم است که بانك آنها را می‌گیرد و با آنها معامله می‌کند و به مشتریان خود وام می‌پردازد . پس عامهٔ مردم با پول خود از مجرای بانك به‌خودوام واعتبار می‌دهد . ولی آیا ممکن نیست از این واسطه صرف نظر کرد و کارفرمای اعتبارات را کنار زد ، همچنان که کارفرمای صنعتی و بازرگانی، بوسیله شرکت‌های تعاونی تولید و شرکتهای تعاونی مصرف کنار زده می‌شود؟ البته تنزیل از بین نخواهدرفت، ولی عواید آن بجای آن که مانندامروز به‌جیب سهامداران بانك ریخته شود، عاید مجموع اعضاء تعاون می‌گردد . این همان اصل شرکت‌های تعاونی اعتبار است[1] که‌درآن سرمایهٔ ابتدائی تقریباً چیزی جز مسئولیت متعاونین نیست و مسئولیت آنان دربعض ازاحوال تضامنی‌است . به‌نظرمی‌رسد که پرودون رویهم‌رفته نظریهٔ خود را به همین ترتیب ساده ومختصر محدود کرده باشد[2] .

بنابراین وی از کنار مسئله شرکت تعاونی اعتبار گذشته است ، همچنان که در قسمت‌های دیگر تألیفاتش از کنار صورتهای دیگر تعاون عبور نموده ، بدون آنکه نسبت به‌آنها علاقه شدیدی نشان داده باشد .[3]

---

۱ . Société de Crédit mutuel

۲ . در رسالهٔ «مفهوم کلی انقلاب درقرن ۱۹ ، صفحات۱۹۸ و بعد ازآن) پرودون می‌گوید «هموطنان فرانسوی حق دارند برای تأسیس‌نانوائیها ، گوشت فروشیها ، عطاریها وغیره بایکدیگر متحدشوند تا نان خوب ، گوشت خوب وهمه اشیاء مصرفی خوب وارزان برای خود تأمین کنند ، اشیائی که در جامعهٔ بی‌نظام سودپرست کنونی باجنس نادرست ، وزن نادرست و بهای سرسام‌آور به‌آنان فروخته می‌شود و نیز بهمین دلیل حق دارند برای استفادهٔ عمومی و مشترك خود، بانکی با سرمایه‌متناسب ترتیب بدهند تا باربح نازل وجوه لازم در اختیار آنان قرار بدهد» .

۳ . «ونیز ازجهت صرفه جوئی در مصارف با یکدیگر متحد می‌شوند تا از خسارات خریدهای جزئی جلوگیری به عمل آورند، این‌وسیله‌ای‌است که‌آقای‌رسی Rossi به‌خانوارهای←

از طرف دیگر علاوه برادراك صحیح راجع به اعتبار تعاونی، درسبك اواندیشه مایه‌دارتر دیگری وجود داردکه‌آنرا ازهمهٔ انواع سوسیالیسم‌تحمیلی و استبدادی قبل ازاو و بعدازاو ممتاز میسازد، وآن احساس عمیق‌او نسبت‌به ضرورت قطعی‌آزادی فردی دراجتماعات‌صنعتی به‌عنوان‌محرك‌فعالیت اقتصادیست. پرودن بهترازهریك‌ازپیشقدمان خویش دریافته است که آزادی اقتصادی پایهٔ اصلی اجتماعات نوین است وهر اصلاح ریشه‌داری باید متکی بر آن باشد، بهتر از هرکس توانایی این «قدرت‌های اقتصادی خودکار» رادرك‌کردۀاست، قدرتهائی‌که از آثار زیان‌بخش آنها غافل نیست، ولی با وجود این، اونیز ماننداَدام اسمیت‌آنها را نیرومندترین اهرم‌های‌ترقی می‌داند. شدت دلبستگیش به مساوات او را از مالکیت بیزار می‌سازد، ولی عشق آتشینش به آزادی وی‌را به قیام علیه اجتماعیون وامی‌دارد، و سرانجام دررسالهٔ «نظریهٔ مالکیت» که در اواخرزندگیش انتشارمی‌یابد، نتیجهٔفکرخودرا دراین‌جمله‌خلاصه‌می‌نمایدکه:«مالکیت بزرگترین نیروی انقلابی درمقابل‌استبدادحکومت‌است» [1] پرودون تا پایان زندگانیش می‌کوشد که نظم (یعنی عدالت) را با آزادی التیام بدهد و مسلك خویش را در فکر «همیاری» خلاصه کند.

طرح بانك دادوستدپرودون را نباید با طرحهای مشابه دیگر که قبل ازاو ویا بعداز اوعنوان‌شده‌اند مشتبه‌کرد. جهت‌مشترك همهٔآنها اینست‌که می‌خواهند بااصلاح

←متوسط الحال که عواید آنان اجازه خریدهای کلی نمی‌دهد سفارش می‌کند. ولی این قبیل شرکت‌ها و تعاونها .... بر خلاف اصل است. به تولیدکننده، در برابر محصولاتش وسیله‌بدهید وبرایش تسهیلات فراهم آورید که بتواند برای خود تدارکات عمده فراهم کند ویا به‌عبارتی دیگر سامانی به تجارت خرده‌فروشی بدهید که برای او تقریباً همان مزایای عمده فروشی را تأمین کند، آنوقت دیگر شرکت و تعاون بی مصرف خواهد شد» (مفهوم‌کلی انقلاب ... صفحهٔ ۹۲)

۱. در مجموعه آثار مراجعه شود به‌کتاب نظریهٔ مالکیت،صفحهٔ ۱۳۶.

وضع دادوستد، وسیله‌ای برای علاج نابرابریهای اجتماعی پیدا کنند؛ ولی خارج از این نکته شباهت آنها غالباً صوری و ظاهریست، زیرا چنانکه خواهیم دید مبانی اقتصادی آنها متفاوت‌است.

۱ــ غالباً طرح پرودن را بـا «کار ارزهائیکه» رابرت اوون خواسته‌است بجای پول رایج نماید و نویسندهٔ انگلیسی دیگـری بنام بـری[1] در کتابی تحت عنوان «نابسامانیهای کار و چارهٔ آن» در۱۸۳۹ پیشنهاد نموده وبالاخره نظیرآنرا بعداً رودـ برتوس‌هم توصیه می‌نماید، یکی دانسته‌اند. ولی در واقع برگه‌های داد وستد پرودن هیچ جهت شباهتی بـا کار ارزهای اوون ندارد. برگه‌های داد وستد نمایندهٔ بروات تجارتی است که در معاملات خصوصی بین افراد مردم متداول است و قیمت اجناس با آزادی وتراضی کامل خریدار و فروشنده معین می‌شود و ارتباطی با حساب مدت کار، چنانکه در کار ارزها باید رعایت شود، ندارد. بیشك نتیجهٔ نهائی هردو طریقه کم وبیش‌یکی است: زیرا پرودن‌هم امیدواراست که‌چون برتولید کالا، دیگرنرخ‌سنگین تنزیل‌وربح سرمایه تحمیل نمی‌شود، قیمت محصولات تا حدود میزان کار مصرف شدهٔ درآنها تنزل خواهد کرد. ولی، اولا این نتیجه بطور غیرمستقیم حاصل خواهد شد نه مستقیم‌وفوری، وثانیاً اشتباه اقتصادی‌که دراساس طریقه‌های مذکور موجود است، غیر از اشتباه پرودن‌است. خطای‌پرودن اینست که تفاوت بین‌پول نقد وپول نسیه را انکار می‌نماید، درحالیکه اشتباه اوون و بری وورود برتوس‌اینست که‌از **همین امروز**، در تعیین ارزش محصولات هیچ عامل دیگریرا غیر از کار مصرف شدهٔ درآنها به‌حساب

---

۱. بری Bray مؤلف‌کتاب «نابسامانیهای‌کاروچارهٔ‌آن» است Labour's wrongs and Labour's Remedy مارکس این نظریه را در کتاب خویش بنام «تیره روزی فلسفه» Misère de la Philosophie (چاپ‌ژیار Giard ۱۸۸۵) درصفحات۹۲و بعدازآن مورد انتقاد قرار داده‌است. شرح کاملتر وتازه‌تری ازاین مسئله در مقدمهٔ استاد فوکس‌ول Foxwell برترجمهٔ انگلیسی کتاب منگر Menger تحت عنوان «حق بر تمام محصول کار The right to the whole produce of Labour»، دیده می‌شود (چاپ لندن ۱۸۹۹ صفحات ۶۵ وبعد ازآن)

نمی‌آورند . چنین‌طرز فکری بکلی از طریقهٔ پرودن‌خارج‌است .

۲ ـ و نیز بانك‌پرودن‌را ، نباید با انواع گوناگون دیگری از بانکهای مبادلات که‌فکر ایجادآنها، اندکی قبل‌ازاو ظاهرشده و بعضی‌ازآنها به‌مرحله عمل‌وآزمایش نیز رسیده‌است ، مشتبه‌کرد . هدف این‌بانکها حذف ربح سرمایه نبود ، بلکه می‌خواستند وسیلهٔ ارتباط بین‌مصرف‌کننده وتولیدکننده باشند . به‌این‌ترتیب که‌خودآنها اجناس‌را از تولیدکنندگان خریداری‌کنند وازبابت قیمت اشیاء که‌به تراضی‌معین می‌شد، بجای پول ، «برگه‌های دادوستد» به‌فروشندگان بدهند ، وخریداران اجناس‌نیز به‌نوبه خود به‌بانك مراجعه نمایند و اشیاء مورد نیاز خودرا با پرداخت همان برگه‌های دادوستد ابتیاع‌کنند . آزمایش این‌ترتیب در۱۸۲۹ ، بوسیله‌شخصی ، بنام فولکران‌مازل بعمل آمد[۱] . در این مورد بانك شبیه انبار امانتی بزرگی بود که برای تهیهٔ بازار فروش به

---

۱ . فولکران مازل Fulcrand Mazel افکار ونظریات خودرا درجزوه‌های متعدد با انشائی پر تکلف شرح داده که از لحاظ علمی متضمن ارزشی نیست . نمونه دیگری از همین‌قبیل، بانك بونار Bonnard بودکه‌در ۱۸۳۸ درشهر مارسیل تشکیل گردید وسپس به پاریس‌منتقل‌شد وبا اصولی عملی‌تر وساده‌تر ازبانك مازل کارمی‌کرد وتا ۱۹۱۰ دایربود. پرودن در رساله « شایستگی طبقات کارگر » از این بانك صحبت میدارد . کورسل سنوی Courcelle ‑ Seneuil در کتاب جامع بانکهای خویش و در مقالهٔ از روزنامه اقتصادشناسان ماه‌آوریل ۱۸۵۳ ، تجلیل‌زیادی ازاین بانك کرده‌است. وضع‌آن درسه جزوه موجود ، در کتابخانه ملی پاریس تشریح‌شده است که یکی از آنها راجع به اجناس مورد معامله بانك ودو دیگر در بارهٔ ترتیب معاملات آنست . داریمون شاگردپرودن نیزدرکتاب خود موسوم‌به «اصلاح بانکها» عده‌زیادی از بانکهای مشابه‌را که دراین‌دوره تشکیل‌شده‌اند نام‌برده‌است(مراجعه‌شود به(Darimon, de la réforme des banques. Paris , 1856 بعضی از این طریقه‌ها را اوکی نیز در کتاب خود مورد بحث قرار داده و راجع به آنها تفسیرهائی کرده است که‌با نظرما متفاوت است . مراجعه شود به

Aucuy , Systèmes socialistes d échange , Paris ' 1907

امتیاز بانك بونار نسبت به بانکهای مشابه‌دیگر در این بود که مشتری بانك بجای آنکه جنسی‌که فروشش مسلم‌نیست به‌بانك تحویل‌بدهد و قیمت آنهارا بابرگه‌های داد وستد←

تولیدکنندگان کمك می‌کرد . ایرادیکه برعمل او وارد می‌آمد این بود ، که ارزش برگه‌های‌دادوستد آن‌که بجای قیمت‌اجناس پرداخته می‌شد ، ازتاریخ خریداری‌بانك تاتاریخ فروش‌کالا به مصرف کننده ، ناگزیر تابع نوسانات قیمت‌بود . و حال آنکه در طریقه پیشنهادی پرودن، بانك می‌بایستی‌سفته‌ها و برواتی‌را تنزیل‌کندکه‌نمایندهٔ‌اجناس تحویل شده ویاالاقل خریداری شده باشد . به‌عبارت دیگر بانك فقط ازبابت اجناسی که فروخته می‌شد و قیمت آنها معین می‌گردید ؛ مساعده‌هائی می‌پرداخت و دیگر وظیفه‌ای از بابت فروش‌آنها نداشت . بنابراین تنزل ارزش برگه های دادوستد آن ، فقط ممکن بود بر اثراعساربدهکاران از پرداخت دیون خودبه‌بانك حاصل شود ، و نه به سبب سقوط بعدی قیمت اجناس به علت کم شدن تقاضای آنها . بعلاوه خود پرودن ارتباط طرح خویش‌را باطرح مازل‌بکلی منکر شده است[1] .

دریافت نماید ، از بانك اجناس مفید مورد حاجت خود را می‌گرفت و از بابت قیمت‌آنها سفته‌هائی امضاء می‌کرد و بوسیله آنها متعهد می‌شد که هر وقت بانك بخواهد مقداری از محصولات معین خودرا در اختیار آن قرار بدهد . بانك از بابت معاملاتیکه به این ترتیب انجام می‌داد ، حق‌العمل پولی دریافت می‌کرد و هدف آن فقط مرتبط ساختن خریداران وفروشندگان اجناس بایکدیگربود . اوراق معامله‌کنندگان بابانك درواقع سفته‌هائی بودکه بجای تعهدپول ، تعهد تسلیم مقدار معینی جنس می‌شد و بهیچوجه عنوان اوراق پولی شبه اسکناس نداشت. (مراجعه شود به‌کتابچهٔ مربوط به بانك دادوستد مارسیل ، شرکت بونار و شرکاء ۱۶ ژانویه ۱۸۴۲) .

۱ . پرودن در مقاله روزنامه ملت مورخ ۷دسامبر۱۸۴۸ (مجموعه‌آثار،جلدهفدهم، صفحه۲۲۱) راجع‌به نظریه مازل می‌نویسد: «آنرا تماماً ، چه از جهت صورت وچه ازجهت معنی مردود می‌دانم» واضافه می‌کندکه در زمان طرح نظریهٔ بانك دادوستد خود، هیچگونه آشنائی بامازل نداشته‌است «آقای مازل به اختیار خود به من مراجعه کرد و در بارهٔ طرح خویش توضیح‌داد» . باوجوداین از یکی از طرحهای او که در مه ۱۸۴۸ منتشر گردیده ،←

۳ـ بالاخره در نخستین سالهای قرن بیستم یکی از کارفرمایان صنعتی بزرگ بلژیك بنام سول‌وی[۱] طرحی برای ترتیب محاسبه و تهاتر عواید و مخارج افراد مردم پیشنهاد کرد که غرض از آن نیز حذف پول در معاملات و معمول گردانیدن طریقهٔ مکملتری در پرداخت دیون و مخارج بود، ولی با بانك داد وستد پرودن فقط ظاهراً شباهتی داشت. خلاصه طرح سول‌وی اینست که بجای پول، اعم از فلزی و یا کاغذی رسم چك و انتقال حساب، درمعاملات رایج گردد. این طرح در واقع از ترتیب متداول کنونی اطاقهای

مستفاد می‌شود که پرودن زمانی درفکر چنین بانکی بوده‌است. زیرا درمادهٔ ۱۷ طرح مذکور پیش بینی شده‌است، که «برگه‌های دادوستد همواره، به‌رویت، دربانك ودر نزد همهٔ شرکاء قابل تبدیل به‌هر نوع جنس و یا خدمت‌است و متقابلا اجناس و خدمات از هر نوع نیز، دایماً دربانك قابل‌تبدیل به‌برگه‌های‌دادوستد خواهدبود» (ملخص مسئله اجتماعی صفحهٔ ۴۱) این ماده، تفسیر کورسل سنوی‌را تأیید می‌نماید. مراجعه شود به:

(Courcelle - Seneuil ' Traité des opérations de banque , 9e édit . 1899 page 470 , Ire édit . 1852)

و نیز مراجعه‌شود به‌تفسیر Ott در کتاب جامع اقتصاد اجتماعیش Traité d' Economie Sociale'1851 که در آن بهترین تجزیه و تحلیل از نظریه‌های پرودن شده است. ولی به گمان ما ماده ۱۷ مذکور صرفاً ناشی ازعدم توجه پرودن بوده‌است، زیرا علاوه بررد وانکار صریح درباره نظریه مازل، درهیچیك از طرحهای دیگر او، بویژه در طرح راجع به بانك ملت (La Banque du Peuple) اثری ازاین فکر دیده نمی‌شود و نیز متناقض با بیان مکرر اواست که برگه‌های دادوستد فقط برای دادن اعتبار در مورد اجناس تولید شده و فروخته شده است. بالاخره متناقض بااین فکراست که تنزیل اوراق تجارتی اصیلترین و مهمترین کاربانك دادوستداست. بنا براین به‌عقیده ما تفسیر آقای‌دیل که‌بانك پرودن، اوراق‌دادوستد را درمقابل محصولات تولیدشده صادرمی‌نماید، اعم از اینکه‌اجناس مزبور فروخته شده‌باشد یاخیر، اشتباه‌آمیزاست. مراجعه شود به:

Diehl, P . J . Proudhon ' seine Lehre u . sein Leben ' t II ' P . 183

۱. Solvay

پایاپای[۱] بانکها اقتباس‌شده‌است . به‌نظراو این‌رسم ممکن است تاآنجا توسعه یابد که رواج پول را بکلی بیهوده سازد . ترتیب پیشنهادی اواین‌است که دولت به هر دارندهٔ حساب ، دفترچه چکی بدهد که مبلغ آن متناسب با دارائی منقول و غیر منقول او باشد. دفترچه مذکور دارای دوستون است که یکی از آنها برای ثبت دریافتیها ودیگری برای‌ثبت پرداختیهااست: «درموقع خریدوفروش، تصفیه حساب به‌این‌ترتیب صورت می‌گیرد که مبلغ معامله را خریدار باید در ستون عواید دسته چك فروشنده و فروشنده در ستون مخارج دسته چك خریدار ثبت‌کند» . دفترچه ، پس از آن که مبالغ‌ثبت‌شدهٔ درآن به‌میزان مقرررسید ، باید به اداره مربوطه دولتی فرستاده شود تا کلیهٔ مبالغ ثبت‌شده درآن به‌حساب صاحب دفتربرده‌شود . «بدین ترتیب همیشه جمیع عواید ومخارج هرکس با دقت وصحت کافی شناخته خواهد شد»[۲]

مزایای این طریقه به نظر سول‌وی اینست که اولا از پول فلزی صرفه جویی می‌شود وثانیاً وسیله عملی مطمئنی دراختیار دولت قرار می‌گیرد تا دارائی اشخاص را بطور صحیح تشخیص بدهد و مالیات برارثی مقرر بدارد که متدرجاً توارث را از بین ببرد و این «بیعدالتی عظیم اجتماعات نوین ، یعنی عدم برابری افراد را در آغاز زندگی»[۳] زایل‌سازد . واین اصل اصیل عدالت را در توزیع ثروت‌ها عملی‌کند که «به هرکس‌باید به اندازه شایستگی و توانائی تولیدش» داده‌شود . ولی چنین طرز تفکری بیشتر سن سیمونی است تا قابل انتساب به پرودن . بطوریکه ملاحظه می‌شود ، دامنه اصلاح پیشنهادی بسی گسترده‌تر از مسئله پول‌است . درنظر سول‌وی طریقهٔ محاسباتی وی جزئی از «مسلك تولید طلبی» است‌که می‌خواهد قدرت تولید اجتماع‌را با وسایل مختلف و متنوع به بالاترین‌درجه ممکن ارتقاء بدهد[۴].

۱ . اطاق‌پایاپای Clearing ـ House یا Chambre de compensation

۲ . مراجعه شودبه سالنامه‌های مؤسسه سول‌وی ،جلداول‌صفحه ۱۹

۳ . همان مأخذ ، صفحه ۲۵

۴ . مراجعه شود به رسالهٔ «اصول هدایت اجتماعی» Principes d 'orientation ←

درهمهٔ این مسائل اثری از اندیشه‌های پرودن نیست ؛ و غیر از موضوع حذف پول فلزی وجه اشتراك دیگری در بین آنها وجود ندارد . سول‌وی مدعی ازبین بردن ربح پول نیست وپول راهم‌علت ربح نمی‌داند . طریقه چك و انتقال حسابش فقط برای تسهیل فروشهای نقدی‌است وربطی باطریقه پرودن‌ندارد‌که میخواهد بوسیلهٔ برگه‌های دادوستد،فروش‌نقد و نسیه‌را یکسان‌بکند[1] .

باوصف‌این آقای سول‌وی‌وهمکارانش،از آن‌جمله‌آقای‌دنیس[2]دراین‌رای ناصواب با پرودن همداستانند که پول‌را فقط «شهر روائی» برای خرید ، یعنی وسیله و ابزاری برای معاملات می‌دانند ودیگر از خاصیت پس‌اندازومقیاس ارزش‌بودن آن غافلند .

طرح پرودن نتوانست وارد جهان عمل بشود . فکر « اعتبار رایگان » مانند اندیشه‌های «حق‌کار» و«سازمان‌کار» و«تعاون کارگری» با شکست مواجه گردید ، واز خود جز خاطرهٔ‌ناکامی اثری‌باقی نگذاشت.

در ۳۱ ژانویه ۱۸۴۹ ، پرودن به دفتر اسناد رسمی مراجعه‌کرد و شرکتی بنام «بانك‌ملت» به ثبت رسانید ، که‌می‌بایست‌اصل اعتبار رایگان را عملی‌سازد ، ولی در

---

sociale ، تألیف سول‌وی (چاپ بروکسل، ۱۹۰۳، صفحهٔ ۸۲) که به قول خود اوخلاصه مطالعاتش راجع به ترتیب توسعهٔ تولید و طریقهٔ محاسباتی او است Le Productivisme et le Comptabilisme»

۱ . طرح سول‌وی که اینهمه با افکار پرودن متفاوت است ، برعکس ، به‌اندیشه‌های انجمن لوکزامبورك بسیارنزدیك‌است ، درگزارش‌کلی انجمن مذکورکه در روزنامهٔ رسمی مونیتور مورخ ۶مه ۱۸۴۸ (صفحه ۹۵۵) مندرج شده چنین آمده است : «در نظام تعاونی کامل‌آینده،حتی از پولهای‌کاغذی‌نیزصرف‌نظر خواهدشد . دریافت‌ها و پرداخت‌ها ، ازآن پس ، باموازنهٔ‌حساب‌صورت خواهد گرفت . متصدیان دفاترحساب جانشین متصدیان صندوق خواهندگردید . حتی درجامعهٔ‌کنونی‌هم ممکن است ، تاحدی مصرف پول‌را، چه پول‌فلزی وچه پول‌کاغذی‌را از بین‌برد» . پس‌ازآن.گزارش‌مذکور به ترتیب تشکیل اطاقهای تهاتر می‌پردازد .

۲ـ Denis .

اساسنامه آن تفاوتهای نمایانی با طرح اصلی بانك دادوستد دیده می‌شد . از آن جمله بانك داد و ستد می‌بایست بدون سرمایه تشکیل گردد، ولی برای بانك ملت پیش‌بینی پنج‌ملیون فرانك سرمایه، به‌صورت‌سهام پنج‌فرانکی شده‌بود ، بانك دادوستد می‌بایست پول فلزی‌را از معاملات خارج‌کند، ولی دراساسنامه بانك ملت مقرر شده بودکه بانك نباید «برگه‌های دادوستد» صادرکند ، مگردربرابر پول نقد ویا اوراق تجارتی معتبر ، بالاخره بانك دادرستد می‌بایستی ربح را از بین ببرد ولی بانك ملت فعلا نرخ تنزیل خودرا دودرصد معین‌می‌کند تا بتدریج آنرا به $\frac{1}{4}$ درصد کاهش‌بدهد .

باوجودهمهٔاین‌تعدیلات وتغییرات بانك‌ملت به‌مرحلهٔ عمل‌نرسید. پس ازسه ماه سرمایهٔ تعهد شده آن از۱۸ هزار فرانك تجاوز نکرد ، اگر چه عدهٔ شرکت کنندگان قریب ۱۲ هزار نفر بود . ولی دراین تاریخ (۲۸ مارس ۱۸۴۹) پرودن به اتهام توهین به‌لوی بناپارت در دومقاله مورخ ۱۶ و ۲۷ ژانویه ۱۸۴۹ ، در دادگاه جنائی پاریس مورد تعقیب قرارگرفت و به‌سه‌سال زندان و سه‌هزار فرانك جریمه محکوم شد ، و در شماره۱۱ آوریل روزنامه‌خود ، اعلام‌داشت که از این‌پس ، کاربانك‌را متوقف‌می‌دارد واین‌جمله‌را نیز اضافه‌کردکه : «سیرحوادث از آن جلوافتاده‌است» واین خود اعترافی بود که امیدواعتقادش به توفیق آن از بین رفته است .

پس‌ازاین تاریخ‌دیگر مسئلهٔ «اعتبار رایگان»، نمودی در افکار و عقاید پرودن ندارد ، وتا آخر عمرش که بسال ۱۸۶۵ فرا می‌رسد ، تألیفات و نوشته‌هایش مصروف اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی می‌شود .

۴

تأثیر پرودن پس‌از ۱۸۴۸

به‌دشواری می‌توان تأثیرافکارپرودن را، دردورهٔ بعد از ۱۸۴۸ مشخص ساخت. کارل‌مارکس‌که تااین تاریخ هنوز غیرمعروف وتقریباً مجهول بود ، پس ازانتشارکتاب

سرمایه‌اش‌در۱۸۶۷، نماینده‌منحصر بفرد سوسیالیسم علمی و نظری شناخته می‌شود. وی درسال ۱۸۴۷ ، پرودن‌را مورد حمله‌شدید قرارداد ، ودرپاسخ کتاب تناقضات‌اقتصادی او که عنوان ثانویش « فلسفهٔ تیره روزی » بود با استهزاءکتاب « تیره‌روزی فلسفه » رامنتشرساخت.طبیعی‌است، نمایندهٔ مالکیت اجتماعی باپرچمدارخرده مالکی‌خصوصی، صاحب نظر مبارزه طبقاتی با هواخواه یگانگی طبقات، انقلابی باطرفدار اصلاحات مسالمت‌آمیز، هرگز نمی‌توانست‌سازش‌وهم‌آهنگی داشته باشد[1].

پیشرفت‌وپیروزی افکاروعقاید مارکس پس‌از۱۸۶۸ ، تمام مسلک‌های اجتماعی

---

۱ . دریکی از نامه‌هایش به‌کارل مارکس ، مورخ ۱۷مه ۱۸۴۶ (مکاتبات، جلد ۲، صفحه ۱۹۹) راجع به‌اصطلاح «در لحظهٔ عمل» که مارکس در نامه خود به آن اشاره کرده بود ، پرودون بلافاصله عقیدهٔ‌خویش‌را مبنی برمخالفت با هرنوع انقلاب اظهارکرده است : «شاید ، شماهنوز برعقیده خودباقی هستید که هیچ نوع اصلاحی فعلا عملی نیست مگر بایك ضرب دست، مگر باآنچه سابقا انقلاب نامیده می‌شد، ولی درواقع چیزی جز تکان و تزلزل نیست . من این را درك می‌کنم ، می‌بخشم و از روی میل دربارهٔ‌آن بحث می‌نمایم ، زیرا مدتها خودبراین عقیده بوده‌ام . با وجود این اعتراف می‌کنم که بررسیهای اخیر من مرا کاملا ازآن منصرف‌کرده‌اند . به‌گمان من ، ما برای توفیق وپیروزی خود احتیاجی به آن نداریم‌وبنابراین‌جایز نیست،عمل انقلابی را وسیلهٔاصلاح‌اجتماعی‌قراربدهیم. زیرا این وسیله ادعائی‌چیزی‌جز توسل به‌زوروا‌ستبداد نیست و تناقض‌محض‌است. من‌درپیش‌خودمسئله‌رااین‌طور مطرح کرده‌ام که باید : بوسیله ترتیبات وتنظیمات جدید اقتصادی ، ثروتهائیراکه درنتیجهٔ تنظیمات وتنسیقات دیگر اقتصادی، ازجامعه خارج شده‌اند ، مجدداً وارد جامعه بکنیم» در محل‌دیگر (رسالهٔ اعترافات یك‌نفر انقلابی ، صفحه ۶۱)می‌نویسد «انقلاب، انفجار نیروی بدنی جامعه، تحولی‌از درون به‌خارج جامعه‌است . چنین دگرگونی جایز نیست، مگرآنکه طبیعی، **مسالمت‌آمیز** ومطابق سنت‌باشد. چه آنرا با زور سرکوب کنند و چه خود اعمال زوربکند درهردوحال استبداد وظلم‌است» . راجع به‌رابطهٔ عقاید مارکس و پرودون مراجعه شود به مقاله‌بورگن Bourguin ، تحت عنوان «پرودون وکارل مارکس» در مجله اقتصاد سیاسی سال ۱۸۹۳ .

اسلاف‌را تحت‌الشعاع قرارداد. به نظر او پرودن «خرده بورژوای حقیری» بیش نبود. مع‌الوصف وقتی درسال ۱۸۶۴، انجمن‌شهیر بین‌الملل کارگران در شهر لندن تشکیل گردید، کارگران پاریسی که در آن شرکت ورزیدند، هنوز کاملا تحت تأثیر افکار و عقاید پرودن بودند. در نخستین کنگره بین‌المللی ۱۸۶۶ درشهر ژنو، نمایندگان کارگران پاریس، یادداشتی مشحون ازاندیشه‌های پرودن تقدیم داشتند و قطعنامه‌های استنتاجی آنرا به‌تصویب رساندند. ولی‌از کنگره بعدی (۱۸۶۷) با مقاومت شدیدتر مواجه شدند و در کنگره‌های بروکسل (۱۸۶۸) وبال (۱۸۶۹)، تفوق و برتری نفوذ مارکس مسلم‌گردید.

حتی جای تردید است، که افکار وعقاید پرودنی‌کارگران پاریس راکه درکنگرهٔ ۱۸۶۶ ازآن دفاع‌می‌کردند، بتوان قابل انتساب به‌پرودن۱۸۴۸دانست. شاید مناسبتر باشد، که‌آنهارا نتیجهٔ‌آخرین‌کتاب‌وی‌منتشرشده‌در۱۸۶۵ تحت‌عنوان:«شایستگی‌سیاسی طبقات کارگر» بدانیم. این کتاب خود بر اثر نهضت‌جدیدکارگری ۱۸۶۲ پاریس و در نتیجه‌منشوری‌که به‌امضاء شصت‌تن‌ازکارگران‌پاریس، به پرودن، به‌عنوان شاخص‌ترین نمایندهٔ سوسیالیسم فرانسه تقدیم شده بود، تألیف گردید. بنا براین رفتار کارگران فرانسه‌را درآغاز بین‌الملل کارگری باید نمودار مسلك پرودنی جدید، ناشی از کتاب مذکوردانست و نه نشانه‌پایداری‌عقاید و اندیشه‌های پرودن بعد از کودتای ۱۸۵۱.[۱]

عمر مسلك‌جدید، به هرحال‌کوتاه‌بود. ولی ازآغاز قرن‌بیستم‌که عقاید مارکس نیز به‌نوبه خود با انتقادات شدید مواجه شده‌است؛ بعض از نویسندگان سوسیالیست توجه تازه‌ای، نسبت به‌عقاید وافکارپرودن‌پیدا کرده‌اند. این نویسندگان که مهمترین

---

۱. دراین‌باره مراجعه‌شود به‌کتاب پچ، تحت‌عنوان «پرودون و بین‌الملل کارگری»
Puech, Proudhon et l ' Internationale , Paris, 1907 (préface de Andler)
ونیز مراجعه‌شود به مقدمه ماکزیم لوروی Maxime Leroy برکتاب، شایستگی طبقات‌کارگری، درمجموعهٔ کامل آثار، نشریه‌مارسل‌ریویر ـ پاریس ۱۹۲۴.

آنها ژرژ سورل است ، تکریم و تعظیم خود را در حق مارکس با احترام عمیق نسبت به پرودن توأم ساخته‌اند .

پرودن با آنکه عموماً به عنوان سوسیالیست شناخته شده است ، ولی در واقع مقدم بر هر چیز طرفدار مسلك اصالت فرداست . ایراد و اعتراض او به آزادی‌طلبی اقتصادی از این جهت است که نتوانسته‌است آزادی و برابری را برای همهٔ افراد تأمین کند . دولت باقدرت انحصاری و مطلقش به نظر او اساسی‌ترین خطر برای اجتماعات جدید است . وی در دورهٔ امپراطوری دوم و در مرحله آخر عمر ، کتاب «نظریه جدید مالکیت» را نوشت و با تجدید نظر در عقاید گذشته خویش به این نتیجه رسید که : «مالکیت بزرگترین نیروی انقلابی موجود ، در برابر قدرت مطلقهٔ دولت » است . . . . و نیز می‌نویسد : «دولت هرچند، با عاقلانه‌ترین ترتیب و آزاد منشانه‌ترین قوانین، تشکیل شده، ودارای پاك‌ترین وخالص‌ترین نیات باشد، بازقدرت عظیم و سهمناکی است که اگر وزنهٔ متقابلی نداشته باشد ، ممکن‌است همه چیزرا در پیرامون خود خرد و نابودکند . این وزنهٔ متقابل چه چیز می‌تواند باشد ؟ از کجا می‌توان قدرتی پیدا کرد که بتواند با قدرت وحشتناك دولت برابری نماید ؟ هیچ‌چیز را نمی‌توان یافت ، جزمالکیت‌را . مجموع قدرتهای مالکان را جمع‌آوری کنید ، قدرتی برابر با قدرت دولت خواهید داشت » (صفحه ۱۳۷) بنا براین «اگرفقط نظر به منشاء آن باشد ،مالکیت اصلی فاسد وضد اجتماع است ، ولی با تعمیم‌آن و به اتفاق بنیادهای دیگر ، شالوده و محوراصلی تمام دستگاه اجتماعی‌خواهد شد» .

مسلك خاص پرودن در واقع چیزی جز تعمیم نظام آزادی نیست ، نظامیکه در آن مبادلهٔ خدمات و کالاها دیگر دچار فساد انحصارات و امتیازات نباشد ، فسادیکه آزادی طلبی‌کنونی نتوانسته‌است ازآن جلوگیری کند ویا آنرازایل‌سازد . این‌آزادی طلبی ، رهاشده وشفا یافته، ازمعایب و بیماریهای آزادی طلبی‌قدیم، برای هرفردانسان

۱ . کتاب نظریه جدید مالکیت « Théorie Nouvelle de la propriété » در ۱۸۶۵ پس از مرگش انتشاریافت.

ثروت و مکنتی معادل آنچه تولید می‌کند و به جامعه می‌دهد تأمین می نماید . بدین ترتیب، پرودن درواقع پرشورترین و فصیح‌ترین نمایندهٔ افکار وآرمانهای انقلاب بزرك فرانسه‌است، ومی‌خواهد اصول‌آنرا شامل همهٔ مظاهر زندگی اجتماعی‌بکند و به‌جهات سیاسی منحصر نماند. به‌سبب همین‌صفت‌است‌که حیثیت و نفوذ اوبه‌عنوان نویسنده، در بیست‌سال اخیر همواره روبه تزاید بوده است ، چنانکه نویسندگان احزابی‌که پرودن باآنها همواره‌خصومت می‌ورزید ، اکنون عقاید وآراء خود را منتسب به او می کنند . پرودن از این‌جهت مشخص‌ترین خصم مسلك سوسیالیسم دولتی‌است . دریکی از فصول آینده خواهیم دید که این مسلك بتدریج تقریباً در همه‌کشورها کم وبیش پیروز شده، وکاملترین نمایندهٔ آن در دوران‌معاصر ناسیونال سوسیالیسم آلمان و بولشویسم روسیه است . نام پرودن وافکار اورا مجدداً در مبحث مربوط به طرفداران نظام بی‌حکومتی خواهیم‌یافت .

کتاب سوّم

مکتب آزادی طلبی

کتاب سوم

مکتب آزادی طلبی

اکنون وقت آنست به‌دانش اقتصاد کلاسیك که آن‌را ترك کرده بودیم برگردیم. در این مدت که معارضان به‌پیکارش برخاسته بودند او چه می‌کرد؟ او نمرده بود ولی در خویشتن فرورفته بود. پس‌از کتاب‌های بزرك آغازقرن نوزدهم، کتابهای ریکاردومالتوس و ژان‌باتیست‌سی، بی‌شك تألیفات اقتصادی، مخصوصاً در انگلستان، تعطیل نشد. ولی چیزی که قابل مقایسه با آثاراستادان سلف ویا در خورمقابله با نوشته‌های بلیغ و پرشور معارضان آنها باشد به‌وجود نیامد. مع‌الوصف باز توجه عامه به جانب دانش اقتصاد مدرسی معطوف می‌گردید و حتی مدت زمانی تصور می‌شد که نسبت به‌آن وحدتی در اذهان و افکار پدیدآمده است.

ولی، باز هم این وحدت کامل و حقیقی نبود. زیرا در زمان مورد بحث، مکتب مدرسی متدرجاً به‌دو شعبه منقسم می‌گردید: شعبهٔ فرانسوی و شعبهٔ انگلیسی. البته این دو، رقیب و معارض یکدیگر نبودند، هردو از یك اصل دفاع می‌کردند، هر دو در اصول اساسی مکتب مشترك، وبالاتر از هرچیز هردو آزادی طلب و یا به‌اصطلاح طرفدار اصالت فرد بودند. اما با ظهور استوارت میل، مکتب انگلیسی با عطوفت و رأفت‌خاص به انتقادات آتشین که از هر جانب برمیخاست گوش فرا میداد و میکوشیدکه نظریه‌های پیشین را با اندیشه‌های نوین التیام بدهد؛ درصورتیکه مکتب فرانسوی، به‌رهبری باستیادر مقابل معارضان مقاومت می‌کرد، عکس‌العمل نشان‌میداد و ایمان خلل ناپذیر خود را به‌نظام طبیعی و اصل آزادی اعلام میداشت.

در واقع و حقیقت اختلاف بین دو مکتب به اصل و سرمنشأ علم اقتصاد باز

می‌گشت : زیرا بین فیزیوکراتها و آدم اسمیت ، بین ژان باتیست سی و ریکاردو هم اختلاف آشکار بود ، منتهی به جهاتی که توضیح خواهیم داد با پیشرفت زمان افتراق آنها شدیدتر وعمیق‌تر می‌شد .

بنابراین ، کتاب حاضر خود به خود به دو فصل منقسم می‌گردد : فصلی ویژه مکتب آزادی طلب فرانسوی و فصلی مخصوص مکتب آزادی طلب انگلستان .

فصل اول

خوش‌بینان[1]

درکتاب پیش دیدیم‌که دانش اقتصاد تا چه پایه درهم ریخته و آشفته گردیده ، و امواج اعتراض انتقادیون و اجتماعیون و مداخله طلبان که کم و بیش از هر جانب برمیخاست ، چگونه آن را از راه خویش منحرف ساخته بود . اکنون وقت آن فرا می‌رسید که دوباره به صراط مستقیم خود ، به راه نظام طبیعی که فیزیوکراتها و آدام‌اسمیت برای آن ترسیم کرده بودند ، برگردانده‌شود . ایفای این وظیفه خطیر را ، بویژه اقتصاد شناسان فرانسه برعهده‌گرفتند .

اتخان این رویه از طرف مکتب فرانسوی به آسانی قابل توجیه است : مکتب مذکور بیش از همه به معارضهٔ اجتماعیون و حمایت طلبان دچار بود. درآنچه مربوط به‌اجتماعیون‌است ، باید‌به‌خاطرداشته‌باشیم‌که‌سرزمین‌فرانسه‌زادگاه سوسیالیسم‌است[2] .

---

۱ . Les Optimistes

۲ . این حقیقتی است که مورد تصدیق اجتماعیون آلمان هم هست . کارل گراون Karl Graun در همین تاریخ در کتاب «مکتب پرودنی در بین‌الملل کارگر» (۱۹۰۷ صفحه۵۷) در حق فرانسه چنین می‌نویسد : «ملتی که‌سوسیالیسم را ،ولو ناقص ، بدنیاآورده است،جاویدان‌است» .

نفوذ اوون در انگلستان ، و کمتر از آن نفوذ کسانی مانند ویتلنیك[1] و شوستر[2] در آلمان ،قابل قیاس با تأثیر اعجاب‌انگیز سن‌سیمون و فوریه و پرودن در فرانسه نیست . و باز اندیشه‌های آنان در این‌کشور ، بیشتر از این‌جهت ، به‌نظر اقتصادیون، خطرناك می‌نمود، که‌طبقات روشنفکر بیش‌از تودهٔ کارگر تحت تأثیر جاذبهٔ سحرآسای آنها قرار میگرفتند .

اما‌راجع به‌حمایت طلبی درفرانسه، هرچندچهرهٔدرخشانی مانند فردریك‌لیست وجود نداشت ، معذالك قدرت و نفوذش در این کشور بیش از کشورهای دیگر ، و به‌هرحال بسی بیش از انگلستان بوده است . چنان‌که حمایت طلبی در کشور اخیر ، بدون مقاومت زیاد ، در برابر پیکار کوبدن از پا در آمد و حال آن که در فرانسه پیروزمندانه در مقابل مقاومت باستیا ایستادگی کرد ، و هرگاه اندك مدتی بنا برارادهٔ مستبدانه ناپلئون سوم از بین رفت ، پس از وی مجدداً با قدرت و شکوهی بیش از همیشه ظاهر گردید .

بدینسان،مکتب فرانسوی بادو حریف پیکارداشت،و هردو را یکی می‌پنداشت. زیرا حمایت طلبی به نظر او ، فقط تقلیدی از سوسیالیسم بود ، تقلیدی زشت‌تر و نفرت‌انگیزتر از اصل ، بدان جهت که هواداران آن به قول خود ، خواهان سعادت مالکان و سرمایه‌داران و صنعتگران بودند ، وحال آنکه اجتماعیون لااقل برحسب ادعاء ، خوشبختی و رفاه کارگران یعنی مستمندان را می‌خواستند . و نیز تقلیدی زیان‌بخش‌تر ،بدان سبب که حمایت طلبی آنان از هم اکنون عملی می‌شد و خسارات جبران ناپذیر به‌بار می‌آورد و حال آنکه سوسیالیسم ،خوشبختانه هنوز درعالم پندار بود . مکتب فرانسوی باکوبیدن این دوحریف با هم،این مزیت را بدست می‌آورد که از اتهام جانب‌داری‌ازطبقهٔ مخصوص برائت می‌جست ومی‌توانست‌خود را مدافع منافع عموم معرفی نماید .

---

۱ . weitling
۲ . Schuster .

جنگی که صد سال ادامه می‌یابد ، علائم و آثار خود را بی‌شك ، در شخصیت پیکارکنندگان باقی می‌گذارد و همین خودکافی است که تمایلات منقبت سرائی و اصول پرستی واعتقاد به‌علل غائی راکه غالباً به‌مکتب‌فرانسوی‌ایراد شده است ، توجیه‌نماید.

حال به‌بینیم برای دفاع از مسلك به اعتقاد خویش سالم، که آنرا غالباً با اصل علم اشتباه می‌کرد ، مکتب فرانسوی چه رویه‌ای در پیش‌گرفته است ؟ نکته مهم وقابل توجه همین جا است . او به خود میگفت تمام شروفساد ناشی از اقتصاد شناسان بدبین است. آنها هستند که با پیش‌بینی‌های یأس آور و وحشت‌زای خود ، ایمان به قوانین طبیعی و بنیادهای خود آ و خود ساز اجتماعی را متزلزل ساخته‌اند . آنها هستند که آدمیان را در جستجوی سرنوشت بهتری ، بسوی سازمانهای ساختگی ومصنوعی ، سوق داده‌اند. پس برای رد اعتراضات انتقادیون و اجتماعیون و حمایت طلبان باید نخست ساخت دانش را از اندیشه‌های خطربار ریکاردوها و مالتوس‌ها پاك‌کرد و مبرهن‌ساخت که قوانین ادعائی آنها مجعول و بی‌اساس است . باید ثابت نمود که قوانین طبیعی، بشریت را به شر و تیره‌روزی نمی‌کشانند بلکه به خیر و بهروزی هدایت می‌نمایند ، (هرچند ممکن است گاهی هدایت آنها به خیر از راه شرباشد).باید مدلل داشت که تعارض و تضاد منافع افراد صوری و ظاهری است، و در واقع و حقیقت آنها بهم بسته و متعاون هستند ؛ و یا بقول باستیاکافی است « که هرکس در پی نفع خویشتن باشد تا بی‌آنکه بخواهد برای منافع و مصالح عموم خدمت بکند» . پس به‌خاطررد و نقض نظریه‌های بدبینان بودکه مکتب فرانسوی «خوش‌بین» شده است .

راست است که آنها عنوان « خوش‌بین » و همچنین « سنت پرست » را در حق خویش نمی‌پسندیدند ؛ و در این اعتراض و انکار هم ذیحق بودند ، اگر مراد ما از خوش‌بینی ، آسوده خاطری و رضامندی خود پسندانهٔ سرمایه‌دار موفقی باشد که همه چیز را در این جهان در بهترین شرایط ممکن تصور می‌نماید . چنانکه توضیح‌دادیم شعار «بگذار بشود ، بگذار بگذرد» آنها به این معنی نیست که باید آسوده و بی‌کار نشست ، بلکه به این معنی است که باید میدان را برای پیکارکنندگان باز و آزاد

گذاشت . توضیح‌دادیم که این اقتصاد شناسان در گذشته نویسندگان پرشور و مبارزان سرسخت‌و خستگی ناپذیر بوده اند ؛ و هنوز هم چنین هستند . توضیح دادیم که آنها همواره سوء استفاده‌ها را برملا ساخته‌اند. خوش‌بینی آنها در این بودکه پیوسته اعتقاد داشته‌اند بدیهای نظام اقتصادی بیشتر ناشی از کامل نبودن آزادی است ، و بنا براین بهترین چاره برای رفع این بدیها و ناهنجاریها، کامل کردن آزادی است.[۱] پس اگر بخواهیم استثمارکارگران را از بین ببریم ودستمزدها را ترقی دهیم ،آزادی‌کار بهترین وسیله است . همچنان‌که نویسندهٔ قانون ۱۸۶۴ ، امیل اولیویه[۲] دربارهٔ الغاء مجازات علیه اتحادیه‌ها و اجتماعات می‌گفت : «آزادی اجتماع و اتحاد ، قاتل‌اعتصابات‌است» به‌همان ترتیب‌آزادی قرض و ربح وسیله از بین بردن ربا خواریست ، به‌همان ترتیب آزادی تجارت،تقلب در خواربار را زایل، و جلوگیری از انحصارات‌را کفایت خواهد کرد ، و بالاخره آزادی رقابت، وسیله تأمین ارزانی در تولید محصولات و عدالت در توزیع خواهد شد.[۳]خوش‌بینی آنها این صفت مخصوص را دارد که چون صحبت از مداخلات دولت و اصلاحات اجتماعی‌میشود ، یکباره به بدبینی مطلق مبدل میگردد ! خواه اصلاحات ناشی از تأسیسات کارفرمائی باشد و یا به ادعای حمایت از ضعیف در برابر قوی ، مربوط به‌عمل قانون‌گذار . به‌زعم آنها‌آزادی،سرانجام همه دردها و بدیها را که ظاهراً خود موجد آنهاست ، درمان خواهد کرد ، در حالیکه مداخله دولت

۱ . «اوه ! چه‌بسا آزمایشها که کرده‌اند ، پس‌کی دست به کار ساده‌ترین آزمایشها خواهندشد ؟ آزمایش‌آزادی»(باستیا، کتاب‌هم‌آهنگیها Harmonies فصل۴، صفحه۱۲۵) .

۲ . Emile Olivier

۳ . یکی از بخشهای کتاب دونوایه Dunoyer موسوم به «آزادی کار» دارای این عنوان است : «چگونه وسیله حقیقی برای چارهٔ دردهای طبقات کارگر گسترش کامل نظام رقابت‌است »(فصل‌دهم کتاب‌چهارم بخش۱۸) وبازهم‌در محل‌دیگر می‌گوید «درواقع‌رقابت، این به اصطلاح عنصر اختلاف ، رشته حقیقی و محکمترین پیوندی است که اجزاء مختلف پیکراجتماع را بهم متصل‌می‌سازد» .

دردهائی را که مدعی علاج آنست شدیدتر می‌سازد[1]

عجب آنکه ، تعاون طلبی هم که در فصل گذشته به تشریح آن پرداختیم ، به‌دیدهٔ آنها همانقدر زشت و ناپسند است ، که اقتصاد دولتی . بی‌شك مکتب آزادی طلبی اقتصادی، وارث همه بدگمانی‌های عصر انقلاب، نسبت به اتحادیه‌ها و اجتماعات نیست. آنها تجمع و اتحاد را محکوم نمی‌کنند . برعکس صریحاً خواهان آزادی اجتماعات، در سیاست ،در مذهب ، در تجارت ، در صنعت و درکار هستند . و هر نوع هم پیمانی و اتحاد و مشارکت را که موجب تقویت و تحکیم تشبثات فردی باشد تأیید می‌نمایند . اما راجع به‌تعاون ، هرگاه به‌عنوان نظام و طریقه‌ای عرضه‌گرددکه وسیلهٔ تغییر محیط اجتماعی باشد ، هرگاه مدعی شودکه تشکیلات و تنسیقات را جانشین آزادی و رقابت بکند ، و هرگاه به‌نام همبستگی بخواهد فدیه‌ها و قربانی‌ها به نفع اجتماع ، برافراد تحمیل نماید ، فریاداعتراض مکتب آزادی طلبی فردی بلند می‌شود . برنامهٔ تعاونی ، حتی به صورت‌های محدود و تخصصی آن نیز ، مانند شرکت‌های تعاون و جمعیتهای همیاری و اتحادیه‌های کارگری به‌نظر آنان مشحون از توهمات است و ثمری جز ناکامی به‌بار نخواهد آورد[2] .

صفت خوش‌بینی مکتب فرانسوی ، پس در درجه اول ایمان مطلق به آزادی

۱ . «همینکه‌ارضاء یکی‌ازحوایج‌ما به‌صورت‌خدمت عمومی‌وکار دولتی درمی‌آید ، فرد قسمتی‌ازآزادی واختیار انتخاب خودرا ازدست می‌دهد ، دیگر او کمتر ترقیخواه و کمتر انسان‌است . . . . این‌سستی ولاقیدی که‌ویرا فرا می‌گیرد به همان ترتیب به سایر هموطنان اوسرایت می‌کند» (باستیا ، هم‌آهنگها ، فصل هفدهم صفحه۵۴۵) .

۲ . دونوایه می‌گوید : «هرچه می‌خواهید در زمینهٔ تعاون عمیقتر کاوش‌کنید ،هرگز چیزیرا که‌طالبید ، یعنی وسیله‌ای برای‌تقسیم‌عادلانه وعاقلانه محصول‌کار ، در آن نخواهید یافت» (کتاب آزادی‌کار . جلد دوم صفحهٔ ۳۹۷) . در مورد دیگر اعلام می‌دارد که مسئله تعاون «اخلاق اجتماعی را بیش‌از اخلاق فردی‌به تباهی کشانده‌است ، زیرا وقتی نام تعاون به‌میان می‌آید ، اشخاص خودرا در هر کاری مجاز می‌دانند» (همان کتاب صفحهٔ ۱۳۶) ، درست‌است که قضاوت اودراین‌مورد ، مخصوص اجتماعات صنفی است ولی حکم آن عمومیت دارد .

است . این علامت مشخصهٔ آن است ، که در مدت قریب به یك قرن و نیم از زمان فیزیوکراتها تا عصر حاضر تغییری در آن راه نیافته است . به دفعات از دهان برگزیده‌ترین نمایندگان آنها شنیده شده است ، که با رد عناوینی مانند «سنت‌پرست» ویا «اصحاب مکتب»، که مخالفان خواسته‌اند به‌آنها نسبت بدهند ، اعلام داشته‌اند که نامی جز «مکتب‌آزادی طلبی» برای خویش نمی‌پسندند[1] .

صفت دیگر آن یك نوع سنگدلی و تأثر ناپذیری در برابر مسکنت تودهٔ مردم است. درست است‌که دانش باید عاری از عواطف باشد، ولی تمایل اقتصادشناسان مذکور براینست ، همانطور که در مالتوس هم بود ، که فقر و مسکنت عامهٔ مردم را به‌خطای خود آنها ، به رذایل و مفاسد آنها و یا لااقل به فقدان حس پیش‌بینی آنها منتسب سازند . این جملهٔ بیرحمانه و وحشت‌آور دونوایه ناشی از همین تمایل است: «سزاوار است در جامعه ، محلهای پستی باشد که خانوار های بی‌بهره از راه و رسم زندگی درآن ساقط شوند ونتوانندکمرراست‌کنند، مگرآنکه خودرا اصلاح نمایند . فقر همین دوزخ وحشت‌زاست»[2] . مکتب آزادی طلبی کاملا آماده است ، با شور و نشاط به‌استقبال آنکه بزودی خواهد آمد ، به‌استقبال داروین ، برودکه‌مدلل‌می‌دارد : انتخاب طبیعی افراد شایسته ، بوسیله کنار زدن بیکاره‌ها و وامانده‌ها ، شرط لازم برای ترقی نوع است، وچنین نتیجه‌ای ارزش چنان بهای سنگینی را خواهد داشت . ایمان به‌فضیلت رقابت ، تجلیل و تعظیم از قانون نبرد برای زندگانی است .

---

۱ . هنگام تشکیل اجتماع بین‌المللی اقتصاد شناسان ، به مناسبت نمایشگاه جهانی ژوئیه ۱۹۰۰ ، یکی از معتدلترین نمایندگان مکتب آزادی طلبی آقای لـواسور M. Levasseur چنین می گفت (نقل از مجله اقتصادشناسان۱۵ اوت ۱۹۰۰) :

«تمیز و افتراق در میان ما بیمورد است . اقتصادشناسان آزادی طلب تقسیم ناپذیر هستند . دربسیاری از نکات‌عملی ممکن‌است عقایدآنها مختلف‌باشد ، ولی در اصل آزادی‌ـ طلبی همه اتفاق کلام دارند . آدمی، ثروت را بوجودمی‌آورد و هر چه آزادتر باشد قدرت وکامیابیش‌بیشتر، است . هرچه آزادی بیشترباشد ، انگیزه برای‌کار وابتکار بیشتر، وتولید ثروت بیشترخواهدبود» .

۲ . آزادی کار ، صفحه۴۰۹ .

با وجود این مکتب آزادی طلب موفق نشد، نه سودمند بودن همهٔ قوانین طبیعی‌را ثابت کند، و نه‌از پیشرفت‌مسلك‌های اجتماعی وحمایت طلبی،جلوگیری به‌عمل آورد؛ و در اواخر قرن نوزدهم چنان می‌نمود که از دو طرف در میان امواجی که علیه آن برخاسته‌اند غرق شده است. مع‌الوصف هیچگاه اعتماد خود را نباخت، و با وفاداریش به اصول و مبادی خود، با استقامتش در عقاید، با وقار غرور آمیز و بی‌اعتنایش نسبت به‌عدم وجاهت، چهرهٔ منحصر بفردی برای خویش ترتیب داد که حقاً شایسته داوری منصفانه‌تر،از قضاوت سهل وساده‌ای است که اقتصادشناسان خارجی کرده و آنرا فاقد هر نوع خصوصیت و ابتکار، و تصویری کمرنگ از عقاید اسمیت، معرفی نموده‌اند.

در تاریخ‌آن بخصوص، دورانی وجود داردکه این خوش‌بینی به‌اوج کمال خود می‌رسد و آن از ۱۸۳۰ تا ۱۸۵۰ است که اکنون‌آنرا در این فصل مورد مطالعه قرار میدهیم. تقریباً در همین زمان بود که به اصطلاح اقتران آزادی سیاسی و آزادی اقتصادی صورت پذیرفت، چنانکه این دو، اجزاء یك آئین شدند و عنوانی واحد به‌نام: منهج‌آزادی (لیبرالسیم)پیداکردند. آزادی اقتصادی، یعنی‌آزادی‌کار وآزادی مکاسب وآزادی‌دادو ستد به‌درجهٔ رفیع آزادی عقیده وآزادی مطبوعات بالا برده شد، و در مقولهٔ جمیع آزادیهای ضروری قرار گرفت، و مانند یکی از مظاهر پیروزی حکومت ملی و تمدن متجلی شد، و برنامهٔ عمومی رهائی از قیود بردگی و اسارت را تکمیل میکرد. وکوشش برای حذف‌آن چنان بیهودهٔ وغیرممکن می‌نمودکه بخواهند شطی را بسوی سرچشمهٔ‌آن برگردانند.

هرگاه به سه ربع قرن قبل‌ازآن نظر کنیم، ولادت دانش جدید اقتصاد را مقارن با مرك نظام استبدادی قدیم می‌یابیم. ولی فیزیوکراتها هرچند نخستین دستهٔ آزادی طلبان‌در قلمرو اقتصادی بودند، از جهت‌سیاسی باچنین اندیشه‌ای‌فاصله زیاداشتند، چنانکه‌توضیح‌دادیم، آنهامبلغ‌استبداد «قانونی»[1] محسوب‌می‌شدند و همین‌عقیده‌که بود

---

۱. مراجعه‌شود به آنچه قبلا دربارهٔ عقاید سیاسی فیزیوکراتها گفته شده است.

بدیدهٔ آزادیخواهان ۱۸۳۰، مانندهیولای وحشت‌زا و یا لااقل مرده ریگ نظام‌کهن و تباهی اصلاح ناپذیر جلوه‌می‌نمودو بیش ازاشتباه‌در نظریه‌های‌اقتصادی موجب بی‌اعتباری مطلق طریقهٔ اصحاب حکومت طبیعت گردید.

کتاب شارل دونوایه که در سال ۱۸۴۵[1] با این عنوان طولانی ولی روشن «آزادی کار و یا تشریح ساده شرایطی‌که در آن نیروهای انسانی باقدرت بیشتر به‌کار برده می‌شود»، منتشرگردید، مشخص بالنسبه‌جامع‌منهج آزادی‌طلبی اقتصادی‌ـ‌وسیاسی این عصر و زمان است. ولی‌کتاب دونوایه اگر چه اختصاص به تجلیل و تعظیم آزادی در جمیع جهات و مخصوصاً آزادی رقابت داشت، معذلك جلوهٔ تمایلات خوش‌بینی آن به‌مراتب‌کمرنك‌تر ازکتاب دیگری بودکه‌آن هم، تقریباً در همان اوان (۱۸۵۰) انتشار می‌یافت و حائز شهرتی بس عظیمتر گردید: یعنی کتاب «هماهنگی‌های اقتصادی»[2] باستیا. صفات اساسی مکتب آزادی طلبی فرانسه را باید در این‌کتاب و در نوشته‌های دیگراین نویسنده‌جستجو کرد. بی‌شك باستیا، به‌سبب افراطش درخوش‌بینی واعتقادش به‌علل غائی، ازطرف جمیع کثیری از اقتصاد شناسان این مکتب مورد انکار و ایرادواقع‌شده است، معذلك وی برجسته‌ترین شخصیت مسلك آزادی طلبی‌خوش‌بین و حتی می‌توان‌گفت تمام مکتب فرانسه است.

با وجود این اقتصاددان دیگری وجود دارد که هر چند فرانسوی نیست و امریکائی است، ولی اسمش از مکتب خوش‌بینان تفکیك ناپذیر است، و او همان

---

۱. کتاب‌شارل دونوایه Charles Dunoyer دارای این عنوان‌است.
«De la Liberté du travail ou simple exposê des Conditions dans Lesquelles les forces humaines s éxercent avec plus de puissance»
این‌کتـاب قبل از تاریخ فوق، با عناوین دیگر و قطع کوچکتر در سالهای ۱۸۲۵ و۱۸۳۰ نیزبه طبع رسیده‌بود. اندکی‌بعد باز دربارهٔ دونوایه صحبت‌خواهیم‌کرد (درباره‌او مراجعه‌شود به کتاب ویلی، بنام‌آثاراقتصادی دونوایه.
Cf. Villey l, oeuvre économique du Dunoyer, Paris,1899

۲. Les Harmonies économiques

هنری‌کری است که در یکی از فصول گذشته نیز راجع به‌او بحث‌کردیم[۱]. وی از بعضی جهات شایستگی دارد که نامش مقدم برباستیا باشد ، نه‌تنها از جهت قدمت زمانی (زیرا تألیفات‌کری قبل‌از کتاب باستیا بوده وهمو این اقتصادشناس را به‌استنساخ عقاید خویش متهم‌کرده است) بلکه ازجهت مزایای دیگری نیزکه در تألیفات او وجوددارد: از جهت روش بحث ، ازجهت استواری دلایل، از جهت دامنهٔ وسیع بعضی از نظریه‌ها ومخصوصاً نظریهٔ او راجع به‌بهره مالکانه اراضی . در تشریح عقیدهٔ باستیا سعی خواهیم کرد سهمی‌که باید عاید کری شود روشن سازیم .

۱ . کری (هنری ـ چارلس) درفیلادلفی به‌سال ۱۷۹۳ بدنیاآمد و در ۱۸۷۹ وفات یافت . تا ۴۲سالگی شغل اصلیش نشرکتاب‌بود . در۱۸۳۷ و۱۸۳۸ و ۱۸۴۰ سه جلدکتاب اصول اقتصاد سیاسی خودرا : Principles of Political Economy و در ۱۸۴۸ کتاب دیگری بنام «گذشته ، حال ، آینده «The past,the Present and the future» را منتشر کرد که محتوی نظریه اوراجع به بهرهٔ مالکانه بود . تألیفات مهم دیگر او «هماهنگی منافع در کشاورزی و صنعت و بازرگانی ـ Harmony of Interest,agricultural ' manufacturing and commercial در ۱۸۵۰ ، و کتاب اصول علم الاجتماع Principles of Social Science در ۱۸۵۸ و۱۸۵۹ است . تنها کتاب اخیر به فرانسه ترجمه شده‌است .

تاریخهای مذکور واجد اهمیت است . زیرا وقتی کتاب هماهنگهای اقتصادی باستیا بسال ۱۸۵۰ منتشر شد ، کری طی نامه‌ای که در روزنامهٔ اقتصاد شناسان انتشار یافت ویرا متهم به سرقت عقاید خویش کرد ، باستیا که در شرف موت بود ، در همان روزنامه از خود دفاع نمود و اعتراف کرد که نخستین کتاب کری را خوانده است و از عدم ذکر آن پوزش خواست ، ولی عذرش در این‌باره بسیار ناپسند بود ، وآن اینکه کری آن چنان‌درکتابش از فرانسویان بدگوئی کرده که‌او نمی‌توانسته‌است مراجعه به‌کتاب اورا توصیه‌کند (!) . ازآن‌پس جمع کثیری از اقتصادشناسان غیر فرانسوی معتقدشده‌اند که عمل باستیا چیزی جز استنساخ عقاید کری نبوده‌است ، ولی این‌نظریه مبالغه آمیزاست . توارد نظریات از جمله پدیده‌های عادی و جاری در تاریخ عقاید است ، چنانکه اخیراً در مورد نظریهٔ مربوط به «سودمندی نهائی» هم حاصل شده است (مراجعه شود به فصل‌مربوط به‌لذت جویان Hédonistes)

باهمهٔ اینها ، اگرمقام مرکزی این فصل را به‌باستیا تخصیص داده‌ایم و نه به کری، تنها بدین سبب نیست که این تاریخ بیشتر برای خوانندگان فرانسوی نوشته شده و برای آنان امکان مراجعهٔ به آثار باستیا بیش از تألیفات کری فراهم است ، بلکه بدین‌جهت هم هست که کتابهای اقتصاددان امریکائی چون در عصری انتشار یافته که تعلیمات اقتصادی در امریکا رواج نداشته ، تأثیر ونفوذ آنها رویهمرفته کمتر از تألیفات نویسندهٔ فرانسوی، در بحبوحهٔ مبارزات عقاید و افکار بوده است. بالاخره موجب دیگر اینست که مسلك علمی کری یکپارچگی دلنشین کتاب «هماهنگی‌ها» را ندارد؛ چنانکه درآن رقابت اقتصادی آزاد بین ملت‌ها، محکوم گردیده و حال آنکه از رقابت آزاد بین افراد مردم تجلیل شده است ؛ و اختلاف نهاد ، اگر نخواهیم بگوئیم تعارض و تضاد مطلق ، بین این دو مسلك چنان شدیداست که ما ناگزیر دو شخصیت برای کری قائل شده و دربارهٔ وی در دو فصل مختلف از این کتاب بحث کرده‌ایم .

باستیا[1] در فرانسه و خارجه به عنوان مظهر مجسم اقتصاد سرمایه داری شناخته

۱ . فردریك باستیا Frédéric Bastiat بسال ۱۸۰۱ درشهر بایون از یك خانوادهٔ مرفه بازرگان بدنیاآمد . متوالیاً بازرگان ، کشاورز در اراضی لاند (Landes) دادرس دادگاه‌بخش ، عضو شورای ولایتی شهرستان، وبالاخره نمایندهٔ ملت درمجلس‌موسسان۱۸۴۸ بود . در سیاست و کرسی خطابت شهرت بزرگی بدست‌نیاورد . وقت‌کافی‌هم برای‌آن‌نداشت، زیرا از تندرستی بهره‌مندنبود، ودر ۱۸۵۰ به سن ۴۹ سالگی در شهر رم که برای معالجه رفته‌بود : وفات‌کرد .

عمرش کوتاه ودورهٔ فعالیت علمیش کوتاه‌تر بود وبیش از شش‌سال‌دوام‌نداشت . نخستین مقاله‌اش در روزنامهٔ اقتصادشناسان بسال ۱۸۴۳ انتشار یافت و تنها کتاب مخصوص اویعنی «هم آهنگیهای اقتصادی» Les Harmonies Economiques که در ۱۸۴۹ تألیف شده ناتمام باقی ماند . در خلال این اوقات ، رسالات دیگری بنام « خرده هجویات » Petits Pamphlets و سفسطه‌ها Sophismes بر ضد اجتماعیون و حمایت طلبان انتشار داد وکوشش بزرگ ولی بیحاصلی بعمل‌آورد، که در فرانسه اتحادیه‌ای‌ازطرفداران آزادی تجارت ، نظیر آنچه چند سال قبل ازآن در انگلستان به‌رهبری کوبدن به پیروزی رسیده بود ، تشکیل بدهد.

چنانکه ملاحظه می‌شود باستیا زندگانی یك دانشمند نداشت ، بلکه نویسندهٔ صحایف

شده است . نه تنها پرودن بلکه لا سال در کتاب انتقادی و جنجالی معروفش بنام «باستیا ، شولتسه‌دلیچ»[1] و پس از آنها نویسندگان دیگر مانند کرنس[2] و سیدگ ویك[3]

←ومطبوعات بود و اهل کتاب و کتابخانه محسوب نمیشد . معذلك تألیفات ژان باتیست‌سی را در ۱۹ سالگی و اندکی پس از آن کتاب معروف فرانکلین « معرفت نیکمرد ریچارد » (Poor Richard,s Almanack) راخوانده وشیفته آن‌شده بود . خود او به این نکته اعتراف‌دارد ، وفی‌الواقع تاثیر آن در همهٔ نوشته‌ها وحتی در شیوهٔ لباس پوشیدن و رفتارش نیز محسوس بوده‌است . مولیناری‌در روزنامه اقتصادشناسان مورخ فوریه ۱۸۵۱ راجع به او می‌نویسد : «باگیسوان بلند وکلاه‌کوچك و نیم تنهٔ گشاد و چتر خانوادگیش، می‌شد او را بجای دهقانی گرفت که برای دیدن شگفتیهای پایتخت به شهر آمده‌است» .

این جزئیات احوال را باید کسانی به خاطر داشته‌باشندکه باستیا راملامت‌می‌کنند، و بی حق هم نیستند ، که وی پرورش علمی نداشته و حتی بیشتر روزنامه نگار بوده است تا دانشمند اقتصاد .

اگرچه اقتصاد شناسان خارجی به سختی درحق باستیا داوری کرده‌اند،ولی وی در فرانسه پیوسته اقتصادشناسی محبوب باقی مانده‌است . نمك کلامش اندکی زبر ، نیشخندش کمی سنگین ، نقد وبحثش تا اندازه‌ای سطحی است . معهذا اعتدالش ، شعورباطنی‌سالمش، روشنی کلامش ، تأثیر فراموش نشدنی در خواننده باقی می‌گذارد . نمی‌دانم آیا هنوزهم بهتراز کتاب «هم‌آهنگیها» ویا هجویات او می‌توان کتابی را به مبتدیان علم اقتصاد سفارش کرد . بعلاوه خواهیم دید که از لحاظ علمی محض هم سهمش در دانش اقتصاد غیر قابل اعتناء نیست .

۱ . Bastiat Schultze_Delitzsch کتاب هجائی لا سال اقتصاددان سوسیالیست آلمان علیه شولتسه دلیچ رجل‌سیاسی‌واقتصاددان آلمانی (۱۸۰۸ ـ ۱۸۸۵) از بنیانگذاران شرکت‌های تعاونی .

۲ . کرنس (John Elliott Cairness) اقتصاد شناس معروف انگلیسی ۱۸۲۳ ـ ۱۸۷۵ در فصل‌آخر این‌کتاب به‌مبحث جانشینان استوارت میل‌مراجعه‌شود ـ مترجم .

۳ . هنری سیدك ویك Henry Sidgwick (۱۸۳۸ ـ ۱۹۰۰) فیلسوف انگلیسی ، صاحب نظریه‌هـای معروف در علم اخلاق ، مؤلف کتاب «روشهای علم اخلاق Methods of Ethics (مترجم) .

ومارشال[1] و بوهم‌باورك[2] و غیره‌اورا فقط وکیل‌مدافع نظام اقتصادی موجود وفاقد هر نوع روحیه علمی دانسته‌اند . به‌نظرآنان نوشته‌های او چیزی جز تفصیل و اطنابی بر کتاب «معرفت‌نیکمرد ریچارد » فرانکلین نیست ، که تمثیلات آن بجای برهان و دلیل بکار رفته وشفافیت تعریفی انشاء آن،فقط نتیجهٔ تهی بودن‌از معنی است .

ولی واقعاً باستیا شایستهٔ قضاوتی بهتر از اینها است . مردیکه می‌نویسد : «اگر بیچارگی من به آنجا می‌رسید که سرمایه را فقط وسیلهٔ توانگر شدن سرمایه‌دار می‌دانستم ، پیرو سوسیالیسم میشدم » و یا « کار بسیار مهم برای دانش اقتصاد نوشتن تاریخ استثمار است» چنین مردی را نمی‌توان مزدور سرمایه‌داری دانست. هرچندوی خوش‌بینی وآزادی طلبی و برتری دادن به‌اصول اخلاقی ، و اعتقاد به‌علل غائی را که ازصفات ویژه مکتب فرانسه است به‌حد افراط رسانده است. بدی طالع چنین خواسته که وی مشخص نقطهٔ اوج این مکتب باشد ، نقطه‌ای‌که ازآن پس ناگزیر عکس‌العمل صورت میگیرد وآماج تیرهای ملامت و انتقاد می‌شود .

با وجود این اگر جایز باشد ، دلایل باستیا را علیه اجتماعیون پوسیده و ازکار افتاده بدانیم (در عین‌حال‌که طریقه‌های خاص سازمان اجتماعی مورد نظرآنهاهم‌کهنه و بی‌اعتبارشده‌است)، چنین ادعائی درمورداستدلال‌اوعلیه حمایت طلبان صحیح نیست. البته دلایل وی، موجب شکست سیاست حمایت نشد، ولی لااقل قسمتی از براهین‌آنرا بطور قطع از میدان خارج ساخت . هرگاه امروز از هواداران حمایت شنیده نمیشود که دیگرما راباخطر طغیان وهجوم کالاهای خارجی‌وحشت زده نمایند ، هرگاه برهان دیرین مشهور « کارملی » دیگر عرضه نمیشود مگر با صدای آهسته و خفیف ، همه

---

۱ . آلفرد مارشال Alfred Marshal (۱۸۴۲ – ۱۹۲۴)اقتصادشناس انگلیسی، استاددانشگاه‌کامبریج ،مولف‌کتاب‌اصول‌علم‌اقتصاد Principles of Economics (۱۸۹۰) آخرین تألیف اوکتاب «صنعت وتجارت Industry and Trade »۱۹۱۸ است.(مترجم)

۲ . بوهم باورك Bohm – Bawerk ۱۸۵۴ – ۱۹۱۷ ، اقتصاددان اطریشی از نمایندگان برجسته مکتب روانشناسی اقتصادی .

به‌سبب رسالات کوچك هجو آمیز و دلنشین او مانند «عریضه شمع فروشان» و یا «شکوائیه دست راست علیه دست چپ» است . و این نکته‌ای است که غالباً فراموش میشود . هرگز کسی بهتر از باستیا نشان نداده‌است ، تا چه حد عجیب و خنده‌آوراست که در زیر کوهها و فاصله بین‌کشورها تونلها حفره‌کنند و پس از آن در انتهای هریك از آنها سدهای گمرکی عظیم برپا دارند.ویا چه‌اندازه متناقض و بی‌منطق‌است‌که حداقل منافع را برای زمیندار و سرمایه‌دار ، بوسیله حمایت گمرکی تأمین‌کنند ولی‌کارگر از تأمین حداقل مزدمحروم بماند . و یا چگونه عوارض‌گمرکی، مالیاتی است‌که دفاع از آن مشکلتر از مالیاتهای عادی است، زیرا مالیات ، برعدهٔ از افرادمتمکن به‌سودجامعه تحمیل‌می‌شود،وحال‌آنکه‌عوارض‌گمرکی، برتمام‌جامعه‌به‌سودتنی چندتحمیل‌می‌گردد.

ولی‌هنگامی‌که اوخودرا ساده‌لوحانه دردیدگاهی‌منحصراً انفرادی‌قرار میدهد، ودادوستد بین ملت‌ها را عیناً مشابه دادوستدبین افراد می‌داند، ویا وقتی‌کوشش می‌کند با تمثیلات سرگرم‌کننده، ولی بیمایه ، ثابت بدارد، که تجارت خارجی برای آن‌کشور مفیدتر است که موازنه بازرگانیش نامساعدتر است ، و یا فواید و مزایای تجارت بین‌المللی بیشتر عاید کشورهای فقیر و مستمند میگردد ، کامیابیش‌کمتر است[1] .

اما قسمت سازندهٔ عمل باستیا ، کوششی است که برای اثبات هم آهنگی‌های های امور اقتصادی به‌کار برده است . به عقیدهٔ وی : «قوانین عمومی جهان اجتماعی هم‌آهنگند و از هرسو به‌کمال بشریت منتهی می‌گردند» . ولی آیا با همان نظر اول دیده نمی‌شود که همه‌جا، بی‌نظمی و پریشانی حکمفرما است ؟ . به‌این ایراد ، باستیا با ضرب المثل فراموش نشدنی «چیزهـای دیدنی و چیزهای نـادیدنی» جواب می‌دهد و می‌گوید غالباً آنچه دیده می‌شود قابل اعتماد نیست و حقیقت بیشتر در چیزهائی است که دیده نمیشوند ، و اگر تأمل به‌عمل آید معلوم می‌گردد که غالب تعارضات ظاهری ، در واقع عامل تعادل و هم‌آهنگی هستند . درست است که انسان

---

۱ . راجع به‌این مسئله که فایدهٔ تجارت بین‌المللی عایدچه‌کشوری می‌شود به مبحث مربوط به‌استوارت میل مراجعه شود .

آزاد است و می‌تواند با تجاوز به آزادی دیگران هم‌آهنگی را مختل سازد، وازآن جمله حق دیگران را غصب و یا اموال‌آنها راسرقت کند. با ستیا در صدد کتمان آن نیست، و برعکس علیه‌آن اعلام جرم میکند؛ ولی درعین حال معتقد است که نیروهای مختلف در پیرامون انسان و داخل آن در کار است تا هرکس را که منحرف میگردد به‌راه راست برگرداند، بطوریکه سرانجام بخودی خود هم‌آهنگی و تعادل برقرار می‌شود: «من براین‌عقیده‌ام‌که‌بدی‌به‌نیکی می‌انجامد و انگیزهٔ خیرمیشود، درحالیکه نتیجهٔ خیر جز خیر نیست و بنابراین سرانجام در همه‌جا نیکی پیروز میشود»[۱]

واضح است که این مسلك، از حدود اندیشهٔ قوانین طبیعی فراتر می‌رودومتضمن اعتقاد برقوانین الهی میگردد. باستیا اینرا کتمان نمی‌کندو در موارد متعدد مانند فیزیوکراتهاوباعباراتی‌صریحتر از آنهااعلام میدارد: «پروردگار در نهاد هرکس‌انگیزهٔ غیرقابل‌مقاومتی برای میل به‌نیکی، و نوری برای هدایت بسوی‌آن قرار داده است»[۲].

اوگوست‌کنت با بیانی شیوا، علیه: «این روش بیحاصل و این نحوهٔ فکر بی منطق‌که هیچ چیز را قبول ندارد، جز نظامی‌که خود بخود برقرار شود» اعتراض می‌کند وآنرا«به‌منزلهٔ‌استعفای رسمی این‌به‌اصطلاح دانش‌ادعائی معروف به‌علم‌اقتصاد» می‌داند، تابه‌بهانه‌آن هرجاکه‌درنتیحه تحولات‌صنعتی با مشکل بالنسبه خطیری مواجه میشود، از زیربار مسؤلیت شانه خالی‌کند[۳]

---

۱ . مراجعه شود به کتاب Harmonies صفحه ۲۱ (چاپ دهم در مجموعهٔ کامل آثارباستیا) .

۲ . «پدیده‌های اقتصادی نیز خود علت فاعلی دارند و نشانه‌های مشیت الهی هستند» (هم‌آهنگیها، صفحه‌آخر) . «در برابر این هم‌آهنگیها، اقتصادشناس‌مانند عالم به‌علم‌افلاك، ویا دانشمند وظایف‌الاعضاء می‌تواند فریادبرآورد Digitus dei est hic: انگشت‌خدااینجا نمایان‌است» (هم‌آهنگیها، فصل‌دهم‌صفحه۳۹۱). «تاآخر صبرکنید خواهیدددید،اگرهرکس به‌فکر خویش‌است، خدابه‌فکر همه‌است» (هم‌آهنگیها، فصل‌هشتم صفحه ۲۹۰) .

۳ . اوگوست کنت ـ دروس فلسفه تحققی ، جلد چهارم ، صفحه ۲۰۲ ←

حتی از لحاظ دینی و تفسیر امور بنا برمشیت الهی‌هم ، این اعتقاد با ستیا قابل ایراد بود و به‌هرحال با مسیحیت مطابقت نداشت . زیرا برطبق تعلیمات این دین ، خدا آدم را وجهان راآفرید ولی هردو به‌سبب خطای‌آدم به‌تباهی دچار شدند وهرگز از خود و براثر درمان پذیری طبیعی بهبود نخواهند یافت[۱] . مسیح به پیروان خویش می‌فرمود که آدم را در نفس خود بکشند تاآدم جدید خلق نمایند، وبه‌آنها آسمانهای جدید و زمین جدید را نوید می‌داد واین بسی انقلابی‌تر ازخویش‌بینی‌اقتصادی است. خدای باستیا به‌شیوهٔ «خدای‌آدم‌های نیك سرشت» سرودهای برانژه است .[۲]

این هم‌آهنگی ازلی در چه اموری و بوسیله چه قوانینی ظاهر میشود ؟ باستیا جواب میدهد در همه جا و در قوانین همهٔ امور : درارزش ، درمبادلات ، درمالکیت، دررقابت، درتولید، درمصرف‌وغیره. اکنون به‌مهمترین‌اینقوانین که‌به‌زعم او بیش‌ازهمه کاشف از هم‌آهنگی هستند اشاره می‌کنیم .

۱

نظریه ارزش برمبنای خدمت[۳]

نخست قانون ارزش راکه « در علم اقتصاد به‌منزلهٔ شمارش در علم حساب است» موردتوجه قرار می‌دهیم[۴]. ریکاردو چنانکه می‌دانیم، براین‌عقیده بودکه‌ارزش‌هرچیز عبارت از مقدار کار مصرف شده برای تولیدآن است . این نظریه ، بی‌شك با طریقهٔ باستیا سازگاربود . و او با فراغ بال می‌توانست آنرا درجمع «هم‌آهنگیهای» خویش

۱ . درسرود مذهبی‌کلیسای اصلاح شدهٔ کالوینیان چنین‌آمده است: ما شهادت می‌دهیم واعتراف‌می‌کنیم که بخودی‌خود ، عاجز از اجرای عمل‌خیر هستیم» . مراجعه شود به فصل مربوط به عقایدناشی از مسیحیت درجلددوم این‌کتاب .

۲ . برانژه(Béranger (Pierre - Jean - تصنیف ساز فرانسوی ۱۷۸۰-۱۸۵۷-

۳ . Théorie de la valeur - service

۴ . هم‌آهنگیها ، فصل پنجم ، صفحه ۱۴۰

وارد کند : زیرا منطبق بر این اصل عادلانه کلی است که هر ارزش و بنا براین هرمالکیت مبتنی برکاراست. ولیکن باستیا، هرچند روشش غیرتجربی وعاری ازتطبیق باواقعیات‌خارجی بود، معهذا نمی‌توانست بااین‌اندیشه که‌بطوربین‌وآشکار، مباین‌حقایق خارجی است ، خودرا قانع‌سازد؛ زیرا بخوبی‌می‌دیدکه نظریهٔ مذکور مثلا به‌هیچ‌وجه جوابگوی این ایراد نیست که‌چرا ارزش مرواریدی که برحسب تصادف و اتفاق پیدامی‌شود مساوی باارزش مرواریدی‌است‌که با زحمات توانفرسا ازاعماق دریا بدست می‌آید . پس با تشویش ونگرانی درجستجوی توجیهی دیگر برآمد که همانندنظریه ریکاردو اصولی ولی بیش‌ازآن منطبق بر واقعیات باشد .

دراین‌خصوص، کری ، برای‌اصلاح‌نظریهٔ ریکاردو ، توضیح‌زیرکانه‌دیگری‌اظهار کرده بود، مبنی براینکه : ارزش اشیاء مساوی‌است با مقدار کار، ولی نه باکار مصرف شده برای‌تولیدآنها بلکه‌باکارپس‌انداز شده به‌سبب‌تحصیل‌آنها. این‌نظریه، به‌شایستگی از عهده توضیح بسیاری از مشکلات حتی در مورد ناسازترین امور با نظریه ریکاردو بر می‌آمد ، ازآن جملهٔ برمثال مروارید پیدا شده هم صدق می‌کرد و طبیعهٔ باستیا را مجذوب می‌ساخت[1]. مع‌الوصف بازهم بطورکامل او را راضی نمی‌نمود . زیرا اگرحس عدالتخواهی آدمی در مورد متناسب بودن‌ارزش اشیاء با مقدار زحمات مصرف شده برای تولید آنها ارضاء میگردد ؛ در موردیکه ارزش متناسب با کار پس‌انداز شده ، یعنی با کاری است‌که انجام نگرفته و هرگز انجام نمی‌گیرد، بهیچوجه قانع نمی‌شود. دراین حالت‌کجاست‌آن هم‌آهنگی اقتصادی مورد نظرباستیا ؟ آنگاه برقی ازروشنائی برذهن او تابید : آیا کار پس‌انداز شده «خدمتی» در حق خریدار نیست ؟ توضیحی‌که در جستجوی آن بود ، بالاخره بدین شرح پیدا شد : **«ارزش‌عبارت‌ازرابطهٔ بین**

---

۱ . «من‌نشان داده‌ام که مبنای ارزش‌کمتر کار مصرف‌شده از طرف‌کسی‌است که‌آنرا واگذار می‌کند تاکار پس‌اندازشده از طرف کسی‌که آنرا دریافت می‌دارد (در اینجا حق‌بود که باستیا نام کری‌را ذکر می‌کرد) و به همین‌جهت ارزش را درامری قراردارم که جامع این هردو عنصر باشد ، یعنی« خدمت» هم‌آهنگیها ، فصل‌نهم، صفحه ۳۴۱) .

دوخدمت متبادله است»[1] و چون هرملك و هرثروت مجموعه‌ای از ارزش است ، بنا براین می‌توان گفت که مالکیت و دارائی هرکس عبارت ازمجموع خدمت‌هایی است که بوسیلهٔ آن شخص صورت گرفته است . این‌است هم‌آهنگی و چه هم‌آهنگی بهتر و بالاتر از آن می‌توان تصور کرد! . باستیا از شوق این اکتشاف که همه چیز را روشن می‌ساخت، همه را التیام می‌داد ، همهٔ مشکلات را حل می‌کرد به وجد درآمد . مثلا در مورد سئوالی کــه مایهٔ عذاب اقتصاد شناسان بود کــه چرا الماس بیشتر از آب ارزش دارد؟ باستیا جواب میدهد معلوم است ، کسیکه یك قطعه الماس به‌من می‌دهد، خدمتی بزرگتر، ازآنکه،قدحی آب‌دراختیارم می‌گذارد، انجام‌می‌دهد؛ مگرفرض‌کنیم از جمله برتخته پاره نشستگان کشتی غرق شده مدوز[2] باشیم که در این مورد چون خدمت غیر قابل حساب است ارزش‌آن نیز البته عظیم خواهد بود .

تمام راه حل‌های پیشنهادی از طرف اقتصاد شناسان مانند : کمیابی ، صعوبت بدست‌آوردن ، هزینه تولید ، مقدار کار و غیره ، همه در این مفهوم خدمت جمع است . « پس اقتصاد شناسان از هرمسلك و مشرب باید راضی و خرسند باشند . من به‌همهٔ آنان حق میدهم ، زیرا همه حقیقت را فقط از یك جهت مورد توجه قرار داده‌اند ولی اشتباه در طرف دیگر مدال است»[3]

۱ . هم‌آهنگیها ، فصل پنجم صفحه ۱۴۵ .

۲ . مدوز Méduse کشتی که درژوئیه۱۸۱۶ درکرانه‌های افریقای غربی غرق شد و۱۴۹ نفر از نجات‌یافتگان‌آن برتخته پاره‌ای نشستند وپس‌از۱۲ روزسرگردانی ونومیدی بوسیله یك‌کشتی بادی پیداشدند . (مترجم)

۳. هم‌آهنگیها ، فصل‌پنجم،صفحهٔ۱۹۳ : «اجتماعیون، اقتصادیون ، مساوات‌خواهان ، مواخات طلبان، من‌همهٔ شما را در این عرصه به نبرد دعوت می‌کنم . اگر می‌توانید حتی شبه ایرادی علیه مشروعیت خدمات متقابل ومرضی‌الطرفین وبنا براین‌علیه مالکیت بدانسان که من تعریف و تحدید کرده‌ام عرضه نمائید. . . . انسانها در برابر یکدیگر، فقط مالك ارزش‌ها هستند، وارزش‌ها نمایندهٔ خدماتی‌است که‌آزادانه انجام گرفته ودریافت شده‌است» (هم‌آهنگیها ، فصل هشتم، صفحات ۲۶۵ـ۲۶۸) .

←

از طرف دیگر اصطلاح «خدمت» این حسن را دارد که نه‌تنها شامل ارزش به‌معنی خاص، یعنی قیمت اشیاء واجناس میشود، بلکه برقیمت خدمات مولد ثروت‌هم صدق می‌کند، مانند قیمت خدماتی‌که در واگذاری اراضی به صورت مزارعه و اجاره ویا دادن وام بامنفعت وغیره‌وجود دارد، زیرا «کسی‌که مهلت می‌دهد خدمت می‌کند»[۱]

→ اگرحدود این‌کتاب اجازه می‌داد که در بارهٔ اقتصادشناسان ایتالیائی، آن‌چنان‌که شایستهٔ آنها است، بحث نمائیم، در اینجا بایستی از فرارا Ferrara استاد دانشگاه تورن (از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۸) صحبت کنیم،که با نظریهٔ خود در باره ارزش کاملا مرتبط به مکتب کری وباستیا است ومعاصرآنها هم‌بوده‌است. نظریه ارزش او که‌بنای تمام دانش اقتصاد را برپایه‌آن‌قرار می‌دهد، نظریهٔ هزینهٔ‌تولیدمجدداست(Coût de reproduction). به‌عقیده او ارزش اشیاء تابع مقدار کار لازم برای تولیداست ولی نه مقدار کاری که برای تولید مستقیم خود آن اشیاء بـه مصرف می‌رسد، بلکه مقدار کاری کـه برای تـولید مجدد آنها، برای تولید امثال و نظایر آنها لازم وضروری است. مثلا در مورد اشیاء معدود ویا منحصربفرد مانند پرده نقاشی یك هنرمندقدیم، مقدارکار لازم برای تهیه‌شخصی‌که بتواندآن اشیاء را باهمان شرایطتولیدکند (درواقع این‌همان قانون معروف جانشینی‌است که درزمان فرارا هنوز بیان وعنوان نشده بود) و چون در نتیجه ترقی مستمر صنایع، مصرف‌کار یعنی مقدارسعی‌وکوشش‌لازم برای تولید اشیاء، به‌تدریج کاهش‌می‌یابد، هم‌آهنگی مطلوب‌ازاینجا حاصل‌می‌گردد.

به‌عقیدهٔ فرارا همه‌چیزاززمین ومحصولات آن تاسرمایه‌ها وغیره تابع این‌قانون‌است. بدین ترتیب قانون شوم رانت واژگون گردیده و کاهش تدریجی سود سرمایه تأمین می‌شود.

مهمترین آثار فرارا مقدمه‌هایی‌است که برترجمه‌های ایتالیایی کتابهای‌اقتصاشناسان بزرگ نوشته و در مجموعه Biblioteca dell' Economista به‌چاپ رسیده است (تورن ۱۸۵۰–۱۸۷۰در ۲۶مجلد).

۱. هم‌آهنگیها، فصل‌هفتم صفحهٔ ۲۳۶. مشاجرات بین‌باستیا وپرودن‌در۱۸۴۹ راجع به ربح‌سرمایه (منتشرشده درمجموعهٔ آثار باستیا، تحت عنوان: رایگانی بودن اعتبارات) قابل بحث در اینجا نیست. باستیا گاهی براین نکته تکیه می‌کند که وام دهنده خدمتی به وام‌گیرنده انجام می‌دهد وهرخدمت باید پاداشی داشته‌باشد، گاهی‌می‌گویدسرمایه‌قرض‌داده شده مولد ثروت است، مثلا، رنده وسیله می‌شود که نجار تخته‌های بیشتر تولید کند وبنابراین عادلانه‌است که‌مالك آن‌سهمی در محصول داشته باشد. پرودن جواب می‌دهد که ←

ممکن است برباستیا و ظفر نمائی ساده لوحانه‌اش خندید ، زیرا وی متوجه نیست که اگر عبارتش جامع است و همه چیز را شامل می‌شود به‌این جهت است که پوچ و تهی است و مانند آنست که بگوئید : ارزش تابع هراوضاع واحوالی است که موجب مطلوب شدن چیزی می‌شود[1]. بطوریکه پس از این توجیه ، قدمی هم درراه کشف مجهول برداشته نشده‌است (!) به‌علاوه اگر درست دربارهٔ تعریف مذکور دقت شود، معلوم می‌گردد آن جامعیت ادعائی را که باعث فریب باستیا شده‌است ندارد. از آن جمله مشروعیت ارزش وبالنتیجه مشروعیت مالکیت را توجیه نمی‌کند و یا آنرا در لفافهٔ عباراتی مشحون از ریا بیان می‌دارد . زیرا کلمهٔ خدمت موجب تلقین این گمان است (و به همین سبب هم انتخاب شده) که هرارزشی متضمن خیر و نیکی است برای کسیکه آنرا می‌گیرد واجر و پاداش برای آنکه آن را می‌دهد . ولی بسیار ممکن است که چنین نباشد . جای شك و تردید نیست وقتی مالکی خانه و یا زمین واقع در مرکز شهر لندن را به قیمت سرسام‌آور می‌فروشد و یا اجاره می‌دهد و یا سرمایه‌داررباخواری ، وامدار نیازمندی را با ربح سنگین به زیر بار قرض می‌برد و یا سیاستچی نادرستی ، رشوه کلان می‌ستاند تا امتیاز پر سودی به شخصی واگذار کند ، هیچیك از آنان خدمت عظیمی انجام نمی‌دهند ، بدلیل آنکه مورد تقاضا و استدعاء و حتی استرحام بوده‌اند. بنابر این چنین نرخهای سنگین برای قیمت و ربح واجاره

اعتراضی برمشروعیت ربح در نظام اقتصادی موجود ندارد. ولی ربح مقوله‌ای است تاریخی ودر نظام اقتصادی جدید، به‌آسانی ممکن است آنرا حذف کرد. ووسیله استقرار نظام جدیدرا بانك داد وستد خود معرفی می‌کند. ولی این دوپهلوان، چون هرگز شمشیرهای خود را علیه یکدیگر نمی‌آزمایند ودر هوا شمشیربازی می‌کنند ، مباحثهٔ آنان کسالت‌آور است وخدمتی به پیشرفت علم در موضوع مورد بحث نمی‌کند .

۱ . «اوضاع واحوال زیادی ممکن است موجب افزایش اهمیت نسبی یك خدمت بشود . ما برای آن اهمیت بیشتر یا کمتر قائل می‌شویم برحسب اینکه زیادتر یا کمتر مفید به حال ما باشد ویا آنکه عده بیشتر یا کمتر از افرادبتوانند آنرا در حق ما انجام بدهند و یا آنکه محتاج به کوشش و مهارت و دقت و تحصیلات قبلی بیشتر یا کمتر باشد ، ویا آنکه خود مارا بیشتر یا کمتر از این امور معاف بدارد» (همان مأخذ فصل پنجم صفحهٔ ۱۴۶)

و حق‌العمل را بهیچوجه نمی‌توان داخل در تعریف باستیا دانست. از طرف دیگر این تعریف ، همانطورکه از لحاظ علمی و نظری کاشف از چیزی نیست ، از لحاظ اصولی واخلاقی موردنظر باستیاهم، چیزی‌را توجیه نمی‌کند. عنوان خدمت درواقع به منزلهٔ پردهٔ بظاهر زیبائیست که در وراء آن قبیح‌ترین استثمارها و صحیح‌ترین معاملات را بپوشانند، تا همه‌را بزور ودرهم و برهم داخل درهم‌آهنگی جهانی خود بنمایند.[۱]

باوجود این انتقادات‌کاملا بجا، وباوجود عبث بودن‌کوشش باستیا، برای تشریح و توضیح ارزش بوسیله کلمهٔ خدمت ، معذلك‌بیان کلمهٔ مذکور کشفی زیرکانه و حتی می‌توان‌گفت نابغه‌آسا بوده‌است. چه دلیلی بهتراز آن‌که درزبان‌اقتصادی حق‌توطن پیدا کرده‌است . این‌کلمه‌را بعداً ، بخصوص، جزء اصطلاحات‌آن مکتبی می‌بینیم‌که مدعی منضبط‌ترین‌روشهای‌علمی‌است، یعنی‌مکتب‌ریاضی. آنها پیوسته از «خدمات‌مولد» صحبت می‌دارند و بسیار مشکل است کلمهٔ دیگری را یافت که بتواند شامل همه آن عوامل بشود[۲]. ازطرف دیگر اگرچه‌لفظ «خدمت» به‌سبب تضمن‌آن برمفهوم‌نفع‌عالی وشرافت صنفی، همانطورکه سابقاً درمورد «خدمات شاهی» می‌گفتند ، ممکن است در بسیاری ازروابط اقتصادی نظام اجتماعی موجود ، موجب اشتباه بشود؛ واگرچه خنده‌آوراست که این عنوان زیبا را برروی صورت حساب پرداختی به تاجر خرده فروش و یا مأمور وصول مالیات ثبت نمایند ، بازهم بهترین لفظی است که می‌تواند شعار نظام اجتماعی

۱ . به علاوه باستیا خود نیز مجبور به تصدیق این نکته شده است : «من در پی آن نیستم که همهٔ خدمات را واقعی وحقیقی معرفی‌کنم و یا بگویم مواردی نیست که اشخاص در برابر خدمات انجام نداده وجوهی دریافت کنند . اوه ، خدای من ! دنیاپر است از چنین مظالم» (هم‌آهنگیها، فصل پنجم، صفحه ۱۵۷) پس اگردنیا پراز اشخاصی است‌که دربرابر خدمات انجام نداده ویاخدمات خیالی وموهوم ویاامور نامشروع استفاده‌های‌کلان‌می‌برند، دیگر چرا باید هرارزشی وهر ملکی‌را مبتنی برخدمات انجام‌شده دانست ؟ (مراجعه‌شودبه مقاله‌ما درمجله اقتصاد سیاسی سال ۱۸۸۷ راجع به‌مفهوم ارزش درطریقه باستیا .)

۲ . ژان باتیست‌سی کلمهٔ خدمت را بکاربرده بود ولی معنی اصولی ازآن نیت نداشت ومرادش فقط تشخیص ثروت‌های مادی، از ثروت‌هائی بودکه به صورت اعمال‌است .

آینده‌قرار بگیرد. کلمهٔ خدمت تقریباً مشتمل بر همان‌معنی‌است که‌اوگوست کنت و پس‌از او بسیاری از نویسندگان، به عنوان «وظایف‌اجتماعی» ذکر کرده‌اند؛ و استاد مارشال در نطق دلنشین خود آنرا « جوانمردی اقتصادی » نامیده است [1]. وقتی می‌کوشیم جامعه آینده، و یالااقل جامعهٔ‌مطلوبی را در نظر بیاوریم، ناگزیر امیدواریم‌که محرك‌فعالیت‌های اقتصادی انسان ، بجای آنکه، مانند امروز تنها میل سودجوئی باشد ، کم‌کم مبدل به «خدمت اجتماعی» گردد . در آن روز شایسته است که به افتخار باستیا مجسمه‌ای برپا کنند .

۲

قانون‌سودمندی رایگان‌وبهرهٔ مالکانه

قانون ریکاردو راجع به بهرهٔ مالکانه اراضی ، کابوس خوش بینان بود . هرگاه از سوء حظ این قانون مطابقت با واقع داشت ، برای آنها دیگر کاری جز این باقی نبود که جامهٔ ماتم مالکیت ارضی را برتن کنند و حق به اجتماعیون بدهند که آنرا قدرتی اجتماعی می‌دانستند . پس به هر قیمت لازم بود ثابت نمایند که قانون مذکور بی‌اساس‌است . برای نیل‌به‌این‌هدف باستیا اهتمام ورزید تا این‌نظریه‌عجیب‌را به‌اثبات برساندکه‌زمین و یا طبیعت هستی‌خودرا به‌رایگان دراختیار همهٔ انسانها قرار می‌دهد. درقبال این ادعا ممکن است ایراد شود : چطور ؟ مگر گندم و ذغال سنگ و همه محصولات زمین وزیرزمین‌را خریداری نمی‌کنند وقیمت ندارند ؟ باستیاجواب‌می‌دهد: بلی، ولی این‌قیمت‌ها درازای سودمندیهای طبیعی محصولات‌نیست، بلکه فقط در برابر مخارجی‌است که برای تولیدآنها به‌مصرف می‌رسد .

پس‌به این‌حساب درهر محصول دو عنصر و یا دوقشر از سودمندی وجود دارد :

---

۱ . Economic Chivalry ، مراجعه شود بـه مجله Economic Journal مارس ۱۹۰۷

قشری که مربوط به کار است و مانند هر کار بهای آن باید پرداخته شود و رایگان نیست وارزش نام‌دارد؛ وقشری که مربوط به طبیعت‌است ومانند خود طبیعت درازای آن چیزی پرداخته نمی‌شود و رایگان است و اضافه برمعامله است . اگر این‌قشر زیرین مجهول مانده ، هرچند اهمیت آن محتاج به توضیح نیست ؛ به‌این‌سبب است که هیچوقت در قیمت‌اجناس ظاهر نمی‌شود وهمیشه از چشمها پنهان است زیرا رایگان است .

ولی‌چیزی که رایگان‌است متعلق‌به عموم‌است ، مثل‌هوا و نور آفتاب و آب انهار. بنابر این در زیر قشر نمایان ارزشها که مالکیت خصوصی افراد را تشکیل می‌دهد ، قشری نامرئی وجود دارد که‌مشترك و متعلق به عموم است : «آنچه بنابر تقدیر الهی مشترك آفریده‌شده‌است در خلال همهٔ معاملات‌انفرادی‌انسان مشترك‌باقی‌می‌ماند» .

باستیا می‌گوید «قانون اصلی هم‌آهنگی اجتماعی همین است» . مالك زمین که درنظریه ریکاردو ، بسان اژدهای نگهبان گنجینه‌های طبیعی ظاهر می‌شد،که هرکس بخواهد بهره‌ای از آن ببرد، باید باجی به او بدهد و یا در عبارات آتشین پرودن علیه مالکیت، صورت مجرمی‌پیدا می‌کرد که غاصب عطایای الهی است ؛ در طریقهٔ باستیا فقط مانندواسطه‌ای‌است، بین‌طبیعت ومصرف‌کننده ومانند خادمی است که از سرچشمهٔ مشترك‌روستا برای‌مخدوم‌خویش آب بیاورد ومستحق‌اجرت‌باشد ، نه‌مستحق قیمت‌آب که رایگان‌است بلکه اجرت‌عمل وزحمت آوردن آنرا[1] .

---

۱ . «ومن می‌گویم ، خیر ، شما ای مالك، عطایای‌الهی را نربوده‌اید . درست است شما آنهارا رایگان ازدست طبیعت گرفته‌اید ، ولی شماهم آنهارا رایگان به برادران خود منتقل‌می‌کنید ، بدون‌آن‌که چیزی‌برای خود نگاه بدارید .... پس‌بافراغ‌بال، بدون‌وحشت، وبدون‌نگرانی‌زندگی کنید»(هم‌آهنگیها ، فصل‌هشتم، صفحه ۲۵۷) .

«زغال‌سنك مجاناً دربین‌آدمیان پخش‌می‌شود. این‌کلام‌نه عجیب‌است ونه مبالغه‌آمیز. ذغال‌سنك مثل‌آب‌سیلابها رایگان‌است. شرط‌استفاده ازآن فقطاینست‌که به‌خود زحمت رفتن وآوردن آنرا بدهند و یا به‌کسی اجرت بپردازند که متحمل این زحمت شده است» (همان کتاب ، فصل دهم صفحه ۳۶۲) . باستیا نمی‌گوید سود سرمایه که بین سهامداران تقسیم می‌شود ، اجرت زحماتی‌است که آنان برای استخراج ذغال متحمل شده‌اند . مورد نظر او←

ولی موزونی جهان اجتماعی وهم‌آهنگی آن بازهم بیش‌از اینهاست . از این‌دو عنصر که در ترکیب هر ثروتی وارد است، عنصری بهادار وشخصی ، و عنصری رایگان ومشترك ، عنصر اولی تدریجاً و به مرور زمان اهمیت خود را به نسبت دومی از دست می‌دهد . زیرا این‌قانونی ثابت وهمگانی است که براثر ترقیات مداوم‌صنعت ، کوشش لازم برای تحصیل و تولید اشیاء معین بتدریج‌کاهش می‌یابد . کارجدید تقریباً همیشه ، بیش‌ازکار قدیم مولد ثروت‌است ، واین‌کیفیت در مورد همهٔ محصولات عمومیت دارد : در موردگندم، درمورد ذغال‌سنگ وهمچنین در مورد فولاد و منسوجات . نه‌تنها برای محصولات ، بلکه درمورد خودزمین‌هم روز بروز مخارج دایر کردن و بارور ساختن کشتزارهای تازه‌کمتر می‌شود، همچنان‌که‌مخارج نسبی ساختن و برپا داشتن‌کارخانه‌های جدیدهم تنزل می‌یابد . ولی بر عکس سهم سودمندی عنصر طبیعی کاهش پذیر نیست : «گندم امروزه همان خاصیت را داردکه درزمان طوفان نوح‌داشته است» .

نتیجه چیست ؟ نتیجه این‌است که‌چون هر ملکی مجموعه‌ای از ارزش‌هااست، هرچه ارزش‌ها کاهش‌می‌یابد قدرت واهمیت نسبی مالکیت هم کمتر می‌گردد ، وازاین عاقبت محمود «کیفیت معجزه‌آسائی بردانش‌اقتصاد مکشوف‌خواهدشد ، که اگر اشتباه نکرده باشم ، هنوز آنرا احساس نکرده است» [1] وآن اینکه در هر جامعهٔ مترقی سهم مشترك و رایگان، پیوسته‌افزایش می‌یابد در حالی‌که، سهم قسمت بهادار و تملك شده همواره‌رو به کاهش است . جامعه فعلی بدون آنکه خود متوجه باشد از هم اکنون اشتراکی‌است وروز بروز اشتراکی‌تر می‌شود .

اندیشه مذکور ، در واقع لطیف ودلنشین است ، زیرامالکیت‌های‌فردی رابسان

زحمتی‌است که آنان برای پس‌اندازکردن بخودداده ووسیله بهره‌برداری ازمعدن را فراهم آورده‌اند .

ژان‌باتیست سی نیز قبل‌از او ازرایگان‌بودن عوامل طبیعت سخن‌رانده‌بود ولی‌وی از عواملی صحبت می‌کردکه هنوز تحت‌تملك درنیامده وبنابراین در اختیارعموم هستند ، مانند هوا ونور و آب وغیره .

۱ . هم‌آهنگیها ، فصل‌هشتم، صفحه ۲۵۶ .

جزایری نشان می‌دهد که در دریای اشتراکی پهناوری محصور شده باشند، دریاییکه بالامی‌آید، وبتدریج کرانه‌های جزایررا درکام خودفرومی‌برد ؛ تاروزی برسدکه‌کار قدرت‌مطلق بیابد ، یعنی‌پیشرفت دانش‌وفنون، سعی‌وزحمت را ازبین برد. درآن روز آخرین جزیرهٔ مالکیت در دریای متصاعد سودمندی های رایگان فرو خواهد رفت ، و بدین ترتیب باستیای فیروزمند فریاد می‌زند: «ای اشتراکیان ! شما دررؤیای اشتراك هستید ، شما آنرادارید ، نظام اجتماعی همه سودمندیها را مشترك می‌سازد ، به شرط آنکه دادوستد ارزشهای تحت‌تملك ، آزاد باشد»[1]

ولی باستیاکه‌آن همه با سفسطه مبارزه کرده است ، خود تمایل شدیدی به آن دارد. هرگاه بخواهیم بدانیم‌که درزیراین استدلال درخشان چه‌مطلبی نهفته است، فقط به این نتیجه میرسیم که به عقیدهٔ وی بهرهٔ مـالکانه وجود ندارد ، زیرا ارزش همهٔ محصولات و ازآن جمله محصولات طبیعی هرگزاز مخارج تولیدآنها تجاوز نمی‌کند و چون مخارج تولید همواره رو به کاهش است ، ارزش محصولات هم خود بخود پیوسته کاهش می‌یابد .

اما این ادعا متکی به هیچ دلیلی نیست . بهیچوجه مسلم نیست که محصولات زمین پیوسته تابع قانون رقابت باشد ، و برطبق قانون مذکور قیمت‌آنها تاسطح هزینهٔ تولیدآنها تنزل‌کند، وبه‌طریق اولی‌مسلم‌نیست‌که ارزش‌آنها تاحدکمترین هزینه‌تولید کاهش بیابد . بنابراین استدلال مذکورنه نظریهٔ بهرهٔ مالکانه ناشی از انحصار زمین ها را نفی میکند و نه نظریه بهرهٔ اختلافی‌آنها را . البته سهمی از حقیقت درکلام باستیا هست وآن اینکه طبیعت موجد ارزش نیست و قیمتی از بابت عمل خود نمی‌خواهد . درواقع‌کسی مدعی نیست‌که درقیمت ذغال سنگ و یا گندم دیناری برای پرداخت به خاصیت حرارتی این ویا خاصیت غذائی‌آن وجود داشته باشد . درست است‌که طبیعت چیزی مطالبه‌نمی‌کند ولی درست نیست‌که مالك اضافه بـر اجرت کار و مخارج تولید محصولات خود، چیزی نخواهد! اوبه چنین امری راضی نخواهد شد ، مگرآنکه وضع

---

۱ . هم‌آهنگیها ، فصل پنجم ، صفحه ۱۴۲ .

رقابت ویرا ناگزیر سازد . اما چنانکه می‌دانیم ، رقابت مطلق تقریباً هیچوقت وجود ندارد . موضوع عمده واصلی نظریه‌های اقتصادی اینست که معلوم نماید ، چرا ، قیمت فروش عموماً بیش‌از هزینهٔ تولیداست و این اضافه به چه ترتیب درمقوله‌های مختلف که بهرهٔ مالکانه و سود و اضافه ارزش نامیده میشود ظاهرمیگردد .

درحقیقت باستیا به ضعف استدلال خویش توجه داشت . او میدیدکه مالك يك تاکستان مشهور و یا صاحب يك زمین‌واقع درخیابان شانزه لیزه، برای قیمت محصولات و یا زمین خود مبالغی به مراتب بیش‌ازاجرت‌کار دریافت میکنند . آن وقت ناچار به نظریه‌اش در باره ارزش پناه میبرد و میگفت چه اهمیت دارد ، زیرا مالك به هرحال قیمت «خدمت» انجام داده خود را میگیرد . فرض‌کنیم چنین باشد ، ولی آیاهمین‌خود مدلل نمی‌داردکه متصرف ثروتهای طبیعی‌بودن، وسیله‌ای است‌که قیمت خدمت انجام شده از طرف مالك را تا آخرین سرحد نیازمندی خریدار ترقی بدهد ؟ دیگر از آن وضع به اصطلاح اشتراکی و از آن اموالی‌که مالکان بطور رایگان به برادران خود منتقل می‌کنند ، بدون‌آنکه چیزی برای خود بردارند ، چه باقی خواهد ماند ؟ [1]

---

۱ . به‌نظر نمی‌رسد که باستیا مسئله بهره مالکانه را کاملا مطالعه کرده باشد . فصلی ازکتاب هم‌آهنگیها که‌دارای این‌عنوان‌است ناتمام مانده‌است . ولی‌یکی از شاگردانش بنام فون‌تونه Fontenay ،کتاب جامعی دراین‌باره تصنیف‌کرده که باآنکه عالی‌است، امروزه بکلی فراموش ومتروك شده‌است . وی دراین کتاب (Du Revenue foncier، ۱۸۵۴) می‌خواهد ثابت‌کند که :

اولا ــ بهرهٔ مالکانه اختصاصاً ، ریکاردوئی، یعنی‌بهرهٔ اختلافی، وجودخارجی‌ندارد ، زیرا همهٔ زمین‌ها معادل یکدیگرند ، بشرط آنکه زراعت هر يك از آنها متناسب با نوع زمین‌باشد .

ثانیاً ــ بهرهٔ منسوب به حاصلخیزی طبیعی ، یعنی بهره مورد اعتقاد فیزیوکراتها و آدام اسمیت هم ،وجود ندارد ، زیرا هر سودمندی (و نه تنها هر ارزشی) ناشی از کار است . هلو ، انگور ، دانه‌های گندم ، گاوهای فربه و غیره همه محصول صنعت آدمیان هستند. طبیعت همیشه‌ناتوان بوده‌وخواهدبود . این ایراد بسیار صحیح است، اگر طبیعت را «تنها» عامل تولید بدانند ولی همین‌نکته را در موردکار، اگر آنرا‌ هم تنها عامل بدانند، می‌توان گفت.

چقدر عالی‌تر بود نظریهٔ کری ! چه از جهت ارزش علمی و چه از نظر مفهوم اجتماعی بزرگ آن . وی با همهٔ نظریه ریکارد و مواجه می‌شود وآن را مـورد انتقاد قرارمی‌دهد وحال‌آنکه ظاهراً باستیافقط‌اطلاعات ناقصی‌ازآن داشت.دربرابراین‌عقیده که ارزش گندم بطور روز افزون ترقی می‌یابد زیرا انسان پس‌از آباد کردن زمینهای مرغوب ناگزیر به زمینهای پست درجه دوم و سوم می پردازد ، کری می‌گفت کاملا برعکس ، آدمیان در وهله اول از زمینهای فقیر شروع می‌کنند و سپس تدریجاً به زمین های قویترو غنی‌ترمیرسند و بالنتیجه براثرافزایش قدرت باردهی‌زمین‌ها، قیمت غلات تدریجاً کمترمیشود . دلایلی‌که برای توضیح این باژگونی در ترتیب کشت وکار اقامه می‌نماید جالب است . میگوید : برای زمینها همچنان‌که برای همه نیروهــای طبیعت ، ترتیب اهلی‌کردن و در اختیار گرفتن آنها در جهت عکس قدرت آنهاست . همانطورکه نیروی حیوانات را قبل‌از نیروهای باد وآب و اینها را پیش‌از بخار وبرق مورد استفاده قرار داده‌اند ، در مورد زمینها نیز به همین ترتیب عمل شده است . چه زمینی‌حاصلخیزاست ؟ زمینی‌که درحال طبیعی پوشیده از فیضان‌گیاههای درهم پیچیده است‌که بایدآنها را ریشه‌کن‌کرد و نیز زمینی رسوبی‌که باید آنرا از دست آب بیرون آورد . « غنی ترین زمینها مایه وحشت نخستین‌مهاجران است»[1]. زیرا بر آنان یا به صورت جنگلهای بکرجلوه میکنندکه باید درختان‌آنرا از پا درآورند و با درندگان آن پیکارکنند، و یا به شکل باطلاقها و مردابها،که باید آنرابخشکانند، و یـا مراکز عفن وآلوده و بیماری‌زا که گورستان آدمیان است . نسلهای متعدد باید فرسوده شوند تاآدمیان براین زمینها پیروزگردند . درانتظار چنان روزی نورسیدگان به هر سر ـ زمین ، درپناه بلندیها، زمین‌های سبك و نرم، متناسب با وسایل ضعیف خود را انتخاب میکنند که به علت ارتفاع محل تأمین بیشتری دارد و در آن بهتر می توانند از خود دفاع‌کنند .

۱ . مراجعه شود بـه کتاب « اصول علم الاجتماع » کـری ، ترجمه فرانسه (Principes de la science sociale) ـ جلداول صفحه ۱۲۹ .

چنان مینماید که این نظریه باسیر کشت وکاروترتیب مهاجرنشینی درسرزمینهای جدید و با جریان تاریخ و تمدن قدیم مطابقت داشته باشد . درگذشته آدمیان نخست درمکانهای مرتفع وبرروی تپه‌ها، اجتماعات خودرا تشکیل میدادند و دهکده‌هاوقصرها بنا میکردند وپس‌ازآن بتدریج ، آرام‌آرام وبااحتیاط به جلگه‌ها و دشت‌های گسترده سرازیر میشدند . هنوز هم در فرانسه بسیاری از « شهرهای تازه » دیده می‌شودکه در جلگه‌ها برپا شده‌اند، درحالیکه شهرهای قدیم به‌فاصلهٔ نزدیکی ازآنها برروی تپه‌ها وکوهها قراردارند. هرکولان‌افسانه‌ای‌که به‌مقام‌خدایان رسیده‌اند برای‌آنکه درآغوش خویش اژدهای هفت سر لرن[1] را خفه کرده و یا با پیکانهای خود پرندگان دریاچه ستیمفال[2] را ازبین برده‌اند ، شاید ازنخستین قهرمانان بشری بوده‌اندکه زمینهای رسوبی ومردابی راآباد ساخته‌اند .

البته براین‌دلیل هم‌می‌توان، همان‌ایرادبرنظریه‌ریکادور راوارد ساخت، که‌فقط برمحل‌ومحیط‌معین‌صادق‌است. نظریهٔ‌ریکاردو چنانکه دیدیم‌براوضاع واحوال‌مخصوص انگلستان درآن‌زمان صدق‌می‌کرد، یعنی‌بروضع‌آن‌جزیرهٔ تنگ وبهم فشرده‌که تقریباً همه‌زمینهای‌آن‌تحت‌کشت‌وکاردرآمده وفشارجمعیت برآن‌محسوس‌بوده‌است، درحالیکه نظریه‌کری به‌نحوی نمایان برقارهٔ عظیم‌جدیدی صدق‌می‌کرد، که جمعیت قلیل ونفوس پراکنده‌آن، دربعض‌ازجزیره‌های‌کوچك‌کشت وزرع، دروسط اقیانوسی‌ازجنگلهای‌بکر وچمن‌زارهای‌گسترده سکونت‌گزیده‌بودند. بنابراین‌جایزاست‌گفته‌شودکه این‌دو نظریه منافی‌یکدیگر نیستندزیرا براوضاع‌واحوال مختلف و یاصحیحتر بردومرحله متوالی از تحول‌اقتصادی‌صدق‌می نمایند، ولی‌به‌نظرمی‌رسدکه سرانجام‌ودرمرحله‌نهائی‌برد بانظریه ریکادوباشد، زیرامنطبق‌برحالت‌پیشرفتهٔ‌تمدن وتحول‌اقتصادی است . اگرکری‌هم دراین زمان‌کتاب‌خودرامی‌نوشت‌شاید بیان‌دیگری‌دربارهٔ‌آن می‌داشت، زیرادیگردرست‌نیست گفته‌شود که‌در آمریکا هنوز حاصلخیزترین زمینها دست‌نخورده باقی‌مانده‌اند برعکس

۱ . لرن Lerne

۲ . ستیمفال Stymphale

مسلم‌است که‌دیگرزمینی برای‌آبادکردن باقی نمانده، جززمینهای فقیروغیرقابل‌آبیاری که فقط برای دیم‌کاری‌مناسب‌است. حتی در ایالات معروف به فاروست[1]، ازهم اکنون نظریه ریکادو بیش از نظریه‌کری منطبق بر اوضاع واحوال است که در همه جای آن بهرهٔمالکانه برای اراضی ظاهرگردیده‌وبعض‌از ملیاردرهای کنونی آمریکا ثروت‌خودرا از آن بدست‌آورده‌اند[2].

بسیار محتمل است که باستیا ازاین نظریه‌کری اطلاع نیافته‌باشد. زیرا تشریح آن بیشتر درکتاب «گذشته، حال‌وآینده» و کتاب «اصول علم‌الاجتماع» صورت گرفته که اولی اندکی قبل‌از فوت باستیا ودومی ده‌سال پس‌ازآن منتشر شده‌است. به هرحال سزاواراست که از هردوی آنها برای این‌اندیشهٔ دلنشین و زیبا قدردانی کنیم (اگرچه فقط به‌صورت آمال وآرزو باشد) که بتدریج با پیشرفت قدرت انسان برطبیعت، تلاش آدمی وموانع‌و ارزش، که نتیجهٔ مشکلات تحصیل ثروت‌است،کاهش یابد و ثروت واقعی، برای‌همه، فزونی‌گیرد و مستمندترین افرادبیش ازدیگران متمتع‌شوند[3].

---

۱. Far_west

۲. حتی مثلا در الجزیره، که بدواً صحت نظریه کری تأیید می‌شد، زیرا جلگه حاصلخیز متیجه Mitidja، قبل ازآباد شدن، قریب دونسل ازمهاجران‌را درکام خود فرو برده‌بود، ولی اکنون دیگرمسلم‌است که اراضی دست‌نخورده جززمینهای پست درجه دوباقی نمانده‌است.

۳. «ثروتمندی‌عبارت‌است از قدرت حکمفرمائی برطبیعت وخواستن هرروزخدمات رایگان بیشتر از آن (کری، اصول علم‌الاجتماع، فصل دوازدهم)

«به نسبتی که قدرت آدمی بر ماده فزونی می‌یابد، قدرتش بر روی همنوعان کاهش می‌پذیرد وبه‌استقرار مساوات نزدیکتر می‌شوند» (کری همان کتاب جلدسوم صفحه ۱۲۲) مثلا مقایسه کنید برابری نسبی مسافرین راه آهن را (با وجود درجات مختلف آن) با مسافرت‌های سابق بوسیله گاریهای پستی‌وغیره.

۳

قانون‌توزیع ثروت بین‌سرمایه‌و‌کار

تنها قانون بهرهٔ مالکانه زمین نبود که برای خوش بینان نغمهٔ ناسازی بشمار می‌آمد ، بلکه این‌قانون‌دیگر هم بود که «سود سرمایه لزوماً در جهت عکس دستمزد کارگران تغییر می‌یابد» . در برابر این قانون و برای رد آن باستیا قانون هم‌آهنگی دیگری را عرضه کرد که بر طبق آن منافع کار و سرمایه متعاون و پشتیبان یکدیگر هستند و هردو باهم ترقی می‌کنند ولی سرعت ترقی سهم کار از سهم سرمایه زیادتر است[۱] .

باستیا فکرخویش را باجدول ذیل نمایش می‌داد وآن‌را «قانون بزرك ، عالی ، تسلی‌بخش، جبری وانعطاف ناپذیر سرمایه» می‌نامید .

دوره‌ها	محصول کل	سهم‌سرمایه	سهم‌کار
دورهٔ‌اول	۱۰۰۰	۵۰۰(۵۰درصد)	۵۰۰ (۵۰درصد)
دورهٔ‌دوم	۲۰۰۰	۸۰۰(۴۰درصد)	۱۲۰۰ (۶۰درصد)
دورهٔ‌سوم	۳۰۰۰	۱۰۵۰(۳۵درصد)	۱۹۵۰ (۶۵درصد)
دورهٔ‌چهارم	۴۰۰۰	۱۲۰۰(۳۰درصد)	۲۸۰۰ (۷۰درصد)

استدلالش بسیار ساده و حتی کودکانه و فقط مبتنی بر قانون معروف تنزل نرخ ربح‌است، که بسی قبل‌ازاو بوسیله تورگوواقتصادشناسان دیگر اعلام‌شده‌بود . می‌گوید هرگاه‌سرمایه بجای آنکه پنج‌درصد ربح‌بگیرد ، سه درصد دریافت‌کند، سهمش تنزل خواهدیافت، وهرگاه سهمش در محصول بتدریج کاهش یابد ناگزیرسهم کارگر بیش از پیش زیادترخواهدشد .

۱ . هم‌آهنگیها ، فصل هفتم ، صفحه ۲۵۰ ــ «پس ای سرمایه‌داران وکارگران دیگر همدیگررا به چشم حسد وبی‌اعتمادی ننگرید» (همان ماخذصفحه ۲۵۲) .

البته کاهش **نسبی** سهم سرمایه مانع از آن نیست که **سهم مطلق** آن ، در صورت افزایش محصول کل ترقی نماید ، و این وضع عادی هر جامعهٔ مترقی است ، معذالك باوجود زیادشدن سهم سرمایه ، افزایش نسبی سهم آن کمتراز افزایش نسبی سهم کاراست. مثلا هرگاه محصول کل سه برابر بشود، سهم سرمایه فقط دو برابر افزایش می‌یابد وحال آنکه سهم کار چهار برابر می‌شود .

زهی تأسف که این استدلال سفسطهٔ محض است ! نخست می‌توان گفت که ارقام جدول فوق واهی و صرفاً برای غرض مذکور ترتیب داده شده است . از طرف دیگر بهیچوجه مسلم نیست ، تنزل نرخ ربح که نظر باستیا براساس آن بناشده ، قانون عمومی ، ثابت و همیشگی باشد . تاریخ تحولات اقتصادی، برعکس نشان می‌دهد که این قبیل امور تابع نوسانات ادواری است ، چنانکه در ازمنهٔ اخیر نرخ ربح مجدداً بطور محسوس ترقی کرده است .

قانون ادعائی مذکور بازهم بیش از اینها مشکوك است ، هرگاه تنزل را مختص به نرخ ربح سرمایه به معنی اخص ندانیم ، بلکه بدانسان که باستیا تصور کرده است ، شامل سود کارفرما ومنافع شرکاء وهر نوع برداشتی به نفع سرمایه هم بکنیم .

ولی، حتی برفرض ثبوت ، آیا قانون کاهش نرخ سود، دلیل بر کاهش سهم سرمایه خواهد بود ؟ مسلماً خیر در مورد سرمایه گذاریهایی که قبلا در کارخانه‌ها و معادن وراه‌آهن وقرضه‌های دولتی وغیره صورت گرفته، وبه‌شکل اوراق واسناد بهادار درآمده‌اند. از منافع این سرمایه‌ها دیناری کم نخواهد شد و حتی نتیجه تنزل نرخ ربح سبب ترقی قیمت اسناد واوراق مذکور یعنی ترقی سرمایه‌های سابق می‌شود . همهٔ سرمایه ــ داران براین جریان واقف هستند و به‌حساب پیش‌بینی آن سوداگریها می‌کنند.[1]

۱ . هرگاه نرخ ربح از ۵ درصد به ۳درصد تنزل کند ، اسناد خزانه ۳درصد دولت فرانسه که‌بهای آن دربورس ۶۰ فرانك است فوراً به یکصد فرانك خواهد رسید ، چنانکه قبل‌ازجنك وضع بر همین منوال بود . یعنی کاهش درآمد واضافه شدن مبلغ سرمایه . عجب معامله زیبایی ! کاهش نرخ‌ربح موجب کم‌شدن سهم سرمایه گذاریهای سابق نمی‌شود مگر در موارد خاصی که دولت بخواهد از وام جدید استفاده کند ووامهای‌قدیم‌را به وام از نوع جدید تبدیل نماید .

بنا براین فقط درمورد سرمایه‌گذاریهای **جدید** ، ممکن است تنزل‌ربح موجب تقلیل سهم‌سرمایه‌بشود . ولی‌اگر این سرمایه‌ها باردهی کمتری داشته باشند ، آن‌وقت بخوبی ممکن است در محصول کمتر ، نرخ ربح حتی اگر هم کم شده‌باشد ، نماینده برداشتی مساوی وبلکه بیشتر ، ازسهم‌کار باشد. چنین وضعی بسیار محتمل است ، زیرا اقتصادشناسان معتقد به تنزل تدریجی نفع‌سرمایه ، این کیفیت‌را دلیل مدعای‌خود قرار می‌دهند، که باردهی سرمایه جدیدعموماً کمتر از سرمایه‌گذاریهای سابق است .

خلاصه و در یك کلام ، مسئله نرخ ربح که حاکی از وجود رابطه‌ای بین‌ارزش سرمایه وارزش درآمد است ، به هیچوجه دلالت بر این امر ندارد که در میزان کل محصول چه‌سهمی عاید کارگر وچه سهمی عاید سرمایه‌دار می‌گردد.[1]

نه تنها استدلالی‌که باستیا، بزعم خود برای‌اثبات قانون تقسیم محصول، بین کار وسرمایه‌کرده ، غلط وبی‌اساس‌است ، بلکه خود قانون مذکوررا هم‌سیر و جریان امور تکذیب‌نموده‌است . برطبق‌آمارهای‌جدید ، علی‌رغم قانون ادعائی تنزل‌ربح، وباوجود عوامل جدیدتر ومؤثرتر، مثل‌فشار کارگران وسازمانهای‌کارگری واعتصابات‌ومداخلات گوناگون قانونگذاری ، باز سهم عاید سرمایه از مجموع درآمداجتماعی ، در جریان قرن۱۹ ، سریعتر از سهم‌کار افزایش یافته‌است .[2]

۱ . واین نکته چنان صحیح‌است که می‌بینم بعداً رودبرتوس درست نقطهٔ مقابل باستیا را می‌گیرد وبه اتکاء قانون مزدها معروف به «قانون مفرغ» مدعی می‌شود که سهم مربوط به سرمایه پیوسته افزایش می‌یابد ، در حالیکه سهم مربوط به کار بدون انقطاع تنزل پیدا می‌کند . ولی استدلال رودبرتوس محکمتر از استدلال باستیا نیست (مراجعه شود به مجله Revue d Économie Politique ماه مارس ۱۹۰۵ به مقاله‌آقای ریست تحت‌عنوان : دو سفسطه‌اقتصادی) . نظریه باستیا درتألیفات سابق‌کری دیده می‌شود . این نظریه بطور کامل مقبول مکتب آزادی‌طلبی قرارگرفت . (مثلا مراجعه شود به کتاب پل لوروا بولیو راجع به‌توزیع‌ثروتها .)

۲ . مراجعه شود به‌کتاب دروس اقتصادی‌ژید ، جلد دوم صفحه ۳۴۴ : ترقی مزدها وهم‌چنین به دروس‌اقتصادی‌کولسونGolson (جلد سوم صفحه ۳۶۶) به عقیده کولسون←

۴

تابعیت تولیدکننده نسبت به مصرف کننده

باستیا برای این اصل اهمیت فراوان قائل بود . ولی از چه جهت آنرا «هم آهنگی» می‌دانست ؟

از این جهت که تابعیت تولید کننده نسبت به مصرف کننده دلیل تابعیت نفع خصوصی در برابر مصالح عمومی است .درست است که تولیدکننده، فقط ازمنافع خود الهام می‌گیرد و صرفاً در تعقیب استفاده و سود شخصی است،ولی چون هرابداعی و هراختراعی که وی برای افزایش منافع خود می‌کند سبب کاهش قیمت می‌شود، سرانجام ثمرهٔ کار و کوشش عاید مصرف کننده می‌گردد[1] . بدینسان قانون رقابت و ارزش و همه قوانین اقتصادی، تولید کنندگان خودخواه را ناگزیر می‌سازند که خواهی نخواهی نوع‌دوست باشند . قوانین مذکور آنهارا برای مصلحت عموم فریب می‌دهند. آنها تصور می‌کنند برای تحصیل درآمد بیشتر خود کوشش می‌کنند ولی درواقع نتیجه تلاش آنان ارضاء حوایج عموم به بهترین ترتیب وارزان‌ترین قیمت ممکن است . اینست معنی هم آهنگی در جهان اقتصادی !

پس همهٔ مسائل معضل اقتصادی را باید به این اصل برگرداند و آنرا ضابطهٔ کلی قرارداد : که مناسبترین و باصرفه‌ترین طریقهٔ عمل برای مصرف کننده کدام است ؟ و بر خلاف معمول جاری هرگز در این فکر نبود که برای تولید کننده چه ترتیبی

→سهم حاصل ازدرآمد ثروتها و مؤسسات اقتصادی ازسال ۱۸۲۰ به بعد چهار برابر گردیده وحال آنکه سهم دستمزد کارگران به نسبت یک تا سه برابر و نیم اضافه شده است .

۱ . «مصرف کننده وعامه مردم ، نسبت به زیان و یا سودی که بدایةً به این طبقه و یا آن طبقه از تولید کنندگان می‌رسد، به منزلهٔ زمین است در برابر برق. یعنی مخزن عمومی و مشترکی است که همه از آن خارج می‌شود و همه پس از چند چرخ کم و بیش طولانی.... دوباره به آن برگشت می‌کند . بنا بر این همه مسائل را (اگر بخواهند نتایج کلی وثابت آنهارا درك نمایند) باید از نظرگاه مصرف کننده مورد مطالعه قرار بدهند». (هم آهنگیها ، فصل یازدهم، صفحه ۴۱۴)

مفیدتر است . مثلادرمورد تجارت بین‌المللی ، امروزه همه در اندیشهٔ منافع تولیدکننده هستند، و سیاست حمایت را درپیش می‌گیرند؛ ولی‌اگر مصلحت ومنفعت مصرف کننده موردتوجه واقع می‌شد ، اصل آزادی تجارت بطوربدیهی وخودبخود برقرار می‌گردد. ونیز در مورد مقایسه مخارج دولتی نسبت‌به مصارف شخصی ، و یا به اصطلاح باستیا «شیشه‌های شکسته» ویا«باروت‌سوخته»[۱] ، اگرصرفاً نفع تولیدکننده‌را در نظر بگیرند، این نوع مصارف را جایز و حتی‌لازم هم خواهند دانست ؛ ولی اگر توجه به مصلحت مصرف کننده بشود ، بدون تردید این اتلاف ثروتها به عنوان مصارف بیهوده در خور محکوم شدن است .

باستیا به‌اثبات تقدم اقتصادی مصرف‌کننده اکتفا نمی‌کند، بلکه‌می‌خواهد تفوق اخلاقی اورا نیز مدلل بدارد . می‌گوید : «اگر بشریت به‌درجه کمال برسد ، از راه متخلق شدن تولیدکننده، به خصال حمیده نیست ، بلکه از راه مصرف کننده است »[۲]. و به همین جهت او را مسئول رواج محصولات‌زیان‌بخش، مانند الکل و غیره میداند و نه‌تولیدکننده‌را[۳]. به‌گمان‌ما این‌توجه، یکی ازمزایای درجه اول‌باستیا است‌که شاید پاینده‌تر ازهمه‌باشد وبتواند برای‌او مقام شایسته‌ای درصف‌اقتصاد شناسان‌بزرگ تأمین کند. وی اشتباه نمی‌کرد ، هنگامی،که دربستر مرگش به عنوان آخرین وصایا به شاگردانش می‌گفت : «باید دانش اقتصاد را همواره از نظرگاه مصرف کنندگان مورد توجه قراربدهید» وبااین‌روش ازرقیب بزرگ خویش پرودن‌که برعکس ، تمام توجهش معطوف به تولیدکنندگان بود، متمایزمی‌گردید .

ولی ایرادیکه بر باستیا وارد است اینست که با ایمان کاملش به هم‌آهنگیهای طبیعی، گمان کرده‌است که فرمانروائی مصرف‌کننده ، با آزادگذاردن جریان قوانین اقتصادی خود بخود پیش‌خواهدآمد ، در صورتیکه عملا حکومت باوی‌نیست بلکه‌تمام

۱ . مراجعه شود به رسالهٔ هجائی « شیشهٔ شکسته La vitre cassée » که یکی از معروفترین نوشته‌های باستیا است .

۲ . هم‌آهنگیها ،فصل ششم، صفحه ۴۱۹ .

۳ . به نقل ازدوستش‌پایوته Paillotet در دیباچه‌مجموعهٔ کامل‌آثاراو .

دستگاه اقتصادی بیش ازپیش به نفع تولید کننده در گردش‌است . بنا براین لازم‌آمده است که مصرف‌کنندگان متشکل‌شوند تاازمنافع‌خود ودر ضمن آن، از مصالح عمومی که بامنافع آنان توام‌است،دفاع کنند. بدین‌ترتیب‌است که‌شرکتهای تعاونی‌مصرف واخیراً اتحادیه‌های مصرف‌کنندگان، بوجودآمده است . توجه به جنبه‌های اخلاقی مصرف، و تکالیف و مسئولیت‌های ناشی ازآن‌هم، فقط در این اواخر با تشکیل اتحادیه‌های اجتماعی خریداران وجمعیت‌های ضداعتیادات پیداشده است .

معذلك باید قبول‌کرد،که اصل اظهارشده ازطرف باستیا ، منشاء الهام‌سازمانهای کنونی مصرف‌کنندگان، ازشرکت‌های تعاونی تا اتحادیه‌های اجتماعی‌خریداران، بوده است.ولی این اصل شدیداً مورد مخالفت اجتماعیون و اتحادیه‌های کارگری وابستهٔ به آنان قرار گرفته ، که طبیعةً طرفدار تفوق اقتصادی و برتری اخلاقی تولید کنندگان می‌باشند .[1]

نکتهٔ غیر منتظردیگر، این‌است که اقتصادشناسان مکتب آزای طلبی ، پیروان باوفای باستیاهم ، نظرخوبی‌به اتحادیه‌های مصرف‌کنندگان ندارند[2].

۵

قانون همبستگی[3]

نبایدفراموش‌کنیم (بدانسان که تقریباً همه نویسندگان در این مورد می‌کنند) که این قانون همبستگی ، باب روزاین زمان را، باستیا برای نخستین‌بار وارد دانش

۱ . برای تجلیلی که‌ازمقام اخلاقی تولید کنندگان شده‌است مراجعه‌شود به پرودن وهمچنین به سورل درکتاب مدخلی براقتصاد جدید :

Georges Sorel , Introduction à l'économie moderne

۲ : از آن جمله ایوگویو Ives Guyot در روزنامه اقتصادشناسان ۱۹۰۴ و در تألیفاتش . از لحاظ اجتماعیون مراجعه شود به کتاب ژرژسورل مذکور در فوق .

۳ . La loi de solidarité

اقتصاد کرد، و به آن در کتاب خویش مقام ارجمندی داد [1]. یکی از فصول «هم‌آهنگیها» که با کمال تأسف ناتمام مانده، دارای همین عنوان «همبستگی» است. باستیا حتی اعلام می‌دارد که: «جامعه به تمامی مجموعه‌ای از همبستگی‌ها است که با یکدیگر پیوند می‌یابند» [2]

معذلك نباید فریب ظاهر لفظ بخوریم. همبستگی در کلام او و نتایجی که از آن می‌گیرد بکلی غیر از چیزی است که امروزه به این عنوان اظهار می‌شود.

آنچه را اصحاب مکتب همبستگی امروزه به ما می‌آموزند و بر اساس آن می‌خواهند اصول اخلاق نوینی ترتیب بدهند اینست، که هر فرد چون هرچه از خوبی و بدی، توانگری و تنگدستی، فضایل و رذایل، دارد، محصول اجتماع است، بنابر این از طرفی موظف است، از هر مزیت اجتماعی که عایدش می‌شود، نصیبی به محرومان اجتماع برساند، و از طرف دیگر ذیحق است که جبران کسر و اصلاح وضع بد و ناگوار خود را از متمتعین جامعه بخواهد. و از اینجا نتیجه گرفته‌اند که جامعه باید قانوناً عهده‌دار وظایفی مانند کمك به مستمندان و بیمه‌های اجتماعی و حمایت کارگران و تعلیمات عمومی وغیره باشد ومخارج این امور را از راه مالیات تأمین کند. بنابر این مسلك همبستگی، مبتنی بر نفی و انکار، و یا لااقل تعدیل اصل انعطاف ناپذیر مسئولیت فردی است.

ولی مفهوم همبستگی در نزد باستیا غیر از این است. او نمی‌خواهد خدشه‌ای به مسئولیت شخصی و فردی وارد آید. زیرا آنرا مکمل لازم آزادی می‌داند، و بدین

---

۱. معذلك کلمهٔ همبستگی را باستیا ابداع نکرده است، چنانکه توضیح داده‌ایم نویسندهٔ سوسیالیست پیرلورو Pierre Leroux حق تقدم را، مخصوص خویش می‌داند (مراجعه شود به پایان مبحث اجتماعیون تعاون طلب).

۲: هم‌آهنگیها، فصل ۲۱. صفحه ۶۲۴.

« احدی بر روی زمین نیست که وضعش ساخته و پرداخته میلیاردها امور گوناگون نباشد، اموریکه خارج از اراده وتصمیم اوست» (همان ماخذ صفحهٔ ۶۲۳) «همه از ترقی هر یك، و هر یك از ترقی همه متمتع می‌شوند» (هم‌آهنگیها، فصل یازدهم، صفحه ۴۱۱).

لحاظ حتی از همبستگی، به سبب ارتباط و وابستگی متقابلی که در امور ایجادمی‌کند اندیشناك است . واز خودمی‌پرسد : «آیا برای تأمین سزا و پاداش عادلانه برای هرکس وتسریع آن ، بهتر نیست، که اثرهمبستگی را محدود سازیم ؟». معذلك، پس از غور وبررسی بیشتر، باآن التیام حاصل می‌کند وآن را وسیله‌ای برای تشدید و تقویت اصل مسئولیت فردی تشخیص می‌دهد و می‌گوید : چون عواقب اعمال خوب یا بد برروی همه تأثیر دارد ، هرکس شخصاً ذی‌نفع است که اعمال نیك را تقویت کند واعمال بد را زایل سازد ، بنابراین هرعملی ، برروی عاملش با هزارها و ملیونها قدرت برابر آن، منعکس‌می‌گردد[1] ، ومعنی‌هم‌آهنگی و همبستگی اجتماعی همین است. پس اصل همبستگی باستیا برای توسعه برادری‌نیست ، بلکه برای تحکیم و تشیید عدالت است. وی از جامعه نمی‌خواهد که بین فرزندانش تفاوت قائل نباشد، بلکه می‌خواهد تازیانه تنبیه و نشان افتخار را بین‌آنان بادستی استوارتر توزیع نماید ، به همین جهت است‌که باستیاباوجود قانون همبستگی، و شایدهم به سبب آن، با تأسیساتی‌مانند کمك قانونی به‌مستمندان ـ حتی برای کودکان بی‌سر پرست ـ و بیمه‌های‌قانونی ،وبازنشستگی کارگران وسهیم‌شدن آنان در منافع کارخانه‌ها وتعلیمات «بداصطلاح رایگان» یعنی با همهٔ آنچه امروزه قوانین همبستگی اجتماعی نامیده می‌شود ، با شدت‌هر چه تمامتر مخالفت می‌ورزد[2]

حاجت به توضیح نیست که چنین دریافتی ازهمبستگی تاچه‌حد منطبق برمسلك

---

۱ . «قانون همبستگی نوعی از مسئولیت دستجمعی است . . . . پس همبستگی مانند مسئولیت، نیرویی ترقی‌بخش. . . ونظامی حساب‌شده ، برای محدودساختن بدی و گسترش دادن به‌نیکی‌است» (هم‌آهنگیها فصل بیست‌ویکم،صفحات ۶۲۲ و ۶۲۶ .

۲ . «شایسته است همه کارگران بدانند که . . سرمایه جمعی (برای صندوقهای بازنشستگی) باید داوطلبانه وازطرف کسانی تأمین‌گردد، که ممکن‌است روزی‌ازآن استفاده بکنند . بسیارغیرعادلانه وغیر اجتماعی‌است که‌ازطریقهٔمالیات، یعنی بوسیله زور، برطبقاتی تحمیل‌شود که نصیبی درآن‌ندارند» (هم‌آهنگیها فصل ۱۴ صفحه ۴۷۱) .

راجع به سهیم شدن کارگران در منافع می‌گوید «این‌مسئله واقعاً ارزش بحث ندارد» (همان مأخذ فصل۱۴ صفحه ۴۵۷) .

اصالت‌فرداست . دراینجا باز جالب‌است که مقایسهٔ مختصری بین عقاید باستیا و کری بشود . به‌نظر می‌رسد که‌در واقع‌کری توجهی به همبستگی نداشته زیرا حتی نام آنرا هم نبرده است . معذالك، اگر لفظ آن در اندیشه‌های او نیست ، مفهوم آنرادر قسمت مربوط به«قدرت اجتماع واتحاد» بخوبی تشریح‌کرده وحتی خیلی بهتر ازباستیادوصفت مخصوص‌آنرا که امروزه باآنها آشنا هستیم ، روشن ساخته است . یعنی:

۱ـ همبستگی وقتی‌کاملتراست که تفاوت‌های بین‌افراد متنوع‌تر وشدیدتر باشد .

۲ـ همبستگی موجب تأیید وتحکیم شخصیت‌فرداست‌ونه‌وسیله‌تضعیف‌آن[1] .

۶
قانون جمعیت

دراین ردونقض ناشی از خوش‌بینی که‌مؤلف کتاب هم‌آهنگیها ازقوانین بزرك مکتب کلاسیك کرده است ، تا کنون قانون‌جمعیت مالتوس را به شمار نیاورده‌ایم . با آنکه قانون‌مذکور ناسازترین نغمه‌ها در مجموعهٔ هم‌آهنگیهای اقتصادی است . زیرا بموجب‌آن یك غریزه طبیعی، تواناترین‌همه غرایز، پیوسته درجامعه انسانی عامل فقر وفساد ومرگ‌است . عجب‌آنکه باستیا ، گوئی متوجه‌آن نشده باشد ، کاملا برعکس ، دفاع از مالتوس را بر عهده می‌گیرد[2]. چرا چنین است ؟ فقط بدان سبب‌که وی نظریه استاد را بر زمینهٔ خوش‌بینی قرار می‌دهد، وسعی‌می‌کند ثابت نماید که افزایش نفوس خطری برای جوامع انسانی‌نیست، بلکه برعکس شرط ترقی‌اقتصادی، وانگیزه مآل ـ

۱ . «درتمام طبیعت،درجه وکمال ساختمانهای بدنی، نسبت مستقیم باکثرت واختلاف اعضاء آن‌دارد» (علوم‌اجتماعی ، جلدسوم صفحه ۴۶۱) «در طبیعت هرچه همسازی مجموعه کاملتر باشد رشدوکمال هریك ازاجزاء بیشتراست» همان‌کتاب، جلدسوم،صفحه ۴۶۲) .

۲ . «اشخاصیکه این قانون راقبول‌نکرده‌اند ، مالتوس را باسوء نیت آشکار وکینه‌توزی‌شدید موردحمله‌قرارداده‌اند» (هم‌آهنگیها ، فصل شانزدهم).

اندیشی، و مجوز سختی رسوم و آداب نسبت به زنان است[۱]. مع‌الوصف سرانجام قبول می‌کندکه‌مسئلهٔ نفوس«یکی از آن مسائل متعدد است‌که نشان می‌دهد انسان راهی‌جز انتخاب‌بدی ندارد»، تشخیصی‌که در مورد خود ممکن‌است صحیح باشد ولی در کتابی که عنوانش «هم‌آهنگیها» است اثر بمب انفجاری‌دارد !

معذلك استدلال‌باستیا ، مبنی بر اینکه تراکم و تزاید جمعیت سبب‌افزایش‌ثروت می‌شود ، بطوریکه تولید مواد غذائی، بخوبی ممکن است هماهنك ازدیاد جمعیت و حتی جلوتر از آن باشد ، بی اساس نیست . ولی این برهان را قبلا کری روشنتر ومحکمتر از اوعرضه کرده‌بود . دراینجا نیزهمانند مسئلهٔ بهرهٔ مالکانه ، محیط خاص امریکا، درایجاد نظریه‌کری‌مؤثر بوده است ، اومی‌دید در این قارهٔ پهناور و مخصوصاً در چمن‌زارهای وسیع میسی سیپی، که‌چندی پیش ، جمعیتی قلیل و پراکنده، به حال فقروگرسنگی‌میزیستند، اینك بتدریج مراکزصنعتی دایرمی‌گردد و از افزایش روابط مستقیم وروزافزون آنها، سرچشمه‌های ثروت فوران‌می‌کند[۲] .قبلااشاره‌کرده‌ایم‌که در کشورهای متحدهٔ‌آمریکا سیرافزایش‌ثروت سریع‌ترازسیرافزایش‌جمعیت‌بوده‌است.وضع توسعه‌کشورآلمان،که درآن‌جمعیت متراکم‌می‌شدولی‌درعین حال تولیدثروت‌وپس‌انداز هم به‌همان نسبت‌ترقی می‌کرد ، یکی‌دیگرازمثالهای برجسته این‌اوضاع واحوال‌بود .

در اینجا هم نظریه کری راجع به جمعیت با همان ایراد مواجه است که در موردنظریهٔ‌بهرهٔ مالکانه‌اووجودداشت، یعنی‌مسلماً‌درست‌است اگرافزایش‌وتراکم جمعیت ازحدمتناسبی‌تجاوز نکند ولی‌بهیچوجه معلوم نیست‌که خارج ازحد و بطورنامحدودهم

---

۱ . «این جهل معصومانه سالهای نخستین زندگی ... این‌عفت و پرهیزگاری پس‌از آن . . . این‌قدرت عقاید ورسوم‌که قواعدشدید مقررمی‌دارد، وکوچکترین تخلف از آنها را رسوا می‌سازد ، برای‌چیست ؟ اگراثرقانون محدودیت‌نیست» (همان ماخذ) .

۲ . جامعه شناسان دیگرهم پس‌ازاو، وهمانندا‌وراه حلهای ملهم‌ازاعتقاد به‌علل غائی‌را پیشنهادکرده‌اند، ازآن جمله است عقیدهٔ غیرقابل‌جمع بودن افزایش نیروی توالد باگسترش قوای دماغی، که نتیجه‌آن تعدیل طبیعی‌وخود کار افزایش جمعیت به نسبت ترقی و پیشرفت تمدن است .

صحیح باشد . تنها چیزی که می‌توان گفت این‌است که تاکنون درهیچ کشور متمدن‌دیده نشده‌است که تراکم جمعیت ازاین حدتجاوز کند و موردی برای نگرانی‌های مالتوس پیداشود .ولی دلیلی دردست نیست که‌اگرمحدودیت ارادی موالیدکه درهمه کشورها، برطبق توصیه‌های‌وی، معمول گردیده و افزایش نفوس و ازدیاد مواد غذائی را در یك سطح نگهداشته ،وجود نمی‌داشت ، بازهم جمعیت از این‌حد تجاوز نمی‌کرد .

درصحایف تاریخ‌عقایداقتصادی غالباً نام باستیا با نام‌دونوایه[1] همراه است، وما در مورد دیگری باز از او در این فصل سخن راندیم . وی یکی از مبارزان پرشور آزادی‌طلبی سیاسی واقتصادی‌بود ، چه ازجهت ایمان مطلقش به رقابت وچه از جهت اعتقاد راسخش به‌اینکه آزادی خود بخود برای‌اصلاح‌معایب وحل مشکلات اجتماعی کافی است[2]. به‌عقیدهٔ‌او هر بدی و زیانی که به آزادی نسبت داده شود ناشی از ناتمام بودن وغیر کامل بودن آزادی است . دونوایه با طریقهٔ دولتی شدن و مداخلهٔ دولت در اموراقتصادی، به‌هر نحو و ترتیب، مانند قوانین‌کارگری وحمایت‌های اقتصادی‌وتنظیمات مالکیت بشدت‌مخالف بودومداخله‌دولت‌راحتی‌درموردمالکیت‌جنگلها (!) نیزردمی‌کرد، و با تشکیل اتحادیه‌های آزادهم، اگرموجب محدودیت رقابت افراد می‌شد ، موافقت نداشت .

بنابر منطق معتقداتش دونوایه طرفدار آزادی مطلق‌حق وصیت، بدون محفوظ داشتن فریضه‌قانونی برای وراث‌بود. ولی‌اختیارتبدیل[3] وصایت یعنی‌حق برگزیدن شخص

---

۱ . شارل‌دونوایه مقدم برباستیابود. کتابش راجع به آزادی «de la Liberté» در سال ۱۸۲۵منتشر گردید. وآخرین‌طبع آن مربوط به‌سال ۱۸۴۵ است . در دورهٔ سلطنت لوی۱۸ وشارل‌دهم ازافراد مبارزاقلیت مخالف‌حکومت بود . در دورهٔ سلطنت لوی فیلیپ به مقام استانداری وسپس به‌عضویت شورای دولتی نایل‌گردید .

۲ . از این نظریه در ربع آخر قرن ۱۹ اقتصادشناس بلژیکی گوستاودو مولیناری دفاع‌می‌کرد .

۳ . حق‌تبدیل« substitution »اختیاری است در حقوق مدنی فرانسه که به موجب آن واهب ویاموصی می‌تواند بوسیله شرط ضمن عقد مقرر بدارد که‌اگرمتهب‌ویاموصی‌له←

دیگری را بجای موصی‌له در وصیت‌نامه قبول نداشت ، زیرا به گمان او دادن چنین اختیاری به‌وصیت‌کنندگان ناگزیر مانع از تصرفات آزاد وارثان می‌گردد .

دربارهٔ آزادی تجارت خارجی هم‌دلایل جدیدی عرضه کرده‌است، از آن جمله این دلیل که اگر روابط آزاد تجارتی با کشورهای صنعتی و ثروتمند متضمن خطر، برای کشورهای فقیر و غیر صنعتی باشد ، باید همان خطر در داخله هر کشور برای برای شهرستانهای فقیر ، در تجارت با شهرستانهای صنعتی‌و پر ثروت‌هم وجود داشته باشد ؛ و همچنین است در مورد سرزمینهائیکه به سبب جنگ به کشورهای دیگر ملحق می‌گردند. وحال آنکه‌به تجربه دیده‌شده‌است : «همینکه بدنبال پیروزی،الحاق ووحدت تحقق می‌پذیرد ، دیگر نگرانی خطر از بین می‌رود» . این استدلال عاری از ظرافت نیست ولی مایه و استحکامی ندارد . زیرا در واقع امکان دارد که آزادی روابط تجارتی در داخل یك کشور، موجب‌جذب جمعیت و کار وسرمایهٔ نواحی فقیر، بوسیله مراکز صنعتی و ثروتمند بشود ، مانند وضع‌شهرستانهای کروز[1] وکورس[2] دربرابر پاریس . نواحی مذکور هرگاه کشورهای مستقل‌بودند، ومی‌خواستند استقلال خود را محفوظ‌بدارند، ممکن‌بود تدابیری اتخاذکنندکه‌از هجرت کار وسرمایهٔ آنها جلوگیری

← نتواند و یا نخواهد ازمال‌موهوب استفاده‌کندشخص دیگری جانشین او بشود .(مترجم) دونوایه باچنین اختیاری مخالف بود ولی‌درمورد توارث بدون وصیت ab intesta ،عقیده داشت که تقسیم‌بین‌وراث باید بطورمساوی صورت گیرد. دلایلی که راجع به‌آن، مخصوصاً در پاسخ طرفداران حق ارشدیت اقامه می‌کرد ، جالب است . آنها می‌گفتند محروم داشتن وراث‌دیگر سبب‌می‌شود که آنان هنرمند وصنعتگر باربیایند ودر هرخانواده بیش‌ازیك‌احمق نباشد . دونوایه جواب‌می‌داد بااین‌حساب بهتراست ارشدها راهم ازحق‌ارث محروم کرد ، زیرا «عادلانه‌نیست که‌آنهارا ازوسیله‌هنرمندشدن‌وصنعتگرشدن که به‌برادران کوچکتر می‌دهند، محروم گردانند»، طبیعی‌است از این جواب طنزآمیز، دونوایه انتظارنداشت که‌اجتماعیون نظریه‌وی‌را دربارهٔ‌حذف ارث جدی تلقی‌کنند .

۱ . کروز Creuse از ایالات مرکزی فرانسه .

۲ . Corse

نماید . اگرچه معلوم نیست چگونه باسیاست حمایت ووضع عوارض گمرکی، می‌توان مانع ازخروج نفوس وسرمایه‌شد، ودونوایه باتشریح این نکات بهتر می‌توانست نقطه‌های ضعف سیاست حمایت را روشن سازد .

از دونوایه نمی‌توان صحبت به میان‌آورد بدون آنکه اشاره‌ای به نظریه او در بارهٔ تولید ثروت بشود : به عقیدهٔ او تنها عامل تولید ثروت کار است . طبیعت و ماده اثری ندارند . بنا بر این از این جهت به یکبار در نقطه مقابل فیزیوکراتها قرار می‌گیرد[1] وظاهراً با اجتماعیون همداستان می‌شود که حتی قبل از مارکس‌هم ، کار را عامل منحصر به فرد تولید ثروت می‌دانستند و معتقد بودند که همهٔ ثروتها باید متعلق به‌کارگران باشد . ولی چنین اندیشه‌ای بکلی ازذهن او خارج بود . وی تنها در بارهٔ تولید ثروت می‌اندیشید ونظری به توزیع نداشت ، اما راجع به تولید، از اصل‌خویش نتایج‌قابل توجهی استخراج‌می‌کرد :

نخست به‌نظر او یکسان‌بودکه‌کار در مورد اشیاء مادی باشد یا غیر مادی . این تشخیص نه تغییری در صفت کار می‌دهد و نه در خاصیت تولیدی آن . زیرا بهر حال کارگر،مولد چیزی‌است غیرمادی،که سودمندی نامیده می‌شود . عمل نانوا از اینجهت مولدنیست‌که قرص‌های نان تهیه‌می‌کند ، بلکه بدان سبب است که وسیلهٔ ارضاء یکی ازامیال انسانی‌است . کار یك‌هنرپیشه ، یك‌مغنی‌هم عیناً ، بدون‌کم‌وزیاد چنین‌است . بدین ترتیب‌دونوایه از جهت تولید، همهٔ مشاغل معروف به آزاد را در ردیف کارهای صنعتی قرارمی‌داد واز این‌لحاظ‌هم، باز درنقطهٔ مقابل‌نظرفیزیوکراتها بود[2] .

---

۱ . دونوایه می‌گفت : «تنها منشاء قدرت تولیدی کاراست ... سرمایه مخلوق انسان است ، زمین‌هم به‌نوبه خود چیزی جزیك سرمایه نیست (از کتاب ششم) .

۲ . ژان باتیست‌سی قبلاعنوان «ثروتهای غیرمادی را درکنار ثروت‌های مادی به‌شکل خدمات پذیرفته و عمل‌استاد وپزشك وهنرپیشه را نیز مولد ثروت دانسته بود .

ولی دونوایه باآنکه نتیجه این‌نظریه‌را قبول‌کرده بود ، طریقه بیان وترتیب استنتاج آنرا صحیح نمی‌دانست وی تشخیص بین ثروتهای مادی وغیر مادی‌را رد می‌کرد ومی گفت چه دراین‌حال وچه درآن‌حال ثروت چیزی غیر از فایده وسودمندی نیست. «درست‌است که تعلیم‌دادن وهنرآموختن‌محصولات غیرمادی‌هستند، ولی‌آیا ماغیرازاین‌چیز دیگری‌را بوجود ←

ولی بر خلاف انتظار و علی رغم این نظر وسیعش ، تجارت را مشمول اعمال تولیدی نمی‌دانست . با آنکه به مغنیه عنوان مولد ثروت می‌داد ، این صفت را از بازرگان دریغ می‌داشت،و بااین پندارقهقرائی شگفت‌انگیز به ادراك ناقص‌فیزیوکراتها برگشت می‌کرد[1] . زیرا به گمان او هر جا کار نیست تولید ثروت نیست ، خریدن وفروختن کار نیست ، پس مولد ثروت نیست .

معذلك، تجارت‌هم موجد «سودمندی» وفایده در اشیاء است . مگردونوایه غیر ازاین‌چیزی خواسته است ؟ مگر نگفته‌کارمولد ، هر کاری است که سودمندی ایجاد کند . پس چرا تجارت را غیر مولد می‌داند ؟ لابدفقط به این دلیل‌که تجارت ومبادله را ، عمل‌حقوقی محض پنداشته و بر وی مشکل بوده است قبول کند که صرف تراضی و توافق اراده، قادر به ایجاد ثروت باشد . همانطور که فیزیوکراتها نیز نمی‌توانستند قبول‌کنند، که خارج‌اززمین و اعمال کشاورزی، بتوان ثروتی بوجودآورد .

← می آوریم؟». خطای دونوایه در این‌بودکه‌به فکر خویش بیان عجیب وحتی‌مضحکی‌داده است ، می‌گوید : «معلم‌خوب مولد اشخاص تحصیلکرده،و پزشك مولد افراد تندرست‌است». واقعاً غیرمنطقی وغیرقابل توضیح‌است‌که‌وی از طرفی اشیاء و ثروتهای مادی حقیقی را غیر مادی می‌پندارد واز طرف دیگرنتیجه خدمات معنوی وغیر مادی را به چنین صورت زمخت ونازیبای‌مادی جلوه‌گر می‌سازد .

۱ . «کاروداد وستد، دومقوله از کلیات هستند،که‌ماهیت‌آنها مطلقاً از یکدیگر جدا است . . . کارکردن یعنی تولید کردن ولی تجارت و مبادله بهیچوجه مشتمل بر مفهوم تولیدنیست» (صفحه ۵۹۹) .

فصل دوّم

اوج اعتلاء مکتب کلاسیک و انحطاط آن

استوارت میل

در همان زمان که اقتصادشناسان فرانسوی، وحشت‌زده از عواقب احتمالی نظریه‌های ریکاردو ومالتوس ، درپی آن بودند که قوانین روئین اقتصادی را به قوانین طلائی مبدل کنند ، اقتصادشناسان انگلیسی ، خونسرد واضطراب ناپذیر ، به سیر در طریقهٔ استادان بزرگ نسل دوم ادامه می‌دادند و باکی از آن نداشتند که باروش خود ممکن است برای اجتماعیون سلاح نبرد تهیه نمایند .

در مدت سی‌سال از فاصلهٔ انتشار کتاب «اصول علم اقتصاد» ریکاردو (۱۸۱۷) تا کتاب به همان‌نام استوارت‌میل (۱۸۴۸) ، اقتصاد شناسان درجه دومی بوجود آمدند که عمل آنها ، بیشتر تحکیم و تشریح اصول عقاید استادان قدیم بود، تا کشف و بیان اصول وروش جدید . با وجود این نمی‌توان گفت که در این مدت، انگلستان اقتصاد شناسان هنری دیگری نداشته‌است که از بعض جهات ـ جهات غالباً مهم ـ نظریه‌های حاکم بر دانش اقتصاد را مورد انتقاد قرار داده باشند ، منتهی دیگر توجهی به آراء و عقاید آنان نمی‌شد ،

همچنان‌که در آن‌زمان به‌کورنو[۱] درفرانسه و یا اندکی بعد به گوسن[۲] در آلمان توجه نمی‌شد.[۳]

در این‌دوره‌است که دوشیزه‌مارتینو[۴] و بانومارست[۵] علم اقتصاد را، یکی به شکل داستانها، ودیگری بنام «گفتگو باکارولین‌جوان»، عرضه می‌کردند. وملک‌ویکار[۶] کتابی تحت عنوان «دروس اولیه علم اقتصاد برای استفادهٔ مدارس ابتدائی» ترتیب می‌داد، وبه گمان خویش دانش اقتصاد را چنان مکمل می‌دانست که در آن می‌نوشت: «اصول اولیه علم اقتصاد به حدی ساده و بدیهی است که کودکان بخوبی می‌توانند آنها را فرابگیرند، و بایدهم به آنان تدریس شود. در قرن گذشته تأمل در بارهٔ این مسائل مخصوص دانشمندان‌بود، ولی امروزه‌آنها وارد پرستارخانه‌ها گردیده‌اند، وتنها اشکال آموختن‌آنها درسنین بالاتر، بی‌اعتمادی ناشی ازسادگی‌فوق‌العادهٔ آنهاست»[۷]

۱. کورنو Cournot(Augustin)(۱۸۰۱–۱۸۷۷)، اقتصادشناس فرانسوی، مؤلف کتاب «تحقیقات راجع به اصول ریاضی در نظریه ثروتها «Recherches sur les Principes mathèmatiques de la théorie des Richesses

۲. گوسن Gossen اقتصادشناس آلمانی در نیمه اول قرن ۱۹ از پیشقدمان مکتب ریاضی(مترجم).

۳. سلیگمن Seligman درروزنامه اقتصادشناسان ۱۹۰۳ (صفحات ۳۳۵ تا ۵۱۱) دو مقالهٔ مبسوط و جالب راجع به اقتصادشناسان فراموش شده انگلیسی، تحت عنوان: «On some neglected British Economists» نوشته‌است که‌عدهٔ آنها وتازگی واصالت عقاید و آراء آنان موجب حیرت‌است. بعضی از این اندیشه‌ها فقط در ازمنهٔ اخیر مورد توجه اقتصاد دانان قرارگرفته است.

۴. دوشیزه‌مارتینو Miss Martineau (۱۸۰۲ - ۱۸۷۶) نویسنده‌انگلیسی‌یکی‌از ناشرین عقاید ریکادو - مترجم.

۵. بانو مارست Mme Marcet

۶. ملک‌ویکار Mac wickar

۷. به نقل ازسیگر Seager (کنفرانس در دانشگاه کولومبیا ۱۹۰۸).

ما نمی‌توانیم اقتصادشناسان این‌دوره‌را یك به‌یك مورد بحث قرار بدهیم[۱]. معذلك در بین آنها کسی هست، که معمولا در تاریخ عقاید محل کافی به او داده نمی‌شود وبا وجوداین بهتر ازهراقتصادشناس دیگر، نمایندهٔ محاسن ونقایص مکتب کلاسیك‌است واوناسوسنیوراست[۲]، که‌دانش‌اقتصادرا با خلاصه‌کردن وجمع‌کردن درچنداصل معدود ولی اساسی وتزلزل ناپذیر ـ که مسائل‌دیگر خودبخود متفرعات طبیعی‌آنها است ـ از هر نوع خطر آلودگی با مسلك‌ها و طریقه‌ها، و آمیختگی با اصلاحات اجتماعی، و یا اندیشه‌های عاطفی واخلاقی برکنار داشته است. این اقلیدس جدید چهار اصل کلی را کافی می‌دانست[۳] و داعیهٔ آنرا داشت که از دانش اقتصاد علمی جزمی و قطعی بسازد

---

۱. پیشترتوضیحاتی در بارهٔ شاگردان بلافصل ریکاردو، یعنی مك‌کولو و جیمس‌میل داده‌ایم. شایسته است نام دونفردیگر، رابرت تورنس Robert Torrens وگیبون ویك فیلد Gibbon wakefield راهم اضافه نمائیم. نفرآخری تطبیق‌قابل‌توجهی از نظریه‌های ریکاردو درباره بعضی ازمهاجرنشین‌ها کرد، که مدتها بنام‌اومعروف بود.

۲. ناسوسنیور Nassau Senior (مراجعه‌شود به‌صفحه۲۶۲این‌کتاب درفصل مربوط به ریکاردو) مدتی از عمرش‌را عهده دار کرسی درس اقتصاد در دانشگاه‌آکسفرد بود که در ۱۸۲۵ تاسیس شده و تنها درسی بود که به‌این عنوان در انگلستان وجود داشت. دروس او راجع به موضوعات مختلف،جداگانه از۱۸۲۷ تا۱۸۵۲ منتشر شده‌اند. منتخباتی از این دروس در ۱۸۳۵ بزبان فرانسه، تحت عنوان «اصول اساسی اقتصاد سیاسی» انتشار یافت. ولی مجموعهٔ نظریاتش بنام ملخصی از دانش اقتصاد «An outline of Political Economy» نخست در دائرةالمعارف بریتانیائی بسال۱۸۳۶ وسپس به‌شکل کتاب‌کوچکی منتشرشد که می‌توان‌آنرا اولین کتاب درسی جامع علم‌اقتصاد دانست. بسیاری از تالیفات او راجع به پول و تجارت بین‌المللی در سال ۱۹۳۰ با مراقبت مدرسه عالی اقتصاد لندن London School of Economics تجدیدطبع‌شده‌است.

۳. این‌چهار اصل‌عبارتنداز: ۱. این‌اصل که فردانسانی پیوسته درجستجوی‌حداکثر ارضاء وحداقل کوشش‌است که‌بعداً آنرا اصل کام‌جوئی (Le principe Hédonistique) نامیده‌اند. ۲. اصل‌افزایش‌جمعیت ۳. اصل‌باردهی متزاید صنعت ۴. اصل باردهی متنازل ویاالااقل نامتناسب کشاورزی.

و بدین لحاظ یکی از پایه‌گذاران روشی است که امروزه آنرا اصطلاحاً «دانش محض»[1] می‌نامند .

وی درمباحث اقتصادی عنصر جدیدی‌را وارد کرد که تاآن زمان سابقه نداشت یعنی کف‌نفس[2] ویا به لفظ دیگر صرفه‌جوئی ، ولی اصطلاح سنیور دارای قدرت ودقت بیشتراست . فایدهٔ این‌لفظ جدید چیست ؟ آیا کف نفس ممکن‌است مولد ثروت‌باشد؟ سنیور می‌گوید خیر، ولی لااقل شایستگی اجر و پاداش‌بوجود می‌آورد . زیرا آن‌هم، عیناً مانندکار، مستلزم رنج و فداکاری است. تا آن زمان از سه منبع بزرگ درآمد ، مشروعیت سرمایه کمتر از دیگران به نظر می‌رسید ، زیرا ریکادو درآمد سرمایه را بطورغیر مستقیم، وبسان باقیماندهٔ قیمت، پس‌ازکسر دستمزدها توضیح می‌داد . بدیهی ومسلم‌بود که سرمایه مانند دوعامل دیگر تولید، استحقاق اجر وپاداش دارد . اماکسی دراندیشه کشف‌مجوزودلیل‌آن‌نبود . بعلاوه چه مجوز ودلیل‌خاصی برای‌پاداش‌سرمایه ممکن‌بود عنوان‌شود ؛ درصورتی‌که خود عامل مستقلی نیست و ازمشتقات زمین وکار است . ولی‌اینك سنیور عنوان ومجوز خاص آنرا بیان می‌دارد وآنرا نه در کار بلکه درکف نفس می‌یابد !

اما اگر بادستی منافع سرمایه را تأیید می‌کند با دست دیگر اکثر درآمدهای سرمایه‌داری‌را ویران‌می‌سازد . به عقیدهٔ او هزینهٔ تولید مرکب ازدو عنصراست : کار وکف نفس ، وهر زمان که رقابت آزاد و کامل باشد ، قیمت محصولات به حدود این سطح می‌رسد ، ولی اگر رقابت کامل نباشد و یا به عبارت دیگر اگر وضع‌کم‌وبیش انحصاری وجود داشته‌باشد ، بین قیمت اشیاء وهزینهٔ تولید آنها، ارزش اضافی بوجود می‌آید که‌برحسب تعریف مستقل ازکاروقناعت ، مستقل از هر نوع کوشش وفداکاری شخصی‌است . چنین‌درآمد راسنیور برحسب اصطلاح ریکاردو «رانت» می‌نامد. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که وی تا چه اندازه به نظریه ریکاردو توسعه داده است ! رانت

۱. L'Économie Pure

۲. Abstinence

دیگر منحصر به ثمره تملك زمین حاصلخیز و یا واقع در محل مرغوب نیست ، بلکه ممکن‌است ناشی از تملك هرعنصر طبیعت، ویا واجد بودن صفات شخصی ممتاز مانند صوت‌خوش مغنی ومهارت جراح، ویا تابع کیفیات‌اجتماعی ویاچنانکه امروزه می‌گوئیم مربوط به‌بخت واقبال وتصادفات نیك‌باشد. سنیور نشان‌می‌دهد که موارد رانت نه تنها نادر واستثنائی نیست، بلکه وضع عادی‌و عمومی است ، بطوریکه این طبقه از درآمد کدفاقد هر نوع‌اساس وپایه شخصی وفردی‌است ، این‌درآمدکه **تولید** نمی‌گردد، ولی‌از ازآن «**بهره برداری**» می‌شود ، جای وسیع و پهناوری درتوزیع ثروت‌های اجتماعی دارد[1] . سنیور حتی از این‌حدهم فراترمی‌رود ومعتقد می‌شود، همینکه سرمایه به‌سبب مرك از دست مولد آن خارج می‌گردد وبه وارث‌می‌رسد،درآمدآن برای‌وراث صورت بهرهٔاتفاقی پیدامی‌کند، وآنهادیگرحق ندارند نسبت به‌آن به‌عنوان‌کف نفس‌توسل‌جویند، زیرا این تقوی قابل انتقال نیست، و بنابراین برای‌آنهامجوزی‌جزبخت و اقبال وراثت باقی‌نمی‌ماند[2] .

---

۱ . « در محصول هر کشور سهم مهم وقابل توجهی وجود دارد که حاصل هیچ نوع کوشش **وفداکاری** نیست . این‌عواید به‌کسانی می‌رسد که برای تولید آن کوچکترین کاری نمی‌کنند ، بلکه فقط دست‌خودرا برای‌گرفتن آن دراز می‌نمایند» (از کتاب اقتصاد سیاسی صفحه۹۸) . سنیور به عنوان مثال درآمد پزشك مشهور و معتبری راکه یکصدهزار فرانك است ،انتخاب‌می‌کند وبرای‌آن صورت‌حساب‌حیرت‌آور ذیل‌را ترتیب می‌دهد :

پاداش واجرت‌کار	۱۰۰۰ فرانك
سود،ویاپاداش‌کف نفس	« ۲۴۰۰۰
رانت،یابهره اتفاقی	« ۷۵۰۰۰

بدیهی‌است آنچه راسنیور بهرهٔاتفاقی می‌نامد و سه‌چهارم از درآمدرا شامل می‌شود، چیزی جزپاداش هنر وحذاقت‌وباشهرت پزشك‌نیست. ولی‌آنرا چگونه می‌توان ازاجرت‌کار که به‌نظراوفقط یك‌صدم ازکل درآمداست جداکرد ؟ (مراجعه‌شود به«رساله‌نظریه انحصار» Theory of Monopoly تألیف‌ریچاردالیRichard Eley در مجموعهٔ انتشارات انجمن اقتصادی‌آمریکا American Economic Association سال ۱۸۹۹) .

۲ . این تشبیه وراثت به رانت مایه مباهاتی برای سنیور نیست ، زیرا دو امر از مقوله‌های کاملامتفاوت‌را بهم‌مشتبه‌کرده‌است. رانت پدیده‌است صرفاً اقتصادی، ناشی‌ازجهات —»

معلوم نیست انقلابی ترین سوسیالیستها چه سلاحی کوبنده تر از این، می توانست برای ویران ساختن نظام اقتصادی موجود بدست بیاورد. چقدر ما از آن نظام طبیعی معروف دور شده ایم! ولی سنیور اندك اضطرابی بخود راه نمی دهد. فی الواقع بی تفاوتی عالی این اقتصاد شناسان مکتب ریکاردوئی، که با آرامش خاطر، در اثبات آنچه حق وواقع می پندارند می کوشند و توجهی به نتایج احتمالی واستفاده هایی که ممکن است از آن برای ساختن ویاخراب کردن بشود، ندارند، حاکی از منش علمی قابل تحسین آنها است.

بازهم سنیور است که برای ارزش اساس تازه ای ذکر می کند یعنی کمیابی و یا به عبارت بهتر سودمندی کمیاب را (زیرا طبیعی است که مطلب همیشه از چیزهایی است که خاصیت ارضاء حاجتی از حاجات انسانی را دارند). معذلك بعداً والراس همین لفظ «کمیابی» را مورد استفاده قرار می دهد.

تنها درانگلستان نبود که درنیمهٔ اول قرن ۱۹، عقاید وآرائیکه از همان زمان می شد آنها را مدرسی نامید، تدریس می گردید، بلکه تعلیم آنها در اغلب کشورها رواج داشت. درآلمان تونن[1] که قبلا ازاو صحبت شد، ومعاصرش راو[2] عهده دار این سمت بودند. درفرانسه باوجود نفوذ روز افزون مکتب سیاسی و اقتصادی خوش بینان که در فصل پیش مورد بحث قرارگرفت، اقتصاد مدرسی انگلیسی بوسیله جمع کثیری ازاقتصاد

طبیعی وشرایط ضروری مبادلات، و مستقل از هر نوع سازمان اجتماعی، وحتی از مالکیت فردی. وحال آنکه وراثت امری است کاملا حقوقی وناشی ازقانون مدنی جامعه. ارث ممکن است لغوشود، وکوچکترین تأثیری درایجاد وافزایش بهرهٔ مالکانه زمین وانواع دیگر رانت نداشته باشد. وبرعکس درنظام مفروض رقابت کامل، که رانت از بین میرود، ممکن است قاعدهٔ ارث، باجمیع جهات وآثار آن باقی بماند.

۱. تونن(Thünen(Baron Jean von ۱۸۵۱-۱۷۸۰، اقتصاد شناس آلمانی از مالکان بزرك، مؤلف کتاب «تحقیقات راجع به تأثیر قیمت غلات و حاصلخیزی زمین ومالیاتها درنسقهای زراعتی» مترجم.

۲. راو (Charles-Henri) Rau ۱۸۷۰-۱۷۹۲، آمارشناس واقتصاددان آلمانی، مؤلف کتاب درسی علم اقتصاد که سالیان متمادی مرجع اهل علم بود ـ مترجم.

دانان تدریس می گردید، که از آن جمله باید بخصوص استاد رسی‌را[1] نام ببریم. درس‌های اقتصاد سیاسی او ، منتشر شده در ۱۸۴۰ شهرت بادوامی یافت که بیشتر آن مربوط به به‌انشاء وفصاحت خطابی کتاب بود تا تازگی واصالت محتویات آن .

اکنون وقت آنست به‌اقتصاد شناسی برسیم که باید چهرهٔ مرکزی این فصل باشد یعنی جان استوارت میل[2] که بااودانش اقتصاد کلاسیك به اوج اعتلاء خویش می‌رسد،

۱ . رسی(Rossi Pellegrino) ۱۷۸۷ - ۱۸۴۸ ، اصلا ایتالیائی بود ولی تابعیت فرانسوی اختیارکرد. درکالژدوفرانس Collège de France جانشین ژان‌باتیست‌سی شد . سپس دردانشکده حقوق پاریس به‌تدریس حقوق اساسی‌پرداخت که به یادبود اوهرسال‌جایزه مخصوصی داده می‌شود . پس از آن وارد خدمات سیاسی گردید و به وزارت پاپ‌پی‌نهم نایل آمد ودر رم به‌قتل رسید .

۲ . جان استوارت میل John Stuart Mill متولد سال ۱۸۰۶ ، فرزند جیمس‌میل اقتصادشناس سابق الذکر ، از پدرش تعلیماتی واقعاً فوق‌طاقت انسانی فراگرفت ، که هرکه غیراز اوبود، می‌بایست به‌بلاهت دچارگردد . در ۱۰ سالگی دورهٔ تاریخ جهانی و ادبیات باستانی لاتین ویونانی‌را به پایان رساند . در۱۳ سالگی‌علوم متداول‌زمان وفلسفه‌راآموخت وتاریخی در بارهٔ رم تألیف‌کرد . در ۱۴ سالگی تمام‌آنچه را از دانش اقتصاد درآن زمان می‌توان دانست، یادگرفت. ودر۱۸۲۹ در۲۳سالگی نخستین‌کتاب‌اقتصادی خود «آزمایشی ازدانش اقتصاد» ودر۱۸۴۳ تألیف بزرك فلسفی‌خویش بنام«نظام‌منطق» The System of Logic را منتشرکرد که باعث اشتهار وی گردید . تألیف شریف و گرانقدر او در اقتصاد « اصول علم اقتصاد Principles of Political Economy» در ۱۸۴۹ صورت پذیرفت . ازجهت‌کاروشغل، مقامی‌عالی، درشرکت‌هند شرقی داشت ، وتاتاریخ انحلال آن درآن‌خدمت باقی‌بود . در سه سال ۱۸۶۵ تا ۱۸۶۸ به عضویت پارلمان انگلستان رسید . پس از مرك همسرش‌که همکاروی در تصنیف بعضی ازتألیفات ، بخصوص کتاب «آزادی On Liberty» بود (۱۸۵۹)؛ جان نمی‌خواست گور او را ترك‌کند وآخرین سالهای عمرش را (۱۸۵۹–۱۸۷۳) درآوینیون فرانسه Avignon گذراند(به‌استثنای چند سالی که عضو پارلمان‌بود). وی شرح احوال خود را در زندگی‌نامه خویش حکایت کرده است (ترجمه شده به فرانسه تحت‌عنوان خاطرات من Mes mémoires » که از جهت شناسائی افکار و مخصوصاً سیر وتحول‌عقاید اوبه سوسیالیسم بسیار گرانبهاست .

وهمچنین بااو شروع بهازهم پاشیدن‌می‌کند . وی در میانه قرن ۱۹ ، نقطهٔ اعلای قوس را مشخص می‌سازد. وآنچه شخصیت اورا جذاب وحتی‌رقت‌انگیز جلوه می‌دهد ، توجه خود اوست که بین دو نظام اقتصادی، بین دو عالم ، حالتی شبیه به معلق داشته است: که یکی‌ازآنها باجاذبهٔ پدری وفلسفهٔ‌مصلحت‌اندیشی [1] خویش که مشحون ازآنست ، ویرا درنزدخودنگاه می‌دارد. ودیگری باافق‌های تازه‌که سن‌سیمون واوگوست‌کنت برروی آن‌گشوده‌اند اورا بسوی‌خود می‌خواند . در نیمه اول‌حیاتش گرایش بیشتری به‌مکتب اصالت‌فرد داشت،ولی در نیمه دوم بیشتر هوادار مکتب اجتماعی است . معذلك ایمان خودرا به‌آزادی حفظ‌می‌کند . سر تناقضات‌مکرر در نوشته‌های او وحتی احیاناً برگشت کامل اواز عقاید سابق خویش ، مثلا تغییر عقیدهٔ مشهورش راجع به قانون دستمزدها ناشی‌از همین کیفیات روحی‌است . درکتابش از طرفی اصول عقاید مسلك کلاسیك در چنان قواعدصریح ودقیقی متبلورشده‌اند که گوئی قطعی و مسلم و تغییر ناپذیرهستند ، ولی ازطرف‌دیگر بازهمان قطعات‌بلور زیبا در حرارت دم تازه‌ای ، شروع به گداختن می‌کنند .

هم‌واست که گفته‌است ، بدانسان که‌نظریه‌پردازان‌منهج«اقتصاد محض»هم‌خواهند گفت ، که«ارزیابی قیاسی دانشمند علوم‌اخلاقی ، محل ومقامی دردانش اقتصاد ندارد» ولی از طرف دیگر هم‌واست که می‌گوید : « هرگاه ناگزیر بین مسلك اشتراك با همهٔ مخاطراتش ووضع کنونی اجتماع که‌درآن محصول‌کار به نسبت معکوس کوشش تقسیم می‌شود ـ یعنی‌قسمت اعظم عواید نصیب کسانی می‌گردد که‌هیچ کاری انجام نمی‌دهند، وسهمی‌کمتر به اشخاصی‌می‌رسدکه فی‌الجمله‌متحمل‌زحماتی‌می‌شوند ، وبه همین‌ترتیب سیر نزولی ادامه‌می‌یابد، تاکسانی‌که بارتوانفرساترین مشقات‌را بردوش‌دارند، حتی از تأمین ضروریات اولیه زندگی محروم هستند ــ می‌بایستی یکی انتخاب شود، و هرگاه درواقع غیر ازوضع موجود ویانظام اشتراکی شق ثالثی وجودنداشته‌باشد ،آن‌وقت همه

[1] . Utilitarisme

مشکلات زندگی اشتراکی سنگینی ذره ناچیزی در ترازوی مقایسه نخواهد داشت»[۱].

همواست که فلسفه اخلاقیش مبتنی بر «مصلحت اندیشی» است و باوجود این می‌گوید «یك اعتقاد یقین از۹۹ مصلحت قویتر است».

بازهمواست که‌می‌گوید : «رقابت برای زمان‌حاضر از ضروریات‌است‌ونمی‌توان پیش بینی‌روزی کرد که برای‌ترقی انسانی غیر لازم بشود» ولی باز همو اعلام می‌دارد که : «تعاون شریف‌ترین کمال مطلوب بشری است» و نشان می‌دهد که : «زندگانی انسانی ازنزاع‌طبقاتی ناشی‌از تعارض منافع ، بسوی همکاری و همیاری برادرانه برای خیر وصلاح عموم تحول می‌یابد»[۲] .

در بارهٔ استوارت میل گفته‌اند که وی شارح هنرمندی بوده است . این عنوان دون شأن او است. راست است‌که درحق وی نمی‌توان مانند ریکاردو و مالتوس وژان‌ـ باتیست‌سی ، قوانین بزرگی‌را نام‌برد که‌منسوب بداو باشند ، ولی حداقل اینست‌که وی افق‌های امیدواری جدیدی را گشوده است، و این برای حفظ نام و افتخارش بسی اطمینان بخش‌تر است . زیرا قوانین ادعائی کذائی همه تقریباً نابود شده‌اند ولی امیدواریها باقی وپابرجاست . آنچه دوام آثار اورا تضمین می‌کند اینست که در هیچ اثردیگر ، حتی در کتاب ادام اسمیت‌هم ، نمی‌توان آن همه صفحات دلنشین ، شایان ثبت درگلچین آثار اقتصادی، و آن همه عبارات فراموش نشدنی را یافت که پیوسته ورد زبان‌کسانی‌است‌که به‌تدریس‌این‌علم اشتغال‌دارند. بی‌جهت نیست‌که‌کتاب «اصول» او درمدت نیم‌قرن کتاب‌درسی اغلب دانشگاههای انگلیسی زبان بوده‌است[۳]

قبل از بیان دگرگونیهای عمیق که در فکراو به عقاید کلاسیك داده می‌شود ،

---

۱ . مراجعه‌شود به اصول دانش اقتصادکتاب‌دوم ، فصل‌اول ، مبحث‌سوم .

۲ . همان مأخذ کتاب چهارم ، فصل هفتم ، مبحث ششم .

۳ . آخرین چاپ کتاب «اصول دانش اقتصاد» استوارت میل در ۱۹۰۹ با مراقبت وتوجه استادآشلی Ashley دریك مجلد فشرده صورت‌گرفت که در زیرصفحات آن تمام تغییرات چاپهای گذشته نقل شده واز این جهت برای مطالعه تحول عقاید استوارت میل بسیارمفیداست .

شایسته‌است نخست ، خطوط اصلی و برجستهٔ عقاید و اندیشه‌های مذکور را ، بدانسان که دراواسط قرن‌نوزدهم ، از تاریخ انتشار کتاب «اصول» استوارت میل تازمان مرگش یعنی‌از۱۸۴۸ تا ۱۸۷۳ ، عظیم و باشکوه و تقریباً شکست ناپذیر جلوه می‌نمود ، تذکر بدهیم. این‌قسمت اززمان در تاریخ فرانسه کم و بیش معادل با دوران امپراطوری دوم است . درهمین دوره است که مکتب آزادی طلبی کلاسیک گمان می‌کند ، دو حریف دیرین خود یعنی‌سوسیالیسم ومکتب حمایت طلبی‌را بطور قطع و غیر قابل برگشت از میدان خارج کرده است . در مورد اولی لغت‌نامه اقتصادی سال ۱۸۵۲ به قلم ری‌بو[۱] می‌گفت : «امروزه سخن‌از سوسیالیسم راندن‌به منزلهٔ مرثیه خواندن در بارهٔ آنست» . مکتب حمایت طلبی هم، پیکارش را در انگلستان با لغو عوارض‌گمرکی غلات باخت . و بزودی در فرانسه و کشورهای دیگر اروپا نیز باقراردادهای تجارتی سال ۱۸۶۰ به همین سرنوشت دچار می‌شود . بدین ترتیب ، دانش اقتصاد مدرسی مطمئن از آینده به نظر می‌رسید ، وبهیچ‌وجه پیش‌بینی نمی‌کرد که در ۱۸۶۷ ، کتاب «سرمایه» کارل مارکس منتشر خواهد شد ، ودر ۱۸۷۲ کنگره ایزه‌ناخ تشکیل می‌شود واندکی بعدازآن همه‌قراردادهای ۱۸۶۰ منسوخ و بی‌اعتبارمی‌گردد .

پس‌باید ازاین‌لحظهٔ افتخارآمیز استفاده‌کنیم و قوانین اقتصادی مکتب کلاسیک را با اختصار تمام بیان نمائیم (با اختصار زیرا تاریخ عقاید اقتصادی غیر از کتاب علم اقتصاد است) . در این خلاصه به‌ذکر قوانینی اکتفا می‌کنیم که مسلم و قطعی به نظر می‌رسیدند، وحتی هنوزهم کسانی‌که به مکتب آزادی طلبی اقتصادی وفادار مانده‌اند ، آنهارا ثابت وتزلزل ناپذیر می‌دانند .

۱
قوانین بزرک

اعتقاد به وجود قوانین طبیعی پیوسته از صفات مشخص مکتب کلاسیک بوده است . به عقیدهٔ آنان بدون این ضابطه هیچ مجموعه‌ای از معارف شایستهٔ عنوان

۱ . Raybaud

دانش نیست . قوانین مذکور دیگر به‌صفت نوامیس ازلی ناشی از مشیت باری ومربوط به‌علل غائی ، بدانسان که فیزیوکراتها [۱] وخوش‌بینان معتقدبودند ، عنوان نمی‌شوند . آنها طبیعی هستند همانطور که نظام جهان مادی طبیعی است ، و نیز خارج از اخلاق هستند، وبنابراین ممکن‌است سودمند باشند ویازیان بخش، مضر ویامفید . به‌هرحال وجود دارند و با انسان است که وضع خویش را با آنان تطبیق دهد . پس به دانش اقتصاد عنوان «علم‌بی‌رحم» دادن ، زیرا بعض ازقوانین آن ممکن است متضمن عواقب ناگوارباشد ، همانقدر جاهلانه‌است که علم فیزیك را به سبب آنکه برق ممکن است موجب هلاك آدمی بشود ، بی‌رحم بنامند .

این قوانین اقتصادی با آزادی فردی منافات ندارند . بر عکس نتیجهٔ آن وروابط ثابتی هستندکه خودبخود بین موجودات‌آزاد برقرار می‌گردند ، آزاد ، البته با کیفیات وشرایط خاص‌آن . آیا افراد آدمی آزاد هستند که غذا نخورند ؟ اگرلازم است غذا بخورند باید به کشت زمین بپردازند . زندگانی آدمیان نه تنها وابسته به یکدیگراست، بلکه مشروط به شرایط‌وموانع طبیعی‌هم هست.

قوانین مذکور جهانی وهمیشگی هستند ، زیرا حوایج اولیه آدمیان در همه‌جا وهمه‌وقت یکسان‌است . اقتصادشناسان‌هم فقط درپی‌کشف قوانین حوایج‌عمومی وثابت هستند ، نه هوسهای‌گوناگون‌محلی وزودگذرآدمیان . تحقیق‌وتجسس‌درروابط‌اقتصادی فقط باتوجه به‌آنچه کلی‌است وبنابراین مشترك درافراد انسانی است ؛ ممکن است به حقیقت نزدیك‌گردد و زیبندهٔ عنوان دانش بشود . پژوهنده دانش اقتصاد باید نظر به افراد نداشته باشد ، بلکه انسان‌نوعی ، انسان اقتصادی بطورکلی ، ویابه اصطلاح‌اهل

۱ . معذلك دوپون دونمور قبلا قوانین طبیعی را به نحوی شایسته و با همان روحیهٔ مکتب کلاسیك تعریف کرده‌بود . اومی‌گوید : «قوانین طبیعی شرایطی هستند که برطبق‌آنها همه‌چیزتابع‌نظام‌طبیعت‌است. . . .راجع‌به ما ،انسان‌ها ،قوانین طبیعی شرایط‌اساسی‌هستند که‌بر زندگی‌آدمیان وضع گردیده تابتوانند از همهٔ مزایای ناشی از نظام طبیعی بهره‌مند شوند» (پیشگفتار براثارکنه ، صفحهٔ۲۱)

مکتب «اومو اکونومیکوس»[۱] را درنظر بگیرد که‌بوسیله تجرید ازهمهٔ‌صفات وعوارض دیگر غیراز نفع‌شخصی عاری شده باشد. علم اقتصاد منکر صفات و عوارض و کیفیات دیگر درانسان نیست‌ولی‌آنهارابه دانشهای دیگرحواله می‌دهد.

قوانین طبیعی مذکوررا، می‌توانیم تحت هفت‌عنوان خلاصه‌نمائیم.

۱ ـ قانون نفع شخصی. این‌قانون‌امروزه‌بنام«اصل‌کامجوئی» یا«لذت‌طلبی،»[۲] معروف شده است. ولی اقتصادشنان کلاسیك این اصطلاح‌را بکار نمی‌برند. خلاصهٔ قانون مذکوراینست،که‌هرفرد آدمی طبعاً در جستجوی خیر و یا به اصطلاح اقتصادی درطلب‌ثروت، وگریزان ازشر ویابه‌اصطلاح ازکاروکوشش‌است. این‌نظام‌روحی‌وروانی آدمی‌است. آیا امری‌عامتر وثابت‌تر از این‌قانون وجوددارد؟ نه‌تنها طبیعی‌ترین همهٔ قوانین بلکه‌به‌قول فیزیوکراتها «خردمندانه‌ترین»آنها است. زیرا ترجمان اصل بقاء وهستی‌است. بنابرهمین‌اصل اساسی‌است،که مکتب مدرسی را غالباً مکتب «فردیت»[۳] هم‌نامیده‌اند.

ولی‌فردیت به‌معنی‌خودخواهی، ویالااقل به‌معنی عامیانه این‌لفظ، نیست. چنین اشتباه واختلاطی که‌پیوسته‌برای بی‌اعتبار جلوه دادن مکتب کلاسیك می‌شود، درواقع نزاع نادرستی است. هیچکس بهتر و شدیدتر از استوارت میل‌علیه این نحوه معرفی اعتراض نکرده است. درجستجوی خیر خودبودن بهیچوجه دلالت بر بدخواهی برای دیگران ندارد. فردیت مانع از عواطف نوعدوستی و احسان نیست[۴]، بر عکس هرفرد

۱. Homo Oeconomicus.

۲. Le principe hédonistique.

۳. L' École individualiste.

۴. فراموش‌نکرده‌ایم که ادام اسمیت کتابی راجع‌به نظریه احساسات‌اخلاقی وتأثیر عواطف انسانی تألیف کرده‌است. استوارت میل‌هم می‌گوید: «روحیه حقیقی مصلحت‌طلبی را در دستور اخلاقی عیسی ناصری می‌یابیم که‌می‌فرماید: «بادیگران بدانسان رفتار کنید که می‌خواهید باشمارفتار بشود. همسایه‌ات‌را مانند خودت‌دوست داشته‌باش»، مانندخودت پس‌باید نخست خودرا دوست داشته باشیم تا بتوانیم دیگران را دوست بداریم» (ازکتاب Utilitarisme) ترجمهٔ‌فرانسه، صفحه ۳۱).

طبیعی و سالم نوعاً خوشنود ساختن دیگریرا مایه شادکامی خود می‌داند.

معهذا، مگر ریکاردو و مالتوس نشان نداده‌اند که در بسیاری از موارد منافع افراد با یکدیگر معارضند، و بنابراین نفع بعضی قربانی بعض دیگر می‌شود؟ خود استوارت میل‌هم، نه تنها این‌تعارضات را انکار نمی‌کند بلکه آنها را شدیدتر توصیف می‌نماید. به‌این‌ایراد، مکتب کلاسیك بداتفاق خوش‌بینان خود، بدانسان که درمورد باستیادیدیم، جواب‌می‌دهدکه این تضادها‌صوری‌است و در وراء آنها هماهنگی‌واقعی وجود دارد. یا می‌گوید این تضادها ناشی از فردیت و آزادی نیست، ناشی از آن‌است که این‌دو هنوز تحقق کامل نیافته و چنانکه باید فهمیده نشده‌اند، وهروقت این شرایط حاصل گردد، عیب‌های موقت خود بخود اصلاح می‌شود[1]، و ضرب‌المثل دیرین زوبین آشیل قهرمان داستانی یونان که جراحات ناشی از خود را خود درمان می‌کرد مصداق پیدامی‌کند. ازآن پس اقتصادشناسان دیگری از مکتب فردیت ظهورمی‌کنند که مانند هربرت‌اسپنسر[2] می‌گویند که‌این تعارض منافع نه تنها منطبق بر مصالح عمومی جامعه است، بلکه‌شرط‌لازم ترقی استزیرا ناتوانانرا ناچار می‌کند که جای‌خودرا به‌شایستگان بدهند.

۱. این همان چیزی است که استوارت میل نیز نوید می‌دهد: «**وضع ناقص تنظیمات اجتماعی**، سبب شده است که بهترین وسیلهٔ خدمت به خوشبختی دیگران، فداکردن سعادتمندی‌خود باشد» (L'utilitarisme , P . 30). ولی‌آیاصحیح‌نیست‌که به عنوان مکمل به جمله مذکور افزوده شود که امروزه بهترین وسیله برای تأمین سعادت خویش فداکردن‌سعادتمندی دیگران است؟ شتاب نکنیم و به بقیهٔ کلام استاد توجه نمائیم:

«توسعه تدریجی‌منش انسانی درهرفردی ازافراد، حس‌یگانگی با دیگران راپرورش خواهد داد، احساسی‌که چون به درجهٔ کمال برسد دیگر مانع از آن‌است که شخص برای خود آن‌اصلاح وبهبودی بخواهد که‌دیگران در آن‌شرکت نداشته باشند. نظام فردیت به این‌صورت در واقع‌همان چیزی خواهدشد که امروزه «نظام‌همبستگی» « Solidarisme » نامیده‌می‌شود حتی به عالی‌ترین درجهٔ آن.

۲. هربرت اسپنسر Herbert Spencer، حکیم‌ودانشمندبزرك انگلیسی(۱۸۲۰-۱۹۰۳) صاحب نظریهٔ معروف راجع به تکامل طبیعی، مؤلف کتاب «اصول جامعه شناسی» که درآن‌جهاز اقتصادی جامعه‌را به جهاز بدنی تشبیه می‌نماید (مترجم)

۲ـ قانون رقابت آزاد . هرگاه پذیرفتیم که هرکس برای تشخیص منافع خویش بهترین داور است ، ناگزیر بهترین ترتیب آنست که هرکس برای یافتن راه زندگی خود آزاد باشد . اعتقاد به اصالت فرد مستلزم آزادی طلبی است . به همین جهت مکتب فردیت را مکتب آزادی طلبی نیز نامیده‌اند ، حتی اطلاق این عنوان بر آن صحیح‌تر از اولی است . مکتب فرانسوی برای خود تنها این عنوان را پسندیده و نام‌های دیگر مانند «مکتب فردیت» و «سنت‌پرست» و حتی «کلاسیك» را به شدت منکر شده است[۱]، مکتب

۱ . این سئوال امتحانی که اختلاف بین مکتب فردیت و مکتب آزادی طلبی و مکتب خوش‌بینی و مکتب کلاسیك چیست ؟ اندکی جنبه مدرسی دارد ، معذلك توضیحاتی دربارهٔ آن خالی از فایده نیست .

الف ـ مکتب فردیت École Individualiste به اصطلاح هجوی کلمه مکتبی است که خودخواهی را تنها قاعدهٔ عمل می‌داند وشعار «هرکس برای خویشتن» را اصل مطلق زندگی قرار می‌دهد . بدیهی است هیچ مکتبی چنین تعریفی در حق خود قبول ندارد ، ودرواقع وجود روابط اقتصادی، مانند دادوستد وتقسیم حرف ومشاغل در بین افراد مردم، امکان تصور چنین حالتی را که هرکس تنها برای خویشتن زندگی کند، منتفی می‌سازد. مکتب فردیت به معنای وسیع کلمه مکتبی است که می‌گوید : **خیر وصلاح فرد، بایدتنها هدف هر نوع فعالیت وهر نوع سیاست اقتصادی** باشد ، هرچند از این معنی بخودی خود نتیجه مهمی حاصل نمی‌گردد ، چه واضح است که اجتماعیون وحتی اشتراکیون نیز هدفی جز سعادت افراد ، توده عظیم افراد، ندارند وهیچکس دراین فکر نیست که برای جامعه، مانند موجودی زنده ومجزی از افراد ، تأمین سعادت بکند . با چنین مفهومی ،مشمول معنای فردیت بسیار وسیع است ، نه طریقهٔ تعاونی را ردمی‌کند ونه منکر همبستگی اجتماعی ویا مداخله دولت است (مشروط برآنکه مراد از مداخله دولت ، مثلا مانند قوانین کار ، حفظ فرد در برابر عوامل مخرب فردیت باشد) ونه حتی مانع از خودگذشتگی وفداکاریست ، زیرا از خودگذشتگی مستلزم وجود شخصیت و فردیت قوی در افراد است (!) تقریباً به همین معنا است که فردیت مورد توجه آقای شارتز M . Schartze در کتاب «فردیت اقتصادی واجتماعی Individualisme économique et social » واقع شده است . بنابراین ابهام واجمال در این عنوان بسیار است وبهتر است حتی‌الامکان از بکاربردن آن اجتناب کنیم .

ب ـ اصطلاح **«مکتب آزادی طلبی** École Libérale دارای مفهوم روشنتری است زیرا مکتب مذکور به این مطلب اکتفا نمی‌کند که تنها هدف باید فرد باشد ، بلکه اضافه

انگلیسی نیز به‌همان شدت خودرا آزادی طلب می‌داند، و بیشتر بدین‌لحاظ است که آنرا مکتب منچستری هم نامیده‌اند (عنوانی که از طرف منتقدان آلمانی به مکتب مزبورداده شده‌است).

معذلك‌شعار «بگذار بشود» برای‌مکتب کلاسیك عنوان اصل اعتقادی و یا قاعدهٔ مطلق‌علمی ندارد، بلکه به نظرآنان دستور العملی خردمندانه است که‌بایدآنرا نه در برابر هرچیز، بلکه تا اثبات خلاف حفظ‌کرد. استوارت میل نیزمی‌گوید:طرفداران

می‌نمایدکه **یگانه‌عامل‌فعالیت اقتصادی‌هم‌باید فرد باشد**، زیرا کسی بهتر از خود شخص نمی‌تواند منافع‌واقعی‌خودرا تشخیص‌بدهد وبهتر ازاو نمی‌تواند به‌آنهاتحقق بخشد، پس بالنتیجه افرادباید در فعالیت خود آزادباشند وهرنوع مداخلهٔ خارجی از طرف دولت ویا هرسرپرست دیگری کنارزده‌شود.

ولی هرگاه فردیت به مفهوم اولی برای همه قابل قبول باشد، مفهوم ثانوی آن برعکس‌با اشکالات بزرك مواجه می‌شود، زیرا مسلم است که‌در بسیاری از احوال، فرد در اعمالش خواه‌به عنوان‌مصرف‌کننده وقتی‌که محصولات زیان‌بخش و یا زیاده از حدگران را خریداری‌می‌کند ویابه‌عنوان کارگر وقتی‌که ناگزیر به شرایط طاقت فرسا برای خود و یا کودکانش تسلیم می‌گردد، منافع‌واقعی خودرا چنانکه باید تشخیص‌نمی‌دهد ویادر شرایطی است که نمی‌تواند از آنها دفاع‌کند، و دانش و بهداشت بهتر از خود او می‌توانند آنها را تشخیص‌بدهند وحفظ‌کنند.

ج ـ هرگاه ازاین‌حدفراتر رویم‌وبگوئیم که نه تنهاهر فرد برای ترتیب دادن‌منافع خویش‌شایسته‌تر ازهرکس دیگراست، بلکه **نفع عمومی‌هم چیزی جز مجموع منافع افرادنیست**، که‌همه متقارن دروحدتی‌هم‌آهنگ وموزون‌هستند؛ آنوقت مکتب‌آزادی‌طلبی، **خوش‌بین** نامیده می‌شود، که بخصوص در فرانسه دارای سنتی صدساله است. اگر چه آثار آن در تألیفات اخیرهم دیده می‌شود، معذلك منهج مذکور اکنون اندکی کهنه ومدروس است.

د ـ بالاخره وقتی **«مکتب کلاسیك» یامدرسی** نامیده می‌شود، مقصود مکتبی است که‌با وفاداری، اصول نخستین استادان دانش‌اقتصادرا، تعلیم می‌دهد ومی‌کوشد تا آنها را بهترمدلل‌دارد، تشریح‌کند، وحتی اصلاح نماید بدون‌آنکه بر اساس آنها تغییری وارد سازد. بنابراین مکتب‌کلاسیك متضمن سنت است و این سنت از آغاز مبتنی براصالت فرد

آن نوزده بار از بیست بار به‌حقیقت نزدیك‌تر از کسانی هستند که آنرا انکار می‌کنند»[1] .

این آزادی طلبی عملی برهمهٔ اعمال وهمهٔ اموراقتصادی صادق است : به عنوان برنامه مثبت مشتمل‌است برآزادی مشاغل ، آزادی‌رقابت ، آزادی تجارت‌داخلی و خارجی ، آزادی‌بانکها ، آزادی‌نرخ ربح‌وغیره ، به‌عنوان برنامه قطعی وهمیشگی عبارت است ازمقاومت دربرابر هرنوع مداخلهٔ دولت که ضرورت خاص‌آن به ثبوت نرسیده‌باشد ، بویژه استقامت دربرابرسیاست به اصطلاح‌حمایت و سرپرستی‌دولت .

رقابت آزاد ، بنابر این برای مکتب کلاسیك قانون فرمانروای طبیعی است . قانونی‌است که هرامری‌را کفایت‌می‌کند، برای مصرف کننده ارزانی فراهم می‌آورد ، باایجاد هم‌چشمی بین تولید کنندگان، مشوق تولید می‌شود ، عدالت را تأمین می‌کند، وباپائین‌آوردن تدریجی سود و برگرداندن قیمت اشیاء به سطح هزینهٔ‌تولید، روز بروز مردم‌را به‌تساوی نزدیکتر می‌سازد . لغت‌نامه اقتصادی سال ۱۸۵۲ که مجموعهٔ قانونی مکتب‌کلاسیك است می‌گوید : «رقابت‌درجهان صنعت، به‌منزلهٔ‌آفتاب در جهان طبیعت است» . خوداستوارت‌میل مصنف‌کتاب«آزادی» که آزادی‌اقتصادی را ازآزادی سیاسی قابل‌تفکیك نمی‌دانست ، با عبارتی کمتر شاعرانه ولی قاطعتر اعلام می‌داشت : «آنچه رقابت را محدود می‌کند شر است و هرچه آنرا گسترش می‌دهد بالمال خیر است»[2] ومخصوصاً به‌خاطر این‌اصل بود، که‌جدائی مطلق خودرا از سوسیالیسم باهمهٔ تمایلی‌که نسبت به آن داشت اعلام‌کرد و می‌گفت : «من صرفاً با بارزترین و خشن‌ترین‌قسمت تعلیمات اجتماعیون ، یعنی باهیاهوی آنها علیه رقابت مخالفم» .

وآزادی طلبی‌بوده ولی‌جنبه خوش‌بینی نداشته‌است . از طرف‌دیگر مکتب‌مذکوراندیشه‌های غائیت وهرهدف عملی‌را کنار می‌گذارد تامنحصراً به‌دانش محض بپردازد .

۱ . اصول دانش اقتصاد ، جلد دوم صفحه ۳۴۶ و نیز مراجعه شود به کتابهای اخیر مولیناری ویاکتاب « اخلاق ورقابت La morale et la concurrence تألیف‌ایوس‌گویو Yves Guyot .

۲ . مراجعه‌شود به کتاب «اوگوست کنت ومکتب تحققی» ترجمه شده بفرانسه‌بوسیله کلمانسو Clemenceau صفحه ۸۷ .

مع‌الوصف باید خاطر نشان سازیم که مکتب کلاسیك با همهٔ تجلیلش از رقابت آزاد، بهیچوجه در پی‌دفاع از نظام اقتصادی موجود نیست. ایرادی که‌غالباً‌ازاینجهت، متوجه‌آن‌می‌کنند، مانند ایراد خودخواهی، ناشی‌ازاشتباه مخالفان‌است. برعکس همهٔ اهل‌مکتب، قدماء و نوزسان، از این شکایت دارند که رقابت آزاد، بطور کامل تحقق نپذیرفته‌است. پیشتر دیدیم که‌سنیور چه‌مقامی برای‌انحصارات موجود، در نظام‌اقتصادی کنونی قائل‌بود. آنها می‌گویند تحقق نظام رقابت‌کامل همانقدر دور از واقعیت است که تحقق نظام‌اشتراکی. بنابر این داوری دربارهٔ آن به مناسبت معایب و نقایص نظام کنونی دوراز‌انصاف‌است، همانطور که نظام‌اجتماعی و یااشتراکی را نمی‌توان به سبب بعض‌از آزمایشهای‌پراکنده وشکست خوردهٔ‌آن موردقضاوت‌قرارداد.

۳ـ‌قانون جمعیت. این‌قانون مقام‌عظیمی در‌اندیشه‌های مکتب مدرسی‌دارد. اقتصادشناسان خوش بین جرات نکرده‌اند آنرا مستقیماً مورد انکار قرار بدهند. استوارت‌میل بیش‌از‌دیگران تحت‌تأثیر‌آن واقع‌شده‌است. اوحتی از مالتوس‌هم جلوتر می‌رود. زیرا علاوه برجهات اقتصادی، جهات اخلاقی خاص دیگری که‌مورد توجه مالتوس‌نبوده، ویرا اندیشناك می‌سازد، و آن‌احترام به حقوق و آزادی زن است که رنج‌وتکلیف‌مادری‌رامعمولا بدون مشاوره بر او تحمیل می‌کنند[1]. پس استوارت میل خود تاحدی از نومالتوسیان است. کثرت جمعیت در خانواده‌به‌نظروی مظهر قباحتی مانند میخوارگی‌است[2] ودر موارد مختلف اعلام می‌دارد که طبقه کارگر بدون رعایت

۱. «زن هرگز اختیاری درافزایش نفوس خانواده ندارد. علاوه برتحمیل دردهای جسمی ومحرومیت‌های دیگر، زحمات طاقت فرسای کار خانگی ناشی از زیادی عده اطفال تماماً بردوش اوست» (اصول دانش اقتصاد، جلد اول صفحه ۴۲۱ ـ کتاب دوم، فصل ۱۳ مبحث۲). این ملاحظه به‌نظرما زیاد موجه‌نیست. البته گاهی ممکن است بارداری بوسیلهٔ مردی مست وخشن برزن‌تحمیل‌شود، ولی‌اکثر اوقات اعمال‌ضدبارداری ازابتکارمردان‌است، ویا به‌تلقین آنان، برزنان علی‌رغم میل‌آنها تحمیل می‌شود.

۲. «اگرچه مرد میخواره ومست‌را مردمان شریف از خود میرانند وتحقیرمی‌کنند، ولی مهمترین دلیل که برای احسان وصدقه اظهار می‌شود عائله‌مندی سائل‌است» (جلد اول صفحه ۴۱۸ ـ کتاب دوم، فصل۱۳ـ مبحث۱) ونیز درحاشیه اضافه می‌نماید: «نباید‌انتظار ←

این شرط مقدماتی، یعنی جلوگیری ازافزایش بی‌تناسب جمعیت، نباید انتظار بهبودی درسر نوشت خودداشته باشد . یکی‌ازجهات موافقت اوباخرده‌مالکی دهقانی همین‌است که‌این‌نوع ملکداری‌را موجب تقلیل فرزندان خانوادهٔ می‌داند . وی به‌این نکته‌توجه داشته‌که«ترتیب افزایش نفوس درفرانسه کمتر از سایر کشورهای اروپائی است» وآنرا قابل ستایش دانسته‌است .

استوارت میل دراین عقیده، برای جلوگیری از آثار وحشتناك قانون افزایش نفوس ، تا آن‌حد پیش می‌رودکه‌اساسی‌ترین اصل پیوسته موردرعایت خود، یعنی اصل آزادی را فدامی‌سازد، و پیشنهاد می‌کند که ازدواج مستمندان صریحاً بموجب قانون ممنوع گردد[1] . چنانکه می‌دانیم مالتوس این نظریه را مطلقا مردود می‌شناخت . قابل توجه‌است که پیشنهاد وحشت‌بار استوارت‌میل نه درکتاب«اصول» بلکه‌درکتابی عنوان شده که‌نام‌آن«آزادی» است ، اگرچه قسمت مهم آن‌را باهمکاری همسرش‌نوشته‌است .

۴ ـ قانون‌عرضه‌وتقاضا . این‌قانون ترتیب تعیین ارزش محصولات وهمچنین ارزش‌خدمات مولدثروت یعنی‌کار وسرمایه وزمین‌را معین می‌دارد وآنرا معمولا با این عبارت بیان‌می‌کردند که‌قیمت به‌نسبت‌مستقیم‌تقاضاو نسبت‌معکوس عرضه تغییرمی‌یابد .

اصلاح وترقی اخلاقی را درجامعه داشت ، تازمانی که خانواده‌های پر جمعیت را با همان نظر تحقیر که به مستی ومیخوارگی وسایر رذایل می‌شود، موردنظرقرار ندهند. ولی دراین زمان که اشرافیت و روحانیت خود سرمشق بی اعتدالی شده‌اند چه انتظاری از مستمندان می‌توان‌داشت» . اگر استوارت‌میل زنده‌بود دربارهٔ جوائزی که به تعدد اولاد داده می‌شود چه‌می‌گفت ؟ وی‌از این‌نکته شکایت می‌کند که مسیحیت موجب این اعتقاد تسکین‌بخش شده است که خداوند خانواده‌های پرجمعیت را برکت می‌دهد .

۱ . «درقوانین‌بسیاری ازکشورهای اروپاکه نکاح، مشروط به اثبات‌استطاعت‌زوجین درنگاهداری‌خانواده گردیده، بهیچوجه‌ازحدوداختیارات مشروع قانونگذارتجاوزنشده ... وایراد نقض‌آزادی برآنها وارد نیست» (ازکتاب آزادی ترجمه فرانسه دوپون وایت صفحه ۱۹۸ (ترجمه فارسی آقای دکتر جواد شیخ‌الاسلامی صفحه ۲۳۸) . جای تعجب است که باوجوداین استوارت‌میل مقررات مربوط به محدودیت میخانه‌هارا مناقض آزادی می‌داند ، زیرا کارگران به منزله اطفال تلقی‌شده‌اند (همان‌مأخذ۱۸۶) .

یکی از اصلاحات استوارت‌میل در نظریه‌های علم‌اقتصاد، اثبات همین نکته بودکه بیان قانون‌عرضه وتقاضا بااین‌عبارت، هرچند ظاهراً به‌دقت‌حکم وقاعدهٔ ریاضی عرضه‌شده ولی درواقع مشتمل بردور فاسدی است. زیرا اگر تقاضا و عرضه موجب تغییر قیمت می‌شوند، قیمت هم‌قطعاً در کمی وزیادی عرضه و تقاضا مؤثر است. بنا بر این قانون مذکوررا باید بدین‌ترتیب‌اصلاح کردکه قیمت اجناس درسطحی تثبیت می‌شودکه‌مقدار عرضه‌شده‌وتقاضاشدهٔ‌آنها به‌آن‌قیمت،مساوی باشد. نتیجهٔ‌نوسانات‌قیمت‌نیز همین‌است که این‌تطابق را بوجودبیاورد، همانطورکه بالا وپائین رفتن شاهین ترازو موجب توازن کفین‌می‌گردد [1]. با این‌بیان‌استوارت میل نه تنها به قانون‌مذکوردقت وصراحت قاعدهٔ علمی که‌فاقدبود، بخشید، بلکه باتبدیل رابطهٔ علت ومعلول به رابطهٔ توازن وتعادل اصل جدیدی وارد دانش اقتصاد کرد که ـ چنانکه در مبحث مکتب کلاسیك نوین خواهیم دید ـ الهام بخش روش جدید در این‌علم می‌شود.

معذلك، قانون‌عرضه‌وتقاضافقط نوسانات‌ارزش‌را توضیح‌می‌داد ونه‌خودارزش‌را. پس لازم‌بود برای آن علت ریشه‌دارتری اظهار شود و آن هزینه تولید بود. در نظام رقابت کامل، گرایش‌نوسانات ارزش همیشه براین است که به این نقطهٔ ثابت برسد، همچنان‌که «اقیانوس به‌قرار گرفتن درسطح خودتمایل دارد ولی هیچوقت کاملا آنرا حفظ نمی‌کند» [2].

پس ملخص قانون مدرسی ارزش این‌شد که از یکطرف ارزشی وجود دارد،

---

۱. «ترقی ویا تنزل ادامه خواهد داشت تاآنکه عرضه وتقاضا کاملا مساوی یکدیگر بشوند. پس‌قیمت هرجنس دربازار عبارت از قیمتی است که باآن مبلغ،تقاضای کافی برای جذب تمام مقدار عرضه‌شده درآن بازار وجوددارد» (جلداول صفحه ۴۹۹ کتاب‌دوم، فصل ۲ـ مبحث۱). قبل‌از استوارت میل کورنو Cournot درکتاب خویش بنام «تحقیق راجع‌به اصول ریاضی در نظریه ارزش» (۱۸۳۸) قانون عرضه و تقاضارا بدان صورت که از طرف کلاسیکها عرضه می‌شد مورد انتقاد قرار داده‌بود، ولی‌احتمالا استوارت‌میل از آن اطلاعی حاصل‌نکرد، زیرا کتاب مذکور کاملا مجهول مانده‌بود (مراجعه شود به‌مطالب بعد).

۲. اصول، جلداول صفحهٔ ۵۰۵ ـ کتاب‌سوم، فصل۳، مبحث۱.

موقت و غیر ثابت و تابع عرضه و تقاضا ، و از طرف دیگر ارزشی ثابت و طبیعی و مطابق با اصل، یعنی ارزش منطبق بر هزینهٔ تولید . استوارت میل قانون مذکور را آنچنان جامع و کامل می‌دانست که در بارهٔ آن این جمله حیرت‌آور را می‌نوشت که از قلم چنان فیلسوف موشکافی بعید به نظر می‌رسد : «خوشبختانه دیگر در قوانین مربوط به ارزش چیزی باقی نمانده است که اکنون و یا در آینده محتاج به توضیح باشد . نظریه ارزش تمام و کامل است»[1] .

همین قانون که ارزش اجناس را تنظیم می‌کرد بر پول هم قابل تطبیق بود . یعنی پول هم از طرفی ، ارزشی رایج و جاری دارد که تابع مبلغ در جریان و حوایج داد وستد بازار است (این همان نظریهٔ کمی یا مقداری[2] پول است) ، و از طرف دیگر ، ارزشی طبیعی که تابع هزینهٔ تولید فلزات قیمتی است .

۵ـ قانون دستمزدها . قانون مذکور بر دستمزدها و یا به اصطلاح دیگر بر «قیمت کار» نیز صادق بود . یعنی مزد را هم تابع دو قاعده می‌دانستند .

اول مزد جاری ، که می‌گفتند تابع قانون عرضه و تقاضا است . مقصود از «عرضه» مقدار سرمایهٔ آماده برای اجیر کردن کارگران است ، که آنرا اصطلاحاً « مایهٔ دستمزدها»[3] می‌نامند . مراد از «تقاضا» نیز عدهٔ کارگرانی است، که در جستجوی شغل و کار هستند[4] . قانون کار را کوبدن با این عبارت ساده بیان می‌کرد ، وقتی دو کارفرما درجستجوی یك کارگر هستند مزد ترقی می‌کند ، برعکس هرگاه دو کارگر در پی یك کارفرما بدوند مزد تنزل می‌نماید .

۱ . همان مأخذ جلد اول صفحه ۴۸۴ ـ کتاب سوم ، فصل اول ـ مبحث ۱ .

۲ . Théorie quantitative de la monnaie .

۳ . Le fonds du salaire , wage fund .

۴ . «دستمزدها تابع نسبتی است که بین نفوس و سرمایه وجود دارد . منظور از نفوس فقط طبقه کارگران و مزدوران است . مراد از سرمایه هم آن مقدار قدرت خرید است که برای استخدام کارگران حاضر و آماده است .... نه تنها باید گفت ، میزان دستمزد تابع نسبت موجود بین نفوس و سرمایه است ، بلکه در نظام رقابت هیچ عامل دیگری در آنها مؤثر نیست» (اصول ، کتاب دوم ، فصل ۱۱ ـ مبحث ۱) .

دوم ـ مزد طبیعی یا ضروری که می‌گفتند عبارت است از هزینهٔ تولید کارگر، و یا به‌بیان دیگر، مخارجی که برای حفظ زندگی او لازم است، و مزد جاری همواره برحسب میزان عرضه و تقاضا در پیرامون آن نوسان دارد.

این قانون، بنا بر داغی که بعداً لاسال به آن می‌زند، شایسته نام قانون روئین[1]، می‌گردد زیرا بر طبق آن، مزد تابع عللی خارج از شخص کارگر می‌شد. که کارگر نسبت به آن با همهٔ کارش و حسن نیتش بیگانه محسوب، و محکوم قانونی مقدر ومحتوم می‌گردید. و عیناً همانند یك کیسه پنبه نمی‌توانست در میزان نرخ و قیمت بازار خویش تأثیری داشته باشد. مطلب به‌همین جا خاتمه نمی‌یافت: نه تنها میزان مزد از حیطهٔ اختیار کارگر خارج بود؛ بلکه هیچ مداخله قانونگذار، هیچ نوع تأسیسات دولتی وغیر دولتی وهیچ نظام اقتصادی قادر نبود، تغییری در اوضاع واحوال او پدید آورد مگر در یکی ازدو عامل تناسب یعنی یا در مقدار سرمایهٔ عرضه شده برای تقاضای کار، و یا در رقم کارگران متقاضی شغل، تغییراتی حاصل شود: «هر نقشه اصلاحی که مبتنی بر این اصل نباشد غوغا وفریبی بیش نیست». بازهم مطلب از این بالاتر بود: عللی که می‌توانست به نحو مساعد این دو عامل را تغییر بدهد، یا عبارت بود از صرفه‌جوئی و پس‌انداز در مورد افزایش سرمایه‌ها، و یا تعدیل غریزه جنسی در مورد تقلیل نفوس کارگران. به عبارت دیگر امید رهائی و نجات کارگر، سرانجام در دوچیز خلاصه می‌شد، که یکی از آنها بکلی از اختیار او خارج بود[2] و دیگری تمام آن کسان را که شاید از روی استهزاء رنجبر

---

۱. La loi d ' airain.

۲. پس‌انداز کردن برای افزایش «مایهٔ مزدها» فقط در اختیار توانگران است. به همین جهت استوارت میل با همان اصرار که احتیاط در زناشوئی را به کارگران توصیه می‌کرد، توانگران را به صرفه‌جوئی و پس‌انداز تشویق می‌نمود، و با استدلالی مبهم و پیچیده، می‌خواست به آنان ثابت نماید که: «سودمند بودن برای کارگران تنها در این نیست که شخص خود مصرف‌کنندهٔ (محصولات آنها) باشد، بلکه بهتر آنست که وسیلهٔ مصرف کردن را برای دیگران فراهم کنند» به عبارت دیگر سودمندان بود تنها در خرج کردن نیست بلکه در صرفه جوئی نمودن است.

نامیده می‌شدند ، به تجردوشهوات غیر طبیعی محکوم می‌ساخت !

به همین‌جهت استوارت‌میل ، پس‌از آنکه قانون مذکوررا با صلابتی شدیدتراز اسلاف خودبیان داشت ، از عواقب‌آن اندیشناك گردید . بخصوص متأثربود از اینکه کوشش‌های دلیرانهٔ اتحادیه‌های جدیدالتأسیس کارگری را به‌ناتوانی‌محکوم می‌کرد . خوداو وهمهٔ اقتصادشناسان مکتب آزادی طلبی، با همان حدت که حذف مقررات مانع آزادی واردات غلات‌را خواستار بودند ، الغاء قوانین مخالف اتحادیه‌ها را نیز تقاضا داشتند . ولی‌از شناسائی حق‌اتحاد واجتماع چه‌فایده‌ای برای کارگران حاصل‌می‌شد ، اگر قانونی عالی‌تر از پیش جمیع مساعی آنانرا درباره ترقی مزد محکوم به شکست می‌نمود ؟ به همین سبب دوتن از اقتصادشناسان یعنی لانج [1] در ۱۸۶۶ و تورنتون[2] در ۱۸۶۹ (در کتابش راجع به کار) واقعیت و صحت قانون «مایه مزدها» را مورد تردید قراردادند ، وبدون اشکال‌زیاد استوارت‌میل را متقاعد ساختند . وی بزودی در مجله اقتصادی[3] ، مقاله‌ای منتشر کرد وعقیدهٔ سابق‌خود را راجع به مزد مسترد داشت . این تغییر رویه در زمان خود ،سروصدای زیادی برپاکرد و حتی محافل مکتب مدرسی را غرق‌حیرت‌نمود . باوجوداین می‌توان‌گفت که برگشت وی ازعقیدهٔ سابقش کامل نبود، زیرا درچاپهای‌بعدی کتابش قطعاتی را که نقل کردیم وقطعات نومید کننده دیگر را راجع‌به بیهودگی انتظارات‌کارگران ازمساعی آنها باقی‌گذاشت[4] .

---

۱ . Longe .

۲ . Thornton .

۳ . Fortnightly Review شمارهٔ مه۱۸۶۹ که‌بعداً درمجموعهٔ‌نکات وملاحظات او «Dissertations» تجدیدطبع شد .

۴ . استوارت میل بدون تصور مباینت با نظریهٔ کلاسیك ، قبول داشت‌که اتحادیه‌های کارگری می‌توانند رابطهٔ عرضه و تقاضای کار را تغییر بدهند : یا به این صورت‌که عرضه کارگران وابسته به جمعیت‌های خودرا دربازار کار محدود کنند ـ ولی بیمناك بود که در این حالت ، ترقی‌دستمزدها حاصل از وجود نوعی انحصار به‌سود کارگران متشکل‌منتهی به زیان توده عظیم کارگران غیر متشکل و خارج از اتحادیه‌ها بشود ـ و یا به این صورت که جمعیت کارگران را با تدابیر اساسی‌تر تقلیل بدهند ، مثلا از راه محدود ←

نظریهٔ «مایه دستمزدها» اگرچه به سبب انکار آن از طرف استوارت‌میل به شدت متزلزل گردید، معذلك همهٔ اقتصادشنان مکتب کلاسیك آنرا ترك نکردند وحتی اخیراً نیز در بعضی از انتشارات آمریکائی حیات مجددی یافته است[1] .

۶ ـ قانون رانت . گفتیم ، نتیجهٔ قانون رقابت آنست که قیمت محصولات را به‌سطح هزینهٔ تولید آنها بر می‌گرداند ، ولی هرگاه برای یك نوع جنس که در بازار عرضه‌می‌شود ،هزینه‌های تولید مختلف باشد (ترتیبی که نه‌تنها‌ممکن‌است بلکه تقریباً مسلم‌وحتمی است) آن‌وقت قیمت، برسطح کدام‌یك از هزینه‌های تولید مستوی خواهد خواهدشد ؟ البته بربالاترین آنها. بالنتیجه، ناگزیر،سود اضافی برای‌محصولات مشابه که هزینهٔ تولید آنها کمتر بوده‌است بوجودخواهدآمد . این همان رانتی است‌که ریکاردو فقط برای محصولات کشاورزی قایل شده بود ولی اینك استوارت‌میل آنرا به همهٔ محصولات صنعتی تعمیم می‌دهد[2] وحتی‌شامل مهارت‌ها واستعدادهای‌شخصی نیز می‌کند

← کردن عدهٔ اولادآنها . وی‌چنین می‌پنداشت‌که اتحادیه‌های‌کارگری‌واقعاً خواهندتوانست باعادت دادن کارگران به وسایل آسایش و رفاه و بالا بردن‌سطح‌زندگی آنها (Standard of life) به‌این هدف برسند . پس بطور خلاصه بازهم به‌اصول مالتوس‌منتهی‌می‌گردید.

۱ . مراجعه شود به مقالات و نشریه‌های دانشگاههای هاروارد و کولومبیا . معذلك یکی از نویسندگان آمریکائی ، فرنسیس واکر Francis walker در کتابی تحت عنوان «مسئله‌مزدها The wages Ouestion» (۱۸۷۶) بیش‌ازهمه‌موجب ورشکستگی‌نظریهٔ‌مایهٔ دستمزدهاشده‌است .

۲ . «ارزش هرکالاعبارت ازهزینهٔ تولید آن‌قسمت ازمحصول است که ازهمه‌گران‌تر تمام شده‌است» (اصول ، کتاب سوم ، فصل ششم ـ مبحث۱ ـ بند ۷) .

«سود فوق‌العاده که یك کارخانه‌دار ویایك بازرگان ازبکار انداختن هنر و استعداد عالی‌تر و یا از سازمان و تنظیمات بهتر می‌برد شباهت به بهرهٔ اختلافی (رانت) دارد . هرگاه همه رقیبان آنها واجد جمیع آن مزایا بودند ، این فایده از مجرای کاهش قیمت‌ها عاید‌مصرف‌کنندگان‌می‌گردید . کارفرما ازبهره اضافی‌وقتی‌می‌تواند‌استفاده‌کند‌که‌محصولاتش را به‌قیمت‌تنظیم‌یافته، براساس هزینه تولید رقبای‌خود، بفروش برساند ، ولی‌خود اوآنهارا به قیمت نازلتری تولیدکرده باشد» (کتاب‌سوم ، فصل‌پنجم ـ مبحث‌چهارم) . ←

پس بدین ترتیب قانون رانت بوسیلهٔ او گسترش می یابد ، اگرچه شمول آن بازهم اندکی از نظریه سنیور کمتر است (مراجعه شود به آنچه بیشتر در این باب گفته شد) .

۷ـ قانون مبادلات بین المللی . البته بخاطر داریم، که بنا بر عقیدهٔ اقتصادشناسان آزادی طلب (مراجعه شود به مباحث مربوط به ریکارد و باستیا و دونوایه) تجارت بین کشورها، تابع همان قوانین است که تجارت بین افراد، ودارای همان مزیت . یعنی صرفه جوئی مقداری از کار برای هر یك از طرفین معامله . به این کیفیت که هر یك از مبادله کنندگان مثلا، محصولی که بیش از ۱۵ ساعت هزینهٔ تولید ندارد می دهد و در ازای آن محصولی بدست می آورد، که اگر خود مستقیماً به تولید آن می پرداخت بیش از ۲۰ ساعت کار برای تولید آن مصروف می داشت . از این توضیح معلوم می شود که استفاده می بایستی منحصر به طرف واردات باشد ، زیرا صادرات، فقط وسیله پرداخت آنست .

پس مسلم بود که هر یك از مبادله کنندگان منتفع می شود ، اما مسلم و حتی محتمل هم نبود که استفاده های آنها مساوی باشد ، بلکه غالباً چنین تصور می شد که سود بیشتر ،عاید کشوری می گردد ، که فقیرتر و از لحاظ طبیعی کم بهره تر و از جهت صنعتی عقب مانده تر است . زیرا برحسب تعریف چنین کشوری، یا می بایستی کار وزحمت بیشتر ،متحمل شود تا اجناس وارداتی را خود مستقیماً تولید کند، و یا اساساً فاقد امکانات لازم برای تولید آنها باشد . در این نکته مکتب کلاسیك انگلستان ، مکتب منچستری ، و مکتب فرانسوی تقریباً همداستان بودند[1] .

← باوجود این بین تولید کشاورزی و تولید صنعتی این تفاوت وجود دارد (سنیور آنرا قبلا بخوبی تشریح کرده بود) که تولید کشاورزی محدود به قانون « باردهی نامتناسب » است ، وحال آنکه صنعت تابع قانون « باردهی متزاید» است ،یعنی غالباً به آن نسبت که مقدار تولید افزایش می یابد مخارج نسبی تولید کمتر می شود . بالنتیجه نفع تولید کننده صنعتی ـ چنانکه استوارت میل آنرا کاملا توضیح داده است، دراینست که قیمت فروش را کاهش بدهد تا خریدار بیشتر پیدا شود، وبتواند محصولات بیشتر تولید نماید، و با تکثیر موارد سود و تقلیل مخارج عمومی ، آنچه را درهرواحد ازدست می دهد در فروش کل به نحو احسن جبران کند.

۱ . بعلاوه ریکاردو ، مزایای تجارت بین المللی را باچنان عباراتی توصیف کرده بود←

ممکن بود چنین تصور شود که چون در نظام رقابت آزاد، همهٔ ارزشها به نرخ هزینهٔ تولید برگردانده می‌شود، اجناس حاصل از کار مساوی می بایستی بطور مساوی با یکدیگر مبادله گردند و بالنتیجه استفاده از صرفه‌جویی کار برای هردو کشور مبادله کننده یکسان باشد.

به این ایراد ریکاردو جواب می‌داد، که قاعدهٔ «کار مساوی در ازای کار مساوی» برای تنظیم روابط دادوستد افراد در داخله یك کشور مؤثر است نه در مورد مبادلات بین کشورها. زیرا عمل واثر رقابت درهم‌سطح‌ساختن شرایط اقتصادی، به‌سبب اشکالات انتقال سرمایه و کار، ازیك مملکت به مملکت، دیگر چنانکه باید به آسانی و سرعت صورت نمی‌گیرد. بنابر این صحیح نیست که سرمایه و کار مصرف شده برای تولید یك نوع محصول را دردو کشور متقابلا موردمقایسه قراردهیم، بلکه مقابله باید راجع به هزینهٔ تولید دو کالای مختلف (کالای وارد شده و کالای صادر شده) در داخله یك کشور باشد[۱].

→ که باستیا نیز می‌توانست آنها را از آن خود سازد: «در نظام آزادی کامل تجارت، هرکشور سرمایه و صنعت خودرا، اختصاص به اموری می‌دهد که برایش سودمندتر است. ملاحظات منافع شخصی، باخیر وصلاح‌عمومی‌جامعه‌کاملا‌منطبق می گردد. بدین کیفیت . . . با استفاده ازبرکات طبیعت، تقسیمی بهتر وصرفه‌جوئی بیشتردر کار، فراهم می‌شود و در عین حال افزایش عمومی محصولات، در همه‌جا ثروت ورفاه را گسترش می‌دهد. دادوستد، تمام قسمتهای جهان متمدن را با رشته‌های منافع مشترك به هم می‌پیوندد وهمه‌را به جامعه جهانی بزرگ وواحدی مبدل می‌سازد. برطبق همین اصل‌است که باید در فرانسه و پرتقال شراب بسازند، در ممالك متحده آمریکا ولهستان گندم بکارند ودر انگلستان آلات وادوات آهنی تولید نمایند» (ریکاردو، مجموعه کامل آثار، ترجمه فرانسه، صفحه ۱۰۵).

۱. ازفرضیه ریکاردو ممکن‌است این نتیجهٔ دربدایت‌نظر عجیب وغریب حاصل‌شود که نفع هر کشور اقتضاء دارد، نه تنها اجناسی وارد کند که برای تولید آن در شرایط پست‌تری ازرقباء قرار دارد، (که این خود محتاج به توضیح نیست) بلکه حتی اجناسی نیز وارد نماید که برای تولیدآنها بالنسبه آماده‌تر ازرقباء است، به‌شرط آنکه بتواند درازای آنها کالاهائی صادر نماید که برای تولید آنها بازهم برتری نمایان‌تری داشته باشد. در اینحالت کشور مزبور ازکالائی که‌شرایط تولیدش در حد اعلای کمال‌است به‌عنوان‌وسیله→

اما با این نظریه، ارزش محصولات مبادله شده غیر معین است ، و بین هزینه تولید **واقعی** کالا صادرشده و هزینهٔ تولید **بالقوه** کالای وارد شده ، نوسان می یابد ، بطوری که مبادله برای هریك از کشورها ، متضمن صرفه‌جوئی هست ولی میزان آن بهیچوجه قطعی ومشخص نیست . استوارت میل یك قدم جلوتر می‌رود ومقایسهٔ بین هزینه‌های تولید ، یعنی عمل صرفاً انتزاعی وفاقد معیارعملی را ترك می کند ومی گوید که **ارزش محصول وارد شده** را باید **بامقدار کالای صادرشده** در ازای آن سنجید[1] . بنا بر این باید برحسب اوضاع واحوال ، جهات مخصوص مبادلات بین کشورها راموردمطالعه ومقایسه قرارداد ومثلا دید ، چگونه انگلستان می تواند ، دربرابر صادرات ذغال سنك ، مقداری بیشتر و یا کمتر ، شراب ازکشور فرانسه وارد کند . به عبارت اخری قانون ارزشهای بین المللی متکی بر مقابله هزینه‌های تولید نیست ، بلکه صرفاً قانون عرضه و تقاضا است : قیمت‌های دوجنس مورد مبادله مرتباً بالاو پائین می‌رود ، تا آنکه مقدار تقاضای متقابل آنها از طرف دوکشور بر یکدیگر منطبق گردد . بدیهی است هرگاه ذغال سنگ در فرانسه خیلی بیش ازآن مطلوب باشد که شراب درانگلستان ، کشور اخیر وضع بهتری درمعامله پیدا کرده و خواهد توانست مقدار بیشتری شراب در ازای زغال سنگ خود بدست بیاورد .

پس در نظریهٔ استوارت میل[2] نسبت به نظریهٔ ریکاردو ، پیشرفتی برای دانش

← مبادله استفاده می کند، تا آنچه را مورد نیاز اوست از خارجه برای خودفراهم نماید . بدین ترتیب ممکن است، نفع انگلستان درآن باشد که مثلا ذغال سنك خودرا با پارچه مبادله کند، اگرچه فرضاً آمادگی آن برای تولید پارچه بیش از کشور فرانسه باشد (در کتاب ششم دامنهٔ این نظریه وتحولات آنرا مجدداً موردبحث قرارخواهیم داد .

۱ . «در هر کشور ارزش یك محصول خارجی تابع مقدار کالای داخلی است که در ازای آن داده شده است» (اصول ، کتاب سوم ، فصل ۱۸ ـ مبحث ۱) .

۲ . استوارت میل این نظریه را قبلا در رسالهٔ « بحث در بارهٔ چند مسئله حل نشدهٔ اقتصادی» مطرح ساخته بود سپس نظریهٔ پیچیده‌تر وظاهراً دقیق‌تری(حتی بامعادله جبری) راجع به‌آن درکتاب اصول خویش عنوان کرد (جلددوم صفحه ۱۳۶ کتاب سوم ، فصل ۱۸ـ مبحث۷) . در واقع همهٔ استدلال او وهمچنین استدلال ریکاردو چون مبتنی براساس معامله←

اقتصاد حاصل‌شده‌بود ، بدان جهت که بوسیله آن می‌توان تشخیص داد ، در چه مورد کشوری نسبت به‌تقاضاهای خارجی محصولاتش وضع مساعدتری دارد،و می‌تواند نتیجهٔ بهتری ازتجارت بگیرد . آیا این‌کشور معمولا کشور فقیرتراست ویا آن کشور که در صنعت پیشرفته‌تراست ؟ استوارت‌میل جواب‌می‌دهد : کشورفقیرتر ، و این تأیید همان گفتهٔ سابق باستیاست ، منتهی باتوجیهی دیگر ، و آن اینکه کشور ثروتمند همواره قادراست مقدار بیشتری‌ازمحصولات در ترازوی مبادله‌قرار بدهد[1].

چنانکه می‌دانیم حمایت طلبان نظریهٔ کاملا معکوسی دارند . به عقیده آنان در تجارت بین المللی،کشور فقیرپیوسته فریب‌می‌خورد.و به‌عنوان شاهد ادعای‌خود غالباً به‌وضع کشور پرتقال درمقابل انگلستان استناد می‌جویند، مثالی‌که نمی‌تواندجانشین دلیل بشود .

← جنس باجنس بین‌دونفراست ، کلیاتی‌فرضی‌وبدون‌آثارعملی‌است . زیرا عملا آنکه جنس واردمی‌کند غیر ازشخصی است که‌صادر می‌نماید،و فوایدی که منظور نظر وارد کننده است ارتباطی باحساب صادر کننده ندارد . درست است که سر انجام مجموع صادرات و مجموع واردات کم‌وبیش باهم معادل می‌شوند، واگر تفاوتی موجودباشد بوسیله خروج یا ورود ارز و نقود خارجی متعادل می‌گردد. ولی این‌ترتیب ربطی با نحوهٔ استدلال فوق ندارد (این مطالب‌را مجدداً درکتاب ششم موردبحث قرارخواهیم‌داد) .

۱ . «به نظرمی‌رسد آن‌کشورها بیشتر ازتجارت خارجی سودمی‌برندکه محصولاتشان بیشتر موردتقاضای خارجه‌باشد وخود آنها برعکس تقاضای کمتری داشته باشند . از جملهٔ نتایج کیفیت مذکور این است،که کشورهای غنی ، از حجم معینی از صادرات وواردات رویهمرفته استفادهٔ کمترمی‌برند . زیرا چون تقاضاهای آنها بطور کلی زیاد است، احتمالا تقاضای محصولات‌خارجی آنها بیشتراست وبدین‌ترتیب شرایط‌دادوستد رابه‌زیان‌خود تغییر می‌دهند» (کتاب‌سوم‌فصل۱۸مبحث۸) . به‌عبارت « حجم‌معینی a given amount »لازم‌است توجه‌شود . زیرامرادازقیدمذکوراینست که اگرکشور ثروتمندی برای محصولات خود نرخ استفاده‌کم سودتری،از کشور خارجی داشته باشد ، چون حجم مبادلات آن خیلی بیشتر از کشورفقیراست ، در مجموع‌استفاده‌اش‌زیادترخواهد بود . استوارت‌میل‌این را صریحاً ذکر می‌کند ، که‌وضع کشورتوانگروکشور بی‌بضاعت،همانندوضع‌فروشگاه‌بزرگ ودکاندارکوچک است؛ که‌اولی روی هرمعامله سودکمتر می‌برد ولی در مجموع استفاده‌اش بسیارزیادتراست.

ولی باوجود این اختلاف نظر ، آنها به‌استوارت‌میل، بیش‌ازدیگر اقتصادشناسان مکتب آزادی طلبی، ملاطفت دارند . زیرا نظریه وی دلیلی عالی‌تر برای آنها فراهم کرده‌است : اگرواقعاً فواید و مزایای بین‌المللی برای هر کشور بر طبق قانون عرضه وتقاضا برقرار می‌گردد ، دراین‌صورت کشور توانگر باسیاست زیرکانه‌خودمی‌تواند ، جریان قانون‌مذکوررا به‌نفع‌خویش برگرداند ، به‌این ترتیب‌که صنایع نیرومند تأسیس کند ، صنایعی که محصول آنهامورد تقاضای‌خارجه‌باشد ، وبا پائین‌آوردن قیمت‌اجناس روزبروز بر تقاضای آنها بیفزاید[۱] .

ازطرف دیگر استوارت‌میل این گذشت مهم‌را در حق حمایت‌طلبان می‌کند که عوارض‌گمرکی واردات ، همواره ، ازطریق افزودن برقیمت ، تحمیل بر مصرف‌کننده داخلی‌نمی‌شود ، بلکه دربعض ازموارد ممکن است ، خودکشور صادرکننده ، متحمل آن بشود . مخصوصاً در مورد کالاهای صادراتی که مانند شرابهای معروف و ممتاز ازوضع انحصاری و قیمت انحصاری استفاده می‌کنند (کتاب پنجم ، فصل چهارم ، ذیل مبحث ششم) .

[بالاخره ، باهمه ثباتش‌در مسلك آزادی‌طلبی ، استوارت‌میل‌هم مانند فردریك لیست ،وبدون آن‌که ویرا شناخته‌باشد ، حمایت‌ازصنایع نوزادرا قبول‌می‌نماید،حمایتی که‌بقول‌او «برای دفاع‌ازصنعتی کاملا منطبق بر شرایط اقتصادی‌کشور،وبه منظور خنثی ساختن رقابت صنعت نیرومند خارجی‌باشد» ولی به‌این‌شرط‌که : «صنعت مورد حمایت پس‌ازمدتی ازحمایت‌بی‌نیازشود» . می‌گوید «این‌تنها موردی است که با موافقت‌دانش اقتصاد ، می‌توان وضع‌عوارض گمرکی‌را تجویز کرد» ولی در واقع این «تنها استثناء» دررا برروی حمایت‌طلبی کاملا افراطی می‌گشاید][۲] .

چنانکه می‌دانیم نظریهٔ آزادی تجارت‌خارجی ، بسان‌سایرعقایدمکتب کلاسیك، تنها درقلمرو مباحث نظری وکتابی‌باقی نماند ، بلکه‌یکی از پرهیجان‌ترین جنبش‌های

---

۱ . اصول ، کتاب‌پنجم ،فصل‌چهارم، مبحث۶

۲ . اصول ، کتاب پنجم ،فصل‌دهم ، مبحث اول .

تاریخ‌اقتصادی را بوجود آورد، و سرانجام به قانون مشهور ۲۵ ژوئن ۱۸۴۶ انگلستان منتهی گردید که‌عوارض گمرکی واردات غلات را ملغی ساخت ، وبه دنبال آن قوانین دیگری بتصویب‌رسید، که یکی‌پس‌ازدیگری همهٔ سدهای‌گمرکی را برانداخت . برای رسیدن به‌چنین نتیجه درخشانی‌لازم‌بود ، که فصاحت‌کلام ریچاردکوبدن[1] و جان‌برایت[2] ودیگر اقتصادشنان ، درخدمت‌آزادی‌طلبی‌قرارگیرد . لازم‌بود درسال ۱۸۳۸ «جمعیت ملی مخالفان قانون غلات»[3] تأسیس‌گردد . لازم‌بود بیش از ده‌بار درپارلمان انگلستان متحمل شکست بشوند ، تا رجال ووزیرانی ماننداربرت پیل و دوك ولینگتن‌رامتقاعد سازند . مع الوصف همه‌این مبارزات و همهٔ این فصاحت‌ها بدون پیش آمد خرابی محصول سال ۱۸۴۵، وترس‌از قحطی بی‌تأثیرمی‌ماند .

این‌پیکار شایان تحسین، برای پیروزی مکتب آزادی‌طلبی و تبلیغ عقاید و افکار آن ، بیش‌از دانشی‌ترین استدلال‌های استادان مؤثرافتاد . جنبش مشابه آن در فرانسه که از طرف باستیا رهبری می‌شد ، با شکست مواجه گردید . و می‌بایستی ۱۴ سال در انتظار بماند تا همان‌کوبدن ومیشل‌شوالیه‌به‌انعقاد قرارداد ۱۸۶۰ موفق‌گردند؛ که‌آن نیز تنها براثر پشتیبانی و ارادهٔ شخص ناپلئون سوم بود . چنانکه کوبدن در بارهٔ آن توهمی‌نداشت، وتصدیق می‌کرد که‌نه‌دهم از فرانسویان‌بااین‌اصلاح‌مخالف‌هستند .

۲

برنامهٔ مختلط اجتماعی وانفرادی استوارت‌میل

چنین‌بودملخص‌اندیشه‌های‌اصحاب مکتب‌کلاسیك درپایان نیمه‌اول قرن‌نوزدهم که‌عنوان«مکتب»رادرحق‌خویش با قدرت هرچه تمامتررد می‌کردندوخود را امانتدار

---

۱ . Richard Cobden.

۲ . John Bright .

۳ . National Anti , Corn , LaW League .

منحصر بفرد دانش اقتصادی‌دانستند . باید اذعان نمودکه‌اندیشه‌های آنان برروی هم مجموعهٔ علمی مرتبط ومنتظمی‌راتشکیل‌می‌داد . ولی‌ضمناً نیز بایدمعترف بود ،که‌این مجموعه ،جز برای نیکبختانی که از طبقه‌مالکان وسرمایه‌داران‌بودند ،خیری‌وبشارتی دربر نداشت : کار برای کارگر فقط حداقل معیشت ویا بهتر بگوئیم دستمزدی‌را تأمین می‌کرد، که‌حاصل عوامل خارج از اختیار او،مانند فراوانی و کمیابی سرمایه‌ها و یا افزایش و کاهش جمعیت بود . آزادی اجتماع و اتحادیه نیز که مکتب آزادی طلب سخاوتمندانه به‌کارگران‌اعطاء می‌کرد، تأثیری‌درسر نوشت‌آنان‌نداشت . تضاد مابین‌سود ومزدکه به‌صورت قانون علمی درآمده‌بود ، تصادم‌بین‌کارگر وکارفرمارا اجتناب ناپذیر می‌نمود . تملك زمینها وضعی انحصاری بوجود می‌آورد ، کـه آزادی مبادلات‌هـم نمی‌توانست، تغییر موثری در نتایج‌آن واردسازد . هرگونه مداخلهٔ دولت و قانونگذار برای‌حمایت‌از طبقه‌کارگر ، به‌این‌عنوان که‌مباین‌حیثیت ومنافع‌واقعی‌آنان‌است مردود شناخته می‌شد . چنین اندیشه‌ها و چنین نتایج از آن قبیل‌نبود که محبوب عامه مردم واقع‌شود . هرچند محققاً‌هدف علم‌جستجوی حقیقت‌است‌و نه‌جلب‌محبت مردم ، معذلك طبیعی‌بود که این‌عقاید وافکار قبل‌ازپذیرفته شدن به عنوان‌واقعیات‌مسلم‌وچاره‌ناپذیر ، باواکنش‌شدید مواجه گردد . باوجود این،همان استوارت‌میل‌که خود قویاً در تحکیم وتکمیل این‌مجموعهٔ اصول وعقاید کوشیده‌بود ، بدانسان‌که کوسا[1] کتاب اصول دانش اقتصاد ویرا « خلاصه و خاتمه و عالی‌ترین بیان عقاید مکتب کلاسیك در صحیح‌ترین صورت‌آنها»می‌دانست ، همودرچاپهای متوالی کتابش،ومخصوصاً درنوشته‌های‌مؤخرش، راههای‌تازه‌ای‌گشود، که‌بسیاری ازاقتصادشناسان محتملاً وفادار به‌مکتب را ، از منهج آن خارج می‌ساخت،و متوجه هدفی می‌نمود که می‌توان آنرا سوسیالیسم آزادی طلب نامید .

قسمت عمدهٔ این تحول شگفت‌انگیز استوارت میل را ، بدون کمترین نیت

۱ . کوسا Cossa مؤلف‌تاریخ عقایداقتصادی(صفحهٔ۳۸۸ ترجمهٔ فرانسه آن) .

جانبداری ، می‌توانیم به‌تأثیر افکار فرانسویان نسبت بدهیم [۱] . در بارهٔ این نکته به‌تنهائی، می‌توان کتابی پرداخت که در مقام خود نیز بسیار جالب باشد . صرف‌نظر از تأثیر عقاید فلسفی اوگوست کنت که درهر فرصت به نامش استناد می‌جوید،و با باقی‌ماندن در زمینهٔ اقتصادی محض ، خود اومعترف است که قسمت بزرگی از نظریاتش را راجع به ارث وعواید غیرناشی از کار مدیون سن سیمونیان ، و دلبستگیش به مالکیت دهقانی مأخون ازسیسموندی و بالاخره ایمان واعتقادش به اجتماعات تعاونی برای تبدیل وضع مزدوری مربوط به اجتماعیون تعاون طلب ۱۸۴۸ فرانسه‌است .

نمی‌خواهیم بگوئیم که استوارت‌میل به مسلك‌اجتماعیون گرویده‌است. بی‌شك وی از آن در برابر اتهامات ناروا دفاع می‌کند . به کسانی‌که بر سوسیالیسم ایراد می‌گیرند که می‌خواهد قاتل ابتکارات شخصی و هر نوع‌آزادی فردی باشد ،با تحقیر جواب می‌دهدکه : «مزدور امروز به‌کار خویش درکارخانه کمتراز آن دلبستگی دارد که یك عضو شرکت اشتراکی ممکن است به کار شرکت داشته باشد» و باز می‌گوید : «تمام الزام و اجبار نظام اشتراکی در برابر شرایط کنونی زندگی‌اکثریت افراد بشر، نوعی آزادی ورهائی‌است» [۲] ونیز هرچند قبول‌دارد که : «نظام اشتراکی از هم‌اکنون ممکن است بوسیله گروهی از بر گزیدگان بشریت بموقع اجراء درآید تا بعداً شاید نظام همگانی بشود» [۳] وهرچندنوید می‌دهدکه روزی «تربیت‌وخوی وپرورش‌احساسات، انسانرا وادار خواهندکرد ،به‌همان‌خوبی که ازمیهن‌خود دفاع می‌کند ، برای‌آن نیز بیل‌بزند وپارچه ببافد»، باوجودهمه‌اینها ، اواز این‌حیث ازمسلك اجتماعی واشتراکی جداست که ضرورت آزادی رقابت را حفظ می‌کند واعمال جبر و استبداد اکثریت را

۱ . باید یادآورشویم که استوارت‌میل اقامت‌های طولانی درفرانسه داشته و حتی در این کشور وفات یافته ودر آوینیون به خاك سپرده‌شده‌است . وی مقاله مفصلی در دفاع از انقلاب ۱۸۴۸ نوشته‌است ،که سعدی‌کارنو Sadi Carnot آنرا به صورت رسالهٔ جداگانه به فرانسه‌ترجمه‌کرده‌است .

۲ . اصول ، کتاب‌دوم، فصل‌اول .

۳ . رساله حکومت انتخابی‌صفحه۳۱ .

علیه حقوق اساسی فرد با نهایت قدرت رد می نماید .

ولی نخستین ضربت او براساس مکتب کلاسیك متزلزل ساختن پایهٔ آن ، یعنی اعتقاد به قوانین طبیعی عمومی ودائمی است . وی اگرچه در این انکار تا آن حد پیش نمی‌رود ،که همانند اصحاب مکتب تاریخی و اشتراکیان بعدی مدعی شود، که این «به‌اصطلاح» قوانین طبیعی،فقط مبین روابط خاص دورهٔ معینی از تاریخ تحولات اقتصادی بوده و با پایان یافتن آن‌دوره، اینان نیز خودبخود تغییر می‌یابند ؛ معذلك از هم‌اکنون در کیفیت قوانین مذکور تمییز وافتراقی قایل می‌شود که پربار از نتایج است . استوارت‌ـ میل می‌گوید ، بلی، در تولید ثروت قوانین طبیعی وجود دارد ولی در قلمرو توزیع قوانین مخلوق آدمیان و بنابر این قابل تغییر است[1] . پس وی صریحاً منکر این عقیدهٔ اقتصادشناسان کلاسیك است که سهم هر دسته از شرکاء یعنی مزدکارگر و سود کارفرما و بهرهٔ سرمایه‌دار بالضروره بموجب قوانین طبیعی وثابت معین گردیده و ارادهٔ انسانی دربرابر آنها بی تأثیر است .

بدین ترتیب راه برای اصلاحات اجتماعی بازمی‌شود . و این خودچیز کوچکی نبود ! البته نمی‌توان گفت که اصحاب مکتب کلاسیك ویاحتی خوش بنیان آنها ، منکر امکان و یا تأثیر هر نوع اصلاح اجتماعی بوده‌اند، ولی باید اذعان نمود که آنان فقط اقدامات وابتکارات خصوصی را تشویق می کردند، ودربارهٔ عمل قانونگذار تنها باآن قوانین موافقت داشتند که تنظیمات کهن را ملغی می‌ساخت . در کنگره اقتصادشناسان آزادی طلب مایانس در۱۸۶۹ ، براون[2] می‌گفت : « کنگره‌های ما ، چون پیوسته مدافع این اصل بوده‌اند که قوانین بشری قادر به تغییر قوانین حاکم برروابط اقتصادی یعنی قوانین جاویدان طبیعت نیستند ، دشمنان زیادی برانگیخته‌اند» . از این قبیل اظهارات در کتابهای

---

۱ . «دسته‌اول(قوانین‌تولید) ، قوانین حاکم برماده‌است ، چیزی اختیاری‌ودلبخواه در آنها نیست . . . ولی قوانین مربوط به توزیع غیراز این است . آنها تأسیسات بشری هستند . جامعه می‌تواند تقسیم‌ثروتهارا تابع قواعدی بکند که مفید و مقتضی‌می‌داند» (اصول کتاب دوم ، فصل‌اول ، بخش‌اول) .

۲ . براون Braun .

اقتصاددانان فرانسوی بسیاراست . ولی بافرقی‌که استوارت‌میل در میان قوانین‌اقتصادی قائل می‌شود ،همه‌چیز تغییرمی‌کند ، زیرا اگر قانونگذار قادر به تغییر قوانین تولید نباشد، برای اصلاح قوانین توزیع اختیار کامل دارد . حاجت به توضیح نیست که پیکارگاه جمیع منازعات واختلافات‌هم در همین قلمرو است .

در واقع تشخیص استوارت‌میل ، لا اقل به صورتی‌که آنرا بیان داشته ، قابل انتقاداست.وچون دربارهٔ آن‌می‌گویدکه«این مهمترین واصیل‌ترین خدمت من به دانش اقتصاداست» ، مراتب شایستگی خود را صحیحاً ارزیابی نکرده‌است . تولید و توزیع دومقولهٔ مجزای از یکدیگر نیستند، بلکه‌متقابلا وتقریباً در همهٔ جهات در یکدیگر تأثیر می‌کنند [1] . بعلاوه استوارت‌میل خود به تناقض گوئی دچار می‌شود ، زیرا اصلاحاتی که عرضه می‌دارد ،یعنی شرکت‌های تعاونی تولید و یا مالکیت دهقانی ، همچنان که درقلمرو توزیع هستند در قلمرو تولیدهم می‌باشند . اما شاید بتوان بیان صحیح‌تری به فکراوداد ، وتشخیص‌زیاده ازحد ساده ویرا،به آنچه رودبرتوس تقریباً در همان اوان بیان می‌داشت یعنی تفکیك بین **روابط‌اقتصادی** و **روابط حقوقی** تبدیل نمود [2] . هرچند این دو نیز کاملا متداخل در یکدیگرند ؛ معذلك می‌توان قبول کرد،که قوانین اقتصادی حاکم بر ارزش اشیاء و یابروسعت کارگاههای صنعتی از مقولهٔ احکام حقوقی که راجع به ترتیب انتقال املاك ویا تنظیم‌الزامات طرفین معامله در قراردادهای مرابحه واجاره ومزدوغیره‌است نباشد ، دسته اول را می‌توان متصف به صفت طبیعی کردوحال آنکه دسته دوم فقط‌عمل قانونگذاراست .

استوارت‌میل تنها به گشودن در بروی اصلاحات اکتفا نمی‌کند ، بلکه مصمماً درآن واردمی‌شود . وی از این‌جهت از تمام‌اقتصادشنان کلاسیك‌ممتازاست ،که‌برنامهٔ

---

۱ . چنانکه می‌دانیم کارل مارکس بعداً مدعی می‌شود که توزیع ثروت مطلقاً مبتنی بر تولید است .

۲ . مراجعه شود مخصوصاً به‌پیشگفتار شاتلن Chatelain بر ترجمه‌فرانسه کتاب رودبرتوس موسوم‌به سرمایه Le Capital .

بسیار وسیعی برای سیاست اجتماعی عرضه می نماید . این برنامه را خود او با این عبارت توصیف می کند: «متحد ساختن حد اکثر آزادی عمل فردی ، با اشتراك تملك ثروتهای طبیعی کره زمین و مشارکت یکسان همه در محصولات ناشی از کار آنها» ۱ . با بیانی روشنتر آن را در سه ماده می توان خلاصه کرد:

۱ـ الغاء نظام مزدوری بوسیله جمعیت‌های تعاونی تولید .

۲ـ اجتماعی ساختن بهرهٔ مالکانه زمین از طریق مالیات ارضی .

۳ـ تقلیل نابرابری ثروت‌ها بوسیله تحدید حق ارث .

قابل توجه است که این نوسازی سه جانبه در نهایت خوبی منطبق بر شرایط موضوعهٔ استوارت میل است : زیرا نه تنها منافی اصل فردیت نیست ، بلکه بر عکس در هریك از سه نکتهٔ مذکور وسیله تکمیل و تقویت آنست . نه تنها اجبار و الزامی برافراد وارد نمی سازد بلکه مدعی آزاد کردن آنها است . لازم است در بارهٔ هریك از آنها مختصر توضیحی داده شود .

۱ـ نظام مزدوری به نظر استوارت میل، مخرب شخصیت است ، زیرا آدمی را از هر نوع تملك نسبت به محصول کارش محروم می دارد ، و بالنتیجه از هم اکنون برای اکثریت افراد مردم همان محرومیت را بوجود می آورد که انفرادیون ، نظام اشتراکی را به فراهم آوردن آن برای عموم متهم می کنند .

پس لازم است بجای آن: «نظامی تعاونی برقرار گردد، که می توان امیدوار بود ، اگر بشریت راه ترقی خود را ادامه دهد ، سرانجام تفوق حاصل نماید ، نه آن تعاونی که امروزه بین سرمایه دار کارفرما و مزدور محروم از حق مداخله در کارگاه وجود دارد ، بلکه تعاونی بین خود کارگران، بر اساس تساوی حقوق و مالکیت جمعی سرمایهٔ کارگاه، ودر تحت هدایت و ادارهٔ مدیران منتخب و قابل عزل از طرف خود آنها»۲ این راه حل

---

۱ . زندگینامه به قلم خود او (Londres 1873) Autobiography P . 232 .

۲ . «اگر چه پیشرفت سلطهٔ استبداد نظامی در این زمان برقارهٔ اروپا ، ترقی فکر انسانی را به تأخیر انداخته است ، معذلك محقق است که دیگر حالت مزدوری متناسب با ←

تعاونی که‌وی آنرا «کمال مطلوبی شریف» می‌نامد ، از اوون به او نرسیده بود ، بلکه ملهم از اجتماعیون تعاون طلب فرانسه بود که تشبثاتشان منتهی به شکوفائی درخشان ولی بی‌سرانجام ۱۸۴۸ گردید . می‌دانیم استوارت‌میل تنها کسی نبود که مفتون اندیشهٔ شرکت‌های تعاونی تولید شده باشد . چنانکه خواهیم‌دید ، نهضت انگلیسی معروف به سوسیالیسم مسیحی‌نیز مستقیماً ازآن الهام می‌گیرد .

معذالك استوارت‌میل آنقدر زنده‌ماند ، تادریك زمان افول شرکت‌های تعاونی تولیدرا درفرانسه،وصعودشرکت‌های تعاونی مصرف‌را درانگلستان،مشاهده کرد ، ولی ظاهراً این تحول متضاد ، تغییری در اعتقاد او نسبت به شرکت‌های تعاونی تولید ، به عنوان‌وسیله برای‌رهائی طبقه کارگر نداد[1] . به علاوه چه‌ازاین‌راه ویاازآن‌راه‌موضوع عبارت از آزادی کارگران «بوسیله خود آنها» است .

۲- بهرهٔ مالکانهٔ زمین را نیزکه ریکاردو وپیروان او پدیده‌ای طبیعی و حتی لازم می‌پنداشتند ، استوارت‌میل امری‌غیر طبیعی ومباین بااصل فردیت و حتی مخالف نظام مزدوری تشخیص می‌داد ، زیرا به اشخاصی تعلق می‌گیرد که حاصل عمل آنها

← روحیه کارگران نیست ، مگر برای آنهاکه‌به سبب‌انحطاط‌اخلاقی‌زیبنده استقلال نیستند. بزودی روابط‌کارفرمائی‌وکارگری‌به یکی ازاین‌دوصورت‌به‌تعاون مبدل‌خواهد گردید : یعنی دربعض ازموارد شرکت موقت کارگران باکارفرما ،ودر موارد دیگر وسرانجام‌برای جمیع احوال،تعاون واشتراك بین خودکارگران» (اصول،کتاب‌چهارم، فصل‌هفتم ،مبحث ۴) .

«بدین طریق و یا طریق دیگر جمیع سرمایه‌های موجود ، بالاخره با شرافتمندی و کاملا خود بخود به ملکیت کسانی در خواهدآمد که آنها را برای تولید بکار می‌برند . چنین تغییر وضعی درجامعه ، نزدیکترین ترتیب به عدالت اجتماعی و متناسب‌ترین طریقهٔ است که برای سازمان صنعت درحال حاضر می‌توان اندیشید» (همان‌مأخذ ـ مبحث۶) .

۱ . معذلك گسترش شرکت‌های تعاونی مصرف ، محتملا این فکر مهم‌را ، که‌چندین بار تکرار شده است ، به‌استوارت‌میل‌تلقین کرد که باج‌ناحق پرداختی ازطرف مصرف‌کننده به‌واسطه‌ها ، بیش از باجی است ،که سرمایه‌دار از مزدور می‌گیرد و بنابر این الغاء آن حتی‌بیش ازحذف این به نفع کارگران خواهد بود .

نیست . وحال آنکه اصل فردیت حقیقی حکم می کند که به هر کس مطابق عملش داده شود . بهره مالکانه ،خواه ناشی از همکاری طبیعت باشد ، بدانسان که فیزیوکراتها و آدام اسمیت گمان می گردند ، خواه نتیجهٔ ازدیاد نفوس وافزایش نیازمندیها باشد ، همانطور که ریکاردو می پنداشت، ویاصرفاً حاصل تصادفات واتفاقات اجتماعی باشد، بدان ترتیب که سنیور تعلیم می داد ، به هرحال بنابر اصل «به هر کس محصول عملش» باید به جامعه برگردانده شود . وچیزی هم از آن آسان تر نیست . زیرا مالیات ارضی را می توان چنان بالا برد، که تقریباً همهٔ بهرهٔ مالکانه را شامل شود،وبعداً نیز میزان آنرا متناوباً متناسب باترقی بهرهٔ مالکانه ، افزایش داد . این فکری عالی و درخشان ، از پدرش به استوارت میل رسیده بود ، و پس از وی مکتب کاملی از اقتصادشناسان در حاشیهٔ اجتماعیون ازآن جانبداری می کرد . جنبشی که درنتیجه ایجاد این فکر یعنی ضبط بهرهٔ مالکانه اراضی بوجود آمد، بخودی خود حایز چنان اهمیت است که ارزش بحث جداگانه دارد ودرمباحث آینده فصل خاصی به آن تخصیص خواهد یافت .

ازطرف دیگر،درانتظار تحقق چنین نوسازی کم و بیش انقلابی،استوارت میل به اصلاح ساده تر ومحدودتری قناعت می کرد که فکر آن هم مانند فکر شرکت های تعاونی تولید از مشاهداتش درفرانسه، به او تلقین شده بود : یعنی توسعه خرده مالکی دهقانی. ستایش ازوضع دهقانی فرانسه ، درآن زمان پس از مسافرت ارتور یانك[1] به فرانسه در

۱ . آرتوریانگ (Arthur young ، ۱۷۴۱ – ۱۸۲۰ ، مهندس کشاورزی و نویسندهٔ انگلیسی ، مولف کتاب مسافرتهای فرانسه Travels in France) در واقع طرفدار کشاورزی وسیع بود. وحال آنکه استوارت میل ظاهراً تمایل کامل به خرده مالکی داشت . معذلك پیشنهاد مالکیت دهقانی ازطرف استوارت میل فقط به عنوان راه حل موقت و به انتظار راه حل اساسی تری بود که طریقهٔ تعاونی باشد :

«نظریه ای که در قسمت دیگری ازاین کتاب راجع به خرده مالکان ومالکیت دهقانی اظهار شده ، شاید موجب این گمان در خواننده بشود که من تجزیه و تقسیم وسیع مالکیت ارضی را از این جهت می خواهم که لا اقل کارگران کشاورزی را از این وضع خارج سازم که تنها ممر معاش آنها مزدوری باشد. ولی عقیدهٔ من غیر ازاین است. درست است که به گمان من این طریقه اقتصادروستائی، که بی دلیل مورد انتقادواقع شده، رویهمرفته بهتر ازکارمزدوری است ←

میان انگلیسیان معمول ورایج بود . مزایای عمدهٔ این نوع مالکیت به نظر استوارت‌میل عبارت بود از : خنثی ساختن بیعدالتی بهرهٔ مالکانه از طریق پخش آن بین جمعیت کثیری از خرده مالکان ، حفظ استقلال عمل تولید ،در برابر گسترش نظام مزدوری ، پرورش حس ابتکاروهوش وتجربه‌در بین کشاورزان ، و بالاخره و مخصوصاً لجام زدن به تمایلات طبیعی افزایش غیر متناسب نفوس .

قابل توجه است که این دلباختگی به مالکیت دهقانی و یا چنانکه بعداً مصطلح می‌شود به «دهقنت زیبای فرانسوی » را [1] استوارت میل به تمام حزب رادیکال انگلستان انتقال‌داد ودر نتیجهٔ نفوذ آن بود که «قوانین زمینداریهای کوچك» [2] یکی بعد از دیگری، پس‌از پایان قرن ۱۹ در انگلستان به تصویب رسید ،تادر وسط دریای پهناور مالکیت‌های اشرافی ،جزایر کوچکی‌از خرده‌مالکان بوجودآید .

۳ـ بالاخره حق دیرین وکهن ارث که سبب انتقال ثروت به کسانی می‌شود که برای تولید آن کار نکرده‌اند ، استوارت‌میل را کمتر از بهرهٔ مالکانه آزار نمی‌داد . چنانکه دیدیم به نظر سنیور رانت وارث هردو از یك مقوله (از مقولهٔ بهره‌مندی‌های

→ .... ولی‌هدف ترقیخواهی‌این نیست که آدمیان رادروضع بی‌نیازی‌ازیکدیگر قرار بدهند ، بلکه هدف آن‌است که باهم کار بکنند وبا یکدیگر روابطی غیراز رابطهٔ تابع‌و متبوع‌داشته باشند» (کتاب چهارم ، فصل هفتم ، مبحث ۴) .

از طرف دیگر خرده مالکی‌راراه حل اصلی، ویا لا اقل راه‌حل‌نسبی مسئلهٔ اجتماعی دانستن منحصر به استوارت‌میل نیست . صرف‌نظر از سیسموندی که می‌دانیم تا چه حد در این‌اندیشه بود ، تورن‌تون Thornton نویسندهٔ انگلیسی در کتابی بنام «دفاع از دهقانان مالك» (۱۸۴۸) وهی پولیت پاسی فرانسوی Hippolyte passy در کتاب بسیار خوبی تحت عنوان (اسلوبهای کشت و کار «Des Systèmes de Culture (۱۸۵۲) از این طریقه دفاع کرده‌اند . معذلك‌اقتصادشنان کلاسیك بیشتر طرفدار کشاورزی وسیع بوده‌اند، که از آن جمله است لئونس دولاورنی Lèonce de Lavergne نویسنده کتاب « بحثی راجع به‌اقتصادروستائی‌انگلستان Essai sur l Économie Rurale de l Angleterre».

1. The beautiful French peasantry .

2. Smal Holding Acts .

اتفاقی) محسوب می‌شدند . استوارت‌میل میراث‌خواری را مباین اصل فردیت به مفهوم واقعی آن و حتی مخالف با قاعدهٔ رقابت‌آزاد می‌داند ، زیرا از آغاز کار آدمیانرا در شرایط کاملا نامساوی قرارمی‌دهد . در این عقیده وی تحت تأثیر تبلیغ سن سیمونیان وتحقیرآنان نسبت به «عارضهٔولادت» قرارگرفته‌بود که‌خودنیزآنرا انکارنمی‌کرد .

اما درمورد میراث‌ناشی از وصیت ، بااشکال بزرگی مواجه می‌شد ، وآن اینکه حق تصرف مطلق وآزاد مالك در مایملك خود درمدت حیات وحتی برای بعد ازوفات مهمترین وشاید اصیلترین مظهر فردیت‌است ، زیرا به‌منزلهٔ بقای ارادهٔ اشخاص‌است . استوارت‌میل‌بازیرکی خاصی ،خودرا ازبن بست‌خارج می‌سازد : به‌این ترتیب که حق تصرف مالك را محترم می‌دارد ، ولی‌حق بهره مندی وارث را محدود می‌کند . وصیت کننده مختاراست به هرکس‌که بخواهد ثروت خودرا ایثار نماید ولی نه بدان‌کس که خود بهرهٔ کافی ازثروت دارد . بدیهی است در بین اصلاحات پیشنهادی استوارت‌میل، این یك‌بیش ازهمه‌جنبهٔ سوسیالیستی‌داشت . به همین‌جهت آن‌را به صورت تلقین‌بیان می‌کرد نه بعنوان پیشنهاد مصرح و منجز[1] .

استوارت میل را ممکن بود در فصل مربوط به بدبینان جا بدهیم ، زیرا از جهاتی جزء مکتب آنان است مخصوصاً از این حیث که اوضاع اقتصادی را تار

۱ . «هرگاه می‌بایست به تشخیص خود مجموعه ازقوانین ، مشتمل‌بر بهترین قواعد تربیت بدهم ، ترجیح می‌دادم که اختیار هر شخص راراجع به انتقال‌اموالش بوسیله وصیت محدود کنم . هر کس حق می‌داشت بوسیله وصیت هر تصرف که می‌خواست در جمیع مایملك‌خودبکند ولی اختیارنداشت بوسیله آن‌شخص و یا اشخاصی را زیاتر از حد اکثری که مقرر می گردید ، بهره‌مند سازد» (کتاب‌دوم ، فصل‌دوم ، مبحث ۴) .

آیا لازم است توضیح داده شود که این‌نوع تحدید حق‌ارث ، دریافتی کاملا شخصی و مخصوص به استوارت‌میل،از اصل فردیت است، و مانند پیشنهادهای سابق الذکر او مورد انکار اکثریت عظیم طرفداران اصالت فرد واقع شده است ؟ بنابراین اندکی بی پروائی است ، بدانسان که شاتز schatz در کتابش راجع به فردیت « L' Individualisme » می‌گوید ، ویرا « امانتدار حقیقی روحیه فردیت ! ! » بدانیم و یا باید بگوئیم : امانتدار ناامنیی‌است که‌در بعض‌ازموارد تخطیاتش‌موجب دعاوی بسیار شده‌است .

واندوهبارمی‌دید . نه تنها قانون افزایش نفوس را آبستن مخاطراتی برای آیندهٔ طبقهٔ کارگر می‌دانست ، نه تنها قانون باردهی نامتناسب ، یعنی محدودیت محتوم و مقدر محصولات‌ضروری زندگی‌را،«مهمترین واساسی‌ترین پیش‌بینی‌دانش‌اقتصاد» می‌شناخت، بلکه آثار او مشحون از تأملات و تفکرات حزن‌آور راجع به توهمات ترقی انسانی است . مانند این‌جمله‌که مکرر‌ازوی‌نقل‌شده است : «مسلم نیست که جمیع اختراعات فنی وماشینی ، مدت‌کار روزانه را ، برای هیچ‌فردی ازافراد انسانی تخفیف داده باشد»[1]

۱ . «در هرزمان وهرمکان حداقل نرخی برای سود وجود داشته که مردم‌آن محل وزمان با توجه به‌آن حاضرشده‌اند ، پس‌اندازها بوجودآورند وآنهارا در کارهای تولیدی مصرف کنند ،... هرچند این‌حداقل‌نرخ تغییر پذیراست ، هرچند غیر ممکن‌است رقم آنرا در زمان معینی‌معلوم‌کرد ، معذلك این‌حداقل پیوسته وجوددارد . خواه‌بالا باشد ویاپائین ، وقتی‌که وضع اقتصادی جامعه به این‌حداقل برسد ، مجموعه سرمایه‌ها دیگرافزایش نخواهد یافت ، وکشور به نقطه‌ای می‌رسد که اقتصادشناسان آن را حالت رکود می نامند» (اصول ، کتاب‌چهارم ، فصل۴ ، مبحث ۳) .

استوارت‌میل عللی را که موجب کاهش سودمی‌شود و یا برای مدتی کاهش را متوقف می‌دارد ، تشریح‌می‌نماید که ازآن جمله‌است پیشرفت وترقی مستمر درامر تولیدویابرعکس ازبین رفتن سرمایه‌ها براثر جنگها و بحرانها .

بی‌فایده نیست یادآورشود که معنی کلمه سود « profit » در اصطلاح اقتصاد شناسان کلاسیك انگلستان،و مخصوصاً استوارت میل، بامعنی آن‌در اصطلاح اقتصادشناسان فرانسوی متفاوت‌است . اینان ازرمان باتیس‌سی وبعدازاو این‌لفظرا مخصوصاً برای‌تعیین‌سهم ودرآمد صاحبان‌مؤسسات اقتصادی بکار می‌بردند ، اماسهم سرمایه‌دار بی‌عمل و صرفاً وام دهنده را ربح «Intérêt» می‌نامیدند ،ولی‌اقتصادشنان انگلیسی چون شغل‌کار فرما وسرمایه‌دار را از هم جدا نمی‌کردند ، کلمهٔ سود را برای تعیین استفاده هر دو باهم بکار می‌بردند . نتیجه اختلاف‌نظر این است که اقتصادشناسان فرانسوی با کمال خوبی می‌توانستند پیش‌بینی‌کنند که در نظام فرضی رقابت‌کامل،سودبه صفرخواهدرسید. ولی قبول‌این نظریه برای‌اقتصاشناسان انگلیسی ممکن نبود. زیرا دراصطلاح‌آنان لفظ سودشامل‌ربح‌سرمایه‌هم‌هست وربح هرقدرهم نازل باشد ، بـاز وجودش از لحاظ آنان به عنوان پاداش به صرفه‌جوئی و کف نفس لازم وضروری‌است .

ونیز باید این‌نکته را بیفزائیم‌که معنی فرانسوی لفظ سود،امروزه بتدریج در همه‌جا مقبول‌ورایج شده است .

و نیز بدین ترتیب‌است که درضمن مکاشفه‌ای سهمناك، برای‌آیندهٔ اجتماعات انسانی، پیش‌بینی می‌کند که : « شط صنعت بشری بعد از هر چیز به دریای راکدی منتهی خواهدگردید» .

بی مناسبت نیست که لحظه‌ای بر روی این نظریهٔ حالت رکود درنگ کنیم . هر چند، تاریخاً منشاء آن مقدم بر استوارت‌میل است ، مع الوصف یکی از بارزترین مشخصات آثار او،همین نکته‌است، وحتی راه حل او را برای مسئله اجتماعی «بعد از هرچیز» بایددرآن جستجو کرد .

دیدیم که اقتصادشناسان بویژه ریکاردو ، قانون کاهش تدریجی سود را به قانون باردهی نامتناسب مربوط ساخته ، چنین می‌پنداشتند که کاهش سود همچنان ادامه خواهد داشت، تا آنجا که تشکیل سرمایه‌های جدید بکلی متوقف می‌گردد . استوارت‌میل با از سرگرفتن این نظریه از همان نقطه که آنها گذاشته بودند به این نتیجه می‌رسید که چون صنعت بالضروره محدود به مقدار سرمایه‌است و چون سرمایه دیگر افزایش پذیر نیست . ناگزیر گسترش صنایع‌هم متوقف خواهد ماند . آنوقت افزایش نفوس‌هم باید متوقف‌شود،وبدین ترتیب تمام جنبش اقتصادی به سکون ورکود منتهی‌می‌گردد . جالب توجه آن‌است‌که استوارت‌میل هرچند از لحاظ اقتصادی ازاین دورنمای آیندهٔ بشری نگران‌است، ازجهت اخلاقی‌مشعوف وشادمان می‌شود ، وآن را بر حالت کنونی ترجیح می‌دهد . چرا ؟ زیرا بزعم او نهر کوشش و توان آدمی با آن نخواهد خشکید، بلکه فقط بستر عوض کرده ومزارع دیگر را سیرآب خواهد نمود . می‌گوید : آن‌روزکه‌انسانها خسته‌شوندازاینکه‌همهٔ‌عمرخود را «در تکاپوی‌ثروت‌وتنها به خاطر داشتن‌آن» مصروف‌کنند [1] در جستجوی،رضامندی‌های‌ارجمندتری برخواهند

---

۱ . درپنج چاپ نخستین ازکتابش استوارت‌میل جمله مذکور درفوق‌را بااین عبارت که بسیار مشهور شده‌است نوشته‌بود : «درشکار دلار و در پرورش شکارچیان دیگری برای دلار» ، ولی در چاپ ۱۸۶۵ که مصادف با جنگهای آمریکا برای الغاء رسم بردگی بود این توصیف‌اندکی موهن‌را تغییرداد .

آمد. دریك کلام وی امیدوار است که آدمی، باخت ترقیات اقتصادی‌را، با بردپیشرفت‌های معنوی جبران کند؛ ودر این آرامش‌خاطر وتسکین‌امیال، مسئله اجتماعی خود بخود حل شود و یا به عبارت دیگر قابل طرح نباشد[1]. من نمی‌دانم آیا حتی امروزهم، نوپردازان می‌توانند، آرمانی بهتر ازاین‌راعرضه نمایند؟

۳

جانشینان استوارت میل

تأثیر استوارت میل جهانی بود، مع‌الوصف شاگردانی به معنای واقعی کلمه، از خودباقی نگذاشت. شاید بدان سبب، آنها که ممکن‌بود پیرو او بشوند، مانند آرنولدتوین‌بی،[2] درصف اصحاب‌مکتب تاریخی و اجتماعی جاگرفتند.

مکتب کلاسیك تمایلات سوسیالیستی اورا نپذیرفت و راه خود را در تعلیمات اساتیدسلف ادامه داد، ولی با نفوذ و حیثیتی ضعیف‌تر، ودیگر نتوانست آثاری برابر با آثار گذشتگان بوجود آورد. معذلك در نوشته‌های این زمان، تألیفات دست‌دوم ولی‌بسیار خوبی‌دیده‌می‌شود که به‌ذکر مهمترین آنها اکتفا می‌کنیم.

درانگلستان کتابهای کرنس[3] بویژه کتاب«بعضی از اصول اساسی‌دانش اقتصاد»

---

۱. درنامه‌ای به‌گوستاو دیشتال Gustave d , Eichtal ضمن‌صحبت ازاوگوست کنت می‌نویسد: «چه اشتباه‌عظیمی‌است که باورکنیم اقتضای‌قانون تمدن، ترقی‌مداوم‌است. چرا نپذیریم که‌بشریت اگراز بعض‌جهات‌پیش‌می‌رود، ازجهات دیگرهم به‌قهقراء برمی‌گردد؟».

۲. Arnold Toynbee.

۳. پرفسور John Elliott Cairnes (۱۸۲۳ ـ ۱۸۷۵)اقتصادشناس‌انگلیسی، از مکتب کلاسیك استاد در دانشگاههای دوبلن و لندن‌بود، مهمترین تألیفش « بعضی از اصول اساسی‌دانش‌اقتصاد» (Some Leading Principles of political Economy) است که در آن نظریه‌های ارزش ـ هزینه‌تولید ـ مزدها ـ کاروسرمایه وروابط بین‌المللی‌را مخصوصاً مورد مطالعه قرارداده‌است (مترجم).

اومشهواست . عموماً ویرا شاگرد و پیرو استوارت میل می‌دانندولی چنین نبود[1] . کرنس چه ازجهت اعتقادش به‌روش قیاسی که آنرا یگانه‌وسیلهٔ تحقیق می‌دانست ،و در بکار بردن آن افراطمی نمود وچه‌ازجهت بی‌اعتنایش‌دربرابر مظالم اجتماعی، کاملا کلاسیك بود . به‌قول خود شعار «بگذارید بشود» را « نه‌به عنوان شالودهٔ یك‌نظام علمی » بلکه همچون عملی‌ترین واطمینان بخش‌ترین قاعدهٔ زندگانی می‌پذیرفت[2] و دفاع از قانون معروف «مایه‌دستمزدها» را ، علیه‌استوارت‌میل بر عهده‌گرفت . در واقع کرنس چیزی بردانش اقتصاد نیفزود ، جزاصلاح‌مختصری که‌درقانون‌رقابت‌واردکرد : می‌گوید قانون مذکورشمول بسیاروسیعی، که‌معمولا برای‌آن‌قائل هستند ندارد، وفقط‌درروابط‌دسته‌هایی ازافرادکه‌درشرایط‌تقریباً مشابه می باشندمؤثراست . به‌عبارت دیگر عمل‌آن منحصراً درداخل گروههای کوچك وبسته صورت می‌گیرد . این استدراك را به اصطلاح‌خویش «نظریهٔ‌گروه‌های‌غیررقیب»[3] می‌نامید و بوسیله‌آن‌توضیح می‌دادکه‌چرا نا برابری‌سودها ممکن‌است بطورنامحدودباقی بماند .

در فرانسه میشل شوالیه ، نمایان‌ترین معرف دانش‌اقتصاد در دوران امپراطوری دوم محسوب‌می‌شد . وی‌هرچندشاگردسن‌سیمون بود ، در مدرسه عالی «کلژدوفرانس» تعلیمات کلاسیك‌اسلاف‌خویش،ژان‌باتیست‌سی‌ورسی‌را ادامه می‌داد[4] ،وعلیه‌اجتماعیون ۱۸۴۸ و حمایت طلبان وارد پیکارگردید . و برخودمی‌بالیدکه در شکست هریك از آنها سهیم بوده‌است . وی‌باکوبدن‌قراردادتجارتی‌مشهور۱۸۶۰ را (به‌نمایندگی‌فرانسه) منعقدساخت،واهمیت راههای‌آهن‌وترعه تازه‌حفرشده سوئز(برطبق طرح‌اصلی‌آنفانتن)

---

۱ . با وجود این در یك نکته از اصلاحات اجتماعی ، از استوارت‌میل الهام گرفته است وآن‌اینکه درضمن‌بحث‌خود، تنهاراه‌حل‌وضع‌کنونی‌رامؤسسات‌تعاونی‌می‌دانند .

۲ . Essay , p . 281.

۳ . Theory of non competing groups

۴ . از ۱۸۳۰ تا ۱۹۱۷ یعنی قریب یك‌قرن این کرسی را فقط ۴ استادبود: ژان ــ باتیست‌سی ، رسی ، میشل شوالیه ودامادش، پل‌لوروا بولیو. کرسی‌مذکور بامرك‌استاد اخیر حذف گردید . بنابراین تاریخ‌آن تقریباً همان‌تاریخ‌مکتب اقتصادی فرانسه است .

ومؤسسات بزرگ اعتباری‌جدید [1] را بخوبی دریافت . باهمه‌اینها و باوجود پیوستگیش به مکتب آزادی‌طلبی اقتصادی ، باز تعلیمات سن‌سیمون را راجع به نقش بسیار مهم دولت‌ازخاطر نبرد، وحکومت‌فرانسه‌را به‌سوی‌مسائل‌کارگری که‌خودناپلیون‌سوم‌هم‌تمایل شدیدی به‌آن‌داشت، سوق‌داد، وهمه‌این‌مباحث‌را باحذاقت‌وفصاحت‌کامل‌ازعهده برآمد.

در همان اوان کورسل سنیوی [2] کتاب جامع دانش اقتصاد خودرا منتشر کرد که سالها مرجع‌محافل‌علمی بود. وی‌پاسدارِدانش‌محض محسوب‌می‌شد، وآنرا برای‌آن که از«اقتصاد عملی» [3] ممتازسازد «ثروت‌شناسی» [4] می‌نامید . به نظر او جداکردن این دو دارای کمال اهمیت‌بود . مدتی متمادی بر محافل اقتصادشناسان سمت مرشدی‌داشت . همو بود که در روزنامهٔ اقتصادشناسان تازیانه تنبیه را بر نوخاستگانی که می‌خواستند از تعلیمات مکتب خارج‌شوند وارد می‌آورد . در عین‌حال موریس بلوک [5] نیز به تندی وتلخی، انتشارات مکتب‌آلمانی را که تازه شروع بکارکرده‌بود، مورد انتقاد و تجزیه‌و تحلیل قرار می‌داد .

جای‌تأسف‌است که نمی‌توانیم کتاب «خلاصهٔ‌دانش اقتصاد و موارد عمدهٔ اجرای آن» تصنیف‌شربولیه‌را [6] در۱۸۶۲ به فرانسه نسبت‌بدهیم ، زیرا مولف‌آن سویسی‌واستاد دانشگاه‌های ژنو وزوریخ‌بود . کوسا درتاریخ عقاید اقتصادیش راجع به کتاب مذکور نوشته است : «بدون تردید بهترین کتابی‌است که تا کنون به‌زبان فرانسه انتشار یافته

---

۱ . عجیب‌ترین کتاب‌او ، شاید کتابی‌است که در۱۸۵۹ تحت‌عنوان «کاهش‌احتمالی ارزش‌طلا» منتشر کرده‌است این‌کتاب باتکذیبی که وقایع ازآن می‌کرد ، در تمام نیمه دوم قرن۱۹ مایهٔ استهزاء بود. ولی‌پیشامد واقعاً غیرقابل پیش‌بینی ،کاهش ارزش‌طلا از ۱۸۹۵ تا ۱۹۱۴،آنرا مجدداً جزء مسائل روز قرارداد .

۲ . Courcelle_Seneuil

۳ . اقتصادعملی Économie Appliqueé ویا به‌اصطلاح‌وی Ergonomie

۴ . ثروت‌شناسی و یا به اصطلاح او Ploutologie .

۵ . Maurice Block .

۶ . شربولیه Cherbuliez (Antoine) (۱۸۲۹ – ۱۸۹۹) اقتصاددان سویسی ، مدتی در پاریس در کرسی دسی به‌تدریس اشتغال داشت .مؤلف کتاب «خلاصه دانش اقتصاد و موارد عمده اجرای آن» بود Précis de la Science Èconomique et de ses principales applications

و شاید بتوان آنرا از کتاب استوارت‌میل هم عالی‌تر دانست» . مسلماً شایستگی این کتاب بیش‌از شهرت محدود و موقتی است که سرنوشت به‌آن داده است . قلت توجه به آن‌را می‌توان چنین توجیه‌کرد که باهمهٔ استحکام دلایل ومتانت بیانش ، فاقد فصاحت وشورانگیزی کتاب‌استوارت‌میل بوده است . شربولیه به مکتب کلاسیك تعلق داشت، وبانشریاتی نظیر رسالات هجائی باستیا ،علیه سوسیالیسم[1] وارد مبارزه گردید ؛واز روش قیاسی مکتب کلاسیك ومسلك آزادی‌طلبی اقتصادی دفاع کرد . معذلك‌مانند جیس‌میل و فرزندش استوارت میل،قبل‌از وی، ومانند والراس واسپنسر و لاولی[2] و هنری جارج ونظایر آنها بعداز او ، بروی ناگوار بود که مالکیت اربابی را با اصل اساسی فردیت «برای هرکس محصول عملش» التیام بدهد . وهرگاه سرانجام به قبول مالکیت ارضی راضی‌می‌شود برای آنست‌که به‌هرحال شروفسادآن‌راکمترازمالکیت اشتراکی‌می‌داند .

درآلمان‌مکتب آزادی طلبی ، اندك مدتی قبل ازآن که‌بوسیله مکتب تاریخی جاروب شود ، چندتن نمایندهٔ قابل توجه داشت . از آن جمله پرنس اسمیت (از اصل انگلیسی) مدافع آزادی تجارت بین المللی و شعار تعلیماتش این بود : «که احمقانه است وجودمسئله‌ای‌اجتماعی تصورشود ، واحمقانه‌ترازآن ــ اگرممکن باشد ــ اینست که فرض شود،جز با جریان طبیعی امور می‌توان آن را حل کرد» . کمتر از وی تابع مکتب، وبیشتر ازاو اصلاح‌طلب شولتسه‌دلیچ بودکه درحدود سال ۱۸۵۰ نهضت‌تعاونی جدیدی را باعث شد، و با وجود همه استهزاء لاسال که ویرا به کنایه و تحقیر باستیا شولتسه می‌نامید ، نهضتش با شکوه تمام به هزاران شرکت تعاونی اعتبار شکوفان گردید ، هرچند ثمره این‌نوع شرکت تعاونی‌تازمان حاضر فقط به طبقات میانه، یعنی بازرگانان کوچك وپیشه‌وران ودهقانان‌عاید شده‌است .

---

۱ . رسالات او دراین باب «سوسیالیسم بربریت است Le socialisme c est la و barbarie وشوربای‌لاك‌پشت Le potage à la tortue اشتهاری‌پیدانکردند(مترجم) .

۲ . بارون لاولی Laveleye (Émile،Louis، Victor de) (۱۸۲۲ ــ ۱۸۹۲) اقتصادشناس بلژیکی مؤلف‌کتابهای «عناصردانش اقتصاد و«مالکیت زمین و صورت‌های اولیه آن » .

۳ . Schultze Delitsch . . .

فهرست تفصیلی مطالب

جلد اول

کتاب اول

بنیانگذاران

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

کتاب دوم

معارضان

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

فصل پنجم

کتاب سوم

مکتب آزادی‌طلبی

دومکتب آزادی طلبی فرانسوی و انگلیسی

فصل اول

فصل دوم

فهرست نام‌ها

---

۱ ــ «ز» علامت زیرنویس است .

ب

ج

چ

ح

د

س

ش

گ

ل

ن

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
پانزده	۸	هم‌آهنگها	هماهنگی‌ها
۱۷	۲	کلاسیک‌هها	کلاسیک‌ها
۲۴	۱۰	تزلزل	تنزل
۴۸	۸	دراستدلال	رد استدلال
۶۵	۳ز	«وکاهش تولید» مکرراست	
۷۲	۶	چاپ رسیده	به‌چاپ رسیده
۷۸	۲	در برهان	در برهانش
۸۴	۱۱	بواس گیلبرد	بوا گیلبر
۱۲۱	۷ ز	برارزش	که برارزش
۱۳۵	۵	وجود نباید	نباید وجود
۱۴۵	۴ ز	Fransaise	Française
۱۴۹	۹	مورد استفاده	مورد انتقاد
۱۷۸	۱۰	دورهینگ	دوهرینگ
۱۸۲	۴ ز	Optimiste	Optimisme
۱۸۵	۳	به‌زودی	بزودی
۲۰۹	۱۰	برد	برده
۲۲۸	۷ ز	Obseruation	Observation
۲۴۰	۸	نشود	بشود
۲۴۴	سطر آخر	Garey	Carey
۲۵۳	۲	مطابقت دارد	مطابقت ندارد
۲۷۷	۱۴	هزینه‌ای ندارد	هزینه‌ای ندارد » برابری کند
۳۱۱	۱ز	Blanqni	Blanqui
۳۲۶	۹	سیمون	سن سیمون
۳۳۵	۱۶	نام برادران پەریرپیروان‌سن‌سیمون کازیمبرو کامیل اشتباه وصحیح آن ژاکوب واسحق است	
۳۴۰	۱	درآمدآنها به‌کار	درآمدآنهامربوط به‌کار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۶	۳	Doctrcne	Doctrine
۳۶۲	۹	پنهانی	پنهان
۳۶۵	۱۰	احتماعی	اجتماعی
۳۷۰	۶	هردویس از	هردوپس از
۴۱۶	۹ ز	مطمئن	مطنطن
۴۱۸	۹ ز	Grèva	Grève
۴۲۴	۲۱	درمودد	درمورد
۴۵۳	۳ ز	می‌کند	می‌کنند
۴۶۴	۱۴ ز	شایستگی ازروی	ازروی شایستگی براو
۴۷۳	۴ ز	انتلاب	انقلاب
۴۷۸	۱۱ ز	اظهار	احضار
۵۱۷	۱۱	ساخت	ساحت
۵۳۰	۴ ز	قراردارم	قراردادم
۵۴۰	۱۹	نوریسدگان	نورسیدگان

سهوهای دیگر مانند آکسان‌ها در کلمات لاتینی و نقطه‌های حروف را ، خوانندگان خود اصلاح خواهند فرمود .